بسم الله الرحمن الرحیم

خامهٔ صنع که او را جهان آراید   خامه را نیز بخیرات حسان آراید

زهی نگارندهٔ قادر و برارندهٔ قاهر که در مشیمهٔ امهات صورت بنات را جمال معنی داد و در نهاد بسیاری از ربات حجال ودیعهٔ کامل از معرفت و کمال نهاد از دودمان رسالت بتول عذرا آورد و در خاندان نظم و عرفان ایجاد رابعه و خنسا کرد افاضتش پرده نشینان را در فنون فضایل و معارف اشباه معاریف و مشایخ نمود و ابواب حکمت و ادب بر روی مخدرات عقایل گشود مستورهٔ عصمت از و طلب کرد معصومهٔ نایب گشت و جاریهٔ بزم آرائی و دلربائی خواست محبوبهٔ گرامی شد بترنم و ترانهٔ مغنیهٔ طبعهای خاموش را مشتعل ساخت و بشعلهٔ عشق غانیهٔ قلبهای جامد را گرم و نرم نموده بگداخت ملکه را بر تخت ملوک نامدار نشانید و مردان روزگار را محکوم حکم او گردانید تا بدانند که امر امر اوست و فرمان فرمان او قدرتش بی پایان است و عطیتش نسبت بزنان و مردان یکسان

نگشته محروم کسی ازین در   که جای حرمان نباشد اینجا
ز رحمت او نصیبه دارند   چه شیخ کامل چه شوخ حسنا

و اینجمله از گفتار رسولان امین و خداوندان شریعت دین که نمایندگان راه یقین اند صلوات الله علیهم و علی اولیائهم اجمعین استخراج شده و حق این است که باید غافل نبود و غفلت ننمود که در این جهان زنان بوده اند که در زیر مقنعه کلاه داری نموده اند

دیباچه

در فهم حقایق اجتهادی کرده   و در حل غوامض تحقیقی انیق آورده

لشکر شکسته اند کشور گرفته اند   صد کار کرده اند صد راه رفته اند

و ارباب سیر و مصنفین تراجم احوال که ماضی را باستقبال معرفی میکنند و اعمال گذشتگان را کلید ترقی و تکمیل آیندگان قرار میدهند از انها بدرستی ذکری نکرده اند و خبری نیاورده اند بحسب اتفاق افتاد که کسی از صحابه حدیث نمود و انچه کفت ازنا تعیبه بود ازان روز همه بر شدم که در حالات نساء مشهوره استقصا کنم و باستمداد رجال اهل فن طرحی برای این بنا ریزم از حسن اتفاق در نیکفال و خلال اینحال کتاب مشاهیر النساء از مؤلفات ادیب اریب و بارع لبیب محمد ذهنی افندی دام افضاله بدست امد تا دیدم گفتم

ولو قبل مبكاها بكيت صبابة   بسعدى شفيت النفس قبل التندم

ولكن بكت قبلي فهيج لي البكا   بكاها فقلت الفضل للمتقدم

بحقیقت ترجمهٔ انرا اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی تصرفات که بنظر قاصر در بست میامد بران افزودم و بنگارش احوال خیرات حسان ابتدا نمودم چه انها را با من نوعی قرابت است و بهمین جهت را باهم دیاری نیز بنحوی صحابت و اگر نامی از غیر مسلمات درین تالیف برده شود بنقریبی است و ذکری که موجب تحبیبی است و درین نگارش از مرقومات شاهزادهٔ معظم و ازادهٔ مفخم نواب اشرف والا عضد الدوله العلیة العالیه سلطان احمد میرزا ابن خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه قاجار دام اقباله العالی استفاضه کرده امتنان کامل حاصل نمودم و اینراه پیمودم که از شمول الطاف و مکارم ولینعمت همایون خود اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاه جمجاه شهریار کارآگاه خسرو صاحبقران کهف امن و امان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه و اخر الامر طریق تحقیق پویم و از حضرت باری عز اسمه در اتمام این کتاب توفیق جویم و کوشم

تو مرد رهی واقف راه باش   ز حال زنان نیز آگاه باش

زن از فضل محسود عالم بود   چه مردی بود کز زنی کم بود

العبد الابو الباغی محمد حسن بن علی المراغی الشهیر باعتماد السلطنه

دیباچه

پوشیده نماند که ترتیب این کتاب در نگارش اسامی نسأ مشهوره و تراجم احوال
آنها بر حروف تهجی است و همه جا این رعایت بدرستی شده مگر در آمنه بنت وهب
که نظر بشرافت مادری حضرت رسول اکرم صلی الله
علیه و آله و سلم او را بر همه زنان مقدم
و صدر کتاب قرار داده و
ادای حقی نموده
است

حرف الألف

آمنه بنت وهب

مادر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دختر وهب بن عبد مناف بن زهره بن
کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر می‌باشد زهره از اشراف قریش و برادر
قصی بن کلاب است که جد بنی هاشم بود پس سلسلهٔ نسب آمنه چون سه بطن بالا رفت
بحضرت فخر کاینات نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌پیوندد مادر آمنه برّه دختر
عبد العزّی بن عثمان بن عبد الدار بن قصی است و مادر برّه ام حبیب دختر اسد بن عبد
العزّی بن قصی و مادر ام حبیب برّه دختر عوف بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب می‌باشد
آمنه در حسب و نسب و ملکهٔ مکرمت و ادب اشرف زنان عرب بود بلکه در علو شأن
بر تمام مخدرات عالم مقدم و هر گونه فضل و فضیلتی او را مسلم و کدام شرف از این فزونتر که
صدف گوهر رسالت و مطلع خورشید جهان‌افروز نبوت گردیده است با جمال صورت
و کمال معنی آمنه سبب شد که حضرت عبد المطلب او را در سلک ازدواج جناب عبد الله
در آورد و این مزیت را مخصوص و مزید سایر مزایای او کرد و ولادت عبد الله بیست و پنج
سال قبل از عام الفیل و در سال نوزدهم سلطنت نوشیروان عادل بوده چون
عبد الله بسن شباب رسید علاوه بر صباحت و حسن منظر و ملاحت و لطف مخبر و شأن
عالی و نژاد متعالی نوری در جبین او ظاهر بود و هویدا می‌نمود که حضرت خاتم پیغمبران از
صلب کرامت او قدم بساحت مکان خواهد نهاد و کون و مکان را زینت خواهد داد از آن
بسیاری از زنان عرب و نسوان قریش بهمسری و مزاوجت او راغب و وصل و مواصلت
او را بجان شایق و طالب بودند اما تقدیر الهی این سعادت غیر متناهی را به بنت آمنه خواست
و این جمله سعادت را برای او بیاراست و بنا بر مسطورات بعضی از مورخین در شب جمعه
روز عرفه بود عقد ازدواج عبد الله و آمنه بسته شد و در همان شب زفاف اتفاق افتاد
و چون از مواقعه نوری که در جبین عبد الله بود به پیشانی آمنه انتقال نمود شیفتگان
حسن و جمال عبد الله در آتش از حرمان خویش محزون بودند و بیلچی دو زنمودند بلکه
بعضی بستری و بیمار شدند و بانواع اسقام گرفتار گردیدند گویند رقیقه یا قتیله بنت
نوفل بن اسد معروف بام قتال از برادر خود ورقه شنیده بود که در این اوان پیغمبر آخر الزمان
عرصهٔ وجود را بقدوم ذیجود خود مشرف خواهد ساخت و رحمت عالمیان شاید

بر جهان و جهانیان خواهد انداخت و از جبین پدر بزرگوارش نور نبوت درخشنده
و لامع و سنای رسالت از غرهٔ غرای او هویدا و ساطع خواهد بود و وقتی جناب عبدالله
آید درخشنده گوهر خود در احیای عرب گردش مینمود مشار الیها آن نور را در ناصیهٔ
عبدالله بدید و مفتون مواصلت وی گردید و آرزو کرد که حامل آن نور گردد و مظهر
خجسته ظهور شود بجناب عبدالله عرض حال نمود و استدعای وصال ابواب
وعد گشاد و مال کثیری وعده داد اما آن خواهش و مأمول مقرون بقبول نیامد و
عبدالله از این تمنی بدین جواب گفت و درر عفاف باین بیت سفت

اما الحرام فالحمام دونه | والحل لا حل فاستبينه
فكيف بالأمر الذي تبغينه | يحمي الكريم عرضه ودينه

غیاث الدین خواند میر در حبیب السیر مینویسد که این خواهش را فاطمهٔ خثعمیه از جناب
عبدالله نمود و فاطمه دختر مر خثعمیه از بنات کرام جمال جمیل داشت و نسبی کریم دارا
بود علوم و از کتب سماویه بر او معلوم شده بود که خاتم انبیا از صلب شریف عبدالله بن
عبدالمطلب بدنیا خواهد آمد لهذا روزی سر راه بر عبدالله گرفت و گفت چه شود
که مرا بخدمت و صحبت خود قبول نمائی و صد شتر کوه پیکر از [illegible] عبدالله در
جواب فرمود بعد از حصول اجازه از پدر این کار میسر است اتفاقاً در همان شب آمنه بآن فیض
نایل گشت و آن نور را حامل شد و روز دیگر که فاطمهٔ خثعمیه عبدالله را ملاقات
نمود آن لمعان و ضیاء در پیشانی وی نبود تفتیش و معلوم کرد که آمنه از آن اثر آگاه گردیده و این
موهبت او و سبب [illegible] محروم شد و بشدت متغیر و مغموم بعبدالله گفت من آن نور را
خواهان بودم و آن سعادت را طلب مینمودم نه مال گران باد دیگری است مرا با تو کاری
نیست برخی نیز این حکایت را بفاطمهٔ شامیه و جماعتی بلیلی عدویه نسبت داده اند
حتی از مورخین نوشته اند چون خبر مزاوجت آمنه و عبدالله منتشر شد دویست
زن از ماه رویان مشکین موی از ملالت و رشک درگذشتند و راه آخرت نبشتند
خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در عام الفیل و سال چهل و چهارم
سلطنت انوشیروان از بطن آمنه متولد شد بسیط زمین از میلاد مبارک خود
بهشت برین فرمود و بسی مشکلات که [illegible] حل نمودند و از آنها که نوشته اند

در شب اول مزاوجت آمنه دارای آن نور پاک گشت و روح قدسی از آن ناحیهٔ مقدسه
گذشت تاریخ این زواج نیز تحریر بایست مبادا وچهرهٔ دلربای مطلوب مبهم
ماند حق در اینجاست و آن این است که حضرت آمنه در دوازدهم ربیع الاول یا هفدهم آن
علی الاختلاف بار حمل حامل نبوت فرو نهاد و از اینجهت آن ماه را ربیع المولود میگویند
و علمای امامیه را در وقوع این ولادت با سعادت بشهر ربیع الاول اشکالی است نخست
کلام ایشان آنکه انتقال نبوت از صلب عبد الله و انعقاد نطفهٔ شریفهٔ حضرت رسالت
پناه مشهور بلکه متفق علیه است که در ایام تشریق اتفاق افتاده و آن عبارتست از ایام
ثلاثه بعد از روز نحر از ذیحجة الحرام و چون طلوع جمال آن آفتاب سپهر رسالت را در ماه
ربیع الاول بپذیریم لازم آید که زمان حمل پانزده ماه و اندی و یا سه ماه و چیزی بوده
باشد زیرا که اگر شهر ولادت ربیع نخستین از سال لاحق بوده پس زمان حمل سه ماه
علی التقریب طول یافته است و اگر ربیع سالی بعد از آن بوده پانزده ماه امتداد
یافته است و هیچیک موافق مذهب جعفری نیست و در رفع این اشکال سخنان
گفته اند زبدهٔ آنها این است که همانا مقصود از ایام تشریق که در این باب اخبار و آثار بدان
تصریح میکند ایام تشریق از موسم حج سالی است و ذیحجه وضعی که اهل جاهلیت بر سبیل
نسیء این تصرف را در شهور عربیه میکرده اند و اسلام این آئین زشت را نسخ نمود
قال الله تعالی إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا
لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ بعبارهٔ
اخری ماه انعقاد نطفهٔ شریفه فی الواقع و نفس الامر ماه رجب الفرد بوده است که قبایل
عرب آنرا بحکم نسیء ذیحجة الحرام قرار داده بودند و مناسک حج بجای آورده اند و
تحقیق مسئله و رفع اشکال و معنی نسیء و کیفیت آن و رسوم که در این باب داشته اند
و خطبه که حضرت مقدس نبوی در نسخ این آئین کرده اند در جای خود از کتب تفاسیر
و اخبار و دفاتر تواریخ و آثار مشروح است خلاصه وفات آمنه در سال ششم ولادت
با سعادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و ابیاتی را در مرثیهٔ
او روحانیان سروده و از خصایل حمیده و جوانمرگی او انشاد نموده اند

تبکی الفتاة البرة الأمینة ذات الجمال العفة الرزینة

زوجة عبد الله والقرینه   ام نبی الله ذی السکینه

وصاحب المنبر بالمدینه   صارت لدی حفرتها رهینه

.. صاحب کتاب مواهب لدنیه مینویسد حضرت آمنه در حال احتضار در جمال
مبارک سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم نظر مینمود و این ابیات میسرود

بارک فیک الله من غلام   یا ابن الذی من حومة الحمام

نجا بعون الملک المنعام   فودی غداة الضرب بالسهام

بمائة من ابل سوام   ان صح ما ابصرت فی المنام

فانت مبعوث الی الانام   تبعث فی الحل وفی الحرام

تبعث فی التحقیق والاسلام   دین ابیک البر ابراهام

فالله انهاک عن الاصنام   ان لا توالیها مع الاقوام

خلاصه

اما شرح قرعه انداختن با تیر و سربها یافتن حضرت عبد الله بیکصد شتر این است که
حضرت عبد المطلب جد امجد رسول اکرم وقتی چاه زمزم را که مدتی مسدود بود
در خواب دید بخواست از آب باز نماید قریش بممانعت برخاستند او گفت پروردگارا
اگر ده نفر فرزند بمن عطا فرمائی که مرا در اینکار خیر امداد توانند نمود یکی از آنها را
در راه تو قربانی کنم خداوند با وده پسر کرامت فرمود و هنگام ادای نذر در رسید با
تیرهائی که عرب آنها را اقداح و ازلام مینامند قرعه کشیدند و بنام عزیزترین آنها عبد الله
در آمد بصوابدید عقلا میان ده نفر شتر که خونبهای یکنفر بود و عبد الله قرعه زدند
باز باسم عبد الله در آمد عمل را ده مرتبه مکرر نمودند و در هر دفعه ده شتر افزودند
بار دهم قرعه بر شتر افتاد و عبد الله بیکصد شتر از مرگ نجات یافت و از آن روز
خونبهای یکنفر یکصد شتر گردید و نظر باینمقدمه و داستان حضرت اسمعیل علیه
السلام است که شخصی بحضرت رسول صلی الله علیه وآله یا ابن الذبیحین خطاب کرده و بنا
بر عقیدهٔ او ذبیح الله اسمعیل بوده ماست نه اسحق بر خلاف معتقد محیی الدین عربی و جمعی
که اسحق را ذبیح الله دانسته اند

امّا بعد از سرودن ابیات مذکوره گفت کل حی میت وکل جدید بال وکل کبیر یفنی
وانا میتة وذکری باق وقد ترکت خیرا وولدت طهرا

خیرات حسان

گویند این آخر کلام آمنه بود و پس از این گفته راه سرای دیگر پیمود و از اشعار آمنه ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیهٔ شوهر بزرگوار خود عبد الله بنظم در آورد

عفا جانب البطحاء من آل هاشم — وجاور لحدا خارجا فی الغمائم

دعته المنایا دعوة فاجابها — وما ترکت فی الناس مثل ابن هاشم

عشیة راحوا یحملون سریره — تعاوره اصحابه فی التزاحم

فان تک غالته المنون وریبها — فقد کان معطاء کثیر التراحم

بطحای مکه عبارتست از اراضی مابین کوه ابوقبیس و جبل احمر که این دو را اخشبان گفته اند و اشراف قریش در این اراضی سکنی داشته و معروف بقریش البطاح بوده اند و بعضی از این قبیله که در خارج بین جبلین ساکن بوده اند آنها را قریش الظواهر مینامیده اند و شهاب خفاجی در جلالت شان و علو مقام و مرتبت والدین حضرت رسول گفته است

اولدی طه مقام علی — فی جنة الخلد ودار الثواب

فقطرة من فضلات له — فی الجوف تنجی من الیم العذاب

فکیف ارحام له قد غدت — حاملة تصلی بنار العقاب

آزاد

زوجهٔ شهر بن باذان و عم زادهٔ فیروز دیلمی است که از نجبای اصفهان بوده در اواخر زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اسود عنسی بادعای نبوت برخاست این زن در منشأ اثری گردید اسم او در تواریخ بماند در بعضی کتب بجای آزاد مرزبان نوشته اند ولی چون در کامل ابن اثیر آزاد مینگارد در اینجا هم همان اسم اختیار شد و در حرف میم در کلمهٔ مرزبان نیز اشارتی بدان خواهیم نمود عاصم در سیرهٔ حلبی آزاد را زوجهٔ نفس باذان نوشته ولی این قول خالی از صحت است

اما فیروز دیلمی و شهر بن باذان اصلا از مشاهیر عجم بودند وقتی که اهالی حبشه بر یمن استیلا یافتند کسری شهریار ایران لشکری مأمور یمن نمود که حبشیها را طرد نمایند و ایشان دو نفر را سرداری سپاه عجم داد و آنها در یمن بماندند و همینها اند که آنها را ابناء مینامیدند و مقصود شان ابناء فرس میباشد در آن مملکت بودند و در زمان حضرت ختمی مآب فیروز و شهر بن باذان بشرف اسلام مشرف گردیدند نسب اینها چنانکه باذان یزید

آرام جان بیگم منکوحهٔ سلطان محمد میرزا ابن جلال الدین میرانشاه ابن تیمور صاحبقران بود صبیح المنظر و طلیق اللسان متناسب الاعضا و آواز حسن و ذکاوت و فطانت زمانی قلیل سلطان محمد میرزا را چنان مفتون خود نمود که مقالید امور حکومت بکف کفایت او [illegible] و اکثر اوقات تاج دولت این زن بر سر داشت حکم این زن و شوهر از سال هشتصد و [illegible] تا هشتصد و پنجاه و [illegible] هجری امتداد یافت

باذان باذان اسم آزاد را مصحح است اما چون اکثر باذان نوشته اند ما هم متابعت نمودیم

آرده خاتون دختر ترمشیرین خان مادر زوجهٔ امیر حسین پدر زن امیر تیمور بود نزد امیر حسین اعتبار بکمال داشت و غالبا تنازعی که فیما بین امیر تیمور و امیر حسین روی میداد بمیانجیگری او رفع و اصلاح میشد

شهر از جانب کسری حکومت داشت در سال هفتم هجرت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نامه ها بسلاطین اطراف نوشتند انها را بدین مبین اسلام دعوت فرمودند از جمله نامهٔ هم بخسرو پرویز مسطور داشتند و خسرو بی احترامی کرده نامه را دریده و بباذان نوشت انشخص را که در حجاز دعوی پیغمبری مینماید نزد من فرست باذان عریضه بحضرت رسول نوشت و عرض کرد که عاجلا بطرف خسرو عزیمت فرمایند وان عریضه را با دو نفر مامور بمدینه منوره فرستاد چون مامورین بحضور مبارک انحضرت تشرف جستند و مکتوب را تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوند شیرویه پسر پرویز را بر پدرش مسلط نمود و او را نابود ساخت و عنقریب دولت اسلام همان نواحی را که در تحت تبعیت خسرو بوده مسخر مینماید شما بباذان بگویید دین اسلام را قبول نماید مامورین بیمن بازگشته انچه شنیده بودند گفتند چند روزی بعد از وورد انها بیمن فرمانی از شیرویه بباذان رسید و در ان هلاکت خسرو را اعلام و اظهار داشته بود که متعرض پیغمبر حجازی نباشد باذان بیقین معجزهٔ حضرت نبوی صلی الله علیه و آله واصحابه نموده بشرف اسلام مستسعد و از جانب انحضرت بولایت یمن منصوب گردید و انهائیکه از اهالی ایران با او همراه بودند بسعادت ایمان فایز امدند باذان تا زنده بود ولایت یمن داشت و بعد از ارتحال او چند نفر بجای او نصب گشته و فرزند او والی شهر صنعا بود اما فیروز دیلمی او نیز در وقتی که بموجب امر و اشارهٔ کسری برای استعلام احوال سید انام علیه الصلوة والسلام بمدینه منوره رفت و بدین اسلام گروید وقتیکه دو نفر مامور باذان چنانکه پیش ذکر شد بحضور حضرت رسالت پناه مشرف شدند ریش خود را تراشیده بودند حضرت بدیدهٔ اکراه در انها دیده فرمودند بامر که ریش و سبیل خود را تراشیده اید عرض کردند بامر رب خود یعنی خسرو پرویز حضرت فرمودند رب من امر کرده است ریش خود را بجای گذارم و سبیل خود را بتراشم

۱۰ اسود عنسی اسمش عبهلة و پسر کعب بن عوف از قبایل یمن و از عشایر بنی مذحج و منسوب طایفه ایست معروف به عنس و او مردی مشعبد بود در ابتدا قبول اسلام نموده پس از حجة الوداع مرتد گردید و بسبب مهارتیکه در شعبده داشت با طلاقت لسان کارها کرد و چیزها گفت و دعوی نبوت نمود و باضلال و فریب عوام پرداخت و از انجا که همواره با نقاب بود

او را ذو الخمار مینامیدند چه خمار در عربی پارچه ایست که سر و ابدان پوشند گویند
نود عنسی را حماری بود معلّم هر وقت باو میگفتند سجده کن سر بزمین میگذاشت و
چون میگفتند سر کش بنشین از اطاعت میکرد و بدین جهت او را ذو الحمار هم گفته اند و از
عجایب آنکه زنهای گمراه که به اسود معتقد شده بودند ، سرگین حمار اسود را بسر و صورت
و لباس خویش بجای عطریات میمالیدند بالجمله در بدو امر قبیلهٔ مذحج تابع اسود گردیدند
و او قوتی گرفت و با اهالی نجران حمله نمود و عمرو بن حزم را که از جانب حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بر آن قبیله حکومت داشت اخراج کرد پس از آن عازم صنعا شد و آنجا را
بتصرف در آورد و شهر بن باذان والی صنعا را با پدر زن او هلاک نمود و مأمورین اسلامی
بمراشغل [illegible] در حال گریختند و معاذ بن جبل که از جانب حضرت رسول برای تعلیم اهل یمن و احکام و فرایض
دین مبین اسلام بآنجا رفته بود از یمن حرکت کرده در بلدهٔ مأرب با ابوموسی اشعری پیوست
و هر دو با هم بحضرموت فرار کردند اسود عنسی بعد از آنکه شهر بن باذان را در صنعا بکشت
آزاد زوجهٔ او را قهراً بحبالهٔ ازدواج خویش در آورد اما الفتی فیما بین حاصل نشد چه آزاد
نمیتوانست بقاتل پدر و شوهر خود رغبت و مهری بهم رساند خلاصه چون طغیان
اسود عنسی در مدینه بسمع مبارک حضرت نبوی رسید بقتل او امر فرمودند و بکمک
آزاد و مباشرت فیروز دیلمی مقتول شد اسود شراب میخورد و غسل جنابت نمیکرد در
اینجا اگر شرح حال او مفصلاً در کتب سیر و تواریخ مسطور است ما زیاده متعرض نشدیم
همینقدر گوئیم که بنی مذحج قبیله از کاهن بوده اند اما اینهائی که بدوا در آخر عصر حضرت رسول
و بعد ها براه ارتداد رفتند و بعضی پرداختند یازده فرقه بوده اند در کشاف در
تفسیر آیهٔ ارتداد که در سورهٔ مبارکهٔ مائده واقع است این شرح مرقوم و فخر رازی و قاضی
بیضاوی و ابو السعود عمادی نیز در تفاسیر خود آنرا از کشاف نقل کرده اند چون خالی
از اهمیتی نیست عین آنجمله نگاشته میشود
آن یازده فرقه که مرتد شدند سه فرقه در عهد حضرت رسول بود نخست آنها بنی مذحج
و بنی حنیفه و بنی اسد میباشند رئیس بنی مذحج اسود عنسی بود که تمام حکم یمن را
تملک نمود و اجمالی از احوال او نگاشته شد و شبی که بقتل رسید رسول اکرم
از هلاکت او خبر داده و اصحاب خشنود گردیدند و روز بعد از آن

حضرت نبوی انتقال فرمودند و پس از قلیل زمانی خبر قتل اسود در مدینهٔ منوره
شایع شد یعنی از طریق عادی این خبر باین محل رسید،

رئیس بنی حنیفه مسیلمهٔ کذاب بود که ادعای نبوت نمود و بخاتم پیغمبران نوشت
(من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی و نصفها لک)
حضرت در جواب او مرقوم فرمودند (من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان
الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین) مسیلمه را عساکری که
خلیفهٔ اول بدفع او مأمور کرده بود مقهور و مقتول نمودند و قاتل او همان شخص وحشی نام
بود که حمزه را در غزوهٔ احد شهید کرد و از این رو وحشی گفته است (من بعد زمان جاهلیت
خود بهترین مردم را کشتم و بعد از آنکه مسلمان بودم بدترین ناس را بقتل رسانیدم)

رئیس بنی اسد طلحة بن خویلد بود و او نیز دعوی پیغمبری نمود و خلیفهٔ اول خالد بن ولید را
بدفع او مأمور کرد طلحه پس از قتال بشام گریخت و بعد ها نادم و تائب و مؤمن صالح شد
هفت فرقه از مرتدین در خلافت خلیفهٔ اول راه ارتداد پیش گرفتند و آنها طایفهٔ عیینة
بن حصن فزاری بودند و طایفهٔ قرة بن سلمة القشیری از قبیلهٔ غطفان و طایفهٔ فجاة ابن
عبد یالیل از قبیلهٔ بنی سلیم و طایفهٔ مالک بن نویره از قبیلهٔ بنی یربوع و طایفهٔ سجاح دختر
منذر که از بنی تمیم بود و ادعای نبوت نمود و طایفهٔ اشعث بن قیس کنده و طایفهٔ بنی بکر
بن وائل که حطم بن زید ریاست آنها داشت شر این هفت طایفه در زمان خلافت خلیفه
اول رفع شد یک طایفه هم در زمان خلافت خلیفهٔ ثانی طریق ارتداد پیمودند و آن طایفه
جبلة بن ایهم از قبیلهٔ غسان بودند جبله با آنکه بشرف اسلام مشرف شده بود مرتد شده
بروم رفت پوشیده نباشد که بعضی از ارباب سیر تدمیر طلحه رئیس قبیلهٔ بنی اسد را در عهد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمأموریت خالد بن ولید دانسته اند و این وهم است
و بتحقیق خالد از جانب خلیفهٔ اول باینکار مأمور شد اما شرح حال سجاح دختر منذر در
حرف سین بتفصیل بیاید و در احوال جبلة بن ایهم بعضی را عقیده اینکه او آخر ملوک
غسان بوده و غسانیها اینطایفه را بنی جفنه میگفتند لکن اهل تحقیق گویند این سلسله
پادشاهی نداشتند بلکه تابع قیاصرهٔ روم بوده و از جانب ایشان لقب یافته در حوالی شام حکومت
کرده و جبله آخر شخص ایشان است و قصبهٔ جبله که فیما بین لاذقیه و طرابلس شام واقع است بنام او

موسوم و بدو منسوبست و بلادی که در تحت حکومت جبله بود در زمان خلافت خلیفهٔ ثانی ضمیمهٔ ممالک اسلام شد و جبله خود قبول اسلام نموده و بمدینهٔ منوره آمده و با خلیفهٔ ثانی عزیمت حج کرده در اثنای طواف شخصی از قبیلهٔ بنی فزاره سهواً ازار جبله را کشید جبله غضبناک شده سیلی بصورت آن شخص زد و دهان و بینی او را خون آلود ساخت آن شخص بخلیفهٔ ثانی تظلم نمود خلیفه جبله را گفت مدعی خود را راضی کن وگرنه قصاص خواهم کرد جبله گفت من از ابنای ملوکم و خصم من از رعاع چگونه ما را در یک رتبه قرار میدهید خلیفه گفت اسلام شما را در یک رتبه قرار داده جبله گفت من امیدوار بودم بعد از قبول اسلام بر عزتم بیفزاید خلیفه گفت همینطور است و اسلام اعز میباشد جبله تمکین این حکم نکرده بمماطله گذرانید و از خلیفه جدا شده همان شب با دویست و پنجاه نفر از کسان خود از راه شام بقسطنطنیه رفت و مرتد شد ولی بعدها پشیمان شده این ابیات را انشا نمود

تنصرت بعد الحق عاراً للطمة   ولم یک فیها لو صبرت لها ضرر
وادرکنی فیها لجاج حمیة   فبعت بها العین الصحیحة بالعور
فیا لیت امی لم تلدنی ولیتنی   صبرت علی القول الذی قاله عمر
ویا لیتنی ارعی المخاض بقفرة   وکنت اسیراً فی ربیعة او مضر
ویا لیت لی بالشام ادنی معیشة   اجالس قومی ذاهب السمع والبصر
ادین بما دانوا به من شریعة   وقد یجبر العود الضجور علی الدبر

نیز جبله گفته است

اخذت بالجمة رأساً ازعرا   وبالثنایا الواضحات الدردرا
وبالطویل العمر عمراً اجیدرا   کما اشتری المسلم اذ تنصرا

در شواهد کشاف در تفسیر کریمهٔ اشتروا الضلالة بالهدی و لا تشتروا بآیات الله ثمناً قلیلاً مسطور است که اشترا بمعنی استبدال است و مقصود جبله میباشد که باین امر شنیع پرداخت

آسیه م

خواهر ضیاء الدین مفتی بیورتی بوده است محدثه از حفاظ بشمار میاید

آسیه م

آسیه خ
معظمه
مخدره جلیل القدر
مادر خاقان خلد
مکان فتحعلیشاه طاب
ثراه مخدره متعالیه
باشد و بنیکوییت
معروف و مشهور
تمام عمر را با حال صحت
و بشن عطیات مشغول
بوده و اواخر زندگانی
سال هزار و دویست
در غرهٔ ذی حجه عزیمت
نموده و در اواسط
موکب خاقانی بسمت
حرکت کرده فوت شده
رضوان الله علیها
هزار و دویست و
در طهران از انقاض
او را بنجف اشرف
حمل نمودند
پدر
معظمه
مشار الیها محمد
خان ... بیک ...

خیرات حسان

دختر جارالله بن صالح بن ابی المنصور ... باشد یعنی علامهٔ مشار الیها از واضعین ... ولادت او در سال هفتصد و نود و هشت هجری در مکهٔ معظمه زادها الله شرفاً و تعظیماً اتفاق افتاده و مادر قاضی محمد جمال الدین ابن الضیا بوده است

امیمه

دختر عبدالمطلب بوده این با این نسبت و از نساء مشهوره عمهٔ حضرت رسول است.

آسیه خانم

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از معقودات دائمی حضرت خاقانی و خواهر مرحوم امیرخان سردار و دختر فتحعلی خان قاجار دولو بوده و در جلالت و بزرگواری مثال و نظیر نداشت و از بطن طاهر گوهر نابدالوجود نواب مغفور نایب السلطنه عباس میرزا نایب السلطنه طاب الله مضجعه قدم به عرصهٔ عالم نهاده فروغ بخش ایران مملکت گردید مشار الیها را انواع خیرات ... و اعمال خیریه بوده و همواره طالب و عامل بوده تا بدرود زندگانی نمود رضوان الله علیها

تولد حضرت نایب السلطنه عباس میرزا در روز چهارشنبه چهارم ذیحجهٔ سنهٔ هزار و دویست و سه هجری بوده

آغا کوچک صبیهٔ مرحوم شاهمراد ... سیف الله ... ولد ... نایب السلطنه ... مرحوم میرزا عبدالکریم ... معتمد الدوله ... میرزا عبدالکریم ... شاهزاده ... مغفور ... ثراه ... معتمد الدوله ... مرسد ... آغا باجی ... اقوال ...

آغا باجی

از زوجات محترمه خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه البسه الله حلل النور بود دختر مرحوم ابراهیم خان جوانشیر شوشی بوده و همه خدام حرم خاقانی نهایت حرمت و عزت را نسبت با این زن مرعی و منظور میداشتند چه این زن با کمال تجمل و شکوه به حرم حضرت خاقان داخل شد و زیاده از دویست نفر خادم و نوکر از قراباغ با خود آورده بود که همه مردمان رشید و نامی بودند از جمله ملک بیک از بزرگان قراباغ سمت وزارت آنمخدره داشت و نهایت مقید بود که ... جزئی ... ناو سر نزند و بنابر ... حوالی امامزاده قاسم ... کرده و غالب اوقات را آنجا اقامت مینمود و لیکن این زن با کمال ... و شادابی ... کرداشت ... حضرت خاقان ... نگردید و تا آخر عمر بکر بود گویند شبی خاقان چون فقط چند کلمه سئوال و جواب گذشت صبح آغا باجی این شعر ... موزون ... به‌طور کله بحضرت خاقانی نوشت

خیرات حسان

یارم گیجه گلدی گیجه قالدی گیجه گیندی　　عمرم گیجه گلدی نیجه قالدی نیجه گیتدی

خلاصه مبالغی از تماشای قم و توابع بطور سیورغال به آغا باجی و بستگان او مرحمت شد و در قم بماند و از آنجا که خود فرزندی نداشت از شاهزادگان عظام کیکاوس میرزا و مرتضی خان را بسم پسری و دختری با او داده‌اند یعنی خواهرزادهٔ آغا باجی را در حبالهٔ مناکحت کیکاوس میرزا در آوردند و مرتضی خان را بعثیا سقلیخان معتمد الدوله نشیم نوادهٔ ابراهیم‌خان نامزد کردند و ایشان و شاهزاده داماد و عروس آغا باجی شدند معروف حضرت خاقان مکرر می‌فرمودند از خویشی با این زن خوشوقت و مشعوفم و نتیجهٔ این گفته بعد‌ها بظهور رسید و اقوام آغا باجی خدمات عمده به بعضی از شاهزادگان و اولاد خاقان نمودند و بعد‌ها در میان سلسلهٔ جوانشیر و شاهزادگان آل خاقان وصلتها شد که هنوز آن رشته مستحکم و استدامت دارد خلاصه آغا باجی صاحب طبع و کمالات بود و در نظم و نثر مهارتی داشت و اشعار مسطورهٔ در ذیل از نتایج افکار اوست

خرم آن کو بسر کوی تو جائی دارد　　که سر کوی تو خوش آب و هوائی دارد

لیس در رفت و دلم شد جرس نافهٔ او　　رسم پراست که هر نافه درائی دارد

ولها

سوختم از آتش غم ناصحا تا کی ز منع　　میزنی بر آتشم دامن برو خاموش باش

ولها

تا حشر نویسند اگر نشود طی　　یک دفتر حسن تو نه طومار غم را قم

آفاقی

عاشق چلبی در تذکرهٔ خود مینویسد آفاقی زنی صاحب طبع بوده و از قصبهٔ ... شمرده میشود ولی شرح حال و شعری از آن در میان نیست

امنه

زوجهٔ ابن دمینه است و ابن دمینه از شعرای عهد اسلام و نام او عبد الله بن عبید الله بوده دمینه اسم مادر اوست گویند ابن دمینه را ابتدا زنی بدکار بوده مسماة بجماء پس از رنجش از او امنه را بخواست و در حبالهٔ نکاح خود در آورد و آخر الامر حماء ابن دمینه مقتول ساخت اما امنه صاحب طبع و شاعره و از فصحا بوده و زیاده از حد متعارف با ابن دمینه

تبریز بوده فره یوسف جوی عجم بود لسطام را از بیم نجا اجی ... کاملمکی ... زنی عاقله بود و میدانست دشمن خاندان اوست با علاه مصلحت ... انسان ... میرزا شاهرخ کاملکی ... عنوان شعر را مسطور نشد

آقا بیگم

اول نا حالی درجات مرزه و صاحب طبع موزون بوده این شعر از وست ... از آن ذامی ... از آن لعلی که هر ...

آقا بیوت

زنی سبزوار بوده دارای علم و ادب و طبع شعر بوده این بیت از وست

هرکجا از میان زلف پریشان

هرکه بند کفر زلف او زایمان

آق باش

از بنات میرزا الغ بیک گورکانی است

آق بیگم

دختر سلطان حسین میرزای گورکانی و مادر ... زوجهٔ محمد قاسم ... ابو القاسم ...

آق سلطان خانبکه

از زوجات میرزا الغ بیک گورکانی و دختر سلطان ... بوده

مهر و محبت داشتند و محاورات شاعرانه فیمابین زوج و زوجه واقع شده چنانکه وقتی در مجلسی این ابیات را خطاب با ابن دهینه و انشاد نموده است

وانت الذی اخلفتنی ما وعدتنی … واشمت بی من کان فیک یلوم
وابرزتنی للناس ثم ترکتنی … لهم غرضاً ارمی وانت سلیم
فلو کان قول یکلم الجسم قد بدا … بجسمی من قول الوشاه کلوم

و بعضی ابیات رائقهٔ دیگر از این زن در کتاب اغانی و تزیین الاسواق نگاشته شده و اشعار عاشقانه ذیل از انجمله است

تجاهلت وصلی حین لاحت عمایتی … فهلا صرمت الحبل اذ انا ابصر
ولی من قوی الحبل الذی قد قطعته … نصیب ولی رای وعقل موفر
ولکنما آذنت بالصرم بغتة … ولست علی مثل الذی جئت اقدر

امة بنت الدموجی المحلی

دختر شرف الدین موسی بن احمد بن محمد الانصاری الدموجی المحلی است پدر او از اعیان علما و خود امة محدثه و از اشیاخ علامهٔ سیوطی است و علامهٔ مشار الیه از او اخذ حدیث کرده و محلهٔ که مشار الیها بدان منسوبست از بلاد مصر میباشد و از انجاست جلال الدین محلی مفسر کلام الله علیه

امة رملیه

زنی عابده و در تقریبا در سال دویست هجری زنده بوده و او را صاحب مقامات و کرامات میدانند گاهگاه بزیارت بشر بن حارث که از معاریف اولیا میباشد میرفته و در یکی از تذکرها مینویسند احمد بن حنبل وقتی بعیادت بشر بن حارث رفته با امة در انجا ملاقات کرده است و تمنای دعای خیر از او نموده است و رمله که امهٔ مشار الیها بدان منسوبست یکی از بلاد شام میباشد و علاوه بر این چند زن که مسماة بامه بوده اند چند زن صحابیه نیز بهمین اسم نامیده شده از جمله امهٔ بنت الارقم و امهٔ بنت الخلف الاسلمیه و امهٔ بنت رقیش و امهٔ بنت سعد و امهٔ بنت ابی الصلت و امهٔ بنت عفان و امهٔ بنت قیس میباشد و ابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی نوشته که حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام نیز مسماة بامه بوده اند

امة بنت علی

آنانکه مذکور و در کتاب انباء الغمر
و انباء العمر از تصنیفات

از نساء محدثه و دختر علی بن عبد العزیز دمشقی است که در عداد ۳ ابن حجر معدود و
مذکور است محدثه مشار الیها در مجلس اسماء بنت مهران و عبد الله بن ابی التائب
و بعض دیگر از محدثین حاضر شده و استماع حدیث نموده و خود نیز بتعلیم علم حدیث
پرداخته در اوایل سال هفتصد و نود و هشت هجری درگذشته است

آنی فاطمه خانم

از نسوان دار السعادهٔ اسلامبول و دارای علوم ادبیه و طبع شعر بوده از آل حسنجانی یعنی
از نسل خواجه سعد الدین حسنجانی صاحب تاج التواریخ است امیر آغا نام او والده بسلک ازدوا
در آورده و پسری از او بوجود آمده امیر آغازاده که دارای مقامات علمیه گردید بابتدا
بخدمت دولت مشغول و بعد در امر اشتغال داشته و بعدها ترک این شغل کرده بقضاوت
ینکی شهر مأمور شد و مادرش آنی فاطمه خانم در سال هزار و صد و بیست و دو در آنجا
وفات کرد خلاصه مشار الیها بزبان ترکی عثمانی صاحب دیوان مرتب است و در تذکره‌ها
نخب اشعار او درج و ثبت شده اند و بیت از اوست

خیال عارضکله دیده صحن گلستانمدر — اچلمش غنچه‌لر سینه‌مده نخل ارغوانمدر
امید وصلتک ای قاشی یای سینه‌ده گنجمز — خیال تیر غمزک تا با خاطر نشانمدر

آی ملك

دختر ابراهیم بن خلیل بن محمود و همشیرهٔ شیخ جمال الدین بن الشریجی مشهور است
این زن محدثه و معاصر ابن حجر عسقلانی بوده و با ابن حجر ملاقات و محادثه نموده
در ربیع الآخر هشتصد و پانزده هجری ارتحال کرده است

ابنة عقیل

دختر عقیل بن ابیطالب برادر بزرگ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و در
میان زنان بنی هاشم بفصاحت شهرتی داشته مع ذلک اسم او بدرستی معلوم نیست
روزی که اهل بیت حضرت سید الشهداء علیه السلام از سفر شام بمدینهٔ منوره
معاودت نمودند ابنهٔ عقیل با جمعی باستقبال آنها آمده و در وقت ملاقات گریه و
زاری پرداختند ابیات ذیل را که منبی از کمال فصاحت اوست انشاد کرد

ماذا تقولون اذ قال النبی لکم — ماذا فعلتم وانتم آخر الامم

بعترتي وباهلي بعد مفتقدي   منهم اسارى وصرعى ضرجوا بدم

ما كان هذا جزائي اذ نصحت لكم   ان تخلفوني بسوء في ذوي رحمي

نیز از قرار مسطورات کامل ابن اثیر و کتاب مختصر و تتمة المختصر و بعضی از کتب معتبرهٔ دیگر
شعر مشهور و مسطور ذیل از ابنهٔ عقیل است

اترجوا امة قتلت حسينا   شفاعة جده يوم الحساب

اما صاحب تاریخ طبری این شعر را بام کلثوم بنت الحسین علیه السلام نسبت داده و در
طبقات شعرای بحضرت زینب خواهر آنحضرت منسوب داشته و بعضی هم از جناب سکینه
دانسته اند

ابنهٔ غیلان

دختر غیلان بن سلمه و مسماة به بادیه و از قبیلهٔ بنی ثقیف است این زن صحابیه بوده و
بواسطهٔ سمن و میل بزینت شهرت یافته و در آن زمان در میان زنان احدی نبود که از
ابنهٔ غیلان و از فارعه دختر عقیل ثقفیه سمین تر باشد و همه نسوان برآرایش و زینت
ابنه و زن غبطه و حسد میبردند و جهت فربهی که ابنهٔ غیلان داشت در حق او میگفتند
اذا جلست تبنت یعنی هر وقت این زن می نشیند مثل این است که خیمه و چادری برپا
کرده باشد و وقتی که عبد الله برادر ام سلمه زوجه حضرت رسول که عزیمت فتح طایف نمود هیت نام
مخنث را بگرفتن ابنهٔ غیلان تشویق و تحریض کرده گفت اذا فتح الطائف فعليك
بابنة غيلان فانها اذا اقبلت اقبلت باربع واذا ادبرت ادبرت بثمان یعنی وقتی که طائف را
فتح کردید تو ابنهٔ دختر غیلان را بخواه چه او هر وقت رو بطرف شخص آید چهار شکن
از شکم خود بنماید و چون پشت کند هشت چین از خاصرتین آشکار سازد گویند زنان
قبل از آنکه هیت اینکلمات را بر زبان آرد او را از غیر اولی الاربه میدانستند یعنی در او شایبهٔ
شهوت و میل بزنان فرض نمیکردند لهذا از او احتجاب نمینمودند پس از آن در حالت
او و بسر بردن بدین حال که بوده هیت از حرم مطرود شد .

کامل ابن اثیر بجای کلمات مسطورهٔ در فوق عبارت ذیل را از هیت خطاب بعبد الله بن
ابی امیه نقل مینماید (ان فتح الله عليكم الطائف فسل رسول الله ان ينفلك بادية بنت غيلان
فانها هيفاء شموع نجلاء ان تكلمت تغنت وان قامت تثنت وان مشت ارتجت وان قعدت

(بنت عقیل بلربع وند بر ثمان بثغر کالاقحوان بین رجابها کالعنب المکفأ) یعنی اگر خداوند فتح طائف را نصیب شما کرد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواست کن که از غنایم بادیه دختر غیلان را حصهٔ تو قرار دهد چه او باریک میانی است شکفته طبع و خوش چشم چون تکلم کند آوازی مطبوع از او مسموع شود چون برخیزد سرو را ماند که متمایل گردد وقت خرامیدن زیبق رجراج شبیه است در گاه نشستن مانند خیمهٔ قبه دار و بنیانی استوار باشد چون فراز آید چهار شکن در شکم نماید و اگر پشت کند هشت چین از خاصرتین او پدیدار آید دندانش بگل اقحوان شباهت دارد و میان هر دو رانش کاسی واژگون است باید دانست که هیت مخنث ضرب المثل است و در مجمع الامثال میدانی در میان امثال مسطور است که (اخنث من هیت)

اخت المزنی

مزنی بضم میم و فتح زا میباشد و اخت المزنی همشیرهٔ ابو ابراهیم المزنی است که از اصحاب شافعی بوده در مختصر طبقات سبکی چند نفر زن شافعیه را نام میبرد که در علم فقه دارای مرتبتی بوده اند از جمله اخت المزنی است که در مسئلهٔ زکات معدن در قول شافعی شرحی افزوده و تصرفی کرده است بر ربیع این زن در مجلس شافعی حاضر میشده

ارسلان خاتون

خدیجهٔ سلجوقیه است که دختر برادر طغرل بیک سلجوقی از سلاجقهٔ ایران بوده و در سال چهارصد و چهل و هشت در سلطنت عمش زوجه القائم بامر الله ابن القادر بالله بیست و ششمین خلیفهٔ عباسی منسلک گردیده و ان شاء الله در حرف خا شرح حال او بیاید

اروی بنت الحارث

اروی بر وزن دعوی دختر حارث بن عبد المطلب و مادر مطلب بن ابی وداعة السهمی از صحابیات و از بنات عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده مادر او غزیه دختر قیس بن طریف از نژاد حارث بن فهر بن مالک میباشد در تاریخ ابو الفدا در بیان حلم معاویه حکایتی از این زن بشرح ذیل مسطور است

وو زنی اروی بحضور معاویه آمد و مشار الیها در آن وقت پیر شده بود معاویه

ادهم بانو
ملقب
بمتاز محل و متما
بقدسیه بیگم و حـ
ابو الفتح محمد شاه جهان
شاه ابن بهادر شاه پادشاه
هند ستان زنی صاحب حسن
و مطالب علمیه بوده بعد
از فوت شوهر خود محمد شاه
باغ باصفائی در بیرون شهر
دهلی بنا نموده و اراضی آن
نامیده و اکنون در خارج شهر
دهلی در نزدیکی دروازه
معروف بکشمیری دروازه آن
باغ برقرار و در آن مسجدی
باغ مسجد موسوم است و
قدسیه بیگم موزون بوده اشعار
و رعنائی تخلص میکرده اشعار
بزبان هندی از او است
هرجا نوشته اند که یکی
کنیز ... او ...

ارجمند بانو بیگم
ملقب
بممتاز محل اول زن
شهاب الدین محمد شاه جهان
ابن نور الدین محمد جهانگیر
پادشاه هندوستان و دختر
آصف خان ... بیگم
... پادشاه ... و بنا
و چهار پسر و چهار دختر
دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان مراد
و اورنگ زیب نام داشتند و ...
دختر ... جهان آرا ...
و ... ارجمند بانو بیگم
... گذشت شوهر ... جا
... او در شهر اکره یا اکبرآباد
بنا نمود و از او روضه تاج محل
... و اکنون ... تاج بی بی معروف
... شهاب الدین محمد شاه جهان
از سال ... روضه ...
... هزار ... هفت
سال ... است
کرده

اظهار ملاطفت کرده باو گفت مرحبا بک یا خاله حال تو چگونه است اروی در جواب
گفت ای همشیره زاده حالم خوبست اما از آنجاکه تو کفران نعمت کردی و با ابن عم خود
بد رفتاری نموده بخلاف برخاستی و در صورتی که حق تو نبود خود را خلیفه نامیدی
و غصب این حق روا داشتی ما که از بنی هاشم هستیم بیشتر از همه کس ببلیات مبتلا هستیم
از وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ارتحال نمودند تیم و عدی و امیه بغصب
حق ما پرداختند و ما را از حقوق خود محروم ساختند حکم شما را شد و ما در میان
شما شدیم مثل بنی اسرائیل در میان قبطیان و تابعین فرعون و حضرت علی بن ابیطالب
علیه السلام مانند هرون شد بعد از حضرت موسی عمرو بن العاص از مقاله اروی متغیر
شده گفت ای عجوز گویا که عقل تو تمام شده است اروی گفت یا ابن النابغه تو بچه رو
سخن میگوئی و حال آنکه مادرت در مکه فاجره بود مشهوره که بالحرث قلیل مردان را
متمتع میساخت در وقتی که تو متولد شدی پنج نفر مدعی پدری تو شدند چون
از مادرت حقیقت حال را پرسیدند گفت این پنج نفر هم با من مقاربت کرده اند لیکن ببینید او
بهر کدام شبیه تر است از اوست و از آنجاکه تو بعاص بیشتر شباهت داشتی ترا بان الحاق
نمودند معاویه گفت عفی الله عما سلف ای اروی حاجتی که داری بگو اروی گفت
دو هزار دینار میخواهم که با آن برای فقرای بنی الحارث در دشت هموار اراضی جاری
ابتیاع نمایم و دو هزار دینار دیگر برای تهیه مزاوجت جوانان فقیر از بنی حارث و دو
هزار دینار هم برای وضع معیشت باید و بخشیدها معاویه شش هزار دینار باو تقدیم نمود
این است آنچه در تاریخ ابوالفدا نوشته شده اما لبیب افندی در کتاب موسوم بجواهر
ملتقطه این داستان را مشروح تر بیان کرده گوید وقتی که اروی در مجلس معاویه بود
و بکلمات مسطوره در فوق تکلم مینمود مروان بن حکم نیز در آنمجلس حضور داشت و از مقاله
که اروی بعمرو بن العاص خطاب کرد مروان متغیر شده گفت ای پیرزن ساکت باش و
فقط کلام خود را مقصور بمقصود خود دار که ترا باین مجلس کشانیده است اروی رو بمروان
کرده گفت یا ابن الزرقا تو نیز مثل عمرو بن العاص سخن میگوئی عیناً از کبودی چشم و سرخی مو
و کوتاهی قد و اندام نامتناسب بغلام حارث بن کلده مانی و اصلاً شباهتی بپدر خود
حکم که ادعای فرزندی او مینمائی نداری چه من حکم را میشناسم او مردی مبسوط الشعر

و بلند قامت بود و ظاهر او بر بزرگی او دلالت مینمود پس ام مادر خود پرسید تا تو را
گوید کریه روی گفت آنگاه او روی بمعاویه کرده گفت والله تو اسباب جزائت
این اشخاص شدی که با من مواجهه سخن گویند ای معاویه روزی که عم من حمزه شهید شد
هند سایر تو این ابیات میخواند

نحن جزیناکم بیوم بدر	والحرب بعد الحرب ذات سعر
ما کان عن عتبة لی من صبر	ولا اخی وعمه وبکر
شفیت نفسی وقضیت نذری	شفیت وحشی غلیل صدری
فشکر وحشی علی دهری	حتی ترم اعظمی فی قبری

وعمه من اوی دختر عبد المطلب نیز در جواب او این ابیات هند بنت اثاثه را قرائت

خزیت فی بدر وغیر بدر	یا ابنة وقاع عظیم الکفر
صبحک الله قبیل الفجر	بالهاشمیین الطوال الزهر
حمزة لیثی وعلی صقری	اذ رام شیب وابوک غدری
فخضبا منه نواحی النحر	بکل قطاع حسام یفری

معاویه گفت عفی الله عما سلف ای خاله حاجتی که داری بخواه او روی ابا کرد گفت حاجتی
ندارم برخاسته از مجلس رفت معاویه مروان و عمرو بن عاص گفت اف بر شما باد شما سبب
شدید که من این سخن قبیحها را بشنوم پس از وی فرستاده او را بمجلس برگردانیدند و
از او درخواست نمود که حاجت خود را اظهار دارد او روی بوجهی که در فوق مسطور
شد ششهزار دینار از معاویه خواست معاویه آن مبلغ را مبذول داشت و گفت اگر
بعد از عثمان علی علیه السلام بجای من بود این وجه را بتو عطا نمینمود او روی از استماع
این سخن بشدت گریست و گفت از علی علیه السلام گفتی و مرا مجبور گرساختی آنگاه
این ابیات ابو الاسود الدئلی را که در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام انشا
کرده او روی برخواند

الا یا عین ویحک اسعدینا	الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی ام کلثوم علیه	بعبرتها وقد رات الیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا	فلا قرت عیون الشامتینا

أفي الشهر الحرام فجعتمونا ... بخير الناس طراً أجمعينا

قتلتم خير من ركب المطايا ... فذللها ومن ركب السفينا

ومن لبس النعال ومن حذاها ... ومن قرأ المثاني والمبينا

وكل مناقب الخيرات فيه ... وحب رسول رب العالمينا

لقد علمت قريش حيث كانوا ... بأنك خيرها حسباً ودينا

إذا استقبلت وجه أبي الحسين ... رأيت البدر راق الناظرينا

وكنا قبل مقتله بخير ... نرى مولى رسول الله فينا

يقيم الحق لا يرتاب فيه ... ويعدل في العدا والأقربينا

وليس بكاتم علماً لديه ... ولم يخلق من المتجبرينا

كأن الناس إذ فقدوا علياً ... نعام حار في بلد سنينا

فلا تشمت معاوية بن حرب ... فإن بقية الخلفاء فينا

اصل این حافظ کسی حجة الاسلام ... وبین مولانا السید حامد حسین ادام الله تعالی ظلاله الممدود ... منزل ... کتاب عبقات الانوار ... [illegible]

بعد از شنیدن این ابیات معاویه گفت والله علی علیه السلام از آنچه تو سرودی و او را بدان ستودی افضل است بالجمله اروی آنچه خواست معاویه بداد

پوشیده نباشد که ابیاتی که در فوق به هند بنت اثاثه نسبت دادیم پیروی مسطورات کتاب اسد الغابه را نمودیم اما بعضی از مصنفین این اشعار را از اروی بنت عبد المطلب دانسته اند

اروی بنت عبد المطلب

دختر جناب عبد المطلب جد حضرت رسول صلی الله علیه وآله میباشد مشار الیها عمه حضرت رسالت پناهی و دارای طبع شعر و فصاحت بیان بوده و اشعار ذیل را در مرثیه پدر خود عبد المطلب انشاء کرده است

بكت عيني وحق لها البكاء ... على سمح سجيته الحياء

على سهل الخليقة أبطحي ... كريم الخيم نيته العلاء

على الفياض شيبة ذي المعالي ... أبوه الخير ليس له كفاء

طويل الباع أملس شيظمي ... أغر كأن غرته ضياء

أقب الكشح أروع ذي فضول ... له المجد المقدم والسناء

ابی الضیم ابلج هبرزی   قدیم المجد لیس له خفاء
معقل مالك وربیع فهر   وفاصلها اذا التمس القضاء
وكان هو الفتی كرما وجودا   وبأسا حین تنسكب الدماء
اذا هاب الكماة الموت حتی   كأن قلوب اكثرهم هواء
مضی قدما بذی ربد خشیب   علیه حین تبصره البهاء

در سیرهٔ ابن هشام و مسامرات محیی الدین چنین مسطور است که مراثی مزبوره در فوق را اروی قبل از فوت پدر خود گفته باین معنی که جناب عبد المطلب در مرض موت خود اروی و ام حکیم البیضاء و امیمه و بره و صفیه و عاتکه را که دختران او بودند نزد خود خوانده فرمود مرثیه هائی که بعد از فوت من خواهید گفت قبل از مرگ من بگوئید و هر یک از انها برای پدر خود مرثیه گفتند و اشعار مزبوره را اروی در انوقت نظم کرد و مراثی خواهران او نیز در محل خود مذکور خواهد شد

ابن اثیر گوید چهار نفر زن صحابیه باسم اروی مشهوره بوده دو نفر از انها اروی بنت حارث و اروی بنت عبد المطلب میباشند که شرح حال انها نگاشته شد دو نفر دیگر یکی اروی بنت کریز مادر عثمان بن عفان و ولید بن عقبه است و بهمین ملاحظه عثمان و ولید را ابن اروی گفته اند و این اروی دختر ام حکیم البیضاء دختر عبد المطلب است دیگر اروی بنت الانیس که بحبالهٔ سعید بن زید که یکی از عشرهٔ مبشره است او را نفرین نموده و او ابتدا کور شد و عاقبت بچاهی افتاده درگذشت علاوه بر این چهار زن یکنفر زن دیگر مسماة باروی بوده چون معروف بام موسی میباشد در حرف المیم ذکر او بیاید

اسلام آغا
دختر
امیر خضر میبوریکی
زن جناب امیر حسین بود
و بعد از کشته شدن
امیر حسین امیر تیمور
او را بزنی
گرفت

اسماء ذات النطاقین

دختر بزرگ خلیفه ابو بکر و خواهر عایشه است مادرش قتیله یا قتیله دختر عبد العزی بوده اسما را زبیر بن عوام که یکی از عشرهٔ مبشره است در سلک ازدواج در اورد و عبد الله بن زبیر را که در سن هفتاد و سه سالگی در خانهٔ کعبه اجلها الله تعالی بظلم حجاج مقتول شد از بطن اسماء ذات النطاقین بوجود امده است و عبد الله بعد از یزید بن معاویه نه سال در مکهٔ معظمه خلافت کرد و حجاج بامر عبد الملک بن مروان اموی از بلدهٔ مقدسه را محصور

نمود

نموده از بالای کوه ابو قبیس منجنیقها بخانه خدا انداخت و شهر را بگرفت و عبدالله بن زبیر رحمه
شهادت رسید و قبل از شهادت مشاوره با مادر خود اسما نموده که ذکر آن خالی از
فایده نیست

بعد از آنکه عبدالله بن زبیر با دوازده هزار نفر از همراهان و اهل و کسان خود هفت ماه
در مکه معظمه محصور ماندند از طول محاصره و سختی و عده از همراهان او بجان
رسیدند و از حجاج امان خواستند از این بلده مقدسه خارج شدند حتی دو نفر از
فرزندان او که حمزه و حبیب نام داشتند او را گذاشتند رفتند و با او نماند مگر پسرش زبیر
نام و مادرش اسما و معدودی از اصدقاء او در آنوقت ابن زبیر نزد ذات النطاقین آمده گفت
ای مادر همراهان دست از یاری من کشیده رفتند بلکه اهل و فرزندان در این سختی ترک
من گفتند اینک قلیلی مانده اند که آنها هم بیش از ساعتی صبر و ثبات نخواهند داشت
اگر من تسلیم شوم حجاج و یاران او هر مطلبی که اظهار نمایم رد نخواهند کرد رای تو در این باب
چیست اسما گفت ای فرزند تو خود تکلیف خویش را بهتر میدانی اگر در حقیت خود تردید
نداری و بر یقینی که خلق را بحق دعوت مینمائی مقاومت کن و ثابت قدم باش و بدان که اصحاب
تو بدرجه رفیعه شهادت فایز شده اند خود را مقهور بنی امیه مساز و مجبور و مطیع آنها مشو
اما اگر قصد تو دنیا و ریاست بوده بد بنده بوده که جمعی از بندگان خدا را بهوای نفس
بهلاکت داده اگر گوئی من محقم ولی بسبب ضعفی که بر من طاری شده چاره جز تمکین و
تسلیم ندارم گویم اینکار آزادگان نیست مگر تو تا کی زنده خواهی ماند چون عنقریب بر تو اجل
میرسد پس همان بهتر که عالانام نیک براه آخرت روی و از دوره زندگانی دنیا نیندیشی
عبدالله گفت ای مادر میترسم شامیان مرا مثله کنند و عذاب کنند و بدار زنند ذات النطاقین
گفت ای فرزند گوسفند که کشته شد اگر پوست از او برکنند متألم نمیشود از باری تعالی یاری
خواه و در عزم خود راسخ باش عبدالله سر مادر خود بوسیده گفت ای مادر من هم بهمین عقیده
هستم و از اول عمر بجانب تجارت و سرای ناپایدار دل نبسته ام و در اینکار که در آن میباشم
داخل نشده ام مگر برای اینکه نگذارم حلال خدا را حرام کنند و دست از دوستی خداوند
بدارند تو تسلیه بده و تأیید برای من نموده تا من امروز کشته خواهم شد مبادا از مرگ من
متأسف شوی کار خود را بخدا باز گذار ای پسر تو تا کی ارتکاب منکری نموده و براه فو

مجبور نرفته و اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دوری نجسته و هر وقت بکسی
امان داده با او غدر و مکر نکرده و عمداً بمسلمانی و معاهدی جور و ظلم روا نداشته و بستمکاری
عمال خود رضا نداده و چیزی نزد من بهتر از رضای خدا نیست بار الها آنچه گفتم برای
تزکیه نفس خود نیست محض تسلیت مادر گفته ام که در این حال متأسف نباشد اسما گفت
از خدا امیدوارم که صبر من در حق تو جمیل باشد اگر مغلوب گردیده پیش از من درگذشتی
هلاک تو اسباب اجر من خواهد بود و اگر غالب آمدی مسرور میشوم قدم پیش نه تا مآل
کار معلوم گردد ابن زبیر گفت ای مادر خدا تو را جزای خیر دهد از دعا فرو گذار مکن اسما
گفت پیوسته در حق تو دعای خیر خواهم کرد اگر دیگری بباطل قتال نموده تو حقاً جهاد
مینمائی آنگاه اسما بدعا پرداخته گفت خدایا بقیام لیل و صوم نهار عبدالله و باطاعتی که
بمن و پدرش کرده رحمت خود را شامل حال او دار من او را بتو سپردم و هرچه برای
او مقدر کرده بدان راضی شده ام و در این حال مرا اجر و صواب صابرین و شاکرین نایل دار
پس ابن زبیر دستهای مادر خود را گرفته بوسید مادرش گفت وداع میکنی عبدالله گفت
بلی برای وداع آمده ام چه گمان میکنم که امروز بدرود زندگانی نمایم اسما گفت برو و از روی
بصیرت برو اما بیا تا نیز من با تو وداع کنم این بگفت و فرزند را در آغوش کشید و هنگام معانقه
دست ذات النطاقین بزرهی که عبدالله پوشیده بود خورد گفت آنها که آرزوی شهادت
دارند جوشن را بر کنار میگذارند ابن زبیر گفت من این را محض اطمینان قلب تو پوشیده ام
اسما گفت درع مرا مطمئن نخواهد ساخت دامن بر کمر زن عبدالله زره خود را از بدن دور
نمود و آستینها را بالا کرد و دامنها را بر کمر زد و رو بمعرکه نهاده در حالتی که این رجز

میخواند

انی اذا اعرف یومی اصبر　　　　و انما یعرف یومه الحر

اذ بعضهم یعرف ثم ینکر

اسما چون این بشنید گفت انشاءالله صابر و ثابت قدم خواهی بود پدران تو ابوبکر و زبیر
بودند و جده تو صفیه است بالجمله ابن زبیر مثل شیر حمله بر لشکر حجاج نموده پس از قدری
مقاتله برگشته دو رکعت نماز در مقام ابراهیم کرده باز متوجه قتال شد و مقتول گردید
و این در روز سه شنبه منه بود از ماه جمادی الآخری از سال هفتاد و سیم هجرت و عبدالله

نیز در این سال در سن هفتاد و سه سالگی بود همینکه عبدالله بقتل رسید شامیان
از فرط مسرت تکبیر گفتند عبدالله بن عمر گفت چون عبدالله بن زبیر متولد شد
مؤمنین تکبیر گفتند واکنون مردم شام از قتل او خوشحال شده تکبیر میگویند اینکلا
ناظر است معالی وارثی پست کرده بودیم گفتند ما مسلمین را مسحور ساخته اند و دیگر
طفلی از آنها بوجود نخواهد آمد باری تولد او کذب آنها را ظاهر نمود در نخستین
سال هجرت عبدالله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از این رو تکبیر گفتند خلاصه
حجاج سر عبدالله را بشام نزد عبدالملک فرستاد و جسد او را در حجون یعنی در قبرستان
مکه معظمه در محلی که در طرف راست کوه ابوقبیس واقع بود بدار کشید اسماء خواست
او را دفن کند حجاج اجازه نداد اسماء خواست از حجاج نخواست تمنا بد لهذا امر راجع بعبدالملک
کردید او بحجاج امر کرد جسد عبدالله را بمادرش تسلیم کند و پس از تسلیم بتغسیل
و تکفین او پرداخته جسد را در حجون مدفون ساخت بنابر این جسد عبدالله اندک
بر سر دار بود که از مکه خبر بشام رسید و جواب آمد و اسماء بعد از آن چندان زنده
نماند و در حالتی که یکصد سال از عمر او گذشته بود در گذشت

[illegible] مرحوم در خوابنامه خود گوید جسد ابن زبیر دو سال تمام بر سر دار بود ولی
این خبر ضعیف است در صحیح مسلم مسطور است که جسد عبدالله بن زبیر را بمقبرهٔ
یهودان انداختند و مادرش هم بزودی در گذشت ابن اثیر در کامل گوید پس از قتل
عبدالله حجاج ذات النطاقین را خواست که بمجلس او حاضر شود او قبول نکرد ثانیاً
[illegible] بمأمور [illegible] اراده [illegible] نمود دفعهٔ سیم ذات النطاقین خود
بحضور حجاج حاضر شد حجاج باو گفت دیدی چگونه عبدالله را بآن مبتلا کردم [illegible]
باقی اسماء گفت ترا چنان یافتم که دنیای پسرم را خراب کردی و آخرت خود را حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده است ان فی ثقیف کذاباً و مبیراً یعنی در طایفهٔ بنی ثقیف
یک نفر کذاب و یک نفر هلاک کننده است و آن هلاک کننده توئی (این حدیث را مسلم در
صحیح خود ذکر کرده است) در اسد الغابه در ترجمهٔ حال ابن زبیر چنین مسطور است که
او ده روز قبل از کشته شدن نزد مادرش رفت و او را بیمار [illegible] شکایت گفت باید مردن
رهائی یافت مادرش بمزاح گفت گویا بمرگ شاد شده اما من تا تو را در یکی از دو حال

بعض
[illegible]
نگاشته اند که [illegible]
حجاج جسد ابن زبیر
[illegible]
[illegible] کرجسد
[illegible] حجاج
[illegible]
[illegible] مادرش [illegible]
[illegible] حال
[illegible] گذشت
[illegible] روز بعد
النطاقین [illegible]
[illegible] گذشت
[illegible]
[illegible] اسماء
[illegible] وقت نرسید
[illegible] مرگ
[illegible] شود و
[illegible] وقت
نگاشته که ابن
[illegible]
حجاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مادرش

سنیم

نبذیم راضی بمردن نیستیم یا باید تو بسعادت شهادت فایز شوی و اینفقره مراغ شد الله
فخیره باشد یا بغلبه و فتح تو دیده روشن نمایم عبد الله از استماع این سخن تبسم نمود
و در زرهی که عبد الله مقتول میشد نزد مادر رفت اسما باو گفت ای فرزند مبادا از بیم
هلاک بقبول امری راضی شوی که عاری برای تو در آن باشد و الله العظیم ضرب شمشیر
با وجود عزت بهتر از تازیانه خوردن با مذلت آما وجه تلقیب اسما بذات النطاقین در حرف
ذال گفته خواهد شد

اسماء بنت عبد الله

از نسوان قبیلهٔ بنی عذره است مثل معروف لا عطر بعد عروس را او گفته و از امثال
مشهورهٔ عرب گردیده است ابو الفضل میدانی در مجمع الامثال گفته اسما از قبیلهٔ بنی عذره
در سلک ازدواج عمزادهٔ خود که عروس نام داشت منسلک گردید ولی پس از چندی
عروس در گذشت و پس از فوت او شخصی از قبیلهٔ دیگر اسما را در حبالهٔ نکاح خود
در آورد و این شخص زشت روی بود و از دهنش رایحهٔ کریهه استشمام میشد وقتی که
شوهر دویم اسما او را بقبیلهٔ خود میبرد اسما باو گفت اذن بده بر سر قبر عمزادهٔ خود
عروس قدری گریه کنم آن شخص باو اجازه داد و اسما بر سر قبر عروس رفته عبارات
ذیل را اظهار نمود

ابکیک یا عروس الاعراس   یا ثعلبا فی اهله و اسدا عند الباس
مع اشیاء لا یعلمها الناس

یعنی گریه میکنم بر تو ای عروس عروسها ای کسیکه در میان کسان خود در حلم و بردباری
بملایمت روباه بودی و در موقع جنگ و ستیز بشیر شباهت داشتی و در تو صفات
حمیدهٔ دیگر بود که مردم از آن بیخبر بودند شوهر ثانی اسما گفت از صفاتی که عروس داشت
و مردم خبر نداشتند چه بود اسما گفت

کان عن الهمة غیر نعاس   و یعمل السیف صبیحات الباس

یعنی در وقت اقدام براه تغافل و تسامح نمیرفت و هنگام فرار از شر باستعمال شمشیر
میپرداخت بعد از آن باز اسما بمدح عروس پرداخته گفت

یا عروس الاغر الازهر   الطیب الخیم الکریم المحضر   مع اشیاء له لا تذکر

یعنی آن عروس بوجهه رخشانی داشتی و خلق نیکو پاکیزه بود و محاسن دیگر نیز داشتی که زبان نمی‌آید باز شوهر اسما پرسید که آن صفاتی که عروس داشت و تو بیان نمودی چه بود گفت

کان عیوفا للخنا والمنکر   طیب النکهة غیر ابخر

ابخر غیر اعسر

یعنی عروس از کارهای بد کراهت داشت و خوشبوی بود و از دهنش رایحه کریهه استشمام نمیشد شوهر اسما دانست که فقره اخری کنایه باو ست تا آخر الامر چون خواستند حرکت کنند اسما عطردان خود را برنداشت و بجای گذاشت شوهرش گفت چرا عطر خود را برنمیداری اسما گفت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد از عروس دیگر نباید عطر استعمال کرد و این گفته در میان عرب مثل شد بعضی بجای مثل مزبور لا مخبأ لعطر بعد عروس گفته و شرح آنرا از اینقرار دانسته که شخصی در شب زفاف از زوجه خود رایحه کریهه استشمام نموده از او پرسید از عطریات چیزی نداری گفت چرا آنرا ذخیره و پنهان کرده ام شوهر گفت لا مخبأ لعطر بعد عروس یعنی عطر را پس از عروس پنهان کردن معنی ندارد این گفته مثل شد در موقعی گفته میشود که شخص چیزی داشته باشد و موقع صرف و استعمال آن بشود و باز از ابکار بیرون و ذخیره نماید

اسماء بنت عمیس

زنی صحابیه بوده حضرت عمیس بن معبد و زوجه جناب جعفر طیار بوده و عمیس نیز خود از صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از این زن و نه نفر زن دیگر مدح فرموده و آنها را اخوات مؤمنات خوانده و این تعبیر آنحضرت بایمان آنها و الحقیقه شأنی عمده برای آنها ثابت مینماید و این ده زن نیز خواهرند از یک مادر و مادر آنها هند بنت عوف است که همه آنهاست و شرح حال آن در حرف ها باید و بعضی گفته اند اخوات مؤمنات نه نفر بوده اند هشت خواهر و یک مادر که هند بنت عوف باشد بالجمله اسماء بنت عمیس در ابتدای اسلام با شوهر خود جناب جعفر طیار بحبشه رفت و در آنجا عبدالله و عون پسران جعفر از طلع و بوجود آمدند پس از آن بمدینه منوره آمدند بعد از شهادت جعفر طیار با ابی بکر شوهر کرد و محمد بن ابو بکر را مادر شد و پس از ابو بکر در حبال نکاح علی

علیه الصلوة والسلام داخل شد و یحیی بن علی بوجود آمد اسماء بنت عمیس واشرف دیگر نیز
حامل آمد و آن این بود که خواهر امی او میمونه بنت الحارث داخل در زوجات حضرت
رسول اکرم گردید و خواهر دیگر او ام الفضل لبابه زوجه جناب عباس بن عبد المطلب
بود و خواهر صلبی و بطنی او سلمی بنت عمیس همسری حمزه سید الشهدا اثر و نجیب
و بملاحظات مزبوره است که در وصف اسماء بنت عمیس گفته اند وهی اکرم الناس اصهارا
یعنی اسماء از حیثیت دامادهائی که بهم رسانیده اشرف ناس است (عمیس بضم عین و
بر وزن زبیر است)

یعنی بکلام وادر خوشبیت خوف وانسند

اسماء بنت محمد

مخدره ایست جلیل القدر و پدرش محمد بن صصری از اعیان دمشق میباشد و محمد اسماء که
از معاریف است از بطن او بوجود آمده محدثه مزبوره چند کتاب حدیث پیش مکی بن علان
محدث قرائت کرده و بعد از آن اجازات تدریس نموده است و در زمن خود منفرد بوده
فیوض و فضایل و برکات وجود او بسیار بوده و صدقات کثیره داده بارها بزیارت خانه
خدا مشرف شده ولادت او در اواخر سال ششصد و سی و هشت هجری و وفات او در
ذیحجه سنه هفتصد و سی و سه و در آن زمان از مشاهیر روات حدیث احدی از او معمرتر
نبوده و برادرش قاضی القضاة نجم الدین شافعی ده سال قبل از او یعنی در ربیع الاول
سال هفتصد و بیست و سه درگذشته ابن وردی در تتمة المختصر در مدح اسماء
بنت محمد گوید

كذلك فلتكن اخت ابن صصرى   تفوق على النساء سبقا وشيبا
طراز القوم انثى مثل هند   وما التانيث لاسم الشمس عيبا

و مقصود از ابن صصری نجم الدین برادر اسماء میباشد

اسماء بنت یزید الانصاریه

دختر یزید بن السکن الاشهلی است پدرش از صحابه و خود نیز صحابیه بوده بفصاحت بیان موصوف
و معروفست روزی از طرف سایر زنان صحابیه مأمور و بحضور حضرت رسالت پناه
مشرف شده عرض کرد
بابی انت و امی یا رسول الله انا وافدة النساء الیک ان الله عز و جل بعثک الی الرجال و النساء کافة

فامتابك وبالممات وانا معشر النساء محصورات مقصورات قواعد بیوتکم ومقضی شهواتکم
وحاملات اولادکم وانکم معشر الرجال فضلتم علینا بالجمع والجماعات وعیادة المرضی وشهود
الجنائز والحج بعد الحج وافضل من ذلك الجهاد فی سبیل الله عز وجل وان الرجل اذا خرج
حاجا او معتمرا او مجاهدا حفظنا لکم اموالکم وغزلنا اثوابکم وربینا لکم اولادکم افلا نشارککم
فی هذا الاجر والخیر یعنی بدر و مادرم بفدای تو باد ای پیغمبر خدا من از جانب جمعی
نسوان بحضور مبارك تو آمده ام ترا خدای عز وجل مبعوث بر کافه زنان و مردان فرموده
و ما بتو و خدای تو ایمان آورده ایم و ما جنس نسوان در پس پرده محبوس و در خانه‌های
شوهرهای خانه‌نشین هستیم و محل شهوات میباشیم و فرزندان شما از ما بوجود میایند و شما
جماعت مردان بواسطه حضور در جوامع و گذاردن نماز جمعه و عیادت بیماران و
تشییع جنازه‌ها و حجهای مکرر بر ما فضل و برتری دارید و افضل از همه این اعمال که مخصوص
شما مردان است جهاد فی سبیل الله میباشد و چون شما مردان برای حج و عمره یا بعزم جهاد
حرکت کنید ما اموال شما را حفظ کنیم و برای لباس شما ریسمان میریسیم و فرزندان شما را
نگاهداری و تربیت مینمائیم در اینصورت آیا ما با اجر و عمل خیر شما شرکتی داریم یا نه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله این استماع این عرایض روی مبارك را باصحاب کرده فرمودند
در امثال اینها [illegible] مقاله بهتر از آنکه این زن بیان نمود شنیده اید اصحاب عرض کردند گمان
نمیکنیم هیچ زنی باینحسن محاضره و مفاوضه رسیده باشد بعد از آن سید انام علیه الصلوة
والسلام باسماء ابنت یزید خطاب کرده فرمودند ای خاتون تو خود بدان و بزنهائی که از جانب
آنها نزد من آمده بفهمان که اگر زنان با ازواج خود بخوش رفتاری کنند و آنها را از خود خشنود
دارند همین عمل آنها با تمام اعمال خیریه که ذکر کردی معادل میباشد

اسماء ابنت یزید

بنابر مسطورات ابن اثیر اسماء ابنت یزید زنی صحابیه و خاله‌زاده معاذ بن جبل که از کبار صحابه
میباشد بوده و شجاعت و قوت قلب مردان داشته در غزوه یرموك با ستون چادر خود نه نفر
از کفار را براه عدم فرستاده است

اسماء ابنت شمس الدین

دختر شیخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن محدث و مادر شیخ تقی الدین و [illegible] ابن حجر عسقلانی

متولد شده و در کتاب انباء الغمر ذکر او کرده شده است در ماه رجب سال هشتصد و چهل و هفت قدم بعالم وجود گذاشته و ابتدا بشخصی رملی نام شوهر کرده بعد از آن در سلک ازدواج علاء الدین مقریزی منسلک گشته است در هر حال زنی عاقل و فاضل و دانشمند و با تقوی و نسک بوده و آمنة الرحیم که شرح حال او بیاید خواهر این زن میباشد

اسماء العامریه

ادیبه بوده است از آل بنی عامر از اهالی اندلس ساکن بلده اشبیلیه بوده در کتابت و نظم شعر مهارتی بکمال داشته و قصیده برای صیانت خانه و اموال خود بامیر المؤمنین عبد المؤمن بن علی نگاشته که دو بیت اول آن این است

عرفنا النصر والفتح المبینا　　لسیدنا امیر المؤمنینا
اذا کان الحدیث عن المعالی　　رأیت حدیثکم فیها شجونا

در اواخر این قصیده اسماء عامریه وضعی خوب و مناسب حسب و نسب خود را بر امیر الموحدین معلوم ساخته و اینکار را بوجهی احسن پرداخته است

اسماء عبرت

از زنهای اسلامبول و دختر احمد آغا سر خاصه کیان خاصه و زوجه محمود جلال الدین خطاط مشهور است و در حسن خط بدرجه شوهر خود اشتهار داشته این زن چون از شوهر خود تعلیم خط گرفته و جلال الدین بمیل و رغبتی تمام نکات خط را باو آموخته طوری برای او ترقی حاصل شده که خط اسماء با خطوط اواخر عمر جلال الدین بیک درجه و پایه بوده است و بسیار چیزها اسماء نوشته و جلال الدین باسم خود ختم کرده است و از خطوط ممتاز اسماء که رقم کرده و دیده شده است لوحه ایست که تاریخ آن هزار و دویست و بیست و دو میباشد

علاوه بر زنانی که باسم اسماء مسماة بوده و در این کتاب شرح حال آنها درج شد ابن اثیر یازده نفر زن اسماء نام ذکر مینماید و میگوید که همه صحابیه بوده اند و از آنهاست اسماء بنت عوف معشوقه عمرو بن سعد عمرو بن سعد از شعرای عرب است و معروف بمرقش و اسماء بنت عوف عمزاده اوست و ماجرای این عاشق و معشوقه در تزیین الاسواق مسطور است و چون ترقیش در لغت عرب بمعنی تزیین است و عمرو بن سعد بنا بر جودت طبعی که داشته اشعار خود را بمحاسن و انواع تزیین مزین ساخته معروف بمرقش شده و مهلهل را نیز مرقش

مکلنم

میگفته اند و در اشعار عرب عمرو بن سعد و مهلهل در چند موضع و محل ذکر شده اند و حرمله برادر زادهٔ عمرو چون باو شباهت داشته ملقب بمرقش اصغر گردیده و بعضی گفته اند چون عمرو این بیت را نظم کرده

الدار قفر والرسوم کما ... رقش فی ظهر الأدیم قلم

معروف بمرقش شده و ابن نهر سعید نیست چه در شعرای عرب اشخاص هستند که بتغییر نه از تغییرات خود ملقب گردیده اند و سیوطی در اواخر کتاب مزهر فصل مخصوصی در احوال آنها نگاشته است و عجب آنکه در عرب بعضی از مردها بوده موسوم باسما مثل اسما ابن الحارثه و اسما ابن ربان که از صحابه بوده اند و اسما ابن خارجه الفزاری که جوانمردی مشهور و از تابعین شمار آمده است و در شهادت مسلم بن عقیل دخیل بوده

اعتماد

از جواری معتمد بن عباد سلطان بد بخت اشبیلیه بوده است و بثینه دختر المعتمد از بطن او بوجود آمده و شرح حال بثینه بعد ها بیاید و اعتماد چون در ادبیات مهارتی داشته اشتهاری حاصل نموده است

اعرابیه

در مسامرات شیخ محیی الدین بن عربی اعرابیه را از زنان بادیه نجد نوشته و خود بحجر بنت عبد الوهاب بن هبة الله گوید یکی از خلفای بنی عباس با اعرابیه عاشق شد و او را در حبالهٔ نکاح خود در آورد ماهوای دار الخلافه او را مناسب نیامد و زندگانی حضاره را پسند نکرد و هر روز ضعف و هزال او زیاد شده و با ناز و نعمت فراوان دلتنگ و ملکدر بود روزی خلیفه از او سئوال کرد چرا تشاش نیستی و لیت بحنه ها آشنا نمیشود و خود را مشغول نمیداری و روز بروز زرد و ضعیف میشوی اعرابیه گفت مرا بصحرا نشینان و شیری که شبانان مینوشند و صدای آنها باو بسیار میل مفرطی است خلیفه در اواخر نقطهٔ شهر در کنار دجله قصری برای او بنا نمود و فرمان داد که شبانان گوسفند ها نزد او آورده در حوالی قصر چرا دهند و آن قصر را معشوق نامید و اعرابیه را در آن سکنی داد اعرابیه چون وضعی شبیه بوطن اصلی خود دید زیاده متاثر گردید و یاد قبیله او و ابنشتر افسرده و محزون زیست روزی خلیفه نهانی بقصر معشوق رفته دید اعرابیه بگریه و زاری مشغول است و این ابیات را میخواند

وما ذنب اعرابیة قذفت بها	صروف النوی من حیث لم تک ظنّت
تمنّت احالیب الرعاة وخیمة	بنجد فلم یقض لها ما تمنّت
اذا ذکرت ماء العذیب وطیبه	وبرد حصاه آخر اللیل انّت
لها انّة عند العشاء وانّة	سحیراً ولولا انّتاها لجنّت

خلیفه از شنیدن این ابیات رقّتی حاصل کرده با عرابیه گفت تو مخیّری که مرا خود نایل شدی در نکاح من باش یا نزد قوم و قبیلهٔ خود رو و او را با جملهٔ اسباب و اثاث البیتی که در قصر معشوق بود بوطن خود فرستاد و بعدها هر وقت بشکار میرفت با عرابیه ملاقات میکرد اما ابیاتی که از اعرابیه نقل شد سه بیت آن با تغییر جزئی در دیوان منسوب بقیس عامری مسطور است و فقط بیت چهارم را بیهقی و امثال آن بر آن افزوده است و نظیر داستان اعرابیه بعدها بیاید

اغتباط

جاریه ایست مغنّیه از جواری معروفهٔ عباسیان و او را قلم الصالحیه میگفتند ابتدا مملوک یکی از رجال آل عباس موسوم بصالح بن عبد الوهاب بود بعدها در سلک جواری الواثق بالله خلیفه در آمد و خلیفه او را اغتباط نامید و در حرف قاف شرح حال او بیاید (بمناسبت اسم اول او قلم الصالحیه) و لفظ اغتباط در اغانی سهواً احتباط نوشته شده است

الف بنت الجمال

دختر جمال الکنانی است که از مشاهیر حنابله بوده سیوطی احادیث ثلاثیات المسند را از این زن اخذ کرده و او از پدرش جمال الدین عبد الله بن علی العسقلانی الکنانی

امامه بنت خزرج

از زنهای عرب است که در نظم شعر مهارتی داشته است و ابیات ذیل را در مدح اسود بن فنان که از جوانمردان عرب است برشتهٔ نظم کشیده

اذا شئت ان تلقی فتی لو وزنته	بکل معدّی و کل یمان
وفی بهم فضلاً وجوداً و سودداً	وزیّا فذاک الاسود بن فنان
فتی لا یری فی ساحة الارض مثله	لیوم ضراب او لیوم طعان

محیی الدین اعرابی در مسامرات از قول وهب از محمد بن ناجیة الرضا حکایت کرده گوید من در ایام خلافت الواثق بالله بواسطهٔ مالیات مصر متهم شده و خلیفه

آکز بیکی
این زن مستعمر [illegible] و ملقب بآکز بیکی و دختر امیر تیمور گورکان و زوجهٔ محمد بیک بن میر موسی بود. امیر تیمور او را [illegible] داشت در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بخارا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] موسوم [illegible]

آکز بیکی
منکوحهٔ میرزا الغ بیک گورکانی بوده [illegible] [illegible] [illegible] در گذشت

الوس آغا
دختر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چادر در جستجوی من بود و مرا طلب میکرد بنابرین من نتوانستم در وصافر و سایر اماکن
نزدیک بوطن خود بمانم ناچار سر بصحرا گذاشتم و در براری میگشتم که جوانمردی کریم الطبع را
بچنگ آرم و در پناه او چند گاهی بایمنی بسر برم در اثنای گردش چشم بخیمهٔ دیدم بطرف
آنها شتافتم در جلو چادری مرد اقبالی دیدم بر زمین نصب کرده و افسار مادیانی بر آن بسته اند
داخل چادر شده سلام کردم خاتونی از وراء پرده جواب سلام داد و گفت اطمئن بلحضرة حری
منعم سناخ القصد فان تزال القدر و مهدك السفر پس از این گفته حرفهای سماحت آمیز
بمیان آورده و بترحیب قدوم من پرداخت و باستراحت و اطمینان امر کرد من گفتم وانی
یطمئن المطلوب و یأمن المرعوب من دون ان یأوی الی جبل یعصمه او مأمن یمنعه
فلست انجو من السلطان طالبه والخوف غالبه آن خاتون چون کلمات مرا شنید دانست
که مرا تشویش خاطری است و از خلیفه بجهتی خائف هستم بر من رحمت آورده و گفت
نشدتك تسألك عن ذنب کبیر و قلب صغیر یعنی همانا ترا می‌نگرم که گناهی بزرگ و دلی خرد داری
مرتکب خطائی شده و از آن دلت راه رهائی است پس از آن گفت وایم الله لقد حللت بفناء
رجل لا یضام بفنائه احد ولا یجوع بساحته کبد هذا الاسود بن قنان والرکب و اعمامه شیبان
صعالیك الحی فی ماله وسیدهم فی حاله وسندهم فی فعاله صدوق الجوار و وقود النار
خلاصه این عبارات اشعار بود که این منزل همان اسود بن قنان است که امامه بنت خزرج
او را بابیات مسطوره در فوق وصف و مدح نموده است

امامه بنت ابی العاص

دختر ابی العاص بن الربیع بن عبد العزی است و ابو العاص بشرف دامادی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مشرف و شوهر زینب بنت رسول الله بوده پس امامه دختر
ابی العاص و زینب بوجود آمده نوادهٔ دختری نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
میباشد و زمان طفولیت امامه جد بزرگوارش چندان او را دوست میداشت که
گاهی او را بر پشت مبارک خود گرفته نماز میکرد بالجمله حضرت صدیقه طاهره
فاطمه سلام الله علیها که خالهٔ امامه بودند بجناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
وصیت کردند که پس از من امامه را برنی اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است
بنابرین بعد از رحلت حضرت فاطمه امیر المؤمنین امامه را تزویج کرده بعد از شهادت

آنحضرت مشار الیها بمغیرة بن نوفل شوهر نمود بروایتی اسامه قبل از آنکه در حباله نکاح امیر المؤمنین در آید شوهر دیگر داشته است

امامة المریدیه

امامه یا اسامه از نساء صحابیه است مرید اسم قبیله او میباشد در نظم اشعار دستی داشته از جمله دو شعر مسطور در ذیل را در کشته شدن ابو عفک یهودی گفته و ابو عفک مردی منافق بوده و یکصد و بیست سال عمر داشت و از خباثت اعمال در دشمنی بحضرت رسول خودداری نمیکرد سالم بن عمیر از صحابه او را بقتل رسانید و امامه مریدیه گفت

تکذب دین الله والمرء احمدا　　لعمر الذی امناك اذ بئس ما یمنی

حباك حنیف آخر الدهر طعنة　　ابا عفك خذها علی کبر السن

صاحب کتاب مواهب لدنیه گوید شش نفر زن صحابیه دیگر باسم امامه مسمی بوده اند که یکی از آنها امامه دختر حضرت حمزه است

امة الله

زنی بوده است اسلامبولی که در ادبیات مهارتی داشته و در المیتات سخن میگفته دیوان مرتب دارد و معروف بصدقی امة الله میباشد چه در اشعار خود صدقی تخلص کرده در هر حال معاصر سلطان محمد خان رابع و دختر پاشی زاده بوده و در سال هزار و صد و پانزده درگذشته بیتین مسطورین ذیل از نتایج افکار اوست

همت گچر گویکه مهمان ایدن سن سنی　　بلکه [illegible] صحبتیله نالان ایدن سن سنی

دست ندیر ایله چالدا ولسونجه دامان فراق　　اوتاب حسنکه حیران ایدن سن سنی

امة الله

از نساء معتبره بروسه و از خانواده معروف خراجچی زاده و زنی شاعره بوده تولیت موقوفات اجداد خود را داشته و در نگارش اسناد باحدی اعتماد نمینموده و خود بان تحریرات میپرداخته در وقایع سال هزار و دویست و بیست هجری در تواریخ از او ذکری شده

امة الله

گلنوش ام کلثوم که معروف بامة الله است زوجه سلطان محمد خان رابع و والده سلطان احمد ثالث و سلطان مصطفی خان ثانی بوده و او را خاصکی والده میگفته اند و عتیق والده [illegible]

خاتون بانی سنگی جامع غلط است که پسرش در اسکدار نیز سنگی جامعی ساخته و در آنجا در
مقبرهٔ مخصوص خود مدفون است و شرح حال نوربانو خاتون در محل خود بیاید و امة الله
بنت ابی بکرة الثقفیه و امة الله بنت رزینه از صحابیات بوده اند و امه در عربی بمعنی
جاریه است و امة الله در نسوان بمنزلهٔ عبد الله است در رجال

امة الجلیل

از صلحای زنان عرب و دارای مقام ولایت بوده و در طبقات شعرانی ذکر او شده است گویند
ارباب سلوک و صلاح معاصر او وقتی در معنی و تعریف ولایت اختلاف کرده هر یک
چیزی گفتند آخر الامر در رفع خلاف وا قرار دادند که از امة الجلیل این معنی را سؤال کنند مشار الیها
در جواب آنها گفت ولی آنست که در هر آن بحق مشغول باشد و از یاد خلق منصرف و مطلقا
تعلقی بدنیا و زخارف آن نداشته باشد و ابی از خدا بغیر نیاز ندارد امة الجلیل پس از این تقریر
و تحقیق حال ولی و معنی ولایت بیکی از آنها رو کرده گفت هر کس بشما گوید شخصی
از اولیا بوده است که وقتی از خود چیزی دیگر اشتغال داشته او را نمائید و بدانید که دروغ
گفته است

امة الخالق

دختر عبد اللطیف بن صدقه بن عوض المنادی العقبی است که از محدثهای معروف بشمار
میاید ولادت او در هشتصد و سیزده هجری و در مجلس درس جمال الدین حنبلی بدر الف بنت
الجمال که پیش ذکر او شد حاضر میشد و قدری از مسند احمدی و معجم صغیر طبرانی را بر او
قرائت کرده نیز از سیرهٔ ابن هشام کسب فواید نموده اکثر محدثین با و اجازه داده اند الفیه
ابن مالک و منهاج العابدین را از بر داشته و مینوشته است عمری طولانی کرده و از اساتید
محدثین بعد از آنها نقل روایت میکرده در سال نهصد و بیست هجری در سیم ماه ذی
القعده درگذشته است از بزرگیهای امة الخالق آنکه از اشیاخ سیوطی میباشد و مشار الیها
در کتاب معجم ذکری از او نموده و ابیات ذیل را از او ثبت کرده است

هی المقادیر فلمنی او فذر　　ان کنت اخطأت فما اخطا القدر

اذا اراد الله امرا بامرء　　وکان ذا عقل و سمع و بصر

اصم اذنیه و اعمی قلبه　　و سله من عقله سل الشعر

حتی اذا انفذ فیه حکمه — ردّ الیه عقله العشیر

امة العزیز شریفه

زنی بوده است اندلسی که در شعر و ادبیات مهارتی داشته است دو بیت مسطوره در ذیل که از ابیات رائقه میباشد و متضمن مضمون لطیفی است در نفح الطیب باین زن نسبت داده شده

لحاظکم تجرحنا فی الحشا — ولحظنا یجرحکم فی الخدود
جرح بجرح فاجعلوا ذا بذا — فما الذی اوجب جرح الصدود

اما در سایر کتب ادبیه حتی در کتاب سرح العیون فی شرح رسالة ابن زیدون دو بیت مسطوره را باسم ولاده دختر المستکفی معشوقهٔ ابن زیدون نگاشته اند و یکی از ادبا این دو شعر را در جواب بیتین مزبورتین گفته است

اوجبه منی باستبدادی — جرح بخدٍ لیس فیه الجحود
وانت فیما قلته مدع — فاین ما قلت واین الشهود

امة العزیز البغدادیه

اصلاً بغدادی و از مشاهیر قرن سادس است که در شام بوده این زن معروف به بنت القیم و در وعظ و فقاهت صاحب رتبه و مقامی بوده است و از انجا که اسم او خدیجه است در حرف خا ذکرش بیاید

امة العزیز

محدثه ایست مشهوره معروف بسندة الشام را و ابابن الشهاب از ملقب داشته اند که در ترتیب اسناد حدیث و معرفت رواة ان بر کلیهٔ معاصرین خود فضلیت داشته منفرد بوده پدرش نیز محدث و ملقب بنجم الدین است

امة العزیز

دختر محمد بن الشیخ یونس بن الشیخ اسمعیل الانداکی و از اشیاخ سیوطی است و ملا وشتا در کتاب المعجم ذکر او نموده گوید من ثلاثیات بخاری و جزء انوسی را بر او قرائت کرده ام

امة العزیز

دختر حافظ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی است که در انباء ابن حجر ذکر او شده است مشار الیها بمجالس درس حدیث عیسی بن المطعم محدث مشهور حاضر میشده و از اساتید دیگر نیز استفاده کرده و خود نیز بتدریس این علم پرداخته بست و وفات او در هفتصد و هشتاد و پنج بوده

امة العزیز

پدرش حافظ علاء الدین العلائی و خود محدثه ایست معروفه که از مشاهیر علمای حدیث استفاده نموده و نیز بتعلیم این علم اشتهار یافته و او را امة الرحیم نیز میگفته اند و امة الرحیم در لسان مثل عبد الرحیم است در رجال مشار الیها در شوال هفتصد و نود و چهار در گذشته

ام ابان

زنی است خثعمیه یا تیمیه پسرش مزاحم بن عمرو شاعری بوده است قادر و ام ابان نیز در طبع شعر و فصاحت بیان دارای مهارتی وافر و از اشعار معروفه او ابیاتی است که بعد از قتل پسر خود گفته تبیین آنکه وقتی ابن دمینه مزاحم بن عمرو را زده و چون خود دید سنگی بپهلوی او زده او را بکشت ام ابان چون آگاه شده گفت

قتیل بنی تیم بغیر سلاح	باهلی و مالی بل بمجمل عشیرتی
فتظهر فیه للشهود جراح	فهلا قتلتم بالسلاح ابن اختکم
و ما دام حیا مصعب و جناح	فلا تطمعوا فی الصلح ما دمت حیة
تدور و ان الطالبین شحاح	الم تعلموا ان الدوائر بیننا

در بیت اول اشاره نموده است باینکه ابن دمینه قاتل پسرش از اولاد عامر بن تیم الله ابن مبشر بوده و در شعر ثانی اظهار کرده است که قاتل با مقتول نسبت و قرابت داشته پوشیده نباشد که قافیه بیت اول از ابیات مسطوره در نوع و اقوالی که بعد مناسبت درستی ندیده و این عیب را علمای علم قافیه اکفا گویند اگرچه بعضی از شعرا کم بصیرت وقتی باین معایب نگذاشته و تمکین کذارنده اما هرجا که نظیر این قوافی دیده شود شاعر بی وقوف شمرده میشود گویند دعبل شاعر آشنائی صاحب طبع و بعلم داشته و قوافی اشعار او غالب مغلوط بوده در نزد یک بیت مسطور در ذیل را نظم کرده بدعبل عرضه داشت

ان ذا الحب شدید لیس یحجبه الفرار ✻ و بجامن کان لا یعشق من ذل المحاذر

دعبل گفت برادر این شعر قافیه ندارد زیرا که در مصرع اول روی را است و در ثانی زاء منشاعر گفت روی مصرع ثانی را نقطه نگذار درست میشود دعبل گفت بسیار خوب اما بعلاوه آخر مصرع اول مرفوع و ثانی مجرور است و این نیز عیب خواهد بود منشاعر گفت تو عجب مرد احمقی هستی چه لازم است اعراب کنی تا رفع و جر آن معلوم شود و این لطیفه در اوقیانوس سطور است

ام انوک

مقریزی در خطط مصریه گوید ام انوک از زوجات ملک ناصر محمد بن قلاوون سلطان مصر بوده و امیر انوک پسر ملک ناصر از بطن او بوجود آمده خانقاه ام انوک را در مصر این زن بنا کرده زنی بدیع الجمال و دارای آثار خیریه بوده و در حرف طاء در کلمه طغای ذکر او بیاید

ام ایمن

مادر اسامة بن زید و دایه حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است اسامه از صحابه و مادرش ام ایمن از صحابیات شمار میاید و جلالت قدر او معلوم است و محتاج به بیان نیست اسم ام ایمن برکه و دختر ثعلبه و در اصل از جواری حبشیه جناب عبدالله پدر فرخنده گوهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زوجه عبید الحبشی بوده چون اول پسری که از بطن او بوجود آمده موسوم بایمن شده او را ام ایمن گفته اند بعضی هم او را ام الظبا نیز خوانده اند حضرت رسالت پناهی مملوکی داشتند موسوم بزید بن حارثه که او را خدیجه بخشیده بودند بعد از عبید حبشی ام ایمن را بزنی بزید بن حارثه دادند و اسامة بن زید از او وجود یافت برخی گویند ام ایمن را جناب عبدالله آزاد کرده و جماعتی بر اینند که او آزاد کرده حضرت رسول است وقتی آمنه بنت وهب بعزم ملاقات ابن خال خود عزیمت مدینه منوره نمود و در معاودت در محل موسوم بابواء بدار بقا ارتحال فرمود از آنجا نبی اکرم تا مکه مکرمه در آغوش ام ایمن بودند بنابر این آن بزرگوار میفرمایند ام ایمن امی بعد امی و مشار الیها را کاملاً احترام و رعایت میفرموده اند و مخصوصاً بدیدن او تشریف میبرده اند

ام ایمن هنگام رحلت سید انبیاء در قید حیات بود و زاید الوصف در آن هنگام گریه و زاری مینمود از جهت بیقراری او پرسیدند گفت من از ارتحال حضرت پیغمبر بیخبر بوده ام و میدانستم که

آن بزرگوار بدار بقا عازم است که بیشتر من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه بخانهٔ ما نازل میشد

ام ایوب انصاری

زوجهٔ ابو ایوب انصاری است که از مشاهیر صحابیه میباشد و دختر قیس بن عمرو بن امرؤ القیس خزرجی از جماعت انصار که ایشان از مؤمنین اهل مدینه گفته اند ابو ایوب در زمان معاویه باسلامبول بعزم غزا رفت و در آنجا بمرض اسهال در گذشت و بقعهٔ ابو ایوب در اسلامبول از بقاع مشهوره و زیارتگاه است در لطایف الاخبار مسطور است که از در گاه الهی عیسویان آن سرزمین هنگام استسقا بدان بقعه میرفته و دعا مینموده اند در جلالت شان ابو ایوب همین بس که چون حضرت نبوی بمدینه منوره هجرت فرمودند در خانهٔ ابو ایوب منزل کردند تا وقتی که مسجد و خانهٔ حضرت بنا شد ابو ایوب گفته است خانهٔ ما دو طبقه بود تحتانی و فوقانی چون حضرت رسول بآن خانه شرف ورود عنایت فرمودند در طبقهٔ تحتانی منزل نمودند شب که شد ملتفت شدم مسکن حضرت رسالت مهبط وحی الهی است بنابراین از ادب دور است که حضرت در طبقهٔ تحتانی باشند و ما در فوقانی و همین مطلب را بهمسر خود ام ایوب گفتم و او تصدیق من کرد و تا صبح از این اندیشه خواب نرفتیم و بسیار متوحش و پریشان خاطر بودیم صبح بحضور پرنور حضرت پیغمبر تشرف جسته شرح خیال و بیخوابی شب را عرضه داشتیم و حضرت را سوگند دادم تا نقل مکان فرموده از طبقهٔ زیرین بالا تشریف فرما گردیدند

ام البنین بنت عبد العزیز

دختر عبد العزیز اموی و زوجهٔ ولید بن عبد الملک بوده و بصلاح و سداد معروف و بوصف ذکاء و رشاد موصوف شبها قائم و روزها صائم در بذل خیرات و مبرات مجاهد و در اعطای صدقات ساعی و مجاهد چنانکه گویند هر هفته بنده و بردهٔ آزاد میکرد و هر روز خاطر افسردهٔ شاد مینمود بعلاوه فصاحت بیان داشت و طلاقت لسان مشهور است روزی عزه معشوقهٔ کثیر شاعر معروف عرب نزد او آمده بود از او پرسید از اینکه کثیر میگوید

قضی کل ذی دین فوفی غریمه وعزة ممطول معنی غریمها

معلوم میشود تو چیزی باو وعده کرده و در ادای آن مماطله و مسامحه نموده که از مطال او شکوه میکند گفت بلی بوسه باو وعده کرده ام و از وفای این وعده ابا دارم ام البنین گفت او را از انتظار بیرون آور که آن بگردن من پس از آن ام البنین از این گفته پشیمان شد و بکفاره این حرف چهل غلام آزاد کرد و بارها میگفت کاش من زبان نداشتم و این کلمه را بر زبان نمیآوردم و عجب این است که با این ورع و عفت در کتاب اغانی و فوات الوفیات در ترجمه حال عبد الرحمن بن اسمعیل شاعر مشهور به وضاح الیمن چیزی با ام البنین نسبت داده اند و آن این است که [illegible] مشار الیها بزیارت بیت الله الحرام رفت ولید بن عبد الملک بشعرای عصر اعلام و غدغن نمود که در اینسفر از ام البنین و کنیزانی که با او همراه اند مدحی نگویند و در اشعار نامی از آنها نبرند و در اینباب تاکید تاکید نمود چون ام البنین بمکه معظمه رسید بایثار انعام وجود پرداخت و پیکر خود را مطمح نظرها ساخت تا ادبا و شعرا بوصف او پردازند و قصاید و قطعات در اوصاف او سازند و مخصوصا بو وضاح الیمن مفتون گردید و با او و کثیر پیغام داد که در تغزلات خود از او ذکری نمایند و بیتی را ابشد کثیر از ولید بترسید و از ام البنین چیزی نگفت بلکه شعری چند بنام غاضره جاریه ام البنین نظم کرد اما وضاح الیمن حزم را بر کنار نهاده صراحة گفت

صدع البین والتفرق قلبی   وتولت ام البنین بلبی

ولید از این [illegible] شنید و بقتل وضاح الیمن فرمان داد بعضی گفته اند بعد از موسم حج ام البنین [illegible] یمن را دعوت کرد و او در صندوقی رفت و صندوق را بسرای ولید بردند و پس از چندی این مطلب آشکار شده وضاح الیمن مقتول گردید اما وجه اینکه عبد الرحمن بن اسمعیل را وضاح الیمن گفته اند این است که سپید چهره و یمنی بوده و جمالی بکمال داشته و بنابر او و مقنع الکندی از فرط نیکورویی همیشه از اصابت عین اندیشه مینمودند و هر وقت قصد مجلس و محفلی میکردند نقاب بر می انداختند

مارا در گفته ابو الفرج و ابن خلکان مشاجره نیست اما کثیر را میدانیم که قصیر القامه و کریه منظر بوده و اگر گفته مشار الیهما صحیح است و ام البنین بکثیر و وضاح الیمن عشق نموده و پیغام داده باید بگوییم از خواهان کمال شده و اینرا مفتون جمال و الله اعلم علی کل حال

× ام البنین

ام البنین بنت حزام الکلابیه زوجه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده آنحضرت پس از

صدیقهٔ طاهره سلام الله علیها اول زنی که بعد از وجب رحمت مسری اختیار فرمودند او بود و چهار پسر امیر المؤمنین یعنی عباس و جعفر و عبد الله و عثمان از او بوجود آمدند و هر چهار در کربلا در رکاب مستطاب حضرت ابی عبد الله علیه الآف التحیه بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فائز گردیدند

ام البنین

کنیهٔ ام ولدی از جواری حضرت امام همام موسی الکاظم علیه السلام بوده این ام البنین اروی یا سمانه نام داشته و حضرت علی بن موسی الرضا از بطن او بوجود آمده و حضرت موسی الکاظم او را بوالدهٔ معظمهٔ خود حمیده بخشیده بودند و ذکر حمیده در حرف حا بیاید

ام البنین در لغت عرب کنایه است از زمین که از خاک آن گل آدمیان سرشته شده و برقی را گویند که در سنجاب‌ها مساکن دارند و عبد الرؤف المناوی در کتاب کوچک خود که موسوم بعماد البلاغه میباشد این معنی را ذکر کرده بلکه گویند شعری که در ذیل نگاشته میشود و ام بنین در آن معنی برق دارد از مصنف مشار الیها است

باِمّ بنین مرجعهم الیها　　　وما ولدت وما حملت جنینا

ام جعفر

از زنان انصار و از قبیلهٔ بنی خطمه بوده و بعفت و صلاح و ورع و عقل اشتهار داشته و احوص بن محمد الانصاری که از شعرای اسلام بنا خود در حق او گفته

لقد منعت معروفها ام جعفر　　　وانی الی معروفها لفقیر

گویند روزی ام جعفر بر احوص آمده گفت شنیدم که گفتهٔ ای مرا ایده احوص گفت من از یوم چنین نکرده‌ام و تو را نمیشناسم مشار الیها اصرار و احوص انکار کرده قسم خورد که معرفی بحال تو ندارم ام جعفر گفت باید شعر خدا اکر مرا نمیشناسی پس چرا در اشعار خود مرا نام میبری و میگوئی من بام جعفر ابیطو و گفتم و ام جعفر بمن ابیطو و جواب داد اینک من همان ام جعفرم بالجمله ام جعفر در عصر عامه احوص را شرمسار و خود را بری الذمه کرد

× ام جعفر

کنیه زبیده زوجهٔ هرون الرشید است و از آنجا که باسم زبیده مشهور است شرح حالش در حرف زاء بیاید

ام جمیل

بنا بر قول ابو الفضل میدانی از اقوال ابی هریره و بو فاده در عرب مشهور و مثل است که اوفی من ام جمیل سبب شهرت او اینکه شخصی موسوم بضرار بن الخطاب بمشار الیها ملتجی شد ام جمیل او را از شر دشمنان حفظ کرد و گمان میبرد که او برادر خلیفه ثانی است چه این واقعه در همان زمان بود وقتی در مدینه منوره نزد عمر آمد و خلیفه از واقعه خبردار شد گفت همینقدر که با من برادر دینی و از غازیان است از حمایت و مهربانی که با او کرده ممنون میباشم و از آنجا که ام جمیل از ابنای سبیل بود خلیفه از بیت المال چیزی باو عطا نموده او را مساعدت داد

بنا بر مسطورات ابن اثیر ام جمیل کنیه هشت نفر زن صحابیه است که یکی از آنها فاطمه بنت الخطاب خواهر عمر میباشد و زوجه ابی لهب که در حق او حمالة الحطب گفته شده نیز همین کنیه را دارا بوده و ام جمیل از زنان مشهوره بصره است که در خلافت خلیفه ثانی مغیرة بن شعبه والی بصره بمخالطت با او متهم شد و از منصب خود معزول گردید و برین وقیعه مولی النبی ابو بکرة الثقفی صحابی و برادر امی او زیاد بن ابیه و نافع بن کلده و شبل بن معبد شهادت دادند اما چون شهادت زیاد مقرون بشرایط مقرره نبود مغیره از رجم معاف گردید و شرح این واقعه در تواریخ مذکور است

ام جندب

کنیه سه نفر از زنهای صحابیه است که یکی از آنها رمله بنت الوقیعه مادر ابوذر غفاری رضی الله عنه میباشد و اسم ابوذر جندب بوده لهذا رمله را ام جندب گفته اند و ام جندب دختر امرء القیس شاعر معروف نیست و قصه محاکمه او در میان امرء القیس و علقمة الفحل و طلاق دادن امرء القیس او را مشهور است از ما نحن فیه خارج میباشد

ام حبیبه بنت ابی سفیان

از زوجات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است ابتدا شخصی موسوم بعبید الله بن جحش او را بزنی گرفته و این زوج و زوجه در اوایل اسلام بشرف اسلام مشرف گردیدند و بحبشه که در آن هنگام ملجأ مسلمین بود مهاجرت نمودند و در آنجا حبیبه دختر عبید الله از او بوجود آمد و او را ام حبیبه گفتند و اسمش رمله بود

عبید الله در حبشه مرتد و نصرانی شد و بزوجهٔ خود نیز این دین را تکلیف نمود ام حبیبه
قبول نکرد و عبید الله بدین جدید خود در حبشه در گذشت و ام حبیبه بواسطهٔ ثبات
در دین اسلام بشرف مزاوجت رسول اکرم مفتخر گردید تفصیل این اجمال انکه بعد از فوت
عبید الله ام حبیبه در حبشه غریب و تنها ماند و بنابر نجابت و شانی که داشت ممکن نبود
کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ماجرای آگاه بودند در سال هفتم هجرت که
بملوک اطراف سفرا مامور و انها را از بعثت خود مستحضر میفرمودند عمرو بن امیهٔ الضمری را
با نامهٔ نزد اصحمة بن بحر سلطان حبشه فرستادند و ضمنا سفارش فرمودند که سلطان
مشار الیه ام حبیبه را در حبالهٔ نکاح حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در آورد چون
نامهٔ حضرت بسلطان حبشه رسید در حضور جعفر طیار قبول اسلام کرد و امر تزویج
ام حبیبه را انجام داد و ترتیب ولیمه کرد و چهارصد درهم از طرف حضرت بام حبیبه مهر
داده شد و ام حبیبه را با اسباب و ما یحتاج لازم در دو سفینه بعربستان فرستاد
از خود ام حبیبه منقولست که گفته است در حبشه بودم و از جائی خبر نداشتم روزی
جاریهٔ نجاشی مسماة بابرهه آمده مژده داد که نجاشی از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله مامور
و وکیلست که تو را بمزاوجت انحضرت سربلند سازد من نهایت مسرور شده دو دست بند
نقره که در دست داشتم با حلقه های نقرهٔ انگشتان خود بمژدگانی باو دادم بالجمله ام حبیبه را
در دین صلابتی بوده گویند قبل از فتح مکه هنگامی که پدرش ابو سفیان برای تجدید
معاهدهٔ قریش با قبیلهٔ بنی خزاعه و دفع تعدیات و نقض عهد انها بمدینهٔ منوره امده
بود بخانهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت که با دختر خود ام حبیبه ملاقات نماید و در انجا
خواست بفرش حضرت بنشیند ام حبیبه بدون هیچ ملاحظه او را منع کرد و گفت تو
مشرک هستی و در این فرش نمیتوانی قدم گذاشت

ام حبیبه بنت جحش

خواهر زینب بنت جحش و زنی صحابیه است و این همان حمنه بنت جحش میباشد که در قضیهٔ
افک دخالتی داشته بوده

ام حبیبه زینب

زنی است محدثه که از اشیاخ امام سیوطی بوده و شرح حال او در حرف زاء در عنوان زینب

بنت الشوبکی بیاید

ام حسان

در نفحات الانس ام حسان را دارای مقام و ولایت نوشته این زن از اهالی کوفه و بزهد و صلاح و مقامات عرفان در دیار ایمان معروف بوده با سفیان ثوری معاصر و سفیان بزیارت او میرفته روزی باثاث البیت ام حسان رسیدگی کرده جز کهنه حصیری نیافت باو گفت اگر بپسر عم خود چیزی بنویسی از تو رعایتی خواهد کرد ام حسان گفت ای سفیان این حرف قدر مرا نزد من کاست من از مالک حقیقی عالم نمیخواهم طلب دنیا نمایم تا چه رسد از مخلوقی ضعیف و نمیخواهم این برمن بگذرد که جز بیاد خدا باشم یکنفر زن صحابیه هم مکنی بام حسان میباشد

ام حکیم البیضاء

دختر عبد المطلب و عمه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله میباشد بواسطه سفیدی بدن او را بیضا و قبة الدیباج میگفته اند در نظم شعر طبعی قادر داشته و ابیات ذیل را در مرثیه پدرش انشاد کرده

الا یا عین جودی و استهلی — و بکی ذا الندی والمکرمات
الا یا عین ویحک اسعدینی — بدمع من دموع هاطلات
و بکی خیر من رکب المطایا — اباک الخیر تیار الفرات
طویل الباع شیبة ذی المعالی — کریم الخیم محمود الحیات
وصولا للقرابة هبرزیا — و غیثا فی السنین الممحلات
ولیثا حین تشتجر العوالی — تروق له عیون الناظرات
عقیل بنی کنانة و المرجی — اذا ما الدهر اقبل بالهنات
و مفزعها اذا ما هاج هیج — بداهیة و خصم المعضلات
فبکیه و لا تسمی بحزن — و ابکی ما بقیت الباکیات

ام حکیم المخزومیه

زنی صحابیه و دختر حارث بن هشام المخزومی است که از رؤسای قریش بوده جسری که قنطره ام حکیم گویند در مرج الصفر در نزدیکی شام بطرف حجاز واقع است منسوب بهمین ام حکیم است ام حکیم المخزومیه ابتدا در مزاوجت پسر عموی خود عکرمة بن ابی جهل بود در یوم فتح مکه

مسلمه قبول اسلام نمود و برای شوهر خود عکرمه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله امان
گرفت اما عکرمه از آنجا که عداوتی سخت با دین اسلام داشت چون مکه فتح شد بسمت یمن
گریخت زوجه‌اش ام حکیم از عقب او رفته در ساحل یمن در وقتی که میخواست بکشتی نشیند
باو رسید و گفت از حلیم‌ترین ناس و کریم‌ترین مردم برای تو امان آورده‌ام او را مراجعت
داد و بحضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم مشرف ساخت و سبب قبول
اسلام او گردید و عکرمه در غزوه یرموک مقتول شد و بعد از او ام حکیم بخالد بن سعید
که از صحابه بود نامزد گردید و در آن اوان وقعه اجنادین پیش آمد و خالد منکوحه خود را
همراه برداشته و زفاف را بعرض راه قرار داده وقتی که در مرج الصفر نزول نمودند خالد خواست
عمل زفاف را بانجام رساند ام حکیم گفت خوبست بعد از پراکنده ساختن صفوف دشمن
این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید گفت بخاطر من چنین وارد میشود که
من در این جنگ مقتول میشوم بنابر این ام حکیم موافقت رای خالد نمود و در همانجا در نزدیکی
جسر خیمه برپا کرده زفاف بعمل آمد و بدین جهت جسر مذکور معروف بقنطره ام حکیم گردید علی الجمله
بعد از زفاف ترتیب طعام کرده پس از صرف طعام لشکر مخالف نمودار شد و شروع بجنگ کردند
و خالد کشته شد و در آن روز ام حکیم المخزومیه با ستون خیمه هفت نفر از دشمنان را مقتول
ساخت

ام حکیم الواصله

بنابر مسطورات صاحب اغانی ام حکیم الواصله زوجه عبد العزیز اموی و از شرفای زنان
قریش بوده است چون شرف و کمال و حسن و جمال را باهم وصل کرده معروف بواصله شده
و دختر او زینب الواصله و ابن او الواصل بن الواصله گفته‌اند چنانکه ذکر آن در محل خود بیاید
عقد مزاوجت ام حکیم واصله با عبد العزیز در جبانت و حضور جد او عبد الملک بن مروان
منعقد شده و در مجلس عقد از شعرای مصر و فسجر و عدی بن رقاع برحسب دعوت
حضور بهم رسانیده‌اند و شعرها در تهنیت شوهر این مزاوجت بنظم آورده‌اند و ده هزار
درهم صله گرفتند
نیز صاحب اغانی گوید ام حکیم الواصله بشرب خمر معتاد بوده و قدح کلانی داشت که
با آن شراب مینوشید و کاسه ام حکیم نزد ادبا مشهور و از هشتاد مثقال طلا ترتیب

یافته و اشعاری دو باب بن کاس گفته اند که در جلد پانزدهم اغانی مسطور و از آنجمله است
ابیات ذیل که از ولید بن یزید منتسب است

علّلانی بعاتقات الکروم　　واسقیانی بکاس ام حکیم
انها تشرب المدامة صرفا　　فی اناء من الزجاج عظیم

و پنج نفر زن صحابیه دیگر باین اسم نامیده شده اند

ام الحیاء الانباریه

زنی است محدثه که زهره نام داشته و در علم حدیث متبحر بوده از حالات او زیاده براین معلوم نیست

ام خارجه

دو نفر زن صحابیه باین اسم معروف بوده اند و ام خارجه زنی بوده است از نساء معروفه عرب در زمان جاهلیت که نگارش حال او از ما نحن فیه خارج است همینقدر برای رفع التباس گوئیم این ام خارجه چون بزودی و آسانی قبول نکاح هر مردی مینموده نکاح او ضرب المثل شده در هر امری که زود و آسان صورت پذیر میگردیده میگفته اند اسرع من نکاح ام خارجه پس مشتبه نماند که ام خارجه جاهلیه موضوع مثل است لاغیرها

ام خلیل
معروفه بشجرة الدر ملکه مصر بوده رجوع بحرف شین نموده حال او ببینید

ام الخیار

این زن زوجه ابو النجم شاعر مشهور خلفای اموی است که میگوید (انا ابو النجم و شعری شعری)
چون در حق زوجه خود گفته است

قد اصبحت ام الخیار تدعی　　علی ذنبا کله لم اصنع

و اینشعر در شواهد تلخیص ایراد شده همینقدر لازم بود از ام الخیار ذکر شود

ام الخیر البغدادیه

از نساء مشهوره و محدثه قرن ششم هجری و معروف بجمال النساء بوده و در بغداد زندگانی مینموده از معاریف علمای زمان خود که تبحری کامل داشته اند و با فاضت نموده در این مایه علم را مستفیض ساخته ابن البطی و ابو المظفر الکاغذی و شجاع الحربی بدرایت و بطور استماع اخذ علم حدیث نموده بعدها بانتشار آن پرداخته است و از اکابر محدثین اسمعیل بن علی و قاضی تقی الدین سلیمان و ابن سعد و ابن شحنه و فاطمه بنت سلیمان و جماعت دیگر از

متبحرین از مشار الیها اجازه گرفته اند این زن علاوه بر فضل و علم زهد و ورعی بکمال داشته چند دفعه بمکهٔ معظمه رفته و حج نموده در سال ششصد و چهل هجری درگذشته است

ام الخیر خدیجه

نیز از زنان محدثه و معروف بضوء الصباح بوده خط را خوش مینوشته و از دانشمندان شده اجازه نامه های خود را خود تحریر میکرده در سال هفتصد و سی هجری داعی حق را لبیک اجابت گفته است

ام الخیر بنت یوسف

دو نفر زن محدثه از اشیاخ علامه سیوطی باین اسم موسوم بوده اند و علامهٔ مشار الیه در کتاب المنجم فی المعجم از آنها ذکری کرده است ترجمهٔ حال ام الخیر رابعه در حرف را و ام الخیر خاجره در حرف ها و ام الخیر زینب در حرف زا باید

ام الخیر بنت الحریش

زنی است تابعیه از اهل کوفه معروف بذکاوت در سخن سرائی قادر و توانا درک حضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله را نموده ولی با اصحاب معاصر بوده در راوان حرب صفین از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام طرفداری میکرده در کتب محاضرات در جائی که از حلم معاویه سخن میگویند حکایتی از این ام الخیر نقل مینمایند و آن این است که معاویه مکتوبی بوالی کوفه نوشت باین مضمون که ام الخیر دختر حریش را نزد من بفرست تا از وضع رفتار و سلوک تو در کوفه از او سؤال کنم و اگر از تو خبر گوید بتو اجر دهم و اگر شر بجزا رسانم چون مکتوب معاویه بوالی رسید بخانهٔ ام الخیر رفت و برای او بخواند ام الخیر گفت من از راه اطاعت معاویه خارج نشده ام و راه خلافی نرفته بهانه نجویم و دروغ نمیگویم من خود زیاده میل داشتم که برای عرض بعضی مطالب بمعاویه ملاقات کنم بالجمله ام الخیر عزیمت نمود و والی او را مشایعت کرده گفت ای ام الخیر معاویه همانطور که نوشته رفتار مرا از تو جویا خواهد شد طوری که تو اظهار کنی از خوب و بد مرا جزا خواهد داد تو چه در حق من خواهی گفت ام الخیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که درباره من نموده بد نخواهم کرد چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت ام الخیر با سایر رواحل طی مسافت نموده تا بدار الخلافه رسید و معاویه او را در حرم سرای خود جای داد و پس از چهار روز در وقتی که

دما و اصحاب حاضر بودند ام الخیر را احضار کرد ام الخیر حضور بهم رسانید و گفت السلام
علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته معاویه گفت علیک السلام یا ام الخیر آیا در سفر
راه بتو خوش گذشت و آسوده بودی گفت بلی همه جا خوش گذشت و بسلامت و خوشی
باین ساحت عزت رسیدم معاویه گفت ای ام الخیر من بواسطهٔ حسن نیت خود بر تو دست
یافته ام حالا باید سخنهائی را که در روز وقعهٔ صفین در روز قتل عمار بن یاسر میگفتی باز گوئی
ام الخیر گفت چون بعد از آن روز آن گفته ها را مکرر نکرده ام از خاطرم رفته است و از روز
هم بعلت صدمه و ضرری که بدان دوچار بودم این حرفها بر زبان آوردم اکنون گفتن آنها بی ثمر است
اگر میل استماع باشد مقالات شیرین دارم که بیان نمایم معاویه رو باهل مجلس کرده گفت
از شما کدام حرفهای آن روز ام الخیر را بخاطر دارید هر که دارد بگوید یکی از حاضرین گفت من
برخی از آن کلمات را بخاطر دارم معاویه گفت بگو تا بشنوم گفت من ام الخیر را دیدم سوار شتری
بود و تازیانه بدست داشت و میگفت ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم
باری تعالی برای شما راه را آشکار نموده و بصراط مستقیم و جادهٔ سلامت داخل کرده در
ظلمت جهل وا نگذاشته و عقل را بر شما دیده بان گماشته خدا شما را رحمت کند کجا میروید
آیا از امیر المؤمنین علی فرار میکنید یا از قتال میگریزید یا از اسلام اعراض مینمائید نشنیده اید
خدا تعالی فرموده است ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین بعد از آن سر بآسمان
بلند کرده گفت اللهم قد عیل الصبر و ضعف الیقین و بیدک یا رب ازمة القلوب فاجمع
اللهم بها الکلمة علی التقوی والف القلوب علی الهدی پس از آن ام الخیر بکلماتی چند
عساکر حضرت امیر المؤمنین علی را بقتال با تو تحریض میکرد معاویه بعد از استماع این کلمات
گفت یا ام الخیر از این حرف قصدی نداشته جز اینکه خواسته مرا بکشتن دهی پس اگر من تو را
بقتل رسانم بر من ایرادی نیست ام الخیر گفت مرا اندوهی نیست و کسی مرا خواهد کشت که
بسبب شقاوت او من بسعادتی فائز گردم معاویه گفت یا کثیرة الفضول در حق عثمان چه میگوئی
ام الخیر گفت من در حق عثمان چه گویم مسلمین او را خلیفه کردند پس از آن با وی بی میل شده او را
بقتل رسانیدند معاویه گفت یا در حق عثمان از این مدح تو کافی خواهد بود ام الخیر گفت
یشهد الله که من باین حرف نقصی از برای عثمان در نظر نداشتم چه عثمان سابق الخیرات و در
روز جزا رفیع الدرجات است معاویه گفت در حق طلحه چه میگوئی گفت حضرت رسول او را

بهشت بشارت داده پرسید در حق زبیر چه میگوئی گفت در حق خالهزاده حضرت رسول
چه توانم گفت او را هم آنحضرت بجنت مژده داده اند آنگاه ام الخیر گفت ای معاویه تو اجداله
منعال الختم پسیدهم که مرا ازین سؤالها معاف داری فرمائی از حکم تو سخنها میگویند معاویه
گفت ترا معاف کردم و بخشیدم بعد از آن با جوایز و عطایا داده مرخص نمود که بوطن مراجعت
نماید

ام الخیر بنت صخر

مادر ابوبکر صدیق و از صحابیات است اسم او سلمی بوده و عمر زیادی نموده از ابوقحافه و
ابوبکر میراث برده گویند چون ابوبکر متولد شد ام الخیر او را در آغوش گرفته ببیت عتیق که
خانه کعبه باشد برد و دعا کرده گفت یا رب اعتقه من الموت و طول زندگانی ابوبکر را
از خدا خواست رکنی از ارکان کعبه بقدرت پروردگار بسخن درآمد این ارجوزه را خواند

یا امة الرحمن بالتحقیق   فزت بحمل الولد العتیق

معروف فی التوراة بالصدیق

اشخاصی که در آنجا حضور داشتند این ارجوزه را شنیدند و یکی از وجوهی که در ملقب بودن
ابوبکر بعتیق نوشته اند همین حکایت است

ام الدرداء

زنی بوده است صحابیه مسماة به خیره و شوهر او ابوالدرداء از زهاد اصحاب بشمار میاید
ام الدرداء احادیث کثیره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از شوهر خود شنیده و آن
احادیث را حفظ و روایت نموده ابن کثیر او را زنی عاقله و فاضله گفته و شوهر او ابوالدرداء را
نیز عاقل و حکیم شمرده اند نامش عویمر میباشد و حضرت رسول فرموده اند عویمر حکیم امت
من است چون شام فتح شد ابتدا قضاوت آنجا را باو دادند بنا بر اصح اقوال در سال سی و دو
هجری در گذشته و در باب الصغیر دمشق مدفون گردیده و بعضی گفته اند ابوالدرداء بمدینه طیبه
بازگشته و قبری که در اسکندریه است و مرقد ابوالدرداء میگویند منسوب بابوالدرداء دیگر است
بالصحابی ابوالدرداء نام نیست و غیر از این قبر دو قبر دیگر در اسلامبول هست که منسوب بصحابه
میدانند لکن جز مرقد ابوایوب باقی بثبوت نپیوسته ابوالدرداء زوجه دیگر داشته که او نیز
مکناة بام الدرداء بوده ولی این زن بعد از رحلت حضرت رسول در حباله نکاح در آورده

درک شرف حضور حضرت رسول نموده است
ام الدرداء خیره را ام الدرداء کبری میگفته اند و دختر ابی حدرد الاسلمیه بوده و ام الدرداء
که بعد ها بمناکحت ابوالدرداء رسید معروف بصغری میباشد و هجیمه نام داشته است

ام رعلة القشیریه

زنی بوده است صاحب طبع موزون و شعر خوش و بیان فصیح و امام مستغفری او را از
صحابیات دانسته و گفته اند روزی این زن بحضور حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
و آله و سلم آمده و عرض کرده است السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته انا
ذوات الخدور و محل ازرار البعول و مربیات الاولاد و ممهدات المهاد و لا حظ لنا فی الجیش
فعلمنا شیئا یقربنا الی الله عز و جل این عبارت ام رعله شبیه ببیان و عرضی است که اسماء
الانصاریه بحضور حضرت رسول معروض داشته و پیش در شرح حال اسماء نگاشته آمد و
معنی آن این است که ما زنان پرده نشین میباشیم و در زیر حکم و فرمان شوهرهای خود
هستیم و بامور خانه داری و بزرگ کردن اطفال و تربیت آنها مشغولیم و از اجر و ثواب
جهاد بی بهره ایم چیزی بما بیاموزید که وسیله تقرب ما بحضرت پروردگار گردد حضرت
بدیشان فرمودند شما زنان از ذکر خدا غافل مشوید و چشم خود را از دیدن نامحرم ببندید و
طوری تکلم نکنید که بیگانه صدای شما را بشنود مأجور و مثاب خواهید بود
در کتاب اصابه مسطور است که بعد از ارتحال حضرت نبوی ام رعلة القشیریه حسنین
علیهما السلام را در بر گرفته در کوچه های مدینه میگشت و اشک میریخت چون بدر
خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها رسید با اسف تمام این بیت انشاد نمود

یا دار فاطمة المعمور ساحتها　　هیجت لی حزنا حییت من دار

ام رومان

زوجه خلیفه اول ابوبکر میباشد و عایشه و عبدالرحمن از بطن ام رومان بوجود آمده و در زمان
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ابرای این زن شرف بزرگی دانسته اند در سال ششم
هجرت وفات نموده است

ام سعد

دختر عصام حمیری و از زنهای ادیبه است که دارای علوم ادبیه بوده چون اسمش

سعد بن بوده در حرف سین ترجمهٔ حال او بیاید و ام سعد کبشه هفت نفر از صحابیات را که یکی از آنها مادر سعد بن معاذ میباشد و او برای پسر خود نوحه کرده و گفته است

ویل ام سعد سعدا ضرامه وجدا سد به مسدا

وحضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده اند کل نائحة تکذب الا ام سعد و مناوی در تیسیر گوید و من خصایص المصطفی ان یخص من شاء بما شاء

ام السلطان

مقریزی در خطط مصر گوید سلطان شعبان از سلاطین ترک مصر است و این سلسله از فروع سلاطین ایوبی بوده و از اواسط قرن ششم هجرت تا اواخر قرن هفتم در مصر سلطنت نموده و مادر سلطان شعبان معروف بام السلطان مدرسه در مصر بنا کرده که آنرا مدرسهٔ ام السلطان میگویند و از ابنیهٔ عالیهٔ مصر محسوب میشود این مدرسه در بیرون باب زویله و نزدیک بقلعهٔ جبل و مارستان مصر بنا شده و تاریخ بنای آن هفتصد و هفتاد و یک هجری است ام السلطان برای حنفیها و شافعیها مدرسی جدا گانه در آنمدرسه ساخته و سقاخانه و حوضی هم در آن بنا نموده و از آنجا که اسم ام السلطان برکه بوده شرح حال او در حرف با بیاید

ام سلمه

از زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه وآله و دختر ابی امیة ابن المغیرة المخزومیه میباشد ام سلمه را ابتدا ابو سلمه بن عبد الاسد المخزومی تزویج نموده و فرزندی که از او آورده که او را سلمه نام نهاده اند لهذا ام سلمه بآن کنیه مکناة گردیده و از آنجا که دارای فصاحت بیان و حصافت عقل بوده بعد از آنکه بشرف مناکحت سید انام علیه الصلوة والسلام مشرف شد سیصد و هفتاد و هشت حدیث از آنحضرت فرا گرفته حفظ و روایت نمود. در فترت خلافت عثمان ام سلمه بعبارت مسطوره ذیل او را پند داده و نصیحت کرده یا بنی مالی اری رعیتک عنک نافرین و عن جناحک نافرین لا تعف طریقا کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یحبها ولا تقتدح بزند کان علیه السلام اکباه و توخ حیث توخی صاحباک فانهما ثکما الامر ثکا و لم یظلما هذا حق امومتی قضیته الیک وان علیک حق الطاعة

یعنی ای پسرک من سبب چیست که دعاهای ترا از تو متنفر و از زیر بال تو خارج می‌بینم
راهی را که حضرت رسول میپیمودند محو مکن و آنچه را که پیغمبر ریخته بودند زو شیر میمنما
و همانطور که یاران تو ابوبکر و عمر رفتار کردند رفتار کن چه اینها امر را محکم داشتند و از
راه نگردیدند. اینها حق مادری من بود که نسبت بتو ادا کردم و حق تو این است که اطاعت کنی
و جوابی که عثمان باین کلمات داد در ضمن مثل معروف هو کابی الزند و صلود الزند در مجمع
الامثال مسطور است چون ام سلمه عمزاده ولید صحابی پسر ولید بن مغیره بوده در مرثیه
او این اشعار انشاد نموده

یا عین فابکی للولید بن الولید بن المغیره　　قد کان غیثا فی السنین و رحمة فینا و میره
ضخم الدسیعه ماجدا یسمو الی طلب الوتیره　　مثل الولید بن الولید ابی الولید کفی العشیره

ام سلمه خدیجه

دختر برهان از نساء محدثه و از اشیاخ امام سیوطی بوده است

ام سلیم

دختر ملحان بن خالد و از قبیله بنی خزرج و مادر انس بن مالک است این زن از نسوان صحابیات
بشمار آمده و از ارباب درایت و دانش بوده شوهر اول او مالک بن النضر که پدر انس باشد در
ایام جاهلیت از اسلام مکدر شده بشام رفته در آنجا درگذشت و ام سلیم مدتی بی‌شوهر زیست
بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شده بود از اهل قبیله او و ابطال انصار ابوطلحه انصاری
او را خواستگار شد و ابوطلحه اگرچه مردی غنی و معتبر بود اما چون هنوز قبول اسلام
نکرده و از مشرکین شمرده میشد این مواصلت منعقد نمیشد بنابراین ام سلیم در جواب
گفت من مثل تو شخصی را نمیتوانم رد کنم و از تو تبری نمایم اما مانعی که در پیش است
این است که من مسلم و تو مشرکی آیا ملتفت نیستی که خدائی را که پرستش مینمائی از زمین
میروید و بعد سوخته میشود شرم نمیکنی که تخته چوبی سجده میبری این سخن در ابوطلحه
اثر کرد انصاف داد و مسلمان شد و ام سلیم را تزویج نمود
هنگامی که سید انبیاء بمدینه هجرت فرمودند و در منزل ابوایوب جای گرفتند
هر یک از مسلمین بقدر وسع و استطاعت هدیه بآنحضرت تقدیم کردند و در آن زمان
ام سلیم تنگدست بود و چیزی نداشت که هدیه بآنجناب نماید ناچار پسر خود انس را که

[illegible] دوازده ساله بود بحضور حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول الله این
پسر را برای خدمتگذاری شما آورده ام قابل آنحضرت نیست اما خادم شما و فرزند من
[illegible] در حق او بفرمائید حضرت نبوی در حق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و
[illegible] فیض و برکت دعا کردند و از اثر آن دعا انس یکصد و سه سال زندگانی کرد و
هشتاد فرزند از او بوجود آمد که هفتاد و هشت نفر پسر بود و فقط دو نفر دختر و اموال و
[illegible] مکنت انس نیز از اندازه حساب و تحدید بیرون شد و انس در خلافت عمر بصره رفت که
[illegible] علم فقه آموزد و در سال نود و یک هجری در آنجا بدار بقا رفت
ام سلیم خواهری داشت مکناة بام حرام که او نیز در حضرت نبوی دارای حرمت و مقام بوده
و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعضی اوقات بخانه اینجماعت تشریف میبردند و در
اوان [illegible] هوا در آنخانه خواب قیلوله و استراحت مینمودند و حضرت بخواب قیلوله
[illegible] بودند روزی در خانه ام حرام از خواب بیدار شده چشم گشودند و تبسم و اهتزازی
[illegible] فرمودند و بام حرام گفتند دعا رؤیا بعضی از امت خود را دیدم مثل پادشاهان که بر روی
تخت قرار میگیرند بحر اخضر (دریای سفید) سوار میشوند ام حرام چون این بشارت شنید
عرض کرد یا رسول الله دعا کنید که منهم با آنجماعت باشم و در آن غزا حاضر شوم حضرت
[illegible] فرمودند تو هم از آنها خواهی بود و اینمژده فتح جزیرهٔ قبرس بود که پیغمبر دادند بالجمله چون خلافت
[illegible] عثمان رسید عساکر اسلام بتحریض و ترغیب معاویه برای فتح جزیرهٔ قبرس حرکت کردند و
ام حرام با شوهر خود عبادة بن الصامت با آن اردو همراه شد چون بآنجزیره داخل شدند ام حرام
از مرکب افتاده راه سرای باقی گرفت
ام سلیم بنت تیم نیز زنی صحابیه بوده است

ام شریک

[illegible] های زمان سعادت اقتران حضرت بشیر رسول صلی الله علیه و آله بوده و نفس خود را
[illegible] آنحضرت هبه نموده یعنی خواسته است بدون مهر لیه از ازدواج پیغمبر نائل گردد ولی
[illegible] بوده در قبول نشده اسم ام شریک غزیه بوده است

ام [illegible]

اسم جمیله و دختر ثابت بن ابی الاقلح الانصاری و خواهر عاصم بن ثابت است که از صحابه بوده

و زوجه مطلقه عمر میباشد قبل از قبول اسلام اسم ام عاصم عاصیه بود چون قبول اسلام
نمود حضرت رسول او را جمیله نام نهادند جمیله چون از عمر پسری آورد که او را موسوم
بعاصم داشتند این زن مکناة بام عاصم شد

ام عاصم

مادر عمر بن عبد العزیز از خلفای بنی امیه است که بعدل و صلاح مشهور میباشد اکثر
ارباب سیر این ام عاصم را دختر پسر ام عاصم سابق الذکر دانند که نواده عمر میشود و شیخ اکبر
در مسامرات گوید ام عاصم حفیده قریبه عمر است گویند عمر در ایام خلافت خود شبی در
کوچه های مدینه منوره میگشت از درون خانه شنید مادری بدختری میگفت در
شیر آب داخل کن عمر درست گوش داد دید دختر بمادر میگوید تقلب کار زشتی است
و عمر ما را از اینقبیل کارها منع کرده حاصل آنکه هر قدر مادر بدختر اصرار نمود و گفت عمر
از کجا مطلع بر کار و کردار ما میشود دختر تن در نداده جواب داد ما باید در ظاهر بخلیفه
اطاعت کنیم و در باطن خلاف نمائیم عمر از ثبات رای و استقامت این دختر خشنود شده او را
در حباله نکاح پسر خود عاصم در آورد و از او ام عاصم مادر عمر بن عبد العزیز بوجود آمد
ابو الفضل میدانی در مجمع الامثال در ذیل مثل لیت حفصه من رجال ام عاصم گوید ام عاصم
همان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون ام عاصم درگذشت عبد العزیز اموی خواهر او
حفصه را بزنی بگرفت اما چون حفصه دارای اخلاق ام عاصم نبود و کسان عبد العزیز چندان
از او خوشوقت نبودند گفتند لیت حفصه من رجال ام عاصم یعنی کاش حفصه نیز از
عرق ام عاصم میبود

ام عباس

مادر عباس بن ابی الفتوح الصنهاجی است که بوزارت الظافر بالله فاطمی از خلفای مصر
رسیده مسجد ام عباس در مصر که در خطط مقریزی ذکری از او شده از آثار این زن میباشد
و این او در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعدها خراب شده است مقریزی
میگوید ام عباس زنی بود مغربیه مسماة به بلاره و ابو الفدا مینویسد بعد از ابو الفتوح
شخص معتبری معروف بعادل بن سلار ام عباس را تزویج نمود و بوزارت الظافر بالله نایل
آمد اما بعد از مدتی عباس پسر [illegible] او را از این رتبه [illegible] و خود وزیر شد پس ام عباس

ام الوزیر کردیده

ام عقیل

فاطمه بنت اسد مادر عقیل بن ابیطالب است و ترجمهٔ حال او بیاید و بیتی که در کتب نحو
در باب کان ذکر و ایراد مینمایند از منشآت او میباشد و آن بیت این است

انت تکون ماجد نبیل　　اذا تهب شمال بلیل

و این بیت را ام عقیل در هنگام مشغول کردن عقیل میخوانده است

ام العلاء

دختر یوسف نام از اندلسیه بوده صاحب طبع و عالم بادبیات مقارن سال پانصد هجری
در شهر وادی الحجاره میزیسته و بفطانت و فصاحت اشتهار داشته در نفح الطیب اشعار
مسطور و ذیل را باسم ام العلاء نوشته و این ابیات خاندانی را مدح گفته است

کل ما یصدر عنکم حسن　　و بعلیاکم تحلی الزمن
تعطف العین علی منظرکم　　و بذکراکم تلذ الاذن
من یعش دونکم فی عمره　　فهو فی نیل الامانی یغبن

ابن اثیر گوید ام العلاء کنیهٔ دو تن زن صحابیه بوده است

ام علی

زنی است عارفه که او را دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس شرح حال او نگاشته
شده زوجهٔ احمد بن خضرویه از ثقات بوده و از شیخ ابوحفص روایت نموده اند که گفته است
تا وقتی که ام علی زوجهٔ احمد خضرویه را ندیده بودم جنس زن را حقیر میشمردم و گفتار ایشان را
مکروه میدانستم چون با این زن ملاقات کردم دانستم باری تعالی نعمت معرفت را بهر کس
خواهد عطا میفرماید و ترجمهٔ حال ام علی نفیسه الارمنازیه در حرف نون نگاشته خواهد شد

ام عماره

دختر کعب از اولاد مازن بن نجار و زوجهٔ زید بن عاصم و صحابیهٔ مشهوره بوده این زن با وجود
توطن در مدینه قبل از هجرت قبول اسلام کرد و بمکه معظمه آمد و در عقبه خدمت حضرت
رسول مشرف شد با آنکه زنان مکلف بجهاد نیستند این کار را پیشه ساخت و در احد کارها
ساخت چون اسم ام عماره نسیبه است در حرف نون ذکر او بیاید

ام عمرو

کنیهٔ شش نفر از زنان صحابیه است و ام عمرو بنت جندب بن عمرو بن حممة الدوسیه یکی از زوجات عثمان بن عفان است صاحب صحایف الاخبار می‌نویسد چون ام عمرو زوجهٔ عثمان خوی بلاهت داشت برای اینکه معما بگوید خنفسا را در دهن خود میگذاشت و میگفت حاجیتك ما بین فمی از تو معما میپرسم چیست در دهن من

ام عیسی

کنیهٔ سه نفر از نساء معروفه بوده یکی صحابیه و دیگری دختر هادی خلیفهٔ عباسی که مأمون او را تزویج نموده و سیمی دختر ابراهیم بن اسحق الحربی است که در علم فقه او را با مهارت و صاحب فتوی و محل استناد و اعتماد دانسته‌اند و این زن در سال سیصد و بیست و هشت هجری درگذشته است.

ام الفتی

مادر آن جوانی است که در جنگ جمل از جانب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام قرآن کریم را بمیدان جدال برد و چون انکار کردند دست راست او را قطع نمودند او قرآن را بدست چپ گرفت دست چپ او را نیز انداختند آنوقت با سینه بحفظ قرآن کوشید تا جان بداد و مادر او ام الفتی این ارجوزه بخواند

لاهم ان مسلما دعاهم — یتلو کتاب الله لا یخشاهم
وامهم قائمة تراهم — تأمرهم بالقتل لا تنهاهم
قد خضبت من علق لحاهم

ام الفتح

دختر احمد بن کامل بن خلف بن شجرة بن منظور الشجری البغدادی محدثهٔ مشهوره بوده است کنیهٔ او را ابنة السلام هم گفته‌اند عمری طولانی کرده و دیرگاهی بتعلیم احادیث پرداخته در سال ششصد و هشتاد هجری وفات نموده

ام الفضل

اسمش لبابه است و پیش در ترجمهٔ اسماء بنت عمیس ذکری از او شده مشار الیها زوجهٔ جناب عباس عم حضرت رسول الله و خواهر صلبی و بطنی میمونه بنت الحارث است که از زوجات مطهره

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و از صحابیات رفیع الدرجات بشمار میاید و
جناب عباس را شش پسر از بطن او بوجود آمده است فضل و عبدالله و معبد و قثم
و عبیدالله و عبدالرحمن و چون اکبر آنها فضل بوده لبابه معظمه مکناة بام الفضل شده و جناب
عباس را هم بمناسبت پدر فضل بودن ابو الفضل گفته اند و عبدالله صاحب تفسیر معروف
بتفسیر ابن عباس است و او را ابو الخلفا و ابن سید الناس خطاب کرده اند و ام الفضل را ابن اثیر
از صلب شخصی مثل جناب عباس دارای شش نفر فرزند نجیب گردید او را نجیبه شمرده
و ابیات ذیل را در حق او بنظم آورده اند

ما ولدت نجیبة من فحل — کستة من بطن ام الفضل
اکرم بها من کهلة و کهل — عم النبی المصطفی ذی الفضل
و خاتم الرسل و خیر الرسل

جناب عباس را از بطن غیر ام الفضل چهار پسر دیگر آمده که حارث و کثیر و عون و تمام نام داشته اند
و بنا بر این عدد فرزندان عباس به ده نفر رسیده گویند تمام که کهترین اینها پسر بود وقتی که او را
میگردانید ندا این مصرع میخواند

صاروا عشرة — یا رب فاجعلهم کراما بررة
و اجعل لهم ذکرا و انم الثمرة

ام الفضل

دختر جناب عباس عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله از صحابیات بشمار میاید نیز مکناة
باین کنیه بوده است

ام الفضل

دختر حمزه سید الشهدا و از صحابیات شمرده میشود

ام الفضل

دختر مامون خلیفه عباسی است و خلیفه او را بزوجیت حضرت امام محمد تقی علیه السلام داد
و با آنحضرت بمدینه منوره فرستاده و از بطن او امام علی النقی سلام الله علیه بوجود آمده اند
و ام الفضل بعد از رحلت حضرت امام محمد تقی و پدر به بغداد آمد و در قصر معتصم
جای گرفت انتهی ما برای این مختصر سند نیافتیم

والده حضرت نقی علیه السلام باتفاق ... ام ولد بوده ... والحافظ ... والشیخ ... والطبرسی فی اعلام الوری وغیرهم

ام الفضل

ام الفضل بنت ...

محدثه ایست مشهوره که جزئی در حدیث از او هست و ابن بابویه و [illegible] من کتابه
ذکر این ام الفضل در حرف با بیاید

ام الفضل خدیجه

محدثه ایست سمرقندیه و شرح حال او در حرف خا مسطور خواهد شد

ام الفضل مریم

از اشیاخ امام سیوطی است و ترجمه حال او در حرف میم نگاشته میشود ان شاء الله تعالی

ام قیس

اسم سه نفر از زنان صحابیه است که یکی بنت [illegible] و دیگری اسدیه بوده و سیم انها منسوب
بقوم و قبیله نیست.

ام کجه

زوجه اوس بن ثابت انصاری است و اوس از صحابه و ام کجه صحابیه بوده چون اوس در غزوه
احد کشته شد و ازین زن با سه دختر از او ماند بنی اعمام اوس بموجب رسم و عادت جاهلیت خواستند
جمیع اموال او را ضبط کنند بعذر اینکه زوجه و دخترهای او وارث و ورثه ندارند چه رسم اهل جاهلیت این بوده
که زن و فرزندان اناث میراث نمیداده اند و آیه شریفه و تأکلون التراث اکلا لما ناظر باین مطلب
مبنا براین در اینمورد کریمه وللنساء نصیب نازل شد و بعد انام علیه الصلوة والسلام
بنی اعمام اوس را امر فرمودند باموال او دست اندازی ننمایند بعد از ان ایه یوصیکم الله
در باب حصص ارثیه شرف نزول ارزانی داشت و بام کجه ثمن و بدختران ثلثان و باقی
ببنی اعمام اوس داده شد و اینقول بر مذهب اهل تعصیب است که زائد از فرایض را بمنسوبان ابی
میدهند و امامیه باقی را نیز رداً باصحاب فریضه میرسانند

ام الکرام

دختر معتصم بن صمادح پادشاه مریه است از زنان مشهوره اندلس که در ادبیات ید طولی
داشته و در نظم و نثر مهارت و قدرتی بکمال بوده

ام الکرام

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام ...

ام الکرام السلیمه

کنیه بعضی از صحابیات است

ام الکرام

زنی بود از حجر عسقلانی و در جیزه شهر بوده

ام کلثوم

دختر وسطی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بزرگتر بود دخترهای آنحضرت زینب و کوچکتر از همه جناب فاطمه سلام الله علیها بوده و نبی اکرم دختر دیگر داشته اند رقیه نام و رقیه و ام کلثوم را دختران وسطی میگفته اند و ابتدا رقیه را بزوجیت عثمان بن عفان دادند و پس از وفات او ام کلثوم همان سمت یافت لهذا عثمان را ذو النورین گفتند خلاصه ام کلثوم بعد از آنکه شش سال زوجه عثمان بود در سال نهم هجرت وفات نمود و از این ازدواج فرزند به حاصل نیامد و جماعتی از علمای اسلام غیر فاطمه علیها السلام را ربائب رسول الله صلعم دانسته اند

ام کلثوم

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن مطهره سیدة النسا حضرت فاطمه بوجود آمده بود و آن معظمه را ام کلثوم الکبری میگفتند اولا عمر ام کلثوم را تزویج کرد و یک دختر و یک پسر از این ازدواج بوجود آمد و پسر را زید نامیدند و دختر را رقیه و زید بن عمر را بواسطه دو جد او ذو الهلالین میگفتند ام کلثوم بموجبی که در کتب سیر و تواریخ ضبط شده و نگارنده در کتاب تحفة السعادة فی تحفة الشهاده شرح داده در خلافت عمر بعضی عطریات و اشیاء نفیسه برای زن و دختر قیصر قسطنطنیه هدیه ارسال فرمود و اهل قیصر نیز عقد مرصع برای آن معظمه اهدا نمودند که بحکم عمر آن عقد در بیت المال مسلمین گذاشته شد و سفیری که حامل آن عقد مرصع بود در دمشق در مجلس یزید ام کلثوم را دید و خود را بآنجا معرفی نمود و یزید از او پرسید که مگر این زن را میشناسی گفت بلی وقتی او را دیدم که جلالش بیش از امپراطریس (ملکه) ما بود باری ام کلثوم را بعد از عمر عمزاده او عون بن جعفر طیار تزویج نمود و بزرگواری آن معظمه بدرجه اشتهار است و علمای شیعه در باطن منکرند تزویج ام کلثوم را با خلیفه ثانی

ام کلثوم

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و معروف بام کلثوم الصغری است معظمه مشار الیها نیز از

عبدالله الاصغر ابن عقیل تزویج نمود

ام کلثوم

کنیهٔ پنج نفر از نسوان صحابیه بود که یکی از انها ام کلثوم دختر ابی بکر است گویند حضرت امام حسین علیه السلام را هم دختری مکناة باین کنیه بوده است

ام کلثوم

دختر عبدالله بن عامر بن کریز زوجهٔ یزید بن معاویه است و یزید او را در شعر ذکر نموده و شرح ان از اینقرار است که در سال پنجاه از هجری معاویة بن ابی سفیان لشکری بسرداری سفیان بن عوف بمحاصرهٔ قسطنطنیه فرستاد و خواست یزید را هم با ان سپاه همراه نماید یزید تعلل کرد بعد از ان خبر ابتلای ان جیش بجهت امراض و فقدان اذوقه و قوت برسید و یزید اظهار بعضی از مسرت انها کرده این دو بیت انشاد نمود

وما ابالی بما لاقت جموعهم ... بالفرقدونة من حمی و من موم
اذا اتکات علی الانماط مرتفقا ... بدیر مران عندی ام کلثوم

چون این اشعار را معاویه شنید گفت برای اینکه یزید از صدمهٔ مسلمین اظهار بی اندوهی کرده حکما و حتما باید خود شریک ان بلیه و صدمه شود و بحصار قسطنطنیه رود و یزید مجبور برفتن شد بالجمله ام کلثوم که در این نظم یزید مشاهده میشود زن یزید بوده و بعقیدهٔ برخی اسم او هند میباشد و همین زن مسماة بهند و مکناة بام کلثوم است که در وقت ورود خبر شهادت امام حسین با

ام مالک

کنیهٔ دو نفر زن صحابیه است و کنیهٔ نعم دختر ذیب الخزاعی که لیلی عامریه معشوقهٔ قیس باشد نیز ام مالک بوده

ام محمد

خالهٔ شیخ عبدالقادر گیلانی است و او را دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس ذکر او شده است

ام محمد

مادر شیخ ابو عبدالله بن خفیف و زنی صالحه بوده است و بغیر او یکی از زنهای محدثه و سه نفر زن صحابیه باین کنیه مکناة شده

ام محمد الثقفیه

دختر عبدالله بن عثمان بن ابی العاص الثقفی است که زوجهٔ سلم بن زیاد بن ابیه بوده در
زمان یزید که سلم مزبور ولایت خراسان و سجستان داشت و با اهالی سمرقند جهاد و غزا
میکرد ام محمد با او همراه بود و بتصریح ابن اثیر در کامل او اول عربیه ایست که از آب جیحون
گذشته و در همین یورش بود که سلم را از او محمد نامی که در بلاد سغد پسری بوجود آمده و نامش
را صغدی گذاشتند

ام محمد بنت صالح المسکین

از زنهای هرون الرشید بوده و صالح المسکین از پسران منصور است و دختری هم مکناة با
کنیه داشته که نام او حمدونه بوده است

ام المساکین

کنیهٔ زینب بنت الهلالیه است که از زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده
و چون به مساکین و فقرا توجه زیادی داشته او را ام المساکین گفته اند و ترجمهٔ حال او در حرف زاء
بیاید

ام معبد

دختر خالد الخزاعی و زوجهٔ ابو معبد الخزاعی و اسمش عاتکة الخزاعیه صحابیه است مشهور وقتی
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مکهٔ معظمه هجرت فرمودند در موضع معروف بقدید
بخیمهٔ ام معبد نزول نمودند مشار الیها در خیمهٔ خود میش لاغری داشت که شیر و روغنی
از آن عاید نمیشد بلکه از ضعیفی ممکن نبود او را با گله بچراگاه بفرستند بنابراین گوسفند
در یکطرف چادر ایستاده بود نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دراز و زیر بدست مبارک
شیر زیادی از آن بیرون دوشیدند از ام معبد روایت کرده اند که گفت آن میش تا زمان خلافت
عمر زنده بود سال خشک سالی یعنی شد و حیوانات علف و گیاهی نداشتند که بخورند معذلک
هر صبح و شام آن میش را میدوشیدیم و از آن منتفع میشدیم در مواهب اللدنیه مسطور است
چون حضرت رسول از منزل ام معبد نهضت فرموده تشریف بردند ابو معبد بخیمهٔ
خود آمده برخلاف مأمول شیر بسیار در خیمه دید گفت ما هذا یا ام معبد انّی لك
هذا والشاء عازب حیال ولا حلوب فی البیت یعنی ای ام معبد این شیرها از کجا حاصل
شده گوسفندها در چراگاه دور و نیز شیر ندهند چون شیرده در اینجا نیست که

در شنیده شده باشد این چه حال است ام معبد صورت حال را حکایت کرد
ابو معبد گفت شمایل آن بزرگوار را برای من بیان کن ام معبد گفت رأیت رجلا
ظاهر الوضاءة مبلج الوجه حسن الخلق لم تعبه ثجلة ولم تزر به صعلة وسیم قسیم فی عینیه
دعج وفی اشفاره وطف وفی صوته صحل احور اکحل ازج اقرن شدید سواد الشعر فی عنقه
سطع وفی لحیته کثاثة اذا صمت فعلیه الوقار واذا تکلم سما وعلاه البهاء وکان منطقه خرزات
منظم یتحدرن حلو المنطق فصل لا نزر ولا هذر اجهر الناس واجمله من بعید واحلاه واحسنه
من قریب ربعة لا تشناه من طول ولا تقتحمه عین من قصر غصن بین غصنین فهو انضر الثلاثة
واحسنهم قدا له رفقاء یحفون به اذا قال استمعوا لقوله واذا امر تبادروا الی امره محفود
محشود لا عابس ولا مفند یعنی شخصی را که دیدم پاکیزه صورت و گشاده رو بود و سیمای شمایل
نیکو داشت نه شکمش بزرگ و نه سر و گردنش کوچک زیبا و صاحب جمال چشمش سیاه فراخ و مژگانش
انبوه صوتش صوت سفیدی و سیاهی چشمش بکمال ابروی او پیوسته و دنبالهای آن باریک
موی عنبرینش در غایت سیاهی گردنش بلند و ریشش زیبا در وقت سکوت با سکینه
و وقار و هنگام تکلم علو قدر و درخشندگی او آشکار کلماتش چون در منظوم از دهن
او سر از بر میشد شیرین زبان بود گفتار او نه کم که حمل بر عجز شود و نه زیاد که یاوه نماید
صدایش رسا و خوش آهنگ از دور جمیلتر از همه مردم و از نزدیک خوشاینده تر از همه
خلق نه طویل القامه که ناپسند نماید نه قصیر که در چشمها حقیر آید گویا نهالی بود که میان
دو نهال دیگر روئیده باشد و خرمی او از آن دو زیاده تر و قد او افزونتر همراهان او دور
او بودند و چون سخن میگفت استماع مینمودند و چون فرمایشی میکرد در انجام آن میشتافتند
جمعیت و خدم داشت ترش رو نبود و تکلم بیفایده نمینمود چون ابو معبد از ام معبد اوصاف
مذکوره را بشنید سوگند یاد کرده گفت این همان کسی است که در قریش ظهور نموده اگر
او را میدیدم هر آینه تبعیت او را اختیار میکردم و عاقبة الامر ابو معبد و ام معبد بشرف
اسلام مشرف شده او از صحابه و این از صحابیات شد و پوشیده نباشد که عبارت ام معبد
که گفته نهالی بود فیما بین دو نهال دیگر مقصود از این دو نهال ابو بکر و آزاد کرده او
عامر بن فهیره است که در سفر هجرت با حضرت رسول همراه بوده اند
و ام معبد اسم سه نفر زن از صحابیات است

ام معمر

بنت الحباب معشوقهٔ قیس بن ذریح است و ذکر او بعد می‌آید و مجنون در اشعار خود لیلای عامریه که ام مالک است نیز ام معمر گفته در صورتی که اشعار او را از مجنون بدانیم

ام موسی

ام موسی که در آیهٔ شریفهٔ قرآن مذکور است مادر حضرت موسی پیغمبر بنی اسرائیل میباشد و چون از اغلب مصنفین اسم او را یوخابد ضبط کرده‌اند در حرف یاء ذکر خواهد شد

ام موسی

ام موسی قهرمانه جاریهٔ ام الولد اسباب برای او امر سلطنتی و رتق و فتق امور زمان المقتدر بالله عباسی بوده عزل و نصب حکام و رد و قبول احکام کلیتاً او مینموده بلکه چون زبان او و علی بن عیسی وزیر کدورت و نفاق اتفاق افتاد وزیر مشار الیه مجبور باستعفا گردید

ام موسی

دختر منصور حمیری خواهر یزید بن منصور و والدهٔ محمد مهدی عباسی است که از زوجات منصور دوانیقی میباشد و جعفر اکبر پدر زبیده زوجهٔ هرون الرشید از بطن این زن بوجود آمده و اسم او اروی بوده

ام النساء

دختر عبد المؤمن تاجر فاسی است از زنان عرب مغرب که طبعی موزون داشته و اشعار ابدار نظم و انشاد کرده در مدح سامر بن محیی الدین قصیده‌ئی از او مسطور است که این دو بیت از آن میباشد

جاء البشیر بوعد کان ینتظر　　فاصبح الجو ما فیه منه کدر

مؤید یساد غدا بالملک یامرنا　　وفی اوامره التسدید والنظر

از این دو بیت که مطلع و ابتدای قصیده است چنین برمیآید که بعد از فتحی یا جلوسی گفته شده و ظاهراً آنکه بعد از غلبه و فتح قصیده را نظم کرده چه در مدح ممدوح او را بشجاعت و دلیری ستوده گوید

لیث اذا اقتحم الابطال حومته — یمضی الی الکتائب لایبقی ولایذر

ام هرون

در طبقات شعرانی در ترجمه حال این زن چنین مسطور است که دارای مقام ولایت و از خائفین و عابدین بوده و از خوردنی تنها بنان قناعت مینموده بسر و سامان اعتنائی نداشته بیست سال موی سر خود را شانه نکرده با اینحال گیسوی او از گیسوی سایر زنان نیکوتر بنظرها میامده گویند در صحراها بشیر برمیخورده و میگفته اگر از گوشت من چیزی روزی تو شده بیا و بخور شیر رو از او گردانیده بطرف دیگر میرفت

ام هاشم

یکی از زنهای یزید بن معاویه بود و چون پسری از یزید بهم رسانید و او را خالد نام نهادند ام هاشم را ام خالد هم گفتند بعد از مردن یزید مروان او را بزنی گرفت تا خلافت او قوام گیرد و از آن بعد از چندی یک روز مروان بپسر او خالد دشنام داد و گفت یا بن الرطبة الاست خالد اینواقعه را بمادر ش اظهار و شکایت نمود ام هاشم گفت این سخن را بکسی مگوی بلکه مروان هم نداند که من از این دشنام او اگاه شده ام و کینه مروان را در دل گرفت و منتهز فرصت شده وقتی که مروان خواب بود با جواری خود بسر وقت او امده بالشی بر دهن وی نهاده فشردند تا بمرد

ام هاشم الانصاریه

دختر حارثه بن نعمان انصاری و زنی صحابیه بوده است و در کنیه او اختلاف کرده اند بعضی صاحب اسد الغابه ام هشام ضبط نموده و در وافی بالوفیات ام هاشم ثبت شده بهر حال در علم مقامی معلوم داشته و جماعتی از محدثین از او روایت کرده فقها گفتار او را معتبر دانسته اند شار الیها در سال نود و هشت هجری از دار فنا ارتحال نموده است

ام هانی

دختر ابو طالب عم نبی اکرم صلی الله علیه واله وسلم و خواهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده و او صحابیه ایست مشهوره که در معراج حضرت رسول ذکر او شده در اسم او اختلاف کرده بعضی هند و برخی فاطمه و زمره فاخته نوشته اند بهر حال زوجه هبیره بن عمرو المخزومی بوده و پسری از هبیره اورده که او را هانی نام نهاده اند و بدینجهة او را ام هانی کنیه و هبیره

از مشرکین و اشجع ایشان بوده است که روز فتح مکهٔ معظمه فرار نموده بود و اعتذار از فرار خود گفت

لعمرك ما ولیت ظهری محمداً — واصحابه جبناً ولا خیفة القتل

ولکننی قلبت امری فلم اجد — لسیفی غناءً ان ضربت ولا نبلی

وقفت فلما خفت ضیعة موقفی — رجعت لعود کالهزبر الی شبل

اما ام هانی همان روز بایمان آورده بشرف اسلام مشرف گردید گویند چهل و هشت حدیث ام هانی از حضرت رسول روایت کرده است

دو مبارز اهل جاهلیت معروفست که اعراب در اعتذار از فرار اشعار بسیار گفته اند اما هیچ کس بخوبی هبیره و حارث بن هشام المخزومی نسروده و ابیات مسطوره در ذیل از حارث بن هشام است در فرار از غزوهٔ بدر انشاد نموده است

الله یعلم ما ترکت قتالهم — حتی علوا فرسی باشقر مزبد

ووجدت ریح الموت من تلقائهم — فی مازق والخیل لم تتبدد

وعلمت انی ان اقاتل واحداً — اقتل ولا یضرر عدوی مشهدی

فصددت عنهم والاحبة فیهم — طمعاً لهم بعقاب یوم مرصد

ابن اثیر گوید بخلفاء الاحمر با استخبر در ابر اشعار حارث ترجیح داده و تفضیل نهاده اما اصمعی عقیده اش آنکه از هیچ در باب اعتذار از فرار گفته و انشاد کرده اند علیها حارث و شیقری بهتر است گفته شده در بیت اول اشعار مذکوره لون نکاشته شد اظهار جلادت و پردلی نموده چه تلون کنایه است از اینکه خون از بدن من جاری شده و مرکب مرا فرو گرفته بود و جریان خون از مجروحین و مقتولین دلیل است که خونسرد هر اسر حال آنها را انکر دانیده و قوت قلب داشته اند چنانکه سعید بن جبیر وقتی که بحکم حجاج مقتول شد خون زیاد از او جاری گشت اطبا گفتند این بواسطهٔ جرات و کمال قوت قلب سعید بود و گرنه میبایست خون او منجمد گردد

[Margin:]
ولا یخفی
که تاملی نمی‌بالا
در هنگام تسمیرا آنرا
و اشعر مزبد ابتدا فاده
اسما مقلدان بعبار
بر مزیدان بالنفاء الحج
و قول الاعز ملا قد رنا بو
لا یدل و تخیلہ
النصر
فافهم
صح

امة العزیز بنت ابی الفوارس

دختر قاضی شرف الدین ابو القاسم و از احفاد ابو الفوارس بن سیف الاسلام و زنی محدثه بوده و نسبت با مام سیوطی بمنزلهٔ استادی داشته از ابو الیسر احمد بن عبد الله بن الصانع روایت نموده و کتاب صحیح مسلم اجازه گرفته است

امة الهادی بنت مهدی

دختر حافظ تقی الدین محمد بن محمد بن فهد الهاشمی است که در روز پنجشنبه هجدهم
ذیقعده سال هشتصد و هفده متولد شده و علم او بدرجه بوده که امام سیوطی از او
استفاده کرده و از اساتید مشار الیه بشمار میاید

ام هانی مریم

دختر شیخ نور الدین ابو الحسن علی بن قاضی القضاة تقی الدین عبد الرحمن بن عبد المؤمن
الهورینی الشافعی و مادر علامه سیف الدین الحنفی و محمد شرابیشی بوده که نیز از اساتید
امام سیوطی بوده در ماه شعبان هفتصد و هفتاد و هشت متولد شده قرآن کریم و
ملحه که منظومه ایست در نحو و مختصر ابی شجاع را که از کتب فقه شافعی است حفظ کرد
فخر الدین القایاتی که جد مادری مشار الیها بوده تفهیم او سعی نموده از سن هشت سالگی
بتحصیل پرداخته و از اکثر مشاهیر محدثین عصر خود باستماع حدیث و مسائل کرده شب
شنبه سلخ ماه صفر سال هشتصد و هفتاد و یک بدرود زندگانی نموده است امام
سیوطی از مشار الیها و از ام هانی بنت فهد و ام هانی بنت ابو الفوارس در کتاب المنجم فی المعجم
که مخصوص اجازات اساتید تالیف کرده ذکری نموده در باب ام هانی مریم نقل از خطیب جمال
الدین یوسف نواده حافظ ابن حجر عسقلانی مینماید و میگوید شعر مسطور در ذیل را

این زن چند شعر مذیل ساخته است

اذا کنت لا تدری و غیرک لا یدری　　اذا جن لیل هل تعیش الی الفجر

و اشعار ام هانی که ذیل بیت مزبور قرار داده این است

فکن حامد الله شاکر فضله　　علی سائر الاحوال فی الشر و الخیر
وکن ساجدا لله ما دمت قادرا　　لعلک تحظی بالسعادة و الفخر
فیا ایها الانسان لا تک جاهلا　　و اعلم بان الله هو الکاشف الضر
حلیم کریم خالق الخلق کلهم　　و رازقهم من غیر مل و لا ضجر
و صل علی المختار اشرف خلقه　　علیه سلام الله فی اللیل و الفجر

ام هانی

یکی از دخترهای حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و او را عبد الرحمن بن عقیل
تزویج نموده است

ام المنا

دختر قاضی ابو محمد عبد الحق بن عطیه اندلسی است این زن طبع بدیهه گو داشته و در ادبیات ماهر بوده وقتی پدرش قاضی ابو محمد بتولیت مریه مامور گردید و چون این ماموریت اسباب دوری شدن او از اهل و وطن بود با حالی منقلب و چشمی گریان بخانه آمد ام المنا این حال بدید و این بیت بخواند

یا عین صار الدمع عندک عادة   تبکین فی فرح و فی احزان

صاحب نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب این حکایت را روایت نموده و تصنیفی هم بام المنا نسبت میدهد

ام المنا الصالحه

بنت الملقن زنی بوده است محدثه از شیوخ امام سیوطی و در حرف صاد ذکر او بیاید

ام الهیثم

امام سیوطی در اواخر مزهر از اسالی قالی نقل کرده گوید ام الهیثم عجوزه بوده است از بنی منقر که از فصحای نسوان بشمار میآید وقتی بیمار شد از علت مرض او استفسار نمودند گفت کنت وحمی للدکر فشهدت مادبة فاکلت جحجبة من صفیف هلعة فاعترتنی زلخة گفتند اینچه قسم گفتار است گفت مگر گفتار اقسام دارد نهایت من بعربی فصیح با شما سخن گفتم پوشیده نباشد که جحجبه بضم و جیم شکنبه گوسفند است که عربهای بدوی انرا پاک کرده از گوشت قاورمه شده چرب مینمایند و صفیف گوشتهائی است که برای بریان شدن روی آتش میگذارند و هلعه بکسر ها و فتح لام مشدد بزغاله ماده است و زلخه بضم زاء و فتح لام مشدد وجعی است که بپشت انسان عارض میشود و در وقت شدت مریض که باین وجع مبتلا شود نمیتواند حرکت کند بنابر اینمعنی کلام ام الهیثم این است که من درد کراش میخوردم بعد بضیافتی حاضر شدم و شکنبه بزغاله ماده که پر از گوشت قاورمه بود خوردم و مبتلا بدرد پشت شدم

ام الهیثم

ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید ام الهیثم زنی صحابیه بوده و شعر را نیکو میسروده وقتی که مغیره بن نوفل شوهر دوم امامه بنت ابی العاص که زن جهار الان پیش نکاشته شد در گذشت

ابیات ذیل را ام الهیثم بنظم آورده

اشاب ذوابتی واذل رکنی … امامة حین فارقت القرینا
تطیف به لحاجتها الیه … ولما استیأست رفعت رنینا

و ابن ام هیثم همان ام هیثم بنت العریان النخعیه است و چند شعر معروف که در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته شده و جماعتی بابو الاسود الدوئلی نسبت میدهند بعضی از ابن ام هیثم دانسته اند و از اشعار اوست که مرثیه شیخ نگاشته

الا یا عین ویحک اسعدینا … الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی ام کلثوم علیه … بعبرتها وقد رأت الیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا … فلا قرت عیون الشامتینا
افی الشهر الحرام فجعتمونا … بخیر الناس طرا اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا … فذللها ومن رکب السفینا
ومن لبس النعال ومن حذاها … ومن قرأ المثانی والمبینا
وکل مناقب الخیرات فیه … وحب رسول رب العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا … بانک خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی الحسین … رأیت البدر راق الناظرینا
وکنا قبل مقتله بخیر … نری مولی رسول الله فینا
یقیم الحق لا یرتاب فیه … ویعدل فی العدا والاقربینا
ولیس بکاتم علما لدیه … ولم یخلق من المتجبرینا
کان الناس اذ فقدوا علیا … نعام حار فی بلد سنینا
فلا تشمت معاویة بن حرب … فان بقیة الخلفاء فینا

امهات المؤمنین

مقصود از امهات المؤمنین زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه وآله میباشد و آنها یازده نفر بوده اند خدیجه و عایشه و حفصه دختر عمر و ام حبیبه و ام سلمه و سوده بنت زمعه و زینب بنت جحش و زینب الهلالیه و میمونه و جویریه و صفیه شش نفر از این یازده نفر از قریش و چهار نفر عربیه و صفیه که آخرین آنهاست اسرائیلیه و از آل

حبیبه بوده خدیجه و زینب هلالیه در حیات سید انبیا از دار فنا رحلت کردند و در حین ارتحال آنحضرت نه نفر زنده بودند چنانکه حافظ ابو الحسن بن الفضل المقدسی گفته است

توفی رسول الله عن تسع نسوة　　الیهن تعزی المکرمات و تنسب
فعائشة میمونة و صفیة　　و حفصة تتلوهن هند و زینب
جویریة مع رملة ثم سودة　　ثلث و ست ذکرهن مهذب

مقصود از هند ام سلمه و مراد از رمله ام حبیبه است و ترجمه حال هر دو نگاشته شد و امّا ازواج مطهرات حضرت خیر البشر و امهات المؤمنین نامیده شدند بنا بر نص قرآن کریم است و چون هر یک سمت مادری بعموم ناس داشتند بعد از حضرت رسول نکاح انها حرام اما مسئله حجاب بحال خود باقی بود و از عموم مسلمین روی خود را میپوشیدند و علامه قسطلانی در مواهب لدنیه باین معنی تصریح نموده است

امیمه بنت عبد المطّلب

دختر عبد المطلب بن هاشم و عمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خواهر اروی و ام حکیم البیضا است که ترجمه حال هر دو نگاشته شد امیمه نیز چون خواهران خود برای عبد المطلب پدر خویش مرثیه گفته و صورت ان از این قرار است

الا هلک الراعی العشیرة ذو الفقد　　و ساقی الحجیج و المحامی عن المجد
و من یالف الضیف الغریب بیوته　　اذا ما سماء الناس تبخل بالرعد
کسبت ولید اخیر ما یکسب الفتی　　فلم تنفکک تزداد یا شیبة الحمد
ابو الحارث الفیاض خلی مکانه　　و لا تبعدن فکل حی الی بعد
فانی لباک ما بقیت و موجع　　و کان له اهلا لما کان من وجد
سقاک ولی الناس فی القبر ممطرا　　و سوف ابکیه و ان کان فی اللحد
فقد کان زینا للعشیرة کلها　　و کان حمیدا حیثما کان من حمد

و سیزده نفر زن صحابیه مسماة بامیمه بوده اند و از انجمله است رقیقه بنت ابی صیفی که شرح حال او در حرف را بیاید و آمنه زوجه ابن ارقمیه که ترجمه حال او سابقا مسطور گردید بنا بر انچه در جلد پانزدهم اغانی و در معاهد التنصیص و تزیین الاسواق نوشته شده

امیه نام داشته اند در جلد اول اغانی اسم او را امینه نوشته اند

امیّة الغفاریّه

صحابیه بوده است از قبیلهٔ ابوذر غفاری وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله عزیمت غزوهٔ خیبر فرمودند امیه با بعضی از نسوان قبیلهٔ خود بحضور پر نور آنحضرت آمده عرض کرد انا نرید ان نخرج معک فی وجهک هذا فنداوی الجرحی ونعین المسلمین بما استطعنا یعنی ما میخواهیم با حضرت تو همراهی کنیم و مجروحین عساکر اسلام را مداوا نمائیم و باندازهٔ استطاعت خود باعانت مسلمین پردازیم نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم قبول فرموده رخصت دادند اما بعد ها جهاد بر زنان حرام شد

(نوّاب علیهٔ عالیه) انیس الدوله (دامت شوکتها)

عقیلهٔ معظمهٔ مشار الیها از بانوان سرای سلطنت و از مخدرات عظیم الشأن حرم جلالت دستگاه در حضرت گردون بسطت شاهنشاهی خلد الله ملکه و دولته محظوظی تمام دارد و حصول مرضیات الهی را با استرضای خاطر مقدس ظل اللهی واجبی فوری میشمارد و اصل اصیلش از دار الخلافهٔ طهران و شغل میمنتش جانب ضعفای هر سامان عقل و کفایت و کاردانیش ضرب المثل و از اکثر عقلا و کفاة اکفی و اعقل میگرداندش و مؤید درستی و انصاف

و نواب کنت در حق این مخدرهٔ عظیم القدر راست که سروده اند

ولو کان النساء کمثل هذی لفضلت النساء علی الرجال

و مدحتی بسزا نموده اند مختصر خدرت تقوی و پردهٔ عصمتش با آثار خیریه مطرز و مزین و مآثر جلیلهٔ او در اماکن شریفه و روضات عرش درجات مشهود و معتبر است از انوقتیکه مرحومهٔ مغفوره مهد علیا طاب ثراه (والدهٔ اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه) رخت ببهشت برین کشیدند و در غرفات فردوس جای گزیدند برای نسای محترمهٔ خانوادهٔ سلطنت و دودمان سعادت اقتران خلافت در وقایع رسمی و اعیاد و غیره بعهدهٔ قدردانی و منزلت شناسی نواب علیهٔ مفخمه دام اجلالها موکول است و مکارم اخلاق و محاسن آدابش در ادوات تشریفات و ترتیبات ان مشهور و منقول و نشان تمثال بیمثال شهریاری که از امتیازات بزرگ دولت ابد آیت علیه است و نشان شفقت دولت فخیمهٔ عثمانی درجهٔ احترام و بلندی رتبه و مقام جناب مشار الیها را ظاهر میسازد

انوب بلخی
در ترجمهٔ ابوالفخر میرزا معزالدین جهاندار شاه ابن شاه عالم بهادر شاه درجه ... کمال معنی ... جوادی ... خلق و خلق او بوده ... بعفو ... از خود ... و درستی ... بذل و بخشش ... داشت ... خود بعقل و کفایت و هوش ... درایت ... ملک از منتر ... بشمار میباشد

اعلیحضرت همایون ناصر الدین شاه

و شرح آثار خیریهٔ او از قرار ذیل است

(جیغهٔ الماس تقدیم بروضهٔ مقدسهٔ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام) (ضریح نقره برای شهدای کربلا علیهم رضوان الله) (پردهٔ مروارید تقدیم بآستان حضرت سیدالشهدا علیه آلاف التحیة والثناء) (نیم تاج الماس تقدیم بعتبهٔ منورهٔ حضرت رضا) (تعمیر در نقرهٔ طلاکوب مسجد گوهرشاد) (ده باب دکان وقف حضرت رضا علیه السلام برای روضه خوانی) (وقف کاشانک) (تعمیر و گنبد شاهزاده حسین در دامامه) (بنای پل در ناصرآباد سمت لواسان)

طبع و تقسیم مجانی تاریخ لوای حضرت صدیقهٔ طاهره سلام الله علیها از مجلدات کتاب ناسخ التواریخ

حرف الباء

پادشاه خاتون

ششمین حکمران است از ملوک قراختائیان که در کرمان حکومت کرده اند این زن معروف به صفوة الدین و دختر قطب الدین و ملکه فاضله و شاعره و خوشخط بود برادر خود سیورغتمش را که پیش از او حکمرانی کرمان داشت در سال ششصد و سه هجری بکشت و جای او بگرفت و هشت سال در این

ملایب پرداخت عاقبت ده کردوی بیبین زوجه سیورغتمش بالشکری بر سر خاتون تاخت و بر او ظفر یافت و بقصاص شوهر او را از میان برداشت بیدوخان بنابر افکار پادشاه خاتون

پادشاه خاتون

از فرازی که در جلد دوم صحائف الاخبار در سنهٔ هجری پانصد و نود و هشت در حاشیه نگاشته شده یک فرزن از سلسلهٔ اتابکان خوزستان پدید شد که در خرم آباد حکمرانی داشته اند مسماة بپادشاه خاتون بوده است

بادیه بنت غیلان

دختر غیلان بن سلمة الثقفی و از صحابیات بوده و بیش از این بعنوان ابنهٔ غیلان ترجمهٔ حال او نگاشته شد

بانه

بانه در اصل اسم دختری است و چند نفر از نساء مشهوره مسماة باین اسم بوده اند از جمله بانه بنت بهز بن حکیم که زوجهٔ عبدالوهاب الثقفی المحدث بوده و بانه بنت ابی العاص و بانه بنت قتاده ابن دعامه که از پدر خود بعضی احادیث روایت کرده. و ما در معنی مشهور عمرو بن بانه که بسی غرائب و نوادر از او حکایت کرده اند

بانوی بهشت

حضرت صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها را در مراثی و نظم و نثر فارسی بانوی بهشت گفته‌اند چه در احادیث معتبره روایت شده که آنحضرت سیدهٔ نساء جنت است و در حرف فا شرح زندگانی آن بتول عذرا (علیها سلام الله ما ذر شارق) بیاید

بتول

بتول زنی را گویند که رغبتی بصحبت مردان نداشته باشد و اغلب بتول که گویند مقصود حضرت خیر النساء فاطمهٔ زهرا میباشد و در حق حسنین علیهما السلام گفته شده است امهما البتول وابوهما الرسول و حضرت مریم مادر عیسی را نیز بتول گفته‌اند

بثینه بنت الحباء

از قبیلهٔ عُذره و معشوقهٔ جمیل شاعر عاشق مشهور عرب است و قبیلهٔ عُذره بعشق و غرام معروف بوده‌اند و بثینه بنا بر معاشقه که با جمیل داشته ابیات عشقیه نظم کرده که از جمله این دو بیت است

وان سلوّی عن جمیل لساعةٌ	من الدهر ما حانت ولا حان حینها
سواءٌ علینا یا جمیل بن معمر	اذا مت بأساء الحیاة ولینها

داود انطاکی در تزیین الاسواق بثینه را بنت یحیی نوشته گوید وقتی این دو بیت را مشار الیها بنظم آورده که خبر فوت جمیل را باو داده بودند و پس از انشاد این دو شعر بثینه از فرط هم و غم بحالت غشی میافتد

بثینه بنت معتمد

دختر معتمد بن عباد از اشبیلیه است و اعتماد که رمیکیه نام داشته و پیش ذکری از او شده مادر بثینه بوده و این دختر و مادر او و پدر او معتمد و جد او عباد المعتضد و جد پدر او ابو القاسم قاضی محمد و برادرهای او رشید و مأمون و راضی همه فاضل و شاعر و فصیح و سخندان بوده‌اند و لطایف و ظرایف گفتار آنها از زینت کتب محاضرات است و بثینه و مادرش اعتماد هر دو جمالی بکمال داشته‌اند وقتی که معتمد دوچار بدبختی شده اموال او را ضبط و غارت نمودند و خود او را با اعتماد در اغمات حبس کردند دختر بثینه را باسیری بردند معتمد و اعتماد چندان از دوری بثینه و اندوه اسارت او متألم و متأثر گردیده که الم محبوسی خود را فراموش کرده بودند و نهایت میل را داشتند که از دختر عزیز خود خبری بهم رسانند در اثنا مکتوبی

خیرات حسان

منظوم از بثینه رسید و حاصل مضمون آن این بود که مرا اسیر کرده بشخصی فروختند مالک
من خواست مرا بپسر خود دهد که بمنزله زوجه او باشم چون آن پسر مثل آدمیت و صفات
حسنه دارد من با حریت خود را اظهار داشتم و گفتم اینکار موقوف برضای پدر من و
اجرای صیغه نکاح است بنابرین متمنی رضای پدر و دعای خیر مادر را برای این ازدواج
مستدعی میباشم و صورت آن مکتوب منظوم از این قرار است

اسمع کلامی واستمع لمقالتی — فهی السلوک بدت من الاجیاد
لا تنکروا انی سبیت واننی — بنت لملک من بنی عباد
ملک عظیم قد تولی عصره — وکذا الزمان یؤول للافساد
لما اراد الله فرقة شملنا — واذاقنا طعم الاسی من زاد
قام النفاق علی ابی فی ملکه — فدنی الفراق ولم یکن بمراد
فخرجت هاربة فحازنی امرؤ — لم یأت فی اعماله بسداد
اذ باعنی بیع العبید فضمنی — من صاننی الا من الانکاد
واراد نی لنکاح نجل طاهر — حسن الخلائق من بنی الانجاد
ومضی الیک یسوم رأیک فی الرضا — ولانت تنظر فی طریق رشاد
فعساک یا ابتی تعرفنی به — ان کان ممن یرتجی لوداد
وعسی رمیکیة الملوک بفضلها — تدعو لنا بالیمن والاسعاد

سمیه و اعتماد از مضمون این مکتوب بنهایت مشعوف شده شکر سلامت و زنده بودن
دختر خود را بجای آوردند و جواب نامه بثینه را نوشته اظهار رضا در تزویج او نمودند و
معتمد برای نصیحت این شعر را به بثینه نوشت

بنیتی کونی به برة — فقد قضی الدهر باسعافه

بعضی از مورخین چنین روایت کرده اند که معتمد بن عباد دختری داشت سعده نام و او را
ملقب بالفتنه باین نام ملقب شد و جهه این بود که معتمد با مرابطین جنگ میکرد چون محتاج
بامداد الفنش شد با او وصلت نمود که از معاونت او بهره مند گردد سعده پس از مدتی
مرتد اسلام شده اسم خود را ماریه گذاشت آنانکه گفته اند مورخین عادل الیم چنین میباید که
اسم دختر معتمد و اعتماد الست نه سعده اسم نیست بلکه اعراب بعضی زنان محترم را سیده میگویند

علاوه بر این اصل خبر هم از حلیهٔ صحت عاطل است و سایر مورخین اندلس که گفته اند دختر معتمد تنها کسی بدست اسپانیان اسیر شده و مدتی در میان آنها بر آمده نیز صحیح نیست

بثینه بنت الضحاک

خواهر ثابت بن الضحاک و زنی صحابیه است و ثابت بن الضحاک نیز از صحابه است و بعضی گفته اند اسم مشار الیها ثبیته بتقدیم ثاء مثلثه است بر باء

بحیة المدنیه

از نسا مشهورهٔ مدینهٔ منوره است که در قدیم الایام در آن شهر شریف زندگانی میکرده و بکمال عقل اشتهار داشته گویند از او پرسیدند چرا جمعی که اللئام بپذیر نیست چیست گفت عرض حاجت کریم است بر لئیم و محروم شدن او گفتند ذل کدام و شرف کدام گفت ذل آنست که شخص با شأن و شرافتی بدر خانهٔ سفلهٔ رود و بار نیابد و شرف آنست که شخص بداند اگر از کسی خیر و عطائی با و عاید گردد باید مادام العمر رهین منت معطی باشد بنابراین هرگز از کسی خواهش نکند و طلب خیر و عطائی ننماید

بدر الدجی

محیی الدین در مسامرات گوید بدر الدجی مادر القائم بامر الله بیست و ششم خلیفهٔ عباسی بوده و در بعضی تواریخ نوشته اند که القائم شبی در روشنی شمع در حالت نوم بود در آن حال نظر بر سایهٔ خود کرده از حرکت در نظر او ناپسند آمد بعد از آن شب دیگر اقدام بآن عمل ننمود

بدویه

محبوبه و زوجهٔ آمر باحکام الله از خلفای فاطمی مصر بوده اصل او از قرای صعید مصر و بنا بر میل او بوضع اصلی خود. و بدویت بسیار مشهور شده و صباحت و ملاحت و اتفاقات و بلاغت ابنا زداشته در خطط مقریزی و نفح الطیب شرح حالات و عادات او مسطور و نوشته اند چون این زن طبعاً با سکنه منزه هم و جاهای باوه عشق و صحرا مانند اهل ... در عمارات بلاد بیدل تنگ میشد آمر باحکام الله قصری بدیع و خوش منظر برای او در کنار رود نیل بساخت و آنرا هودج نامید و آن قصه و قصها تفرجگاه خلفای فاطمی بود تا ما بدو

بدر جهان خانم

دختر فاد رخان عرب بسطامی و اول زن آن کاخاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه در سلطنت خود در تحت مزاوجت درآورد و اولین فرزند خاقان بدر جهان خانم از بطن بدر جهان بوجود آمده همایون خانم معروف بخانم آجی زوجه خاقان و زوجه مرحوم ابراهیم ظهیرالدوله بود و این زن شوهر خاقان مغفور احترامی موفور مینمود. حسینعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه پسران خاقان خلد آشیان با دو دختر دیگر غیر از همایون خانم که یکی جهان خانم و دیگری سنبل بیگم خانم نام داشتند از بطن بدر جهان خانم بوده اند و سنبل بیگم خانم عمه ملک ... داشته و او زوجه ... نوری که از اکابر و عظمای آن زمان بوده در آمده بود و شرح حال سنبل بیگم خانم بیاید

با ابن قصر عالی و مکان با نزهت و سایر اسباب تجمل و نعمت بیکی از بنی اعمام خود که ابن میاح نام داشت مفتون گردید اینجمله در نظر او هیچ مینمود و بعلاقه و محبتی که مر با حکام الله باو داشت و قعی نمینهاد وقتی از قصر موج ابیات را با بن میاح نوشت

یا ابن میاح الیک المشتکی　　مالک من بعد کم قد ملکا
کنت فی حیی طلیقا آمرا　　نائلا ما شئت منکم مدرکا
فانا الآن بقصر موصد　　لا اری الا خبیثا ممسکا

ابن میاح در جواب او مسطور داشت

بنت عمی والتی غذیتها　　بالهوی حتی علا واحتبکا
بحت بالشکوی وعندی ضعفها　　لو غدا ینفع منا المشتکی
مالک الامر الیه یشتکی　　مالک وهو الذی قد هلکا

بذل

از مغنیه‌های ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبدالله بن موسی الهادی و خواننده خوش آواز و نیک آهنگ بوده و بکثرت روایت و مهارت در موسیقی شبیهی نداشته و اکثر اوقات مأمون خلیفه را بنغمات طرب انگیز محظوظ و مشغول مینموده علم موسیقی را نزد فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق موصلی و امثال آنها تحصیل کرده و مانند دنانیر که ترجمه حال او بیاید شاگردی تربیت کرده و کتابی در نغمات موسیقی تألیف نموده که حاوی دوازده هزار نغمه میباشد این بذل را بذل کبیره نامیده اند و شرح حال او در جلد پانزدهم اغانی مسطور است

بذل

نیز مغنیه بوده است که با ستم الهاشمیه که او نیز مغنیه است سمت همکاری و همقطاری داشته و او را بذل الصغیره گفته اند و در ضمن حال و شبه که اجمالی از حالات او ذکر خواهد شد

برکة الست الجلیله

ام السلطان مادر ملک اشرف شعبان بن حسین سلطان مصر است که پیش مختصر ذکری از او نموده ام این زن اصلا جاریه ام ولد بوده چون پسر ش ملک اشرف سلطنت مصر یافت

اوشانی عظیم وجلالی بکمال حاصل کرده و در سال هفتصد و هفتاد هجری عازم زیارت بیت الله الحرام شد و شرح تجملات ابن سفر ام السلطان را نگارندگان آن اقطار در اوراق خود ثبت کرده‌اند از جمله نوشته‌اند برای اینکه تمام سبزی خوردنی در خوان ام السلطان حاضر باشد صندوقها و کالدانهای وسیع پر از خاک کرده و در آنها انواع بقول کشته همراه داشتند و هر روز بمصرف میرسانیدند و سایر تدارک این سفر نیز بر این قیاس بود و در ذهاب و ایاب ام السلطان بذل صدقات و عطیات کثیره نمود و در معاودت چون بپای تخت ملک اشرف رسید سلطان با خدم و حشم و عساکر تا بویب که قریب است از قرای مصر مادر خود را استقبال کرد بالجمله این زن منشأ آثار خیریه و صاحب جود و احسان فراوان بوده و مخصوصاً سالهای دراز مردم از سفر مکه او سخن میکردند عفت و خلوص عقیده و دینداری او نیز درجه اشتهار داشته است امیر کبیر الجای الیوسفی او را تزویج کرده و همین فقره اسباب اعتلای شان و تثبیت او گردیده است وفات ام السلطان در بیست و هشتم ماه ذیقعده سال هفتصد و هفتاد و چهار هجری و مدفن او مدرسه ام السلطان که خود مشارالیها بنا کرده میباشد و عجب این است که پس از فوت ام السلطان ادیب شهاب الدین احمد بن یحیی الاعرج السعدی این دو بیت انشاد نمود

فی ثامن العشرین من ذی قعدة ۔ کانت صبیحة موت ام الاشرف
فالله یرحمها و یعظم اجره ۔ و یکون فی العاشور موت الیوسفی

و همینطور شد یعنی امیر الجای الیوسفی در روز عاشورا در آب غرق شده در گذشت گویند چون ام السلطان در گذشت پسر سلطان شعبان زیاده از غم مهموم و متأسف گردید

برکة

اسم سه نفر زن صحابیه بوده که برکة بنت ثعلبه و برکة الحبشیه و برکة بنت یسار باشد و برکة بنت ثعلبه ام ایمن است که ترجمه حال او نگاشته شد و برکة حبشیه زنی است که با ام حبیبه از حبش بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و برکة بنت یسار زوجه قیس بن عبدالله الاسدی است

بره بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن هاشم جد حضرت رسول و خواهر اروی و ام حکیم البیضا و امیمه میباشد و شرح حال این سه خواهر پیش ذکر شده است و بره این ابیات را در مرثیه پدر خود عبد المطلب انشاد نموده

اعینی جودا بدمع درر	علی طیب الخیم والمعتصر
علی ماجد الجد واری الزناد	جمیل المحیا عظیم الخطر
علی شیبة الحمد ذی المکرمات	وذی المجد والعز والمفتخر
وذی الحلم والفضل فی النائبات	کثیر المکارم جم الفخر
له فضل مجد علی قومه	منیر یلوح کضوء القمر
اتته المنایا فلم تشوه	بصرف اللیالی وریب القدر

بره

سه نفر زن صحابیه مسماة باین اسم بوده یکی از آنها بره دختر ام سلمه که ربیبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده میباشد و او را زینب نامیدند لهذا معروف بزینب بنت ام سلمه شد و عمر طولانی کرد و این بره افقه زنان زمان خود بود

پرتو پیاله

والده مرحوم سلطان عبد العزیز خان است که عم اعلیحضرت سلطان عبد الحمید خان ثانی دامت دولته بودند مشار الیها صاحب آثار خیریه و مکارم و عطایای کثیره بوده و از عوارف او اینکه در موقع جامع کا کرجه بوانانو د ساخت در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت جامع شریف و کتابخانه کوچک و سقاخانه و سایر لوازم بنا نمود و خدام و پیشنماز و مؤذنین برای آنجا تعیین فرمود و نیز تربه عالی در همانجا برای خود بساخت و سلطان عبد العزیز خان مرحوم را کشتی بخاری عثمانی خاص سواری بود که زیاده از صد هزار لیره ارزش داشت و آن کشتی را باسم والده معظمه خود پرتو پیاله نامیده بودند و اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه روز بیست و سیم جمادی الاخری از سال هزار و دویست و نود هجری در همان کشتی وارد اسلامبول گردیدند و مرحوم سلطان عبد العزیز خان با قایق مخصوص آن سفینه آمده شاهنشاه ایران را استقبال کرد

بریره

خیرات حسان

۷ ۶

جاریه ایست صحابیه که عایشه اَزا آزاد نموده و قبل از آزادی او وا بغلامی مغیث نام بزنی داده بودند چون بآزادی نایل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را مخیر فرمودند که در تحت نکاح غلام مزبور بماند یا خارج شود بنابرین در کتب فقه در باب نکاح الرقیق و در کتب اصول در فصل تعارض الحجج در مسئله خیار العاتقه ذکری از و شده است و علمای اهل سنت در باب جاریه که در تحت مزاوجت شخصی باشد و بعد آزاد شود و بخواهد فسخ آن تزویج نماید اختلاف کرده اند شافعیها بر اینند که اگر زوج او حر باشد نمیتواند فسخ کند و سایرین گویند خواه زوج حر باشد خواه عبد جاریه حق فسخ دارد. خلاصه بعضی معتقدند که بریره صاحب کرامت بوده بدلیل نصایحی که از انجمله باشد که بعبد الملک بن مروان مینموده توضیح آنکه عبد الملک قبل از آنکه بخلافت و حکمرانی برسد اظهار ورع و تقوی میکرد پیوسته بتلاوت قرآن مشغول میشد و در مسجد معتکف میگشت و صحبت صلحا را غبتی داشت چون خلیفه شد آنها او را از یاد برفت و حالات او دیگرگون گردید خود عبد الملک گفته است من قبل از رسیدن بخلافت در مدینه با بریره مصاحبت داشتم بمن میگفت ای عبد الملک ترا دارای خصال حمیده می بینم تو لیست خلیفه شوی و زمام امور خلایق را بدست گیری اگر باین مقام حاصل نمودی زنهار از سفک دماء بپرهیز و خون مردم مریز چه شنیدم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میفرمودند شخص اگر بدر بهشت برسد و در داخل نظر نماید دور میشود که بقدر شیشه حجامتی خون ناحق ریخته باشد او را طرد مینمایند

عبد الملک برخلاف نصایح بریره خونریزی مثل حجاج را بر بندگان خدا مسلط کرد همانا بریره همین فقره را منظور داشته که عبد الملک را از خونریزی منع مینموده

بزم عالم

زوجه سلطان محمود خان ثانی و مادر سلطان عبد المجید خان مرحوم سلطان عثمانی واز خیرات نسا بوده و کارهای خیر زیاده و چند مسجد و سقاخانه و مکتب ساخته اما بهترین ابنیه او مریضخانه ایست که در سمت سنگ باغچه اسلامبول واقع است و همیشه یکصد و پنجاه نفر مریض در آن مداوا میشود و از موقوفه که برای این مریضخانه قرار داده دوا و غذا و سایر لوازم آسایش برای مرضی ترتیب میدهند باغچه مریضخانه اسباب لطافت هوای آن میباشد و

مداخله داشت تا شمع و مریم شاه محمد پدر شاه او شیر از برای سلطنت ریحان خانم دختر نام فیروز ابن شاه محمد با خود داد و ام دخیل کرد شاه محمد چون دولت و جلوس نمود نفوذ پریخان خانم را اسباب نفور خود دانسته او را مقتول ساخت

بریکه

از جواری آزاد شده بنی بهره است در ظرافت کرم از اقران خود امتیازی بین داشت و در خانه شخصی از الجوان و اصحاب قریش بزنی میزیست و در مدینه منوره مهمانخانه بنا کرده بود که واردین و مسافرین در آنجا نزول و اختیار میکردند و از نزول وی بهره میبردند قیس بن عندیح که از شعرای مشهور عرب است بقصد دیدار معشوقه خود لبنی بمهمانخانه ابن بریکه وارد گردیده و همین اکرام و احترام شده است و تفصیل این قصه در جلد ششم اغانی بشرح آمده

سایر ملاحظات نیز شده که از هر جهت مناسبت و امتیاز دارد

بصبص

… بوده و از جواری یحیی بن نفیس عباسی بوده و مهدی خلیفه او را بقیمتی گران ابتیاع نمود … در مدینهٔ منوره متولد شده و در نواختن عود و خواندن آواز کمالی داشته و در وصف او گفته اند

بصبص انت الشمس مزدانة   فان تبدلت فانت الهلال
سبحانك اللهم ما هکذا   فيما مضى كان يكون الجمال
اذا دعت بالعود في مشهد   وعاونت يمنى يديها الشمال
غنت غناء يستفز الفتى   حتى تراه … منها الدلال

بغداد خاتون

دختر امیر چوپان مشهور است که در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان پادشاه مغول منصب امیر الامرائی داشت و چوپانیان چهل سال مستقلاً حکمرانی کردند و آنها از فروع سلاطین چنگیزیه و از احفاد چنگیز محسوب میشوند بغداد خاتون بصباحت و ملاحت معروف و در حبالهٔ نکاح شیخ حسن کبیر که از بزرگان آن زمان بشمار میاید بود چون سلطان ابوسعید باو میل و عشقی بهم رسانید ناچار شیخ حسن او را طلاق داد و سلطان ابوسعید تزویج نمود و این رسم سلاطین مغول بوده چنانکه صاحب صحایف الاخبار گوید ملوک چنگیزیه عادت داشتند که بزوجهٔ هر کس میل و رغبت مینمودند شوهر او زن را طلاق میداد و پادشاه بزنی میگرفت خلاصه سلطان ابوسعید از فرط میلی که ببغداد خاتون داشت تمام مهام امور خود را باو تفویض کرده بود بنابراین آن زن را اختیار … بعد از فوت سلطان ابوسعید ارپاخان که بجای او پادشاه شد بغداد خاتون را بتهمت مسموم کردن سلطان ابوسعید متهم و معدوم ساخت

بلبل

زنی بوده است شامی صاحب … و فضل از نسوان اواخر مائهٔ ششم هجری بود در حرف … العلماء ذکر او بیاید

ــــله

زنی مغنیه و معاصر با جمیله بوده که او هم در همین فن مهارت و شهرتی داشته بعضی از
حالات بلبله در جلد هفتم اغانی و در ترجمهٔ حال جمیله و جاهای دیگر نگاشته شده و
او را بحسن صوت و دانستن علم موسیقی ستوده اند

بنات طارق

بنابر مسطورات مولی محبی صاحب خلاصة الاثر بنات طارق از طایفهٔ قریش و دختران
علاء بن طارق بن حارث بن امیة بن عبد شمس بوده اند و علاوه بر شرف حسب و نسب
در حسن و جمال نیز کم نظیر و مثال داشته اند هند دختر عتبه و جدهٔ ابی سفیان که
در غزوهٔ احد بود نحن بنات طارق نمشی علی النمارق میگفت و شرح حال او باید از بنات
طارق معلوم میشود و برخی نحن بنات را از قول لشکر دانسته اند چنانکه در مختار الصحاح میگوید
مقصود از طارق ثریاست یعنی ما که هستیم در علو و افتخار کم نیستیم نحن بنات طارق بر
سبیل استعاره است و کنایه از علو شان و مقام

بنان

ابن ظافر در کتاب خود گوید بنان و فضل الشاعره هر دو از جواری خلیفه متوکل عباسی
بودند و هر یک کمال داشتند روزی متوکل با دوی آنها گرفته این بیت بخواند

تعلمت اسباب الرضا خوف سخطه　　وعلمه حبی له کیف یغضب

پس از انشاد این شعر به بنان و فضل گفت شما بیتی بنظم آورید که با این شعر مناسبت
داشته باشد فضل در حال این بیت را بدیهه گفت

یصد وادنو بالمودة جاهدا　　ویبعد عنی بالوصال واقرب

بنان نیز فی الحال سرود

وعنده الی السنی علی کل حالة　　فما منه لی بد ولا عنه مذهب

و ربط و مناسبت این ابیات با یکدیگر ظاهر و دلیل قدرت طبع ایشان و وزن را برهان باهر است
و ترجمهٔ حال فضل الشاعره بیاید

بنت البغدادیه

مسماة بزینب و دختر ابی البرکات بغدادی زنی صالحه و صاحب فضایل و کمالات بوده و
در اواخر مائهٔ ششم هجری حیات داشته است تذکارهای خاتون دختر ملک ظاهر بیبرس

سلطان مصر خانقاهی باسم این زن بساخت و معروف برباط البغدادیه گردید بنت
البغدادیه زنان را نصیحت و وعظ میکرد و درس فقه و ادب میداد

بنت الجودی

دختر جودی بن عمرو بن ابی عمر الغسانی است جودی وقتی از جانب قیاصره روم در
دمشق حکومت داشت و دختر او بنت الجودی بحسن و جمال مشهور بود وقتی عبد الرحمن
بن ابی بکر بقصد تجارت بشام رفته مشار الیها او را بدید و شیفته جمال او گردید و ابیاتا
عاشقانه بسیار در حق او سرود بعد ها در فتح دمشق این دختر بغنیمت عبد الرحمن
شد و مدتی از وصال او متمتع بود آخر الامر از هوا منحرف و سرد گشت و بنت الجودی را
بقوم و قبیله خود اعاده داد

بنت الجورانی

شاعره بوده است مشهور بمعروف بن العرب و در حرف زاء ترجمه حال او بیاید

بنت خداوردی

از مسطورات اشخاصی که تاریخ غریبه عالم را نوشته اند چنین استفاده میکردد که بنت
خداوردی در سال هشتصد و بیست و چهار در اسکندریه ظاهر شده و خلقتا
بازو نداشته و بجای آن مثل پستان مرد بوده با پای خود قلم میگرفت و مینوشت
و بخوبی از عهده تحریر شعر و مرام خود بر میامد یکی از وزرای مصر روزی احضار
[illegible] هنر او [illegible] وظیفه برای او قرار داد گویند مقبره مشار الیها هنوز
[illegible] معروف است

بنت الدوامی

[illegible] عالمه [illegible] بوده و ترسیم مینموده بزنان همواره نصیحت و وعظ میکرده
[illegible] داشته چون اسم او جوهره میباشد در حرف جیم ذکر او
بیاید

بنت القسیم

[illegible] از اصفهان [illegible] اشاره شده لکن اسم او خدیجه است در حرف خاء ترجمه
حال او نگاشته شود

بوران

دختر حسن بن سهل وزیر معروف و زوجهٔ مأمون خلیفهٔ عباسی است پدرش بجوانمردی
مشهور و خود او زنی عاقل و ادیب بوده داستان تشریفات عروسی او و پیشکشها که در
اینموقع حسن بن سهل بمأمون داد و بخششها که خلیفه نمود طولانی و مشهور است از جمله
گویند در شب زفاف و شمعی افروختند که از چهل من عنبر ترتیب داده و حصیری
در حجله گسترده که با کلابتون بافته و تمام سطح آن بجواهر ترصیع یافته بود چون مأمون آن
حصیر را بدید گفت قاتل الله ابا نواس گویا این حصیر را دیده و گفته است

کأن صغری و کبری من فواقعها حصباء در علی ارض من الذهب

و حریری صاحب مقامات که در مقامهٔ تبریزیه میگوید و بلقیس بعرشها و بوران بفرشها
اشاره بهمان حصیر کرده است گویند در شب زفاف بوران را عادت زنان عارض شد چون
مأمون قصد صحبت نمود بوران گفت اتی امر الله فلا تستعجلوه مأمون ملتفت شده این شعر
انشاد کرد

فارس ماض بحربته حاذق بالطعن فی الظلم رام ان یدمی فریسته فاتقته من دم بدم

از جمله اشعار طرب انگیز که در بین سور و بساط نظم کرده بودند این بیت محمد بن حازم باهلی است
که با توریه میگوید

بارک الله للحسن و لبوران فی الختن یا بن هرون قد ظفرت و لکن ببنت من

بوران در سال یکصد و نود و دو هجری تولد شده و در سنه دویست و هفتاد و یک درگذشت
عقد مزاوجت او با مأمون خلیفه در دویست و دو و زفافش در ماه رمضان دویست و ده
و چون مأمون در دویست و هیجده وفات کرد بعد از زفاف زیاده از هشت سال با او را
همبستر نبوده بورانی که غذائی است معروف و اعراب آن را البورانیه میگویند منسوب ببوران
میباشد و اسم بوران اصلاً خدیجه بوده است

مأمون چون این بیت شنید گفت خدا ا... نمیدانم ابن حازم مدح نموده است یا قدح
مصحح

بهروزه خانم

زوجهٔ شاه اسمعیل اول بانی پادشاهی سلسلهٔ صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری بسلطنت ایران
فایز آمد و در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان سلطان عثمانی کرد بهروزه خانم
چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بهروزه خانم تاجلی خانم نوشته اند

خیرات حسان

وصاحب صحائف الاخبار تاجلی خانم را محبوبهٔ شاه اسمعیل دانسته نه منکوحه و در هر حال
برعایت موذت دولتین اسلامیتین با سرگذشت ملال انگیز این زن و ابا داوری نمینمائیم

بهیة البکریة

دختر عبد الله و از قبیله بکر بن وائل و زنی صحابیه بوده است این زن با پدر و اهل قبیلهٔ خود
بحضور حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه واله وسلم امده بشرف اسلام مشرف گردید
و بیعت نمود و رسم بیعت مصافحه با حضرت رسول بود در مردان تنها در زنان فقط بقول ببیعت
میدادند خلاصه سید انام در حق بهیه و اولاد او دعای خیر فرموده برکتی در انها
پدیدار امد چنانکه عدهٔ اولاد او بشصت رسید و از ین شصت نفر چهل نفر ذکور بود
و بیست نفر انها در جهاد شهید شدند و ابن اثیر این فقره را تصریح کرده است

بهیه

زنی صحابیه و مشهور به رصما بوده زیاده بر این از حال او چیزی بدست نیامد

بیبی

از ظاهر این لفظ چنین بر می اید که بی بی بمعنی خانم باشد ولی محمد ذهنی افندی مصنف
کتاب مشاهیر النساء بیبی بروزن ضیزی کرده ایهٔ شریفه تلک اذا قسمة ضیزی میباشد
ضبط کرده در هر حال مشار الیها دختر عبد الصمد بن علی بن محمد الهرثمیه و معروف
بام الفضل بیبی و زنی محدثه و مشهوره بوده است جزء بیبی از اجزاء احادیث از اثار این زن
شهرتی بکمال دارد ابو العلاء صاعد بن ابی الفضل الشعبی محدث و بعض دیگر از او
روایت حدیث کرده اند

بیبک

بنا بر مسطورات نفحات الانس بیبک زنی عارفه و از اهل مرو و ساکن خراسان بوده و ضمیر
روشنی داشته است

حرف التاء

تاجلی خانم

چنانکه پیشتر اشاره نمودیم محبوبهٔ شاه اسمعیل صفوی بوده و در جنگ چالدران در هائی که

فرار

بیگم دهلوی

بیگم جان خانم

فرار میکرده مسیح پاشازاده او را اسیر نموده مشار الیها گوشواره های قیمتی خود را که مشهور
و معروف به لعل بیرک بوده داده و خلاص شده است

تحفه

عربیه عارفه بوده است و او را دارای مقام ولایت دانسته‌اند و در نفحات الانس ذکر او شده است
و بنابر مسطورات همان کتاب تحفه ابتدا جاریه سازنده و نوازنده عود بوده و چون که شخصی
عشق حقیقت او را بیخود مینماید و از خوردن و آشامیدن باز میدارد شب و روز بناله و
زاری و ناله و بیقراری مشغول میگردد اهل خانه بستوه آمده او را به مریضخانه مجانین میبرند
بسری سقطی او را از مریضخانه بیرون میآورد و پول تمام آن را میدهد و او را آزاد میسازد
تحفه ابیات عاشقانه بسیار بنظم آورده از جمله اشعار ذیل را در مریضخانه گفته است

معشر الناس ما جننت ولکن — انا سکرانة و قلبی صاحی
اغللتم یدی ولم آت ذنبا — غیر جهدی فی حبه وافتضاحی
انا مفتونة بحب حبیب — لست ابغی عن بابه من براح
فصلاحی الذی زعمتم فسادی — وفسادی الذی زعمتم صلاحی
ما علی من احب مولی الموالی — وارتضاه لنفسه من جناح

نحیه

سید مرتضی علیه الرحمه در تاج العروس میفرماید نحیه اسم دو نفر زن محدثه است که هر یک
در علم حدیث مقامی معلوم داشته‌اند و روایت احادیث مینموده یکی معروف به نحیه الراسبیه
که استاد مسلم بن ابراهیم محدث بوده دیگری نحیه بنت سلیمان

تذکار بای خاتون

تذکار بای خاتون چنانکه پیش در عنوان بنت البغدادیه اشاره نمودیم دختر الملك الظاهر بیبرس
بندقداری بانی رباط البغدادیه مصر است که در خطط مقریزی ذکر شده و این رباط مثل خانقاه
عظیمی بوده تذکار بای خاتون رباط البغدادیه را در سال ششصد و هشتاد و چهار
باسم بنت البغدادیه ساخته و این زن با جمعی دیگر از صالحات نساء در این رباط اقامت داشته‌اند
و از آنجا که خانقاه نیز مخصوص زنان بوده همیشه زنها از اهل علم و صلاح در آنجا اعتکاف
مینموده و نسوان را نصیحت و وعظ میکرده و علم و ادب میآموخته

مقریزی گوید ام زینب فاطمه بنت عباس البغدادیه زنی بود در علم فقه با مهارت و
ثقه و شایلی از لوازم معاشرت قناعت مینمود از نصایح سودمند مردم را منتفع
و متذکر میساخت و خود بعبادت ولع تمام داشت و بسیار زنان مصری و دمشقی که
از او استفاده و استفاضه کرده مستفید و مستفیض شده اند و بنا بر فضایل و
صفات مزبوره اهل صلاح بمجالست او مایل بودند و در هر حال رعایت شان و احترام
او مینمودند و فی الحقیقه مباهی از او همگان را مشهود میشد و او بدین حال پسندیده
زندگانی کرد تا در سال هفتصد و چهارده هجری درگذشت و بعد از او زنهائی که
بجای او سمت بزرگی و تقدم بر نسوان مصر یافتند در رباط بغدادیه بوده اشتند ببغدادیه
مشهور شدند

گویند چون رباط بغدادیه خانقاه منظمی برای عبادت و جای تادیب و تربیت بود زنهائی که
از شوهر خود طلاق میگرفتند و عده نگاه میداشتند تا وقتی که باز شوهر کنند همچنین
نسوانی که شوهرهای آنها از ایشان دوری و سفری مینمودند تا زمانی که باز بر سر میل و
مسالمت آیند در آن خانقاه اقامت داشتند و زنی که خدمت آن خانقاه میکرد هرگز
حرکتی خارج از آداب معینه نمیکرد و این اصول در آن محل تا مدتی منضبط بود از
سال هشتصد و شش بواسطه غلائی که در مصر روی داد شیرازه انتظام آن خانقاه
از هم گسست

ترخان خدیجه سلطان

از زوجات سلطان ابراهیم خان سلطان عثمانی و مادر سلطان محمد خان رابع مشهور به
والده سلطان او صاحب ینکی جامع اسلامبول بوده و موفق شد این مسجد را وقف و برقرار کرده بنای
ینکی جامع را ابتدا ماه پیکر سلطان معروف به کوسم والده مادر سلطان ابراهیم بنیاد نهاد و چون
او درگذشت خدیجه سلطان باتمام آن پرداخت و علاوه بر این بنا آثار خیریه از قبیل مکتب
و سقاخانه و احداث قنات و غیره دارد و تربه عالی برای خود ساخته است خیرات و مبرات
این زن در السنه و افواه مذکور و در اهالی رایج است چون وقتی که سلطان محمد خان
رابع بسریر سلطنت عثمانی جلوس کرد هنوز ماه پیکر سلطان مادر سلطان ابراهیم خان
زنده بود خدیجه سلطان را والده کوچک گفتندی و والده کوچک در سال هزار و نود و چهار

هجری وفات نمود

تقیّة الأرمنازیّه

دختر ابو الفرج غیث بن علی بن عبد السلام الصوری و مادر تاج الدین ابو الحسن علی بن
فاضل است که مکنّاة بام علی بوده و پیش بر جمیع حال او واوعده داده‌ایم بنابراین گوئیم ام علی تقیّه
در علم و فضل و شعر و فصاحت مهارت و شهرتی بکمال داشته وقتی در اسکندریه ملازمت
ابو طاهر السلفی را اختیار کرد و ابو طاهر از مشاهیر حفاظ اخبار و آثار است و در تعلیقات خود
از تقیّه ذکری نموده گویند روزی ابو طاهر بر کاغذی نوشته بود (در حجره که ساکن بود
پایم بچیزی گرفته زخم شد دختر کوچک مقنعهٔ خود را پاره کرده بپای من بست) تقیّه آن
نوشته را دیده است و بیت را بدیهه انشاد نمود

لو وجدت السبیل جدت بخدّی　　عوضاً عن خمار تلك الولیده
کیف لی ان اقبل الیوم رجلا　　سلکت دهرها الطریق الحمیده

قاضی شمس الدین بن خلکان گوید تقیّه این مضمون را از هرون بن یحیی المنجم اقتباس کرده
که گفته است

کیف نال العثار من لم یزل　　منه مقیماً فی کل خطب جسیم
او یرقی الاذی الی قدم لم　　تخط الا الی مقام کریم

تقیّه قصاید و قطعات بسیار دارد که همه فصیح و ابدار است حافظ زکی الدین ابو محمد
عبد العظیم المنذری گوید تقیّه قصیدهٔ خمریه باسم ملك مظفر تقی الدین عمر برادرزادهٔ
سلطان صلاح الدین ایوبی انشاد نمود و در آن ابیات بزم نشاط و بساط انبساط و اقداح راح
و لهو و ارباح مبالغه کرد تقی الدین گفت تقیّه در عهد صبا این اطوار و احوال را کرده است
تقیّه این حرف بشنید قصیدهٔ در رزم بنظم آورد که قانون امور حربیه را جامع بود و در
عصمت و طهارت ذیل خود اقامهٔ دلیل نمود و مدلل ساخت که در کلیهٔ فنون شعر ماهر
و در سخن سرائی مبسوط الید و قادر است

تقیّه در ماه محرم سال پانصد و پنج هجری در دمشق دار الملك شام متولد شد و در ماه
شوال پانصد و هفتاد و نه در گذشته فوت پدرش ابو الفرج در اواخر صفر پانصد و نه
و رحلت جدش علی بن عبد السلام روز سه‌شنبه نهم ربیع الآخر سنه چهارصد و

هفتاد و هشت وانتقال پدرش ابو الحسن علی در اسکندریه بود وازدهم صفر ششصد و
سه بوده و ابو الحسن جد وی بعلوم ادبی نموده و در علم قرائت ید طولی داشت و این را
مدتی کاشت همت بر ضبط آن می گماشت و پدر ابو الحسن علی که شوهر نفیسه باشد فاضل
معروف بوده و نفیسه در شب دوشنبه چهاردهم روز متولد شده و در اول ربیع الاول
پانصد و شصت و نه شد در اسکندریه ابو بکر ... و از ... بوده در تمام
نفیسة الاولی از ... بان مکه ... میباشد

نفیسه بنت احمد

محدثه ایست معروفه که از ابن ... استماع کرده و روایت حدیث بر او کرده

نفیسه بنت ...

نیز محدثه ایست مشهوره که از حسین بن عبد الملک الخلال اخذ حدیث و روایت کرده

نفیسه بنت فهد

خواهر ام هانی بنت فهد است که بیش ذکر او نموده ام نفیسه نیز استاد امام سیوطی بوده
و در جمادی الاولی سنه هشتصد و سه متولد شده امام مشار الیه در کتاب المعجم فی
المعجم ذکری از او نموده

تماضر

دختر عمرو بن الشرید السلمیه است که زنی ادیبه و شاعره بوده و اشتهارش تمام دارد چون
معروفه بخنسا میباشد در حرف خا شرح حال او بیاید ان شاء الله تعالی

تماضر بنت منظور بن زبان

زوجه عبد الله بن زبیر است خواهر مذکوره فرزدق شاعر معروف که ... است از نعت
مزاوجت زوج خود خارج و مستخلص شود تماضر را از ابن زبیر شفیع قرار داد که ابن زبیر
باستخلاص او اقبال و اقدام نماید در این حال فرزدق بحضور عبد الله امده این بیت برخواند

لیس الشفیع الذی یاتیک مؤتزرا ‌ ‌ ‌ مثل الشفیع الذی یاتیک عریانا

و از وقت شفیع ... ابو ...
محمد بن عبد الله ابن ... که ... بوده ...
ابن خلیفه ... ابو الفضل ...

ترکان خاتون
ملکه
سلطان ...
ارسلان است ...
و سلاجقه ... پادشاهی بود ... شد که سلطان ...
کوخان ...
سنجر ... حکومت ...
گذشت سلطان ... خوارزم ...
نشست ...
...
و سلطان ...
...
ملکه هم ...
مقتول کردید

ترکان خاتون
دختر
سلطان جلال الدین
خوارزمشاه است در سال
ششصد ... و ... هجری که ...
... شام داشت بدر الدین لولو
که موصل را بواسطه ...
...
سال که موصل را ...
...
و ... هلاکو خان شد ...
... خاتون دختر سلطان جلال الدین
... بدر
الدین لولو ...
نمود

تماضر بنت ... زوجه ... شد ... بواسطه شفاعت
... امد

گفت هر حاجتی که داری از من بخواه ربیع گفت استدعا دارم که پسر من محبت داشته باشید خلیفه گفت محبت امری اختیاری نیست ربیع گفت بلی چنین است اما وقتی که انعام و احسانی باو بفرمائید در او حالت محبتی نسبت بخلیفه حاصل میشود و چون آثار حب از او بظهور رسید در قلب خلیفه نیز اثر کرده مهری پدید ار میگردد چه مودت مودت میآرد و ممکن است که اندک اندک رو بازدیاد نهد و بدرجه مستحکم شود که جرائم و تقاصیر او مثل جرائم و تقاصیر اطفال بنظر آید و معفو باشد و شفاعت او نیز مثل شفاعت شفیع عریان مقبول افتد

در عرب نذیر عریان نیز مثل شفیع عریان ضرب المثل است و منشأ آن اینکه وقتی زبیر نام از قبیله بنی خثعم عریان نزد طایفه آمده خبر داد که قبیله او را غارت کرده‌اند و از آن وقت رسم شد که هر کس میخواست قبیله خود را خبر دهد که جماعتی بنهب آنها میآیند عریان شده میآمد و میگفت انا النذیر العریان یعنی آگاه و هوشیار باشید که دشمن میرسد

تماضر

دختر اصبغ بن عمرو الکلبی است و اصبغ رئیس قبیله خود بوده وقتی که عبد الرحمن بن عوف از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله مأمور شده بود و به الجندل رفت اصبغ قبول دین اسلام کرده و دختر خود تماضر را بزنی بعبد الرحمن بن عوف داد

تنوسه

کنیزک مغنیه بوده از علیه یا عباسه دختر مهدی عباسی و نیز جهال دختر مهدی بیاید و در حق تنوسه گفته‌اند

لم تطب اللذات الا لمن	طابت له لذة تنوسه
غنت بصوت اطلقت عبرة	کانت بحزن القلب محبوسة
وکیف صبر النفس عن غادة	تظلمها ان قلت طاووسة
وجرأت شبهتها مائة	فی جنة الفردوس مغروسة

وموقع و داستان این ابیات در کتاب ابن ظافر موسوم به بدایع البدایه مسطور است

حرف الثاء

ثبیه

تمیمه بنت وهب
زوجه
رفاعة القرظی
بوده و مشار الیها را رفاعه
طلاق مطلقه نموده و عبد
الزبیر القرظی او را بزنی گرفته
تمیمه عبد الرحمن را عنین یافته
مفارقت کرد و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله خواست که با رفاعه
برای تجدید نکاح رجعت نماید
فرمودند لا حتی تذوقی عسیلته

[illegible] زبیر [illegible]

تومان آغا

[illegible]
نامی بجمیع عراق
دختر سلطان [illegible]
[illegible] و در بنفشه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
ملقب [illegible] میباشد چون
[illegible] مشهور است ذکر [illegible]
وصایح مائیه و جلالت معنا [illegible]
در حرف [illegible]

تومان آغا

دختر
امیر [illegible]
تیمور گورکان [illegible]
بوده [illegible]
امیر تیمور [illegible]
در [illegible]
و [illegible]

ثبیته بنت یعار

زوجهٔ ابو حذیفه است و ابو حذیفه از اکابر قریش و پسر عتبة بن ربیعه و برادر هند بنت عتبه است که شرح حال او بیاید ابو حذیفه بشرف اسلام و ایمان مشرف شده و در عداد صحابه معدود گردیده بارض حبشه مهاجرت کرد و از انجا بمدینهٔ منوره مراجعت نمود در تمام غزوات ملازمت خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را داشت تا در یوم الیمامه شهید شد در جنگ بدر که کفار مبارز میطلبیدند و اصحاب نبوی را بجنگ تن بتن دعوت میکردند رسول اکرم او را از رفتن بمیدان منع نمود ولی هند خواهر ابو حذیفه در ان غزوه حاضر و با کفار همراه بود و در کفر و الحاد خود اصرار مینمود و بنا بر حمیت جاهلیت ابیات ذیل را در حق برادر خود انشا کرده گفت

ما شکرت ابا رباک من صغر　　حتی شببت شبابا غیر محجون
الاحول الاثعل المشؤم طائره　　ابو حذیفه شر الناس فی الدین

اما ثبیته زوجهٔ ابو حذیفه صحابیه ایست مشهوره و مانند شوهر خود دارای فضل و دیانت بوده است و ثبیته بنت الربیع و ثبیته بنت سلیط و ثبیته بنت الضحاک و ثبیته بنت النعمان نیز چهار زن صحابیه بوده اند و ثبیته بنت حنظلة الاسلمیه یکی از نساء تابعیه میباشد

ثویبه

جاریه ابو لهب عم حضرت رسول[۳] بود مژدهٔ ولادت سید انام را با ابو لهب او داده و ابو لهب او را ازاد کرده و اول زنی که بشرف دایگی ان بزرگوار نایل شد ثویبه بود بعد حلیمه را این شرافت نصیب شد[۴] ثویبه حمزه سید الشهدا را نیز شیر داده است ماثور است که چون ابو لهب بحضرت رسول ایمان نیاورده درگذشت او را برادرش حضرت عباس بخواب دید از او پرسید که در چه حالی گفت در نار جحیم و عذاب الیم هستم فقط در شب ولادت رسول اکرم بجهة اینکه ثویبه را بمژدهٔ تولد انحضرت ازاد کردم از عذاب اسوده ام خلاصه در اسلام ثویبه اختلاف کرده اند ما محض سعادت دایگی حضرت رسالت پناهی در اینجا ذکری از او نمودیم

[۳] به وقتی که آنحضرت نبوی را ثویبه دایه شیر خواره ... مسروح نام ... و سلمة بن عبد الله مخزومی و عبد الله بن جحش را نیز شیر داده این دو برادر رضاعی آنحضرت ... [illegible] ... حمزه مانند ... بهر حال

حرف الجیم

جان فدا قانین

لفظ قادین بنظر میآید که تصحیف خاتون باشد مهر ماه سلطان زن در حرم سرای سلطان ابراهیم خان
ثالث سلطان عثمانی اعتبار و اقتداری بکمال داشته و در بعضی امور و مخالفت سلطنت نموده
و وساطت او و اسباب پیشرفت کارهای خطیر میشده بعد از سلطان ابراهیم خان نیز چهار سال زنده و
با قدرت مانده از قرار مذکور منشأ آثار خیره گردیده از آنجمله در اسلامبول مسجدی جامع و سقایه
ساخته بهترین مبقیات او اینکه عاقبت خاتمه این است شنبه هیجدهم و برادر او ابراهیم پاشا
چون از طریق انصاف عدول کرده ظلم و اعتساف را بدرجه کمال رسانید جان فدا قادین
مهر خواهری را بر کنار نهاده در حبس و قتل او ساعی گشت

جرباء بنت قسامه

مادر زن حضرت امام حسن علیه السلام و مادر ام اسحق بنت طلحه بوده و حسن
و جمال بکمال داشته و زنهای خوش سیما از او احتراز میکردند چه با وجود او آنها را
نمایش و بهائی نمیماند بنا بر این او را جرباء میگفتند و جرباء آن کسی است که بناخوشی
جرب مبتلا باشد و مردم از چنین شخصی کناره میجویند که از آن مرض مسری ایمن
مانند و بنت قسامه را بعضی دوری جستن زنان از وی جرباء گفته اند و اسم آن را هم
نظر بکواکب جرباء میگویند ظاهرا عقیل بن علفة المری نیز دختری داشته بیکری با این
اسم داشته است

جعده

دو نفر صحابیه که هر دو از انصار و اهالی مدینه منوره بوده جعده نام داشته اند و
جعده زوجه حضرت امام حسن علیه السلام که آنحضرت را باغوای معاویه با یزید
مسموم ساخت که بوصال یکی از آن دو پدر و پسر رسد و نرسید از موضوع ما و ما نحن فیه
خارج است

جلالی

متخلص زنی شاعره میباشد از زنان ایران و ترجمه حالی از او بدست نیست تا معرفتی
باحوال او حاصل آید همینقدر از فصاحت و بلاغت مشار الیها بعضی نویسنده‌ها
تمجید کرده اند

الجلیلة السلطانیة

دختر ملک

جانان بیگم

از زنهای ملکه هندوستان و پدرش عبد الرحیم خان بن بیرام خان ملقب بخان خانان بوده خود از علم و صلاح بهره وافی داشته و تفسیری بر قرآن کریم نگاشته چنانکه پادشاه از رسائل آن هند مصیب حسن صورت و فضایل معنوی او را شنیده خواستگار او فرستاد او دندانهای خود را کنده و گیسوی خود را بریده در جعبه گذاشته نزد پادشاه فرستاد پادشاه این حرکت را دلیل عفت او دانسته تحسین کرد مشار الیها در سال هزار و هفتاد درگذشت این شعر از وست

ماشو ز خلق عشق تو پنهان چه سازم
پیدا از نم چشم تر خود

جلبان خوند

مادر امیر یوسف از جراکسه مصر است ابن حجر در انبا گوید مشار الیها در سال هشتصد و سی و چهار با احتشام تمام بمکه معظمه بزیارت حج رفته و همه شهر بی فرمان گردید گویند علمیه بنوی با این اسم زوجه او نیز داشته است

دختر ملک عادل ابی بکر بن ایوب ایوبی و محدثه بوده است مونسه نام که بواسطهٔ جلالت قدر و فضل و علم خود این نسب را افتخار است

جمال النساء

ام الخیر البغدادیه است که پیش ذکری از آن نمودیم مشار الیها مقارن سال ششصد هجری زنده بوده و چون فضل و علم او را اسباب مفاخرت جنس نسوان دانسته اند او را جمال النسا گفته محدث بن عساکر و فاطمه بنت سلیمان و قاضی ابی الخیر و قاضی تقی الدین سلیمان و ابی بکر بن عبد الله الدائم و ابن سعد و ابن شحنه از مشار الیها اجازه گرفته اند

جمانه

دختر حضرت ابی طالب و خواهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است پوشیده نباشد که حضرت ابو طالب چهار پسر داشته اند و دو دختر و اولاد ابو طالب و عقیل و جعفر و امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و بترتیب هر یک از دیگری ده سال بزرگتر و دختر [illegible] آمده اند ام هانی و جمانه نام داشتند و جمانه در واقعه [illegible] را دیده است ابن اثیر گوید جمانه دختر حضرت ابیطالب زن ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب در تحت ازدواج او بوده و عبد الله بن ابی سفیان از او بوجود آمده و ابو سفیان عمزادهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از جمله اصحاب آنحضرت افصح و دارای جلالت قدر بوده و بعد از رحلت رسول اکرم مراثی در حق آن بزرگوار سروده است

جمیله

دختر ناصر الدوله از ملوک بنی حمدان بوده و بجود و سخا او را ستوده اند از جمله نوشته اند این زن در سال سیصد و شصت و شش هجری بزیارت مکهٔ معظمه زاده الله شرفا و تعظیما رفت و خیرات بسیار از وی بظهور رسید از جمله تمام حاج را شربت سویق داد و در خانهٔ کعبه ده هزار دینار نثار کرد و سیصد غلام و دویست کنیز را آزاد نمود و پانصد راس [illegible] به پیادگان حاج بخشید مختصر در آن سفر حج چندان بعطا و اعطا پرداخت که [illegible] سفر حج ام جعفر زبیده و مراسم و خیرات او را فراموش کردند و عام جمیله [illegible]

بعلم اصفهانی [illegible]

شد و هر سال که خیر و برکت زیاد حاصل مردم میگردید آن سال را عام جمیله میگفتند و دوازده نفر زن صحابیه مسماة باین اسم بوده که از انجمله است جمیله بنت ثابت که بنام عاصم معروف و پیش ذکری از وی شده است و جمیله بنت عبد الله زوجه ابن ابی بن ثابت ابن قیس بن شماس است که اول صیغه طلاق و خلع در باب او جاری شده چنانکه در کتاب تفسیر در سوره مبارکه بقره مسطور است

جنان

محبوبه ابو نواس شاعر جاریه صاحب حسن و جمال و فضل [illegible] بود [illegible] نواده عبد الوهاب ثقفی محسوب شد و در بصره میزیسته اند [illegible] اخبار و اشعار ابو نواس را روایت مینموده ابو نواس باو بسیار [illegible] بود [illegible] بجز رفته و ابو نواس نیز بامید وصال او [illegible] این ابیات [illegible]

الم ترا انی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

و ابو نواس در ایامی [illegible] این تلبیه نظم کرده [illegible] بعجب نموده اند [illegible]

الهنا ما اعدلک ملیک کل من ملک
لبیک قد لبیت لک لبیک ان الحمد لک
والملک لا شریک لک واللیل لما ان حلک
والسابحات فی الفلک علی مجاری المنسلک
ما خاب عبد املک انت له حیث سلک
لولاک یا رب هلک کل نبی و ملک
و کل من اهل لک سبح او لبی فلک
یا مخطئا ما اغفلک عجل و بادر اجلک
واختم بخیر عملک لبیک ان الملک لک

جوده بائی زوجهٔ جهانگیر پادشاه هندوستان و دختر راجه اودی سنگه والی جوده پور بوده و بلطیفه گوئی و حاضر جوابی مشهور گردیده است و در جلد ثانی در ترجمه حال حیات النسا بیگم ذکری از حاضر جوابی این خواهد شد

والحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک

چنین معلوم میشود که ابو نواس از جنس نسوان فقط بجنان مایل و مفتون گردیده و با عنان که ترجمه حال او بیاید مشاعره داشته است نه معاشقه کذا فی الاغانی

جوهره

دختر هبة الله بن الحسن بن علی بن الدوامی البغدادی است که در ذیل عنوان بنت الدوامی ذکری از او کرده‌ایم این زن در بغداد متولد شده و از خانوادهٔ معتبر و دارای علم و ادب بوده و زنان را وعظ و نصیحت مینموده نزد شیخ ابو النجیب و ابو الوقت تحصیل و استماع حدیث کرده عبد الرحیم ابن ابو النجیب او را بزنی گرفت و ستیتهٔ بنت عبد الرحیم که شرح حالش بیاید از او بوجود آمد در سال ششصد و چهار هجری یک شب در حالتی که مصمم وضو ساختن و ادای نماز عشا بود ارتحال نمود

وجوهره جاریهٔ ست نفیسه است که ترجمه حال او بیاید وجوهر اسم جاریه ایست از مهدی عباسی که بر او تحکم و تسلطی داشته است

جویریه

چنانکه در عنوان امهات المؤمنین اشاره نمودیم جویریه از زوجات طاهرات حضرت فخر کائنات و دختر حارث بن ابی ضرار رئیس عشیرهٔ بنو المصطلق و از قبیلهٔ خزاعه میباشد در غزوهٔ بنی المصطلق این زن را مسلمانان اسیر گرفتند و حصهٔ ثابت بن قیس صحابی شد و با مالک خود قرار داد مبلغی معین کارسازی کند و از قید رقیت خلاص شود و محض استعانت بحضور حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد یا رسول الله انا جویریه بنت الحارث سیدة قومه وقد اصابنی من البلاء ما لم یخف علیک وکاتبت علی نفسی فاعنی علی کتابتی رسول اکرم و مظهر کل رحمت و کرم تمام مبلغ معهود را دادند و مشار الیها را شرف ازدواج خویش ارزانی فرمودند اصحاب که این بدیدند از قوم و قبیلهٔ جویریه هر که را در تحت تملک داشتند محض احترام قرابتی که با پیغمبر حاصل نموده بودند آزاد کردند عائشه گوید هیچ زنی را ندیدم که نسبت بقوم و قبیلهٔ خود بقدر جویریه خیر باشد در مسامرات محیی الدین مذکور است که این زن هفت حدیث شریف از سید انام علیه الصلوة والسلام روایت کرده است

در نفر صحابیه نیز همنام با این اسم بوده یکی از آن دو نفر دختر ابوجهل و دیگری عتاب
زن اسیدهاست که پس از فتح مکه بشرف اسلام مشرف گردید

(نواب سرکار کبری مرحومه مهد علیا مادر)

ملک جهان خانم

(طیب الله مضجعها)

مهین بانوی کریم الاصل معظم و بهین خاتون عظیم الشأن مفخم صدف گوهر انوشه شهریاری سپهر فروزنده مهر کرامت و کاه کاری شرف جهان و زیب زمان و زین زنان مادر فرخنده سیر اعلیحضرت شاهنشاه تاجدار ولینعمت همایون ما ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه ملکه بود که ممالک را بحسن تدبیر بی مشاور و مشیر و معین و ظهیر ضبط می‌نمود و باصالت رای و متانت فکر و حصافت عقل هر آن بر شوکت دولت و قوت سلطنت مبلغی می‌افزود

بنان و کلک شاهانه در قلمرو تحریر ‌ ‌ ‌ دبیر و منشی تدبیر سلطان بود
سطور خامه او بر بیاض صفحه عدل ‌ ‌ ‌ بخط ریحان منشور حکم و فرمان بود

فی الحقیقه صفحات خطاب مفخمه معظمه طاب ثراها اکثر آیت محض بذل عطیه و عطا و وظیفه و اعانت ملهوفین و تأمین خائفین و حمایت ضعفا و رعایت رعایا نگاشته شده مثالی است که دارندگان شطری و سطری از آن را از عقب و اولاد گرامی نژاد و وسیله افتخار دودمان خود می‌شمارند و همین کمال و بنان و تقریر و بیان و رای صائب و هوش ثاقب بود که پس از ارتحال شهریار مبرور و ماضی محمد شاه غازی انار الله برهانه تفرقه کلمه را از میان بزرگان و ارکان دولت ایران برداشت و بحکام ولایات و ایالات ممالک محروسه ارقام و احکام نگاشت و اعمال و عمال را انتظار داده در تحت نظم و انتظام گذاشت تا موکب منصور اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران از دار السلطنه تبریز بدار الخلافه طهران شرف ورود ارزانی فرمود و تخت کیان را بجلوس میمنت مأنوس مزین نمود و تفصیل این اجمال که محتوی بر تسهیل هزار اشکال است تاریخی مبسوط می‌باشد

که موزخین این دولت ابد آیت نگاشته اند و برای طالبین خبر و حافظین سیر گذشته
و اگر ما بخواهیم بتکرار و شرح آن گرائیم باید کتابی جداگانه تالیف نمائیم و آن از تناسب
و وضع این فن خارج گردد و مثنوی هفتاد من کاغذ شود پس همینقدر گوئیم
این ملکهٔ معظمهٔ ایران که روانش در غرفات جنان مبتهج و شادان باد دختر زادهٔ خاقان
خلد آشیان فتحعلی شاه و فرزند امیر کبیر محمد قاسم خان بن سلیمان خان اعتضاد الدوله
قوانلوی قاجار و والدهٔ ماجدهٔ او خواهر بطنی حسینعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای
شجاع السلطنه است در سال یکهزار و دویست و سی و پنج هجری با

محمد شه آن شاه درویش دوست که شاهی مباهی بکردار اوست

زینت مزاوجت حاصل نمود و در مهام ملکی با مر اعلی بر نفوذ اوامر دولت افزوده در
هر مورد و موقع کمال کفایت و وفور درایت خود را ظاهر فرموده در سال هزار و
دویست و چهل و هفت در شهر صفر المظفر وجود مسعود همایون اعلیحضرت
خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه از بطن طاهر او باطن و ظاهر جهان را آرایش
داده در تمام عمر شهریار مبرور و در یک قسمت از عهد معدلت مهد خسرو
منصور آن معظمه ملکی را بمهربانی مادر بلکه خانتی را بکفالت پدر بود از صنایع عالیه
در خط و نقاشی مهارتی بکمال داشت و تفنن را گاهی گل دوزی میکرد که ارباب خبرت
و سلیقه را بحیرت میاورد افسوس که در سال هزار و دویست و نود هجری روز دوشنبه
ششم ماه ربیع الثانی در آنوقت که کوکب مسعود خسروانی بدو اقلیم اروپا خاطر بیضا مظاهر
همایونی باکتشاف آن مشغول میساخت ملکهٔ معظمه نور الله روحها لوای عزیمت
بهشت افراخت داور روحش در خلد برین رسیده نشین شد و اگر تفقد اعلیحضرت
شاهنشاه جمجاه که دوام عمر همایونش آب بقا است مایهٔ تسلیت نبود گروهی انبوه بخاک
سیاه می نشستند

اما وزیره مرحومه ستر کبری و مهد علیا نور الله مضجعها مرحوم شاهزادهٔ معظم
علیقلی میرزا ابن خاقان المغفور فتحعلی شاه الملقب باعتضاد السلطنه بود که علم و فضل
و فهم و عقل و ... و بصیرت و بزرگ منشی و خبرش آفاق را گرفته و صیت آن باصقاع و
اقطاع ... ملکهٔ معظمه مرحومه رضوان الله علیها آنکه عقلی کامل و ...

سلیم و طبعی موزون و استعدادی جامع و حذقی مفرط داشت و بر دانشمندان و
کارآگاهان مملکت ترجیح کامل میگذاشت طبقات مردم را حسب المراتب شناسا بود
و در عواقب کارها و امور بینا مآثر خیریه‌اش زیاد مدارسی که بنا و ابنیه و موقوفه متعدد ازو
بیادگار ماند نثر فارسی خوش مینوشت و بالکل منشی بود و مانده و نظم اگر چه بپایهٔ فلانه نرسیده نیز خوب میگفت
و از اشعار اوست

از سرو روان آنکه موزون شده است ان [illegible] شمال سر بلند است
باشد اگر ز ناز [illegible] باشد [illegible] خوب

مضجع پاک ملکه [illegible] در کربلای معلی [illegible] جهان خانم و ضجیعهٔ [illegible] و
نجم و زاویهٔ منورهٔ بقعهٔ امام همام هفتم میباشد ان زینت جهان نکهت [illegible] باد
بنبی الرحمة و آله الامجاد

جهان خاتون

شاعره بوده است شیرازی و در مالداری معاصر با خواجه حافظ شعرا و ظرفا در آن بلد در
مجلس او حاضر میشدند و کمال احترام را باو مینمودند این شعر شیوا از وست

مصور است که صورت ز آب میبندد زند ذره ذرهٔ خاک آفتاب میسازد

جهان

اسم یکی از زوجات شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی بوده و در نظم شعر دستی داشته
اما از نتایج افکار او چیزی بدست نیست مگر یک بیت که باو نسبت داده اند و معروف است [illegible]

جهانی

شاعرهٔ دهلویه و زوجهٔ یکی از امرا بوده این بیت از وست

گل باغ و خزان غنچه در هر دو یکی است قد رعنای تو [illegible] سرو چمن هر دو یکی است

حرف الحاء

حاجی قادین

دختر سکندر پاشا از زوجات مرحوم سلطان بایزید خان و مسماة بحاجی [illegible] شاه خانم است
صاحب [illegible] الجوامع که در [illegible] قبر زوجه مصطفی پاشا جامع و تکیه و مدرسه [illegible]

جهان آرا بیگم
دختر شاهجهان پادشاه هندوستان از بطن
ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل
[illegible]
موجود است و [illegible]
موزون [illegible] زیاده
[illegible]
[illegible]
نظام الدین اولیا معروف به
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از نتایج افکار خویش [illegible]
نگاشته است
بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا
که قبرپوش غریبان همین گیاه بس است

محله مادر ما امّا محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النسا این کفته را در کره مینویسد از دویست سال قبل آبا و اجداد ما در محلهٔ حاجی قادین ساکن بوده اند وهم اکنون ما در همان محله متمکن هستیم و میدانیم که حاجی قادین مشار الیها در انجا جز حمام چیزی نداشته و جامع شریف از مرحوم خضر بک جواب العلم است که یکوقتی قاضی اول اسلامبول بوده و محله را نیز باسم او منسوب داشته بود نه حاجی قادین در عقب جامع خضر بک دو حمام بنا نموده جامع شریف و محلهٔ نام او منسوب شد قبر حاجی قادین نزدیکی قبر خوجه مصطفی پاشا در جوار جامع واقع و مقبرهٔ خضر بک قریب بمیر زیرک در میدان بوستان قره کزمی باشد

خاکی شاعری بود ماست خوانی [illegible]

حبّی

زنی مدنیه است که مکرر شوهر کرده و بشبق معروف شده در حق او گفته اند اشبق من حبّی صاحب مجمع الامثال در شرح همین مثل گوید در وقتی که مروان بن حکم والی مدینهٔ منوره بود پسر حبّی که سی چهل سال داشت بمروان عرض و شکایت کرد که مادرم بجوانی ابن ام کلاب شوهر کرده مروان مشار الیها را احضار و ازاو استفسار نمود آن زن در کمال بیشرمی بعض سخنان بپسر خود گفت که بر فرط شبق او دلالت داشت لهذا این صفت ضرب المثل شده گفتند اشبق من حبّی وهدبة الخشرم العذری گوید

فما وجدت وجدی بها ام واحد ولا وجد حبّی بابن ام کلاب

رأته طویل الساعد بن عنطنطا کما انبعثت من قوة وشباب

هدبه در بیت ثانی ازاین دو بیت بعضی الفاظ حبّی را که در حضور مروان گفته و شوهر خود ابن ام کلاب را وصف کرده ایراد و استعمال نموده و عبارت حبی این است یا برد عن الحمار اما رأیت ذلک الشاب المقدود النطنط والله لیصرعن امک بین الباب والطاق فلیشفین غلیلها ولیخرجن نفسها دونه ولوددت انه ضب وانی ضبیة قد وجدنا خلاء زنهای مدینه حبّی را حوا مینامیدند یعنی او را بمنزلهٔ ام البشر میدانستند چه با نها اقسام مواقعه را باسم قبع و غربله و نخیر و رشق می اموخت و این حبّی غیر از حبی دختر اسود است که از طایفهٔ بنی بحتر بن عتود بوده

حبّی قادین

شاعره ایست اسلامبولی که در ادبیات دستی داشته و ندیم سلطان سلیم خان ثانی بوده
چون اسم او عایشه است ترجمه حال او در حرف عین بیاید و حبی بروزن خفی میباشد

حبابه

مغنیه بوده است مشهوره و او و سلامه که نیز مغنیه ایست معروف بر قینتی یزید میشناسند
چه یزید بن عبد الملک اموی با این هر دو عشق داشته و طوری مهر اینها و کنیزک او در
مفهوم نموده بود که گویا انها مالک دل و دین او است و حق بعضی مغنیه ها که در
موسیقی مهارت کامل داشتند گفته اند احسن من غنی یزید خالص اسم حبابه عالیه
بوده است مدینه از شخصی معروف بابن رمانه یا برقی نام او را عالیه میگفته اند و ملکا
و نهایت سعی در تربیت او نموده چنانکه از مهره موسیقی دانان انعصر که ابن سریج و
ابن محرز و مالک و معبد و جمیله و عزة المیلاء بوده اند حبابه تعلیم گرفت و پس از آنکه بدرجه
کمال رسید بیزید بن عبد الملک فروخته شد و مسماة بحبابه گردید

در اغانی مسطور است که یزید در زمان خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک بکابین
بیست هزار دینار سعده بنت عبد الله بن عمرو بن عثمان را بزنی گرفته بود و نیز
مهریه داده ربیحه بنت محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر را در حباله نکاح در آورده بعد از آن
عالیه را بچهار هزار دینار خرید سلیمان چون این اسراف و تبذیر را بدید در غیاب او گفت
من مایملک یزید را خواهم سپرد که حجر نمایند و دیگر باو مداخله نخواهم داد یزید
بخریدن این ... عالیه را به ... همیشه در خیال او بود تا نوبت
خلافت باو رسید و زوجه او سعده میدانست که یزید در هر حال عالیه را خواهد خواست
بجهت استمالت او عالیه را خریده بیزید تقدیم نمود و یزید نهایت ممنون شد و او را ممنونا
بحبابه ملقب ساخت و چنانکه میل او بحبابه روز بروز زیاد شد شب و روز باو و بشرب خمر
مشغول گشت و جز عیش و صحبت با او بکار دیگر نمی پرداخت و امر خلافت مهمل مانده بود
گویند بعضی اوقات یزید بنظاره حبابه دستهای خود را بهم میزد و میگفت پرواز میکنم پرواز
میکنم روزی هنگام ادای این عبارت حبابه گفت خلافت را بکه وا میگذاری یزید گفت بتو
وا میگذارم

جار الله زمخشری از ربیع الابرار خود در شرح مقامه زهریه نقل کرده گوید روزی یزید بن

عبدالملك گفت ميگويند دنيا براي مردم هيچوقت بي كدورتي نيست من امروز كاري خواهم كرد كه اسباب تكدر بي ابهجه(؟) باشد آنگاه در باغي با صفا بزم عيشي ترتيب داد و خواص نديماي خود را بخواند و بعشرت نشست و باواز حبابه اهتزازي حاصل كرده ميگفت پرواز ميكنم پرواز ميكنم گرم عيش و شادي بود كه دانهٔ اناري گلوي حبابه را گرفت و آنچه كردند بيرون نيامد و در ساعت آن مغنيه جان بداد و روح بزيدگوئي پرواز كرد و خرمي او مبدل بغم شد پديد شد و تقدير الهي نگذاشت روزي بي كدورت بعشرت بسر برد بعد از هفت روز كه باهمي جانكاه و جگرسوز زندگاني مينمود راه آنجهان پيمود و زمخشري كه در مقامه زهديه ميگويد اذكر المراني(؟) يومامني به من خطة على راسه مصبوبه حين غصت بحبة الرمان حبابة المحبوبه اشاره بهمين واقعه ميباشد و مقصود از مرواني همين يزيد است صاحب صحائف الاخبار گويد يزيد سه روز نعش حبابه را دفن نكرد و در آن سه روز نه سخن گفت نه بطعام و شراب رغبت نمود

ابن اثير در كامل و فيروزآبادي در قاموس حبابه را بتخفيف با ضبط كرده و در او قيانوس بتشديد با و مفتوح(؟) است

حبابه

محدثه ايست با فضل و علم كه ابوسلمة التبوذكي شاگرد او بوده است و حبابة الوالبيه و ام حبابه از تابعيات هستند و از حبابهٔ والبيه علماء اثني عشريه معجزاتي در حق ائمهٔ اطهار بشرح مبسوط نقل ميكنند

حبه

دختر عبدالمطلب بن وداعة التيمي و زني تابعيه بوده است

حبره

بنت ابي ضيغم البلويه شاعرهٔ تابعيه بوده است

حبيبه

دختر عبدالعزي العوراء بوده و طبعي قادر داشته در ديوان حماسه در باب مدائح پنج شعر از او ثبت كرده اند و از اشعار اين است

أ الى الفتى سبت تلكاء نامنى(؟) فكسا مناسمها النجيع الاسود
انى ورب الراقصات الى منى بجنوب مكة هدبهن مقلد

اولی علی هلك الطعام الیّة — ابدا ولکنی ابین وانشد
وصّی بها جدّی وعلّمنی ابی — نفض الوعاء وکل زاد ینفد
فاحفظ حمیتك لا ابا لك واحترس — لا تخرقنه فارة او جد جد

حبیبه بنت عبد الرحمن

دختر زین الدین عبد الرحمن ابن الامام جمال الدین ابی بکر محمد بن ابراهیم بن احمد بن عبد الرحمن بن اسمعیل بن المنصور المقدسی محدثه بوده است مشهور به ام عبد الرحمن حبیبه و در اسناد حدیث و بغداد و روات ید طولی و حافظهٔ عجیب داشته از محدثین شیخ تقی الدین عبد الرحمن بن ابی الفهم البلدانی و خطیب مردا از استادان او بوده اند و علوم دیگرا از ابراهیم بن خلیل فرا گرفته سبط حافظ سلفی محدث معروف اسکندریه و ابراهیم بن ابی بکر الزعبی و فضل الله بن عبد الرزاق و غیرهما از محدثین بغداد باو اجازت داده و عموما این زن را بعفت و صلاح ستوده اند وفات حبیبه بنت عبد الرحمن در ماه شعبان سال هفتصد و سی و سه هجری اتفاق افتاده و صلاح الدین صفدی در سنهٔ هفتصد و بیست و هشت از مشار الیها اجازت گرفته و در کتاب عنوان النصر که در احوال مشاهیر عصر خود نوشته ذکری از او نموده است

حبیبه خانم

شاعره ایست در ادبیات ماهر پدرش علی پاشا اهل هرسك میباشد محمد ذهنی افندی صاحب کتاب مشاهیر النسا گوید من و این زن هر دو در سال هزار و دویست و شصت و یک متولد شده ایم و مشار الیها اکنون در اسلامبول در تحت مزاوجت محمد افندی کاتب است و غزل مسطوره در ذیل از وی میباشد

جگریمه تیغ غمزه‌لرینی وارگزارنه پیکانك — تیراى قاشی یای ابرتوق تیردیر غمزهٔ مژگانك
نگاه مستنه جانا نگارشایان کورولدك اغیاره — بنم تو به‌لره ایچدی دروندن تیغ هجرانك
او غافل بیخبر نادان عدو بمهدم اولمشین — وصالکدن بنی دور ایلدك وار اولسون احسانك
امید مرحمت قلمق عجب سندن ای کافر — سنو بیلیر بن دیمهٔ ترکا زلدن یوقدر ایمانك

حبیبه بیدواهمدن خلاص اولمقده مشکلدر
امیدیمز اسیر درد عالم غیریدر درمانك

حجابی

دختر ملا هلالی از اهالی استرآباد بوده و بعضی او را دختر خواجه حاجی دانسته‌اند در هر حال طبع خوشی داشته این شعر از وست

مران بخواریم ای باغبان ز گلشن خویش که پنج روز دگر گل بخاک یکسان است

حجابی

از نسوان کلپایکان و شاعرهٔ صبیح المنظر بوده این بیت از وست

حفظ ناموس تو شد مانع رسوائی من ورنه مجنون تو و سوائر از من بیباک نیست

حجناء

دختر نصیب است و در نظم اشعار مانند پدرش دستی داشته و این هر دو از شعرای عهد عباسیین میباشند نصیب در اصل عبد بوده و در میان امه نشو و نما نموده بعد ها او را بمهدی عباسی فروختند و مهدی چون اشعار او را شنید او را آزاد و تمجید و مکنت بسیار بحجنا کرد و کنیه بدو مرحمت نمود مخصوص بطبیعت عالی است این معنی اسباب مفاخرت نصیب گشت و حجنا دخترش را مشهور ساخت وقتی مهدی خلیفه در محلی موسوم بعیساباد مشغول تفرج بود حجنا و پدرش بحضور خلیفه رفته این ابیات را در محاسن آن محل بخواند

ربّ عیش ولذّة ونعیم وبهاء بمشرق المیدان

بسط الله فیه ابهی بساط من بهار وزاهر الحوذان

ثم من ناضر من العشب الاخضر یزهی شقائق النعمان

مدّه الله بالتحاسین حتی قصرت دون طوله العیدان

حففت حافتاه حیث تباهی بخیام فی العین کالظلمان

زیّنوا وسطها بطارمة مثل الثریا یحفّها النسران

ثم حشوا الخیام بیضا کامثال المها فی صرائم الکثبان

یتجاوبن فی غناء شجی اسعدانی یا نخلتی حلوان

فبفضل السلام من سلم الله وابقی خلیفة الرحمن

ولدیه الغزلان بل هن ابهی عنده من شوادن الغزلان

مالید

بالمنظر او یوم سرور　　　شهدت الشیء کل حسان

خلیفه را ابیات خوش آمد و تحسین کرد و بهر یک از پدر و دختر ده هزار درهم عطا نمود پس از زمانی جعفر بحضور عباسه بنت المهدی رفت و اشعار ذیل را در شکایت از قحط و غلا و الم باو برخواند

اتیناک یا عباسة الخیر لی حمی　　　وقد عجفت ام الهاری وکلت
وما ترکت منا السنون بقیة　　　سوی رمقة منا من الجهد رقت
فقال لنا من ینصح الرای نفسه　　　فدونک الاموال عنا فقلت
علیک ابنة المهدی عوذی ببابها　　　فان محل الخیر فی حیث حلت

عباسه یکدست لباس و بعضی عطریات با سه هزار درهم باو داد جعفر ادای تشکر را این ابیات بنظم آورد

من ضرب لثغ و تشعین محککه　　　مثل المصابیح فی الظلماء تاتلق
اما الحسود فقد امسی تغیظه　　　غما وکاد برجع الریق یختنق
وفو الصداقة مسرور لنا فرح　　　بادی البشارة ضاح وجهه شرق

حذافه

بنت الحارث السعدیه خواهر رضاعی حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و چون مشهور بشیما میباشد در حرف شین ذکر او بیاید

حذام

عربیه ایست از عشیرهٔ عنزه دارای رای صائب و گفتار متین و در حق او گفته شده

اذا قالت حذام فصدقوها　　　فان القول ما قالت حذام

و این شعر بوجه اشتهار رسیده و ضرب المثل گردیده است

ابو الفضل میدانی گوید این شعر را لجیم شوهر حذام در وقتی که ما بین حذام و صفیه که زن دیگر لجیم بوده نزاعی واقع میشده میخوانده و مقصود او این بوده که هر چه حذام گوید صحیح است بعضی بجای فصدقوها فانصتوها نوشته اند یعنی فانصتوا لها مثل و اذا کالوهم که معنی و اذا کالوا لهم میباشد و حذام مبنی بر کسر است

حرّه

زینب ام المؤید است که از نسوان مائهٔ پنجم و ششم هجری و دارای فضل و علم بوده و او را زینب الشعریه نیز گفته اند

حسّانة التمیمیّه

دختر شاعر مشهور ابو المحسن الاندلسی است که در ادبیات ید طولی داشته وقتی پدرش درگذشت او از جهة معاش درمانده و بی کفیل ماند چه هنوز کسی او را بزنی نگرفته بود لهذا ابیات مسطوره در ذیل را بنظم آورده بعرض حکم خلیفهٔ اندلس رسانید و طلب عنایت و مرحمتی نمود

الی ذی الباب یا العاصی موجهة	ابو المحسن سقته واکف الدیم
قد کنت ارتع فی نعماه عاکفة	فالیوم آوی الی نعماک یا حکم
انت الامام الذی انقاد الانام له	وملکته مقالید النهی الامم
لا شیء اخشی اذا ما کنت لی کنفا	آوی الیه ولا یعرو لی العدم
لا زلت بالعزة القعساء مرتدیا	حتی تذل الیک العرب والعجم

حکم مبلغی باو عطا کرد و بوالی البیره که شاو الیها از اهالی آن ناحیه بود حکم نمود که جهاز عروسی او را ترتیب دهد

حسّانة المزنیّه

صحابیه ایست از اصدقای جناب خدیجه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله باو فرموده اند توحسانه و الا اسم او جثامه بوده

حُسن

این اسم تسمیه بمصدر است و نام جاریه بوده ام ولد از احمد بن حنبل و از این جاریه از مشاهیر محدثین روایت حدیث و فقه کرده است

حُسن المغنّیه

مغنیه ایست مشهوره از اهالی بصره و در شعری که در ذیل مسطور مشهود باو اشاره شده

موصوف برونق بیت حسن | مغنیة الاتراب والسماع

حسنه

یکی از جواری مهدی عباسی است که سمت همخوابگی هم با او داشته و اکثر مورخین مشارالیها را
سبب هلاک مهدی دانسته و گفته اند حسنه قصد کرد یکی از همخوابه های دیگر
مهدی را مسموم نماید تا خلیفه خاص او باشد شیر یا کلابی را بزهر آلوده و بدختری
داد که نزد آن زن برد و باو بخوراند خلیفه بین راه بآن دختر برخورده آن مایع را گرفته
قدری از آن آشامید و سم در مزاج او اثر کرده درگذشت حسنه در این واقعه فریاد میکرد
و میگفت وا امیرالمؤمنیناه من میخواستم ترا خاص خود کنم از قضا سبب هلاک تو شدم

حسینه

دختر معرور بن سوید میباشد و از پدر خود بعضی احادیث روایت کرده

حسینه

اسم مرحله عبد الملک بن مروان است یعنی زنی که او را در کودکی بازی میداد

حفصه

از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر خلیفه ثانی است در ذیل عنوان
امهات المؤمنین این مطلب اشاره شده حفصه ابتدا در سلک ازدواج خنیس بن حذافه
السهمی الصحابی بود چون او درگذشت و حفصه بیوه ماند عمر خواست او را بزنی بابی بکر
دهد ابوبکر جوابی در این باب نداد عمر دلتنگ شده نزد عثمان آمد و باو تکلیف کرد
عثمان نیز بجهة آنکه زوجه اش رقیه که دختر یا ربیبه حضرت رسول بود تازه وفات نموده
گفت من حالا میلی بتاهل ندارم عمر بنهایت متغیر شده نزد حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه و آله آمد و جواب عثمان را بعرض سید عالمیان رسانید و از او شکایت کرد
حضرت فرمودند حفصه را شخصی بهتر از عثمان خواهد گرفت و عثمان هم بهتر از حفصه
زنی را تزویج خواهد کرد پس از آن رسول مرسل او را بزنی گرفتند و دختر یا ربیبه خود ام کلثوم را
بعثمان دادند در آن وقت ابوبکر بتهنیت عمر آمده گفت بهم از من ملکدر مباش من میدانستم
که نبی اکرم قصد گرفتن دختر تو دارند وقتی که بمن تکلیف کردی از اینجهة سکوت کردم که
نخواستم سر رسول الله را افشا کنم اگر آنحضرت برو گوارا اینخیال نداشتند هر آینه من حفصه را
میگرفتم اکثر ارباب سیر تزویج حفصه را با حضرت پیغمبر در سال سیم هجرت نوشته اند و

تولد او در سنه چهل و یک یا چهل و پنج گویند حفصه شصت حدیث از حضرت رسول روایت کرده است

حفصه بنت الحاج الرکونیه

این زن از اهالی غرناطه و در جمال و کمال بی‌مانند و مثال بوده در ادبیات ماهر و طبعش در سرودن اشعار قادر و بنابراین او را شاعرة الاندلس گفته‌اند و این لقب معلوم میشود که از جمیع زنهای اندلس که طبع و فضلی داشته‌اند این زن برتر است و از اشعار حفصه سه بیت مسطور در ذیل است که در حضور امیر الموحدین عبد المؤمن بن علی بدیهة بنظم آورده

یا سید الناس یا من	یؤمل الناس رفده
امنن علی بطرس	یکون للدهر عده
تخط یمناک فیه	الحمد لله وحده

پوشیده نباشد که سلاطین موحدین در صدر فرامین خود بخط جلی الحمد لله وحده مینوشتند و حفصه در این شعر بعد از ثنای امیر الموحدین درخواست کرده که فرمانی در حق او صادر شود بعنوان مزبور و وظیفه در حق او برقرار گردد که مادام العمر آسوده باشد دو بیت ذیل را این حفصه بیکی از زنهای صاحب حسن با کرم غرناطه نوشته است و باو سر مشق خط داده

یا ربة الحسن بل یا ربة الکرم	غضی جفونک عما خطه قلمی
تصفحیه بلحظ الود منعمة	لا تحفلی برد الخط و الکلم

این دو بیت را هم بعضی بحفصه نسبت داده‌اند

اغار علیک من عینی رقیبی	ومنک ومن زمانک والمکان
ولو انی خبأتک فی عیونی	الی یوم القیامة ما کفانی

نیز این چهار شعر را و قتی بیکی از آشنایان خود نوشته

ازورک ام تزور فان قلبی	الی ما تشتهی ابداً یمیل
فثغری مورد عذب زلال	وفرع ذوائبی ظل ظلیل
وقد امّلت ان تظما وتضحی	اذا وافی الیک بی المقیل
فعجل بالجواب فما جمیل	اباؤک عن بثینة یا جمیل

حفصه بنت حمدون

نیز شاعره ایست اندلسی که در ادبیات دستی داشته حمدون پدرش از اهالی وادی الحجاره
بوده. بود او از نساء مشهوره قرن چهارم و بعلم شعر معروف بوده. بیت ذیل را در شکایت از
ملازمان خویش گفته

یا رب انی من عبیدی علی — جمر الغضا ما فیهم من نجیب
اما جهول ابله متعب — او فطن من کیده لا یجیب

این دو بیت نیز از منشآت اوست

لی حبیب لا ینثنی لعتاب — واذا ما ترکته زاد تیها
قال لی هل رایت لی من شبیه — قلت ایضا وهل تری لی شبیها

حفصه بنت سیرین

خواهر محمد بن سیرین معتبر معروف و زنی صالحه است و او از اولیاء الله بوده اند و در نفحات
الانس حالات او مسطور است

حفصه سلطان

از حلائل سلطان سلیم خان اول سلطان عثمانی و والده سلطان سلیمان قانونی است و حفصه
بنت خطاب زنی صحابیه بوده است

حکیمه دمشقیه

عارفه بوده است از بزرگان زنان شام و رابعه شامیه که ترجمه حال او بیاید سمت شاگردی به
این زن داشته در نفحات الانس از قول رابعه شامیه نقل کرده که گوید مشار الیها روزی نزد حکیمه
رفت حکیمه بتلاوت قرآن مشغول بود چون رابعه را بدید گفت شنیدم شوهر تو احمد
بن ابی الحواری میخواهد زن دیگر تزویج نماید رابعه گفت بلی چنین است حکیمه گفت
چگونه عاقل قبول میکند که دل خود را از خدا ببرد و بغیر زن مشغول سازد بعد از آن شرح
تحقیق از قلب سلیم که در قرآن کریم ذکر شده نمود

حلیمه بنت ابی ذویب

دایه حضرت فخر کائنات علیه اکمل الصلوة و از صحابیات است و او را حلیمه سعدیه نیز
گویند چه از قبیله بنی سعد بن بکر است این زن از زنانی است که بارضاع حضرت رسالت

پناهی پرداخت سعادت او را شامل گردید باکرم و قبیلهٔ او بفیض و برکت نایل شدند چنانکه گفته اند

لقد بلغت بالهاشمی حلیمة ... مقاما علا فی ذروة العز و المجد
و زادت مواشیها و اخصب ربعها ... و قد عم هذا السعد کل بنی سعد

حلیمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیاده از حد دوست میداشت و در حفظ و حراست آن بزرگوار زاید الوصف میکوشید و در وقتی که آنحضرت را برای مشغولی حرکت میداد این سه مصرع میخواند

یا رب اذ اعطیته فابقه ... و اعله الی العلا و ارقه
و ادحض اباطیل العدی بحقه

حمده بنت واثق

... حمدة الهیتیه ... از نسوان اواخر قرن چهارم هجری و بغداد به ادیبه بوعظ مشهور بوده و رباب المراتب بغداد اقامت داشت و مجلس وعظ مخصوص منعقد مینمود صاحب کتاب الوافی بالوفیات گوید حمده نزد ابوبکر احمد بن علی بن بدران الحلوانی علم حدیث تحصیل نموده و ابن سمعانی از و اخذ فقه و حدیث کرده است

حمدونه

شاعره بوده است اندلسی که در فضل و ادب صاحب رتبه و مقامی گردیده است پدرش زیاد نام داشته از اهالی شهر وادی آش از مضافات غرناطه میباشد بعضی حمدونه و برخی احمده گفته اند در هر حال این زن در فصاحت یگانهٔ عصر خود بوده و قدرت طبع او از این اشعار که وقتی بنظم آورده معلوم میشود

و لما ابی الواشون الا فراقنا ... و ما لهم عندی و عندک من ثار
و شنوا علی اسماعنا کل غارة ... و قل حماتی عند ذاک و انصاری
غزوتهم من مقلتیک و ادمعی ... و من نفسی بالسیف و السیل و النار

این ابیات نیز از حمدونه است و از وجه لطف طبع او انها مینماید

وقانا لفحة الرمضاء واد ... سقاه مضاعف الغیث العمیم
حللنا دوحه فحنا علینا ... حنو المرضعات علی الفطیم

حلیمه بیگی اغا
زوجه
سلطان حیدر دختر
حسن بیک بزرگ آق قوینلو
و مادر شاه اسمعیل اول پادشاه
صفوی است و شاه اسمعیل در روز
سه شنبه بیست و پنجم رجب سال
هشتصد و نود و دو هجری از
بطن این زن بوجود آمده بعد از
آنکه سلطان جنید در ... چند
بحکم میرزا جهانشاه از
اردبیل بطرف دیار بکر بخدمت
حسن بیک [illegible] فرمای دیار [illegible]
خدیجه نام دختر خود را بسلطان
جنید داد گویند این خدیجه
مادر سلطان حیدر است و
بعضی خدیجه بیگم را خواهر
حسن بیک دانسته اند و بعضی
برخی حسن بیک خواهر [illegible]
خدیجه بیگم [illegible]
جنید و دختر [illegible]
[illegible] سلطان حیدر

وارشفنا علی ظمأ زلالا — الذ من المدامة للندیم
یصد الشمس انی واجهتنا — فیحجبها ویاذن للنسیم
یروع حصاه حالیة العذاری — فتلمس جانب العقد النظیم

اگرچه این اشعار باسم ابو النصر المنازی شهرت یافته اما بنا بر تحقیق صاحب نفح الطیب مورخین اندلس وقتی این ابیات را نسبت بحمدونه داده اند که منازی در بلاد شرقیهٔ عرب هنوز قدم در عهد وجود نگذاشته بود

از عجایب آنکه وقتی منازی شاعر معروف نزد معری آمده همین چند شعر حمدونه را بنام خود برای او خواند معری این اشعار بخاطر داشت همینکه منازی مصرع اول را میخواند معری مصرع ثانی را قرائت مینمود تا رسید بمصرع دوم از شعر دوم معری چنانکه مسطور شد خواند حنو المرضعات علی الفطیم منازی گفت من حنو الفطیم نگفته علی الیتیم گفته ام معری گفت لا لا با سیاق سخن علی الفطیم مناسب است منازی خجل شد و باید دانست که این ابیات را حمدونه بچه درجه خوب گفته که مثل منازی شخص صاحب طبعی بر این انتحال آن نموده است

حمدونه خواهری زینب نام داشته که او نیز دارای فضل و علم بوده چون در وادی آش تنهائی را که صاحب علم و دولت و منفرد در ادبیات بودند عربیات میگفتند حمدونه و خواهرش زینب را اشهر عربیات گفته اند قاله فی نفح الطیب

حمدونه بنت زریاب

مغنیه ایست که هشام بن عبد العزیز از وزرای اندلس او را از بنی کلاب خرید و بلده حمدونه ابو الحسن زریاب مغنی مشهوری بوده است

وهرون الرشید نیز دختری مسماة بحمدونه داشته نیز همین خلیفه را جاریه ام ولد بوده بهمین اسم و حمدونه بنت عیسی بن موسی از اقارب متوکل عباسی است

حمنة المعذبة

یعنی حمنه که در راه خدا عذاب و شکنجه دیده این زن از صحابیات است در ابتدای ظهور اسلام بشرف ایمان مشرف شد و چون جاریه و در تحت تملک یکی از کفار بود آن کافر بجهة قبول دین اسلام او را عذاب مینمود ابو بکر از حالت او خبردار شده او را خریده آزاد کرد

وحمنه بنت جحش وحمنه بنت ابی سفیان دو نفر صحابیه دیگر میباشند واز این دو حمنه بنت جحش از عصبه ایست که قصه افک را جعل کردند وانها حسان بن ثابت وعبد الله بن ابی ومسطح بن اثاثه وحمنه بنت جحش میباشند وحمنه بنت سفیان بن امیه ابن عبد شمس مادر سعد بن وقاص است

حمیدة البربریه

مادر حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام است ودر ترجمه حال ام البنین وعده نموده‌ایم که ذکری از حمیده بربریه نمائیم لهذا در اینجا گوئیم ام البنین که اروی باسم انرا داشت جاریه حمیده بوده در عالم معنی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه واله وسلم فرموده‌اند این جاریه را بپسر خود موسی الکاظم بخش مشار الیها ام البنین را بانحضرت بخشید

حمیده بنت النعمان

دختر نعمان بن بشیر الصحابی است ودارای جربزه وطبعی موزون بوده وشوهرهای خود را هجو مینموده ابتدا حارث بن خالد المخزومی با مهاجر بن عبد الله بن خالد او را بزنی گرفت ومشار الیها باین ابیات شوهر خود را هجو کرد

کهول دمشق وشبانها   احب الی من الجالبه
صنانهم کصنان التیوس   اعیا علی المسك والغالیه
وقمل یدب ببیب الجراد   اعیا علی الفال والفالیه

وهمین ابیات سبب مطلقه شدن او گردید بعد از ان روح بن زنباع الجذامی که ندیم عبد الملك اموی بود او را بخواست حمیده روح را نیز باین دو شعر هجو نمود

بکی الخز من روح وانکر جلده   وعجت عجیجا من جذام المطارف
وقال العبا قد کنت حینا لباسهم   واکسیة کردیة وقطائف

روح هم او را طلاق داده گفت خدا شوهری ترا نصیب کند که شراب خورده ودر اغوش تو قی نماید اتفاقا ابن دعا مستجاب شد وفیض بن ابی عقیل الثقفی حمیده را در سلك ازدواج در اورده وهر وقت این مرد شراب میخورد ومست میشد در اغوش زن قی میکرد حمیده گفت این اثر نفرین روح است وفیض را باین شعر هجو گفت

سمیت فیضا وما شیء تفیض به   الا بسلحك بین الباب والدار

وگویند دو شعر ذیل را نیز حمیده در حق شوهر خود فیض بنظم آورده است

وهل انا الا مهرة عربیة　　سلیلة افراس تحللها بغل

فان نتجت مهرا کریما فبالحری　　وان کان اقرافا فمن قبل الفحل

اما آنچه شایع است این دو بیت از مالك بن اسماء میباشد و در وقتی گفته که حجاج هند خواهر حمیده را تزویج نموده است و در حرف ها ترجمه حال هند ازین اشعار ذکری خواهد شد و ابیاتی را که حمیده در هجو شوهر اول خود گفته ابو الفرج در جلد چهاردهم اغانی نقل از دیوان حماسه از صدر باب الملح نموده و بطور وسط و در ذیل نگاشته است

فقدت الشیوخ واشیاعهم　　وذلك من بعض اقوالیه

ترى زوجة الشیخ مغمومة　　وتمسی لصحبته قالیه

فلا بارك الله فی عرسه　　ولا فی غضون استه البالیه

لعمری دمشق وغیطانها　　احب الی من الجابیه

نکحت المدینی اذ جائنی　　فیا لك من نکحة غالیه

له ذفر کصنان التیوس　　اعیا على المسك والغالیه

حبیبه بانو بیگم

زوجهٔ امیر تیمور و بصباحت و عفت و خصال پسندیده معروف و مشهور بوده و آن پادشاه را با این زن کمال تعلق خاطر را داشته است

حمیده بانو بیگم

زوجهٔ نصیر الدین محمد همایون پادشاه ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه سلطان هندوستان بوده و محمد همایون منکوحهٔ دیگر داشته مسماة بحاجی بیگم و این هر دو زن در حسن و جمال عدیم المثال بوده اند بعد از فوت محمد همایون حاجی بیگم مقبره و بارگاهی رفیع بمعاونت جلال الدین محمد اکبر شاه بلند کار شوهر خود بنا نمود و پانزده لک روپیه که معادل سیصد و بیست و پنج هزار تومان باشد بمصرف این بنا رسانید و از بقیه اکنون در شهر دهلی مقبرهٔ همایون مشهور میباشد چند گاهی هر کس از خانوادهٔ سلاطین دهلی وفات میکرد در آن مقبره دفن میشد چنانکه عالمگیر شاه و فرخ سیر و دارا شکوه نیز در آن محل مدفون شده و خود حاجی بیگم و حمیده بانو بیگم نیز در آن بقعه بخاک رفته اند

حمیرا

حمیراء

لقبی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعایشه داده بودند گاه گاه میفرمودند که یا حمیراء و حمیراء مصغر حمراء است و حمراء در اینجا بمعنی بیضا است

حنیفه بنت القعنبی

دختر عبد الرحمن بن احمد بن عمر بن عرفات القعنبی و از اشیاخ امام سیوطی و زنی محدثه بوده است و کمال بن حجر و بعضی علمای دیگر بمشار الیها اجازه داده اند

حولاء

اسم دو نفر صحابیه است که یکی عطر فروش بوده و یکی در عبادت مراقبتی تمام داشته

حیات خانم

زوجهٔ شاه اسمعیل صفوی بوده و طبعی موزون داشته و این پادشاه را منکوحهٔ دیگر مسماة بجهان خانم بوده است که او نیز شعر میگفته گویند روزی جهان خانم این شعر را بشاه اسمعیل

عرض کرد

تو پادشاه جهانی جهان ز دست مده　　که پادشاه جهان را جهان بکار آید

حیات خانم حاضر بود بشنید و این بیت را بعرض رسانید

ز لطف جهان بکن تا ز حیات برخوری　　هر که غم جهان خورد کی ز حیات برخورد

بعضی گفته اند جهان این مصرع خواند

تو پادشاه جهانی تو را جهان باید

حیات میخواند

اگر حیات نباشد جهان چکار آید

[illegible] دیگر این مکالمهٔ شعری را بحیات النساء بیگم و مهر النساء بیگم ملقب بنورجهان که هر دو زوجهٔ جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند و ذکر اینها در ذیل مشاهده میشود

حیات النساء بیگم

زوجهٔ جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه زنی با صباحت و صاحب طبع [illegible] و چنانکه ذکر شد این پادشاه زوجهٔ دیگر داشته مسماة

بمهر النسا بیگم ملقب بنورجهان متصف بصفات مذکوره و مکالمه مسطوره در فوق را
بعضی باین دو زن نسبت داده اند و نیز بعضی از مؤلفین گویند جهانگیر پادشاه پنج زن
داشت و مکالمه فوق را با شرح نسبت بانها داده چون طائلی در تحقیقات آن نبود بنگارش
آن نیز پرداختیم همینقدر گوئیم جهانگیر شاه از اول جوانی و در زمان سلطنت پدر خود
میل مفرطی بنورجهان بیگم پیدا کرده و جهت تعشق ابتدا این شد که روزی مشار الیها
در جای با صفائی تفرج میکرد شاهزاده جهانگیر رسید و دو کبوتر در دست داشت
چون این دختر را دید بدست او داد که نگهدارد و خود در گلستانی ببازی مشغول شد بعد
شاهزاده کبوتران را بنورجهان داده خود بگل چیدن پرداخت اتفاقا یکی از دو کبوتر
از دست او رها شده پرواز کرد و وقت شاهزاده آمد و یکی از کبوترها را مفقود دید
پرسید آن کبوتر چه شد نورجهان گفت پرواز کرد و رفت جهانگیر گفت چگونه پرواز
کرد نورجهان کبوتر دیگر را هم رها نمود و گفت اینطور پرواز نمود این حرکت خوش آیند
در شاهزاده اثر کرده او را مفتون نورجهان ساخت معذلک این زن مهتی ابتدا بعلیقلی خان
نامی شوهر کرده بعد در تحت مزاوجت جهانگیر شاه درآمده است گویند وقتی
نورجهان بجهانگیر شاه گفت دهن شما خوشبو نیست جهانگیر از زوجه دیگر خود که
مسماة بجوده بائی بود استفسار نمود او در جواب گفت من بوی دهن مرد دیگر را نشنیده ام
تا بدانم دهن شما خوشبو است یا نیست نورجهان از این جواب جوده بائی زیاده منفعل
گردید

حواشی
نورجهان
نورعلیشاه مشهور
و سمتی بدو ... بحافی بوده
خواهد ... مفاوضات حرفا
از شوهر خود کسب کرده و
طبعی موزون داشت تقریبا
هزار شعر ... که غالب
مشتمل بر کلمات عرفانیه
از نورعلیشاه لا یخفی ...
شوهر که ... بیت از کم
اوست
منع دلم از ناله مکن ...
کز ناله کسی منع نکرده است
چاره درد من بیچاره را
داند ... اتصال ...
وله
ایا طایر قدس عرش آشیان
بجو ... ازین
قفس بشکن و بال و پر باز کن
بگلگشت گلزار پر ...

حرف الخاء

خاتون

...نهای بزرگ را کلیة خاتون میگویند اما از آل ایوب بعضی از خاندان و سلسله سلطان
صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر دو نفر زن بوده اند که آنها را خاتون مینامیده اند یکی
... دختر سلطان ملک عادل سیف الدین ابی بکر ابن ایوب و دیگری دختر ملک اشرف
موسی پسر ملک عادل سیف الدین و این هر دو مالک املاک زیاد و متمول بوده اند و مدرسه
خاتونیه در دمشق شام از آثار خیریه خاتون دختر ملک اشرف میباشد خاتون والده

سلطان ملک عادل در سال پانصد و نود و سه هجری درگذشته و خاتون دختر
ملک اشرف در ششصد و ... چهار وفات کرده اما مسجد خاتونیه که در فندقلی
اسلامبول واقع است از قرار مسطورات حدیقة الجوامع از ابنیهٔ پریزاد خاتون زوجهٔ
احمد پاشای هرب است و احمد پاشا از امرای بحریه بوده

خدیجة الکبری

جناب ام المؤمنین خدیجه اول زوجه از زوجات مطهرات حضرت سید المرسلین است که
دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی از اشراف قریش بوده و مادر معظمهٔ مشارالیها
فاطمه بنت زائدة الاصم از اولاد عامر بن لوی میباشد در زمان جاهلیت جناب خدیجه را
طاهره میگفتند حضرت رسول بان مخدره کبری لقب دادند این اشعار بر بزرگی و تقدم
او بر سایر زوجات طاهرات میباشد و خلافی در ترتیب بزرگی ایشان بر سایر زوجات
طاهره نبویه نیست و قبل از بعثت نیز بسعادت شده بشرف زوجیت نبی اکرم صلی الله علیه
و آله و سلم مشرف گردید و حضرت سیده طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها و باسم
طیب و طاهر از بطن شریف بوجود آمده‌اند و خدیجة الکبری پیش از همه زنان بقبول اسلام
و ایمان ... شد چهار سال و چند ماه با نور ایمان و رسالت ...
اولاد ... پیش کرده و سایل ظاهری ... کار نبوت مال ...
خدیجه را ... روایت کرده‌اند که گفته است حضرت رسول صلی الله علیه
و آله ... خدیجه ... نمودند ... من ...
... خدیجه ... نبوت ... است ...
فرموده حضرت رسول ... فرمودند لا والله ... از خدیجه بهتر ... ام
که تمام مردم کافر بودند او مؤمن بود در زمانی که همه تکذیب مینمودند او مرا تصدیق
میکرد و در اوانی که هیچکس معاونت من نمیپرداخت او بمال خود با من مواسات نمود و
خداوند از بطن او چند فرزند بمن عطا فرمود عایشه گوید ... من این کلمات را از حضرت
نبوی استماع نمودم ... جناب خدیجه سه سال
قبل از هجرت در ... مکه معظمه ... بنا بر این ...
با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیست و ... سال و چند ماه قبل از هجرت

خازن الدوله سمیه‌اش برکال بدن باجی از زوجات محترمه خاقان خلد آشیان ... اماست مرحومه مشارالیها جواری والده معظمه خاقان مغفور (محمودشاه) بوده چون والده خاقان ... ... خدام حرم ... بودند یکی و از میان خود ... بکلی ... باشد ... بتوسط والده خاقان ... خدام حرم ... والده خاقان ... ایشان ... شود ... این ... مقامی ... این شعر ... مال ... در حقیقه ... کمال ... از خاقان ... و ملقب بخازن الدوله گردید و دو شاهزاده معظم از بطن او بوجود آمدند خازن الدوله ... مرحومه خاقانی ... مطلوب خازن الدوله را

اتفاق افتاده خدیجة الکبری زنی عاقل و با تمکین و مالدار بوده و حضرت رسول ...
او فرموده خدیجه خیر نساء عالمها در مسامرات محی الدین مسطور است که خدیجه بنت ...
از سید عالمیان روایت نموده است خلاصه قدر و جلالت خدیجه بدرجهٔ اشتهار دارد
و همراهیهای او با حضرت پیغمبر کائنات و میل آنحضرت باو بقدری معروف است که زیاده بر این
حاجت بشرح و بیان نیست

خدیجة الست

دختر مستعصم بالله عباسی است و اعراب در سیاق خود او را ست خدیجه می گویند مستعصم
بالله آخرین خلیفه است از خلفای بنی عباس که در سال ششصد و پنجاه و شش بحکم
هلاکو خان مقتول گردید اما دختر خلیفه ست خدیجه بیست سال بعد از پدرش زندگانی
کرد و کمال اعتبار و حرمت را داشت چون درگذشت در تشییع جنازهٔ او اعیان دولت
و ارکان مملکت حاضر شدند و جسد او را با دبدبهٔ زیاد برداشته و بخاک سپردند و یاد
از سرگذشت حزن انگیز پدرش کرده نوحه سرائیها نمودند

خدیجة السلجوقیة

دختر داود بن میکائیل بن سلجوق برادرزادهٔ رکن الدوله طغرل بیک از سلسلهٔ سلاجقهٔ
ایران چنانکه پیش ذکر شد این زن معروف بارسلان خاتون بوده در سال چهارصد و
چهل و هشت هجری خدیجهٔ سلجوقیه را بزنی بالقائم بامر الله ابن القادر بالله العباسی
دادند و القائم صد هزار دینار مهریه داد در جهاز مشار الیها اوانی مرصع و طلا البسیار
و اسباب تجمل بیشمار بوده و ارباب سیر و تواریخ حتی صلاح الدین صفدی در کتاب
وافی بالوفیات شرح اینرا وجب را نگاشته

خدیجة الشاهجانیة

بغدادیه بوده است که در وعظ مهارتی داشته از ابن سمعون کسب و اخذ علم نموده مشار الیها
املا میکرده و مشار الیها میوشته است وفات این زن در سال چهارصد و شصت
هجری اتفاق افتاده

خدیجه بنت بندران

معروف بام سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن خلف بن عبد العزیز بن بدران

الحسینی است واو زنی محدثه واز اشیاخ امام سیوطی میباشد در سال هفتصد ونود
وهشت متولد شده و در سن دو سالگی وی را بمجلس حدیث جویری ومنصفی کرمیری ومحدثین
معتبر بوده اند حاضر نموده اند چه در آن ایام علم حدیث زیاده از حد منتشر بود واطفال
کوچک خود را خاندان اهل علم در مجالس تدریس محدثین کرام حاضر میکردند وبعدها
این فقره اسباب مفاخرت آن طفل بود واز تلامذهٔ آن شخص شمرده میشد ومیگفت من
در مجلس درس فلان محدث حاضر شده ام وفیض وسعادتی از این راه شامل وعاید او
میگردید خلاصه امام سیوطی از اینزن اجازه گرفته و در کتاب المنجم فی المعجم او را ذکر
کرده است

خدیجهٔ بنت جعفر

دختر جعفر بن نصیر التمیمی شاعره بوده است اندلسی که هم در ادبیات دستی داشته و
هم در موسیقی الحان واشعار او را دلاویزی وطرب انگیزی وصف نموده اند اما از نتایج
افکار او چیزی بدست نیامد که در این سفینه ثبت شود

خدیجهٔ بنت الحسن
بن علی بن عبد العزیز

دختر حسن بن علی بن عبد العزیز است وعمزادهٔ قاضی محیی الدین ابن اکرکی وخالهٔ پدر
المعز القرشی اینزن عالمه بوده است باورع وصلاح وحافظ قرآن و در تجوید بکمال و
همواره بعلم فقه اشتغال داشته از احمد بن الموازینی اخذ وکسب علم نموده ومشار الیه
باو اجازه داده و بروایت حدیث و درس فقه مشغول بود تا در سال ششصد و چهل و
یک وفات نمود

خدیجهٔ بنت زین الدین

دختر زین الدین عبد الرحمن ابن ابی بکر بن محمد بن ابراهیم بن احمد المقدسی وخواهر
حبیبهٔ محدثه که ترجمهٔ حال او گذشت وزوجهٔ شرف الدین بن الشیخ شمس الدین الحنبلی و
محدثهٔ با قدس وتقوی بوده علم الدین البرزالی که استاد صلاح الدین صفدی است
گوید خدیجه بنت زین الدین از حلب مرا در برای ما روایت حدیث نمود واز ابن ابی الهم
البلدانی ومحمد بن عبد الهادی وابراهیم بن خلیل وابن عبد الدائم استماع حدیث کرده

سبط سلفی و سایر اعیان محدثین آن زمان بخدیجه بنت زین الدین اجازه داده اند ولادت
مشار الیها در سال ششصد و چهل و هفت هجری و وفات او در هفتصد و دو واتفاق
افتاده است

خدیجه بنت العبیری

محدثه بوده است معروف بفخر النساء و از زنهای مشهور قرن سادس هجری و از مشاهیر
علمای عصر خود اخذ علم و استماع حدیث نموده و بسیاری هم از او فقه آموخته و روایت
حدیث کرده اند زیاده از نود سال در این سرای سپنج اقامت داشته و در پیری باز
بتعلیم علم حدیث میپرداخته در پانصد و هفتاد در گذشته است

خدیجه بنت القیم

معروف بامة العزیز البغدادیه بوده و پیش ذکری از او نموده ایم پدر مشار الیها حمام قیمی
(ناطوری) چون دختر خود را دارای استعداد علمی دید اسباب تحصیل او را فراهم آورد
و خدیجه را نوشتن و تجوید یاد داد و پس از آن خدیجه خود نیز شوقی حاصل کرده بکسب
علوم متنوعه پرداخت چندگاهی مجلسی منعقد ساخته برای زنان وعظ مینمود
بعد بترک موعظه گفته در خانه خود عزلت اختیار کرد تولد مشار الیها در سال
ششصد و هشت هجری و وفاتش در ششصد و نود و نه در سن نود و یکسالگی
اتفاق افتاده خدیجه در بغداد بمجلس درس ابن شیرازی و کریمه محدثه و سایر مشاهیر
الشهر حاضر شده و در مصر نیز از علی بن المختار العامری و ابن الحمیری کسب علم کرده
و در دمشق و تبوک بتعلیم حدیث پرداخته داد بیانات منفرد زنان خود بوده و مقامات
حریری را بالحسن وجوه تدریس مینموده و بسیاری از معاریف آنعصر کتاب مزبور را
نزد او درس خوانده اند اگرچه علم تجوید را نیز از استادان فن اخذ کرده ولی در آن تبحری
حاصل ننموده است

خدیجه بنت المأمون

دختر مأمون خلیفه عباسی و از فصحای شعرا بوده است وقتی جاریه مغنیه متمة البشاره
بیات ذیل را که از نتایج افکار مشار الیها است در مجلس متوکل عباسی خواند

بالله قولوا لی لمن ذا الرشا　　　المثقل الردف الهضیم الحشا

اظرف ما کان اذا ما صحا | واملح الناس اذا ما انتشی
وقد بنی برج حمام له | ارسل فیه طائرا مرتشا
یا لیتنی کنت حماما له | او باشقا یفعل بی ما یشا
لو لبس القوهی من رقة | اوجعه القوهی او خدشا

خلیفه را نهایت خوش آمده زیاده از حد تحسین کرد و از شاعر پرسید این ابیات از کیست چون خدیجه خلیفه زاده بود و انتساب این اشعار او و مناسب نمی نمود شاعر خواست کتمان کند خلیفه او را قسم داد شاعر ناچار حقیقت را اظهار کرد و این ابیات باسم خدیجه اشتهار یافت مضمون شعر اخیر از اشعار مسطوره خدیجه را شاعره ترک معروف بفطنت اقتباس کرده میگوید

آزرده ایلر ای پری نازک تنک سنک | موی میان اولسه ده پیراهنک سنک

خدیجه بنت الملقن

دختر شیخ نور الدین و نواده علی الانصاری است که از علمای شافعی بوده و علی الانصاری معروف بابن ملقن است و خدیجه منسوب بجد خود شده مشار الیها از اشیاخ امام سیوطی و از محدثه های مشهوره میباشد تولد او در سال هفتصد و هشتاد و هشت و در درس ابو الیمن الکوی حاضر میشده قاله السیوطی فی المعجم

خدیجه بنت النویری

دختر عبد الرحمن بن علی بن احمد بن عبد العزیز بن القاسم بن الشهید الناطق عبد الرحمن الهاشمی العقیلی النویری المکی و خاتون محدثه و از اشیاخ امام سیوطی بوده است و او را سعیده هم میگفته اند در سال هفتصد و نود و هفت در مکه معظمه متولد شده و در هشتصد و هشتاد وفات کرده و در علم حدیث اشخاص عدیده باو اجازه داده اند

خدیجه معروفه بام الفضل خدیجه

دختر فقیه ابو القاسم عبد الرحمن بن القاسم بن الحسین بن عبد الله النویری از محدثه های اواسط قرن ششم است که در مصر زندگانی مینموده پدرش در سال ششصد و چهل و هشت هجری در جنات دمیاط بدست فرنگیها کشته شد جدش قاسم بن جزولی معروف بود و پدر قاسم را الحسین باشد ابن الحاوینه میگفتند و پدر حسین یعنی عبد الله بن ابن

الفرشیه اشتهار داشت و این خانواده کلیته دارای علو و ریاست بوده و سید مرتضی اعلی الله مقامه در تاج العروس در مادهٔ (ن و ر) انها را تعداد و شرح حالی از هر یک بیان نموده است.

خدیجه بنت عبد الوهاب

خدیجه بنت عبد الوهاب بن هبة الله الصوفی زنی بوده است در ادبیات و حقایق و معارف صاحب مقام و شیخ محیی الدین در مسامرات خود روایتها از او دارد

خرقاء

اسم میه میباشد و گاه از مخفف کرده می میگفته اند مشار الیها محبوبه ذو الرمة شاعر بوده و مشار الیه در حق وی این بیت را نظم نموده

تمام الحج ان تقف المطایا — علی خرقاء واضعة اللثام

اسم ذو الرمة غیلان میباشد و بعضی این اسم را اضافه بر اسم محبوبه ذو الرمة کرده و او را غیلان میگفته اند در شرح شریشی بر مقامات حریری مسطور است که غیلان روزی میه را با بعضی کنیزکان که همسن او بودند دید و مفتون حسن و جمال او گردید خواست با او بتقریبی سخن گوید مشکی پاره در دست داشت از ابهانکه به نزد میه آمد و گفت این مشک را بپینه کن میه ملتفت مطلب شده گفت من خرقاء میباشم یعنی کاری از دستم بر نیاید غیلان چنان فرض کرد که میه مطلقا توجه و میلی باو ندارد مأیوس شده قصد رفتن کرد و ریسمان پوسیدهٔ هم بدست او بوده میه برای انکه محبت او یاس حاصل ننماید غیلان را او از کرده گفت یا ذا الرمة از کثرت خرقاء فجار بتی صناع یعنی ای صاحب ریسمان پوسیده اگر من بیکاره هستم کنیز من کارگر است غیلان دانست که از جانب معشوقه کششی هست و از انروز غیلان معروف بذو الرمة و میه خرقاء نامیده شد خلاصه ذو الرمة در شعر مسطور در فوق میگوید حقیقتا کمال حج وصول بمحبوب است و عرفاء مضمون این شعر تحقیقات کرده اند که خارج از ما نحن فیه میباشد و بعضی این شعر را بنطور روایت کرده اند

تمام الحج ان تقف المطایا — علی لیلی و تبا نها السلام

فی العیون عن ابی جعفر علیه السلام قال تمام الحج لقاء الامام

خرقاء الصحابیه

زنی زنکاری بوده است در عصر سعادت یعنی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله این زن دایما در مسجد نبوی بخدمت مشغول بوده و خرقاء لقب ریطه بنت سعد است که
بحمق وبلاهت معروف بوده ریسمان رشتی و بعد از آن پاره پاره کردی بنابراین در حق
همین ضرب المثل گفتند اخرق من ناکثة غزلها و بجای ناکثه ناقضه هم دیده شده است
و هر وقت کاری بدست غیر اهل افتد میگویند خرقاء وجدت صوفا نیز مثل است که
(خرقاء ذات نیقة) و (خرقاء عیابة) یعنی خود دارای عیب است و عیب دیگران مینماید
و شخصی که عذرهای غیر موجه بیاورد در حق او میگویند لا تعدم الخرقاء علة یعنی عذر
تراشیدن کار مشکلی نیست

خشف الواضحیه

مغنیه ایست مشهوره از خواننده های عهد متوکل عباسی و در حضور آنخلیفه با مغنیهٔ
مسماة بعریب مناظره در باب علیه بنت المهدی نموده

خل

نیز مغنیه بوده است از خوانندگان عهد خلفای بنی عباس و با فریدة المغنیه که مملوک
عمرو بن بانه و از ندمای عباسیه بوده سمت همقطاری داشته و ذکاوت و معرفت و صباحت
منظر خل معروفست

خلیدة المکیه

مغنیه ایست که در کتاب اغانی ذکری از او شده و این زن و دو زن مغنیه دیگر که ربیحه
و عقیله نام داشته اند و مملوک ابن شماس بوده به شماسیات معروف میباشند

خنساء

شاعره ایست بنهایت معروف و مشهور که هم درک زمان جاهلیت نموده و هم بفیض عصر
سعادت و شرف قبول اسلام نایل گردیده است [illegible] و اسم خنساء تماضر بوده و شعرا و اشخاصی که
در علم نقد شعر تبحر کامل دارند او را بتمام زنهای صاحب طبع مقدم میدانند از ابن المراغه
که جریر معروف باشد پرسیدند اشعر شعرا کیست گفت انا لولا هذه الفاعلة یعنی اگر این قحبه
نبود من اشعر بودم گویند وقتی بشار بن برد که نیز از شعرای مشهور میباشد گفت هیچ زنی

شعر نگفته است مگر اینکه در اشعار او ضعفی ظاهر است گفتند با لخنسا هم اینطور است گفت نه او چهار خصیصه دارد

بعضی در قصد بوجریر را یاد کرده و گفته اند کلام او نسبت به خنسا از ادب دور است چه مشار الیها بشرف حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قبول دین اسلام مشرف شده و در زمان خلافت عمر چنانکه ذکر خواهد شد در جنگ قادسیه اظهار حمیتی نموده و کسی که دارای این هنرها باشد خلاف ادب نسبت باو روا نباشد اما شک نیست که او عبارت مزبوره جریر قصدی بجز مدح نداشته است

بنابر مسطور روایت ابن اثیر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بشنیدن اشعار خنسا مایل بودند و او بشخصها در حضور آن بزرگوار حاضر شده شعر میخواند و حضرت تحسین میفرمودند و میگفتند هیه یا خناس اکثر اشعار خنسا در مرثیه برادران اوست

ابن اثیر گوید خنسا ابتدا طبع غرائی نداشت و بندرة شعر میگفت همین که برادران او کشته شدند از فرط رقت و تأثری که او را حاصل آمد طبعش روان گشت و مرثیه های طولانی برای آنها بنظم آورد پوشیده نباشد که خنسا دو برادر داشته یکی معاویه نام که جوانی زیبا و بلند قامت و برادر مادری او بود برادر دیگر او موسوم بصخر که از یک پدر بودند بحلم و جوانمردی معروف و معاویه با هاشم المری نزاع کرده مقتول شد و صخر در مقاتله مجروح گردید بعد از آنکه قریب یکسال ناخوش و بستری بود و اهل و عیال او بستوه آمده بودند وفات کرد و خود صخر در این معنی گوید

اری ام صخر لا تمل عیادتی — وملت سلیمی مضجعی ومکانی

خلاصه مرگ این دو برادر اسباب تأسف و هم و غم شدید خنسا گردید گویند عمر در چهره خنسا بعضی زخمها دید پرسید اینها چیست خنسا گفت از گریه بسیار که بر برادران خود کرده این زخمها در صورت من پدیدار گشته است عمر گفت برادران تو در آتش اند خنسا گفت بر حزن و اندوه من افزود تا حال بجهت اخذ ثار آنها میگریستم من بعد برای اینکه در آتش میباشند گریه میکنم

از عایشه روایت کرده اند که گفته است خنسا را دیدم پیراهنی کوتاه از پشم پوشیده بود و این قسم پیراهن را صدار میگفتند گفتم ای خنسا صدار میپوشی و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرموده اند خنسا گفت نمیدانستم که نهی شده اما علتی دارد

که اینجا هم اختصار ذکر کرده ام علت را پرسیدم گفت مرا پدرم بشخصی مسرف بزنی داد و او
اموال خود را تلف کرده هیچ در دست ماند شوهرم بمن گفت ای خنسا از شهر کوچ کنیم و طلب گشایش
نمائیم گفتم باید نزد برادرم صخر رویم چون نزد صخر آمدیم و عرض حال کردیم او اموال خود را
دو قسمت نمود و گفت هر یک را از این دو قسمت را میخواهید بردارید زوجه برادرم با او گفت
مال خود را بالمناصفه قسمت میکنی بس نیست که اینها را داد و قبول نکرد او دو قسمت نمود و
مخمسه مبینی صخر گفت

والله لا امنحها شرارها ❊ وهي حصان قد كفتني عارها
ولو هلكت مزقت خمارها ❊ وجعلت من شعر صدارها

چون سخن برادر خود را شنیدم تصمیم نمودم که اگر بمیرد و برای آنکه گفته او راست باشد تا زنده ام این
صدار را از بدن دور نخواهم کرد

معلوم می شود که خنساء در حق صخر و معاویه در جلد سیم اغانی مسطور است محیی الدین در
مسامرات میگوید وقتی بخنسا گفتند صخر را برای ما وصف کن گفت کان مطر السنة الغبراء و
ذعاف الکتیبة الحمراء گفتند صفات معاویه را بیان نما گفت کان حیا الجدب اذا نزل و
قری الضیف اذا حل پرسیدند از این دو برادر کدام یک از این دو برادر بزرگتر
بود گفت اما صخر فسقام الجسد واما معاویه فجمرة الکبد آنگاه این دو بیت را انشاء نمود

اسدان محمرا المخالب نجدة ❊ بحران في الزمن الغضوب الانمر
قمران في النادي رفيعا محتد ❊ في المجد فرعا سودد متخير

در کتب ادب و سیر مسطور است که عرب وقتی بازاری عمومی داشتند که آنرا سوق عکاظ
میگفتند و این بازار در موسم مخصوصی منعقد میشد شعرا و شجعان عرب در آن بازار
حاضر شده مناظره و مشاعره مینمودند و برای نابغه ذبیانی خیمه مخصوصی قرار داده بودند
که کلیه فحول شعرا در آنجا جمع میشدند در یکی از مواسم شاعر حضرت رسول صلی الله علیه
و آله حسان بن ثابت انصاری داخل خیمه نابغه شده دید اعشی با خنساء مشغول مشاعره
است خنسا مرثیه را که در حق صخر گفته شعر بخواندن نمود و مصرع اول
از قصیده این است

قذى بعينك ام بالعين عوار

جو بها

چون این دو شعر برخواند

وان صخرا لتأتم الهداة به		كأنه علم في رأسه نار

وان صخرا لمولانا وسيدنا		وان صخرا اذا نشتو لنحار

نابغه زیاده از حد تحسین کرد و گفت اگر ابو بصیر این را انشاد شعر نکرده بود و من او را اشعر
ناس نخوانده بودم تو را ای خنسا اشعر از همه میگفتم اما حالا میگویم که انت والله اشعر من کل ذات
ثديين يعني تو از جمیع زنان اشعری خنسا گفت ای والله و من کل ذی خصیین یعنی بلکه از جمیع
مردان حسان بنابغه گفت من هم از اعشی اشعرم هم از خنسا و برای اثبات مدعای خود ابیات
ذیل را برخواند

لنا الجفنات الغر يلمعن بالضحى		واسيافنا يقطرن من نجدة دما

متى ما نزرنا من معد عصابة		وغسان نمنع حوضنا ان يهدما

ابى فعلنا المعروف ان ننطق الخنا		وقائلنا بالعرف الا تكلما

ولدنا بني العنقاء وابني محرق		فاكرم بنا خالا واكرم بنا عمّا

نابغه بعضی تصرفات در ابیات حسان کرد و حسان منفعل شد اما تصرفات نابغه فقط
بر اغراق مضامین اشعار حسان میافزود و میتوان گفت مشرب حسان در شعر ... مایل بوده چنانکه
در این دو بیت خود اشعار کرده گوید

وانما الشعر لب المرء يعرضه		على المجالس ان كيسا وان حمقا

وان اشعر بيت انت قائله		بيت يقال اذا انشدته صدقا

واز اشعاری که خنسا در مرثیه برادر خود صخر گفته این بیت بدیع است

يذكرني طلوع الشمس صخرا		وابكيه لكل غروب شمس

واز نتایج افکار خنسا ابیات ذیل است که در باب مدایح دیوان حماسه نگاشته شده

دل على معروفه وجهه		بورك هذا هاديا من دليل

تحسبه غضبان من عزه		ذلك منه خلق ما يحول

ويل امه مسعر حرب اذا		القي فيها وعليه الشليل

ابو الفضل میدانی گوید مثل معروف مرعی ولا کالسعدان را ابتدا خنسا گفته و منشا این مثل
آنست که مشار الیها وقتی از سوق عکاظ بر می گشت و سید بجلی که در آن جمع بود و هند بنت

عتبة بن ربیعه را کشته بودند و او برای انها شعر میخواند خنسا گفت از چه قبیل اشعار میخوانی گفت مراثی گذشتگان خود را میخوانم خنسا گفت ان مراثی در حق چه کسان است هند خواند

ابکی عمود الابطحین کلیهما ‌ ‌ ‌ و مانعها من کل باغ یریدها

ابو عتبة الفیاض و یحک فاعلمی ‌ ‌ ‌ و شیبة و الحامی الذمار ولیدها

اولئک اهل العز من ال غالب ‌ ‌ ‌ و للمجد یوم حین عد حدیدها

خنسا بعنوان ستایش و مدح گفت مرعی ولا کالسعدان و غرض او این بود که در میان ال غالب نظیر مذکورین در این اشعار نیست و مرعی بمعنی چراگاه و سعدان گیاهی است که از برای شتر بهتر از ان یافت نمیشود و تقدیر مثل مذکور این است که هذا مرعی جید ولکن لیس فی الجودة مثل السعدان یعنی این چراگاه خوبی است اما نه بخوبی چراگاهی که دارای گیاه سعدان است پس از ان خنسا بهمان قافیه دو بیت ذیل را در مرثیه برادران خود نظم اورده و انشاد کرد

ابکی ابا عمرو بعین غزیرة ‌ ‌ ‌ قلیل اذا تغفی العیون رقودها

وصخرا ومن ذا مثل صخر اذا بدا ‌ ‌ ‌ بساحته الابطال قبا یقودها

و مثل دیگر نیز شبیه بمرعی ولا کالسعدان هست و ان ماء ولا کصداء میباشد و گویندگان ان نیز زنی بوده و شرح ان در حرف قاف بیاید

اما سرگذشت خنسا در جنگ قادسیه این است که شاعره مذکوره با چهار پسر خود در ان وقعه حاضر بود روزی محض تحریص انها بر قتال با ایشان خطاب نموده گفت یا بنی انکم اسلمتم طائعین و هاجرتم مختارین و والله الذی لا اله غیره انکم لبنو رجل واحد کما انکم بنو امراة واحدة ما خنت اباکم ولا فضحت خالکم ولا هجنت حسبکم ولا غیرت نسبکم وقد تعلمون ما اعد الله للمسلمین من الثواب الجزیل فی حرب الکافرین واعلموا ان الدار الباقیة خیر من الدار الفانیة یقول الله عز وجل یا ایها الذین امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمین فاغدوا علی قتال عدوکم مستبصرین وبالله علی اعدائه مستنصرین واذا رایتم الحرب قد شمرت عن ساقها واضطرمت لظی علی سیاقها وجللت نارا علی اوراقها فتیمموا وطیسها وجالدوا رئیسها عند احتدام

خیسها نظفروا بالغنم والکرامة فی دار الخلد والمقامة یعنی ای پسران من شما طوعاً فی
رغبة مسلمان شدید و باختیار مهاجرت کردید قسم بانخدا که جز او خدائی نیست شما
فرزندان یک مرد میباشید چنانکه فرزندان یک زن هستید من بیپدر شما خیانت نکردم
و خال شما را رسوا ننمودم و عیبی بر حسب شما وارد ننمودم و نسب شما را تغییر ندادم و شما
میدانید که خداوند عالم چه ثواب جزیلی برای مسلمین در جنگ با کفار مهیا فرموده
بدانید که سرای باقی بهتر از دار فانی است و خدای عزوجل در کتاب کریم خود مؤمنین را
بصبر و ثبات و پرهیزکاری امر میفرماید و رستگاری را نتیجه این صفات و اعمال قرار میدهد
چون فردا سلامت صبح نمودید با تیقظ و بصیرت بجنگ دشمن بپردازید و از خدا یاری جسته
بر خصمان غلبه کنید چون نایره قتال را مشتعل بینید خود را بر آن آتش زنید و با سردار آن
درآویزید بغنیمت و کرامت فایز میشوید و در بهشت صاحب مقام و جای خواهید شد

ابن اثیر گوید پسران خنسا نصیحت مادر خود را گوش کرده علی الصباح قدم
در پهنه حرب نهادند و داد دلیری دادند و هر چهار یکدفعه شهید شدند چون
خنسا خبر شهادت آنها بشنید گفت الحمد لله الذی شرفنی بقتلهم و ارجو من ربی ان یجمعنی
بهم فی مستقر رحمته یعنی حمد خدا را که مرا بقتل آنها شرافت روزی فرمود و امیدوارم که در
آخرت مرا با آنها در محل رحمت خود جمع نماید

گویند بعد از کشته شدن پسران خنسا عمر برای او وجه معاشی مقرر کرد که تا زنده بود آنرا
استمراراً میگرفت و از اشعار خنسا اکثر ادبا پسند و تحسین کرده اند ابیات ذیل است

تعرقنی الدهر قرعا وغمزا	واوجعنی الدهر نهشا وخزا
وافنی رجالی فبادوا جمیعا	واصبح قلبی لهم مستفزا
کان لم یکونوا حمی یتقی	من الناس اذ ذاک من عز بزا
وکانوا سراة بنی مالک	وزین العشیرة مجدا وعزا
وهم فی القدیم ضخام الادیم	والکائنون من الباس حرزا
لشم الرماح وبیض الصفاح	فبالبیض ضربا وبالسمر وخزا
وخیل تکردس بالدارعین	وتحت العجاجة یجمزن جمزا
جززنا نواصی فرسانها	وکانوا یظنون ان لا تجزا

ومن ظن ممن یلاقی الحروب — بان لا یصاب فقد ظن عجزا
نعف ونعرف حق القری — ونتخذ الحمد ذخرا وکنزا
ونلبس فی الحرب نسج الحدید — وفی السلم نلبس خزا وقزا

خوله

دختر ثعلبه از صحابیات است وبعضی اسم او را بصورت تصغیر نوشته وخویله گفته اند و قصهٔ این زن مظهر تشریع حکمی وشان نزول آیتی گردیده خلاصهٔ آن داستان این است که مشار الیها زوجهٔ اوس بن صامت صحابی بوده واوس نوبتی بروی خشم گرفت وصیغهٔ ظهار بر زبان راند وگفت انت علیّ کظهر امی وایقاع این صیغه در آنوقت موجب بینونت منجز وسبب حرمت مطلق میگردید چنانکه صیغهٔ طلاق در اینزمان چون خوله اینعبارت از شوهر خویش بشنید بحضرت رسالت پناهی رفته ماجری معروض داشت واز حکم شرعی و تکلیف شخصی خود سؤال نمود واز اینکه اکثر بیکس وفقیر وما در چند کودک صغیر بود ناله ها میکرد ونالی شدید داشت چرا که اگر طفلگان را میگذاشت ومیرفت از بی پرستاری بهلاکت میرسیدند واگر با خویشتن میبرد از گرسنگی تلف میشدند حضرت رسول صلعم برحسب حکم مزبور که صیغهٔ ظهار را دران اوان مقرر بود فرمودند تو بر اوس بن صامت حرامی مطلقا پس حقتعالی بر آن ضعیفه تفضل وترحم اورده آیتی فرو فرستاده حکم ظهار بظهور رسانید قال عز من قائل قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها وتشتکی الی الله الآیه مراد از التی خوله است ومقصود از زوجها اوس از اینهنگام ظهار از طلاق جدا شد باینکه تفریق وبینونت وحرمتی را که طلاق موجب گردد منجز ومطلق باشد واز ظهار مقید ومعلق باینمعنی که مظاهر چون خواهد زوجهٔ خود را حلال نماید میباید کفارهٔ شرعیه بپردازد پس حرمت مس زن بر شوهرش مادامی است که کفاره بجای نیاورده است برخلاف حرمت طلاق که بمجرد وقوع آن حکم حرمت بطور تنجیز وتأبید واطلاق تعلق میگیرد ودر ظهار همینکه زوج یکی از کفارات ثلث مرتبه را بجای آورد حرمت برخاسته وعدم غیر بود داشته میشود وکفارهٔ ظهار عبارتست از آزاد کردن بندهٔ واگر نتواند روزهٔ دو ماه متوالی و اگر نتواند اطعام شصت مسکین چنانکه خدایتعالی در واقعهٔ ظهار اوس از خوله میفرماید والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون

سورة المجادلة

بر والله بما تعملون خبیر فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع
فاطعام ستین مسکینا

آورده‌اند که بعد از نزول آیهٔ مبارکه در شان ایشان اوس شصت مسکین را اطعام کرد و حضرت
رسول صلعم خوله را بزوجیت وی اعادت دادند و این مسئله در باب الظهار در کتب فقهیه
شرح داده شده است گویند عمر در ایام خلافت خود روزی با چند نفر به پیرزنی برخورد
مدتی متمادی ایستاده با مشار الیها گفتگو کرد و همراهان او ایستاده منتظر بودند یکی از
همراهان بعمر گفت بجهة پیرزنی چنین ما را معطل مینمائی عمر گفت آیا میدانی این زن کیست این
همان خاتون جلیل القدری است که شکایت بدرگاه پروردگار برد و حق جل و علا از شرافت
قد سمع الله را در حق او نازل فرمود والله اگر تا شام میایستاد و با من تکلم میکرد میایستادم
و جز برای نماز سخن او را قطع نمیکردم و چون میرفتم برای نماز هم که میرفتم اگر او باز طالب گفتگو بود
معاودت مینمودم

خوله

خواهر سیف الدوله ممدوح متنبی از خاندان آل حمدان و مفتخر باجلالت و شأن بوده است
و در سال سیصد و پنجاه و دو در شهر میافارقین که در حوالی دیار بکر واقع و حالا الآن ایست
وفات نموده و متنبی مراثی خوب برای او بنظم آورده و از آنجمله مرثیه ایست که مطلعش این است

یا اخت خیر اخ یا بنت خیر اب   کنایة بهما عن اشرف النسب

و حسن این مطلع از ارباب ذوق پوشیده نیست و بیت دیگر آن مرثیه این است

اجل قدرک ان تسمی مؤبنة   ومن یصفک فقد سماک للعرب

و در این شعر میگوید شأن تو اجل از این است که تصریح باسم تو شود و بیت دیگر این است

کأن فعلة لم تملأ مواکبها   دیار بکر ولم تخلع ولم تهب

در این شعر فعله بر وزن خوله کنایه از همین اسم است و این بیت نظر باین مطلب دارد که وقتی که خوله
در ناحیهٔ دیار بکر بوده بمردم احسانها مینموده و خلعتها میداده میگوید خوله درگذشت
و حالا مثل اینست که هرگز موکب با احتشام او ناحیهٔ دیار بکر را پر نکرده و بمردم بذل خلع
و اموال ننموده و ابیات مسطوره قبل از همین مرثیه از منتخب اشعاریست که در مدح زنان
گفته شده

فان تکن خلقت انثی لقد خلقت — کریمة غیر انثی العقل والحسب
وان تکن تغلب الغلباء عنصرها — فان فی الخمر معنی لیس فی العنب
فلیت طالعة الشمسین غائبة — ولیت غائبة الشمسین لم تغب

خوله بنت جعفر الحنفیه

از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام ومادر ابن القاسم محمد الاکبر معروف بابن حنفیه بوده است وشانزده نفر از صحابیات بخوله نام داشته اند

خیره

اسم دو نفر زن از صحابیات بوده یکی زوجهٔ ابو الدرداء که ام الدرداء بنت حدرد الصحابیه میباشد وپیش ترجمهٔ حال او نگاشته شد دیگری زوجهٔ کعب بن مالک الانصاری بوده

خیرهٔ تابعیه

مادر حسن بصری وجاریهٔ حضرت ام سلمه بوده گویند در هنگام رضاع حسن هر وقت خیره بخدمتی مشغول بود وحسن در مهد گریه وبیقراری مینمود حضرت ام سلمه پستان در دهان او گذاشته وی را ساکت وارام میکردند ومعتقدین حسن را اعتقاد انکه علم وورع حسن از برکات ان شیر وپستان میباشد وخیره بنت خفاف وخیره بنت عبد الرحمن دو زن محدثه بوده اند

خیزران

جاریهٔ مشهورهٔ مهدی خلیفهٔ عباسی ومادر هادی وهرون الرشید بوده است وبعضی که او را جاریهٔ هرون نوشته سهو کرده اند در زمان خلافت پسران خود مشار الیها اقتداری داشته وچون در شعر وادب ماهر ومهارتی بوده با خلیفه مهدی منادمت مینموده ومطایبات کثیره فیما بین انها اتفاق افتاده از جمله روزی از حمام بیرون امده عرق کرده در ائینه نظر نموده رخسارهٔ خود را مانند برگ لاله دید که ژاله بران باشد این مصرع را

بر دیوار نوشت

انا تفاحة حمرا علیها الطل مرشوش

خلیفه ان مصرع را بدید ودر زیر ان نوشت

وفرج عرضها شبر علیها العهن منفوش

درصورتی که خیزران جاریه بوده باشد در این شعر که فضل بن یحیی بن خالد برمکی را ستوده اند

اصبح الفضل والخلیفة هرون رضیعی لبان خیر النسا

ودر این شعر

کفی لک فضلا ان افضل حرة غذتک بثدی والخلیفة واحد

مداهنه نباشد و اشعار میکند که فضل را خیزران شیر داده است

ابن اثیر و سایر مورخین گفته اند چون خیزران در زمان خلافت هادی بسمت مهد علیای در تمامی امور دولت مداخله میکرد و مرجع کل شده بود پسرش هادی از این وضع دلتنگ شده خواست دست مداخله او را کوتاه کند بلکه بقولی میخواست او را مسموم نماید خیزران ملتفت شده بکنیزان خود حکم کرد هادی را مقتول ساختند

گویند بشار بن برد دو بیت مسطور در ذیل را در هجو مهدی خلیفه و موسی الهادی که ولیعهد او گفته است

خلیفة یزنی بعماته یلعب بالدبوق والصولجان

ابدلنا الله به غیره ودس موسی فی حر الخیزران

خیزران

بروایت صاحب صحایف الاخبار جاریه ایست که حضرت امام محمد تقی علیه السلام بوجود آمده و بقولی اسم مادر آنحضرت ریحانه بوده است

حرف الدال

دختر

گویند زنی مخلص باین تخلص بوده و شعر مسطور در ذیل را انشاد نموده

مگر سوای عشق از مردم عالم غمی دارد که عاشق گشتن و رسوا شدن هم عالمی دارد

در وجود زنی مخلص بدختر حرفی نیست اما بعضی این شعر را بدیگری نسبت داده اند

دُرّ شهوار خانم

دختر سلطان عبد الحمید خان اول و زوجه احمد نظیف افندی چاوش باشی و معروف بخانم آخرت بوده است چون مشار الیها از بطن جاریه بوجود آمده سلطان زادگی او را رسماً اعلان نکردند

دعد

مکناة بام رومان و زوجهٔ ابوبکر بوده و بعضی اسم او را زینب نوشته‌اند و در حرف الف ذکر او گذشت

دعد

زوجهٔ نمر بن تولب العکلی بوده و نمر شاعری مخضرمی و از فصحای اصحاب و جوانمردان عربست و این بیت از وست

اهیم بدعد ما حییت وان امت اوکل بدعد من یهیم بها بعدی

و از این شعر درجهٔ میل و مهر نمر بدعد معلوم میشود پوشیده نباشد که دعد و هند بمثابهٔ علم جنس است برای نسوان مثل زید و عمرو برای مردان و دعد منصرف و غیر منصرف هر دو استعمال میشود و علت غیر منصرف بودن آن تانیث و علمیت است و چون ساکن الوسط و خفیف میباشد جایز است که منصرف استعمال شود چنانکه در بیت مذکور استعمال شده

دفاق

کنیزکی مغنیه و صاحب جمال بوده و در ادبیات مهارتی داشته ابتدا با یحیی بن ربیع همخواب شده احمد بن یحیی از بطن او بوجود آمد و احمد را باضافت اسم مشارالیها ابن دفاق گفته‌اند بعد از وفات یحیی صباحت و ملاحت و ید طولای او در علم موسیقی جمعی از بزرگان را خواستگار دفاق نمود و او چند شوهر بدفعات اختیار کرد و همه بزودی درگذشتند و دفاق بشآمت مشهور شد و اشعار ذیل را در حق او گفتند

قلت لما رأیت دار دفاق حسنها قد اضر بالعشاق

حذروها الرابع الشقی دفاقا لا یکونن نجمه فی محاق

الرهز یصرعها فان دفاقا شوم حرها قد سار فی الآفاق

لم تضاجع بعلا فهب سلیما بالجرحها وجرحه غیر راقی

الخ الابیات دفاق در سلک ملازمان حمید دختر هرون الرشید منسلک گردید و حکایات و مزاحهای غریب بلغا از او معروفست چون از دایرهٔ ادب خارج میباشد از نگارش آن صرف نظر نمودیم همینقدر گوییم در مسخرگی و شوخی دفاق بی‌بدل بوده است

دفره

ابنهٔ

از ثقات تابعیات طبقهٔ اول و زنی بصراوی بوده و محمد بن سیرین از مشار الیها روایت حدیث نموده ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید نسائی که یکی از اصحاب کتب سته میباشد یک حدیث از دفره در کتاب خود ثبت و تخریج کرده و این حدیث را مشار الیها از عائشه روایت نموده است بقول بعضی دفره ادراک زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله را کرده و بشرف حضور و مفاوضت آن بزرگوار نایل گردیده و اسم او وادفرهٔ بقاف نوشته است

دلرس بانو بیگم

معروف بنواب بائی زوجهٔ اورنگ زیب عالمگیر پادشاه ابن شهاب شاه بوده و در صباحت منظر و طلاقت لسان و سایر اوصاف که در خور زنان است طاق و یگانهٔ عصر دانسته اند و اورنگ زیب کمال عشق را با او داشته و از بطن او پنج دختر بهم رسانیده از جمله زیب النسا بیگم است که بطبع موزون معروف میباشد و مخفی تخلص مینموده و شرح حال آن در حرف زاء بیاید

دلشاد خاتون

دختر دمشق خواجه ابن امیر چوپان و از زوجات سلطان ابو سعید خان مغول است گویند بغداد خاتون که عمهٔ دلشاد خاتون و نیز زوجهٔ سلطان ابو سعید بود بر برادر زادهٔ خود رشک برده سلطان را مسموم ساخت و در آنحال دلشاد خاتون از سلطان سعید خان حامله بود در هر حال خواجه سلمان ساوجی دلشاد خاتون را مدح کرده است

دلشاد خاتون

دختر تمرتاش ابن امیر چوپان و زوجهٔ امیر شیخ حسن ایلکانی معروف بشیخ حسن کبیر و مادر سلطان اویس است و سلطان اویس ممدوح خواجه جمال الدین سلمان ساوجی بوده چنانکه قصیدهٔ غرا در جلوس او نظم نموده که مادهٔ تاریخ آن این است

مبشر این سعادت بر این بلند رواق — همی کشند ندا در ممالک آفاق
که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب — باتفاق خلایق بیاری خلاق
خدایگان سلاطین عهد شیخ اویس — پناه پشت ملوک جهان علی الاطلاق
نشست خسرو روی زمین باستحقاق — فراز تخت سلاطین ممالک عراق

دلشاد خاتون در سال هفتصد و پنجاه و دو هجری در بغداد درگذشته نعش او را بنجف اشرف حمل نموده در آنجا دفن کردند بعضی گویند شیخ حسن دلشاد خاتون را بعزادهٔ خود

امیر تیمور از این مضمون دیده لهذا او را مسموم کرد

صلاح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن که حکومت در واقع بدست دلشاد خاتون بود و او غربا را نوازش مینمود و فقرا پیوسته مشمول احسان او بودند

دلشاد خاتون

دختر امیر علی جلایر و زوجهٔ امیر حسن جلایر بوده و شوهرش مدتی در بلخ حکومت نموده طبع موزونی داشته‌اند و مطلع از افکار اوست

اشکی که سر ز گوشهٔ چشمم برون کند	بر روی من نشیند و دعوی خون کند

حل شد از غم همه مشکل که مرا در دل بود	جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود

دلشاد آغا

دختر امیر قمر الدین و از زوجات امیر تیمور بوده است

دلشاد

شاعرهٔ بوده است در ایران که از بلغا شمرده شده است و بعضی گفته‌اند یکی از زوجات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه مسمّاة باین اسم بوده و طبعی موزون داشته این شعر را باو نسبت داده‌اند

طاعات منکران محبت قبول نیست	صد بار اگر بچشمهٔ زمزم وضو کنند

دمینه

دختر حذیفة السلولیه است و مادر ابن الدمینه شاعر و پیش در تحت عنوان ام ابان داستان شرح حال او گذشت اما اسم ابن الدمینه عبد الله و اسم پدرش عبید الله بوده و باضافت اسم مادر خود معروف و ابن الدمینه گفته شده است

دنانیر

جاریهٔ مغنیه بوده است که یحیی بن خالد برمکی او را آزاد کرده و بصباحت منظر و مهارت در موسیقی و آواز خوش و نغمات دلکش معروف و مشهور است بعلاوه در نظم و نثر هم یدی طولی داشته و فن موسیقی را از بذل که در حرف با ترجمهٔ حال او نگاشته شد و از اساتید بذل که فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق موصلی و سایر مشاهیر موسیقی دانهای آن عصر باشند اخذ کرده ابو الفرج در اغانی مینویسد اسحق موصلی گفته است پدرم ابراهیم موصلی میگفت روزی

خواستم دو نغمهٔ ایرادی بر دنانیر وارد آورم او را امکر بخواندن آن نغمه‌ها وادار نمودم و بدقت استماع کردم عیبی در آن نیافتم که اظهار نمایم بموجب مسطورات ارباب سیر هرون الرشید مبلغی مربوط بساز و آواز دنانیر داشته و هر وقت بخانهٔ یحیی برمکی میرفته او را احضار و بخواندن و نواختن امر میکرده و انعامی وافر باو میداده و عقیل آزاد کردهٔ صالح بن هرون را حسن و جمال دنانیر شیفته و مفتون ساخته و در باب وعده و مطال او گفته است

یا دنانیر قد تنکر عقلی　　　و تحیرت بین وعد و مطل

شفعی شافعی الیک و الا　　　فاقتلینی ان کنت تهوین قتلی

ابن ظافر در کتاب خود از قدرت طبع دنانیر حکایت کرده گوید روزی یحیی برمکی بگلستانی رفته دنانیر با او بوده چون صفای گلها و نزهت آن گلستان را مشاهده نمود این بیت انشاد کرد

الورد احسن منظرا　　　فتمتعوا باللحظ منه

و از دنانیر خواست که این بیت را بشعر دیگر توأم سازد دنانیر گفت

فاذا انقضت ایامه　　　ورد الخدود ینوب عنه

انشاد این شعر مبلغی محبت یحیی را بدنانیر زیاد کرد و از دنانیر حکایات و روایات بسیار مشهور شد که همه اسباب تعجب و شگفتی است مخصوصاً داستان وفای او نسبت بیحیی غریب و در مواضع عدیده نگاشته شده است

دنانیر جاریهٔ ابن کناسه

محمد بن کناسه از شعرای عباسیین و از صلحای شعرا میباشد و او جاریه‌ای شاعره و مغنیه داشته مسمّاة بدنانیر که ارباب فضل و ادب خصوصاً فضلا بامشار الیها مفاوضه و مشاعره مینموده‌اند علی بن عثمان الکلابی که از ادبای آن زمان میباشد گوید روزی بخانهٔ ابن کناسه رفتم وی غایب بود با جاریهٔ او دنانیر مشغول گفتگو شدم در اثنای صحبت دنانیر بمن گفت یا ابا الحسین تو را محزون و مغموم می‌بینم گفتم برادری داشتم از قریش درگذشت اینک از دوری او یاد میکردم دنانیر قدری فکر کرده این دو بیت برخواند

بکیت علی اخ لک من قریش　　　فابکانا بکاؤک یا علی

فمات و ما خبرناه و لکن　　　طهارة صحبه الخبر الجلی

نیز علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کناسه بودم گفت میخواهم قدری با زنکاوی است

وهم و فراست دنانیر را بتو معلوم نمایم انکاه بمشار الیها نوشت انك امة ضعیفة لکنها فاذا جائك کتابی هذا فتجملی بجوابی والسلام دنانیر در جواب نوشت سائتی تجیبك ایای عند ابی الحسین وان مراعیا العی الجواب عما لاجوابه والسلام بعضی از اشعار دنانیر در جلد دوازده هم اغانی نکاشته شده و او را بمهارت در ادب و خصال حمیده ستوده اند و بعد فوت او ابن کناسه ابیات ذیل را بنظم اورده است

الحمد لله لاشریك له	یا لیت ما کان منك لم یکن
ان لم یك القول فیك فیما	اخمنی غیر شدة الحزن

و پوشیده نباشد که ابن کناسه داماد ابراهیم بن ادهم زاهد و عارف معروف میباشد و ابراهیم خال ابن کناسه بوده و ابن کناسه در حق ابراهیم مرثیهها دارد

دنیا

ابن خلکان گوید دنیا جاریه شاعره بوده است از عبد السلام معروف بدیك الجن گویند مشار الیها پسری از دیك الجن بهم رسانید و ان پسر درگذشت دنیا ابیات ذیل را در مرثیه او انشاد کرد

یا بنی نبذتك بالعراء المقفر	وسترت وجهك بالتراب الاعفر
یا بنی بذلتك بعد صون للبلی	ورجعت عنك صبرت ام لم اصبر
لوکنت اقدر ان اری اثر البلی	لترکت وجهك ضاحیا لم یقبر

دیك الجن وقتی گمان کرد که دنیا با غلام او سر و کاری دارد هر دو را بکشت و بعد پشیمان گشت و برای هر دو مرثیهها گفت ابو الفرج اصفهانی در اغانی گوید دختری که بدست دیك الجن مقتول شد مسماة بورد و ابتدا نصرانیه بود مشار الیه او را مسلمان و تزویج نمود

دنیا

جاریه ابو عیینه بصری از شعرای دولت عباسیین بوده و شاعر مشار الیه بفاطمه بنت عمر و بن حفص هزار مرد تعشقی بهم رسانیده چون فاطمه از نجبا و عیسی بن سلیمان شوهرش از نجبا و نبالت معروف بود هر وقت ابو عیینه میخواست شعری در حق معشوقه خود فاطمه بنظم اورد از ذکر اسم او احتراز کرده بنام جاریه خود دنیا انشاد مینمود و از انجمله است ابیات ذیل

ما لقلبی ارق من کل قلب	ولحبی اشد من کل حب

ولدتها علی جنونی بدنیا　　اشتهی قربها فنکره قربی
نزلت بی بلیة من هواها　　والبلایا تکون من کل ضرب

دولت بانو بیگم

زوجهٔ محمد عظیم شاه ابن اورنگ زیب عالمگیر پادشاه هندوستان بوده و علاوه بر حسن و جمال فضل و فصاحتی بکمال داشته و اینجمله اسباب حظوت او نزد آن پادشاه گردیده است

دولت خاتون

صاحب صحایف الاخبار گوید دولت خاتون از سلسلهٔ اتابکان خورشیدیه بوده و این سلسله از سال پانصد و هفتاد هجری تا سنهٔ هشتصد و ده در خرم آباد حکومت نموده اند عز الدین محمد شوهر دولت خاتون در سال هفتصد و پانزده درگذشت و مشار الیها بعد از او بحکمرانی پرداخت اما بملاحظهٔ استیلای تاتار و عدم قوهٔ مقاومت و استطاعت دفع آنها حکومت را ببرادر خود عز الدین واگذاشت و خود فراغت اختیار نمود

دهناء

زوجهٔ عجاج راجز مشهور و دختر مسحل میباشد و مسحل از اولاد مالک بن سعد بن زید مناة است دهناء طبعی موزون داشته اما عجاج را چندان میل و مهری باو نبوده بنابراین دهناء و پدرش بوالی مملکت یمامه که عجاج از اهالی آن مملکت بود شکایت بردند و مشار الیها بوالی اظهار داشت که شوهر من از من دوری میجوید و من الی الآن بحالت بکارت باقی هستم عجاج بجهة این بی شرمی که از دهناء بظهور رسید او را طلاق داد و بعد از آن طرفین گفتگوهائی دور از ادب در محضر والی ولایت نمودند و آخر الامر والی یکسال بعجاج مهلت داد که در ظرف اینمدت بوجه ما زوجهٔ خود را راضی سازد و عجاج این دو بیت را بنظم آورد

اظنت الدهنا وظن مسحل　　ان الامیر بالقضاء یعجل
عن کسلاتی والحصان یکسل　　عن السفاد وهو طرف هیکل

دهناء چون این دو بیت بشنید بیتین مسطوره در ذیل را انشا کرد

والله لولا خشیة الامیر　　وخشیة الشرطی والمشیر
لجلت من شیخ بنی القتیر　　کجولان صعبة عسیر

عجاج که این دو شعر استماع نمود باستمالت و نوازش دهناء پرداخت و دل آن مشار الیها

اینده و بیت را نظم کرد

تالله لا تحمد عنی بالضم / الیک والتقبیل بعد الشم
الا بهز هاز بیلی یمی / ینزع عنی فمحی من کمی

حرف الذال

ذات الاذنین

لقب عایشه دختر طلحه بوده گویند این لقب را حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام بعایشه داده ولی نظر بحکم و لا تنابزوا بالالقاب این حرف بنظر مستبعد میاید و ذات الاذنین یعنی صاحب دو گوش و این کنایه از بزرگی گوش است (دو زن که در تحت مزاوجت یک مرد باشند هر یک ضره آن دیگر میباشد

ذات الحفوف

زنی بوده است از نسوان زمان حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله گویند این زن فرزندی آورده و بعد از وضع حمل خون نفاس ندیده لهذا او را ذات الحفوف گفته اند اما وجه تسمیه بدرستی معلوم نیست

ذات الخال

از جواری هرون الرشید و مغنیه ایست مشهوره که در حسن و جمال بکمال بوده و ابیات ذیل را هرون در وصف مشار الیها و دو جاریه دیگر سروده

ملک الثلاث الانسات عنانی / وحللن من قلبی بکل مکان
مالی تطاوعنی البریة کلها / واطیعهن وهن فی عصیانی
ماذاک الا ان سلطان الهوی / وبه غلبن اعز من سلطانی

بعقیده بعضی این ابیات از احنف شاعر است و از قول هرون بنظم آورده است در هر حال اسم ذات الخال خنث بوده چون در لب بالا خالی بسیار مطبوع داشته معروف بذات الخال شده و دو جاریه دیگر که در ابیات فوق بانها اشاره شده یکی سحر نام داشته و یکی ضیا و هرون در بیت ذیل تصریح باسم این سه کنیزک نموده است

ان سحرا و ضیاء و خنث / هن سحر و ضیاء و خنث

اخذت سحرا ولا ذنب لها   ثلثی قلبی و تربها الثلث

وذات الخال اسم موضعی است در عربستان و عمرو بن معد یکرب که میگوید وهم قتلوا بذات الخال قیسا اشاره بان محل است

ذات الخمار

لقب هنیده بنت صعصعه است و او در نزد قبائل عرب مشهور بوده و خمار بمعنی معجر و ذات الخمار بمعنی صاحب معجر است و وجه اینکه مشار الیها باین لقب ملقب شده این است که روزی هنیده نزد پدر و برادر و شوهر و خال خود نشسته بود ناگاه معجر از سر برداشت سبب از او پرسیدند گفت بر خود بالیدم که چهار نفر مرد مثل شماها محرم است و میتوانم نزد انها معجر از سر دور کنم و اینخیال را بصورت وقوع در اوردم بعد گفت پدرم صعصعة بن ناجیه و برادرم غالب بن صعصعه و خالم اقرع بن حابس و شوهرم زبرقان بن بدر است اگر در میان زنان عرب یکی باشد که بتواند نزد چهار نفر مرد محرم مثل این اشخاص بی معجر ظاهر شود من باو پنجاه نفر شتر می بخشم از ان روز هنیده را ذات الخمار گفتند

محمد امین المحبی بعد از انکه حکایت مذکوره را بوضع مزبور روایت میکند میگوید از نظایر این داستان که اغرب از ان نیز میباشد حال فاطمه بنت عبد الملک زوجه عمر بن عبد العزیز است که سیزده مرد محرم داشته و همه انها خلیفه بوده اند و در نزد هر سیزده نفر بی نقاب و معجر میتوانست ظاهر شود اما ان محارم پدرش عبد الملک بن مروان و جدش مروان بن حکم و برادرانش ولید و سلیمان و یزید و هشام و برادر زاده هایش ولید بن یزید و یزید بن ولید و ابراهیم بن ولید و خال او معاویة بن یزید و پدر مادرش یزید بن معاویه و جد مادرش معاویة بن ابی سفیان و شوهرش عمر بن عبد العزیز بودند لکن فاطمه صحبت همه این سیزده نفر را درک نکرده است (مادر فاطمه عاتکه دختر یزید بن معاویه بوده است)

ذات النطاقین

اسماء دختر ابی بکر است که شرح حالش در حرف الف نگاشته شد اما وجه ملقب شدن او باین لقب ان است که در شب هجرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسماء نطاق خود را دو قسمت کرده قسمتی را سفره انحضرت قرار داد و قسمت دیگر را بند مشک آب نمود و بقولی قسمتی را بند سفره و قسمت دیگر را بند مشک کرد لهذا حضرت فخر کائنات علیه افضل الصلوات فرمودند

ای اسماء بعوض این نطاق تو پروردگار عالمیان عز اسمه در بهشت دو نطاق بتو عنایت خواهد فرمود از انوقت اسماء را ذات النطاقین گفتند و نطاق بروزن کتاب نوعی از جامه است که زنان عرب در زیر البسه خود میپوشند گویند اگر پسران ابی بکر بلیاقت و کفایت دختران او بودند خلافت باشکال بعمر میرسید و همه کس میدانند که رفعه جمل را عایشه سبب بود و اسما انیز پسر خود عبد الله بن زبیر را در وقتی که در کعبه معظم اجلها الله تعالی متحصن کردید چگونه در مقابل حجاج بمقاومت و ثبات تحریض مینمود

ذلفاء

از جواری مشهوره عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف مهارتی کامل داشته و جمال او نیز بکمال بوده و در حق او گفته اند

وانما الذلفاء یاقوتة قد اخرجت من کیس دهقان

ذلفاء در مدینه منوره متولد شده و مردم انشهر کلیه مفتون جمال و کمال او بودند و از اشعاریکه در حق او بنظم اورده اند و در اغانی مسطور است ابیات ذیل میباشد که بعضی نسبت باحوص بن محمد الانصاری داده اند و برخی از بحتری العبادی دانسته

انما الذلفاء همی فلیدعنی من یلوم
احسن الناس جمیعا حین تمشی و تقوم
حبب الذلفاء عندی منطق منها رخیم
اصل الحبل لترضی وهی للحبل صروم
حبها فی القلب داء مسکن لا یریم

در مستطرف مسطور است که سعید بن عبد الملک برادر سلیمان بن عبد الملک اموی ذلفا را بوجهی که تقریبا معادل بیست و پنجهزار تومان حالیه باشد از صاحب او لا وخرید بعدها که خلافت بسلیمان بن عبد الملک رسید ذلفا نیز در تحت ملکیت او در امد اما محبتی کامل بمالک اولی خود داشت و دستگاه خلافت و تجملات از اسباب تسلی او نشد و عشق خود را بمالک مشار الیه اظهار میکرد چنانکه روزی از در عمارت خلافت بیرون امده اشکارا گفت عباد الله من لی بدواء الاینتکی وعلاج مالا ینبغی طال الحجاب وابطأ الجواب والقلب طائر والعقل عازب والنفس والهه والفؤاد مختلس والنوم محتبس

رحمة الله على قوم عاشوا جلداً وماتوا كمداً ولو كان إلى الصبر حيلة أو إلى ترك الغرام سبيل لكان أمراً جميلاً گویند شبی سنان نام مغنی در حوالی سرای خلافت ابیات ذیل را با دوستان خود میخواند

محجوبة سمعت صوتي فأرّقها	من آخر الليل لمّا انتبه السحر
في ليلة البدر ما يدري مضاجعها	أوجهها عنده أبهى أم القمر
لم يحجب الصوت أحراس ولا غلق	فدمعها لطروق الصوت منحدر
لو مكنت لمشت نحوي على قدم	تكاد من لينها في المشي تنفطر

ذلفا صدای سنان را شنیده برای استماع ابیاتی که مشار الیه میخواند از فراش خلیفه بیرون آمد و اشعار مسطور را بشنید و مناسب حال خود دید منقلب شده بنای گریستن و زاری گذاشت سلیمان از صدای گریهٔ او بیدار شده علت گریهٔ او را پرسید ذلفا این شعر را بر سبیل ارتجال انشا کرد و بلطف احتیال وانمود که این اشفتگی و اشک ریزی از در غربت است که حواستا

دربارهٔ ندخوانده قدیم وصفا نخستین که گفتیم مالک مروح وترا و هر که بود صح

ألا رب صوت رائع من مشوه (مرد بدهان / این آواز تشبیب بار کرده)	قبيح المحيا واضع الأب والجد
يروعك منه صوته ولعله	إلى أمة يعزى معاً وإلى عبد

صاحب تزیین الأسواق اینحکایت را بر خلاف صاحب اغانی نسبت بعنوان نام جاریهٔ عبد الملک داده است

ابو الفرج اصفهانی در اغانی در ترجمهٔ حال حبابهٔ مغنیه بمناسبتی مینویسد بعد از سلیمان بن عبد الملک شخصی ذلفا را بزنی گرفت و وقتی بر او متغیر شده بطلاق ثلاثه او را مطلقه کرد اما بعد زیاده از حد پشیمان شد و از آن وقت لفظ ثلاثه را مشئوم دانسته اگر چیزی را شماره میکرد میگفت واحد اثنین اربعه و لفظ ثلثه را بر زبان نیاورد و هم او در این باب گفته است

ثلاثا بارك الله في عدد بها ... طلاق ذلفاء من ... فلا ابتلي ثلاثا ما قتل ابدا ... الى ... ثلاثا انكد العدد

ذلفا جاریهٔ ابن طرخان

از مشهورات جواری شواعر عصر عباسیان میباشد و ابو نواس شاعر در بیتی او را اراده کرده و گفته است

عجباً من حماقة الذلفاء	تشتهي فياشل الخلفاء

میگوید تعجب است از حماقت ذلفا که بر زده سطر خلفا را آرزو مینماید دوستان انشاد این شعر چنین گفته اند که وقتی ابو نواس از جهة جامعهٔ سخن سنجی و شاعری بدین ذلفا رفت

و از دنبال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور نیز که از ثقلاء ان بود بر حسب اتفاق وارد
انجا نه گردید ابن طرخان از بابت ثقیلی و کاهلی مروان حرمتی در حق او بظهور نرسانید و ابو نواس را
بالای دست مروان نشانید و این معنی بر طبع ابن حفصه گران آمد و خواست در ضمن
شعری اشعار کند که تخفیف و توهین عشاق و تحمیل مکروهات و ناملایمات بر ایشان
رسم تازه نیست

بذل مال و جاه ترک نام و ننگ در طریق عشق اول منزل است

و هم میخواست که میل خاطر و هوای قلبی ذلفا را در حق خود استنباط نماید باید و ملاحظه
این بیت بر خواند

غبضن من عبراتهن و قلن لی ماذا لقیت من الهوی و لقینا

ذلفا از قصد و ما فی الضمیر مروان آگاه شده از بجا الابیتی انشاد نمود که مشعر بود بر غم انف و خلاف
میل وی و موهم انکه تو را شایستگی صحبت من نیست و همسر من خلیفه عصر و پادشاه وقت
خواهد بود لاغیر و تو از سرودن این شعر شوق مکنون و عشق نهفته مرا نسبت بجهت خلافت
از جای بر انگیختی و آن بیت این است

قد هجت بالبیت الذی انشدتنی حبا بقلبی بالالام دفینا

ابو نواس از مکالمه که در ضمن اشعار بدان اشعار شد بلند پروازی ذلفا را تفرس کرد و دانست
که او منکوحه نیز هست بار زوی ذلفا استهزا کرده گفت

عجبا من حماقة الذلفاء تتشهی فیاشل الخلفاء

و از مفاوضات مشار الیها با شعرای آن عصر حکایتی است که دلیل قوت بدیهه گویی و قدرت
طبع او میتواند بود و انرا ابن ظافر در کتاب خود ذکر کرده و گفته است روزی عباس بن احنف
شاعر که از ملازمان کرباس خلفا بنی عباس بود بمنزل ذلفا ورود نمود و شعر ذیل را بر او انشاد کرده پرسید
که ایا بیتی مناسب این مضمون میدانی که

[illegible] له اصحابه اثر جهه فبکی و اشفق من عیافه زاجر

ذلفا بدیهة بیتی مشتمل بر فکری بکر در کمال تناسب با مضمون شعر ابن احنف بخواند و گفت

خاف التلون فی الوداد لانها لونان باطنها خلاف الظاهر

عباس بن احنف از این بدیهه مطبوع زیاده از حد تعجب نمود و بر ذلفا از روی حقیقت آفرین گفت

و تحسینها کرد و از وی درخواست که این یک بیت را باو واگذار کند و نزد احدی اظهار ننماید که
از افکار ابکار او است خلیفه ملتمس او را قرین قبول داشت و بعد از آن ابن احنف این دو بیت را بنام
انشاد میکرد و بخود نسبت میداد

حرف الراء

رابعة العدویة

ام الخیر رابعه دختر اسمعیل العدویه از نساء مشهوره مائه اولی هجری و از اهالی بصره بوده است
در نسک و ایمان و حقایق و عرفان و کشف و شهود مشار الیها مقامی بلند داشته امام ابو القاسم
القشیری در رساله خویش میگوید رابعه بارها در مناجات خود میگفت الهی دلی که تو را دوست
دارد با او و را در آتش میسوزانی نوبتی در جواب او هاتفی ندا در داد و گفت ظن بد مبر که پروردگار
رحیم این کار نمیکند خلاصه این زن در صفای ضمیر و کمالات نفسانی بر اکثر رجال تفوق داشت
از آن رو او را تاج الرجال میگفتند و بدرجه در زهد و قدس و تقوی شهرت یافت که ضرب
المثل گردید و هر زنی را که میخواهند بمقامات معنوی بستایند میگویند رابعه زمان خود
میباشد از مشاهیر عصر رابعه یکی حسن بصری بود و بعد از آنکه شوهر رابعه درگذشت
حسن طالب شد که او را بزنی بگیرد رابعه بعضی مسائل در حقایق و معارف از وی پرسید و بعد
از اختبار از قبول مطلب حسن امتناع نمود و این ابیات را بنظم آورد

راحتی یا اخوتی فی خلوتی — وحبیبی دائما فی حضرتی
لم اجد لی من هواه عوضا — وهواه فی البرایا محنتی
حیثما کنت اشاهد حسنه — فهو محرابی الیه قبلتی
ان امت وجدا وما ثم رضا — وا عنائی فی الوری واشقوتی
یا طبیب القلب یا کل المنی — جد بوصل منک یشفی مهجتی
یا سروری وحیاتی دائما — نشأتی منک وایضا نشوتی
قد هجرت الخلق جمعا ارتجی — منک وصلا فهو اقصی منیتی

سفیان ثوری نیز با رابعه معاصر و جلالت قدر او را معترف بوده و بزیارت مشار الیها میرفت
و مشکلاتی که در حقایق داشت از وی میپرسید و وی حل مینمود روزی سفیان برابعه گفت

جز ایمان و اعتقاد خود را بحضرت حق جل وعلا برای من بیان نما رابعه گفت من خدا را
بی بهشت و خوف جهنم نمیپرستم بلکه از کمال عشق با نحضرت و برای ادای شرایط عبودیت
عبادت مینمایم بعد از آن این مناجات را انشا نمود

احبک حبین حب الهوی | وحبا لانک اهل لذاک
فاما الذی هو حب الهوی | فشغلی بذکرک عمن سواک
واما الذی انت اهل له | فکشفک لی الحجب حتی اراک
فلا الحمد فی ذا ولا ذاک لی | ولکن لک الحمد فی ذا وذاک

مختصر او باب سلوک رابعه و ادارای کرامات میدانند و حکایات از او مینمایند و وفاتش در
سال یکصد و سی و پنج و بقولی در یکصد و هشتاد و پنج هجری در حوالی قدس شریف اتفاق
افتاده و مزار او زیارتگاه اهل سلوک و عرفا میباشد

رابعة الشامیه

بنابر مسطورات صاحب نفحات الانس این زن نیز در طریق عرفان بمقامی بلند رسیده و کرامات
از او دیده شده است گاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رجا و سکونت بوده زمانی
این دو بیت را قرائت مینموده

حبیب لیس یعدله حبیب | وما لسواه فی قلبی نصیب
حبیب غاب عن بصری وشخصی | ولکن عن فؤادی ما یغیب

و بعضی اوقات بیتین ذیل را میخواند

انی جعلتک فی الفؤاد محدثی | واُبحت جسمی من اراد جلوسی
فالجسم منی للجلیس مؤانس | وحبیب قلبی فی الفؤاد انیسی

ابو النجیب سهروردی صاحب کتاب عوارف المعارف دو بیت اخیر را برابعه عدویه
نسبت داده است در احیاء العلوم و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعه شامیه مایل بود که
بمزاوجت احمد بن ابی الحواری که از اکابر آن عصر میباشد نایل گردد و او را از این میل خود اعلام
نمود احمد در جواب گفت اشتغال من بحال تمانع از اختیار اهل و عیال است رابعه اظهار
داشت که والله من بیشتر از تو بخود مشغولم و مقصودم از این مزاوجت پیروی هوا نیست بلکه
چون از شوهر پیشم مال زیاد بمن رسیده میخواهم تو از آن بصلحاء فقرا انفاق کنی و من بواسطه

تو اولیا و دوستان خدا را اشناشوم چون ابن ابی الحواری این بشنید از شیخ خود ابو سلیمان
الدارانی اذن گرفته رابعه را تزویج نمود و رابعه سه زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود
احمد روایت کرده اند که گفته است رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرا بطیبات
میساخت و میگفت نزد زنهای خود برو از مسطورات روضه یازدهم روض الاخیار چنین
مستفاد میشود که زنی دیگر نیز مسماة باین اسم بوده که از عابدات شام بشمار میاید و او را
رابعه قدسیه میگفته اند

ز رابعه جیلانیه

از عارفات معروفه عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار انار الله برهانه بوده نام اصلیش
حاجیه ام سلمه خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبراء و وزراء گیلان زوجه حاج میر
اسمعیل رشتی از مشاهیر اعیان آن سامان زمانی که مرشد کامل و سالک واصل حاج محمد
جعفر کبودر آهنگی بگیلان رفته مشغول وعظ و هدایه بود از استماع کلمات عالیه و
مواعظ شافیه وی ذوقی در خاطر مستعد انصالحه بهم رسید که سپس وقت شریف و عمر
عزیز را همی بتصفیه قلب و تهذیب اخلاق گذرانده و از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی
و حکیم صمدانی حاج مولی رضا الهمدانی اعلی الله مقامه دریافت و از آن بزرگوار بنصیبه ذکر
دوام نایل شده و بریاضات مشروع و اربعینات صحیح بسر برد و چون بمقام معلوم در حضرت
شاه مرحوم محمد شاه انار الله برهانه مکشوف افتاد مشار الیها را بلقب رابعه ثانیه خواند و برفتن
دار الامان کرمان مامور فرمود و انخال جمال معرفت را از خط نیز ربطی بکمال بوده و از جمله آثار و
باقیات صالحات وی بنائی است در کرمان مشتمل بر گنبد و صحن و حجرات که بر سر مقبره جمعی
از مشایخ فخام و اولیاء کرام منهم العارف المکاشف والحکیم العظیم الحاج مولی رضا المذکور و صاحب
مفتاح النبوه والدر النظیم ساخته و فزون از ده هزار تومان در مصرف این اساس پرداخته
و هزار تومان از انخارج را شاه مرحوم طاب ثراه داده اند و آن زمان آن مکان بمزار میرزا حسینخان
شهرت گرفته و از اوقاف و صدقات جاریه آن مرحومه یکی است در گیلان بتفصیل ذیل،
ششدانك قریه خواجان من بلوك سوقرا از اعمال رشت مع ما یتعلق بتلك القریه شرعا و عرفا
و سه دانك از یکباب تیمچه مشهوره باسم شوهرش حاج میر اسمعیل واقعه در دو رسته بازار شهر رشت
محاذی قیصاریه مع ما یتبعها من کل الدکاکین والحجرات و غیرهما و ششدانك قریه صیقلان و

ششدانک قریهٔ نارنج گل که هر دو از قرای بلوک ورزل است مع متعلقاتهما من الاراضی الرطبة و
الیابسة والتلتیا و الکروم والاشجار وغیر ذلک واقفه موقفه تولیت ابن صد قات مقیمین را بامرحوم
حاجی مولی رضای همدانی مذکور واگذاشته و بعد ه با علم وافضل واعرف و لاد ذکور ش و
مع الانقراض با اناث نسل طهور ش ومع الانقراض ذکورا و اناثا با اعلم واعرف و اتقی بلده رشت
بالجمله مشار الیها بعد از انجام مزار مزبور از کرمان بقزامده به بیست سال مجاور بود تا در سال هزار و
دویست و هشتاد هانجا در گذشت و مدفون گشت رحمة الله علیها و بنا از اوقاف مزبوره بتفاصیلها موشحه
بخطوط و خواتم جمعی از علما و مجتهدین دار
المرز بنظر رسیده است

رابعهٔ اصفهانیه

از زنان نیک سلاطین ساسانی بوده وطبعی موزون داشته اند و بیت از وست

دعوی ابر است بر تو کار زدت عاشق نکاد   بربت سنگین دل نا مهربان خویشتن
تا بدانی در د عشق و داغ مهر و غم خوردن   چون بهجر اندر بپیچی پس بدانی قدر من

رباب

دختر امرء القیس بن عدی الکلبی و از زوجات حضرت سید الشهدا علیه الاف التحیة والثنا
و دارای فضل و جلالت میباشد و حضرت سکینه بنت الحسین از بطن او بوجود امده است و حضرت
امام حسین کمال محبت را بر رباب داشته و احترام زیاد باو مینموده چنانکه فرموده اند

لعمرک اننی لاحب دارا   تکون بها سکینة والرباب
احبهما وابذل جل مالی   ولیس لعاتب عندی عتاب
فلست لهم وان غابوا مضیعا   حیاتی او یغیبنی التراب

از حضرت سکینه مرویست که حضرت امام حسن اعتراضی ببرادر بزرگوار خود امام حسین در باب
افراط محبت رباب فرمودند حضرت امام حسین علیه السلام دو شعر مسطور را در ان موقع بنظم
اوردند

ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی گوید امرء القیس پدر رباب شخص معتبری بود از عیسویان در
زمان خلافت عمر بحضور او بمدینه امده طوعا قبول اسلام وایمان کرد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
مایل بمواصلت با او گردیده او نیز بانمعنی راغب شده سه دختر داشت مسماة به محیات و سلمی و رباب
محیات را بحضرت امیر المؤمنین و سلمی را بحضرت امام حسن و رباب را بحضرت امام حسین
تزویج نمود و او این سه دختر رباب برگزیده و ممتاز بود و بنا بر دیانت و درایت و فهم و بصیرتی که داشت
قدر و منزلت شوهر بزرگوار خود را دانسته همیشه بحسن رفتار و اطوار ان حضرت را از خود راضی

وخرسند میساخت پس از آنکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام شهید شدند بعضی خواستند رباب را تزویج کنند گفت بعد از آنکه بشرف پیوند وقرابت سید المرسلین صلعم نائل گردیدم دیگر بسر پیوند کسی ندادم وشوهر دیگر اختیار نخواهم کرد واین ابیات را که منتهی این مطلب ومرثیهٔ حضرت سید الشهداست انشاد نمود

ان الذی کان نورا یستضاء به ‌‌ — بکربلاء قتیل غیر مدفون
سبط النبی جزاک الله صالحة — عنا وجنبت خسران الموازین
قد کنت لی جبلا صعبا الوذ به — وکنت تصحبنا بالرحم والدین
من للیتامی ومن للسائلین ومن — یغنی ویأوی الیه کل مسکین
والله لا ابتغی صهرا بصهرکم — حتی اغیب بین الرمل والطین

رباب زوجهٔ اقیشر

اقیشر شاعر مشهور واسدی ورباب عمزادهٔ او بود واقیشر بمزاوجت رباب رغبت نمود کسان رباب چهار هزار درهم مهر از او خواستند اقیشر باقربای خود حاجت برد ومتوسل شد وهیچیک از آنها گرهی از کار او نگشودند اقیشر نزد ابن رأس البغل مجوسی دهقان رفته مطلب خود را اظهار کرد مشار الیه تمام چهار هزار درهم را باو مبذول داشت اقیشر اشعار ذیل را بنظم آورد

کفانی المجوسی مهر الرباب — فدی للمجوسی خال وعم
شهدت بانک طیب المشاش — وان اباک الجواد الخضم
وانک سید اهل الجحیم — اذا ما تردیت فیمن ظلم
تجاور قارون فی قعرها — وفرعون والمکتنی بالحکم

ابن رأس البغل این اشعار شنیده گفت ای اقیشر از قوم وقبیله خود استعانت کردی هیچکس بتو اعانت ننمود من که یکباره ترا حاجت روا نمودم سزای من اینست که اینگونه نسبتها دهی اقیشر گفت حرف بدی نزده ام آیا راضی نیستی که ترا با پادشاهان برابر کنم وپهلوی دست ابوجهل بنشانم واقیشر از المکتنی بالحکم ابوجهل را خواسته چه کنیت او ابو الحکم میباشد وکنیهٔ ابوجهل بر سبیل اطلاق کردن بقصد کنایه است

رباب

دختری بوده است جمیله وعاقله از بنی ذهل که خداش بن حابس التمیمی باو مفتون گردیده و

طالب تزویج او شده و بخواستگاری آمده چون خداش مالدار نبود پدر و مادر رباب از مواصلت او امتناع نمودند و او برفت و عشق و هوای خداش را نگذاشت که ترک این تمنا گوید و راه کوی دیگر پوید لهذا بسر منزل رباب معاودت کرده همینکه با محل نزدیک شد این ابیات سرود

الا لیت شعری یا رباب متی اری | لنا منك نجحا او شفاء فاشتفی
فقد طال ما عنیتنی و رددتنی | وانت صفیی دون ما کنت اصطفی
لحی الله من تسمو الی المال نفسه | اذا کان ذا فضل به لیس یکتفی
فینکح ذا مال دمیما ملوما | و یترك حرا مثله لیس یصطفی

رباب در خیمه این ابیات را استماع کرده بخداش پیغام داد که مقصود تو معلوم شد فردا وقت صبح نزد پدرم بیا و مراد و باره خواستگاری کن بعد از آن بمادر خود گفت هل انكح الامن اهوی والتحف الامن ارضی یعنی آیا مرا بغیر آنکسی که دوست داشته و باو راضی هستم تزویج خواهید نمود مادرش گفت ای دختر گفت اگر چنین است مرا بخداش تزویج کنید مادرش گفت خداش قلیل المال است ترا چگونه باو دهیم رباب گفت اذا جمع المال سیئة الفعال فقبحا للمال از ین طرف رباب والدین خود را الزام کرد و از آنطرف خداش با مداد یگفته رباب بخواستگاری آمد مقصود او حاصل گردید لهذا خداش از این معاودت خود خرسند شده گفت العود احمد والمرأة ترشد والورد یحمد و از آنروز العود احمد ضرب المثل و مشهور شد در مجمع الامثال مسطور است که این زن بعد از مزاوجت با خداش با یکنفر از اهل قبیله خود که سلم نام داشت راهی بهم رسانیده و شوهر او آگاه شده او را بکشت

و چهار نفر از صحابیات مسماة برباب بوده و آن چهار رباب بنت البراء و رباب بنت الحارثه و رباب بنت کعب و رباب بنت النعمان میباشند

ربیحه

دو مغنیه مشهوره مسماة باین اسم بوده اند یکی جاریه ابن رامین و دیگری جاریه ابن شماس و هر دو طبعی موزون داشته اند و ربیحه جاریه ابن شماس و دو جاریه دیگر اینشخص را که خلیدة المکیه و عقیله نام داشته شماسیات گویند و هر یك را دو گفته منسوب با بن شماس مینمایند و ربیحه جاریه ابن رامین نیز با سعده و سلامة الزرقاء که شرح حال هر دو بیاید از یك مالك بوده اند و در حق این ربیحه سروده اند

هل من شفاء للقلب لج محزون	صبا وصبا الی ریم ابن رامین
الی ربیحة ان الله فضلها	بحسنها وسماع ذی افانین

واین دو بیت از قصیدهٔ طویله میباشد و ترجمهٔ حال مغنیات مزبوره هم در کتاب اغانی مسطور است

ربیحه

بنت محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر زوجهٔ یزید بن عبد الملک اموی است که او و اورا در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک به بیست هزار دینار مهر تزویج کرد بعد از انکه سعده بنت عبد الله را هم بهمین مبلغ مهر تزویج کرفته بود و ذکری از این ربیحه در حرف حا در ترجمهٔ حال حبابه نموده ایم

ربیعه بنت النضر

دختر نضر بن ضمضم و مادر حارثة بن سراقه است و حارثه از شهدای غزوهٔ بدر میباشد مشارالیها پس از شهادت پسرش بحضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله امده عرض کرد یا نبی الله اگر پسرم در بهشت است خود را تسلی میدهم و صبر میکنم و اگر نباشد چکنم حضرت در جواب فرمودند جنت یکی نیست بلکه چند جنت است و پسر تو در جنة الفردوس میباشد

رجب بنت القلیجی

دختر شهاب احمد بن محمد بن عمر القلیجی است که از اشیاخ امام سیوطی بوده و از نساء محدثه بشمار میاید در سال هشتصد هجری متولد شده و از جدهٔ مادری خود ساره بنت الشیخ تقی الدین السبکی اخذ حدیث کرده و در سنهٔ هشتصد و شصت و نه در گذشته است

رزینه

جاریه ایست که صفیه بنت حیی بن اخطب از زوجات حضرت رسول او را ازاد کرده و از صحابیات شمرده میشود و خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نموده و دختر او امة از او روایت حدیث بوده و مخصوصا سنت بودن روزهٔ روز عاشورا را از مادر خود روایت کرده است و منه مسعة کبری روایت مشارالیها را تصحیح نمیتمایا

رشحهٔ کاشانی

اسمش بیگم و دختر هاتف کاشانی و زوجهٔ میرزا علی اکبر متخلص بنظیری است و پسری از او بوجود امده موسوم بمیرزا احمد و متخلص بکشته این زن سیده و صاحب طبع بوده و بعضی از بنین و بنات خاقان خلد اشیان فتحعلی شاه طاب ثراه را مدح نموده دیوانی دارد که تقریبا محتوی بر سه هزار

شعر است چند بیت ذیل نمونهٔ طبع قادر اوست

از بسکه چهره یارب بسته از سنبل نقاب — یا با فسون کرده پنهان در دل شب آفتاب
دل رفت و زخون دیده ما را — پیداست برخ از آن علامت
می طپد از شوق دل در سینه ام گوئی که باز — تیر دلداری بدل زابرو کمانی میرسد
بقصد صید تو چون زچشم بیدمش گفتم — کسی ندیده شکار مکر کند شهباز
اشکم زبیم هجر تو هر روز تا سمک — آهم زدست خوی تو هر شام تا سماک

(سلطان) رضیه

دختر شمس الدین ایلتمش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هندوستان سلطنت داشته سلسلهٔ
شمس الدین از فروع غوریه و حکمران کابل و غزنه بوده که بعضی از نواحی هند را نیز تصرف نموده و
از سال ششصد و دو هجری تا ششصد و نود حکمرانی داشته‌اند سلطان رضیه چون درایت
و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود ایلتمش در امور سلطنت دخالت مینمود و ایلتمش
با وجود چند نفر فرزند ذکور این دختر را ولیعهد خود قرار داد و بعد از وفات پدر در سنهٔ ششصد
و سی و چهار بتخت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشید و تاج بر سر گذاشت
و نقاب بر چهره بست بعضی گفته‌اند بعد از فوت ایلتمش حکمرانی بپسرش رکن الدین فیروز شاه
رسید اما چون ضعیف العقل بود مادرش کار حکومت مینمود بعد از هفت ماه امرا و اعیان که
این وضع را درست نمیدانستند رکن الدوله فیروز شاه را گرفته حبس کردند و خواهرش سلطان رضیه را
بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و ارکان دولت او یاغی
شدند و چند بار فیما بین ایشان و یاغیان جنگ در گرفت و رضیه غالب میشد عاقبت
او را بگرفتند و در قلعه حبس کردند و برادرش معز الدین را بتخت سلطنت دهلی نشاندند و این
در دوشنبه بیست و هشتم رمضان سنهٔ ششصد و سی و پنج بود سلطان رضیه در سال
ششصد و سی و هفت با شوهرش از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمده بطرف دهلی راند
و در حوالی دهلی در جنگ مقتول گردید

رضیه

از جواری آزاد کردهٔ عبد الرحمن ثالث از ملوک اندلس و مشار الیها در نظم شعر و حسن سلیقه مسلم بوده و
بعد از فوت حکم بن عبد الرحمن ممالک شرقیهٔ اندلس را سیاحت نموده و شان و شهرتی فوق العاده

حاصل نموده است

ورضیه خاتون از صاحبه‌های سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجهٔ محیی الدین
قاضی عسکر روم ایلی بوده و این محیی الدین از علمای آن عصر بشمار آمده و بمناسبت شوهرش
رضیه خاتون او را عشامنه رضیه دامادی میگویند

رقیقه بنت ابی صیفی

دختر ابی صیفی ابن هاشم بن عبد مناف است و اهل سیر او را صاحبة الرؤیا گویند و علت این از ذکر
خواهیم نمود بعضی مشار الیها را از صحابیات دانسته اما ابن اثیر از ابو نعیم حکایت کرده گوید رقیقه
با جناب عبد المطلب همسن بوده و هر دو در زمان مساوات حضرت رسالت بعالم دیگر شتافته
و عصر نبوت را ادراک نکرده و ما ذکر رقیقه را بمناسبت صاحبة الرؤیا بودن او و سبب نامیم اما وجه
ملقب شدن او باین لقب آنکه وقتی در مکهٔ معظمه قحط عظیمی روی داد و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در آنوقت شش یا هفت ساله بودند رقیقه در عالم رؤیا دید شخصی بصدای گرفته
ندا میکند ای معشر قریش پیغمبر آخر الزمان که بعثت او را منتظر بودید رسیده و اوان ظهور او نزدیک
گردیده مقرر است که بیمن مقدم او از بلای قحط و غلا آسوده شوید و میباید از میان شما شخصی که از
حسب و نسب که جسیم و سفید اندام باشد با مژگان انبوه و چهرهٔ طولانی اولاد و دودهٔ خود را همراه
بردارد و از هر بطنی یکنفر او را تبعیت کند و همگی ابدان خود را با آب شسته تطهیر نمایند و معطر
سازند پس از استلام رکن بر کوه ابو قبیس صعود کرده آنشخص دعا طلب باران نماید و دیگران آمین
گویند تا باران رحمت الهی نازل و غائلهٔ قحطی دفع و زایل گردد رقیقه خواب خود را بقریش اظهار
کرده همه گفتند عبد المطلب دارای این شمایل است و بنا براین تبعیت او نمودند و او نوادهٔ خود
حضرت رسول را همراه برداشته بعد از انجام شرایط مذکوره بکوه ابو قبیس رفتند و عبد المطلب
ببرکت وجود خیر البرایا استسقا نموده این دعا برخواند اللهم ساد الخلة و کاشف الکربة انت معلم غیر
معلم و مسئول غیر مبخل و هذه عبادک و اماؤک بعذرات حرمک یشکون الیک سنیهم التی اذهبت
الخف و الظلف اللهم فامطر علینا مغدقا مرتعا و ابیات ذیل که رقیقه بنظم آورده حاکی از اجابت
دعا و نزول باران کثیر است میگوید

بشیبة الحمد اسقی الله بلدتنا | وقد فقدنا الحیا و اجلوذ المطر
فجاد بالماء جونی له سبل | سحا فعاشت به الانعام و الشجر

ما من الله بالمیمون طائره   وخیر من بشرت یوماً به مضر

مبارک الاسم یستسقی الغمام به   ما فی الانام له عدل ولا خطر

شیبه الحمد لقب جناب عبد المطلب و مقصود از میمون الطائر حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم میباشند

رقیقة الثقفیه

یکی از صحابیات میباشد و رقیقه بنت نوفل خواهر ورقة بن نوفل است که در صدر کتاب در ترجمه حال آمنه ذکری از او کردیم و باید دانست که ورقة بن نوفل عیسوی و کاهن معمر مشهوری بوده است

رقیه

کریمه حضرت نبوی[۳] یا ربیبه آن بزرگوار است و یکی از آن دو دختر است که عثمان را بجهة تزویج آنها ذو النورین گفته‌اند هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در مکه معظمه اقامت داشتند رقیه را بعثمان تزویج نمودند وقتی عثمان با زوجه خود و بعضی از مسلمین بارض حبشه رفتند و بعدها از آنجا بمدینه منوره آمدند وفات رقیه در سال دوم هجرت اتفاق افتاده در روزی که خبر فتح جنگ بدر بمدینه رسید و بسبب ناخوشی رقیه حضرت رسول عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزوه بدر رخصت فرمودند و در خصوص ایشان گفته‌اند

احسن زوجین رآه انسان   رقیة و بعلها عثمان

[۳] و در کتابخانه نگارنده رساله ایست مخصوص در این مسئله

ابن اثیر گوید وقتی عثمان و رقیه در حبشه بودند پسری خداوند بآنها عطا فرمود و او را عبد الله نامیدند و آن پسر پنج شش سال بماند بعد از آن خروس چشم او را درید صورتش آماس کرد و در جمادی الاولی سال چهارم هجرت از اثر آن زخم و آماس درگذشت خلاصه عثمان بعد از رقیه هم بزوجیت ام کلثوم خواهر رقیه نایل گردید و ترجمه حال ام کلثوم در حرف الف نگاشته شد در خبر است که این دو دختر را ابتدا دو پسر ابی لهب که عتبه و عتیبه باشند عقد کردند وقتی که سوره تبت نازل شد ابولهب و زوجه‌اش شرمسار شدند قبل از زفاف پسران خود را مجبور بترک آن دو نمودند

(سیده رقیه)

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن سیدة النساء فاطمه سلام الله علیها بوجود آمده صاحب مشارق الانوار گوید سیده رقیه قبل از بلوغ وفات کرد و از کراماتی که نسبت بسیده

مثل

مشار الیها داده اند این است که هنگام مسافرت از مدینه یکنفر از آل یزید بطرف زن معظمه آمده
خواست او را شهید کند دستش در هوا و پایش در رکاب مانده روحش از بدن جدا شد[2] شیخ
حسن العدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا غیر از سیده رقیه و خواهر او حضرت زینب
کبری مدفون نیست خلاصه مقبرهٔ در مصر باسم ایشان و خواهر علیهما صلوات الله الملک الاکبر
میباشد که زیارتگاه است

[2] اینجمله محل کلام است

رقیه

دختر محمد بن علی بن وهب القشیریه از محدثه های مصر است و مدتی در آنجا تعلیم علم حدیث
کرده این زن خیره بصلاح و تقوی و علم مشهور است وفات وی در چهاردهم ماه شعبان سال
هفتصد و چهل و یک هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد الثعلبی و رقیه بنت
التجانی و رقیه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشند و دو نفر زن صحابیه هم مسماة باین
اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاریه دیگر رقیه بنت کعب الاسلمیه
و پوشیده نیست که جمع رقیه رقیات میباشد و قیس الرقیات پدر عبید الله است و
عبید الله از مشاهیر شعرای بنی امیه بوده و او را قیس الرقیات گفته اند بجهة اینکه زنهای
متعدده باین اسم داشته یا آنکه چند نفر از جده های او مسماة برقیه بوده اند یا چند نفر
از معشوقه های او باین نام نامیده شده و از قبیل وجه اخری است شعر شاعر که میگوید

ادعی باسماء نبزا فی قبائلها — کان اسماء اضحت بعض اسمائی

بزعم بعضی حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء دختری مسماة برقیه داشته اند
ولی سندی برای این عقیده بدست نیامده است

رمله بنت ابی سفیان

مکناة بام حبیبه و از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و در حرف الف
ذکر او نگاشته شد

رمله بنت زبیر

دختر زبیر است و زبیر از عشرهٔ مبشره میباشد ابتدا مشار الیها را شخصی موسوم بعثمان بن
عبدالله بزنی گرفت و از و عبدالله بن عثمان بوجود آمد و این عبدالله بن عثمان وقتی
حضرت سکینه بنت الحسین را تزویج کرده بنابراین رمله بنت الزبیر مادر شوهر حضرت

سکینه است بعد از آن در حبالهٔ نکاح خالد بن یزید در آمد و خالد مفتون او گردید و این ابیات را در حق او بنظم آورد

الیس یزید السیر فی کل لیلة — و فی کل یوم من احبتنا قربا
احن الی بنت الزبیر و قد علت — بنا العیس خرقا من تهامة او نقبا
اذا نزلت ارضا تحبب اهلها — الینا و ان کانت منازلها حربا
و ان نزلت ماء و ان کان قبلها — ملیحا وجدنا ماءه باردا عذبا
تجول خلاخیل النساء و لا اری — لرملة خلخالا یجول و لا قلبا
اقلوا علی اللوم فیها فاننی — تخیرتها منهم زبیریة قلبا
احب بنی العوام طرا لحبها — و من حبها احببت اخوالها کلبا

و بعضی بیت مسطور در ذیل و این جزو ابیات مزبورهٔ در فوق دانسته اند

فان تسلمی نسلم و ان تتنصری — یخط رجال بین اعینهم صلبا

اما از فرا و من گو و خود خالد انکار نموده و گفته است این شعر از من نیست چه گویند عبد الملک بن مروان این بیت شنیده بخالد گفت تنصرت یا خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی من قاله و من نحله لعنة الله یعنی خدا لعنت کند انکه این شعر را گفته و خدا لعنت کند انکه انرا بمن نسبت داده است کذا فی الاغانی

رمله بنت شیبه

دختر شیبة بن ربیعه و عم زادهٔ هند بنت عتبه زوجهٔ ابی سفیان است و رمله از صحابیات است و چون پدرش در جنگ بدر کشته شد و خود اسلام قبول نمود هند دختر عم او وی را بابیات بدین و هجو کرد

لحی الرحمن صابئة بوج — و مکة او باطراف الحجون
تدین لمعشر قتلوا اباها — اقتل ابیک جاءک بالیقین

رمله بنت الحارث

صحابیه ایست انصاریه که دختر حارث بن نجار و زوجهٔ معاذ بن عفرا بوده در عصر حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم خانه داشته که از اسرا فرخانه قرار داده و ایلچیان و اشخاصی که برای سعادت حضور حضرت بدان ناحیت می آمده و طرف توجه میشده اند در آنخانه منزل برای ایشان

معین میکردند

رمله بنت الوقیعه

ام جندب غفاریه مادر ابی ذر غفاری و از صحابیات است و پیش ذکر او شده و رملة الکبری
و رملة الصغری از بنات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام میباشند و معاویه هم دختری
رمله نام داشته که در تواریخ ذکری از او نشده است

رمیصا

مکناة بام سلیم بوده و او صحابیه ایست مشهوره و انس بن مالک از بطن او بوجود آمده و حدیثی
باین مضمون که انی دخلت الجنة فاذا انا بالرمیصا در حق او روایت مینمایند ذکر رمیصا باعتبار
کنیهٔ او در حرف الف شده و چون او را غمیصا هم گفته اند در حرف غین نیز مختصری از او نگاشته
میشود

رمیکیه

جاریه ام الاولاد معتمد بن عباد امیر اشبیلیه است که پیش بنام اعتماد ذکری از او شد مشار الیها
از نساء اندلس است که بفضل و ادب اشتهاری یافته اند و تمام فرزندان ذکور و اناث معتمد از
بطن او بوجود آمده اند اگرچه مشار الیها مانند اقران خود در موسیقی ربطی نداشته اما حسن
و ملاحت و طلاقت و فصاحت و حلاوت گفتار و لطافت و ظرافت را بدرجهٔ کمال دارا بوده و معتمد که
از ادبای ملوک الطوایف [سلاطین مغاربه] محسوب میشود با او مانوس و از مصاحبت او نهایت محظوظ میگردید
و بنابر محبت وافر معتمد با او احترامی کامل حاصل نموده گویند روزی رمیکیه برخی از زنان
بینوا را در پیشگاه سرای سلطنت دید پابرهنه در گل و لای راه میروند [و شیر میفروشند] و نیز هوس کرد که پابرهنه
در گل راه رود [و بشغل ایشان تشبه نماید] معتمد در همان حال در ایوان عمارت گلی ترتیب داد مرکب با انواع طیبات و عطور و
گلاب و مشار الیها با دختران و جواری معتمد [مشکها بر دوش افکنده] در آن گل راه رفتند گویند وقتی که معتمد [بدست ابن تاشفین امیر المسلمین] دوچار
مذلت گشت و با رمیکیه در قلعهٔ اغمات مقید و محبوس گردید با آن همه بذل و مخارج و نفقات که
معتمد نسبت بمشار الیها کرده بود روزی رمیکیه بجهتی دلتنگ شده بمعتمد گفت من هرگز
از تو خیری ندیدم معتمد در جواب گفت و لا یوم الطین و بدین جواب حال از و زوال خاطر رمیکیه
آورده او را خجل ساخت و صدق کلام معجز نظام نبوی را ظاهر ساخت که زنان را بصفت ناسپاسی ستوده است
معتمد بعد از آنکه از تخت امارت [اشبیلیه] اخراج شد در اول عیدی که در رسید و در آن عید خود

[۳] و بنابر آن بینوایان بادیه تکلف شیرفروشی کردند و باین آرزو نایل گردیدند

دختران خود را بیچاره و پریشان حال دید این ابیات سرود

فیما مضی کنت بالاعیاد مسرورا   فساءك العید فی اغمات مأسورا

تری بناتك فی الاطمار جائعة   یغزلن للناس ما یملکن قطمیرا

برزن نحوك للتسلیم خاشعة   ابصارهن حسیرات مکاسیرا

یطأن فی الطین والاقدام حافیة   کانها لم تطأ مسکا و کافورا

همانا بیت اخیر اشاره است بیوم الطین که اشارت رفت

روپ متی

صاحب صحائف الاخبار در جلد سیم این کتاب در ضمن وقایعی که در سال نهصد و شصت و هشت در هندوستان واقع شده و او ایراد مینماید میگوید روپ متی مغنیه بود هندیه بکمال حسن و جمال آراسته و در فن موسیقی و دقایق دلربائی شهرتی عظیم بهم رسانید جلال الدین محمد اکبر شاه خواست او را بچنگ آرد همانا مشار الیها با امیر مملکت خود رابطه و علاقه داشت و معاشقه در میان بود زهر نوشید و بمرد که بچنگ جلال الدین محمد اکبر نیفتد

ریّا

دختر غطریف سلمی و معشوقه عتبة بن الحباب بن المنذر بن الجموح الانصاری بوده و چون عاشق او عتبه در جنگ کشته شد بر روی نعش او افتاده و با سوز و گداز هرچه تمامتر ابیات مسطوره در ذیل را گفته و آخر الامر صیحه کشیده و جان داده است میگوید

تصبرت لا انی صبرت وانما   اعلل نفسی انها بك لاحقة

ولو انصفت روحی لکانت الی الردی   امامك من دون البریة سابقة

فما احد بعدی وبعدك منصف   خلیلا ولا نفس لنفس موافقة

ریّا

خواهر و همپیشه سلامة القس جاریه مغنیه است که در حسن و هنر مشهور و قلیل النظیر بوده و ابن قیس الرقیات الشاعر ریّا و سلامه را با یک دو بیت ستوده و ایشانها همین دو شعر را تغنی نموده‌اند

لقد فتنت ریّا وسلامة القسا   فلم تترکا للقس عقلا ولا نفسا

فتاتان اما منهما فشبیهة الهلال   واخری منهما تشبه الشمسا

معروفه از نسل عبد الرحمن بن ابی العمار الجشمی است که بکثرت زهد و ورع مشهور بوده و
سلامة القس منسوب باوست و ترجمهٔ حال سلامه در حروف سین بیاید ان شاء الله تعالی

ریحانه

دختر شمعون بن زید بن قنافه از طایفهٔ بنی قریظه است ابن اثیر گوید این ریحانه از جواری سعادتمند
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده حضرت بمشار الیها تکلیف فرمودند که او را تزویج
نمایند و در سلک زوجات مطهرات منسلک باشد ریحانه کنیزی آنحضرت را بر همه چیز
ترجیح داد

ریحانهٔ واله

عارفه ایست نظیر رابعهٔ عدویه که بزهد و صلاح مشهور است و او را از اولیا شمرده اند در
نفحات الانس شرح حال او مسطور است

ریطه

بعضی از ارباب سیر گفته اند مهدی عباسی زوجهٔ مسماة بریطه داشته که نفوذ امری او را
بوده است برخی از صحابیات نیز باین نام بوده اند و ریطه بنت عبید الله بن عبد المدان
الحارثی مادر ابو العباس سفاح اول خلیفهٔ عباسی میباشد

تمام شد جلد اول کتاب خیرات حسان
بعون الملک المنان در یکشنبه
دوازدهم ماه رمضان
المبارک سنه
هزار و سیصد و چهار هجری
۱۳۰۴

ذیل

حرف الالف

امنه

اسم یکی از بنات حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بوده است

آغا بیگم

شاعره بوده است و نیز که بنا بر جلالت حسب و نسب و توانائی بشعرا و موزونان بذل توجه و احسان میمنوده این شعر از وست

آه از آن دامی که دارد رشته جان تاب از او   وای از آن لعلی که هر دم میخورم خوناب از او

آغا بیگم

دختر مهتر قراری خراسانی مهتر رکیب خانه محمد خان ترکمان بوده و طبعی موزون داشته این شعر از مشار الیها می باشد

هشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد   دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

آغا دوست

زنی سبزواریه بوده و در ادبیات ربط و دستی داشته بنا بر طبع موزون شعر هم میگفته این بیت از وست

هر کجا آن مه پای بن زلف پریشان بگذرد   هر که بیند کفر زلفش و ز ایمان بگذرد

امامه

حضرت امام محمد تقی علیه السلام دختری مسماة باین اسم داشته اند

ام الحسن و ام الحسین

کنیه بنات و دختران حضرت سید سجاد سلام الله علیه می باشد گویند حضرت سید الشهدا علیه السلام نیز دو دختر مکناة باین دو کنیه داشته

ام سلمه

دختری حضرت امام محمد باقر علیه السلام مکناة باین کنیه داشته اند گویند حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحیة و الثنا و نیز دختری مکناة باین کنیه بوده و ام سلمه کنیه یکی از بنات حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بوده است

امّ عبد الله

دختر حضرت امام حسن و زوجهٔ حضرت امام زین العابدین و مادر حضرت امام محمد باقر علیهم السلام میباشد و معظمهٔ مشار الیها فاطمه نام داشته پس امام محمد باقر علیه السلام اول کسی است که (از ما بنی الحسین) در وی نسل حضرت امام حسن و امام حسین بهم می پیوندد[3] و بنا براینکه مادر امّ عبد الله سهما بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است باز در حضرت باقر قبیلهٔ بنی تیم که ابو بکر از آن قبیله است به بنی هاشم ملحق میشود و بعضی مادر امّ عبد الله را امّ فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر دانسته اند و این ضعیف است[4] و امّ عبد الله کنیهٔ یکی از بنات حضرت سید الشهدا علیه السلام بوده

امّ فروه

بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجات حضرت امام محمد باقر علیه السلام میباشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و عبد الله از بطن او بوجود آمده و آنهائی که گفته اند امّ فروه جدّهٔ مادری حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و امّ عبد الله مادر آنحضرت دختر امّ فروه است قولی ضعیف اختیار کرده اند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را دختری بوده مکنّاة بامّ فروه بوده است

امّ الفضل

دختر مامون خلیفهٔ عباسی است که خلیفه با کمال میل او را بزنی بامام محمد تقی جواد سلام الله علیه داد و پیش اشاره باین مطلب نموده ایم اما اینجا زوجیت را مقدمه ایست که نکرار از اهمیت دارد و بنا بتکرار عنوان امّ الفضل و تذکار آن مقدمه میپردازیم

صاحب تاریخ الفی در شرح سوانح سال دویست از رحلت حضرت خیر البشر علیه صلوات الله الاکبر گوید این سال را سنة العرس گویند چه در این سال مامون دختر خود امّ الفضل را بامام محمد تقی جواد ابن امام رضا علیهم السلام داد و بوران دختر حسن بن سهل را بنکاح خود درآورد و مقدمهٔ مسطوره را از کشف الغمه نقل کرده میبویسد چون مامون اراده کرد دختر خود امّ الفضل را بپسر امام رضا علیه السلام دهد عباسیان از این معنی باخبر شده ابا و امتناع نمودند و جمعی کثیر از معتبرین بنی عباس و دولتخواهان این سلسله اتفاق نموده نزد مامون آمدند و او را منع از این اراده کردند و گفتند ای خلیفه اگر اینکار کنی خلافت از دست ما بیرون

---

[3] چنانکه عبد الله محض از جانب بنی الحسن اول کسیست که دارای این شرف گردیده پدر وی حسن مثنی ولد حسن السبط و مادرش فاطمه بنت الحسین است سلام الله علیهم اجمعین

[4] کتب مناقب و انساب آل سبط ... این امّ عبد الله ... و مادر حضرت باقر سلام الله علیهم که اینجا نوشته اند که بانو روزان مخدرهٔ عظمی بانوی کبری از نزدیک دیواری میگذشت و اتفاقا اندیوار در همان حین شرف بانهدام گردید مشار الیها ملتفت شده بدیوار اشاره نمود و فرمود لا وحق محمد ای دیوار بحق خدا بایست تا او بگذشت آنگاه فرو ریخت

[5] و از اینجا و ملاحظهٔ ترجمهٔ سابقه معلوم میشود معنی کلام حضرت صادق آل محمد صلّم که فرموده است ولدنی ابو بکر مرتین

خواهد رفت و تو بهتر میدانی که میانه ما و اینخانواده دشمنی قدیم است و خلفاء راشدین که قبل
از تو بودند با ایشان طایفه را تمکین و قدرت نمیدادند بلکه در قمع و استیصال آنها میکوشیدند و ما
بهزار دعا و مناجات شر رضا را از خود دفع کردیم اینزمان باز خلیفه را داعیه پیدا شده بر تو
ظاهر باشد که این امر لایق دولت نیست مناسب آنست که خلیفه ام الفضل را بیکی از اهل بیت
خود مخصوص کند و تزویج نماید چون آنجماعت آرای خود را اظهار داشتند مأمون در جواب گفت
اما آنچه میانه شما و آل ابوطالب از دشمنی واقع است اگر شما خود بدیده انصاف در آن ببینید دیده
که حق بجانب ایشان میباشد و اما آنکه جماعتی قبل از من در هلاک و استیصال آنها سعی کردند
قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از آن افعال قبیحه و از ارتکاب آن اعمال شنیعه خصوصا از قطع رحم
و قسم بذات واجب الوجود که خالق جمیع خلایق است که من از ولیعهد ساختن علی بن موسی الرضا
پشیمان نبودم بلکه خدا داناست که من میخواستم آنحضرت متقلد امر خلافت شود و من با او بیعت
کنم او خود قبول نکرد و بحکم تقدیر پیش از من بعالم دیگر خرامید و اینکه حالا من محمد جواد را جهت
تزویج دختر خود ام الفضل که او را بسیار دوست دارم اختیار کرده ام بواسطه آنست که او با این صغر
سن در کمالات علمی و عملی بر تمامی اهل عالم فایق میباشد چون آنجماعت از مأمون این سخنان شنیدند
گفتند ای خلیفه محمد جواد هنوز طفل است و او را از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلیفه را
این داعیه هست بهتر آنکه چندی مهلت دهد تا او کسب علوم کند مأمون گفت وای بر شما
من باحوال این کودک از شما داناترم و او از اهل بیتی است که علم ایشان از حق سبحانه تعالی است و آنها
در کسب علم از رعایای ناقصه خود مستغنی هستند و اگر خواهید حقیقت و صدق اینمقال
بر شما ظاهر گردد او را امتحان کنید گفتند خدا ترا پاینده دارد ای خلیفه حالا بر سر انصاف آمدی
اکنون ما شخصی را از علما قرار میدهیم که در مجلس تو از محمد تقی جواد مسئله پرسد اگر او جواب را
درست داد ما را متابعت تو واجب میشود و الا باید تو ترک این امر نموده بر سخن دولتخواهان عمل نمائی
مأمون گفت قرار چنین است و همین پس آنجماعت باتفاق از نزد مأمون بیرون آمده پیش یحیی بن اکثم که
از فضلاء مناظرین آنزمان بود و مأمون او را دارای رتبت و مرتبتی عظیم میدانست و منصب قاضی
القضاتی تمام ممالک مأمونی بوی تعلق داشت آمدند و او را بر این داشتند که از محمد تقی جواد
علیه السلام در مجلس مأمون مسائلی چند پرسد و او را ملزم سازد و خلاف عقیده مأمون را در
حق اینجناب ظاهر نماید و مأمون از داعیه ناصواب خود باز گردد و قرار دادند که در مقابل اینکار

مال بسیار بیحیی دادند روز دیگر مجلسی منعقد گشت ویحیی بن اکثم در مجلس حاضر شد وعباسیان
وهواخواهان ایشان منتظر بودند که یحیی هم الآن آن امام نه ساله را چنان ملزم سازد که نتواند سخن
گوید مأمون یکی را بطلب امام محمد تقی جواد علیه السلام فرستاد و از برای آنحضرت در دست
راست خود جای آماده ساخت وچون جناب نبوی انتساب امام محمد جواد علیه وعلی آبائه السلام
در آنمجلس تشریف قدوم ارزانی فرمود عباسیان با یکدیگر حرفها میزدند وچیزها میگفتند از
جمله حرفهای آنها این بود که محمد جواد طفل است ومعلوم نیست که آیا در این مجلس حرف تواند
زد تا چه رسد بجواب مسئله یحیی بن اکثم که رئیس مناظرین است القصه بعد از ساعتی یحیی بن اکثم
روی بمأمون کرده گفت یا خلیفه رخصت هست که از ابی جعفر محمد مسئله بپرسم مأمون گفت از
خود آنجناب باید اذن خواست یحیی روی بامام محمد تقی جواد کرده عرض نمود جعلت فداک اذن
میدهی مسئله از مسائل شرعیه از تو سؤال کنم حضرت فرمودند هر چه خواهی بپرس یحیی گفت
فدایت شوم چه میفرمائی در حق محرمی که صیدی را کشته باشد امام محمد تقی علیه السلام فرمودند
ای یحیی این سؤال تو مجمل است اولا تفصیل آنرا گوش کن بعد از آن هر شقی که مراد تو باشد جواب
از گفته میشود و آن تفصیل این است
آیا آن صید را در حرم کشته یا بیرون حرم و آن محرم بحرمت قتل عالم بوده یا جاهل وعمدا آن قتل را مرتکب
شده یا سهوا و خطا و آن محرم آزاد بوده یا بنده و صغیر بوده یا کبیر و این قتل را نوبه اول بوده یا نوبه
دیگر اینکار کرده و آن صید از جنس طیور یا از غیر آن و از شکارهای بزرگ بوده یا کوچک و آن محرم
بر قتل آن مصر بود یا پشیمان و این قتل در شب واقع شد یا در روز و احرام او بعمره بود یا حج
چون حضرت آن شقوق بیان فرمود یحیی متحیر و مبهوت گشت و هیچ جواب نتوانست گفت
وتمامی اهل مجلس عجز یحیی را ظاهر و هویدا دیدند مأمون از روی نشاط وخوشحالی تمام گفت
الحمد لله علی هذه النعمة راوی گوید در همین مجلس مأمون ام الفضل را بعقد امام علیه السلام
درآورد و بعضی از مورخین را عقیده این است که مأمون در حال حیوة حضرت علی بن موسی الرضا
علیه آلاف التحیة والثناء دختر خود ام الفضل را بعقد امام محمد تقی جواد درآورده بود خلاصه
ذیل مجلس مزبور در روض را ارباب سیر چنین مسطور داشته اند که بعد از بهت و عجز یحیی مأمون
از امام محمد تقی علیه السلام احکام مسئله مذکوره در روض را پرسید و خواهش کرد که حضرت
آنرا بیان فرمایند وحضرت آن شرح را چنانکه باید و شاید تقریر کردند و در کتب معتبره بعضی

از مبسوطات است بعد از شرح این مسئله حضرت امام محمد تقی جواد رو بیحیی بن اکثم آورده فرمود
ای یحیی از تو مسئله بپرسم یحیی عرض کرد یا بن رسول الله بپرسید اگر دانستم عرض میکنم والا
مستفید میشوم امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صباح نظر کرد بر عورتی و
نظرش بروی حرام بود و بعد از یکساعت دیدن وی بر او حلال شد و چون ظهر در رسید
باز آن عورت بروی حرام شد و چون وقت عصر شد مجددا بر او حلال گشت و هنگام مغرب باز
بروی حرام شد یحیی گفت والله که من جواب این مسئله نمیدانم شما خود یا بن رسول الله بیان فرمائید
حضرت فرمودند آن عورت علی الصباح کنیز مردی بود و نظر اجنبی بکنیز مردمان حرام است بعد
از ساعتی آن مرد وی را خرید نظر او بر آن کنیز حلال شد بعد از ساعتی او را آزاد کرد باز نظرش بروی
حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد نظر او بر وی حلال شد ساعتی دیگر ظهار کرد باز بروی
حرام شد

ام کلثوم

کنیه یکی از بنات حضرت سید سجاد علیه السلام میباشد نیز ام کلثوم کنیه یکی از دختران
حضرت امام موسی کاظم سلام الله علیه میباشد و همین بزرگوار دختر دیگر مکناة بام کلثوم
صغری داشته اند

اولجای ترکان آغا

از زوجات امیر تیمور و دختر امیر قزغن بوده است و سلطان بخت بیگم صبیه امیر تیمور و زوجه امیر
سلیمان شاه از بطن او بوجود آمده

حرف البا

بدور

بروزن قصور از جواریه مغنیه و در عصر عباسیین در بغداد بوده و بجاریه بنت الملک
شهرت نموده و آوازی خوش داشته شریف ابو جعفر مسعود بن حسن البیاضی شیفته‌اش
گردیده و در حق او گفته است

شکی القلب ظلمة فی الحشی   الی فاسکنت فیه بدورا

بکارة الهلالیه

تابعیه ایست بفصاحت معروف و ابیات و بیت از نتایج افکار اوست

یا زید دونک فاحتفر من دارنا   سیفا حساما فی التراب دفینا

قد کنت ادخره لیوم کریهة — فالیوم ابرزه الزمان مصونا

ولها ایضا

اتری ابن هند للخلافة مالکا — هیهات ذاک وان اراد بعید

منتک نفسک فی الخلافة ضلة — اغراک عمرو للشقا وسعید

ولها ایضا

قد کنت اطمع ان اموت ولا اری — فوق المنابر من امیة خاطبا

فالله اخر مدتی فتطاولت — حتی رأیت من الزمان عجائبا

فی کل یوم للزمان خطیبهم — بین الجمیع لآل احمد عائبا

صاحب عقد الفرید منسوب بکارهٔ هلالیه با آنکه درین ابیات از معاویه بد گفته بود وقتی احتیاج او را بران داشت که بمجلس معاویه رود و از وی چیزی بخواهد عمرو بن العاص و سعید بن العاص و مروان در آن مجلس حضور داشتند چون بکاره را دیدند گفتند این همان است که این اشعار را گفته است و هر یک از آنها یک شعر از اشعار مسطوره فوق را خواندند و بکاره نیز خود اعتراف کرد که ناظم این ابیات اوست معذلک معاویه متعرض نشده گفت ای خاله هر حاجتی که داری بخواه بکاره گفت پس از این چیزی نتوانم خواست و مراجعت نمود

بلقیس

دختر محمد بدر الدین بن سراج الدین البلقینی است وجد او سراج الدین استاد ابن حجر عسقلانی بوده و با آنکه خانوادهٔ مشار الیها همه اهل علم و فضل اند وجود این زن اسباب افتخار و اشتهار آنها گردیده و علم و دانش و زهد و صلاح او بنهایت مشهور است در ماه ذی القعدهٔ سال هشتصد و چهل و یک راه جهان جاودانی پیش گرفته و در آن وقت زیاده از شصت سال داشته و ده سال آخر عمر خود در راه سلوک و ایقان و طریق ریاضت و عرفان طی مقامات مینموده و او را از مشایخ طریقت شمرده اند قاله ابن حجر

بنت ابی علی الشبوی

زوجهٔ ابی عبد الله الخضری است و در علم فقه مهارتی داشته در طبقات صغرای سبکی ذکر او شده است

بی بی دوست

همان بنت خداوردی است که در حرف با ذکر نمودیم مستقیم زاده در تذکرهٔ خود مینویسد در
سال پانصد و هفتاد و شش زنی در مصر پیدا شد که هیچ دست نداشت و معارفی چند
اظهار کرد و موافق خطوط از زمان چپ خط را خوش و لطیف نوشت و مردم با و اقبالی نمودند
و مالی وافر تحصیل نمود چنانکه ابن تغری بردی در نجوم زاهرهٔ خود باین مطلب تصریح کرده است

بی بی

خواهر شیخ عبدالله دیوانه بوده و سید علی حزین ذکری از و نموده در هرات اقامت داشته
باقتضای طبع موزون گاهی بیتی بنظم میآورد این شعر از وست

روم بباغ و ز نرگس دو دیده وام کنم   که تا نظارهٔ آن سرو خوش‌خرام کنم

حرف التاء

تقیه

دختر خطیب محدث ابوالفرج غیث بن علی بن عبدالسلام الارمنازی است که در حرف تا ترجمهٔ
حال او نگاشته شد تتمهٔ این ترجمه را گوید مشار الیها در ملازمت محدث مشهور حافظ ابوطاهر
السلفی بسر میبرده ابوالحجاج صاحب کتاب الف با با پسر مشار الیها که معروف بابوالحسن علی
بن حمد و زاست همدرس بوده و در نزد ابوطاهر السلفی تحصیل مینموده و در ماه جمادی الاخری
سال پانصد و شصت و دو ابوالحجاج از تقیه اجازه گرفته و ابوالحجاج بمناسبتی میگوید تقیه
مرا اذن داده است که مجموعهٔ اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده قرائت و روایت نمایم
و برخی از اشعار از یک قصیدهٔ طویله که در مدح حافظ السلفی است بشرح ذیل ذکر مینماید

اعوامنا قد اشرقت ایامها   وعلا علی ظهر التمام خیامها
والروض مبتسم بنور اقاحه   لما بکی فرحا علیه غمامها
والنرجس الغض الذی احداقه   ترنو فیفهم ما تقول خزامها
والورد یحکی وجنة محمره   الخل من فرط الحیاء لثامها
وشقائق النعمان فی وجناته   خالات مسک خالها رقامها

وبعد از اکمال تشبیب شروع بمدح حافظ السلفی کرده گوید

یا صاح قم لسعادة قد اقبلت   وتنبهت بعد الکری نوامها
ولجمع نواظرنا بالحلی فکرنا   لما تجرد للقریض حسامها
مدح الامام علی الانام فریضة   فخر الائمة شیخها وهمامها

الحافظ الحبر الذی شهدت له ارض العراق بفضله وشآمها

واخر قصیده را طوری خوب گفته که شخص لطافت و رشاقت و ابیل از فراموش مینماید

تندو

دختر حسین بن اویس از نجبای ترکمان و زنی بدیع الجمال بوده و با عم خود احمد بن اویس بمصر آمد ملك ظاهر برقوق از ملوك چراکسه مصر او را تزویج کرد و بعد ها طلاق داد عم او شاه ولد ابن شاهزاده بن اویس او را بزنی بگرفت چون ببغداد باز گشتند عم او احمد درگذشت و شاه ولد شوهر مشار الیها بتخت پادشاهی نشست اما او شوهر خود را نابود نموده خود بسلطنت پرداخت بعد از آن محمد شاه پسر قرا یوسف با و حمله کرده یکسال بغداد را در بند محاصره داشت نند و از راه دجله خود را بواسطه رسانید و لستر را متصرف شد اهالی او را با محمود ابن شاه ولد پسر شوهر او بمسند حکمرانی متمکن کردند و محمود را بنز هلاك ساخته در سال هشتصد و نوزده هجری خود مستقلاً حکمران شد در بصره با اعراب حرب کرده و جزیره و واسط بتصرف مشار الیها در آمد و بنام او خطبه خواندند و سکه زدند آخر الامر در سال هشتصد و بیست و دو درگذشت در انباء ابن حجر ذکر تندو شده است

ثریا

معشوقه عمر بن ابی ربیعه المخزومی از متقدمین شعرای اسلام دختر عبد الله بن الحرث بن امیة الاصغر است و از جمله اشعار رائقه که عمر بن ابی ربیعه در حق او گفته در وقتی بوده که سهیل بن عبد العزیز ابن مروان مشار الیها را تزویج نموده و آن قصیده ایست طولانی که چند از اینست

ایها الطارق الذی قد عنانی بعد ما نام سامر الرکبان
زار من نازح بغیر دلیل یتخطی الی حتی اتانی

و در این قصیده گوید

ایها المنکح الثریا سهیلا عمرك الله کیف یلتقیان
هی شامیة اذا ما استقلت وسهیل اذا استقل یمان

و لطف این اشعار پوشیده نیست مترجم هنگام افتراق ثریا و تزویج او بسهیل عمر بن ابی ربیعه

گفته است

من رسولی الی الثریا فانی — ضاقنی الهم واعترتنی الهموم
یعلم الله اننی مستهام — بهواکم واننی مرحوم

نیز اشعار ذیل را عمر بر روی کاغذ قوهی نوشته و آنرا مزین و مطیب ساخته برای ثریا فرستاده است

کتبت الیک من بلدی — کتاب مولّه کمد
کئیب واکف العینین — بالحسرات منفرد
یؤرقه لهیب الشوق بین — النحر والکبد
فیمسک قلبه بید — ویمسح عینه بید

چون ثریا این ابیات را بدید و برخواند بشدت گریست و بر سبیل تمثل این شعر بر زبان آورد

بنفسی من لا یستقل بنفسه — ومن هو ان لم یحفظ الله ضایع

بعد از آن این ابیات را نظم کرده نزد عمر بن ابی ربیعه فرستاد

اتانی کتاب لم یر الناس مثله — امد بکافور ومسک وعنبر
وقرطاسه قوهیة ورباطه — بعقد من الیاقوت صاف وجوهر
وفی صدره منی الیک تحیة — لقد طال هتیامی بکم وتذکری
وعنوانه من مستهام فؤاده — الی هائم صب من الحزن مسعر

عبد الرحمن السهیلی که شارح سیرة ابن هشام است گوید ثریا نواده قتیله بنت النضر می‌باشد و قتیله زوجه حارث بن امیه جد ثریا است یعنی ثریا دختر پسر او بوده و بعضی قتیله را خواهر نضر دانسته اند ولی سهیلی گوید صحیح این است که دختر اوست و در هر حال ترجمهٔ حال او بیاید

جلبان خوند

از چراکسه مصر و مادر امیر یوسف است ابن حجر گوید مشار الیها در سال هشتصد و سی و چهار هجری با عظمت و حشمتی هرچه تمامتر بمکه معظمه اجلها الله رفت و در هشتصد و سی و نه در گذشت گویند امیر تیمور هم زنی باین اسم داشته است

حاجیه

از زوجات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه است و از طرف پدر بجعفر علی خان زند میرسد

و شاهزادهٔ شیخعلی میرزا ولد خاقان که معروف بشیخ الملوک بوده از بطن مشار الیها بوجود آمد صاحبه زهد و قدسی بکمال داشته و خط و ربطی بقدر کفایت شعر را بد نمیگفته

این فرد از وست

طواف کعبه مرا حاجیه میسر شد   خدا زیارت شاه را بلی نصیب کند

حذام

پیش شرحی از حذام و شعری که در حق او گفته اند و مثل شده ذکر کرده ایم صاحب مجمع الامثال گوید حذام این بیت بگفت

الا یا قومنا ارتحلوا وسیروا   فلو ترک القطا لیلا لناما

و مقصود او این بود که قوم خود را آگاه کند که دشمن بقصد شبیخون حرکت کرده چه میگوید این قوم روانه شوید و بر اگر مرغان قطا در پروازند و انها را اگر بحال خود میگذاشتند شب در جای خود میخوابیدند اینکه در حرکت اند معلوم میشود جماعتی نهضت نموده و مانع سکون و خواب انها شده پس برویم که دوچار و مقهور این جماعت نشویم و قبیلهٔ حذام اعتنائی بقول او نکردند و دشمن آمده انها را غارت نمود بعد از ان دلیم بن طارق که از اهل همان قبیله بود گفت

اذا قالت حذام فصدقوها   فان القول ما قالت حذام

در حیوة الحیوان هم همینطور گفته است

حلیمه بنت محمد صادق

از نساء مشهورهٔ اسلامبول است و در تذکرة الخطاطین ذکر او شده پدر مشار الیها بشوای خطیبزاده یحیی پاشای وزیر بوده و بعد از ان بتعبد دین پرداخته حلیمه از سید محمد حلمی تعلیم خط گرفته و بسعی و جد این فن را کامل کرده و در سنهٔ هزار و صد و شصت و نه هجری مجاز شده و بر کمال او در خط شهادت داده اند از جمله تصدیقی است که محمد راسم افندی از خطاطین ان زمان در حق او نوشته و مرحوم مستقیم زاده در تذکرهٔ خود درج کرده و صورت ان از قرار ذیل است

نمقت مخلة و عطیة من کریم مبین و صدقت بکلمات ربها و کانت من القانتین زهین زمانها و حمراء اوانها ذات اثنی عشرة سنة تلک القطعة المحررة السعدیة

اعنی علیه ابنه من ابنتها الله نباتا حسنا فتقبلها ربها وزینة بها سیزا وعلنا فلا عمرو
النسوة اللاتی قطعن ایدیهن وکتبن والنساء نصیب مما اکتسبن عطاها الستار
بجلابیب القانتات العابدات السائحات ما ثنیت بالعشی والابکار فی الکتاب الاکرم
اذ یلقون اقلامهم ایهم یکفل مریم قرره وحرره العبد الاثم کاتب التراب الناصر محمد واسم
عما العفو عنه بحبیبه ابی القاسم فی السنة التاسعة والستین بعد المائة والالف من
هجرة من علیه وعلی اله الصلوة والسلام

حسه طو

مادر ملک اشرف از ملوک اتراک مصر است زنی با عقل و تدبیر و صاحب سخا و عطایای کثیره بوده
هنگامی که پسرش حکمرانی داشت چون صغیر بود مشار الیها امور مملکت را اداره مینمود
صاحب تذکره این زن را در انباء خود در میان وفیات سال هفتصد و هشتاد و چهار هجری
نموده است

حنیفه

اسم دختر احمد بن داود الدینوری و دختر احمد بن المصدق بن محمد النیشابوری و دختر جمال الدین
عبید الله المحبوبی و دختر قیس الشیبانی بوده و جمعی دیگر از فضلا و فقهای حنفی هستند که
این اسم دختر داشته و هم مکنی با بوحنیفه بوده اند و ابوحنیفه معروف با مام اعظم که این کنیه
را داشت نه از جهت است که دختری مسماة بحنیفه داشته بلکه از قرار گفته موفق الخوارزمی و
صاحب مناقب ابوحنیفه غیر از حماد ذکورا و اناثا فرزندی نداشته و لفظ حنیفه چون بلغت اهل
عراق بمعنی دوات است و ابوحنیفه خط وقت و زمان خود را بهترین اسلوب مینوشت و برای
ضبط و نوشتن دروس مسائلی که می شنید همیشه در نزد خود دوات نگاه میداشت او را حنیفه
گفتند یعنی صاحب دوات مرحوم مستقیم زاده این مطلب را در تذکره خود از محیی الدین الکافیه
نقل کرده و از نوادر شمرده است

باب الخاء
خانزاده

دختر میرزا دگار شیر بری بوده طلعتی بدیع و طبعی موزون داشته است این شعر از وست
شبی در منزل ما میهمان خواهی شد یا نه انیس خاطر این ناتوان خواهی شد یا نه

× خدیجه
بیگم

یکی از بنات حضرت امام زین العابدین و یکی از دختران حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
خدیجه نام داشته‌اند

خدیجه خانم

زوجه کریمخان زند معروف بوکیل و عمه مرحوم رضوان آرامگاه شاه شهید سعید آقا محمد شاه
طاب ثراه بوده و بعضی او را خاله شاه شهید دانسته‌اند در هر حال این زن را در عالم تاریخ وقعی
و عظمی است چه یکی از اسباب عمده سلطنت سلسله جلیله قاجاریه میتوان او را دانست
توضیح آنکه سالها کریمخان مبتلا بناخوشی سل بود در ماه صفر هزار و یکصد و نود و سه هجری
این مرض شدت نمود خدیجه خانم برای شاه شهید سعید که بهمراه مادر در دربار کریمخان اقامت داشت
پیغام فرستاد که ناخوشی وکیل در حالت اشتداد است و احتمال هلاکت میرود ملتفت و متعهد
کار باش مرحوم معظم طیب الله مضجعه بعزم شکار مهارلو از شهر شیراز بیرون رفت روز سیزدهم
صفر که بشهر برگشت دروازه را بسته دید دانست که کریمخان درگذشته است و بعضی گویند
مجدداً خدیجه خانم او را از انحال اینها اعلام نمود و شاه جنت جایگاه از همانجا دو اسبه با دو نفر
تا طهران تاخت و کار سلطنت را بشرحی که در تواریخ ضبط است بساخت

خدیجه

دختر احمد بن الظنبا بوده و مشار الیها فاضله متبحره و معروف بابن الحنبلیه میباشد بنت
ابن الحنبلیه زینب محدثه و مادر زین الدین عمر البالسی از اساتید ابن حجر است و ابن حجر در انباء
خود ذکر او نموده و مشار الیها در ماه رجب هفتصد و هفتاد و نه هجری درگذشته است

خدیجه بنت محمد بن احمد

فاضله قانته است از اهل خراسان و پدرش فقیه ابو رجاء الجرجانی قاضی مشهور نیشابور بوده
مشار الیها خط را خوش مینوشته و در عالم علم مقامی داشته و از پدر خود و سایر علما روایت
کرده وفات او در سال سیصد و هفتاد و دو واقع افتاده علی القاری در کتاب خود که موسوم
باثمار الجنیه است گوید خدیجه بنت محمد بن احمد فاضله بوده است در فقه با مهارت و نزد پدر
خود تحصیل فقه نموده رحمة الله علیها

خدیجه بنت الملک

دختر ملک اشرف شعبان بن حسین از سلاطین ترک مصر است مشار الیها زوجه قاسم البشتکی بوده

و ابن حجر در انبا خود ذکری از او نموده گوید این زن بعد از همه فرزندان اناث ملک اشرف وفات کرده بعقل و درایت و کفایت کار و اداره امور شهرتی داشته در سال هشتصد و بیست و شش هجری در گذشته است

یکی از لطایف مسطوره در قاموس این است که وقتی شهاب قوصی ادیب در پیشگاه ملک اشرف پدر خدیجه مشار الیها حاضر بود سعد الدین نام طبیب داخل شد ملک اشرف بشهاب گفت در حق این سعد چه میگوئی شهاب گفت اگر در مجلس شما باشد سعد السعود و اگر بر سر سفره نشیند سعد بلع و اگر در خیمه او کو مهمان باشد سعد اخبیه و اگر بمیان الجیش یکی از مسلمانان رود سعد ذابح و لطف این کلام بر ارباب ذوق معلوم است

(بلع بضم با و فتح لام بمعنی بلع کننده است)

خرنق بنت قحافه

شاعره عربیه بوده و این دو شعر از وست

اعاذلتي على رزء افيقي — فقد اشرقتني بالعذل ريقي

فلا وابيك آسى بعد بشر — على حي يموت ولا صديق

خزانه

در فتوح واقدی مسطور است که خزانه دختر خالد بن جعفر بن قرط در فتوحات عراق با سعد بن ابی وقاص بوده و این ابیات را در مرثیه اشخاصی کرده و اول محاربه بدرجه شهادت رسیدند سرود

فيا عين جودي بالدموع السواجم — فقد شرعت فينا سيوف الاعاجم

وخزنا على سعد وعمرو ومالك — وسعد عميد الجيش مثل الغمائم

هم فتية غر الوجوه اعزة — ليوث لدى الهيجا شعث الجماجم

خنساء

پوشیده نباشد که دو نفر زن باین اسم نامیده شده اند یکی خنسا بنت جذام و دیگری خنسا بنت عمرو بن الشرید و هر دو صحابیه بوده اند

خوله بنت الازور

خواهر ضرار بن الازور نخعی صحابیه و شاعره بوده است دارای فصاحت و شجاعت و در فتوح

و اقتدای مآثر او مذکور است مشار الیها در فتوحات مصر و شام حاضر بوده و کارهای کرده و ابیات ذیل از نتایج افکار اوست و در وقتی که برادرش ضرار در جنگ انطاکیه اسیر شده بوده گفته است

الا مخبر بعد الفراق یخبرنا　　من فذا الذی یا قوم اشغلکم عنا

فلو کنت ادری انه اخر اللقا　　لکنا وقفنا للوداع و ودعنا

الا یا غراب البین هل انت مخبری　　فهل بقدوم الغائبین تبشرنا

لقد کانت الایام تزهو لقربهم　　وکنا بهم نزهو وکانوا کما کنا

الا قاتل الله النوی ما امره　　وا قبحه ماذا یرید النوی منا

ذکرت لیالی الجمع کنا سویة　　ففرقنا ریب الزمان وشتتنا

لئن رجعوا یوما الی دار عزهم　　لثمنا خفافا للمطایا و قبلنا

ولم انس اذ قالوا ضرار مقید　　ترکناه فی دار العدو و ودعنا

فما هذه الایام الا معارة　　وما نحن الا مثل لفظ بلا معنی

اری القلب لا یختار فی الناس غیرهم　　اذا ما ذکرهم ذاکر قلبی المضنی

سلام علی الاحباب فی کل ساعة　　وان ابعدوا عنا وان منعوا منا

نیز این مرثیه را در وفات آن برادر گفته

ابعد اخی یلذ الغمض عینی　　فکیف ینام مقروح الجفون

سابکی ما حییت علی شقیقی　　اعز علی من عینی الیمین

فلو انی لحقت به قتیلا　　لهان علی اذ غیر المهین

وکنت الی السلو اری طریقا　　وا علو منه بالحبل المتین

وانا معشر من مات منا　　فلیس یموت موت المستکین

وانی ان یقال مضی ضرار　　وکم فی الحرب یقصم للعیون

وقالوا کم بکاؤک قلت مهلا　　اما ابکی وقد قطعوا وتینی

مزروعه بنت عملوق که از زنهای با فصاحت عرب بود و پسرش صابر بن اوس با ضرار در جنگ انطاکیه اسیر شد چون اشعار خوله را در حق ضرار شنید این ابیات را در حق پسر خود نظم کرد

ابا

ابا ولدی قد زاد قلبی تلهبا — وقد احرقت منی الخد وطل المدامع
وقد اضرمت نار المصیبة شعلة — وقد حمیت منا الحشا والاضالع
واسأل عنك الركب كی یخبرونی — بحالك كیما انت تكن المدامع
فلم یك فیهم مخبر عنك صادقا — ولا منهم من قال انك راجع
فیا ولدی مذ غبت كدر عیشتی — فقلبی مصدوع وطرفی دامع
وفكری مغموم وعقلی موله — ودمعی مسفوح وداری بلاقع
فان تك حیا صمت لله حجة — وان تكن الاخری فما العبد صانع

وعفیرة بنت غفار وسلمة بنت ذراع ولبنی بنت سوار وسلمی بنت النعمان وام ابان وهند بنت عمرو وزینب الانصاریه زنهای صاحب شأن وشجاعت بوده ودر وقعه های یرموك و اجنادین وشادتها بوده وباسوز خمیه در میدان جنك مانند مردان رزم كرده وسلمی بنت سعد كه زاهده عابده ودختر زید میباشد وپدرش یكی از عشره مبشره میباشد چون اشعه تا خولی ومزروعه شد ند بعبارات بلیغه انهار انصبحت كرد وتسلی داد

دارمیة الحجونیة

صاحب عقد الفرید گوید دارمیه زنی بود از بنی كنانه كه سمنی داشت باچرده سیاه وچون در كوهی كه حجون كعبه در انجا واقع است منزل داشت اورا حجونیه میگفتند معاویه در اثنای حج از او میپرسید گفتند هنوز زنده است ورا احضار كرد وباو گفت ما جائك یا ابنة حام یعنی بچه جهت امدی ودرین سؤال كنایه بسیاه چردگی دارمیه بود مشار الیها در جواب گفت گویا مقصود تو ازین سؤال عیب جوئی ومطایبه باشد بدانكه من زنی از بنی كنانه هستم ونسبتی با فرزندان حام ندارم معاویه گفت راست میگوئی ایا میدانی ترا برای چه احضار كردم دارمیه گفت لا یعلم الغیب الا الله معاویه گفت بچه جهت علی علیه السلام را دوست داری ومرا دشمن باو محبت بورزیت وبا من خصومت دارمیه گفت اگر حقیقت را بیان كنم مؤاخذ نخواهم بود معاویه گفت نه دارمیه گفت علی را دوست دارم برای انكه عادل بود وبا مردم بطور مواسات معامله مینمود وباتو دشمنم بجهت اینكه چیزی را خواستی وادعا كردی كه لیاقت واستحقاق انرا نداشتی وبا شخصی در ان باب جنك وجدال نمودی كه از تو احق واولی بود ومن كسی را دوست میدارم كه رسول اكرم صلی الله علیه واله وسلم او را دوست میداشت واو خود دوستها

فقرا و مساکین بود و صاحبان دیانت را احترام مینمود و ترا دشمن میدارم از آنکه خونهای ناحق ریختی
و پیرو هوای نفس خود گردیدی و بعدل و انصاف حکم ننمودی بلکه بظلم و اندیشه تمسك
شدی معاویه گفت خصومت تو با من برای این است که شکم و پستانهای تو بزرگ و رانهای
تو فربه است دارمیه گفت در این اوصاف هند مادر تو ضرب المثل شده است نه من
معاویه گفت دست و پا مکن مقصود من ذم و عیب تو نیست چه اگر شکم زن بزرگ باشد
طفل او تام الخلقه و کامل میشود و اگر پستانهای او بزرگ باشد کودکی را اگر شیر میدهد
سیر میکند و اگر رانها بزرگ و فربه باشد جائی را اگر نشیند پر مینماید و مکانتی او را خواهد
بود معاویه باین کلمات حدت دارمیه را کم کرده او را آرام ساخت بعد از آن باو گفت آیا
تو علی را دیده دارمیه گفت بلی دیده ام معاویه گفت او را چگونه یافتی دارمیه گفت والله علی را
دیدم که این ملك و سلطنت که ترا مفتون نموده ابدا او را بخود راغب نساخته بود و این
جاه و جلال که ترا مشغول و فریفته دارد مطلقا در او اثری نداشت معاویه گفت آیا گفتار
علی را استماع نموده دارمیه گفت بلی کلمات آنحضرت شفای قلوب بود و صیقل اذهان
و چنانکه روغن زیتون بالخاصیه زنگ را زایل میکند کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام
هم زنگ بی بصیرتی را از دلها میزدود معاویه بر طبق معنی این شعر

شهدت لحسن صفاتها ضراتها والفضل ما شهدت به الاعداء

گفت ای دارمیه راست گفتی حضرت مرتضی ع و کلام او چنین بود بعد از آن معاویه بدارمیه
گفت آیا حاجتی بمن داری دارمیه گفت در اینحال مگر ممکن است که حاجت من نزد تو موقع
قبول یابد معاویه گفت بلی هر حاجتی که داشته باشی از برمیآورم دارمیه گفت یکصد نفر
شتر ماده میخواهم که پشم آنها بقرمزی مایل باشد و شتربانان آنها هم با شتران باشند معاویه
گفت اگر آنچه خواستی بتو دهم نزد تو مثل علی خواهم شد دارمیه گفت سبحان الله مگر تو از علی
پست تر و کمتری معاویه این ابیات برخواند.

اذا لم اعد بالحلم منی علیکم فمن ذا الذی بعدی یؤمل للحلم
خذیها هنیئا و اذکری فعل ماجد جزاك علی حرب العداوة بالسلم

بعد از آن بدارمیه گفت قسم بخدا اگر علی زنده و بجای من بود یک شتر هم بتو نمیداد دارمیه
گفت والله علی از مال مسلمین پشم یک شتر هم بکسی نمیداد انتهی ۳

۳
ولقشا
آنچه بیان است که در
عقد الفرید تصنیف ابن عبد ربه
آمده و مرکب شرح احوال [illegible]
مفصل آن [illegible] و کامله [illegible]
بخواهد بعقبات الانوار از
تصانیف علامة الوقت و حما[illegible]
العصر [illegible] الحق والملة و
الدین مرجع [illegible] السلطنین
میر حامد حسین مد الله ظلا
[illegible]

دلاشوب صالحه سلطان

مادر سلطان سلیمان خان ثانی و از جلائل سلطانهای بنات سلاطین عثمانی است و در سنۀ مدفون شده پسر او سلطان سلیمان در روز دوم محرم سال هزار و نود و نه هجری بتخت سلطنت عثمانی جلوس کرد و تاریخ جلوس او را چنین نظم کرده اند

یوم ثانی محرم الجلاء صح جحد ۽ یمن الهم سلطان سلیمان زمان اتیکدی جلو

سلطان سلیمان چهل و دو ماه دوازده روز کم سلطنت کرد و چون در گذشت پنجاه و یکسال از عمر او گذشته بود خطر اخوش مینوشت مستقیم زاده در تذکرة الخطاطین ترجمه حال مختصری از او نوشته بعد از آن گوید سکه مس که منقور نام دارد از نتایج تنگی زمان برادر او است که از یك وقیه مس هشتصد عدد پول منقور قطع و سکه کردند

دنیا

ابن حجر در انبا خود در جرگه متوفیات سال هفتصد و هفتاد و نه هجری گوید دنیا بنت الاقباعی المغنیة الدمشقیة خواننده بود شامیه که در موسیقی باعلی درجۀ مهارت و کمال رسید و در نزد ملوك و امرا بدرجۀ اعتبار حاصل نمود که بخواهش او بالبنات ارباب طرب را بیکباره بخشیدند

رابعه

مشار الیها غیر از رابعۀ عدویه و شامیه و جیلانیه است که پیش ذکر شد ابن حجر در کتاب انبا در ضمن متوفیات سال هشتصد و سی و دو هجری ذکری از او نموده و معلوم میشود دختر خود ابن حجر عسقلانی بوده در سال هشتصد و پانزده در مکه معظمه در مجلس درس حدیث محدث مشهور شیخ زین الدین البالبی حاضر شده و بسیاری از محدثین مصر و شام بمشار الیها اجازه داده اند شیخ الشیوخ محب الدین بن الاشقر او را بزنی گرفته اما قبل از و چندی زوجۀ شهاب الدین بن مکنون بوده است

بطور استطراد اظهار میدارد که دو شعر ذیل را اکثر برابعۀ عدویه نسبت داده اند

تعصی الاله وانت تزعم حبه — هذا لعمرك فی الصنیع بدیع

لو كان حبك صادقا لاطعته — ان المحب لمن یحب مطیع

و علی القاری در شرح شفا نیز همینطور گفته است اما در بعض کتب باسم محمود و زن

نوشته شده

رابعة البرمكيه

از جواری منسوب بفضل بن یحیی بن خالد البرمکی است در معاهد التنصیص در شرح حال شاعر مشهور صریع الغوانی که مسلم بن ولید باشد ذکری از وشده است

رامه

رامه بنت الحصین النجدیه است که شاعرهٔ بصریه و از شعرای حماسه میباشد و این دو بیت از وست

یا لیت شعری ولیت اصبحت غصصا … هل اهبطن قریة لیست بها دور
لقد بعدت من نجد وساکنه … ارض ابها الدیک یزقو والشنانیر

وکلمهٔ لیت در ولیت اصبحت اسم است و محل اعراب بدارد چنانکه در این شعر متنبی

و تمنعنی ممن سوی ابن محمد … ایاد له عندی یضیق بها عند

کلمهٔ عند همین حالت را دارد یعنی لیت در شعر رامه مبتدا است چنانکه عند در بیت متنبی فاعل که لفظ او ارادہ شده نه معنی

رقیه

دختر عفیف بن عبد السلام بن محمد بن مزروع المصری است و در انباء ابن حجر ذکر او شده و از ختنی و ابن المصری و ابن سید الناس و البندیجی و العزی و بعض دیگر از مشایخ مصر و شام در علم حدیث اجازه گرفته در سال هشتصد و پانزدهٔ هجری در سن هشتاد و نه سالگی در گذشته است و ترجمهٔ حال فاطمهٔ بنت یحیی العفیف که خواهر مشار الیها است شاید در حرف فا بیاید

رویده خانم

از زنهای عثمانیه با علم و فضل همین زمان است و در مکتب رشدیهٔ اناثیهٔ یوسف پاشا سمت معلمی داشته طبعش موزون بوده و اشعاری که در تاریخ جلوس سلطان مراد خان پنجم گفته بواسطهٔ روزنامجات منتشر گردیده نیز از نسوانی که در مکاتب رشدیهٔ اناثیه سمت معلمی داشته فاطمة الزهرا خانم است که در مکتب سلطان احمد بتعلم و تعلیم پرداخته و در سال هزار و دویست و هفتاد و هشت در اسلامبول متولد شده

ربا العقیلیه

۱۷۱

شاعره بوده است بصریه از شعرای حماسه و ابیات ذیل از وست

فما وجد مغلول بتیما موثق   بساقیه من ضرب القیود کبول

قلیل الموالی مسلم بجریرة   له بعد نومات العیون عویل

یقول له البواب انت معذب   غداة غد او مسلم فقتیل

باکثر منی لوعة یوم بان لی   فراق حبیب ما الیه سبیل

عشیة امشی القصد ثم یردنی   عن القصد روعات الهوی فامیل

وبعضی این اشعار را بصاحبة الهلالیة نسبت داده اند

هو

بسمه تبارک و
تعالی

جلد
اول کتاب خیرات حسان

از مؤلفات جناب جلالتمآب
اعتماد السلطنه محمد حسن خان وزیر
انطباعات وغیره دام
اقباله العالی

سنه ۱۳۰۴
هجریه نبویه

هو الله تعالی شأنه

جلد دویم کتاب
خیرات حسان از مؤلفات جناب جلالت
مآب اعتماد السلطنه محمد حسن خان
وزیر انطباعات و دار الترجمه
خاصه همایونی و غیره

دام اقباله العالی

فی سنه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد لله والصلوة نگارندهٔ این اوراق که بُد چون در سال گذشته
جلد اول کتاب خیرات حسان را تألیف و طبع نموده نسخهٔ از آن برای جناب
عالم ادیب فاضل اریب سید محمد ذهنی افندی دامت ایام افاضاته
مؤلف کتاب مشاهیر النساء که در حقیقت اساس خیرات حسان است
فرستاده و اهدا کرد و از جناب مشار الیه درخواست نمود که ترجمهٔ
حال خود را مرقوم و ایصال دارند تا در کتاب نامهٔ دانشوران ناصری
در ضمن تراجم احوال علمای عظام و کبار فضلا درج شود آنجناب از
مطالعهٔ آن کتاب زایدالوصف اظهار انبساط کرده مراسلهٔ بزبان ترکی
عثمانی مشتمل بر تشکر و امتنان و مجملی از ترجمهٔ حال و مصنفات خود بنگارنده
نگاشته که عین آنرا بعبارتها با ترجمهٔ فارسی در اینمقام ثبت مینماید و
بهترین تصدیق و تزئین اینمجلد میشمارد و سرِ این نامه را اما فسرِ
آن بتمجید و تقریض متوجه میدارد

صورت مکتوب جناب سید محمد ذهنی افندی سلمه الله تعالی

حضور عالی منعمانه لرینه

دولتلو افندم حضرتلری

نعم غیر مترقبهٔ الهیه دن اوله رق واصل دست اعزاز واستبشارم اولان التفاتنامهٔ عالی منعمانه لریله (مشاهیر النساء) نام اثر کمترانه‌مك زبان شیرین بیان فارسی‌یه نقلیله نقصانلرینك جبر واکمالی مزیّت علیاسنی کرم عبد کمترلریجه ایفای حق شکرانی مستحیل بر نعمت عظمادر منبشر و(خیرات حسان) نام اثر بهتر افضلانه لرندن برجلد دلپسندك احسان بیورلمش اولدیغی تبشیرینی مشعر وترجمهٔ حال چاکرانم ایله آثار سائرهٔ احقرانه‌مك سرعت ارسالنی آمر اولمغله حقا که عبد بیمقدارلریجه مستوجب مسار بیشمار اولمش و اهدا اسنه عنایت بیورلان (خیرات حسان) ایسه قرهٔ عین ابتهاجم اوله‌رق موضوع موضع افتخار قلنمشدر.

(مشاهیر النساء) مثللو بر اثر ناچیزك ذات اکمل نجیبانه لری کبی بر نقاد معالی جانب عالیلرندن نظر تقدیر وامعانه النمقده صاحبی اولان بو عبد عاجزه نوبتابه جك شی شرمسارلقدن عبارت اولمق لازم کلور ایکن آندن زیاده فرح وانبساط مترتب اولمشدر که بر مؤثرك اثری موقع عالی اعتباره وار معتقدن بیورلق او مؤثر ایچون نه شرف متصوردر؟ معهذا اکر اوبله بر کمترین اثر ذات نجیبانه لری کبی (لو کان العلم معلقا بالثریا لناله رجال من فارس) مدح جلیلنه مصدق بولنان بقعه اهلندن بر دانای دولتمندك لحاظ رغبتنه مظهر اولمش و صاحبنی استحقاقندن افزون تلطفاته سزاوار قیلمشدر.

قولکزك نامهٔ دانشورانه‌ده مقید اولمغه لایق نام ونامدم یوقدر کندم عاجز و آثارم ناچیزدر فضیلت و علو منقبت انجق ذات المعی

و انجیلرنده درکه چاکرلری کبی مأمور مقدار برناتوانه خطاب عالی کریمانه
لرینه سزا کوردلك حقّ نامستحقّ کترانه‌مده بونجه تلطیفات اجرا بیور
مشسکزدر .

مجرّد امر دولتلرینه امتثال اولنق اوزره عرض ایدهیم که سن چاکرانهم
جبینیه‌نك ترجمهٔ حالنه اشارت اولنمش اولدیغی وجهله قرق اوچه رسیده اولدر
مسقط رأسم اولان استانبولده ابتدالری دفترخانهٔ خاقانیده و برارالق
باب عالیده مجلس والای مضبطه اوطه سنده و دها صکره مطبعهٔ عامره‌ده خدمت
کتابت ایله مستخدم اولوب الآن مکتب ملکیهٔ شاهانه‌ده علم اصول فقه
و مکتب سلطانیده عربینك نحو و ادبیات درسنی و بر محکمه‌ده مشغولم .
و رتب رسمیه‌ده متمایز و اوچنجی مجیدی نشاننه حائزم .

عقایددن (المنقذ من الضلال) و ردّ اهل صلیب حقنده (التحفة الاریب)
و ادبیاتدن (اطواق الذهب) و (نصیحة الاخوان) ترجمه‌لری آثار
مطبوعهٔ عاجزانه‌مدن اولیه‌ده بونلرك مطبوعی قالمامش اولدیغندن
آثار اخیرهٔ کترانه‌مدن مطبوع بولنانلر معروض حضور سامیلری
قلنمشدر . انلردن ایکیسی علم صرفه دائر اولان (المنتخب فی تعلیم لغة
العرب) ایله آنك مختصری بولنان (المقتضب من المنتخب) نام اثرلرمدر .
و بری علم نحوه دائر (المقتضب فی نحو لسان العرب) اسمنده‌کی اثر احقر
ایله دیکر بری تراجم احوال العلما و ادبایه دائر هنوز جزء اوّلی منتشر
اولان (کتاب التراجم)در . و بری دخی تلخیص المفتاحده و شرح مطوّل
و مختصرده و حاشیهٔ سیّدده موجود ابیات و شواهدك شرحی
بولنان (القول الجیّد)در . وصوللرینك امر و اشعار بیله
منتدار بیورلملری توجهات سامیه‌لری داورانه‌لرینك بقا
سبیله برابر مستدعادر . هر حالده امر و فرمان حضرت ولی الامرکدر

۷ جمادی الثانیه سنه ۱۳۰۵
و ۷ شباط سنه ۳۰۳

ترجمه

بحضور عالی ولی النعمی

جناب جلالتمآبا

التفات نامهٔ منیعانهٔ عالی که از نعم غیر مترقبه بود بعز وصول آن
مستبشر گردید از اینکه کتاب مشاهیر النساء را که از آثار عاجزانه
این بنده است بزبان حلاوت نشان فارسی نقل و کسر و نقص آنرا جبر
و تکمیل فرموده اند مژدهٔ مسرتی دریافت نمود و بنعمت بزرگی نایل آمد
که ادای شکر آن برای کمینه این بنده امری محال است و چون نسخه از کتاب
خیرات حسان که از آثار منتخبهٔ فضلائی جناب عالی میباشد مرحمت و
ایصال داشته و مقرر فرموده بودند که ترجمهٔ حال چاکرانهٔ خود را با آنچه
تألیف کرده مجملاً ارسال دارم این بنده بمقدار نهایت مسرت را حاصل
نموده کتاب مستطاب خیرات حسان را فروغ دیدهٔ شادمانی قرار داده
در موقع افتخار نهاد کتاب مشاهیر النساء که محقر تألیفی از این بنده میباشد
چون طرف توجه فاضلانهٔ شخصی مثل حضرت عالی که نقاد معانی است
شده و بنظر اعتنا و امعان در آن دیده اند نهایت مسرور گردیده ام
چه شرفی از برای صاحبان آثار بزرگتر از این نیست که مسطورات آنها
طرف اعتناد و اعتبار صاحبان مقام عالیه و دانشمندان گردد اگرچه
من بنده میبایست از این اثر ناچیز خود در آن محضر شرمنده باشم ولی
حضرت عالی که در حق اهل وطن ایشان لو کان العلم معلقا بالثریا
لناله رجال من فارس نصی صریح است کتاب مشاهیر النساء را از بزرگواری
بقبول و تمجید خود اختصاص داده و نگارندهٔ آن را زیاده از حد
استحقاق مورد عنایت و ملاطفت فرموده اند
این بنده را نام و نامهٔ نیست که در خور درج کردن در کتاب نامهٔ دانشوران
باشد خود عاجزم و آثارم ناچیز فضیلت و محامد بزرگ خاص شخص حضرت [illegible]

انحضرتست

آنحضرت است که مثل این بنده بمقدار بی را شایستهٔ خطاب کریمانهٔ
عالی خود دیده این همه ملاطفت را درحق کمترین مبذول داشته‌اند لکن
محض امتثال امر حضرت تعالی عرض میکنم سن این بنده چنانکه در ترجمهٔ
حال حبیبه اشاره شده بچهل و سه رسیده مسقط الرأس اسلامبول
و در اوایل حال در دفترخانهٔ خاقانی و مدتی در باب عالی در اطاق
مضبطهٔ مجلس والا و چندی پس از آن در مطبعهٔ عامره برای نگارش
مستخدم بودم اکنون در مکتب ملکیهٔ شاهانه مدرس علم اصول
فقه و در مکتب سلطانی مدرس نحو و ادبیات عربی اشتغال دارم
و از امتیازات رسمیه نشان درجهٔ سیم مجیدی را دارا هستم از آثار
عاجزانهٔ این بنده که بطبع رسیده لکن از نسخه‌های آنها نمانده ترجمهٔ
کتاب المنقذ من الضلال است در اثر بعقائد و تحفة الأریب که در
رد اهل صلیب میباشد و اطواق الذهب و نصیحة الاخوان در
ادبیات،

اما مؤلفات این بنده که نیز طبع شده بحضور عالی ایفاد میشود
دو جلد آن المنتخب فی تعلیم لغة العرب و مختصر آن که المقتضب
من المنتخب باشد در علم صرف است کتاب دیگر المقتضب فی نحو
لسان العرب در علم نحو میباشد دیگر کتاب التراجم است در
شرح احوال ادبا و علما و فقط جزء اول آن منتشر گردیده
دیگر القول الجید است در شرح ابیات و شواهد تلخیص المفتاح
و دو شرح آن مطول و مختصر و حاشیهٔ میر سید شریف
مستدعی است وصول آنها را مرقوم و ببقای توجهات سامیه
ممنونم فرمایند. و در هر حال امر و فرمان حضرت
ولی امر است.

٧ جمادی الثانیه سنه ٣٠٥
٧ شباط سنه ٣٠٣

ذاتیه

حرف الزاء

زائره

شاعره بوده است با سلیقهٔ مستقیمانه و طبع دقیق داشته صاحب کتاب موسوم به آفتاب عالمتاب او را از نساء اهل هند شمرده و در کتاب نشتر عشق و نتایج الافکار و شمع انجمن نیز کمال استعداد و مهارت او نگاشته شده این شعر مسطور در ذیل از اوست

خوردن خون دل از چشم تر آموخته‌ام خون دل خورده‌ام و این هنر آموخته‌ام
کار من نیست بجز خون جگر خوردن لیک طرفه کاری که بی‌خون جگر آموخته‌ام
شیوهٔ عاشقی و رسم نظربازی را همه از مردم صاحب‌نظر آموخته‌ام

زبراء

جاریه بوده که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را آزاد فرموده و او از آنحضرت بعضی احادیث روایت نموده است

زبراء

جاریه بوده است که بنی عدی او را آزاد کرده و از حفصه حدیث روایت نموده است

زبیدهٔ ام جعفر

دختر جعفر بن ابی جعفر المنصور است و پدرش بجعفر اکبر اشتهار دارد. و زبیده خود زوجهٔ هرون الرشید خلیفهٔ عباسیه بوده و چندان خیرات و مبرات و بذل عطیات نموده که بوصف در نیاید جد او ابوجعفر منصور دومین خلیفهٔ عباسیه و بانی شهر بغداد است شوهرش پسر عم او هرون پنجمین خلیفهٔ عباسیه و مجدد رسوم دارسهٔ فنون و علوم می‌باشد جشن عروسی زبیده و عروسی بوران زوجهٔ مامون که شرح حال او پیش نگاشته آمد از جشنهائی است که در اسلام بندرت نظیر آن گرفته شده در موقع این عیش شادمانی ظرفهای زر پر از سیم و ظروف نقره مملو از در یتیم و نافه‌های مشک از هر طبقهای زر بر عروس نثار رفت و هدایا و تحف بسیار نیز از هر طرف آمد گویند در شب عروسی پیراهنی مرصع بجواهر برای زبیده ترتیب داده بودند که جوهریان حذاق و نقاد از تقویم آن اظهار عجز نموده‌اند خلاصه آنکه این خوش‌بختیها و قیمتی مبدل بسختی گشت و چون دوره کار و طومار خلافت هرون در نوشت نوبت تنزل و انحطاط در رسید و محمد امین پسر زبیده در جنگ با عساکر عبدالله مامون برادر پدری خود

مقهور و مقتول گردید روزگار زبیده سیاه شد و خانش تباه و حقا که اسباب این سیاه
روزی را خود روزی فراهم آورد و از روی لجاج خویش را باین بلا مبتلا کرد
ادیب بارع شهاب الدین عبد الله شیرازی در کتاب وصاف الحضرة گوید هرون الرشید
روزی با ملکهٔ مملکت و عقیلهٔ دولت خود یعنی زبیده بملاعبت شطرنج دفع ملال
و تطییب خاطر میکرد مراهنه را شرط آنکه غالب بر مغلوب حکم نافذ و روان باشد
و هر چه اقتراح رود اسعاف لازم آن در دست اول هرون غالب کرد زبیده را فرمود
تا پیراهن و کسوتی که رقوم اثر انسان حاوی باشد خلع کرده در مقابلهٔ نظر هرون الرشید
بایستد زبیده چندانکه استعفا کرد مفید نیامد بناکام امتثال امر حسب شروط
نمود ثانی الحال زبیده غالب آمد گفت ملتمس آنست که با فائزهٔ حبشیه که کمترین جواری
بود جمع شوی هرون از سماجت خلقت و دمامت صورت او انفه داشت شفاعت کرد
تا در معرض این التماس از جواهر نفیس و یاقوت ابدار چندانکه در حوصلهٔ آرزو گنجد
بر دارد زبیده گفت اگر تمامت خزائن مبذول افتد و در ممالک اشتراک دهد قبول
نخواهد بود بر مقتضی شرطی که رفته قیام واجبست و دفع را اصلاً غیر قابل هر چند هرون
در شفاعت بیشتر زد زبیده افضاح الحاح و ادراج لجاج که یوغر القلوب و یهیج الحقود
صفت آن دو زیادت کرد هرون با فائزه مجتمع شد بتقدیر الهی از قارورهٔ اصلاب
او قطراتی که بفضل هضم رابع مستعد آن بود که بتتمهٔ نوع را ابتداء شخصی بکر کرد
در مقر رحم شهوق یافت و قوت ماسکه بمحافظت آن قیام نمود و آناء ثم جعلنا
النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما
بوسائط تاثیرات اجرام علوی آثار بمرتبهٔ انشاء خلقی دیگر رسانید فتبارک الله احسن
الخالقین هنگام میقات وضع حمل و زمان نفاس قابلهٔ مأمون میمون انفاس از مضیق
عدم در فضاء وجود آمد چون از حضیض رضاع بیفاع تمیز رسید دلائل نجابت و
شمائل شهامت از حرکات و سکنات او ظاهر بود (و الجواد عینه فراره)

ایقنت ان حبال الشمس تدرکنی لما بصرت بخیط الابیض الیقق

روزی شخصی متنبی را بحضرت خلافت آوردند و بر دعوی باطل اصرار نمود او را در
عذبات عذاب کشیده بسیاط سطوت تعریکی کردند چون تعذیب ضربی تقدیم یافت

بصباح

بصیاح و عویل و ندبهٔ طویل در آمد مامون در کشتهٔ برادران موضعی خامل و موقفی
نازل ایستاده بود هشتنی یا کفت فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل هرون از سرعت ذکا
وفطنت و دها و حنکت او متعجب شد و شفقت ابوت در حرکت آمد کفت صدق رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم اذ قال اولادنا اکبادنا بعد از آن یوما فیوما محبت و زبیده در
حق او مزید می پذیرفت تا مامون در کل علوم بر اقران فایق شد و با آداب و مراسم
ملوکانه از فروسیت و میدان داری بر برادران غالب چون هرون دعوت حق را
اجابت کرد زبیده خواست که محمد امین پسرش در مسند خلافت قائم مقام باشد اما نرید
و اراید و لا یکون الا ما اریده میان برادران بکثرات محاربت رفت و در تاریخ دولتین
کیفیت آن احوال مشروح است چون محمد امین بقتل آمد و عنا خلافت ورا ملائکه باشانه
من وافق تامینه تامینهم امین تکفنند زبیده نفسها سرد چون باد خزان از جکر جوشیده
بر کشید و کفت ما اقعدنی بهذا الیوم الا یوم قیامی باللجاج مع ابیک انتهی
خلاصه زبیده بعد از کشته شدن امین طرف تعدی و تحقیر طاهر ذو الیمینین قاتل
امین کشت و عریضه بمامون نوشت که صورت آن از قرار ذیل است
کل ذنب یا امیر المؤمنین و ان عظم صغیر فی جنب عفوک و کل زلل و ان جل حقیر عند
صفحک و ذلک الذی عودک الله فاطال مدتک و تمم نعمتک و ادام بک الخیر و دفع
بک الشر هذه رقعة الواله التی ترجوک فی الحیوة لنوائب الدهر و فی الممات لجمیل الذکر
فان رایت ان ترحم ضعفی و استکانتی و قلة حیلتی و ان تصل رحمی و تحتسب فیما جعلک الله
طالبا و فیه راغبا فافعل و تذکر من لو کان حیا لکان شفیعی الیک
و اشعار ذیل که از نتایج فکر خود زبیده است نیز در آخر عریضه نکاشت

لخیر امام قام من خیر عنصر	و افضل راق فوق اعواد منبر
و وارث علم الاولین و فخرهم	الی الملک المامون من ام جعفر
کتبت و عینی تستهل دموعها	الیک ابن عمی من جفونی و محجری
اصبت بادنی الناس منک قرابة	و من زال عن عینی فقل تصبری
اتی طاهر لا طهر الله طاهرا	فما طاهر فی فعله بمطهر
فابرزنی مکشوفة الوجه حاسرا	و انهب اموالی و احرق ادوری

یعز علی هارون ما قد لقیته	وما نالنی من ناقص الخلق اعور
تذکر امیر المؤمنین قرابتی	فدیتک من ذی قرابة متذکر
فان کان ما ابدی لامر امرته	صبرت لامر من قدیر مقدر
وان کان ما قد کان منه تعدیا	علی امیر المؤمنین فغیر

این عریضه بواسطهٔ جاریهٔ فالصه نام بمأمون رسید و چون خواند بشدت بگریست و گفت من باید همان عبارت را که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وقت شنیدن خبر قتل عثمان فرموده بگویم والله العظیم که من چنین حکمی نکرده و از اینکار خشنود نیستم بعد از آن مأمون طاهر را نفرین کرد و تسلیت نامه بزبیده نوشت و اموال مغصوبه او را مسترد ساخت و از این عریضه معلوم میشود که زبیده علاوه بر کمالات نفسانیه در ادبیات و انشاد اشعار مرتبهٔ عالی داشته است

از بزرگواریهای زبیده اینکه روزی عربی او را مخاطب نموده این دو شعر بگفت

ازبیدة ابنة جعفر	طوبی لسائلک المثاب
تعطین من رجلیک ما	تعطی الاکف من الرغاب

کسانی که در خدمت زبیده بودند خواستند عرب را اذیت کنند او خود مانع شد و گفت قصد این بیچاره مدح بوده از عهدهٔ ادای آن بر نیامده شنیده است که گفته اند شمالک اندی من یمین غیرک خواسته است نظیر این مضمون را بنظم آرد قصور خیال او را از دقیقه دیگر غافل نموده بعد از آن امر کرد جایزه باو بدهند و او را بر لغزشی که در شعر اتفاق افتاده واقف سازند تا مستشعر گردد

نا بیدانست که مأمون پسر عم زبیده بوده چه این خلیفه پسر هارون است و هرون پسر محمد المهدی بن ابی جعفر المنصور میباشد و زبیده چنانکه پیش ذکر شد دختر جعفر بن ابی جعفر المنصور بود و طاهر ذو الیمینین که زبیده از او شکایت کرده ابو الطیب طاهر بن الحسین یکی از امراء معروف عباسیه بوده و در حقیقت فتح و غلبهٔ او بر عساکر امین مأمون را بخلافت نائل نموده و در ازای اینخدمت حکمرانی خراسان با نسل او امرا زاده و صلبا میباشد گویند در یکی از محاربات با دست چپ ضربتی بشخصی زده و او را دو نیم کرده لهذا معروف به ذو الیمینین شده و در حق او گفته اند کلتا یدیک

یمین چین تصویر وچون یك چشم داشته شاعری گفته است

یا ذا الیمینین وعین واحدة　　نقصان عین ویمین زائدة

ادیب فاضل کامل محمد ذهنی افندی مؤلف کتاب مشاهیر النساء بمناسبت شکوه جشن عروسی زبیده شرحی از جشن مزاوجتی که سلطان مراد خان برای پسر ایلدرم بایزید خان کرفته نوشته کوید یکی از ولایم بزرکی که در اسلام داده شده ولیمهٔ عروسی ایلدرم بایزیدخان است که در سال هفتصد و هشتاد و سه اتفاق افتاده و سلطان خاتون دختر قرمان اوغلی علی بیك را در سلك ازدواج در آورده و جشن این مناکحه را تالی بلکه مقدم بر جشن عروسی بوران و زبیده باید دانست در این سور کلیهٔ ملوك اسلام و امرای اطراف دعوت شدند و ایلچی هریك با هدایای ملوکانه بدربار سلطان امد و از امرای مشهور عثمان غازی اورنوس بیك در این موقع صد نفر غلام و صد نفر کنیز تقدیم کرد در دست ده نفر غلام که مقدم بر سایر بودند طبقهای نقره بود پر از طلا و در دست ده غلام دیگر که در عقب غلام اولی بودند طبقهای طلا بود پر از نقره و هشتاد غلام دیگر هم شمعدانهای نقره و مشربه‌ها و لکنها و ابریقها و سایر اوانی نقره در دست داشتند و بنابر مسطورات تاریخ منجم باشی ایلچیهای سلاطین از دیدن پیشکشی غازی اورنوس بیك از هدایای خود شرمنده شدند و سلطان هدایای اورنوس بیك را بتوسط ایلچی سلطان مصر برای سلطان مصر فرستاد و هدایای سلطان مصر را باورنوس بیك عطا فرمود و تفادیم سایر ملوك را بامرا و علما و صلحا بذل کرد

زبیده خانم

از بنات خاقان خلد آشیان فتحعلی‌شاه طاب ثراه و از بطن ماه آفرین خانم شیرازیه بوجود آمده از عقلا بل عارفات و کلام شاعرات بشمار میاید نواب اشرف افخم والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا دام اقباله شرح حالش در مشاهیر اعزا ازقرار ذیل نگاشته اند

زبیده خانم زبیدهٔ عصر خویش و در سلك نساء عارف منسلك واز مریدهای مرحوم حاجی میرزا علینقی همدانی است کمتر وقتی از اوراد و اذکار فراغت دارد

خیرات حسان

۱۲

در حسن خلق بدرجه‌ای که در مدت شصت سال توقف همدان با وجود هم قسم ریاست
و نفاذ حکم احدی از وی رنجیده علاوه بر زیارت حرمین شریفین بیست کرت بعتبات
عالیات عراق عرب و ده مرتبه بمشهد مقدس مشرف گشته و هر کرّه در اسفار تجملات
ظاهری با خود نداشته کثیراً بذل و بخشش مینماید امّا در خفا و بطوری که هیچکس
نداند فقرا و مساکین و سادات و طلاب ارباب استحقاق از عرب و عجم از جود و کرم او
در سفر و حضر بهره‌مند گردیده سائلی را هرگز محروم نکرده است از منافع املاک
مقرری خود هر ساله مقداری و مبلغی برای مخارج شخصی خود موضوع میکند و باقی را
مخصوص انعام و اطعام ارامل و ایتام و درماندگان و بینوایان مینماید حتی الامکان
از شب‌زنده‌داری و ریاضت بدنی و ترک لذت فروگذار نکرده پیوسته در کار تزکیه
نفس میکوشد بعضی کرامات از وی حکایت میکنند آنچه من خود مشاهده کرده‌ام این است
که وقتی در سفر مشهد مقدس با این شاهزاده خانم مقدسه همسفر بودم و هوا بنهایت
گرم بود در منزل میامی دو نفر از زوار که مریض بودند محتاج به یخ شدند قدری
یخ پیش آبدار من بود شاهزاده خانم فرستاده برای مریضها یخ خواست قدری از آن
فرستادم ثانیاً آدم ایشان آمد و یخ خواست من پیغام دادم که هوا گرم است و برای
خودمان لازم میباشد جواب داد یخ برای همراهان ناخوش لازم‌تر است مضایقه
نکنید فردا یخ فراوان برای شما خواهد رسید آنچه یخ حاضر بود دادم امّا هیچ
گمان نمیکردم که باین زودی بتوان یخ تحصیل نمود صبح همان شب نواب نیرالدوله پرویز
میرزا حاکم سبزوار باستقبال ما آمده و یخ زیادی همراه آورده بود آنوقت از صفای
ضمیر شاهزاده خانم بنهایت متعجب شدم و دانستم که خیرات حسان نیز بکرامت و احسان
صاحب مقامات میشوند باز وقتی در مشهد مقدس بدیدن آن مقدسه رفتم تنباکوی
ایشان را بد دیدم یک کیسه تنباکوی خوب برایشان فرستادم سه روز بعد سه کیسه
تنباکوی مرحوم آصف الدوله برای من فرستاد خلاصه علیخان نصرة الملک پسر رستمخان
قراگوزلو بشرف همسری زبیده خانم نایل شد و حسین خان حسام الملک که از امرای بزرگ
دولت علیه ایران و صاحب منصب امیر تومانی و حکمران کرمانشاهان است از ایشان بوجود
آمده حالا تقریباً هشتاد سال از عمر آن عفیفه گذشته و اسباب عزت و احترامی که برای

او فراهم بوده که نزکیبی را نظیر آن روی نموده از خصایص او اینست که در ناخوشیها
بطبیب رجوع نمیکند آنچه را از مرشد خود شنیده معمول میدارد یا باستخاره کار
میکذارد از ابنیهٔ خیریه او کاروانسرائیست مدور بوضع مخصوص برای فائت زوار
در قریهٔ تاج آباد که متعلق است باحفاد مرحوم حاجی ملا رضا همدانی روح الله
روحه این کاروانسرا باشتراک مرشد خود مرحوم حاجی میرزا علینقی و بکفتهٔ ایشان
بنا کرده و قریب ده هزار تومان خرج آن شده نیز پلی در نزدیکی دوان کرده و عظیمی
از آنجا رد انست ساخته و نواب اشرف والا احتشام الدوله سلطان اویس میرزا
که اوان ساختن این پل در همدان حکومت داشتند در مخارج این پل شرکت کرده اند
بقعه و صحن امامزاده یحیی واقعه در همدان را حسام الملک بخواهش ایشان عمارت
کرده و مبلغی مصروف داشته چون مرحوم حاجی میرزا علینقی طیب الله مضجعه مرشد
زبیده خانم در همدان در بقعهٔ بابا طاهر معروف مدفون شده هر سال زبیده خانم
مبلغی بمصرف روشنائی از بقعه و خرج قاری و متولی و غیره میرساند و دو دانگ
از قریهٔ لالجین ملکی خود را وقف کرده که حاصل آنرا در کربلای معلی صرف تعزیه
داری و روشنائی کنند تخلص زبیده خانم جهان است و اشعار مسطوره در ذیل
نمونه ایست از لآلی و درر منظومهٔ آن طبع روان

کفتند خوش در کوش دل چون عاشقی دیوانه شو
کر وصل او خواهی ز خود بیکانه شو بیکانه شو

در عشق او کر صادقی باید بسوزی خویشتن
در شعلهٔ عشقش دلا پروانه شو پروانه شو

اندر دل هر عارفی زین می بود میخانه ها
خواهی دلا عارف شوی میخانه شو میخانه شو

ولها

در شب هجران کدازم همچو شمع | روز وصلت سرفرازم همچو شمع
دور هستادستاده ام از روی شوق | تا بپائی جان ببازم همچو شمع
از غمت با آتش هجران همی | کہ بسوزم کہ بسازم همچو شمع

ولها

خواهم از ساقی مهوش تا نماید لطف عام / هر زمان ریزد بکام خشک من جامی دگر
گرچه شد از لنگ لنگان تا بهم درکوی دوست / لطف او گر شامل آید می نهم گامی دگر

ولها

در ده بمن ای ساقی از آن می دو سه پیمانه / کز سوز درون گویم شعری دو سه مستانه
خواهم که درین مستی خود نیز روم از یاد / غیر از تو نماند کس نه خویش و نه بیگانه
از عشق رخ جانان کشته است جهان حیران / مستانه سخن گوید این عاشق دیوانه

نگارنده گوید، زیبنده خانم در این اواخر (در حدود تاریخ تالیف این کتاب) درگذشت و نام نیک و آثار خیریه او بماند روانش شاد و با اولیا و نیکان محشور باد

زبیده اسلامبولی

بنا بر مسطورات تاریخ مرادی این زن دختر اسعد افندی بن اسمعیل افندی شیخ الاسلام و از نساء مشهوره اسلامبول است در علوم فقه و لغت و ادبیات مهارتی داشته شعر فارسی و ترکی را بخوبی میسروده و صاحب مضامین بکر بوده سلاطین و وزرای اواخر مائه دوازدهم هجری را مدح نموده است بیشتر وقت خود را بمطالعه کتب صرف کرده و اشعار خود را مدون کرده چون پدرش اسعد افندی و برادرش شیخ الاسلام شریف افندی نیز شعر میگفته اند دیوان او را بدیوان خود ملحق کرده یعنی در یک مجلد قرار داده اند بعد از آن کتاب این وضع را رسم کرده در استکتاب اشعار این پدر و پسر و دختر اول گفته اسعد افندی و بعد ابیات شریف افندی و در آخر دیوان زبیده را مینوشتند مشار الیها را درویش افندی نقیب الاشراف که از صدور آن عصر بوده زنی گرفته است و پسرش که فطنت تخلص داشته نیز از مشاهیر شعرا شمرده میشود این زن در ماه ذیقعده سال هزار و صد و نود و چهار هجری وفات نموده و در قبرستان ایوب مدفون شده است

این بود شرحی که صاحب تاریخ مرادی در حق زبیده اسلامبولی نوشته اما بعقیده ادیب فاضل محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء فطنت هانم دختر زبیده است نه پسر زبیده و گوید ترتیبی هم که در استنساخ دواوین مسطوره ذکر شد خلاف

مشهور

مشهور است

زبیده آغای جلایر

از زوجات سلطان حسین میرزای بایقرا بوده و فرزندان زیبا از او بوجود آمده است

زرقاء بنت عدی

زنی بوده است از اهالی کوفه در جنگ صفین حضور داشته و لشکریان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را بجنگ با معاویه تحریض مینموده در باب سی ششم کتاب مستطرف که از عفو و گذشت سخن میناید حکایتی از حلم معاویه ذکر کرده ضمناً گوید زرقاء بنت عدی در جنگ صفین اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام را بقتال ترغیب میکرد و میگفت ایها الناس ان المصباح لا یضیئ فی الشمس وان الکواکب لا تضیئ مع القمر وان البغل لا یسبق الفرس و لا یقطع الحدید الا بالحدید الا من استرشدنا ارشدناه ومن سألنا اخبرناه ان الحق کان یطلب ضالته فاصابها فصبراً یا معشر المهاجرین والانصار فکانکم (فکانی بکم) وقد التأم شمل الشتات وظهرت کلمة العدل وغلب الحق باطله فانه لا یستوی المحق والمبطل افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لا یستوون فالنزال النزال والصبر الصبر الا وان خضاب النساء الحناء وخضاب الرجال الدماء والصبر خیر الامور عاقبة ائتوا الحرب غیر ناکصین فهذا یوم له ما بعده

یعنی ای مردم چراغ در نور آفتاب روشنی ندهد و ستارگان در تابش ماه فروغی نباشد واستر بر اسب پیشی نگیرد و آهن جز با آهن بریده نشود بدانید و آگاه باشید که هر کس طلب ارشاد از ما نمود او را براه رشاد رسانده ایم هر کس چیزی از ما پرسید جواب مسئلش براندیم همانا حق گمشده خود را میجست پیدا کرد ای مهاجرین وای انصار صبر کنید و پای دارید گوئیا می بینم که خلاف و نفاق از میان شما برداشته شده و اتفاق حاصل است کلمهٔ عدل ظاهر گردیده وحق بر باطل غلبه کرده و کسیکه از پی حق است با آنکه جویای باطل است یکسان نیست آیا کسیکه مؤمن بوده مثل کسی است که بفسق گذرانیده البته برابر نخواهد بود پس نبرد بنمائید و آماده کارزار باشید و بکوشید و ثبات بورزید

و بدانید

و بدانید که خضاب زنان با حناست و خضاب مردان با دماء و صبر عاقبة بشر بن کار ها بجنک شتابید پیش آنکه روی بگردانید که امروز اقراری از دنبال است و این جهاد را جزای در پی

گویند این داهیه نیز مغنیه مجهوله بوده اشتهر زرقاء نام و در تزیین الاسواق تالیف حکیم داود انطاکی داستان عجیبی از و ذکر شده است و زرقاء جده مروان بن حکم بوده و قبل از آنکه زوجه ابو العاص بن امیه شود قواده بوده و زانیات را بخانه خود راه میداده همینکه زانیه تازه بخانه او می آمده برای اعلام بطالبین علمی بالای خانه نصب میکرده بنا بر این او را زرقاء صاحب رایات هم میگفته اند و بمحض تخفیف حکم و مروان آنها را بنو زرقاء مینامیده اند

زمرد خاتون

مادر الناصر لدین الله خلیفه عباسی بوده و ظن غالب آنکه در مشهد مقدس در روضه رضویه بعضی ابنیه بحکم او ساخته شده و آثار آن هنوز باقی باشد و تشیع الناصر لدین الله این خیال را تائید مینماید و تاریخ نیز توافق می کند

زمرد

دختر ابرق محدثه منجبه و زوجه مولانا اثیر الدین و مادر نضار است که شرح حال او بیاید اثیر الدین از مشاهیر مائه هفتم هجری بوده است زوجه او زمرد نزد علما و محدثین معتبر و نامی استماع حدیث کرده و بمقامی رسیده که طلبه این فن شریف از وی تلقی اخبار و تحمل روایات مینموده اند

از محدث ابرقوهی و دمیاطی و ابن صواف و ابن السفطی و عجوبه عبد القادر الضبعی و زینب الاسعردیه که شرح حال آن بیاید روایت حدیث کرده بعد از چهل سال زندگانی با شوهر خود در شانزدهم ماه ربیع الاخر سال هفتصد و سی در گذشته در مصر مدفون شد و دختر او نضار هم در همان مقبره که او دفن شده بخاک رفته است

زنّیره

بکسر زاء و تشدید نون از نسوان عصر سعادت زمان بعثت خواجۂ کاینات صلعم و جاریۂ رومیۃ الاصل بودہ ابتدا در تحت تملک یکی از پسران عبد الدار از کفار بنی مخزوم بہ زیست بعد از آن بحضرت رسول صلے اللہ علیہ و آلہ ایمان آوردہ بشرف اسلام مشرف گشت چون مالک او از اسلام او آگاہ شد اصرار در ارتداد او نمود و از آنجا کہ او قبول نمیکرد پیوستہ او را معذب میداشت خلیفۂ اول ابو بکر از حال او با خبر گردیدہ و برا خریدہ و آزاد کرد ابن اثیر گوید بعد از آنکہ زنیرہ قبول دین اسلام نمود چشمان او کور شد مشرکین گفتند چون زنیرہ از لات و عزّے بیزاری جستہ باین درد گرفتار گردیدہ است او در جواب گفت لات و عزّے از حال پرستندگان خود بیخبر ند قضای آسمانی مرا باین روز نشانیدہ و خالق من میتواند و بارہ چشمہای مرا بینائی دہد و صباح روز دیگر باز دیدہ ہا بینا از خواب برخاست کفرۂ قریش گفتند اینہم از سحر ہای محمد صلی اللہ علیہ و آلہ است انتہی
مولانا جلال الدین محمد رومی سقی اللہ ثراہ در مثنوی اشارتے بحالات زنیرہ کردہ است

زہرہ

مخدّرۂ مشہورہ ام الحیاء الانبار یّہ است کہ در حرف ہمزہ ترجمۂ حال او نگاشتہ شد

زہرہ بیگی آغا

مادر میرزا سلطان علی گورکانی والی سمرقند بودہ این زن بمحمد خان شیبانی عاشق شدہ و بدینجہت اسبابی فراہم آورد کہ پسرش سلطان علی کہ ضعف عقل داشت شہر سمرقند را بیجدال و نزاع بمحمد خان شیبانی تسلیم کرد اما شیبانی خان وصل این زن را طالب نشدہ بہانہ بدست آورد و میرزا سلطان علی را بکشت و جمعی از اعاظم سمرقند از قبیل خواجہ قطب الدین یحیی و غیرہ را نیز ہلاک نمود و سمرقند را بدون مواصلت با زہرہ بیگی آغا

ما لك شد

زیبائی

شاعرۀ بوده است معاصر با مولانا جامی و او را بهارت و اشتها ستوده اند این بیت از وست

قامتت شیوهٔ رفتار چو بنیاد کند　　سرو را بندۀ خود سازد و آزاد کند

زیب النسا بیگم

بنت عالمگیر پادشاه هندوستان است مادرش دختر شاه نواز خان صفوی بوده تولدش در سال هزار و چهل و هشت هجری اتفاق افتاده از علوم عربی و فارسی بهره بکمال یافته و کلام الله مجید را حفظ کرده خطوط نستعلیق و شکسته و نسخ را خوب مینوشته همواره بتربیت حال اهل فضل و کمال همت میگماشته جمعی کثیر از علما و شعرا و ارباب قلم از منشی و خوشنویس و کاتب در ظل توجه و عنایتش آسوده میزیسته اند و از آنجا که در قدر دانی و توقیر اهل علم و فضل مبالغتی داشته رسایل و کتب بسیار بنام او تالیف کرده اند مشار الیها در سال هزار و صد و سیزده هجری برحمت ایزدی پیوسته ادخلی جنتی را بزیادت یکعدد تاریخ وفاتش گفته اند گویند از فرط مناعت قبول همسری احدی ننموده تمام عمر بی شوهر و تنها بسر برده دیوانی بپرداخت این چند شعر از آن دیوان و از نتایج افکار اوست

خیز و کرشمه ریز کن　　نرگس نیم مست را
از نه جام جرعه ده　　سافی می پرست را
مژده شهادت جهان　　یاک نگه از تو بس بود
گرم غضب چه میکنی　　غمزۀ تیز دست را
تاب مده بطره ات　　بر دل سوکره مزن
بدعت تازه منه　　قاعدۀ شکست را

ولها ایضاً

علاج تشنگیم کی شود ز آتش عشق　　بود برابر یک قطره رود نیل مرا

کجاست جذبۀ عشقی که از دیار خرد
کشد برون بیک ایما هزار میل مرا

زیتونه

این زن را فاطمه نیز می گفته اند و از قراریکه در نفحات الأنس مسطور است شیار الیها در اداء رتبه و مقام ولایت و معاصر جنید بغدادی رحمة الله علیه بود. و در خدمت جنید و ابوحمزه بشخصها ملازمت می نموده است

زین الدار

دختر المؤدب علی بن یحیی و مسماة به وجیهه بوده بنا بر فضل و کمال و مهارت او در علم فقه او را زین الدار یعنی زینت خانه لقب داده اند این شرحی است که صلاح الدین صفدی در کتاب خود که موسوم به عنوان النصر و حاوی تراجم اعیان آن عصر میباشد در حرف زاء نگاشته و گوید ترجمۀ حال زین الدار در حرف واو بیاید اما چون در حرف مزبور آن شرح دیده نشد بهمین قدر قناعت رفت

زین العرب

دختر تاج الدین عبد الرحمن بن عمر بن حسن بن عبد الله السلمی الدمشقی و محدثه ایست مشهوره که او را ابنت الجوبرانی میگفته اند از کتب حدیث کتاب موسوم به الاربعین السباعیات از مؤلفات عبد المنعم الفرادی را نزد تاج الدین القرطبی خوانده بعد از آن همان کتاب را چند بار تدریس نموده است و از مشایخ علم حدیث از عز الدین عبد العزیز بن عثمان الاردبیلی اخذ حدیث کرده و از حافظ سخاوی و ابوطالب بن صابر و ابراهیم الخشوعی و اصحاب ابن عساکر و غیره اجازت گرفته است محفوظات او زیاد بوده در سال ششصد و بیست و هشت هجری متولد شده و کمال الدین العماد الاسترکی که از اعیان آن زمان بوده او را بزنی گرفته در سنۀ ششصد و پنجاه و هشت هجری شوهرش در گذشته و او بعد از آن قبول شوی ننموده بمکۀ معظمه زادها الله تعالی شرفاً مشرف شده مدتی در آنجا مجاور بوده و شیخۀ رباط

البحر این کرده بوده در اوایل سال هفتصد و چهار بدرود زندگانی گفته است

حضرت زینب

در بیان دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله است پوشیده نباشد که چون
سن مبارک حضرت خیر الأنام علیه صلوات الله الملک العلام به بیست و پنج
رسید به اشارهٔ عم خود ابوطالب مالی از خدیجه بنت خویلد بطور مضاربه
گرفته عازم شام شدند و خدیجه سلام الله علیها غلامی میسره نام ملازم
سید انام نمود و بروایتی یکی از خویشان خود را که موسوم به خزیمة بن حکیم
بود به رافقت آنحضرت امر فرمود و حضرت نبوی امتعه را که از خدیجه کبری
گرفته بودند در بصرای شام بیها و سود تمام بفروختند و بمکهٔ معظمه معاودت
فرمودند و روز ورود حضرت بمکه خدیجه با جماعتی در غرفه نشسته بود
دید جمعی از شام می آیند و دو مرغ بال گسترده و پر در پر کرده بر سر یکی سایه
افکنده اند و معلوم شد مرغان منع حرارت آفتاب از وجود مبارک
سید کاینات مینمایند و در وقت میسره بخدمت خدیجه آمده کراماتی
که در راه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله دیده بود بگفت و از حساب
امتعه و اموال معلوم شد که نفع کثیر از آن سفر حاصل شد بنا بر این مهر و
محبت خاتم الانبیاء در دل خدیجه جا گرفت و به ازدواج آنحضرت مشتاق
گردید و زنی از خویشان خود را بر آن داشت که اینمطلب را بوجهی بحضرت
رسالت پناهی القا کند و پس از آنکه ما فی الضمیر خدیجه کبری با آنحضرت
اظهار شد و از اینطرف نیز علامت میل ظاهر گردید خدیجه عم و پسر عم
خود عمرو و ورقة بن نوفل را جهت انعقاد مجلس نکاح بخواست و حضرت
مقدس نبوی صلی الله علیه و آله با اعمام خویش حمزه و ابوطالب بخانهٔ خدیجه
تشریف بردند و ابوطالب و ورقة بن نوفل هر یک خطبهٔ بلیغه خواندند
و خدیجه کبری را در حبالهٔ خیر الوری در آوردند و مهر خدیجه را اکثر
بیست ماده شتر جوان نوشته اند و روایات دیگر نیز هست بهر صورت
میان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خدیجه کبری الفت و محبت مفرط

واقع

واقع شد و چهار پسر که قاسم و طیّب و طاهر و عبدالله نامیده شدند و
چهار دختر که رقیّه و زینب و امّ کلثوم و حضرت فاطمه سلام الله علیها نامند
حضرت پیغمبر را از آن بطن مطهّر حاصل آمد و آنحضرت را دیگر فرزند
نبوده و بنامده است جز ابراهیم که از ماریهٔ قبطیّه وجود یافته و بعضی اولاد
ذکور آنحضرت را سه نفر گفته قاسم و عبدالله و ابراهیم و طیّب و طاهر را
لقب عبدالله دانسته اند در هر حال زینب دختر دوم رسول اکرم است و
مادر او خدیجهٔ کبری میباشد و بقولی دختر اوّل است در سال سی ام از عام
الفیل که پنجسال بعد از مزاوجت حضرت رسول صلّی الله علیه و آله با خدیجهٔ
کبری باشد متولد شد و چون بحدّ بلوغ رسید او را با پسر خاله اش ابوالعاص
بن الربیع بن عبدالعزّی بن عبد الشمس بن عبد مناف در سلک ازدواج
کشیدند و ابوالعاص در جنگ بدر اسیر شد زینب قلاده را که خدیجه
سلام الله علیها باو داده بود جهت فدای شوهر خود از مکّه بمدینه فرستاد
چون چشم پیغمبر صلّی الله علیه و آله بر آن افتاد رقّت فرموده معاودت داد
و ابوالعاص نیز رهائی یافت امّا باو فرموده بودند چون بمکّه رسی باید زینب را
بمدینه فرستی چه اسلام و کفر اسباب تفریق شما شده است ابوالعاص قبول
کرده و بوعده وفا نمود و بعد از چندی نهال اسلام در دل ابوالعاص نمودار
کرده بمدینه آمد و مسلمان شد بروایتی حضرت رسالت پناه نکاح
اوّل باز زینب را باو داده اند و برخی بر این اند که تجدید عقد فرمودند
در هر صورت زینب را از ابوالعاص پسری آمد علی نام و دختری مسمّاة
به امامه علی هنوز بالغ نشده بود که راه عالم دیگر پیمود و امامه را حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام پس از ارتحال سیّدة نساء بموجب وصیّت صدیقهٔ
کبری در حبالهٔ نکاح در آوردند و زینب در سال هشتم هجرت از این جهان
بسرای جاودان رفت و سوده بنت زمعه و امّ سلمه و امّ ایمن و امّ عطیّه
انصاریه او را غسل دادند و حضرت خیر البشر لنگوته خود را شعار او
ساخته بدست مبارک وی را بخاک سپردند

۲۲

حضرت زینب

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است و از بطن مطهر سیده نساء
حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بوجود آمده و بزینب کبری مشهور شده
جلالت قدر و عظمت رتبه و رفعت شان و مقام و کمال عقل و دانش و علو
منزلت و قوت جنان و طلاقت لسان و فصاحت بیان و سایر محامد و محاسن
حضرت زینب الکبری سلام الله علیها را دوست و دشمن معترف میباشند
و بطون صحف و دفاتر متواتر اخبار داده اند سال ولادت آنحضرت را محدثین
و ارباب سیر تعیین نکرده جز اینکه گفته اند قبل از رحلت رسول اکرم صلی الله
علیه و آله و سلم قدم بعرصه عالم نهاده لکن از سیاق کلام مصنفین معلوم
میشود که حضرت زینب کبری فرزندیست که بعد از جناب سید الشهدا علیه السلام
متولد گشته و اول دختر امیر المؤمنین علیه السلام است پدر بزرگوارش او را بعم
زاده او عبد الله بن جعفر طیار تزویج فرمودند و چهار پسر که علی و عون
الاکبر و محمد و عباس نام داشتند و یک دختر که مکناة بام کلثوم بود از آن
بطن طاهر بوجود آمد در سفر عراق و واقعه کربلا زینب کبری با برادر خود
حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة و الثناء همراه بود و همیشه آنحضرت این
خواهر را زیاده از حد احترام میفرمود و در حقیقت بعد از شهادت سید جوانان
بهشت از کربلا تا شام و از شام تا مدینه طیبه پرستاری اهل بیت سید الشهداء
علیه السلام را زینب کبری مینمود و میتوان گفت احدی از زنان عالم بقدر این زن سختی
و مصیبت ندید و رنج و محنت نکشید علاوه بر برادران و برادرزادگان
دو پسرش نیز در واقعه یوم الطف شربت شهادت نوشیدند یکی عون
که بدست عبد الله طائی کشته شد دیگری محمد که عامر بن نهشل او را مقتول
ساخت در هر حال و هر جا آن آیت کرامت و کوه حلم یعنی حضرت زینب صبر کرد
و جز کلماتی که در لباس رضا بقضاء خدا و تسلیم امر او باشد بر زبان نیاورد
و عبارات و خطب زینب کبری را محدثین و مؤلفین زینت اوراق خود ساخته
و آنها را در دقایق خطابه و حقایق براعت و بیان نظر و معرفت دارند

زایدالوصف شنوده و تمجید نموده اند و از جمله عبارات رائقهٔ آن مخدرهٔ علیا
خطبهٔ مختصری است که در وصول بکوفه بعد از واقعهٔ جانسوز کربلا بیان فرموده
و این در وقتی بود که اهل کوفه اظهار ندامت از کار زشت خود میکردند تأسف
میخوردند بشر بن خزیم اسدی گوید من در آن موقع بزینب دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام
نظر کردم بخدا قسم که هیچ زن با شرم و حیائی ندیدم که بدین فصاحت سخن
سراید و تکلم نماید گویا از زبان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در دهان داشت
بمردم اشاره کرد و گفت گوش دهید و ببینید چه میگویم همه خاموش شدند
و سراپا گوش آنگاه فرمود

الحمد لله والصلوة علی ابی محمد و آله الطیبین الاخیار اما بعد یا اهل الکوفة
و یا اهل الختل والغدر اتبکون فلا رقأت الدمعة ولا هدأت الرنة انما
مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا
بینکم الا وهل فیکم الا الصلف والنطف وملق الاماء وغمز الاعداء
کمرعی علی دمنة او کفضة (کقصة) علی ملحودة الا ساء ما قدمت لکم انفسکم
ان سخط الله علیکم وفی العذاب انتم خالدون اتبکون وتنتحبون ای والله
فابکوا کثیرا واضحکوا قلیلا فلقد ذهبتم بعارها وشنارها ولن ترحضوها
بغسل بعدها ابدا وانی ترحضون قتل سلیل خاتم الانبیاء وسید شباب
اهل الجنة وملاذ خیرتکم ومفزع نازلتکم ومنار حجتکم ومدرة سنتکم الا
ساء ما تزرون وبعدا لکم وسحقا فلقد خاب السعی وتبت الایدی وخسرت
الصفقة وبؤتم بغضب من الله وضربت علیکم الذلة والمسکنة ویلکم یا اهل
الکوفة ای کبد لرسول الله فریتم وای کریمة له ابرزتم وای دم له سفکتم
وای حرمة له انتهکتم لقد جئتم بها صلعاء عنقاء (عنفاء) سوداء فقماء
(وفی بعض الروایات خرقاء شوهاء) کطلاع الارض وملاء السماء افعجبتم ان قطرت
السماء دما ولعذاب الآخرة اخزی وانتم لا تنصرون فلا یستخفنکم المهل
فانه لا یحفزه البدار ولا یخاف فوت الثار وان ربکم لبالمرصاد

یعنی ستایش خدای را و درود بر پیغمبر محمود و اهل بیت طاهرین او که

برگزیدگانند

گریه کنند و بعد ای مردم کوفه ای اهل غدر و مکر بر ما گریه میکنید آب
چشم شما نایستد و ناله شما ساکن نگردد شما بدان زن مانید که رشته
خود را نیک می تابید و باز میگشود و تار تار میکرد شما بدینان نیز رشته
ایمان خود گسستید و بکفر اصلی خود باز گشتید آیا در سوگندها خود
مکر و خیانت در نظر دارید در شما نیست مگر دعوی باطل و آلایش بعیب و تملق
جواری و غمازی اعدا و نمانید مگر گیاهی که در مزبله روییده باشد یا نقره
یا گچی که آرایش قبری کرده باشند بد توشه برای آخرت خود فرستادید
خشم خدا برای شما مهیا ست و در عذاب مخلد خواهید بود آیا بر ما گریه و زاری
میکنید ای والله بسیار بگریید و کم بخندید عیب و عار ابدی را برای خود
گذاردید و این ننگ را هرگز از خود نمیتوانید دور کرد و بهیچ آب آنرا نتوانید
شست و چگونه توانید شست و با چه تلافی خواهید کرد کشتن جگر گوشه
خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل بهشت را که ملاذ برگزیدگان شما و روشن
کننده حجه شما بود در هر حادثه باو پناه میبردید و سنت شما را اجاری
میساخت دین و شریعت خود را [illegible] بدگناهی مرتکب شدید
از رحمت خدا دور مانید سعی شما بیفایده ماند و بخسران دنیا و آخرت
دوچار شدید و مستوجب عذاب الهی گردیدید ذلت و مسکنت را برای خود
خریدید وای بر شما ای مردم کوفه چه جگر گوشه از حضرت رسالت پاره پاره
کردید و چه پرده گیانی از مخدرات او را از پرده بیرون آوردید و چه خونها
از فرزندان برگزیده او ریختید و چه هتک حرمتها نسبت باو نمودید کاری
نهایت قبیح و شنیع کردید که رسوایی و زشتی آن زمین و آسمان را فرا گرفت
آیا تعجب کردید که آسمان خون بارید البته عذاب آخرت شما را رسواتر نماید
و کسی بیاری شما نیاید دفع و مهلت باریتعالی شما را سبکبار نکند چه خداوند
عالم در عقاب عاصیان مبادرت نمینماید و از گذشتن وقت انتقام نمیترسد
و پروردگار شما مترقب گناهکاران است

و خطبه دیگر حضرت زینب کبری آنست که در شام در مجلس یزید اینجا فرمود

وصورت آن بر چند روایت مختلف رسیده است وما بروایت ابن طاوس
علیه الرحمه اعتماد کرده خطابهٔ آنحضرت را بطولها ایراد مینمائیم و این است
آن روایت
الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی رسوله وآله اجمعین صدق الله تعالی حیث قال
ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوای ان کذبوا بآیات الله وکانوا بها یستهزؤن
اظننت یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض وآفاق السماء فاصبحنا نساق
کما تساق الأساری ان بنا علی الله هوانا وبك علیه کرامة وان ذلك لعظم خطرك
عنده فشمخت بانفك ونظرت فی عطفك جذلان مسرورا حین رأیت الدنیا
لك مستوسقة والامور متسقة وحین صفا لك ملکنا وسلطاننا مهلا مهلا
انسیت قول الله تعالی ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما
نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین امن العدل یا ابن الطلقاء تخدیرك
حرائرك وامائك وسوقك بنات رسول الله سبایا قد هتکت ستورهن و
ابدیت وجوههن تحدو بهن الاعداء من بلد الی بلد ویستشرفهن اهل المناهل
والمناقل ویتصفح وجوههن القریب والبعید والدنی والشریف ولیس معهن
من رجالهن ولی ولا من حماتهن حمی وکیف یرتجی مراقبة من لفظ فوه اکباد الازکیاء
ونبت لحمه بدماء الشهداء وکیف یستبطئ فی بغضنا اهل البیت من نظر الینا
بالشنف والشنان والاحن والاضغان ثم تقول غیر متاثم ولا مستعظم واهلوا
واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل منتحیا علی ثنایا ابی عبد الله علیه السلام
سید شباب اهل الجنة تنکتها بمخصرتك وکیف لا تقول ذلك وقد نکأت القرحة
واستأصلت الشافة باراقتك دماء ذریة محمد صلی الله علیه وآله ونجوم الارض
من آل عبد المطلب وتهتف باشیاخك زعمت انك تنادیهم فلتردن وشیکا موردهم
ولتودن انك شللت وبکمت ولم یکن قلت ما قلت وفعلت ما فعلت اللهم خذ
بحقنا وانتقم من ظالمنا واحلل غضبك بمن سفك دمائنا وقتل حماتنا فوالله ما
فریت الا جلدك ولا جززت الا لحمك ولتردن علی رسول الله صم بما تحملت من سفك
دماء ذریته وانتهکت من حرمته فی عترته ولحمته حیث یجمع الله شملهم ویلم شعثهم

یأخذ بحقهم ولا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون حسبك بالله حاکما و بمحمد خصیما و بجبرئیل ظهیرا و سیعلم من سوّی لك ومکّنك من رقاب المسلمین بئس للظالمین بدلا و ایکم شرّ مکانا و اضعف جندا ولئن جرّت علیّ الدواهی مخاطبتك انّی لاستصغر قدرك و استعظم تقریعك واستکبر توبیخك لکنّ العیون عبری والصدور حرّی الا فالعجب کلّ العجب لقتل حزب الله النجباء بحزب الشیطان الطلقاء فهذه الایدی تنطف من دمائنا والافواه تتحلّب من لحومنا وتلك الجثث الطواهر الزواکی تنتابها العواسل وتعفوها امّهات الفراعل ولئن اتّخذتنا مغنما لتجدنا وشیکا مغرما حین لا تجد الّا ما قدّمت وما ربّك بظلّام للعبید فالی الله المشتکی وعلیه المعوّل فکد کیدك واسع سعیك وناصب جهدك فوالله لا تمحو ذکرنا ولا تمیت وحینا ولا تدرك امدنا ولا ترحض عنك عارها وهل رایك الّا فند وایّامك الّا عدد وجمعك الّا بدد یوم ینادی المنادی الا لعنة الله علی الظالمین فالحمد لله الذی ختم لاوّلنا بالسعادة ولآخرنا بالشهادة والرحمة ونسئل الله ان یکمل لهم الثواب ویوجب لهم المزید ویحسن علینا الخلافة انّه رحیم ودود وحسبنا الله ونعم الوکیل۔

حاصل ترجمه آنکه بعد از حمد وصلوٰة حق تعالیٰ بصدق خبر داد که فرمود عاقبت حال بدکاران بد بود از اینکه آیات الٰهی را تکذیب کردند واستهزاء نمودند ای یزید همانا داراه اطراف زمین را بر ما بگرفتی وطرق آفاق آسمان را مسدود کردی تا آنکه پردگیان اهل البیت را مثل اسیران دار الحرب راندند آیا از این حال گمان میبری که ما را نزد خدا خواریم و تو عزیز و این ماجری که از تو بر ما گذشت از بزرگی منزلت ومرتبهٔ شان تو نزد خدای سبحانه بود و از بینی اوهمی بینی با لاگیری وبچشم تکبر در اطراف خود می‌بینی و دلشاد باشی که دنیا را برای خود وسیع کرده وکارها را منتظم نموده وملك وسلطنت ما ترا صافی شده آهسته باش و دمی چند بیارام آیا فراموش کردی که حق تعالیٰ در قرآن خبر داده و فرموده است زینهار گمان مبر اینکه ما کفار را مهلت میدهیم

خبری است که با ایشان میرسانیم بلکه آنجا عترا از زمان دراز میگذاریم تا بر گناه
بیفزایند و برای ایشان عذابی است خوار کننده ای پسر رها شدگان
یوم الفتح آیا از عدل و داد است که زنان و کنیزان خود را در پس پرده
میداری و دختران پیغمبر خدا را مثل اسیران میرانی در حالتی که پرده حرمت
ایشان را دریده و رویهای ایشان باز کرده و دشمنان آنها را از شهری
بشهری بسختی میرانند و در هر مورد و منزل مردم در آنها مینگرند و
نزدیک و دور و دون و شریف در رخسار آنها بتامل نظر میکنند و از
مردان و حمیت کشان ایشان احدی همراه نیست و چگونه امید مراعات و
مراقبت از کسی توان داشت که دهانش جگر پاکان در انداخته و گوشتش
از خون شهیدان روییده و چگونه در دشمنی ما اهل البیت طلب درنگ
توان کرد از کسیکه بدیده بغض و حقد در ما می بیند و بدون اینکه در
گفتار خود فرض گناهی کند و آنرا بزرگ شمارد میگوید کاش بزرگان
قبیله من که درگذشته اند بودند و با خرمی و شادی این کینه کشی را دیده
یزید را تحسین مینمودند
با نشاد شعر این آرزو میکند و بر ثنایای ابی عبدالله سید جوانان اهل
بهشت میزد و با چوبدستی خود دندانهای مبارک او را کاوش مینماید
ای یزید چرا شادی نکنی و این سخنان نگویی و حال آنکه بکشتن آل محمد صلی الله
علیه و آله و ستارگان زمین از بنی عبدالمطلب از ریشه خود پوست باز کردی
و کینه دیرینه را از بیخ بر آوردی بزرگان درگذشته خود را همی دعوت
و آواز نمایی بیخبر که خود عنقریب با آنها ملحق شوی و آرزو کنی که کاش
در دنیا نه دستی داشتم و نه زبانی تا نمیگفتم آنچه گفتم و نمیکردم آنچه کردم
بار الها حق ما بستان و از ستمکار ما تو خود انتقام بکش و بر آنکه خونهای ما
بریخت و حامیان ما را بکشت غضب خود را نازل کن بخدا ای یزید هرچه کردی
بخود کردی ندریدی مگر پوست خود را و نبریدی مگر گوشت خود را بر
رسول الله وارد خواهی شد در صورتیکه خون ذریه او را ریخته و پرده

ناموس او را در عترت و پاره های تن او در رهیده در آنجا که پریشانی ایشان را
حضرت داد گر جمع فرماید و پراکندگی آنها را بسامان مبدّل سازد حق ایشان را
از ستمکاران باز ستاند و زنهار که گمان نبری کشتگان راه خدا مرده اند
بلکه زنده و نزد پروردگار خود میباشند و بهره گیر نعمت منعّم اند و تو را
کافی است ایزد تعالی بداوری و پیغمبر بخصمی و جبرئیل بپشتیبانی و
عنقریب معاویة بن ابی سفیان که تو را ولایت عهد داد و ابن بساط برای تو
مهیّا داشت و تو را مسلّط بر رقاب مسلمانان کرد حال خود خواهد دید
و بزای خود خواهد رسید بزودی خواهید دید که جای کدام یک از
شما بدتر و اعوان که ضعیف تر است و اگرچه حوادث و شدائد روزگار
مرا بمکالمه و مخاطبهٔ تو بداشت باز تو را بسیار حقیر میشمارم و سرزنشها
و شماتتهای تو را بزرگ میدارم و دریغ که دیده ها گریان است و سینه ها
سوزان و بسی تعجب است که لشکر رحمان بدست کسان شیطان کشته شوند
اینک خون ما از دستهای دشمنان ریزان میباشد و دهانهای ایشان
از گوشت ما در سیلان و بر آن جسدهای پاک گرگان در آیند و کفتاران
بگذرند اگر از ما امروز بغنیمتی رسیدی فردا بغرامتی دچار افتی آنگاه که چیزی
نیابی جز آنکه خود از پیش فرستادی و حق تعالی نسبت به بندگان خود
ستم منسوب نکرده و شکایت باو شود و باز گشت و التجا بدرگاه اوست
ای یزید از کید فرو گذار مکن و دست از کوشش مدار و بکن آنچه توانی
بخدا قسم که ذکر ما را از صفحهٔ جهان محو نتوانی کرد و شرف وحی و منزلت
نبوت ما را نتوانی ببرانید و ننگ این ماجری و عار این داستان را از خود
نتوانی شست رای تو نیست مگر سست و زندگانی تو نباشد جز ایامی معدود
و اندوختهٔ تو نخواهد بود جز پریشانی در آن روز یکه منادی ندا کند
که لعنت خدای بر ستمکاران باد حمد خدای را که اوّل ما را بسعادت و نیکبختی
سرانجام داد و آخر ما را بشهادت و رحمت اختتام بخشید و از پروردگار
مسئلت مینمائیم که ثواب شهیدان ما را کامل کند و اجر ایشان را زیاد سازد

ورنه بعد

ودر تفقد و تعهد احوال ما باز ماندگان بر سر احسان بوده باشد و او جل جلاله بخشنده و مهربان است و در جمیع جهات مار او کیلی نیکو و کافی است انتهی
مؤلف گوید از همین دو خطبه قدرت بیان و میزان طلاقت لسان و درجه قوت ایمان حضرت زینب کبری سلام الله علیها را میتوان دانست و من رای من السیف اثره فقد رای اکثره
و در کنیت حضرت زینب مرحوم خاتم المورخین میرزا محمد تقی لسان الملک صاحب ناسخ التواریخ را بحکم الجواد قد یکبو زلتی افتاده چه میفرماید کنیت حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب سلام الله علیه ام الحسن است و حال آنکه ام الحسن خود دختر دیگر از بنات مکرمات آنحضرت بوده چنانکه جمعی کثیر از مورخین و نسابین و محدثین تصریح کرده اند و از آنجمله عبد الحمید بن ابی الحدید که در مقام تعداد اولاد امیر المؤمنین علی علیه السلم مینویسد رمله و ام الحسن دو دختر دیگر آنحضرت بودند از ام سعید بنت عروة بن مسعود ثقفی و دیگر کمال الدین محمد بن طلحه و نیز میگوید دختران حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام زینب الکبری و ام کلثوم الکبری و ام الحسن و رملة الکبری بودند
اما تربت منور حضرت زینب با صح روایات دریکی از قرای شام و اینک آن مضجع مشهور و زیارتگاه است و بعضی از متتبعین اهل خبر در نیاب میگوید سال مجاعه در مدینة الرسول اتفاق افتاد عبد الله بن جعفر با عیال بسمت شام روانه شد تا بعد از انقضاء زمان مختصر مراجعت نماید در آن ایام توقف در ضیعه و قریه که اکنون مزار زینب سلام الله علیها آنجاست آنجناب را مزاج شریف ناساز گار و تمامت منحرف گردید و با آن مرض در گذشت و همانجا مدفون
ولی صاحب مشارق الانوار که کتابی است مشتمل بر غث و سمین مقبره منوره آن بزرگوار و مقبره حضرت سکینه و فاطمه بنتی الحسین علیه السلم و جمعی دیگر از اهل البیت صلوات الله علیهم که همانا مراقد ایشان در جاهای دیگر است

همزاد در مصر میدانند و در این باب ضرورةً بتاویلات عرفانی تمسک میجویند چنانکه در اخبار سیده زینب شقیقة الامام الحسین میگوید
قال القطب الشعرانی فی سنن و طبقاته و کتابه الانوار القدسیة اخبرنی سیدی علی الخواص ان السیدة زینب المدفونة بقناطر السباع ابنة الامام علی و انها فی هذا المکان بلا شک
و در منزاوجت حضرت زینب بعبدالله بن جعفر بعد از انکه بمزاوجت ام کلثوم خواهر وی با عمر بن الخطاب تصریح مینماید میگوید ثم بعد موت عمر تزوجها عون بن جعفر و بعد موت عون تزوجها محمد اخوه و بعد موت محمد تزوجها اخوه عبدالله بن جعفر و بعد موتها تزوج اختها زینب و این سخن برخلاف مشهور ما بین الامامیه است
محدث ماهر فاضل معاصر شیخ مؤمن الشبلنجی در کتاب نور الابصار فی مناقب آل النبی المختار فصلی مخصوص ترجمه حضرت زینب علیها الصلوة والسلام منعقد ساخته در ان فصل میگوید
زینب سلام الله علیها را پسر عمش عبدالله بن جعفر الطیار ذی الجناحین بن ابی طالب بزنی گرفت و از ان دو بزرگوار فرزندان با این اسامی بوجود آمد (علی عون الاکبر عباس محمد ام کلثوم) نژاد او از همین اولاد او تاکنون بکثرة موجودند و نسل حضرت زینب و عبدالله جعفر را فقهاء عنوان کرده در ده مسئله مطرح انظار و مسرح افکار قرار داده اند بدین سیاق

مسئلة

آیا سلالهٔ زینبیه رضوان الله علیهم در آل نبی صلی الله علیه و آله داخل و تحیت صلی الله علیه و آله ایشان را شامل است یا نه

جواب

بلی بدلیل اجماع بر اینکه مراد از آل رسول صلی الله علیه و آله مؤمنون از بنی مطلب و هاشم است

خیرات حسان

۱۳۱

مسئلہ

آیا ایشان از ذریت و اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله معدود اند یا نه

جواب

بلی چه اولادِ بناتِ انسان در جمع ذراری او و اولادِ وی بشمار می آید اگر کسی برای اولادِ خود وصیتی کرده باشد البته اولاد دختران وی نیز قسمت خواهند برد و نصیب خواهند گرفت

مسئلہ

آیا جایز است که ایشان خود را برسول خدا صلی الله علیه و آله منتسب سازند مثل سادات حسنی و حسینی که هر شریف از نژاد آن دو و مثلاً در خطاب یا ابن رسول الله جایز است

جواب

این خاصهٔ حسنین علیهما السلام و سلالهٔ آن دو بزرگوار است بدلالت النصوص

مسئلہ

آیا ایشان را از اشراف باید دانست و شریف باید خواند یا نه

جواب

بلی و لی بر اصطلاح قدیم و در این قرون لقب شریف مخصوص حسنی و حسینی است لا غیر

مسئلہ

آیا صدقه بر ایشان حرام است

جواب

بلی چه صدقهٔ واجبه (زکوٰة) بر عموم آل محرم است و گفتیم که عموم آل جعفر ایشان را نیز اشتمال دارد

مسئلہ

آیا خمس با ایشان میرسد

جواب

بلی

بلکه چه در اولاد ذوی القربی میباشند و از سهم ایشان صنف البته با ایشان دادن صحیح است

مسئله

آیا ایشان از وقف بر کنز الحبش حق دارند

جواب

بلکه چه واقف بر اولاد حسن وحسین تخصیص نداده است

مسئله

آیا جایز است ایشان خود را بشعار سادات که عبارت است از علامت خضرا معلم سازند

جواب

این شعار سبز را در شرع اصلی نیست نه در کتاب وارد است که ایشان باید این نشان را داشته باشند و نه در سنت همانا دو نوبت سادات را از غیر سادات بجامه امتیاز نهادند یکی علامت خضراء بود و دوم عمامه خضراء اما علامت خضراء و شعار اخضر عبارت از پارچه سبز بود که سادات بر طرف دستار قرار میدادند و مردم بآن نشان ایشان را می شناختند و اصل جامه عمامه سفید بود و این شعار نخست در مصر بامر ملک اشرف شعبان بن حسین از طبقه اتراک ایجاد گردید و این در سال هفتصد و هفتاد و سه بود و اما عمامه خضراء و دستار سبز را سید محمد شریف متولی پاشای مصر در سنه اربع بعد الألف ایجاد کرد و اشراف را مقرر داشت که در پیش وی حرکت کنند بر حالیکه هر یک را دستار سبز بر سر بوده باشد و اینکه از الوان سبز را در شعار اختیار کردند برای آن است که سیاه شعار بنی عباس بود و زرد شعار یهود و کبود شعار نصاری و سرخ مختلف فیه و در باب این شعار بسی اشعار گفته اند از آنجمله است قول جابر بن عبد الله اندلسی اعمی صاحب شرح الفیه مشهور بنام (الأعمى والبصير) که میگوید

خیرات حسان

۳۳

جعلوا لابناء الرسول علامة
ان العلامة شأن من لم یشهر
نور النبوة فی وسیم وجوههم
یغنی الشریف عن الطراز الاخضر

وشیخ شمس الدین محمد بن ابراهیم دمشقی گفته است
اطراف تیجان اتت من سندس.
خضر با علام علی الأشراف
والأشرف السلطان خصهم بها
شرفا لیعرفهم من الأطراف

پس چون در ینباب از سنت وکتاب اصلی نداریم که تخصیص یا تعمیم را بر آن اصل بنا کذاریم تلبس بنی جعفر را نیز از مجوزات میشماریم

مسئله

آیا بنی عبد الله بن جعفر از بطن حضرت زینب سلام الله علیها در وصیت الأشراف داخل میباشند ومسئله دیگر اینکه آیا ایشان در وقف علی الأشراف داخل هستند

جواب دو مسئله

اکر در کلام موصی یا واقف نصی بر شمول و دخول ایشان وعدم آن هست بر طبق آن عمل می کنیم وچنانچه کلام مطلق است وقرینه صریح بر احد الأمرین نیست تابع اصطلاح وقت وعرف عام زمان وقف ووصیت خواهیم بود مثلاً درین زمان چون بزبان مصر وعرف مردم قطر مصر که شریف بحسنی وحسینی اختصاص یافته واین عرف واصطلاح از عهد دولت فاطمیین برین مملکت طاری کردیده وکرنه غیر بنی الحسنین ع را هم سابقاً موافق عرف صدر اسلام شریف میخواندند پس زینبیون دران دو عنوان داخل نخواهند بود واز وقف مطلق این اعصار ووصیت مطلقه این قرون در دیار مصریه وهر جا که درا ین اصطلاح موافق مصر است حقی نخواهند یافت انتهی کلام الشبلنجی ترجمة

واشعار

و اشعاری که در ذیل مسطور میشود و بنام دختر عقیل بن ابی طالب اشتهار دارد صاحب طبقات شعرای از لسان مبارک حضرت زینب بنت علی روایت کرده و از آنحضرت دانسته

ماذا تقولون ان قال النبی لکم
ماذا فعلتم و انتم اخر الامم
بعترتی و باهلی بعد فرقتکم
منهم اساری و منهم خضبوا بدم
ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم
ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

صاحب نور الابصار میگوید ذکر الجاحظ فی کتابه البیان و التبیین عن ابی اسحق عن خزیمة الاسدی قال دخلنا الکوفة سنة احدی و ستین فصادفت منصرف علی بن الحسین علیه السلام بالذریة من کربلاء الی ابن زیاد بالکوفة و رایت نساء الکوفة یومئذ قیاما یندبن متهتکات الجیوب و سمعت علی بن الحسین علیه السلام و هو یقول بصوت ضئیل قد نحل من شدة المرض یا اهل الکوفة انکم تبکون علینا فمن قتلنا غیرکم و رایت زینب بنت علی علیه السلام فلم ار والله خفرة انطق منها کانما تنزع عن لسان امیر المؤمنین علیه السلام فاومأت علی الناس ان اسکتوا فسکنت الانفاس و هدأت الاجراس فقالت الحمد لله تعالی الخ نگارنده گوید آنگاه خطبه که فیثم مذکور شد سابق روایت کرده است و مقصود ما از اثبات اینکلام در اینمقام آن است که استناد خطبه مشهوره آن مخدره کبری را بکتابی مثل بیان و تبیین جاحظ که از مشهورات مصنفات متکلم جلیل الشان مثل شیخ ابو عثمان جاحظ است داده باشیم

بالجمله جلالت شأن و عظمت منزلت و علو مقام و رفعت قدر حضرت زینب بنت امیر المؤمنین سلام الله علیها و علی ابیها و امها مسلم مسلمین است و از براهین قاطعه و حجج ساطعه اینسخن نص صریح امام علیه السلام میباشد که در حق آن بزرگوار فرموده که کانت عالمة غیر معلمة

واز شیخ عبد الرحمن جهوری مصری منقول است که گفته در سال یکهزار و یکصد و هفتاد گرفتار چشم درد شدید شدم و از شدت آن نزدیک شد که نابینا شوم. پس برای رفع آن به مقام حضرت سیده زینب بنت امیر المؤمنین سلام الله علیها شدم و این قصیده را در توسل به آن حضرت انشاد کردم. حق تعالی مرا به برکت آن بزرگوار از آن بلیه سخت مستخلص ساخت

القصیدة

آل طه لکم علینا الولاء لا سواکم بما لکم الآء مدحکم فی الکتاب جاء مبینا
انبات عن ملة سمحاء حبکم واجب علی کل شخص حدثتنا بضمنه الانباء
اننی لست استطیع امتداحا لعلاکم وانتم البلغاء کیف صنعی بفیء بعلیا مرقته
عجزت عن بلوغه الفصحاء مدحکم انما یرید بلیغ وقفت عند حده الشعراء
شرفت مصرنا بکم آل طه فهنیئا لنا وحق الهناء منکم بضعة الامام علی
سیف دین لمن به الاهتداء خیرة الله افضل الرسل طرا من له فی یوم المعاد اللواء
زینب فضلها علینا عمیم وحماها من السقام شفاء کعبة القاصدین کنز الهنا
وهی فینا الیتیمة العصماء وهی بدر بلا خسوف وشمس دون کسف والبضعة الزهراء
وهی ذخری وملجای وانی ورجائی ونعم ذاک الرجاء قد انخت الخطوب عند حماها
فعسی ینجلی بها الضراء لیس الا وصلتی لنبی خمدت عند نصره الاعداء
من کراماتها الشموس اضاء
این منها السها این السما
من اتاها وصد بضاد قد عا من عسیر قد ضاق عنه الفضاء جلت الخطب مسرعا وجلته
فالتجأ عنه عسره والعناء لا یضاهی آل النبی وصنف لا یوفی کما لهم ادباء
شرفت منهم النفوس وسادوا حیثما اشرفوا لهم شرفا وعلیهم جلالة وفخار
ووقار وهیبة وضیاء نوروا الکون بعد کان ظلاما اذا اضاء تتخذ راهم الغراء

کل مدح مقصر بعلاهم کل فرد من هدیهم لالاء
لهم الفضل من الشرفاء من سواهم یکون فیه استواء

ان هل لیستوی الذین دلیل ولتطهیرهم بذاک اکتفاء ان لی یا کرام حق جوار
فاحفظوه فانکم امناء عن ابیکم روی الثقات حدیثا حدثتنا بضمنه الانباء

سه
جلاء
از خانمان بیرون کردن و از خانمان بیرون رفتن
سه
جلاء الهم عنه
دور کرد غم را
۱۲

ارش

ان بالجار لم یزل یوصی جبرا ... ئیل معناه لیس فیه خفاء
لستُ اخشی الضیاع والحب عندی ... طب قلبی ومقلتی وجلاء
بیتکم مهبط لجبریل وحیا ... فیه تغدو الملائک الکرما
من اتی حیکم وکان اسیرا ... لدوا عیه زال عنه الشقاء
یا کرام الوری اغیثوا نزیلا ... اجحفته الخطوب والادواء
فتمنا ان وصفکم فی الثریا ... ایدتکم نجومها والسماء
فتوسل بهم لکل صعیب ... حیث جاء ابتغوا فهم شفعا
وصلوة علی النبی وال ... وکذاک الصحابة الانقیا
ما حمام بروضة قد تغنی ... او علی الدوح لیحیی الورقا
او عبید الرحمن انشا مدیحا ... ال طه لکم علینا الولاء

زینب بنت ابی سلمه

ربیبهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وآله واز صحابیات است که فقیهه نیز بوده اسمش چون اسم اصلی او بره بوده در حرف باء ذکر آن گذشته است

زینب بنت احمد

او را ام محمد زینب نیز گفته اند چه مادر شیخ محمد بن احمد القصاص مهندس بوده این زن از نسای محدثه بشمار می آید و بزهد و قدس مشهور است در عصر خود باقراء حدیث منفرد و از جعفر همدانی وغیره اخذ علم حدیث نموده و بعد ها در مصر و شام ... تدریس میکرده همیشه با پسر خود شیخ محمد همراه بوده و شرح حال او معروف است با وی همراهی مینموده در سال ششصد و چهل و پنج هجری متولد شده و در هفتصد و بیست و دو ارتحال کرده است

زینب بنت احمد کمال الدین

احمد کمال الدین پسر عبد الرحیم بن عبد الواحد بن احمد مقدسی بوده بنا بر این زینب بنت احمد نیز از نسای قدس و محدثه بوده و بزینب بنت کمال اشتهار داشته از محمد بن الهادی المحدث و ابراهیم بن خلیل و ابن عبد الدائم

وخطیب مردا وعبد الحمید بن عبد الهادی وعبد الرحمن بن ابی القاسم البلدانی اخذ واستماع حدیث کرده واز ابراهیم بن الخیر وسایر محدثین بغداد اجازه گرفته است صلاح الدین صفدی در عنوان النصر ترجمه حال مشار الیها را بنگاشته گوید احادیث را علی وجه الاسناد درس میگفت وتقریر میکرد وملکه او بود بعد از آن میگوید در سال هفتصد وبیست ونه هجری در شام بمن هم اجازه داد مولانا ابراهیم بن محمد بن ابراهیم ابی القاسم القیسی المالکی صاحب اعراب القرآن که از اجلهٔ علما ونحات است نیز در شام از زینب اخذ حدیث کرده است عمر زینب متجاوز از نود سال واز معمرین محدثین بوده ودر روز نهم ماه جمادی الاولی سال هفتصد وچهل هجری وفات نموده است

زینب بنت اسمعیل

معلمهٔ امة العزیز بنت المحدث نجم الدین است که شرح حال او پیشتر ذکر شده زن نیز محدثه ایست مشهوره معروف به مسندة الشام واز محدث مشهور ابن عبد الدائم وسایرین اخذ حدیث نموده سنش زیاده از نود سال واز معمرین محدثین شمرده میشود در محرم هفتصد وپنجاه وبقولی در اواخر ذی الحجه هفتصد وچهل ونه هجری درگذشته است

زینب بنت جحش

از زوجات طاهرات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله میباشد نسب ویرا از اینقرار نوشته اند زینب بنت جحش ابن رئاب بن یعمر بن صبرة بن مرة بن کثیر بن غنم بن دودان بن اسد بن خزیمة الاسدیه مشار الیها عمه زاده حضرت نبوی یعنی دختر امیمه بنت عبد المطلب است که ترجمه حال وپیش نگاشته شد زنی هنرور وبا سخاوت وکرامت بوده دایما کار میکرد از حاصل زحمت ورنج خود بفقرا بذل مینموده ودر حدیث شریف نبوی صلی الله علیه وآله میفرماید اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا بکثرت کار وتصدق داد زینب اشاره شده است این حدیث را حضرت رسول اکرم بزوجات طاهرات خود

خطاب فرموده و خبر داده اند که پس از ارتحال من از دنیا از شما آنکسی زودتر
بمن ملحق میشود که دستاو طویلتر است و همانطور که فرموده بودند شد
در مسامرات محیی الدین مسطور است که مشارالیها نود ده حدیث روایت
کرده است

زینب بنت الحارث

دختر حارث از یهودیان خیبر و زوجه سلام بن مشکم بوده و همان زنی است
که بقصد مسموم کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله گوسفندی را بریان نمود و
بزهر آلوده ساخت و بطور هدیه برای آنحضرت فرستاد آن بزرگوار با
بعضی از صحابه بر سر سفره نشسته لقمه که از آن تناول فرمودند باصحاب گفتند
دست بکشید که این گوسفند بمن اعلام کرد که آلوده بزهر است همه دست
کشیدند و زینب بنت الحارث را احضار کرده سبب این خیانت را جویا
شدند گفت برای آنکه میدانستم تو اگر برحق و پیغمبری حقیقت امر بر تو
مکشوف خواهد شد و آسیبی بتو نخواهد رسید و اگر العیاذ بالله دروغ
میگوئی از دست تو خلاص خواهیم شد اینک نبوت تو بدرجه ثبوت رسید
حقیقت تو را فهمیدم و بتو ایمان آوردم و این جسارت اسباب هدایت من شد
چون زینب بنت الحارث قبول دین اسلام نمود حضرت رسول اکرم او را
عفو فرمودند اما از آنجا که بشر پسر براء بن معرور از صحابه از آن گوشت
زهردار لقمه بلع کرده و فوراً درگذشته بود ورثه او بادعاء برخاستند
و قصاص را حکم قتل زینب صادر گردید و مقتول شد اما حضرت رسول
صلی الله علیه و آله دفع مضرت سم را بحجامت بین کتفین فرمودند و بعضی را
عقیده آنکه اثر آن زهر در وجود مبارک آن بزرگوار مانده گاهگاه اذیت
مینمود بلکه گویند همان سبب ارتحال حضرت شده و با سم شهید از دنیا
رفتند و این حدیث نبوی که مازالت اکلة خیبر تعاودنی فالان اوان قطعت
ابهری در اینباب روایت شده این اثیر در کامل گوید حضرت رسول صلی
الله علیه و آله آن لقمه را جاییده اما فرو نبرده اند

معاوده
شدید دال درجع محل
... شده ما را است
... رد را خرسال حرکت
کند

خیرات حسان

۳۹۰

زینب بنت حدیر

زوجهٔ شریح قاضی مشهور است که از کبار تابعین بوده از نسآء عشیرهٔ
بنی تمیم میباشد و شوهر او شریح ابیات ذیل را در حق او گفته است

اذا زینب زارها اهلها حشدت واکرمت زوارها
وان هی زارتهم زرتهم وان لم اجد لی هوی دارها
فسلمی لمن سالمت زینب وحربی لمن اشعلت نارها
وما زلت ارعی لها عهدها ولم اتبع ساعة عارها

با آنکه بدخوئی زنان بنی تمیم در میان اعراب مشهور و ضرب المثل است
شریح در این اشعار اظهار رضا و خشنودی از زینب تمیمیه نموده و در
چند شعر دیگر او را بحسن خلق و جمال ستوده و آن اشعار اینست

رایت رجالا یضربون نسائهم فشلت یمینی یوم اضرب زینبا
اأضربها من غیر ذنب اتت به فما العدل منی ضرب من لیس مذنبا
فزینب شمس والنساء کواکب اذا طلعت لم تبق منهن کوکبا
فتاة تزین الحلی ان هی حلیت کأن بفیها المسک خالط محلبا

در مستطرف مسطور است که در شب زفاف شریح زینب زوجه او بوی گفت
سنت است که داماد در شب زفاف دو رکعت نماز محض رضای خدا بخواند
و از درگاه پروردگار خیر زوجهٔ خود را مسئلت نماید و از شر او استعاذه
کند پس از آن شریح و زینب هر دو نماز گذاردند بعد از نماز زینب خطبهٔ
بلیغه انشاد کرد که حاصل معنی آن این است
من دختری بیگانه ام خوی و حالت ترا نمیدانم آنچه را که از آن خشنود و ممنون
میشوی بمن بفهمان تا بجای آرم و از هرچه ترا بد آید باز نما تا از آن اجتناب کنم
با آنکه ممکن بود در میان قوم تو برای تو زنی پیدا شود و در میان طایفهٔ من
برای من شوهری اما حکم تقدیر این وصلت را صورت داده و با آنکه ما
از طبیعت هم بیخبر بودیم تو مرا مالک شدی چونکه چنین شده یا لطف
کرم کن و مرا به نیکوئی نگاهدار یا احسان فرموده رها کن و امر خداوند را

بجای او این بود مکنون ثانت ضمیر من و از حق جل و علا امرزش خود و تو را مسئلت مینمایم
الحق این زن اظهار در اینی اهلیت نموده و سخنان او مثبت و در خور تحسین است

زینب بنت السعدی

دختر محیی الدین ابو نافع محمد بن عبد الله السعدی الأزهری است این زن از نسائ محدثه و از اشیاخ امام سیوطی است و مشار الیه ذکر او را در کتاب المنجم نموده و گفته است زینب بنت السعدی در سال هشتصد و هفده هجری متولد شده و از محدثین از شرف بن الکویک و رقیه بنت القاری اجازه گرفته است

زینب بنت سلیمان

زینب بنت سلیمان بن ابراهیم بن رحمة الاسعردیه اصلا شامی است و بعدها در مصر سکنی گرفته محدثه بوده است مشهوره که در اسناد حدیث یعنی ذکر اتصال رشته اسناد احادیث بحضرت صاحب شریعت مهارت تامی داشته در اعیان صفدی المسندة الدمشقیة نامیده شده صحیح بخاری را از صاحب مختصر زبیدی و شمس الدین احمد بن عبد الواحد البخاری و ابن الصباغ استماع کرده در نزد محدثه مشهوره بر که بهر درس خوانده و از بسیاری از علما اجازه گرفته است صفدی گوید باسناد ما ذهبی نیز در محضر زینب بنت سلیمان استماع حدیث نموده و مشار الیها در انوقت نود سال داشته و در هفتصد و پنج هجری وفات کرده است

زینب بنت سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس

از خاندان خلفای بنی عباس و عم زاده منصور عباسی و زن محترمی بوده آن وقتی پسر ش مامون نام وفات کرده خلیفه شخصا در نماز آن پسر حاضر نشده برادر خود صالح را نیابة فرستاد و عذر خواست زینب متغیر شده بنواده خود گفت برخیز و برپدرت نماز بگذار صاحب تاریخ کامل میگوید والیها

ینسب الزینبیون من العباسیین

زینب بنت الشعری

معروف بزینب ام المؤید است و او را زینب الشعریه و حره نیز گفته اند بعلم و
فضل مشهور و از علمای بزرگ اجازه گرفته و بعضی از آنها را ملاقات کردیده و از انجمله است
ابو محمد اسمعیل بن ابو القاسم بن ابو بکر النیشابوری و الشاری و ابو القاسم زاهر
و برادر او ابو بکر وحید ابن طاهر و ابو المظفر عبد المنعم بن کریم بن هوازن
القشیری و ابو الفتوح عبد الوهاب بن شاه الشاذیاخی و از حفاظ که اکابر
علمای حدیث و اعاظم محدثین میباشند عبد الغافر بن اسمعیل بن عبد الغافر
الفارسی که همانا صاحب کتاب مشهور سیاق تاریخ نیشابور است و جار الله
علامه ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری و جمع دیگر نیز بزینب بنت الشعری
اجازه داده اند تولد مشار الیها در سال پانصد و بیست و چهار هجری در
نیشابور و در سنه ششصد و پانزده یعنی در نود و یک سالگی در همانجا
برحمت ایزدی پیوست

زینب بنت الشنوهی

معروف بزینب ام الخیر دختر ابراهیم بن عبد الله الشنوهی از اشیاخ امام سیوطی
و محدثه مشهوره است ابو الحسن بن ابو المجد بدرس مشار الیها حاضر میشد
و جزء اعظم صحیح بخاری را نزد او خوانده و پیش امام تنوخی و هیثمی و عراقی
ختم کرده است بعضی مواضع سنن ابی داود را نیز نزد عراقی و هیثمی خوانده
شب شنبه ششم ماه صفر سال هشتصد و هفتاد و نه درگذشته است،

زینب بنت الشویکی

مکناة بام حبیبه دختر احمد بن محمد بن موسی الشویکی نیز از اشیاخ امام سیوطی
شب دوشنبه دوازدهم ماه جمادی الاخری سال هفتصد و نود و هفت در
مکه معظمه زادها الله شرفاً متولد شده و در پنج سالگی بدرس البرهان ابن
الصدیق حاضر گردیده سنن ابن ماجه و کتاب سیبی را که در حق اسلاف
نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نگاشته شده با بعضی از کتب حدیث قرائت

و استماع

و استماع کرده است این جمله را امام سیوطی در کتاب المنجم فی المعجم که در حق اشیاخ خود تالیف نموده ذکر می نماید

زینب بنت الطثریه

از فصیلهٔ قشیر قبیلهٔ ازد دختر طثریه و خواهر ابو المکشوح یزید القشیری از شعرای عصر اموی و بمتانت و خوبی شعر مشهور است و حسن نظم او را همین کافی است که ابیات مسطور در ذیل را که در مرثیه برادر خود یزید گفته مثل ابو تمام شاعری نقاد در باب المراثی دیوان حماسه نگاشته است

اری الاثل من بطن العقیق مجاوری	مقیما وقد غالت یزید غوائله
فتی قد قد السیف لا متضائل	ولا رهل لباته وبادله
اذا نزل الاضیاف کان عذورا	علی الحی حتی تستقل مراجله
مضی وورثناه دریس مفاضة	وابیض هندیا طویلا حمائله
وقد کان یروی المشرفی بکفه	ویبلغ اقصی حجرة الحی نائله
کریم اذا لاقیته متبسما	واما تولی اشعث الراس جافله
اذا القوم امّوا بیته فهو عامد	لاحسن ما ظنوا به فهو فاعله
تری جازریه یرعدان وناره	علیها عداملیل الهشیم وصامله
یجران ثنیا خیرها عظم جاره	بصیرا بها لم تعد عنها مشاغله

در کامل ابن اثیر بجای من بطن العقیق من نحو العقیق نوشته و جز شعر اول و پنجم از این ابیات چیزی ننگاشته و این دو شعر را نیز به ثور بن الطثریه برادر زینب بنت الطثریه نسبت داده است

ابن خلکان دو بیت مسطور در ذیل را نیز بزینب نسبت میدهد

اشم اذا ما جئت للعرف طالبا
حباک بما تحنو علیه انامله
ولو لم یکن فی کفه غیر نفسه
لجاد بها فلیتق الله سائله

لکن بعضی از زیاد الاعجم دانسته و شعر دویم آن در دیوان ابو تمام

نیز دیده شده است

زینب بنت عبد الرحمن

ابن محمد بن احمد بن قدامه محدثه بوده است مشهور که از اعیان زمان صفدیه علم حدیث را از محدث معروف ابن عبد الدائم و از پدر خود اخذ کرده و تعلیم گرفته و خود بعدها بدختر معلمی رسیده صلاح الدین صفدی و محدث عبد الله بن محب از او اجازه گرفته اند در سال هفتصد و سی هجری درگذشته است و قدامه که یکی از جده‌های او و مکناه بام عبد الله است صاحب علم و ورع و دختر شیخ شمس الدین ابو الفرج بن ابی عمر و از نساء مشهوره بوده است

زینب بنت العماد

دختر عماد محمد بن محمد بن علی الناسخ محدثه ایست که در انباء ابن حجر ذکر او شده از پدر و خاله خود ست الخطباء که ذکر او بیاید اخذ علم و استماع حدیث کرده در سن هشتاد سالگی در ماه صفر هفتصد و هشتاد و پنج هجری وفات نموده است

زینب بنت عمر

ابن کندی بن سعید بن علی در علم و دانش در عصر خود منفرد بوده از فرزانه که در اعیان صفدیه مسطور است مشار الیها زوجه ناصر الدین قرجی است که در اواخر مائه ششم هجری قلعه بعلبک را محارست و نگاهداری می نموده زینب بنت عمر را جامع مزیت علم و عمل دانسته اند در مدت عمر رفاه حال و فراغ بال گذرانده و صدقه‌ها داده غریب خانه ساخته و موقوفه بر آن مقرر داشته در علم فقه و حدیث مهارت مشهور است از مؤید طوسی و ابو الروح الهروی و زینب الشعریه که ترجمه حال او گذشت و از ابن الصفار و ابو البقاء العکبری شارح دیوان متنبی و عبد العظیم بن عبد اللطیف شرابی و احمد بن ظفر بن هبیره و جمعی دیگر از مشاهیر استادان اجازه گرفته و در بعلبک و شام بتعلیم علم حدیث پرداخته از محدثین ابو الحسین الیونینی و اولاد و اقارب

از وابن ابی الفتح و پسران او و معز بهی و ابن النابلسی و البرزالی و ابو بکر الرجبی و ابن المهندس از وی استماع حدیث کرده اند صفدی گوید باسناد ما ذهبی بخاری شریف را از اول تا ابتدای کتاب نکاح نزد زینب بنت عمر خوانده و چند کتاب از کتب احادیث نیز بر او قرائت نموده در سال ششصد و نود و نه مشار الیها در قاهره بعلبک درگذشته است

زینب بنت العوام

از صحابیات مشهوره و خواهر زبیر بن عوام است که از جملهٔ صحابهٔ حضرت خیر المرسلین و از عشرهٔ مبشره بوده مشار الیها شعر را خوب میسروده چون در وقعهٔ جمل پسرش عبد الله بن حکیم و برادرش زبیر کشته شدند ابیات ذیل را که در اسد الغابه مسطور است در مرثیه ایشان گفته

اعینی جودا بالدموع فاسرعا

علی رجل طلق الیدین کریم

زبیر و عبد الله ندعو لحادث	وذی خلة منا و حمل یتیم
قتلتم حواری النبی و صهره	و صاحبه فاستبشروا بجحیم
و قد هدنی قتل ابن عفان قبله	و جادت علیه عبرتی بسجوم
و ایقنت ان الدین اصبح مدبرا	فماذا تصلی بعده و نصوم

و کیف بنا ام کیف بالدین بعدما

اصیب ابن اروی و ابن ام حکیم

زینب بنت القاضی

دختر قاضی زین الدین البسطامی و مادر قاضی صدر الدین المناوی و محدثه مختصره بوده در ماه محرم سال هفتصد و نود و شش درگذشته و در تشییع جنازهٔ او خلقی کثیر جمع آمده و رعایت جانب علم و کمال او را نموده اند

زینب بنت محمد

دختر محمد بن عثمان بن عبد الرحمن معروف بابن العصیده محدثه بوده است شامیه در انباء ابن حجر در جرگ متوفیات سال هفتصد و نود و نه ذکر او

شده است ابن حجر گوید ثقات شام گفته اند زینب بنت محمد زیاده از یکصد و ده سال عمر کرده و بعضی از رفقای ما از و اجازه گرفته اند بمن هم چند دفعه اجازه داده است

زینب بنت الملک

دختر سلطان برقوق است از ملوک ترک مصر و در انباء ابن حجر در جرگ متوفیات سال هشتصد و بیست و شش هجری ذکر او شده بحسن و جمال مشهور آفاق بوده بعد از فوت پدرش سلطان برقوق ملک مؤید او را تزویج کرده بنا براین دختر سلطان و زن سلطان و خواهر دو سلطان بوده بر برادران خود ریاست و تسلط داشته و بعد از ایشان درگذشته است

زینب بنت یحیی

ابن الشیخ عز الدین عبد العزیز ابن عبد السلام است که بصلاح و نجابت اشتهار دارد و در اسناد حدیث دارای ملکه و مهارت میباشد از محدثه مشهوره در درسهای عثمان بن علی که با بن خطیب القرافه معروف بوده و در درسهای عمر بن ابی نصر بن حوه و ابراهیم بن خلیل که از مشاهیر محدثین آن عصر بوده اند حاضر شده و بعد از آن خود تدریس میکرده است در عنوان النصر صلاح الدین الصفدی که حاوی تراجم اعیان عصر او ست مینویسد مؤلف این کتاب در سال هفتصد و بیست و نه هجری از زینب بنت یحیی اجازه گرفته و نیز گوید محدثه مشار الیها در سنه هفتصد و سی و پنج وفات نمود

زینب بنت یوسف

خواهر والی عراق حجاج بن یوسف و زوجه مغیره بن شعبه و محبوبه دلربا بوده شاعر غیری که باو تعشق و مهری داشته اشعار زیاد برای او ساخته است گویند روزی شوهر او مغیره وقت صباح دید زینب دندانهای خود را پاک میکند گفت اگر این پاک کردن دندان بواسطه خوردن غذای صبح است

بی صبرم و اگر چه غذای شام است مقتضی در هر حال تو بکار من نمی آئی تورا
طلاق دادم زینب گفت چند دادم بدنها هموار هستی من خوردها مسواک را
کرد در میان دندانها بهم مانده است بیرون میآورم و بدینجهت دندانها
خود را پاک میکنم (انتهی)
در ابن خلکان این حکایت را بنام حجاج نسبت داده و در حرف فاء
بیاید انشاء الله

زینب خاتون

از ادبیه ممالک عثمانیه و از نسوان زمان سلطان محمد خان و شاعره
شیرین سخن بوده و بنام سلطان مشار الیه دیوانی ترتیب داده است در
مسقط الرأس او اختلاف کرده اند لطیفی قسطمونی زینب را گفته است
از دیار قسطمونی و دختر یکی از هنرمندان بوده عاشق چلبی در تذکرهٔ خود
او را از اهل اماسیه و دختر یکی از قضاة نوشته در هر حال در سخن سرائی
و طبع شعر و کمالات از بعضی مردان گوی سبقت ربوده و با مهری که او
نیز شاعره بوده و شرح حال او بیاید مطایبات داشته این غزل از نتایج
افکار اوست

کشف ایت نقابکی بر کوکه منور ایت — بو عالمی صحن فردوس انور ایت
درپرت لبوکی جوشر کثرو مجونی کوثر ایت — عنبر صبا چوکه جوز بو جهانی معطر ایت
خطك برات بازدی صبا بر دیکه نیز — وار ملکت خطایه چینی مسخر ایت
آب حیات او لبچوق قسمتای کوکل — بیلبیل کر کسر خضر ایله سیر سکندر ایت
زینب تو میل زیب دنیایه زن کبی — مردانه وار ساده اولوب ترك زیور ایت

این بیت دلپذیر نیز در بزم ثانی خرابات (در جلد دوم کتاب خرابات)
بمشار الیها نسبت داده شده است

سنك حسنك نه عشقم سنك جورك نه صبرم
انمدم منتهاسی ادنار تو کنمز بی نهایت در

زینب زوجهٔ یوسف

زن حبیه

زوجهٔ امیر المسلمین یوسف بن تاشفین اللمتونی است که با وجود زیبائی و دلارائی نهایت عفیفه و دارای درایت و دانش بوده است و از دلائل آنها این که روزی سه نفر شعر عریضه بشوهر او یوسف بن تاشفین نوشتند یکی قدری مال خواست که سرمایه تجارت کند دیگری درخواست نمود که او را در دیوان مستخدم سازد سیمی زینب زوجهٔ یوسف را از و خواسته بود یوسف بن تاشفین حاجت آن دو را بر آورد و این یک را بنا بر عفو و اغماضی که در جبلت او بود احضار نمود و از و پرسید که چه تو را بر آن داشت که چنین خواهشی از من نمائی آنگاه او را نزد زینب فرستاد زینب سه روز او را در خیمه نگاه داشته هر سه روز یک جور طعام برای او فرستاد در روز چهارم او را خواسته گفت در این روزها چه خوردی گفت یک جور غذا خوردم شار الیها گفت زنها هم همه یکجور هستند و یک مزه دارند بعد از آن لباس و عطیهٔ باو بذل کرده روانه نمود

زینب المریه

از ادیبه‌های اندلس است و اشعار زیبا خوب بنظم آورده از جمله این ابیات او را صاحب نفح الطیب ذکر نموده است

یا ایها الراکب الغادی لطیته	عرج انبئک عن بعض الذی اجد
ما عالج الناس من وجد تضمنهم	الا و جدی بهم فوق الذی وجدا
حسبی رضاه و انی فی مسرته	وودّه آخر الایام اجتهد

زینب الواصله

مادر ام حکیم واصله است که زینب بنت عبد الرحمن بن الحارث ابن هشام القرشیه باشد زینب و ام حکیم دختر ش هر دو اجل نساء قریش بوده و از حیثیت حسب و نسب جامع شرف و کمال ملقب بواصله شده و در حرف همزه در ضمن لغت ام حکیم ذکر زینب الواصله شده است

زینب الهلالیه

مکناة بام المساکین بوده و در حرف الف ذکر او شده از زوجات مطهرات

حضرت خیر الموجودات میباشد و چون ملاطفت فوق العاده نسبت بمساکین داشت اورا ام المساکین گفته‌اند و هلالیه نسبت اورا اشعار مینماید دو ماه یا سه ماه در سرای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده بعد از آن بسرای آخرت انتقال نموده است

و زینب اسم بیست و پنج نفر صحابیه بوده و اسم یکنفر طبیبهٔ بنی اود که در بعضی اشعار ذکر او شده و مخصوصا در جلد دوازدهم اغانی در ترجمه حال محمد بن کناسه مذکور است و زینب بنت ابی البرکات همان زینب بنت البغدادیه است که پیشتر ذکر شد و ام الملک زینب محدثهٔ ایست مصریه که از تقی الدین بن فهد اجازه گرفته

و در مثل زینب ستره مقصود زینب بنت عبد الله بن عکرمه ابن عبد الرحمن المخزومی است که بسیار عجوزی بوده و بعضی جواری مغنیه داشته ابن زهیمه المدینی او و ادر اشعار خود یاد کرده است

و زینب اسم معشوقهٔ نصیب نام شاعر زنگی است که ام بکر زینب بنت صفوان بن غاوی الکنانیه باشد و در اغانی و تزیین الاسواق ذکر او شده و زینب اسم محبوبهٔ ضرار السعدی است و ضرار این بیت در وصف او گفته

وانی و تهیامی بزینب کالذی
نطلب من احواض صداء مشربا

و ماء و لا کصداء از امثال مشهورهٔ عرب است و زینب خانم مصریه دختر مرحوم محمد علی پاشای مصری از زنهای مالدار با احسان بوده و از فقرای هر ناحیه رعایت نموده است

و از کتاب حدیقة الجوامع چنین استنباط میشود که زوجهٔ مرحوم ادریس بدلیسی هم زینب نام داشته و مسجد زینب خاتون در محلهٔ حضرت ایوب در کوشک ادریس در اسلامبول از ابنیهٔ اوست و خود نیز در آنجا مدفون است

زینب خاتون

دختر

دختر ابن حجر است و در انباء ابن حجر در ذکر وفیات سال هشتصد و سی و سه هجری ذکر او شده مصنف مشار الیه گوید زین خاتون اول این فرزند من است و در شهر رجب سال هشتصد و دو متولد شده خواندن و نوشتن یاد گرفت و نزد شیخ زین الدین عراقی و شیخ نور الدین استماع حدیث کرد و از محدثین شام زینب بنت ابن الشهید اجازت داده اند در حالیکه حامله بود بنا خوشی طاعون درگذشت

زینبه

دختر احمد بن عبد الخالق ابن عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن یونس الموصلی است که در انباء ابن حجر در ذکر وفیات سال هشتصد و هفتاد و نه هجری ذکر او شده مشار الیها محدثه ایست موصلی و از محدث مشهور علی بن المطعم و ابن الشحنه و سایرین اخذ حدیث نموده و در ماه شعبان سال مذکور در گذشته است

زیور

شاعره بوده است شیرین گفتار اصلش از طایفهٔ شاملو و توطنش در قلمرو علی شکر در سیاق غزل و هجا طبع خوشی داشته شعر بسیاری گفته اما از بی تمیزی اهل وطن او از میان رفته است این دو سه شعر از وست

دور باد از تن سری کار ایش داری نشد
کور به چشمی که لذت بین دیداری نشد
حیف از عمامهٔ زاهد که با صد پیچ و تاب
رشتهٔ ترویر گشت و تار زناری نشد
در گذیا رد وستی بیقدری زیور ببین
پیر شد زیب النسا او را خریداری نشد

حرف السین

ساره بنت الربیع

(ساره بتشدید را بمعنی زن سرور آورنده است) ساره بنت الربیع

خیرات حسان
۵۰

عربیة الاصل و دختر محمد بن محمود بن محمد بن ابی الحسین بن محمود الربعی است
که نواده شیخ الاسلام سراج الدین ابن الملقن باشد مشار الیها محدثه
بوده که بعد از جد خود ابن الملقن حاضر میشده از حدیث جزء قدوری را
قرائت کرده در هشتصد و شصت و نه وفات نموده از اشیاخ امام
سیوطی میباشد

ساره بنت عبد الرحمن

ابن احمد بن عبد الملک بن عثمان بن عبد الله بن سعد بن مفلح بن هبة الله بن
نمیر المقدسیه است که مادر شیخ المسند شمس الدین ابو الفرج باشد
مشار الیها محدثه مشهوره قدسیه است و از ابراهیم بن خلیل استماع حدیث
کرده و هم از او روایت نموده و استاد صلاح الدین صفدی و علم الدین
البرزالی نزد مشار الیها درس خوانده در سال هشتصد و شانزده هجری
درگذشته است

ساره بنت شیخ تقی الدین السبکی

نیز محدثه بوده است مشهور است که از بعضی معاریف اخذ علم و استفاده
نموده است

سبیعه

بضم سین و فتح باء بر وزن جهینه اسم سه نفر از صحابیات است یکی سبیعه
الاسلمیه دیگری سبیعه القتبانیه سیمی سبیعه القرشیه و نیز سبیعه اسم
زنی بوده است عراقیه از اهل بصره از اولاد عبد الرحمن ابن ابی بکره که
حسن و جمالی بکمال داشته و عمر بن ربیعه ابیات ذیل را در حق او گفته است

من البکرات عراقیة	تسمی سبیعة اطریها
من آل ابی بکرة الاکرمین	خصصت بودی کفا صفیها
ومن حبها زرت اهل العراق	واسخطت اهلی وارضیتها
اموت اذا شحطت دارها	واحیا اذا انا لاقیتها
فاقسم لوان ما بی بها	وکنت الطبیب لداویتها

کوهند

گویند عمر بن ربیعه این اشعار را بمغنیهٔ مشهوره جمیله آموخته بود بنابراین نهایت مشهور شد اما ابوبکره که این سبیعه منسوب باوست برادر امی زیاد بن ابیه میباشد و در حق ایشان گفته اند که ان زیاداً و نافعاً و ابا بکرة عندی من اعجب العجب الخ و ابوبکره از فضلای اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب و بحارث بن کلدهٔ ثقفی حکیم عرب منسوب بوده است و در روز فتح طائف بر ناقهٔ جوانی که بعربی بکره میگویند سوار شده آمد و تسلیم شد و ایمان آورد بدینجهت بابوبکره مکنی گردید و بقولی در حین محاصره دست در بکره دولابی که بر فراز بارهٔ طائف بود زده خود را از آنجا بپا و چیت و بدر انداخت فلذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را ابوبکره کنیه داد بهرحال حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را آزاد فرمودند و از موالی النبی معدود گردید و ابوبکره از آنهائی بود که در باب مغیرة بن شعبه بزناء شهادت داد و در عهد خلافت عمر بحد قذف تادیب شد الغرض اولاد و احفاد او در بصره صاحب مال و جاه و از طبقهٔ اشراف و اهل علم و صلاح بوده اند

ستّ الادب

(ستّ بمعنی خانم میباشد) این لفظ بکسر سین و تشدید تاء ظاهراً مخفف سیّده باشد و در عربی بجای خانم استعمال میشود و بعضی ستّ را بمعنی شش دانسته یعنی مالک شش غلام و کنیز و این کنایه است از تموّل زیاد جماعتی ستّ را کنایه از جهات ستّه دانسته و ستّ که میگویند مقصودشان یعنی مالک جهات ستّه و بهاء الدین زهیر گوید

بروحی من اسمیها بستّی … فتنظرنی النّحاة بعین مقت
یرون بانّنی قد قلت لحنا … وکیف وانّنی لزهیر وقتی
ولکن غادة ملکت جهاتی … فلا لحن اذا ما قلت ستّی

درهرحال ستّ الادب دختر مظفّر بن البرهی و از مشاهیر محدّثات است

ستّ الامناء

معروفه بامّ عزّ الدین بن محدّثهٔ مشهوره دختر شیخ صدر الدین اسعد بن عثمان بن

اسعد بن المنجا میباشد صلاح الدین صفدی در تراجم احوال اعیان عصر خود
در کتاب بعنوان النصر از استاد خود علم الدین البرزالی نقل کرده گوید
ست الامناء از جد خود روایت حدیث نموده و گوید استاد من علم الدین هم
نزد او استماع حدیث کرده وفات مشار الیها در اواخر ربیع الاول سال
هفتصد هجری در شهر مصر اتفاق افتاده است

ست الاهل

دختر علوان بن سعید بن کامل و از اهالی بعلبک و زنی صالحه و حنفی مذهب
بوده و در اسناد حدیث مهارت داشته محدثه مشار الیها از شیخ بهاء الدین
عبد الرحمن المقدسی که محدثی متبحر بوده خیلی روایت کرده و از جهت ثبت
مسموعات حدیثی در عصر خود منفرد بوده شیخ علم الدین استاد صلاح
الدین صفدی در شام در علم فقه و حدیث مبلغی درس نزد او خوانده و
بدرستی از حالات او اطلاع داشته هم او در حق مشار الیها گوید ست الاهل
اهل صلاح و صاحب عفت و عصمت و زنی دیندار و با قناعت بود
اعتنائی بحلق و دلق خود نداشت در نوزدهم محرم سال هفتصد و سه
هجری وفات کرد پدرش نیز از کبار صلحا بود
ست الاهل نیز لقب تقیه بنت فهد بوده که از اشیاخ امام سیوطی است
و ترجمه حال او گذشت

ست حدق

دده ملک ناصر محمد بن قلاوون است که از اعیان پادشاهان مصر بوده
و جامع الست حدق که در خطط مقریزی مذکور است از آثار او میباشد و
از قرار گفته مقریزی اول خطبه که در جامع مذکور خوانده شده در روز جمعه
بیستم جمادی الآخری سال هفتصد و سی و هفت هجری بوده است

ست الشام

محدثه ایست مشهوره از اعیان عصر صلاح الدین صفدی و از نسوان اواخر
مائه ششم هجری و چون صفیه نام داشته ترجمه حال او در حرف صاد بیاید
انشاء الله

انشاء الله تعالی

ست الشام

از نساء مشهورهٔ سلسلهٔ سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب و خواهر سلطان ملک ناصر صلاح الدین یوسف است نعش برادر خود ملک معظم نور انشاه را این زن از اسکندریه بشام نقل کرده و در مدرسهٔ خود مدفون ساخت و فاتش در سال ششصد و شانزده هجری اتفاق افتاده است

ست العرب

دختر سیف الدین علی بن الشیخ رضی الدین عبد الرحمن بن محمد بن عبد الجبار المقدسی است از ارباب فضل و صلاح و از آنجا که از اعیان عصر صنفک بوده مشار الیه در عنوان النصر ذکر او میکوید ست العرب بدرس جزء ابن عرفه که کتابی است از اجزاء شهیرهٔ حدیث بحضر محدث علی بن عبد الدائم حاضر شده و از و اخذ حدیث کرده و بعد خود تدریس نموده استاد ما علم الدین نزد او استماع حدیث میکرد مشار الیها بمن هم اجازه داده و تاریخ اجازت من سال هفتصد و بیست و نه هجری میباشد و وفات او در سال هفتصد و سی و چهار اتفاق افتاده است

ست العلماء

از نسوان اواخر مائهٔ ششم هجری و صاحب طلاقت لسان و لطف بیان و واعظهٔ شامیه بوده و چون وعظ را نهایت مسلسل و خوب مینموده بر بلبل مشهور شد و او را شیخهٔ خانقاه درب المهرانی واقع در شام نموده بودند و روز سیزدهم ماه رجب سال هفتصد و ده و از ده داعی حق را بتبک اجابت گفت در تشییع جنازهٔ او طایفهٔ نسوان از دحام عظیمی کرده بودند

ست الفقهاء

دختر ابراهیم بن علی بن فضل است از اعیان عصر صفدی و از محدثات جلیلة الشان بشمار آمده است اگرچه کمتر از افواه اساتید استماع حدیث کرده لکن از جعفر الهمدانی و احمد بن المنز الحرانی و عبد الرحمن بن سلیمان

وعبد اللطیف بن القسیطی اجازات عالیه دریافت نموده (اجازات عالیه اجازات قلیل الوسائط را میگویند که بملاقات معمرین محدثین حاصل میکردد) مشار الیها خود نیز معمره وصاحب اسناد بوده واحادیث را عن ظهر القلب بصاحب شریعت میرسانیده زیاده از نود سال عمر کرده ودر فقه وحدیث روایتها نموده نزد او سنن ابن ماجه وسائر کتب احادیث را درس خوانده اند درسن نود ودر سال یکی در سال هفتصد وبیست وشش هجری ارتحال نموده است

ست قریش

ام البهاء فاطمه بنت فهد از اشیاخ امام سیوطی است ودختر حافظ تقی الدین محمد بن محمد بن فهد وخواهر ام هانی بنت فهد وتفسیره بنت فهد مذکوره در فوق مشار الیها از مشاهیر محدثات میباشد روز هفدهم ماه ذیقعده سال هشتصد وچهارده متولد شده در سال اول ولادتش محدث مراغی وجمال بن ظهیره بختم سنن دار قطنی ودر سال چهارم بمجلس درس ام الحسن بنت ابی الخیر که خاله پدر مشار الیها بود بنشستند بس معجم بن جمیع ودر سال پنجم بدرس شریف احمد بن علی الفاسی ونور الدین بن سلام بنشستند بس ربع اول سنن کبیر بیهقی حاضر گردیده از مشایخ محدثین جمال الکنانی وجلال البلقینی وکمال بن خیر وبدر الدمامینی وغیرهم بمشار الیها اجازت داده اند (پوشیده نباشد که در ایام قدیم چون اعتنای زیاده بعلم حدیث بوده اطفال کوچک را بمجالس بس محدثین معتبر حاضر میساختند وچون آن اطفال اهل علم میشدند آن محدثین را اسانید خود شمرده وشاگردی آنها را اسباب مفاخرت خود قرار میدادند ومیگفتند من ان تلامذه فلان وفلان میباشم وبمجلس درس فلان محدث حاضر شده ام ومباهات میکردند)

ست الفضلاء

کرام محمد نیز او را میگفتند محدثه ایست مشهوره ودختر قاضی محیی الدین بن القاضی تاج الدین احمد الشیرازی میباشد در نزد شیوخ واسانید خود که

خیرات حسان

از انجمله است که بنت عبد الوهاب کتب شریفه احادیث را خوانده و هشت جزء از کتاب الزهاد و العباد ابن ازهر بلخی از جمله کتابهای مزبوره است چون ست الفقهاء از اعیان عصر صلاح الدین صفدی بوده مشار الیه در حق او میگوید ست القضاء اولا بشیخ مجد الدین الروذ راوری و بعد بیدر بن الحریری و پس از آن بیکنفر دیگر شوهر کرده سنش نزدیک بنود رسیده در هیجدهم ماه ذیقعده سال هفتصد و دوازده هجری وفات کرده است

ست کلیله

زوجه امیر سیف الدین البرلی و دختر عبد الله التتاریه است رباط کلیله از خانقاههای مصر را او در سال ششصد و نود و چهار هجری بنا نمود

ست مسکه

جاریه ملک ناصر محمد بن قلاوون بوده و جامع الست مسکه که در خطط مقریزی مسطور است از ابنیه خیریه او ست مقریزی گوید اول روزی که در ان جامع نماز جمعه خوانده شد روز جمعه دهم جمادی الاخری سنه هفتصد و چهل و یک هجری بود

ست الملک

خواهر حاکم بامر الله فاطمی از ملوک مصر و زنی با تدبیر و کیاست بوده و در فقدان برادرش در باب اصلاح امور حکمرانی مصر تدابیر نموده که در کتب تواریخ شرح ان مضبوط است

ست الوزراء

ام عبد الله دختر قاضی شمس الدین عمر بن العلا مرشیخ الحنابله وجیه الدین اسعد بن ابی البرکات التنوخیه الدمشقیه الحنبلیه میباشد مشار الیها حنبلیا مذهب و محدثه ایست شامی نواده وجیه الدین حنبلی و صحیح بخاری را با مسند امام شافعی از ابو عبد الله الزبیدی سماعا اخذ نموده است نزد پدر خود نیز دو جزء (کتاب) حدیث خوانده از قرار گفته صلاح الدین صفدی

مسنده

مسنده عصر خود بوده یعنی در امر مهم اسناد حدیث همراو را مسلم مبدا داشتند وقتی او را بمصر دعوت کرده در آنجا امیر سیف الدین ارغون و قاضی کریم الدین الکبیر از و اخذ حدیث کردند ولادت او در سال ششصد و بیست و چهار هجری و وفاتش در هفتصد و هفده واقع شده و از آنجا که سنش از نود تجاوز کرده او را نیز مثل ست الفقهاء مسنده و معمره گفته اند بخاری شریف را بکرات درس گفته بود فعیرنج رفته چهار شوهر کرده که چهارم انها نجم الدین عبد الرحمن الشیرازی است استاد صفدی ذهبی مسند امام شافعی را از او خوانده و محدث بن المحب و قاضی فخر الدین المصری و شیخ صلاح الدین العلائی و شیخ جمال الدین بن قاضی الزبدانی و بعضی مردمان معتبر دیگر از و اخذ علم نموده اند ست الوزراء سه دختر هم داشته است،

ست الوزراء

ام محمد دختر شیخ عدل رئیس تاج الدین ابی الفضل یحیی بن مجد الدین ابو المعالی محمد بن شمس الدین ابو العباس احمد بن الشیخ المسند ابی یعلی حمزة بن علی بن هبة الله بن الحسین التغلبی است که در علم حدیث از اسانید بشمار می آید از شیخ علم الدین السخاوی و حافظ ضیاء الدین المقدسی و عز الدین ابن عساکر النسابه و عتیق السلمانی و تاج الدین القرطبی و سالم بن عبد الرزاق و برادر او جمال الحبیبی و العز احمد بن ادریس و الصفی عمر بن البرذعی و الرشید بن مسلم و جمع دیگر اجازه دارد مدتی مدید بس حدیث کرده است بعلاوه از اعمال خیر هم حج گذارده و غلام آزاد ساخته بود تمامی لازم خیرات بوده در آخر عمر سوداء بر او غلبه نموده تقریبا یکسال ذهن او را مشوش داشته روز پنجشنبه چهارم ماه شوال سال هفتصد و پانزده در گذشته است تولد او در سنه ششصد و سی و نه بوده است

ستیته خاتون

زوجه امیر تنکز مشهور از سلاطین قلاوونیه مصر بوده امیر تنکز در زمان ملک ناصر در شام نیابت سلطنت داشته و خود سرانه بعضی حرکات بیجا میکرد

واز آنجا که ستیته خاتون زنی از اهل خیر وصلاح بوده اورا از بسیار کارهای ناشایسته منع مینموده مشارالیها در شب دوشنبه سیم رجب سال هفتصد وسی بدار بقا رفت ودر مقبره مخصوصه مدفون گردید وپس از چندین سال شوهر او بسزای عمل خود رسید

وستیته لقب چند نفر از محدثات است از جمله لقب فاطمة المحدثة بنت الیسر است که از اشیاخ امام سیوطی میباشد وترجمه حال او خواهد آمد انشاء الله تعالی

وستی بنت ابی عثمان الصابونی وستیتک بنت معمر ومحدثه بوده اند ولفظ ستیتک در فارسی مصغر ستی است که بمعنی خانم کوچک است چه کاف در آخر کلمات فارسی ادات تصغیر است وستیته که قبل عنوان گردید عربی ستیتک است چه تصغیر رد کلمه باصل میکند وتانیث را هم ظاهر میکند

ستی خاتون

از نساء مشاهیر عثمانی ودختر شیخ الاسلام زنبیللی علی افندی از اعیان عصر سلطان بایزید خان است از مسطورات حدیقة الجوامع چنین برمیاید که در نزدیکی سلور قپوسی مسجد ومدرسه دارد ومحله باسم او نامیده میشود اما خود مشار الیها در ساحت مکتبی که پدرش بنا کرده بود در جوار قبر پدر مدفون است

سجاح

چون بقول صاحب اوقیانوس سجاح در آخر کار بشرف اسلام مشرف گشته وبگفته دیگران نیکوکاری اختیار کرده ترجمه حال او نگاشته میشود والا از موضوع ما خارج ومسکوت عنها بود

سجاح بفتح سین وکسر حاء بروزن قطام دختر المنذر متنبیه ایست مشهور واصحاب تفاسیر گفته اند سجاح دختر حارث بن سوید بن عقفان التمیمیه میباشد وکنیه اش ام صادر وزوجه ابو کحیله کاهن یمامه بوده بعدها دعوی نبوت نموده در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله مسیلمه نامی کذاب که نیز از اهل یمامه بوده وقبول مذهب اسلام نموده بعد از چندی مرتد شده بدعوی نبوت برخاسته

و بلطایف الحیل پرداخت و در میان قوم خود معروف و ملقب برحمن الیمامه گردید و مدتی مستقلاً بر سر ادعای خود بود و وقتی عریضهٔ خدمت حضرت فخر کاینات نوشته ادعای مشارکت در نبوت نمود تا در خلافت ابوبکر بسزای خود رسید

سجاح از عشیرهٔ بنی یربوع از قبیلهٔ بنی تمیم چون مشهور شد اسباب هراس مسیلمه گردید یعنی سجاح با جمعیتی بطرف مسیلمه حرکت کرد و از جانب ابوبکر نیز دسته مامور شدند بهر مسیلمه گشتند حرکت این دو لشکر مسیلمه را مضطرب نمود مسیلمه بطرف سجاح راند و چون باو نزدیک شد خیمه برپا کرد و در درون آن انواع بخورات بسوخت چه میدانست که بوی خوش مهیج شهوت زنان است پس از آن سجاح را در آن خیمه خواست که مسئلهٔ نبوت خود را در آنجا طرح کند و کرامات و مکاشفات خود را بیکدیگر ظاهر سازند چون هر دو در آن خیمه حاضر شدند مسیلمه گفت از آیاتی که بر من نازل شده این است (الم تر الی ربک کیف فعل بالحبلی اخرج منها نسمة تسعی بین صفاق وحشی) و آیة منها (ان الله خلق للنساء افراجا وجعل الرجال لهن ازواجا فنولج فیهن غراميلنا ایلاجا ثم نخرجها اذا نشئنا اخراجا فینتجن لنا نتاجا) این کلمات سجاح را هیجان آورد و قرار دادند باهم متحد شوند مسیلمه سجاح را تزویج نمود و نماز صبح یا نماز صبح و شام امت را مهر سجاح قرار داده این تکلیف را از گردن آنها برداشت و قرار دادند متفقاً عرب را مطیع کنند گویند هنوز قومی هستند که بهمین جهت نماز صبح را نمیخوانند

بعضی گفته اند چون مسیلمه و سجاح در یک خیمه نشستند مسیلمه برسم عرب سراویل خود را بکند آلتی دراز داشت در اثنای محاوره سجاح بدید و شهوتش بجنبید گفت انت نبی وهذه معجزتک بدینسان میل خود را باو اعلام نمود و باو تسلیم شد

دیگران گویند پس از آنکه نشو و مفاوضهٔ مسیلمه و سجاح گرم شد مسیلمه رو را بسجاح کرده گفت

ألا قومي إلى النيك　　فقد هيئ لك المضجع
فإن شئت ففي البيت　　وإن شئت ففي المخدع
وإن شئت سلقناك　　وإن شئت على أربع
وإن شئت بثلثيه　　وإن شئت به أجمع

سجاح در جواب گفت بل به أجمع فهو للشمل أجمع بعضی از شعرای اسلام گفته اند

قوله آمت أی صارت أيّما بلا زوج ويروى أمّت بالقصر مع التشديد من الامامة

آمت سجاح ووالاها مسيلمة
كذّابة من بني الدنيا وكذّاب

و از آنجا که سجاح ادعای نبوت را با فصاحت زنانه جمع کرده در حق او گفته اند

وأذنى من سجاح بني تميم　　وخاطبها مسيلمة الزنيم

واغلم من سجاح مثل است و غلمه بمعنی شهوت میباشد و قیس بن عاصم المنقری گفته است

أضحت نبيّتنا أنثى نطيف بها
وأصبحت أنبياء الناس ذكرانا
فلعنة الله والأقوام كلهم
على سجاح ومن بالإفك أغرانا
أعني مسيلمة الكذّاب لا سقيت
أصداؤه ماء مزن حيثما كانا

پس از قتل و هلاک مسیلمه سجاح توبه کرده و تا زمان معویه زنده بوده است
ابن خلدون گوید سجاح در حال تنبّی دین نصرانیت بوده و مذهب خود را
از نصارای بنی تغلب اخذ نموده است و کلمات سخیفه که آنها را آیات الهیه
میخوانده بسیار از او ذکر کرده اند

سحیقه

مغنیه بوده است مشهوره در اوایل عصر بنی عباس در اغانی ذکر او شده
و این ابیات را در وصف او گفته اند

سیمقز انت واحدة القیان | فما لک مشبه فیهن ثان
فضلت على القیان بفضل حذق | فحزت على المدى قصب الرهان
سجدن لک القیان مکفرات | کما سجد المجوس لمرزبان
ولا سیما اذا غنیت صوتا | وحرکت المثالث والمثانی

سرو جهان خانم

از بنات مکرمات خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه بوده او را بمرحوم آقا خان محلاتی تزویج کردند و مرحوم علیشاه و سلطان محمد شاه پسر و نوه سرو جهان خانم بوده اند

سری خانم

شاعره ایست دیار بکری در سال هزار و دویست و سی هجری در شهر دیار بکر متولد شده هنگام رشد در تحصیل علم و ادب کوشیده و در نظم اشعار ترکی صاحب ید طولی گردیده از بلغای این عصر بشمار می آید بعضی اشعارش در تذکره موسوم بمرآت درج شده و برخی تخمیسات و تسدیسات و غزلیات دیگر نیز دارد که خالی از امتیاز نیست یک غزل عاشقانه و یک مرثیه بلیغه او زینت این اوراق میگردد و هی هذا

مرغ دل پروانه کلدی لانه‌لر اغلار بکا | چیقدی نغمادم بو گلخانه‌لر اغلار بکا
یانه‌یر دائیم شب تاریک دل ناشادمی | روشن اولسه پرتو فادیر پروانه‌لر اغلار بکا

آشنالرسنک طعن انداز اولورلر هر طرف
واقف اولسه حالمه بیگانه‌لر اغلار بکا
کنمی کوج اظهاری کوج بر درده اولدم مبتلا
داروسن بیلمز طبیب کاشانه‌لر اغلار بکا
طوش اولورسه مکتب عرفانده اهم هر حین
حسرت ایله طفل فرزندانه‌لر اغلار بکا
ساقی بزمک الن اوپسم ایاغیچون کوزل
دلبر دلسنک اولور پیمانه‌لر اغلار بکا

حیران حسا

۱۶

کاسه مئ زاب ساقیدن ایچوب مست اولمشم
عالمی آگاه اولان مستانه لر اغلار بکا
سرپه بروزا تردہ برکنجه ایردک مثلی یوق
حسنجالم سویلسم دیوانه لر اغلار بکا

فراغت کلمشم قاپی جهاندن خصم جاناندر
نه بیلسون مهر تانلق رسمن اولکیم اصلی ناداندر
فلك حلقواهم اوزره دونمکه کشتی دوراندر
نها آزاده نیمدن جدا عالم پریشان د ر
بنم کوکلم فرلکل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اگر یوز بیك بهار اولسه
بهارك روز نوروزن طوتوب شاد اولسه هب کللر
دیروب کیسولرن تبریکه کلسه باغه سنبللر
بوا ثنا هر طرفدن نغمه ساز اولسه شیرین دللر
دل پردرد دیکوش اتمسه بلبل دنی کبی ایکلر
بنم کوکلم فرلکل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اگر یوز بیك بهار اولسه
بو باغك سرو قد برلاله زارمدن آیرلدم
درخت عمرمك شیرین سخن یارمدن آیرلدم
ملامت ایلمن الله ایچون یارمدن آیرلدم
حقیقتده اهنك منصوریم دارمدن آیرلدم
بنم کوکلم فرلکل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اگر یوز بیك بهار اولسه
فراق دود حسرت درچیقان قندیل جانمدن
سباده فات بقانتا بر بهار اولمش دها نمدن

کوبیک

خیرات حسان

۶۲

کوردیکچه نمی یعقوب فراق ایلدردی یانمدن
دمادم پرسوز ایلر صدا هب استخوانمدن
بنم کوکلم قزل کل غنچه‌سی وش طوب طولی قاند
آچلمق اختیار ایتمز اگر یوز بیک بهار اولسه

قضا پیکانسز ناگاه جگر پاره‌م سیر اولدی
نشانه اوغرادی تقدیر ثبانی برین بولدی
آچوب پر مرغ روحی باغ فردوسه روان اولدی
ترحم ایتمدی بونا ترابی یاقدی یاندردی
بنم کوکلم قزل کل غنچه‌سی وش طوب طولی قاند
آچلمق اختیار ایتمز اگر یوز بیک بهار اولسه

نهانی شمع عشقه یانمغه پروانه‌یم شمدی
ایچی دلدار ایله مملو طیشی بیگانه‌یم شمدی
براق بو آه وزاری حسرت خمخانه‌یم شمدی
فلک جامیله سم نوش ایتمشم مستانه‌یم شمدی
بنم کوکلم قزل کل غنچه‌سی وش طوب طولی قاند
آچلمق اختیار ایتمز اگر یوز بیک بهار اولسه

صلا زد اهل عشقه جمع اولوب عرفانی کورسونلر
سرای خلوته حکم ایلیان سلطانی کورسونلر
ملامت خرقه‌سندن کزلنان عریانی کورسونلر
هله وقتم یوق ایمدی سرّ سوزانی کورسونلر
بنم کوکلم قزل کل غنچه‌سی وش طوب طولی قاند
آچلمق اختیار ایتمز اگر یوز بیک بهار اولسه

چون این غزل و مرثیه بخطّ خود سرّی خانم دیده نشده بعضی کلمات بمعنی و تعبیرات داده که مغایر شیوهٔ شعریه است و معلوم است که قلم ناسخ آنرا مغشوش کرده است

اوّل

خیرات حسان

۳ ع

اول بند چهارم مرثیهٔ ابن غزل نابی مرحوم را بخاطر آورده است

سرم او سنده قات قات دود اهم افلاکه دوغشدر
غبار غم کوکلره توده توده خاکه دونمشدر

چون ستر بیخانم خلوص عقیدت و محبتی با ئمهٔ مکرمین در عراق عرب دارد چند سال قبل عزیمت بغداد کرده کلیهٔ عتبات عالیات ان نواحی را زیارت نموده بعد از ان بدیار بکر باز گشت و از آنجا با سلامبول آمده در خانهٔ کامل پاشای مرحوم ساکن گردید

سُعاد

بضم سین اسم چند نفر از مشاهیر نسوان عرب میباشد و از آنجمله است سُعاد زوجهٔ کعب بن زهیر صاحب قصیدهٔ (بانت سعاد وقلبی الیوم متبول) در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله که تغزل را باسم زوجهٔ خود گفته و این در عرب غرابتی ندارد و سعاد بنت رافع و سعاد بنت سلمه دو نفر زن صحابیه بوده اند

سُعدی

بروزن دنیا نیز اسم چند نفر از مشاهیر نسوان عرب است و از آنجمله است سعدی آ... شاعره محبوبه از قبیلهٔ بنی اسد از قرار یکه در تزیین الاسواق مسطور است عم زادهٔ ابن سعدی بسعدی عاشق شد و خواستار او را ابن زنی بگیرد اما پدر ش میخواست دختری با شأن تر از آن برای او بگیرد هر چند پسر اصرار کرد پدر انکار نمود و کار بمرودت کشید و بدبد سعدی سعدی را با دیگری تزویج نمود و عشق پسر عم بر دختر عم بعد از این واقعه افزوده شد روزی در محفل عاشق و معشوق بهم برخوردند عاشق این اشعار را بمعشوق خواند

لعمرک یا سعدی لطال تأیّتی ... ومعصیتی شیخی فیک کلاهما
وترکی للحیین لم ابغ منهما ... سواک ولم ابرح هوای علیهما

سعدی این ابیات را در جواب انشاد کرد

حبیبی لا تعجل لتفهم حجتی ... کفانی مالی من بلاء ومن جهد

ومن عبرات تعتريني وزفرة   تكاد لها نفسي تسيل من الوجد
غلبت على نفسي جهارا ولم اطق   خلافا على اهلي بهزل ولا جد
ولن يمنعوني ان اموت بزعمهم   غدا خوف هذا العار في جد وجمد
فلا تنسَ ان تاتي هناك فتلتمس   مكاني فتشكو ما تحملت من جهد

قرابت آن روز سعدى در گذشت و عاشق او نیز بعد از او نماند

سعدى

چنانکه در اصابه مذکور است اسم چهار نفر از صحابیات میباشد
و یکی از آنها سعدى بنت کریز بن ربیعة بن عبد شمس العبشمیه خاله عثمان بن
عفان است که او را با بن ارجوزه بقبول اسلام تشویق و ترغیب نمود

عثمان یا عثمان یا عثمان   لك الجمال ولك الشان
هذا نبي معه البرهان   ارسله بحقه الديان
فاتبعه لا تغتالك الاوثان

بعد از آنکه عثمان بشرف اسلام مشرف شد و بافتخار مصاهرت حضرت رسول
اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نایل آمد سعدى او را با بن منظومه مبارکباد گفت

هدى الله عثمان الصفي بقوله   فارشده والله يهدي الى الحق
فتابع بالراي السديد محمدا   وكان ابن اروى لا يصد عن الحق
وانكحه المبعوث احدى بناته   فكان كبدر مازج الشمس في الافق
فداؤك يا ابن الهاشميين مهجتي   فانت امين الله ارسلت في الخلق

سعده

چنانکه پیش در لغت بیچه گذشت سعده جاریهٔ ابن رامین و از مغنیات مذکوره
در اغانی است علاوه بر خواندن در کتابت هم دستی داشته صالح بن علی از
عمال عباسیه که عم ابو جعفر منصور باشد و در ایام خلافت این خلیفه والی
مصر بوده سعده را بهزار درهم ابتیاع نمود

سعده

بنت عبد الله عمرو بن عثمان از زادگان امویه است و از بنی مروان یزید بن
عبد الملک او را در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک به بیست هزار

بنا بر مهر تزویج کرد و این بشرح در حرف خاء در لغت حبابه گذشت

سعده بنت قمامه

بنا بر مسطورات ابن اثیر از ثابت است که در عصر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله بوده و زنهار ا پیشنماز مینموده بنا بر روایت ام سلمه هنگام امامت مقدم بر صفوف ماموین نمی ایستاده بلکه خود هم در صف بوده است

سعدونه

چنانکه در حرف الف در لغت ام سعد گذشت ادیبه ایست اندلسی قرطبی دختر عصام حمیری که در فضل و علم دارای مرتبت و امتیاز بوده چون قوه حافظه بکمال داشته از پدر و جد خود در ادبیات و سایر علوم روایات نموده است در نفح الطیب مسطور است که از یکی از ادبا سوالی در باب نعال شریفه حضرت رسول کردند او چون بزیارت آن مشرف نشده بود در جواب گفت

سألتم التمثال اذ لم اجد … للثم نعل المصطفی من سبیل

سعدونه ابیات ذیل را ضمیمه این شعر نمود

لعلنی احظی بتقبیله … فی جنة الفردوس اسنی مقیل
فی ظل طوبی ساکنا امنا … اسقی باکواب من السلسبیل
وامسح القلب به علّه … یسکن ما جاش به من غلیل
فطالما استشفی باطلال من … یهواه اهل الحب فی کل جیل

بعضی نیز این قطعه مشهوره را که به ابو الفضل ابن العمید وزیر منسوبست بسعدونه نسبت میدهند

آخ الرجال من الاباعد والاقارب لاتقارب
ان الاقارب کالعقارب او اشد من العقارب

سفری بنت یعقوب

دختر عالم مشهور یعقوب بن اسمعیل بن عمر است که معروف بقاضی الیمن بوده مشار الیها از اعیان عصر صلاح الدین صفدی بشمار می آید

و بعفت و صلاح اشتهار داشته است از اجزاء شریفه حدیث جزء ابو القاسم الکوفی را نزد جد خود اسمعیل و برادر خود اسحق خوانده و بعد از آن تدریس کرده در سال هفتصد و بیست و نه در شام اجازه داده و عبد الله بن المحب از وی اجازه گرفته سنتش از نود تجاوز کرده در سنه هفتصد و چهل و پنج هجری درگذشته است

سکن

جاریه محمود الوراق است که از رجال دولت بنی عباس بوده و برده فروشی مینموده در زهدیات شعر میگفته و فصاحتی داشته و قتی خواست سکن را بفروشد سکن عریضه بمتوکل خلیفه عباسی نوشته و استدعا کرد که او را از محمود بخرد اما چون متوکل پیش مشتری شده بود و سکن ابا نموده این دفعه متوکل عریضه او را پاره کرد سکن نهایت متألم و قصیده تقریبا مشتمل بر بیست بیت مبنی بر تشکی و تاسف گفته و این ابیات از آن قصیده است

ما للرسول اتانی منک بالیاس
احدثت بعدی وداد جفوة القاسی
فهبک الزمتنی ذنبا بظلمک لی
ماذا دعاک الی تخریق قرطاسی
یا منبع الظلم ظلما کیف شئت فکن
عندی رضاک علی العینین والراس
انی احبک حبا لا لفاحشة
والحب لیس به فی الله من باس

چون در بعضی کتب مرقوم بوده باسم نشوی هم نوشته شده در حرف نون نیز اشاره خواهد شد انشاء الله

حضرت سکینه بنت الحسین علیه الصلوة والسلام

2

حضرت سکینہ سلام اللہ علیہا از نسوان بزرگ اسلام و پردگیان خانۂ نبوت و پروردگان حجر عصمت است اشتہار فضایل و مناقب ان افتخار آل ابی طالب ما بین المشارق و المغارب اکثر فقہ ابن قتیبہ میگوید ولہا السیرة الجمیلة والکرم الوافر والعقل التام وشمس الدین یوسف سبط جمال الدین عبد الرحمن واعظ مشہور گوید وکانت من الجمال والادب والظرف والسخا بمنزلة عظیمة وقاضی احمد بن خلکان اربلی مینویسد کانت سیدة نساء عصرہا ومن اجمل النساء واظرفہن واحسنہن اخلاقاً ومحمد بن یعقوب فیروزآبادی ضبط این اسم را بر خلاف آنچہ ما بین العوام اشتہار دارد بضم سین وفتح کاف نمودہ است میگوید سکینہ بروزن جہینہ نام دختر حسین بن علی علیہ السلام است وطرہ سکینیہ بان بزرگوار انتساب دارد
ابو الفرج اصفہانی در کتاب اغانی گوید سکینہ لقب آن حضرت است و نامش امیمہ بودہ و بقولی امینہ و بقول دیگر امیہ ابن خلکان مینویسد وی را مادرش رباب دختر امرء القیس بن عدی بلقب سکینہ ملقب ساخت و از محمد بن سائب کلبی نسابۂ مشہور نقل است کہ گفتہ عبد اللہ بن حسن بن حسن کہ ہمشیرہ زادہ حضرت سکینہ میباشد مکرر از در آزمون از من میپرسید کہ نام سکینہ بنت الحسین چیست گفتم امیمہ گفت صحیح است ولی راجح در نظر نگارندہ آنکہ نام آن مخدرہ گرامی امنہ بودہ و این قول ابو الفرج اصفہانی است روایة عن الطوسی عن الزبیر عن مصعب و دلیل رجحان حکایتی است کہ ہم در اغانی از ابو الحسن مدائنی آوردہ میگوید ابو اسحق مالکی گفت حضرت سکینہ را کہ نام شریفش امنہ بود مکہ یکی از اہل البیت از در رکنا جی گفت کہ نام سکینہ از تو بسی شوخی و شگفتگی بظہور میرسد و انچہ اہتمام ہیچ مزاح و سکر سموع نیفتادہ فرمود ہمانا این از تاثیر اسم است شما او را بنام جدۂ مؤمنہ ما فاطمہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ مسماۃ ساختہ اید و مرا بنام جدۂ دیگر کہ اسلام را در نیافتہ است خواندہ اید و مراد آن حضرت امنہ بنت وہب مادر پیغمبر صلعم بود و از این خبر کہ امارۂ صدق و صحت بران لایح است

محقق:

محقق میگردد که اسم مبارک آن بزرگوار امنه بوده است مادر حضرت سکینه
رباب دختر امرء القیس بود و این امرء القیس غیر شاعر مشهور از ملوک عرب
صاحب قصیدهٔ قفا نبک از سبع معلقات میباشد چنانکه عوام اهل منبر
بر این عقیده اند وی کندی از شعراء جاهلیین بوده و این کلبی از مخضرمین
محسوب است و اسلام امرء القیس پدر رباب بدست عمر بن الخطاب و در زمان
خلافت او اتفاق افتاد و از جانب عمر بر گروهی از قضاعهٔ شام که اسلام
آورده بودند امارت یافت و چون شخصی شریف و بشجاعت مشهور بود
و در آستان حمله و اغارت او را بر قبیلهٔ بکر بن وائل در عهد جاهلیت همه کس
میدانست و یوم فلج که از ایام عرب و جنگهای نامی ایشان میباشد عبارت
است از همان روز غارت امرء القیس از مشایخ بنی کلب بر قبیلهٔ مزبور لاجرم
مولای متقیان امیر المؤمنین صلوات الله علیه در پیوستگی و خویشاوندی
وی با دودمان رسالت رغبت فرمود در همان هنگام که امرء القیس اسلام پذیرفته
و لوای امارت قضاعهٔ شام گرفته بود و معرفت حضرت امیر المؤمنین با حسنین
علیهم السلام از دنبال او در رسید و بدست مبارک جامه اش بگرفت و فرمود
ای عم منم علی بن ابی طالب پسر عم و داماد رسول خدا و این دو پسر فرزندان من
میباشند از دختر پیغمبر و ما در دامادی تو میل و رغبت فرموده ایم و
امرء القیس را از سعادت طالع و حسن اتفاق سه دختر بخانه بود پس روی
با آن بزرگوار کرد و گفت قد انکحتک یا علی المحیاة بنت امرء القیس و
انکحتک یا حسن سلمی بنت امرء القیس و انکحتک یا حسین الرباب بنت
امرء القیس عز الدین ابن اثیر جزری در کامل میگوید امیر المؤمنین علیه السلام را
از محیاة دختر امرء القیس دختری در وجود آمد و هم بکودکی درگذشت
بالجمله حضرت سکینه از این رباب دختر این امرء القیس است و سید الشهداء
ارواحنا له الفداء سکینه و مادرش را بسیار دوست میداشت بحدی
که آن بزرگوار را در شدت محبت ایشان اعتراض نمودند و حضرت در جواب
اعتراض و عتاب این سه شعر مشهور را بنظم آورده است

لعمرک

لعمرك انّنی لاحبّ دارا تكون بها سكینة والرّباب
احبّهما وابذل جلّ مالی ولیس لعاتب عندی عتاب
فلست لهم وان عابوا مطیعا حیوتی او یغیّبنی التّراب

از مالك بن اعین روایت است كه گفته از سكینه بنت الحسین علیها السّلم شنیدم كه میفرمود عمّ بزرگوارم امام حسن صلوات الله علیه بود كه بر پدرم در باب رباب اعتراض و عتاب فرمود و پدرم آن شعرها را در جواب گفت شمس الدّین قزغلی اشعار مزبوره را با اندك اختلافی نقل نموده است میگوید رباب دختر امرء القیس زوجهٔ حسین بن علی عم كه مادر سكینه بنت الحسین است در میان اسیران بود و حسین علیه السّلم رباب را بشدّت دوست میداشت و در حقّ وی شعرها دارد از آنجمله این سه بیت است

لعمرك انّنی لاحبّ دارا تحلّ بها سكینة والرّباب
احبّهما وابذل فوق جهدی ولیس لعاذل عندی عتاب
ولست لهم وان عتبوا مطیعا حیوتی او یغیّبنی التّراب

لام لعمر بر این روایت تقویه است و بر روایت سابق صله و علی الرّوایتین هر دو ضمیر مجرور دو فوق راجع بجمع غائبین یا عاذلین مستنبط از نکره واقعه در سیاق نفی و حیوتی مفعول فیه و او بمعنی الی ان خواهد بود و عوام اهل منبر در معنی بیت اوّل میگویند حضرت ابی عبد الله میفرماید بهر خانه و كاشانه كه سكینه نام و رباب نام باشد من آنجا را دوست میدارم و این صحیح نیست چه اراده معنی عام از علم الأشخاص و تكلّف استخدام در ضمیر احبّهما لازم میاید بدون هیچگونه ضرورت و هم در حقّ سكینه و رباب است بیت مشهور دیگر آنحضرت كه فرموده

كانّ اللّیل موصول بلیل اذا زارت سكینة والرّباب

چون رباب برای صلهٔ ارحام و احباب میرفته است و دخترش سكینه را نیز همراه میبرده و مفارقت و انتظار ایشان موجب ضجرت خاطر مبارك

حضرت

حضرت ابو عبدالله صلوات الله علیه میکردیده است این بیت را فرموده
و اساتید فن شعر و علم ادب در معنی طول لیل این مضمون بلاغت
مشحون را بسیار پسندیده‌اند
همانا حضرت سکینه سلام الله علیها از غزارت بلاغت و ملکهٔ فصاحت نصیبهٔ
عظیم داشته است در سخن سنجی و شعرشناسی که صناعت نقد شعر میگویند
از اساتید زمانه و خداوندان شهرت طنانه بوده بچندین روایت بنظر
رسیده است که مشاهیر اهل سخن و کبراء شعراء آن عصر نتایج طبع خود را
بخاطر شریف آنحضرت عرضه میداشتند و بر انتقاد و داوری آن بزرگوار
متقاعد میگشتند زبیر بن بکار از عمش مصعب روایت کرده است که گفته
کانت سکینة عفیفة سلمة برزة من النساء تجالس الاجلة من قریش وتجتمع
الیها الشعراء وکانت ظریفة مزاحة در تذکرة الخواص است که وکانت
تأوی الی منزلها الادباء والشعراء والفضلاء فتجیزهم علی مقدارهم
و از هشام بن محمد منقول است که گفته اجتمع علی بابها جماعة من الشعراء
لتمایز بینهم وکانوا یرضون بحکمها لما یعرفون من ادبها وبصارتها بالشعر
الغرض نوبتی چنان افتاد که جمعی از صنادید سخنوران صدر اسلام
و مشاهیر امراء کلام که از آنجمله بود فرزدق و جریر و کثیر و نصیب و جمیل
بر در سرای قدس انتمای حضرت سکینه مجتمع گردیدند و همی خواستند
که آن بزرگوار در اشعار ایشان امعان نظر و اجالهٔ خاطر بفرماید و
اشعر ایشان را تشخیص دهد و آنکه بر همه مقدم است بتصدیق وی معلوم
گردد پس چند روز در ضیافت آن بزرگوار بسر بردند که تشرف سرای
مطهر و مسمع مقدس را بار نیافته بودند تا یک روز بر بارگاه بنشست
و پرده از پیش روی وی فروهشته شد و از کنیزان خاصه یکی که به زینت
و توجیه آن مخدرهٔ عظمی راویهٔ اشعار و حافظهٔ اخبار بود و کمالی فایق و
جمالی رایق داشت بیرون آمده شعرا را احضار کرد و موقف کریم آنحضرت
جایی بود که آنجماعت را می‌دید و سخن ایشان می‌شنید پس آن جاریه از جانب

مولاه بزرگوار خود آغاز سخن نمود گفت آیا از شما فرزدق کدام است
ابوفراس بپاسخ برخاست و گفت ها انا ذا گفت آیا توئی گوینده این شعر که

هما دلتانی من ثمانین قامة   کما انحط باز اقتم الریش کاسره
فلما استوت رجلای بالارض قالتا   احیّ یرجّی ام قتیل نحاذره

(یعنی آن دو زن پس از آنکه من بکام خویش رسیدم و توشه وصال برگرفتم
از آن بلندی که بمسافت هشتاد قامت بود مرا فرود آوردند چنانکه باز
شکاری از فراز بنشیب آید و چون هر دو پایم بر زمین قرار گرفت از در
باز پرس ندا دادند که آیا فرزدق زنده است تا امیدوار بگردیم یا کشته
تا برحذر بوده باشیم) راوی گوید فرزدق در جواب جاریه گفت بلی این
شعرها از من است گفت چرا سرّ پوشیده را فاش ساختی و راز نهان را آشکار
کردی و بزرگی کار خویشتن با محبوب پرده نپوشیدی این هزار دینار بستان
و بخانه خویش باز گرد (هزار دینار آن زمان از هزار تومان حالا خیلی
بیشتر بوده است) پس آن جاریه بحضور سیده بزرگوار باز گشت و حالی
مراجعت نمود و گفت آیا از شما جریر کدام است جریر جواب داد که ها انا ذا
گفت آیا توئی صاحب این بیت که

طرقتک صائدة القلوب ولیس ذا   حین الزیارة فارجعی بسلام

(یعنی شبانگاه ای جریر تو را دلبر بر آمد و او را نپذیرفتی و گفتی که این ساعت
زمان دیدار نیست بسلامت باز گرد) جریر گفت نعم بانو این بیت از من است
گفت اگر چه عاشق عفیفی اما مرد بی ضعیفی چرا از راه نیاز فراز نیامدی
و دست دوستی که قدم رنجه کرده بود نگرفتی و در کمال پارسائی سخنان
آشنائی نراندی و از دفتر آشنائی شرحی بروی نخواندی هم این هزار دینار
بستان و راه وطن بگیر پس بکرباره بحجره اطهر مولات مسلمین و
مسلمات در آمد و در وقت بر آمد و گفت کثیر صاحب عزه از شما کدام است
کثیر عرض نمود که ها انا ذا گفت آیا توئی خداوند این شعر که

یقرّ بعینی ما یقرّ بعینها   واحسن شیء ما به العین قرّت

(یعنی)

(یعنی هر آنچه چشم عزه را خنک میسازد و خاطرش را خرسند میدارد من نیز همان را دوست میدارم و آنچه چشم را خنک نماید و دل را خوش کند بهترین چیزهاست) کثیر گفت بلی این شعر از من است گفت هیچ امری خاطر عزه را نوازنده تر و دلش را شادسازنده تر از نزدیکی با وی نیست آیا نیز تو چنانی و مثل آنی این بگفت و از در بیار بستان وقدم در حجره درود بگر باره برفت و باز آمده گفت نصیب کیست پاسخ داد که ها انا ذا گفت توئی گوینده این شعرها که

من عاشقین تراسلا وتواعدا — حتی اذا نجم الثریا حلّقا
باتا بانعم لیلة والذها — حتی اذا وضح الصباح تفرّقا

(یعنی از دو عاشقی که بیکدیگر کس فرستادند و میعاد نهادند تا وقتیکه ستاره پروین رو ببالا نهاد کشود بخوشترین ولذیذترین شبی زمان گذرانیدند و چون صبح بدمید از هم جدا شدند) نصیب گفت آری گفت قبحک الله چرا گفتی تفرقا از هم جدا شدن آیا نه مستلزم بهم پیوستن برای یکدیگر شریف عشق خرقه تهمت بجای کسوت عفاف از چرا ودی وابروی خوبی را چرا بردی کاش می گفتی تعانقا تا راه شایبه شهوت را میبستی و رشته نفسانیت را میگسستی آنگاه حسب المعهود بموقف جلالت آن اختر برج رسالت مشرف شد و باز مراجعت جست و گفت جمیل کدام است جمیل جواب داد که اینک منم گفت خاتون من تو را اسلام میرساند و اظهار تلطف مینماید و میفرماید همی اشتیاق دیدار تو داشتم از وقتیکه این شعرهای تو شنیده ام که

فیا لیت شعری هل ابیتن لیلة — بوادی القری انی اذا لسعید
لکل حدیث بینهن بشاشة — وکل قتیل بینهن شهید

(یعنی نمیدانم آیا دیگر شبی در منزل وادی القری بیتوته نصیب خواهد شد البته از اتفاق چنین وقتی نیکبخت خواهم بود هر سخن را در آن انجمن شادمانی است و هر کشته را در آنجا مقام شهیدان پاک است)

سیّدهٔ من پیغمبر ما بجزاك الله خیراً اکرد و ستارهٔ خود را از هر خیال ناسزاوار
خالص و در پارسائی متمحّض ساختی و صحبت ما پردگیان را بصفتی جز تازه روئی
و شادمانی نشنودی و برای کشتگان کوی ما سعادت شهادت که نتیجهٔ عشق
عفیف است قائل گردیدی تو را بر جمله اقران تقدّم و رجحان است قد حکمنا لك
علی الجمیع این چهار هزار دینار بپذیر و مکرّمهای خانهٔ خویش پیش بگیر
تفصیل این محاکم و انتقادات چنانکه اشارت شد بر انحاء مختلف روایت
کرده‌اند حتی در بعضی بجای شعراء مذکور حفظه و راویهای ایشان مسطور افتاده
و ما از آنها صورت مرویه را التقاط و انتخاب نموده‌ایم

از جمله حکایات حضرت سکینه با شعراء طبقهٔ تابعین آنکه وقتی آن بزرگوار عروة بن
اذینه را بدید عروه از اعیان علماء عصر و از صلحاء سالکین بود و اشعار نغز
میسرود پس باوی فرمود توئی صاحب این شعر

اذا وجدت أوار الحبّ فی کبدی — أقبلت نحو سقاء الماء أبترد
هبنی بردت ببرد الماء ظاهره — فمن لنار علی الأحشاء تتقد

(یعنی چون سوزش عشق را در جگر خویش احساس میکنم بسوی مشک آب میشتابم
و با آب بتسکین آن حرارت میجویم گرفتم که با خنکی آب ظاهر بدن را تبرید کردم
آیا کیست تا شعلهٔ درونی را که همی زبانه می‌کشد کفالت تسکین و اطفا نماید)
عروه عرضه داشت که بلی این شعر از من است پس حضرت سکینه دیگر باره فرمود

توئی صاحب این شعر

قالت و أبثثتها سرّی فبحت به
قد کنت عندی تحبّ الستر فاستتر
ألست تبصر من حولی فقلت لها
غطّی هواك و ما ألقی علی بصری

(حاصل مراد آنکه چون راز و نیاز در حضرت دوست آغاز کردم و در نهانی
فاش ساختم گفت تو خود همیشه مرا بنهفتن عشق و پوشیدن سرّ میفرمودی آیا
رقیبان را از بیگانه و خویش در پس و پیش نمی‌بینی گفتم شوق و شیفتگی تو و حالتی

که از شور عشق تو من میروم چشم بگرفت و پرده غفلت و ذهول شان بپوشانید عروه عرضه داشت
که بلی این شعرها هم از من است حضرت بجمع جواری خویش که در حوالی منزل ایشان
صف زده بودند اشارت کرده فرمود اینها همه آزادند اگر این شعرها از دل
بعشق و خاطر گرفتار بر آمده باشد. کنایت از آنکه عروه را با همه مقام علم و زهد
و صلاح و تقوی در این تغزلها خاطر گرفتار دلکشی و دل ربوده لولی وشی
بوده است نه آنکه محض اظهار فضل و اقتضاء طبع این شعرها سروده چنانکه
رب المتغزلین شیخ مصلح الدین طیب الله ثراه و عطر ثراه فرموده که

هم بود شوری در این سر بی خلاف — کاینهمه شیرین زبانی میکند

هم از اشعار عروة بن اذینه که بسمع حضرت سکینه رسیده بود این چند بیت است
که در رثاء برادرش بکر بن اذینه گفته است

سری همّی و همّ المرء یسری — و غاب النجم الا قید فتر
اراقب فی المجرّة کلّ نجم — تعرّض او علی المجراة یجری
لهمّ ما ازال له قرینا — کانّ القلب ابطن حرّ جمر
علی بکر اخی ولّی حمیدا — وایّ العیش یصلح بعد بکر

(حاصل آنکه اندوه من شبانه در حرکت آمد و اندوه مرد شب روی میکند
بر حالتیکه پروین قریب بغروب بود همه اختران را که پیش می آمد و یا بر مدار خویش
میرفت من همی دیده بانی میکردم و این شب بیداری و ستاره شماری
از جهت غمی بود که همی با آن قرینم چنانکه گوئی دل را سوز جمره آتش در
درون است و این غصه و غم بر بکر برادرم میباشد که سعیدا بزیست و
حمیدا درگذشت و کدام عیش بعد از بکر نیکو است)

آورده اند که چون حضرت سکینه این شعرها بشنود فرمود این بکر کدام است
که برادرش عروه هر عیش را بعد از وی ناگوار دانسته است خادمان از آن
بکر را بنشان تعرفه همیکردند پس فرمود این بکر بلکه همان مرد سیاه فامی است
که بر ما همی گذشت عرضه داشتند که آری بکر همان است فرمود طاب بعده
کلّ شیء حتی الخبز و الزیت یعنی پس از مرگ او هر عیشی گوارا و هر چیزی پاکیزه
و نیکو است

ونیکو است حتی تا بی که اد اہش روغن زیتون باشد
محمد بن سلام گفته است حضرت سکینه نیک مزاح وسبکروح بود وقتی از زنبوری بر جسد مبارکش گزندا امد چون مادر شر دباب ملتفت حال وے شد بانگ زد که هان ای سیدہ من تورا چه افتاد در جواب گفت لسعتنی دبیرة مثل الأبرة اوجعتنی قطیرة یعنی مرا زنبورکے باند ازه سوزنکے بگزید وگنکی بدرد اورد از یحیی بن سلیمان بن حسین منقول است که گفت حضرت سکینه بنت الحسین در ماتمی حضور داشت یکے از دختران عثمان بن عفان هم در آنجا بود دختر عثمان ارد را فتخار گفت انا بنت الشهید حضرت سکینه خاموش بود تا وقت اذان رسید همین که موذن بانگ اشهد ان محمدا رسول الله برکشید سکینه فرمود هذا ابی او ابوك عثمانیه از مفاخر اظهار ندامت کرد وگفت لا افخر علیکم ابدا
وهم از کلمات بلاغت آیات آن مخدره عظمے است که فرموده ادخلت علے مصعب و انا احسن من النار الموقدة فی اللیلة القراء یعنی مرا بشرط زنے بر مصعب بن زبیر وارد ساختند در حالیکه من از آتشے که در شب سرما فروخته باشند نیکوتر بودم وهم این مضمون فصاحت مشحون از آن سلالهٔ خاندان عصمت وجلالت است که در صفت حسن دختر خویش که اورا مروارید پوش ساخته وبه پیرایه بسیار آراسته بود فرمود ما البستها ایاه الا لتفضحه یعنی مروارید بروے پوشانیدم مگر برای انکه مروارید را مفتضح کند ورسوا سازد کنایه از انکه دندانهای وی مروارید بر دوش وبرابهند خترما ننده اختر است که از قران آفتاب در تاب فتد احتراق پذیر فته نا بشد علے التقریب این مضمون مسطور است این شعر مشهور

بزیور ها بیارا یند روزی خوبرویان را
تو سیمین تن چنان خوبی که زیور ها بیارائے

این دختر حضرت سکینه سلام الله علیها یعنو ہے از مصعب بن زبیر داشته وآن مخدرهٔ عظمے نام مادر خود رباب را بروی گذاشته بوده است

وچون مصعب بقتل رسید برادرش عروة بن زبیر ترکهٔ مصعب را حیازت
کرد و رباب را با آنکه هنوز صغیره بود برای پسر خود عثمان بن عروة بن زبیر
عقد بست پس مشار الیها بکودکی در گذشت و عثمان ده هزار دینار از مال
او بمیراث گرفت به اعتقاد هشام بن محمد نام آن دختر لباب بوده نه رباب
میگوید وکانت قد ولدت من مصعب بنتا سمتها اللباب وکانت فائقة الجمال
لم یکن فی عصرها اجمل منها فکانت تلبسها اللؤلؤ الی آخره
وصاحب تذکرة الخواص اسم دختر مصعب را از سکینه علیها السلام فاطمه
مینویسد و بقول دیگر حضرت سکینه آن دختری را که جواهر و لؤلؤ میپوشانید
از شوی دیگر که عبد الله بن عثمان خزاعی بوده است داشته قول اول از
زبیر بن بکار است و قول ثانی از شعیب بن صخر وکیف کان حضرت سکینه
سلام الله علیها را چند مرتبه زوجیت اتفاق افتاده و در عدد ازواج و ترتیب
ایشان در میان رواة اخبار و نقلهٔ آثار اختلاف بسیار است از آنجمله
بعضی حضرت حسین اثرم فرزند حضرت امام حسن علیه السلام را از ازواج
وی داشته اند و دیگری برادر صلبی حسین اثرم عبد الله بن الحسن سلام الله
علیهما را و دیگری برادر دیگر ایشان عمر بن الحسن را نام برده اند و همانا معلوم
متأخر بمقطوع نزد نگارنده آنست که آنحضرت را در دو شوهر که یکی ازین سه
عمزاده گرفته اند زبیر بن بکار صاحب کتاب انساب عبد الله بن الحسن را
معین کرده است و گفته تزوجت سکینة بنت الحسین علیه السلم عدة ازواج
منهم عبد الله بن الحسن بن علی وهو ابن عمها و ابو عذرتها و بعد از عبد الله بن
حسن مصعب بن زبیر را نام برده آنگاه عبد الله بن عثمان خزاعی را که بقولی
آن دختر سابق الذکر را حضرت سکینه از وی داشته و بعد از عبد الله خزاعی
زید بن عمرو بن عثمان بن عفان برادر شوهر دیگر خواهرش حضرت فاطمه بنت
الحسین سلام الله علیهما را هم بقول ابن بکار مزبور دو شوی دیگر آن حضرت که
علقه ما بین وی و ایشان فقط بعقد انجام یافته و هر دو قبل البناء علیها
طلاق گفته اند بعد از ازواج اربعهٔ مشار الیهم بوده اند و از صالح بن حسان

روایتیست که گفته‌اند ان سکینة کانت عند عمر بن حکیم بن حزام ثم تزوجها بعد ذلک زید بن عمرو بن عثمان بن عفان ثم تزوجها مصعب بن الزبیر فلما قتل مصعب خطبها ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف فبعثنا الیه ابلغ من حمقک ان تبعث الی سکینة بنت الحسین بن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تخطبها فامسک عن ذلک الی اخر الخبر ودر باشی از محمد بن سلام نقل نموده است که گفته‌اند ان ابا عذرها عمر بن الحسن بن علی علیهم السلام ثم خلفها لعثمانی ثم مصعب بن الزبیر ثم الاصبغ بن عبد العزیز بن مروان و ابن اصبغ در ان وقت خدیو مصر بود و حضرت سکینه از هوای مملکت مصر اظهار کراهت فرمود اصبغ برای وی مدینة الاصبغ را بنیاد نهاد و بیست هزار دینار کابین قرار داد چون عمش عبد الملک بن مروان که خلیفهٔ عصر بود ماجری بشنود بر برادرزاده از ازدواج حضرت سکینه بخل ورزید و او را درمیان ایالت مملکت مصر و ان مزاوجت مخیر ساخت اصبغ نامهٔ طلاق حضرت سکینه را در وقت نکاشتن کسیل داشت

و مصعب بن زبیر آن مستورهٔ کبری را بتحکم گرفت شیخ شمس الدین سبط بن الجوزی تجاوز الله عن سیئاته در روایت غیر ابن قتیبه چنین می اورد که و اول من تزوجها مصعب بن الزبیر قهراً و هو الذی ابتکرها ثم قتل عنها و قد ولدت له فاطمة

آورده اند که مصعب در بصره از جانب برادرش عبد الله بن زبیر که او را مردم امیر المؤمنین و خلیفهٔ عهد میدانستند ایالت داشت که حضرت سکینه را خواستاری کرد و یک ملیون درهم بصداق وی داد و بروایت سبط مشار الیه کابین ان بزرگوار ششصد هزار بود و او را برادر بزرگوارش حضرت امام علی بن الحسین صلوات الله علیه با مصعب بن زبیر تزویج فرمود بلکه مصعب بن عثمان گفته است که هم حضرت علی بن الحسین ع خود ان معظمهٔ جلیله را بسوی مصعب بن زبیر حمل داد و مصعب بپاداش این مکرمت کبری که از حضرت علی بن الحسین ع نسبت بوی بظهور رسید چهل هزار دینار بتقدیم حضور پر نور امام علیه السلام کرد

زبیر بن بکار صاحب انساب قریش میگوید ان عبد الله بن الحسن زوجها کان

یکنّی ابا جعفر وامّہ بنت السّلیل بن عبد الله البجلی اخی جریر بن عبد الله ثمّ خلف علیہا مصعب بن زبیر زوجہا ایاہا اخوہا علی بن الحسین ومہرہا مصعب الف الف درہم قال مصعب وہو شیخ الزبیر بن بکار وحدثنی مصعب بن عثمان ان علی بن الحسین اخاہا حملہا الیہ فاعطاہ اربعین الف دینار

ومصعب بن زبیر ما بین حضرت سکینہ بنت الحسین و بین عایشہ بنت طلحۃ بن عبید الله جمع کردہ بود وا این دو را اکثر عقیلتی قریش مے گفتند با ہم در حبالۂ نکاح داشت وحضرت سکینہ بمفتہ مے بنا رسمیکرد ما بین دو ضرّہ متغار فاست عایشہ را ذات الاذنین میخواندکنایت از انکہ گوش عایشہ ہر یک از بزرگے بہ اندازۂ دو گوش است ودر بعضی از اخبار و آثار بتصریح شدہ است کہ در میان حضرت سکینہ و زید بن عمرو بن عثمان نیز بطلاق تفریق شد مثل اصبغ بن عبد العزیز بن مروان این تطلیق بحکم عبد الملک بن مروان خلیفہ اموی بود چنانکہ سابقا گفتیم و آن تفریق بہ اشارت پسرش سلیمان بن عبد الملک کہ ہم از خلفای بنی امیہ است وقولے ہم دیدہ شدہ کہ اوّل ازواج سکینہ بنت الحسین سلام الله علیہا اصبغ بن عبد العزیز بود وہم جماعتی از مورخین وروات صدق اوّل بتصریح کردہ اند کہ حضرت سکینہ را پسرے بود کہ او را قرین مے گفتند چنانکہ در وفیات ابن خلکان است و با قرین چنانکہ در اغانی ابو الفرج است و با قریر چنانکہ در تذکرۂ سبط ابن جوزی است ہر دو شیخ شمس الدین یکے در وفیات الاعیان ودیگرے در تذکرۃ الخواص بتصریح کردہ واتفاق نمودہ اند کہ این پسر را حضرت سکینہ از عبد الله بن عثمان بن عبد الله بن حکیم بن حزام کہ از اعیان قریش است داشتہ وعبد الله مذکور زوج بعد از مصعب است صاحب تذکرہ میگوید اصل اسم این پسر عثمان بود کہ نام پدر پدرش بودہ باشد و بلقب قرین مشہور کردیدہ واما ابن الکلبی نسابہ چنانکہ ابو الفرج نقل مینماید گفتہ استکہ عثمان نام پسر حضرت سکینہ از زید بن عمرو بن عثمان بود کہ شوہر دیگرے است آنحضرت را وعثمان مذکور بلقب قرین خواندہ میشد بارے عدد ازواج آنحضرت وترتیب ایشان چنانکہ نقل نمودیم اختلافی است شدید ودر ازواج

در نظر نگارنده آن است که آنحضرت در یوم الطف در سن زنان بوده و
شوهر داشته است چرا که در باب مادر او را چنانکه ابو الفرج و ابن اثیر وغیرهما
گفته اند حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه از امرء القیس برای فرزند
بزرگوار خود خطبه و تزویج فرموده است و این خواستاری و پیوستگی را
نوشته اند که در خلافت عمر بن الخطاب بوقوع رسید بالفرض اگر گوئیم که این امر
در سال آخر خلافت عمر هم بوده و بعد از چند سال بخانه امام علیه السلم آمده باشد
بسی مستبعد است که در مدت متمادی از وی نژادی نشده باشد الا نزدیک
اواخر عمر شریف امام صلوات الله علیه پس ظاهر حال موافق قاعده تشابه ازمان
و مطابق طبیعت معهوده عالم آن است که حضرت سکینه سلام الله علیها مقارن
وقعه کربلاء از جمله زنان بزرگ اهل البیت بوده چنانکه از خطاب مبارک امام
علیه السلام که فرموده است یا خیرة النسوان نیز این معنی روشن و هویدا میباشد
و آن خطاب در این اشعار است

سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی — منک البکاء اذا الحمام دهانی
لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة — ما دام منی الروح فی الجثمان
فاذا قتلت فانت اولی بالذی — تأتینه یا خیرة النسوان

و این اشعار را بعضی از امام علیه السلم نمیدانند میگویند زبان حال است از جانب
آنحضرت و شیخ جلیل فخر الدین طریحی در منتخب مشهور بفخری قصیده نقل نموده
است و اشعار مزبور در میان آن قصیده بنظر رسیده اگر چه احتمال تضمین میرود
بهر حال راجح در نظر نگارنده آن است که آنحضرت مقارن وقعه طف در سن
نسوان بوده و شوهری وی نیز در آن تاریخ ابن عمش عبد الله بن الحسن بوده چنانکه
در غالب آثار تصریح گردیده است و شوی خواهرش حضرت فاطمه بنت الحسین
در همان وقت برادر حضرت عبد الله حسن مثنی بوده چنانکه در جمیع کتب شیعه
و اهل سنت مذکور و مسطور است که حسن بن حسن خود برسم معهود آن روزگار
بحضور عم بزرگوار حضرت ابو عبد الله ارواحنا فداه مشرف شد و یکی از عم زادگان
را خواستگاری کرد حضرت ابو عبد الله فرمود ای برادر زاده من از نوشته

دو دخترانم

در انتظار این اظهار بودم از دو دختر عمت فاطمه و سکینه خود یکی را اختیار میکن
حسن مثنی رضی الله عنه فاطمه را برگزید و امام علیه السلام فاطمه را بعقد وی در آورد
و از اینجاست که میگفته اند ان امرأة مردودها سکینة لمنقطعة القرینة و در روایت
عبد الله بن موسی چنین است که چون امام علیه السلام فرمود هر کدام که خواهی اختیار
میکن حسن بن حسن از شرم در تاب رفت و جواب نراند پس امام علیه الصلوة و
السلام خود فرمود قد اخترت لک فاطمة بنتی اکثرهما شبها بامی فاطمة علیها السلام
بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و در مشارق الانوار تالیف شیخ حسن عدوی حمزاوی است از فصول المهمة ابن الصباغ
صورت مجلس این خطبه را بر وجهی لطیف که امارات صحت و قبول و مناسبات
شان عترت رسول صلعم مطوی و مشمول آن است روایت کرده و گفته است که حسن
مثنی از عمش خطبه نمود و عرضه داشت که تو خود ایم بزرگوار یکی از ایشان را
برای من اختیار فرمای حضرت فرمود فاطمه را برگزیدم که او بمادرم زهراء
شبیه تر افتاده تا سکینه اما در دین همه شب در قیام است و هر روز در صیام
و اما در حسن مانند حور عین است و از سنخ نسوان خلد برین و اما دخترم
سکینه او را همه احوال در مشاهده حضرت ذو الجلال مستغرق است و زنی که
حالت استغراق مع الله بر اوقات وی مستوعب و محوش بر صحو غالب بوده باشد
مرد را نشاید عبارت منقوله در مشارق عینا چنین است واما سکینة فغالب
علیها الاستغراق مع الله فلا تصلح لرجل انتهی شیخ علی حمزاوی میگوید و غیر
واحدی از علماء گفته اند که حضرت سکینه بحباله پسر عمش عبد الله بن حسن ع رفت
و عبد الله در یوم الطف بشهادت رسید و سکینه را بعد از وی اختیار چند
شوی دیگر اتفاق افتاد

الحاصل حضرت ابو عبد الله ارواح العالمین فداه خود هر دو دختر بزرگوار را
بحسن و عبد الله برادر زادگانش تزویج فرموده است و حضرت حسن مثنی ره
باتفاق جمیع افاضل ارباب مقاتل و غیرهم در روز عاشورا چند زخم برداشت
و در جرگه شهیدان بیفتاد و چون سرها را بحکم عمر سعد از ابدان جدا میکردند

در وی احساس حیات نمودند خالش اسماء حاضر سپاه اعداء الله بود از عمر بن سعد تمنای بخشش او کرد عمر حسن را بدو باز گذاشت و او حسن را معالجه نمود و سالها آن بزرگوار با فاطمه بنت الحسین زندگانی کرد تا بدینجا رسول در گذشت و حضرت فاطمه علیها سلام الله را بعد از فوت حسن مثنی با عبد الله بن عمرو بن عثمان ازدواج اتفاق افتاد و محمد دیباج غیما که منصور ابوالدوانیق سر قرابر بدیه بخراسان فرستاد از ایشان در وجود آمد پس محمد دیباج با عبد الله محض برادر اند بطلی میباشند اما شوی حضرت سکینه را این اتفاق که برای شوهر حضرت فاطمه افتاد نیفتاد لاجرم در کربلا بسعادت شهادت فایز گردید و چون یک دو سه سال بیش نگذشت که دست بنی امیه از مدینه کوتاه گشت و از فوت یزید علیه اللعن الشدید کار عبد الله بن زبیر سخت بالا گرفت تمام حجاز و یمن و یثرب و عراق و فارس بامامت و خلافت وی بر اصطلاح آن عهد اذعان آوردند و برهم جا غیر از شام تسلط تام بهم رسانید و برادرش مصعب را بر بصره و تمام خطی که از سمت ایران تابع آنجا بود برگماشت مصعب در چنین زمان از اسلاف حضرت سکینه را بخواست و ما بین ترغیب و ترهیب آن بانوی کبری را در حباله نکاح کشید و بعد از آن که کار زبیریان شکست یافت و عبد الملک مروان ظاهر شد و مصعب را بقتل آورد حضرت سکینه چنانکه در شرح عبد الحمید بن ابی الحدید بر کتاب مستطاب نهج البلاغه مسطور است در عراق بود عبد الملک او را بتصریح شمس الدین سبط بن الجوزی صاحب تذکرة الخواص و تاریخ اخبار الزمان خطبه نمود حضرت سکینه خواستگاری او را رد کرد و فرمود ابعد ما قتل ابن الزبیر لا والله لا کان هذا ابدا آنگاه در همین تواریخ که دیگر باره بنی امیه بر امارت غالب آمدند و مصر از جانب عبد الملک برادرزاده اش اصبغ بن عبد العزیز تفویض گردید حضرت سکینه را در حباله ازدواج کشید و قبل الملاقات تفریق افتاد بتقریبی که اشارت رفت تا اینجا آثار با اخبار و روایات با امارات و حدس غالب با انتصاف صواب موافقت مینماید و در ما بقی احوال ساعات قال المختصر

قرینی

قرین اعتدال و اشکال است و قرائن نه بر عدد سایر ازواج میتوان اقامه نمود
و نه بر ترتیب ایشان

از شرح نهج البلاغه تصنیف ابن ابی الحدید معتزلی معلوم میگردد که حضرت سکینه
در جنگ مصعب بن زبیر با عبد الملک بن مروان شخصاً حضور داشته یعنی
مصعب بعد از آنکه برای جنگ از بصره بکوفه آمده بود اولاً شعری چند به سکینه
نوشت و اظهار شدت اشتیاق نمود و ثانیاً کس فرستاده آن مستوره عظمی را از
بصره بکوفه حمل داد عبارت عبد الحمید بن ابی الحدید بعینها این است
کتب مصعب الی سکینة بنت الحسین و کانت زوجته لما شخص الی حرب عبد الملک
و هو بالکوفة بعد لیال من فراقها

و کان عزیزاً ان ابیت و بیننا — حجاب فقد اصبحت منی علی عشر
و ابکاهما والله للعین فاعلمی — اذا ازددت مثلیها فصرت علی شهر
و انکی لقلبی منهما الیوم اننی — اخاف بان لا نلتقی آخر الدهر

حاصل مضمون اینکه اگر شبی بسر میبردم در حالتیکه پرده در میان من و تو حایل
بود بر من بسی گران مینمود اینک بمسافت ده روز از من بدوری و چون من
بسمت دشمن حرکت کنم و دو چندان این مسافت خالیه که راه دو ده روز دیگر
خواهد بود بر این دوری ما بیفزاید یکماه راه جدائی حاصل شود البته
چشم را آن مسافت از این مسافت بیشتر بگریاند و سرشک دیده را سرشارتر
بگرداند و از این دو حالت مبکیه بیشتر این اندیشه دل را مجروح میسازد که
بیم دارم که دیگر دیدار اصلاً میسر نشود و جدائی ما تا باخر دنیا بکشد
آنگاه میگوید

ثم ارسل الیها و اشخصها فشهدت معه حرب عبد الملک

هم در شرح ابن ابی الحدید است بر نهج البلاغه که فدخل (ای مصعب) علیها
(ای سکینة) یوم قتل و قد نزع ثیابه ثم لبس غلالة و توشح بثوب واحد و هو
مخترط سیفه فعلمت انه غیر راجع فصاحت وا حزناه علیک یا مصعب فالتفت
الیها و قال ان کل هذا لک فی قلبک قالت و ما اخفی اکثر قال لو کنت اعلم هذا

لکان لی

لکان لی ولک شان

بی مصعب در همان یوم قتل خود بر سکینه وارد گردید بصورتی که سلاح خویش
را بر کنده از لباس فقط بجامه که در زیر زره میپوشند اکتفا کرده و جامه
بکمر بسته و شمشیر خود را زیر بغل زده بود حضرت سکینه از مشاهده
این هیئت دانست که مصعب بر آن آهنگ بجنگ میرود که باز نگردد پس
بفغان صیحه بر کشید که واندوها بر تو ای مصعب مصعب چون نعره سکینه
شنید گفت ای ابن عمه مهر من در درون تو نهفته بود فرمود آنچه هنوز
بروز نیافته بیشتر است گفت اگر حب تو را با خویشتن باین مقام میدانستم
هر آینه از من و تو داستانی بروزگار میماند

بالجمله چون مصعب بدست لشکر شام کشته گشت حضرت سکینه این
شعرها بسرود

فان تقتلوه تقتلوا الماجد الذی ‌ ‌ ‌ یری الموت الا بالسیوف حراما

وقبلک ما خاض الحسین منیة ‌ ‌ ‌ الی القوم حتی اوردوه حماما

تا مصعب مدیر است و خطاب بر سبیل التفات از غیاب با مصعب کما فی قوله
عز من قائل ایاک نعبد مقصود آنکه فضیلت عظمای اباء ضیم و منقبت
کبرای اختیار قتل بر مذلت را پدرم حسین علیه السلام پیش از تو دریافت
و این سنت که بهره و سیره شریفه را آن بزرگوار تاسیس فرموده ما مصعب بن
زبیر خود در اینمقام اقتدا کرده است

وان الاولی بالطف من آل هاشم ‌ ‌ ‌ تآسوا فسنوا للکرام التآسیا

واینکه خطبه و تزویج رباب در زمان عمر بن الخطاب بوده است ابو بکر خطیب
صاحب تاریخ بغداد که از امهات تواریخ مشهوره اسلام معدود میگردد
بدین تصریح نموده

در کتاب نور الابصار شبلنجی در فصلی که برای ذکر مناقب سیده سکینه بنت الحسین
منعقد ساخته بدینعبارت مذکور است که امها الرباب بنت امرء القیس بن
عدی بن اوس الکلبی کان نصرانیا فجاء الی عمر بن الخطاب فدعی له برمح وعقد

له

له علی من اسلم بالشام من قضاعة فنولی قبل ان یصلی صلوة وما امسی حتی خطب الیه الحسین ع بنته الرباب فزوجه ایاها فولدها عبد الله وسکینه رضی الله عنهم نقله الخطیب البغدادی

از کلام خطیب بغدادی معلوم میگردد که عبد الله بن الحسین حضرت سکینه را برادر اعیانی بوده است واین نکته در بعضی از تواریخ دیگر نیز مصرح است صاحب ارشاد میفرماید و سکینه بنت الحسین ع وامها الرباب بنت امرء القیس بن عدی الکلبیه وهی ایضا ام عبد الله بن الحسین ع واز اینکه حضرت سید الشهدا ارواحنا له الفداء بکنیت ابو عبد الله کنیه میشود چنان مستفاد میگردد که همانا عبد الله مذکور اکبر اولاد ذکور بوده است که کنیت مبارک آن حضرت از اسم او اشتهار گرفته و اینکه صاحب کتاب ارشاد بصغر سن حضرت عبد الله در کربلا تصریح کرده واو را شهید لبهم مشهور دانسته استوار نیست چه محققین از متأخرین نسابین وغیرهم در تعداد اولاد حضرت ابو عبد الله ع تصریح نموده‌اند که آن حضرت را شش ذکور در وجود آمد عبد الله وعلی الاکبر واین هر دو روز عاشوراء برخلاف اینکه مشغول جهاد بودند بشهادت رسیدند وآنکه هدف تیر شد غیر ایشان است چنانکه صاحب عمدة الطالب المعرفه اولاد علی بن ابی طالب میگوید اما علی الاکبر وعبد الله فاستشهدا مع ابیهما بالطف وعلی الاوسط اصابه سهم یومئذ فمات وعلی الاصغر زین العابدین ومحمد وجعفر ماتا فی حیوة ابیهما پس نام آن فرزندی که در میان جنگ آماج خدنگ شد علی بوده است نه عبد الله وعبد الله برادر صلبی وبطنی حضرت سکینه حامل اسلحه بوده ومثل حضرت علی بن الحسین الشهید در رکاب مبارک امام علیه السلام فریضه جهاد میگذارده است که بسعادت شهادت فایز گردیده واز اینجا نیز اعتضاد کبر سن حضرت سکینه را در یوم الطف بهم میرسد پس در اینکه حضرت سکینه مقارن واقعه کربلا بسن نسوان بوده بلکه شوی داشته برای متتبع مطلع جای شبهه نیست بلکه در اینکه بخصوص عبد الله بن الحسن شوی آن حضرت بوده هم نیایید تأمل داشت ولی آیا جشن عروسی ورسم زفاف در میان حضرت سکینه

وحضرت

وحضرت عبد الله بن الحسن واقع گردید یا این اتفاق نیفتاده عبد الله بشهادت رسید الظاهر المصرح به فی بعض العبائر شق ثانی است صاحب نور الابصار میگوید وفی درر الاصداف کانت سکینة رضی الله عنها من الجمال والادب والفصاحة بمنزلة عظیمة وکان منزلها مالف الادبا والشعراء وتزوجت عبد الله بن الحسن السبط بن علی فقتل عنها بالطف قبل ان یدخل بها ثم تزوجها مصعب بن الزبیر وامهرها الف الف درهم وحملها الیه علی بن الحسین ع فاعطاه اربعین الف دینار وولدت له الرباب وکانت تلبسها اللؤلؤ وتقول لها البستها ایاه الا لتفضحه ونکارنده را هیچ شک نیست در اینکه داستان عروسی قاسم بن الحسن وفاطمه بنت الحسین ع که از مشهورات بلا اصل است وعلامه مجلسی علیه الرحمه با همه تتبع واحاطه تخریج وتصحیح آن نفرموده ومحققین از علماء متاخرین منع شدید از مذاکره آن میکنند اشتباهی است بمسئله مزاوجت حضرت سکینه وعبد الله بن الحسن وعدم اتفاق عرس وشهادت زوج قبل الزفاف حسبما یقضی به الحدس من ذوی الاستفادة والانصاف

واز اخبار حضرت سکینه که از آثار علو همت است آنکه سفیان ثوری در مناقب حضرت سید سجاد علیه السلام گفته است علی بن الحسین ع برای حج یا عمره از مدینه بسمت مکه برآمد خواهرش حضرت سکینه بنت الحسین از ذوقه سفر سفره ساخت که یکهزار درهم صرف آن کرده بود وآن را نزد برادرش علی فرستاد ولی آن بزرگوار همینکه بظاهر حره رسید بفرمود تا آن سفره را بدان تکلف تمام از هم بیراکندند و بر فقرا ومساکین بخش نمودند

ودیگر از اخبار بزرگی وشکوه وی آن است که سفیان بن حرب گفته سکینه بنت الحسین را در موسم دیدم که از منا سال حج برای جمار مشغول بود همینکه شش جمره بیفکند هفتمین از دستش بر زمین افتاد وآن خاتون بزرگوار از برداشتن سنگ دیگر بار چون عار همی داشت انگشتری خویش بجای جمرهٔ سابعه بیفکند

محمد بن الحکم از عوانه روایت کرده است که گفت قومی از اهل کوفه بر محضر اطهر
آنحضرت وارد شدند محض اظهار عقیدت و اداء سلام و تحیت آنحضرت را
با ایشان فرمود خدا تعالی میداند که من شما مردم کوفه را دشمن همی دارم
که نیای بزرگوارم علی بن ابی طالب و پدرم حسین بن علی و برادرم علی بن الحسین
و شوهرم مصعب بن زبیر همه را شما کشتید ای کوفیان در خوردسالی نزد من
آمدید دیگر در سالخوردگی خود را بنمایید و مرا بحال خود گذارید
نگارنده گوید این کلام حضرت سکینه را منافاتی با تحقیق ما نیست چه مقصود
از خوردسالی نه کودکی میباشد بلکه مراد قلت سن مبارک و زمان شرخ
شباب آن بزرگوار است نسبت بسنی که این مخاطبه و اظهار تبری در آن سن
اتفاق افتاده و هم تخصیص مصعب بذکر و سکوت از عبد الله بن الحسن بملاحظه
آن است که واقعه قتل مصعب مثل شهادت جد و پدر قضیه جداگانه و وقعه
علیحده میباشد و اینکه از وقعه کربلا علی بن الحسین علیه السلام را بذکر تخصیص داده
برای عظمت مصاب آنجناب است و هم شخص بلیغ مثل آن بزرگوار در چنین
مقام که جد و اب و زوج را مذکور میدارد از ذکر اخ با امکان ذکر آن
ساکت نخواهد ماند که تکمیل ملایمت و استیفاء حق فصاحت در آن است
چنانکه در کریمه یا اخت هرون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا
میباشد علاوه آنکه مقام توجع و تفجع را آن نوع حیثیت شایسته که در آن تعیب و انزعاج حاصل شد با
استعطاف مشهور از ملتزمین عتبه مقدسه حضرت سکینه بوده و او را
با آن بزرگوار اخباری است مزاح آمیز و حکایاتی مضحک انگیز ابو الفرج
اصفهانی در کتاب اغانی خبری نقل میکند که دلیل عدم تثبت و فقدان نظر
نقادی است میگوید عبد الله بن مروان سکینه بنت الحسین را خطبه کرد
مادر سکینه گفت لا والله نباید از خواستاری او بپذیری که وی برادر
زاده مرا کشته است و مقصود او مصعب بن زبیر بود پس گوئیم اولا عبد
الملک بن مروان بود که مصعب را بکشت نه عبد الله بن مروان ثانیا اگر عبد الله را
بسهو ناسخ و یا خبط راوی حمل کنیم و صحیح عبد الملک بدانیم آیا مادر سکینه

که موافق خبر مشهور یک سال بیش پس از شهادت ابو عبدالله علیه السلام نماند
بعد از قتل مصعب در کجا بود تا چنین منعی نموده باشد با آنکه قتل مصعب بدست
عبدالملک بود و خلافت عبدالملک بعد از مروان است و مروان بعد از یزید
و رباب مادر سکینه بزمان یزید درگذشته و ثالثاً رباب را عمهٔ مصعب
بن زبیر دانستن خود واضح که غیر کجی است پس معلوم میشود که اغانی ابوالفرج
اصفهانی کتابی است خالی از انتقاد و تحقیق مشتمل بر اضغاث اخبار و غث
و سمین از آثار و این خود سعد بجا است از برای بسیاری از اقاصیص و کتب
و حکایات عجیبی که در خصوص ترجمهٔ حضرت سکینه سلام الله علیها و یا در
سایر عنوانات آن کتاب مشهود می افتد صاحب مشارق الانوار بیک واسطه
از کتاب الکواکب السیاره تألیف علامه محمد بن الزیات نقل مینماید که کفته است
اول من دخل مصر من اولاد علی کرم الله وجهه سکینة بنت الحسین بن علی بن
ابی طالب ثم رجعت الی المدینة

و اما وفات حضرت سکینه علیها السلام در روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع الاول
از سال یک صد و هفده هجری در مدینة الرسول اتفاق افتاد و در
اینوقت خالد بن عبدالملک والی مدینه بود پس بر حسب رسم آن زمان
نزد وی کس فرستادند تا برای نماز بر جنازهٔ آنحضرت حضور بهم رساند
و اخبار خالد مقارن اول روز بود و آن روز بسیار از حرارت و سورت گرما
شدتی عظیم داشت خالد جواب فرستاد که کاری نکنید و منتظر من باشید
تا خود حاضر گردم و نماز گذارم پس جنازهٔ شریفهٔ آن بزرگوار را در موضعی
که مصلای جنایز بود بگذاردند و همی منتظر نشستند تا وقت نماز ظهر
رسید دیگرباره نزد والی کس فرستادند باز جواب داد که لاتحدثوا فیها
شیئاً حتی اجیء پس وقت نماز عصر و بعد از آن مغرب داخل شد و مردم
همی کس می فرستادند و خالد همان جواب میداد و مسلمین در دور جنازه
نشسته و از غلبهٔ خواب در تاب بودند پس ناچار برخاستند و گروه گروه
بر جنازهٔ آنحضرت نماز همی گذاردند و باز گردیدند حضرت امام علی بن

الحسین صلوات الله وسلامه علیه بفرمود تا بوی خوش آوردند و بر جنازه استعمال نمودند و قومی از حضار چنان پنداشتند که مقصود خالد از این دفع الوقت آنست که تا شاید بر جسد طیب آنحضرت رایحه کریهه پدید آید پس مجمرها حاضر آوردند و بر حول نعش مطهر نهادند و عود همی سوختند و با مدخنات طیبه تمام آن فضا را معطر ساختند محمد بن عبدالله عثمانی که خواهرزاده آنحضرت بود عطر فروشی اکرنزد وی سراغ عود داشت احضار فرمود و عود او را بچهار صد دینار بخرید و در دو دسر شریف خاله خویش تا صبح همی بعود بخور فرمود و چون نماز صبح گذارده شد خالد کس فرستاد که شما خود بر جنازه نماز گذارید و بخاک سپارید پس شیبه بن نصاح پیشوائی کرده وعقد صلاة جنازه بسته شد و از اینجاست که گفته اند لم یصل علی احد بعد رسول الله بغیر امام الا سکینة بنت الحسین ع و مقصود آن نمازهای شبانه گروها گروه بود و گر نه در صلاة اخیره ابن نصاح امامت کرده است و بعضی گفته اند عبدالله بن حسن المحض برادر امی محمد دیباج بود که بر سر طیبه خاله خویش عود را بچهار صد دینار بخرید و بسوخت و این قول ابو الفرج اصفهانی بود و سبط ابو الفرج بن الجوزی همین قول را با اختلاف یسیر نقل نموده و قول دیگر نیز روایت میکند که وفات آنحضرت در همین تاریخ مزبور در مکه اتفاق افتاد و فوت خواهرش حضرت فاطمه نیز در سال مزبور روی داد ابن عبارت اوست که واختلفوا فی وفاتها قال ابن سعد توفیت بالمدینة سنة سبع عشرة ومائة وکان علی المدینة خالد بن عبدالله بن الحرث بن الحکم فقال انتظرونی حتی اصلی علیها وخرج فی حاجة فخافوا علیها ان تتغیر فاشتروا لها کافورا بثلاثین دینارا ثم امر شیبة بن النصاح فصلی علیها واما غیر ابن سعد فانه یقول انها توفیت بمکة فی هذه السنة وفی هذه السنة ایضا توفیت اختها لابیها فاطمة بنت الحسین علیه السلم وحکی فوتی انکه حضرت سکینه علیها السلم را تقریبا هشتاد سال زندگانی اتفاق افتاده است و نعز اسب انکه جماعتی از مشایخ عرفا و مشاهیر علما ترجمة

حضرت سکینه بنت الحسین سلام الله علیهما را در مصر میدانند صاحب
مشارق الأنوار میگوید وفی طبقات الشعرانی الکبری ان السیدة سکینة بنت
الحسین مدفونة بقرب السیدة نفیسة وکذا فی طبقات المناوی وکذا
فی سیرة الشامی والحلبی و در کلیة مزارات ومقابر اشخاصی که مورخون و
اخباریون تربت ایشان را در بلادی بگیر نوشته اند ومشهور برخلاف آن را
قاعدهٔ عرفانیه نفرهبه کنند و به مطلبی را که بعرفان و قانون آنهم تصحیح
نمیتوان کرد آن است که هم شیخ حمزاوی در مشارق میگوید قال الشعرانی
لما دخلت السیدة نفیسة مصر کانت ابنة عمها السیدة سکینة المدفونة فیها
من دار الخلافة مقیمة بمصر قبلها ولها الشهرة العظیمة فخلعت الشهرة والنذور
علیها واختفت رضی الله عنها با آنکه خود ولادت حضرت ستی نفیسه علی
المشهور بیست و پنجسال بعد از وفات حضرت سکینه رخ نموده است شمس
الدین ذهبی که امام ائمه خبر و سیر و تراجم رجال و عنوان اسلام میباشد
و تصانیف وی در این فنون برهم حجت و هر مسئله را مستند است میگوید
ولدت (ای نفیسة بنت الامیر الحسن بن زید بن الحسن بن علی ع و زوجة سیدنا
اسحق بن الامام جعفر الصادق سلام الله علیهم) بمکة سنة خمس واربعین
ومائة ونشأت بالمدینة فی العبادة والزهد قال العلامة الصبان ولما ورد
الشافعی مصر کانت تحسن الیه و شیخ شربینی در دررالاصداف تصریح
مینماید که وفات حضرت سکینه یوم الخمیس لخمس خلون من ربیع الاول سنة
ست وعشرین ومائة اتفاق افتاد برخلاف تاریخ ابن خلکان که سنه
سبع عشرة ومائة مینویسد و در مکه و مدینه ما بین صاحب وفیات الاعیان
ومصنف دررالاصداف اختلاف است

سکینه

اسم دو نفر از صحابیات بوده است

سلامة الزرقاء

یعنی سلامه کبود چشم جاریه و مغنیهٔ مشهوره ایست که در عصر خلفای

خیرات حسان

بنی عباس بوده از مشاهیر رجال آن عصر محمد بن الاشعث که ادیبی ماهر و دلیری قاهر و از امرای عسکریه خلیفه شمرده میشد تعشقی بسلامة الزرقاء داشته و اشعار ذیل را در بیان حالت خود نسبت با و گفته است

اسی لسلامة الزرقاء فی کبدی	صدع مقیم طوال الدهر والابد
لا تستطیع صناع القوم تشعبه	وکیف یشعب صدع الحب فی الکبد
الا بوصل التی منها انصدعت	تلک الصدوع من الاسقام والکمد

سلامة الزرقاء چون اصلاً مملوکهٔ ابن رامین بوده با ربیحه و سعده که آنها نیز جاریه های مغنیه بودند و ترجمهٔ حالشان گذشت در یک سلک انسلاک داشته بعد از آن جعفر بن سلیمان بن علی که از جانب منصور خلیفه والی بصره بود او را بهشتاد هزار درهم خرید و جای آن داشت چه مشار الیها نهایت خوش بیان و شیرین زبان و دارای ملکهٔ فصاحت و عقل و ادب و حسن و هنر بود و گوی خوبی از اقران خود میربود

سلامة القس

کنیزی صاحب جمال و از مغنیه های عصر عباسیین بوده و شعر را نیز کما خوبی میسروده در مدینهٔ منوره متولد شده و در همانجا نشو و نما کرده و کسب علم و معرفت برداخته و فن موسیقی را نزد معبد موسیقی دان مشهور و ابن عائشه و مالک ابن ابی السمح و جمیلهٔ مغنیه که شرح حال آن پیشتر نگاشته شد تکمیل نموده جمال را با کمال انبازکرد و باین دو وصف اشتهار یافت یزید بن عبد الملک از خلفای بنی امیه او را خرید و در نزد او حظوظی بهم رسانید و برحبابه که منظور نظر یزید بود و ترجمهٔ حال او گذشت تفوق و تقدم یافت حبابه بمرگ فجاءة در گذشت و زمانی نرفت که یزید هم از جهان برفت و سلامة القس مرثیهٔ ذیل را در حق او بگفت

قد لعمری بت لیلی	کاخی الداء الوجیع
ونجی الهم منی	بات ادنی من ضلوعی

لا تلمنا ان خشعنا | او هممنا بخشوع
اذ فقدنا سیداً کا | ن لنا غیر مضیع
وهو کاللیث اذا ما | عدا اصحاب الدروع
یقنص الابطال ضرباً | فی مضی ورجوع

در اغانی مسطور است که این ابیات را احوص شاعر مشهور از زبان سلامه گفته اما اضافه لفظ سلامه با لقب از آن است که او را ابو عبد الرحمن بن ابی عمار المکی نسبت داده اند و عبد الرحمن در آن زمان از علما و عباد مشهور مکه معظمه بود و نغمات روح افزای سلامه او را شیفته و مفتون نمود و اشعار زیبا در عشق و هوای این مغنیه میسرود و از آنجا که عبد الرحمن در اظهار تزهد و ورع و رهبانیت بکشیشهای نصاری شبیه بود او را قس که بمعنی کشیش است می گفتند بعد از معاشقه با سلامه چون سلامه را با او نسبت دادند سلامه القس گفتند

قسیس معرب کشیش است

یکی از امثال مشهوره عرب این است که الحن من قینتی یزید یعنی خوش آوازتر از دو مغنیه یزید و مقصود از دو مغنیه سلامه و حبابه است و بعضی بجای الحن احسن گفته اند (سلامه و حبابه هر دو بتشدید لام الفعل است)

سلامه

اسم پنج نفر از صحابیات بوده و از آنجمله یکی سلامه دایه ابراهیم فرزند حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و انس بن مالک از او روایت حدیث کرده در اسد الغابه مسطور است که روزی سلامه دایه ابراهیم بتعلیم بعضی از صحابیات مکرمات بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد یا رسول الله شما بمردان هر گونه بشارت داده اید اما زنان را بمژده امید نفرموده اید حضرت فرمودند اصویحباتک دسسنک لهذا یعنی آیا زنهایی که مصاحب تو هستند این فقره را بتو تعلیم کرده اند عرض کرد اجل هن امرننی یعنی بلی آنها بمن امر کردند حضرت فرمودند آیا یکی از شما نتوان راضی و قانع نمیشود باینکه چون آبستن شود و شوهرش از وی خشنود

باشد

اشد اورا اجر کسانی حاصل آید که محض الله صایم النهار و قایم اللیل باشند
چون زمان وضع حمل در رسد در جای او را عنایت شود که اهل آسمان
و زمین از آن باخبر نباشند
و سلامه بنت عامر معتقه عایشه است و سلامه بنت بشیر البربریه مادر
ابو جعفر منصور خلیفه عباسی است

سلطان

تخلص دختر مرحوم محمود میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده
محمود میرزا تذکره در احوال زنان صاحب طبع که شعری از آنها مانده تالیف
کرده و بنقل مجالس موسوم نموده در آن تذکره گوید سلطان که دختر این
بی نام و نشان است از اوایل عمر تا هیجده سالگی در دبستان تربیت من
نشو و نما نموده قلیلی از معرفت تقویم و او زان شعری پیش من دیده و رسوم
خط شکسته و منشئات را از من آموخته درخواست تخلصی از حقیر کرده
بسلطان متخلص شده دفتری باندازه هزار بیت دارد این چند شعر
منتخب آن است

بروای صبا نازان کوی و بگو نگار ما را	که نیامدی و هجر تو بساخت کار ما را

و لها ایضاً

با خیال تو و کوی تو نخواهیم بهشت	حور کی چون تو و چون کوی تو کی هشت بهشت

و لها ایضاً

از سر کوی تو در لابین کر چنان محروم	خنده زنان آمدم گریه کنان میروم

و لها ایضاً

من از آزادگی از صیکشم آن	بهر گز کس نبیند در اسیری

سلطان بخت

دختر امیر تیمور گورکانی است و در انباء ابن حجر ذکر او شده از قراریکه
در تاریخ تیموری نگاشته شده این زن را خوی و خصلت مردان بوده
و در اوایل شوهر قبول نمینموده در اواخر با خواهش بعد از الفت و معاشرت

داشته و از همراه ملازمتی حاصل کرده در بحث از دواج سلیمان شاه درآمد
در اخلاق ملایی اسم این زن را جهان بخت نوشته و در صحایف الاخبار
مینویسد امیر تیمور را دو خواهر بوده یکی قتلغ ترکان آغا نام داشته
دیگری شیرین بیگی آغا

سلمی بنت عمیس

خواهر اسماء بنت عمیس از صحابیات و حلیلهٔ حضرت حمزهٔ سید الشهداء
و بجلالت قدر مشهور است در نظم اشعار طبعی عالی داشته و چنانکه در اغانی
مسطور است اشعار ذیل را در مرثیهٔ بعضی مقتولین که در جنگ خالد بن ولید
از بنی کنانه از جماعت جذیمة بن عامر بیگناه کشته شده بودند بنظم آورده است

وکم غادر یوم الغمیضاء من فتی | اصیب فلم یجرح وقد کان جارحا
ومن سید کهل علیه مهابة | اصیب ولما یعله الشیب واضحا
احاطت بخطاب الایامی وطلقت | غداتئذ من کان منهن ناکحا
ولولا مقال القوم للقوم اسلموا | للاقت سلیم یوم ذلک ناطحا

بروایت صاحب اغانی و بگفته ابن اثیر بعد از آنکه عساکر بنی سلیم ارتکاب
خطیئات نموده و جمعی را بیگناه کشتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را مامور فرموده ورثه و بازماندگان
مقتولین را دیات از روی رضا و خرسند ساختند

سلمی البغدادیة الشاعره

سلمی بنت القراطیسی است از اهالی بغداد در حسن و جمال بیعدیل بود
و شعرا نهایت خوب میسروده ابیات ذیل را در لطف شمایل و زیبایی
خود گفته است

عیون مها الصریم فداء عینی | واجیاد الظباء فداء جیدی
ازین بالعقود وان نحری | لازین للعقود من العقود
ولا اشکو من الاوصاب ثقلا | وتشکو قامتی ثقل النهود
ولو جاورت فی بلد ثمودا | لما نزل العذاب علی ثمود

صاحب

صاحب نفح الطیب مینویسد چون این ابیات سلمی به مقتفی خلیفهٔ عباسی رسید گفت فی الحقیقه سلمی را چنین حسن و جمالی است یا صنعت اغراق در این اشعار بکار برده گفتند او فوق آنست که اظهار داشته و صباحت او با علی درجهٔ کمال است خلیفه مال زیادی برای او فرستاد و پیام داد که بر استعانت این اموال الصانع حسن و جمال خود را محفوظ و محروس دارتا ضایع نشود

سلمی الیمانیه

جاریهٔ ابو عبادهٔ البحتری است و ابو عباده از مشاهیر مجیدین شعرای اسلام میباشد و سلمی الیمانیه جاریهٔ او از اماء شواعر و کنیزکی یمنی بوده در کتاب بدایع البدائه ابن ظافر مسطور است که بحتری وقتی خواست این جاریه را آزمایش نماید بطور امتحان این دو بیت بگفت و متمم آن را از سلمی بخواست

من لمحب احب فی صغره	فصار احدوثة علی کبره
من نظر شفه فأرقه	وکان مبدا هواه من نظره

سلمی ارتجالاً ابیات ذیل را بنظم آورد

لولا التمنی لمات من کمد	مر اللیالی یزید فی فکره
ما ان له مسعد فیسعده	باللیل فی طوله وفی قصره
الجسم یبلی فلا حراک به	والروح فیما اری علی اثره

و سلمی غیر از سلمی بنت عمیس الخثعمیه که ترجمهٔ حال او گذشت اسم یازده نفر از صحابیات بوده که یکی از آنها سلمی خادمهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قابلهٔ اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها و جناب ابراهیم ولد حضرت رسالت پناهی صلعم میباشد و مشارالیها را صفیهٔ دختر عبدالمطلب آزاد کرده و زوجهٔ ابورافع الصحابی بوده است و سلمی یکی از زوجات حضرت امام حسن علیه السلام و یکی دختر شیخ محمد الجزری است که در علم فقه و حدیث مهارت داشته و از پس پرده بطلاب درس میداده و از قراء

مسموع زاهده سلمی خانم دختر مرحوم غالب پاشا از نسوان محترمهٔ
این زمان بحسن خط و ادب معروفست و از خیرات حسان شمرده
میشود

تبصره

از اطلاعات ادبیهٔ متعلقه بلفظ سلمی آنکه این کلمه اگر بضم سین
و بر وزن حبلی باشد از اسماء رجال است و اگر بفتح سین باشد از
اسماء نساء میباشد و در بعضی اشعار بنای تصغیر بر آن افزوده سلیمی
گفته اند

ابو نواس گوید

ایها المدعی سلیمی هواها | لست منها و لا قلامة ظفر
انما انت فی هواها کواو | الصقت فی الهجاء ظلما بعمرو

و این دو بیت در حق کسانی است که مثل بعضی از ابنای زمان ما بدون
علم بدعوی بر میخیزند نظیر آنکه باسم لیلی گفته اند که

وکل یدعی حبا بلیلی | ولیلی لا تقر لهم بذاکا

و از اشعاریکه باسم سلمی گفته شده و حل آن برادبا لازم است
این است

فارسلت الی سلمی بان النفس مشغوفه
فما جادت لنا سلمی بزنجیر و لا فوفه

یعنی برای سلمی پیام دادم که عشق تو قلب مرا گرفته است او از لا و نعم
جوابی نداد و باید دانست که اعراب چون انگشت ابهام دست چپ را
با سبابه حلقه کنند چنانکه سر و نوک ناخنهای هم بپیوندد و بپشت ناخن
انگشت ابهام دست راست زنند اشاره بوعده است و طرف مقابل امید وار
میشود و اینعمل را زنجره گویند و فوف بفتح فاء بمعنی رد کردن باشاره است
و عمل آن اینکه سر ناخن انگشت ابهام را بر ناخن انگشت سبابه داخل نموده
بزور رها میکنند پس زنجیر و فوفه اسمهایی هستند بمعانی نعم و لا یا قبول

ورده و میگویند سألتهن فاقف عنی بخبر ولا تخبر یعنی من از فلان چیزی
نتوانستم نه بقبول خواهش او اشاره کرد نه برد آن.

واین دو بیتی باسم سلمی از جامی است

الما شمرت للسیر سلمی　　بکت عیناه من خوف التنائی
نعا نفسا لتودیع فقالت　　چه بردی گر نبودی آشنائی

و بعضی از سیاق این نظم استنباط میشود

سلیمه

زنیست عارفه و در نفحات الانس ذکر او شده مولای او خواجه محمد قسیم نام بوده و در هفت سالگی اخلاص ملکیت مشار الیه شده یعنی او و مادرش اجیر پدر او کرده بعد ها بعضی خوارق عادات از و مشاهده نموده خواسته است او را آزاد کند خود قبول آزادی نکرده هفت سال بخدمت مولای خود اشتغال داشته در چهارده سالگی در گذشته بهر حال عرفا او را دارای مقام ولایت میدانند

سمیه

سمیه بنت خباط از صحابیات و مادر عمار یاسر است که از صحابه میباشد در صدر اسلام بقبول ایمان مشرف گردیده بدین جهت مشرکین او را عذاب و شکنجه کردند و آخر الامر بضرب حربه ابو جهل شهید شد بنا بروایت ابن اثیر این زن اول کسی است که در اسلام بسعادت شهادت فائز شد و شهادت او قبل از هجرت حضرت ختمی مآب بمدینه منوره است

سوده بنت زمعه

از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر زمعة بن قیس بن عبد شمس بن عبدود بن نضر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی القرشیه العامریه است که پیشتر در امهات المؤمنین بشمار آمد حضرت رسالت پناهی بعد از وفات حضرت خدیجه و بروایت اصح قبل از نکاح عائشه در مکه معظمه او را تزویج فرمود ولی در حالتی که چندان جوان نبود و بماند

او اخر خلافت خلیفهٔ ثانی بنا بروایت شیخ محیی الدین در مسامرات از سوده بنت زمعه فقط پنج حدیث روایت شده است

سوده بنت عمارة الاسد الهمدانیه

از فصحای تابعیات و از محبین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است که در جنگ صفین حضور داشت و برادر خود را بجنگ معاویه تشویق میکرده و این ابیات را میخوانده است

شمر کفعل ابیک یا ابن عمارة	یوم الطعان وملتقی الاقران
وانصر علیا والحسین ورهطه	واقصد لهند وابنها بهوان
ان الامام اخو النبی محمد	علم الهدی ومنارة الایمان
قد للجیوش وسر امام لوائه	قدما بابیض صارم وسنان

در حکایات راجعه بحلم معاویه گویند در اواخر حال این زن برای حاجتی نزد معاویه آمد معاویه همین اشعار را خوانده گفت یا ابنة الاسد توئی که در روز صفین باین شعرها برادر خود را بجنگ با من ترغیب و تحریض مینمودی حالا نزد من آمدهٔ سوده گفت بلی یا امیر المومنین مثل من کسی از حق اعراض نکند و دروغ را وسیله کار خود قرار ندهد معاویه گفت چرا چنان میکردی گفت بجهت پیروی و دوستی علی علیه السلم پس از این گفتگو معاویه شروع کرد به بیان حالات حضرت امیر المومنین علی سلام الله علیه و شرحی مبسوط در مدح و ثنای آنحضرت بگفت (والفضل ما شهدت به الاعداء) سوده گفت یا امیر المومنین مرخص فرما که حاجتی عرض کنم گفت بگوی گفت تو امروز بر مردم حکمرانی و آنچه برانها رود از منزلت تو مسئولی و اگر در حقوق خلایق افراط و تفریطی رود از تو سئوال کنند پس بدان که کسان تو که بوجود تو مستظهرند بچشم حقارت در ما می بینند و زنان خود را در حق ما دراز دارند ما را تحقیر میکنند و بیخ و بن ما را بر می اندازند و ما را پامال میکنند از وقتیکه ابن ارطاة بطرف ما آمد رجال ما را بکشت و اموال ما را بگرفت و اگر ما در عالم اطاعت

وانقیاد

و انقیاد نبودیم ہمراینہ تعدیات او را دفع میکردیم و اقتدا را بانکا داشتیم

چون کلام سوده باینجا رسید معاویہ متغیر شده گفت مرا بقوم و قبیلۂ خود تہدید میکنی سوده بگریست و این دو بیت بخواند

صلّی الاله علی روح تضمّنه ... قبر فاصبح فیه العدل مدفونا

قد حالف الحق لا یبغی به بدلا ... فصار بالحق و الایمان مقرونا

معاویہ پرسید آن شخص کیست گفت علی بن ابی طالب علیہ السلام است معاویہ گفت از کجا میدانی کہ علی تا این حد عدالت داشت گفت از آن میدانم کہ روزی نزد او آمدم و از ظلم یکنفر از عمالش شکایت کردم او فورا آن والی را معزول نمود معاویہ حکم کرد فرمانی بنویسند کہ اموال سوده را باو رد کنند و در حق او بعدالت رفتار کنند سوده گفت یا امیر المؤمنین این مرحمت در حق من تنہاست یا عشیره و قوم مرا نیز شامل است معاویہ گفت تو بکار خود پرداز بقوم و عشیره چہ کار داری سوده گفت این عنایت اگر بمن اختصاص داشته باشد اسباب شنام و دلیل دنائت من خواہد بود اگر عدل خلیفہ عمومی نباشد منہم مثل یکی از عشیرۂ خود بہمین حال سر میکنم معاویہ گفت حضرت علی علیہ السلام شما را عادت داده است کہ نسبت به سلاطین بجرأت و جسارت رفتار و سخن کنید و این گفته آنحضرت کہ فرموده است

و لو کنت بوّابا علی باب جنّة
لقلت لهمدان ادخلوا بسلام

شما را مغرور کرده است پس حکم کرد فرمانی بر طبق میل و مقصود سوده نوشتند

(مقصود از ابن ارطاة بسر بن ارطاة است کہ از جانب معاویہ با لشکری مأمور یمن شد کہ آن ولایت را از تصرف عامل حضرت امیر المؤمنین علی علیہ السلام کہ عبید اللہ بن عباس باشد خارج و منتزع سازد)

سوسن

سوسن

بزعم بعضے اسم مخدرهٔ عظمے مادر حضرت صاحب الزمان و امام الانس والجان عجل الله تعالی فرجه سوسن بوده امّا چون بقول اقوی واصح نرجس است که معرب نرگس باشد در حرف نون ذکر آن معظمه بیاید انشاء الله تعالی و در اینجا بر ماست که تنبیهی بر اشارت نمائیم

پس از هر گونه اظهار مخالفت با مؤلف کتاب مشاهیر النساء در ضمن ترجمهٔ حال سوسن عباراتی مشاهده نمودیم که بتفریرات و تحریرات او از استیلاے جهل و غرض و زمان جهالت افزای مغرضین که در شق عصای مسلمین جدّی داشتند و معادات ملل اسلامیه را برای پیشرفت کار خود فوزی عظیم می پنداشتند بیشتر شبیه بود تا بنگارش و گفتار دانائی که امروز صرفهٔ عالم اسلامیت را در اتحاد و موافقت و ترک بعضی هذیانات که اسباب مخالفت و منافرت است میدانند از اینجا لنهایت افسوس حاصل شد و اگر صرف نظر از صلاح وقت و حال برادران و همدینان مینمودیم و در بند جامعهٔ اسلامیه و اتحاد ملل مقدسه نبودیم حجت بود و برهان احادیث شریفه و آیات محکمات قرآن و روایات و اسناد که علمای فریقین را بدان استناد است و مبین ضلالت و رشاد لِیَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَیَحْیٰی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ خلاصه آن منظور و مقصود مهم دهان را بسته و با هزار زبان خاموش نشسته دیده را ندیده انگاشت و سرچشمهٔ مشاجره را بگذاشت

سیدة بنت عبد الرحیم

دختر عبد الرحیم بن الشیخ ابی النجیب است که از بطن جوهره بنت هبة الله که ترجمهٔ حال او گذشت متولد شده مشار الیها محدثه بنت محدثه میباشد

سیدة الحلبیة

از اعیان زمان صلاح الدین صفدی است و مصنف مشار الیه در کتاب عنوان النصر که حاوی تراجم احوال مشاهیر آن عصر است ذکرے از و نموده

این زن در علم فقه وحدیث مهارت داشت وچون نام اصلی او شهده میباشد در حرف شین شرح حال او بیاید انشاء الله

سیده

دختر قائم بامر الله ابن القادر بالله است که بیست وششمین خلیفه از خلفای بنی عباس بوده وطغرل بیک سلجوقی اورا تزویج نموده لکن قبل از زفاف طغرل بیک درگذشت توضیح آنکه چون طغرل بیک محمد بن میکائیل بن سلجوق اول پادشاه سلجوقیه برخراسان وعراق واذربایجان استیلا یافت در سال چهارصد وچهل وهفت هجری ببغداد رفت وباخلیفه قائم بامر الله بیعت کرد وخلیفه اورا سلطان رکن الدین یمین امیر المؤمنین لقب داد ودست ملک رحیم دیلمی را طغرل بیک از تصرف در بغداد کوتاه نمود وخود را بیت استقلال برافراشت برادر مادریش ابراهیم بنای طغیان گذاشت طغرل بیک از عراق عرب بطرف همدان راند وکار ابراهیم را بساخت در این اوان یعنی در زمان غیبت طغرل بیک از بغداد بساسیری از امرای دیلم در ان بلد تسلطی بهم رسانیده قائم خلیفه را محبوس کرده خطبه بنام مستنصر علوی خلیفهٔ مصر خوانده خلیفه در محبس نامه بطغرل بیک نوشت وازاو خواهش نمود که ببغداد آید ووی را از آن بلیه برهاند طغرل بیک متوجه بغداد شد وبساسیری چون اینخبر بشنید بگریخت ومهارش عجلی که بساسیری خلیفه را باو سپرده بود قائم بامر الله را باستقبال طغرل بیک برد چون طغرل بیک موکب خلیفه را بدید پیاده شد وشرط زمین بوسی بجای آورد وپیاده در رکاب قائم روان شد قائم گفت ارکب یا رکن الدین وظاهر این است که این لقب در بیرون ضمیمهٔ القاب طغرل بیک کردیده در هرحال خلیفه وطغرل بیک ببغداد امدند واین در اخر ذیقعدهٔ سال چهارصد وپنجاه ویک هجری بود وچون قائم بار دیگر بقوت طغرل بیک برمسند خلافت نشست وامتنان کامل ازوی بهم رسانید در سال چهارصد وپنجاه وچهار سیدهٔ دختر خود را بزنی بطغرل بیک داد بعضی گفته اند طغرل بیک سیدهٔ دختر خلیفه را خواستکار شد

وخلیفه از قبول مزاوجت اباداشت عمید الملک کندری وزیر بکفایت طغرل بیک قائم را راضی نمود وچندی پس از عقد ونکاح طغرل بیک با سیده بطرف ری روانه شد که در آنجا بامر زفاف پردازد لکن قبل از وقوع در هشتم ماه رمضان سنهٔ چهارصد وپنجاه وپنج طغرل بیک بعلت رعاف درگذشت

سیده

مادر مجد الدولهٔ دیلمی از آل بویه بوده وچندگاه زمام حکمرانی وسلطنت را بدست داشته تبیین آنکه چون فخر الدولهٔ دیلمی درگذشت پسرش مجد الدوله را که صغیر بود درری بجای او بر تخت سلطنت نشاندند ومادرش سیده که زنی عاقله بود امور ملکیه را کفالت ورسیدگی مینمود وبذل وبخشش وعدل وانصاف سیده مادر مجد الدوله مشهور است چون مجد الدوله بسن بلوغ رسید در مهام واعمال با مادر بمخالفت پرداخت سیده از او برنجید وبقلعهٔ طبرک رفت ونیم شبی از آنجا حرکت کرده بکردستان شتافت بدربن حسنویه حکمران کردستان شرایط استقبال وتکریم را بجای آورد وبا عساکر آنسامان در ملازمت سیده متوجه ری گردید مجد الدوله بمقاتلهٔ مادر آمد اما مغلوب ودستگیر شد وسیده بار دیگر مستقلاً بحکمرانی پرداخت وهمت برآبادی بلاد ورفاهیت عباد گماشت خود در پس پرده می نشست وبا وزیر بواسطهٔ سخن میگفت وبا سفرای سلاطین محاوره مینمود وکلمات سنجیده بر زبان می آورد گویند سلطان محمود غزنوی سفیری نزد سیده فرستاده پیغام داد که در مملکت عراق سکه وخطبه بنام من کن واگر نمیکنی آمادهٔ جنگ باش سیده در جواب گفت تا شوهرم زنده بود خیال میکردم اگر سلطان این تکلیف کند چه میباید کرد حالا تشویشی ندارم ومیدانم که سلطان محمود مرد عاقلی است ومیداند کار جنگ را بنایی نیست فتح وشکست هر دو ممکن است اگر بر من غالب آید بر بیوه زنی غلبه کرده واین هنری نیست واگر مغلوب من شود از ضعیفهٔ شکست خورده واین برای سلطان ننگ بزرگی است لهذا بمقاتلهٔ با من اقدام ننماید ومن بدین اطمینان قبول تکلیف سلطان نکنم

گویند

گویند چون سلطان جواب سیده از ایلچی بشنید تأمل و تدبر کرده گفت سخن سنجیده و درست است تا بد از بن خصومت درگذشت خلاصه پس از آنکه سیده روزی چند به استقلال حکومت کرد گاه پسر را بخشید و گاه دیگر افسر ایالت را بر سر مجد الدوله نهاد اما باز عنان اختیار بدست سیده بود و او شمس الدوله برادر مجد الدوله را حکومت همدان داد و ابو جعفر کاکویه را بحکمرانی اصفهان فرستاد و تا سیده زنده بود بر رونق و نظم ملک مجد الدوله می افزود چون او درگذشت نوبت هرج و مرج گشت لهذا دولت او ایل ساله چهار رسد و بیست و هجری سلطان محمود غزنوی لشکر بعراق کشید و این مملکت را مسخر کرد و مجد الدوله و پسرش را سود را با خواص او بگرفت و مقیداً بغزنین فرستاد

سیده

از جواری معتضد بالله عباسی بوده و شغب نام داشت چون مقتدر بالله از بطن او بوجود آمده بخلافت رسید پس از جلوس پسرش بمسند خلافت او را سیده لقب دادند اما بعد از چندی مقتدر مخلوع و مقتول شد و مادرش سیده از قاهر بالله صدمات زیاد دید

سیرین

خواهر ماریه قبطیه است و ماریه قبطیه و خواهرش سیرین را مقوقس امیر اسکندریه برای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد و آنحضرت سیرین را بحسان بن ثابت بخشیدند و عبد الله بن حسان از بطن او بوجود آمد و خود ماریه قبطیه در سلک زوجات مطهرات حضرت رسالت پناهی منسلک گردید و ترجمه حال ماریه بیاید انشاء الله تعالی

حرف الشین

شادن

شادن در اصل بمعنی آهو بره است که شاخش درآمده و از مادر خود مستغنی

شده باشد و اعراب بعضی از جواریه را باین اسم نامیده اند و از آنجمله است
شادن جاریهٔ اسحق بن نجیح که بحسن خلق و لطف منظر مشتهر بوده و در فن
موسیقی و نظم شعر مهارت داشته چنانکه اشعار ذیل را که از نتایج فکر و طبع
خود اوست در مجلسی خوانده و اهل مجلس را مدهوش نموده است

ظبی تکامل فی نهایة حسنه	فزهی بهجته و تاه بصده
والشمس تطلع من فرند جبینه	والبدر یغرب فی شقائق خده
ملك الجمال باسره فکانما	حسن البریة کلها من عنده
یا رب هب لی وصله و بقائه	ابداً فلست بعائش من بعده

یکی از اهل مجلس بعد از آنکه بخود آمد گفت آیا در حسن و جمال و صباحت و ملاحت
غیر از تو کسی هست که این اشعار را بتوان باو راجع کرد و خواند شادن در جواب
گفت

فان بحث نالتنی عیون کثیرة	و اضعف عن کتمانه حین اکتم

شاریه

یکی از مغنیهٔ مشهور در اغانی و از خوانندهای سلسلهٔ عباسیه بوده در بصره
متولد شده اگرچه پدرش از اولاد سامة بن لوی معروف به بنی ناجیه و از احرار بود
اما چون مادرش کنیز میبود و پدرش نیز فرزندی او را انکار مینمود در فقد
رقیت افتاد و بقولی او را دزدیده فروختند و خاتونی از بنی هاشم او را مالك
شد و تربیت کرد و معلم برای او قرار داد و اخر الامر مملوك ابراهیم بن المهدی
گردید و در فن موسیقی چنانکه باید مهارت حاصل نمود و مشهور شد
و تفصیل بقیت و آزادی او در جلد چهارم کتاب اغانی مسطور است

شاعرة الاندلس

لقب حفصة الرکونیه اشهر ادبیهٔ اندلس است که شرح حال او پیش نگاشته شد
چون در نظم شعر بدیهه طولی داشته و کمال اشتهار را حاصل نموده او را باین
لقب ملقب ساخته اند

شاه سلطان

اسم چند نفر مخدرهٔ از زنهای با عصمت عثمانی است از آنجمله است دختر
سلطان سلیم خان اول که زوجهٔ لطفی پاشای صدر اعظم بوده و بمرکز افتادگی
ارادت داشته در محلهٔ داود پاشای اسلامبول مسجد جامع و خانقاهی
بنا کرده است و بعدها آن خانقاه را مدرسه نموده در صحایف الاخبار
مسطور است که چون لطفی پاشا در جسور مشهور بود و چنانکه باید با شاه
سلطان رفتار نمینمود از منصب وزارت عظمی معزول شد و ما بین زن و
شوهر تفریق گردید
یکی دیگر شاه سلطان دختر سلطان سلیمان است که تکیهٔ شاه سلطان واقع
در محلهٔ ایوب (اسلامبول) را او بنا کرده
در تاریخ جودت پاشا و رحلهٔ هفتم صحایف الاخبار مسطور است شاه سلطان
نیز اسم دختر سلطان مصطفی خان ثالث بوده و مشار الیها بعبادت و خیرات
و اعانت فقرا و دستگیری ضعفا اشتهار دارد و بلکه بعضی ابنیهٔ
خیریه است

شجر الدر

ملکهٔ مصر و از مشهورات مسلمات است از درجهٔ کنیزی بمقام همسری رسید
این زن ترکی نژاد بوده ملک مؤید ابو الفداء اسمعیل ایوبی میگوید بعضی
گفته‌اند شجر الدر ارمنیه بوده نه ترکیه بهر حال تواریخ قطر مصر و غیره پر از اخبار
و ترجمهٔ وی اشتمال دارد کنیتش ام خلیل است چه از سلطان ملک صالح
نجم الدین ابو الفتوح ایوب فرزندی خلیل نام داشت و این خلیل بکودکی درگذشت
و ملک صالح شوی شجر الدر پسر ملک عادل سیف الدین ابو بکر است و
این سلسله را اکراد و ایوبیه مینامند و ایشان زمانی لایق در مصر و شام
و یمن بل غیرها پادشاهی کرده اند و خدمتهای بزرگ بدیانت اسلامیه نموده اند
سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب که فی الحقیقه اول این سلاله است
میتوان گفت نامش در تواریخ فرنگ بیش از تواریخ اسلام است و مجاهدات
و حروب وی را از شدت شهرت ضرورت اشارت نیست و فی الواقع ابطال نصرانیه

بعد از

بعد از فوت ملک صالح نجم الدین ایوب شوهر شجر الدر حکم انفراد صورت دادند
و اصل ایشان از اهالی ایران است چه فرقه هکاریه از اکراد ایران زمین
و بلده دوین منشأ ایوب پدر سلطان صلاح الدین و شیرکوه عم وی از
اعمال آذربایجان میباشد شیخ تقی الدین مقریزی میگوید چون در سال
ششصد و چهل و هفت هجری لشکر فرنگ در رکاب پولس دوواد بر سر شهر
دمیاط آمده آنجا را بتغلب متصاحب کردند ملک صالح نجم الدین ایوب
ایوبی که سلطان وقت بود مریضا در دمشق توقف داشت و مدافعه را
در زمان بسمت دمیاط در حرکت آمد و قتیکه بمحل موسوم به اشموم طناح
رسید مرض او شدت کرده و درگذشت شجر الدر که در صحبت وی در آنجا بود
تدبیر مردانه نمود و در اخفاء موت سلطان اهتمام تمام ورزید و کس فرستاده
توران شاه بن ملک صالح نجم الدین را از حصن کیفا طلب کرده و بجهت طرق
انتشار فوت سلطان را مسدود نموده بود که تا حضور توران شاه تمام تکالیف
اردو بر قرار سابق بعمل می آمد و طبقات و کارکنان اردوی همه روزه
بدرگاه میآمدند و بساط سلطانی کشیده میشد و تمام احکام و اوامر و قبض
و بسط و حل و عقد را شجر الدر خود مباشرت میکرد و امور سلطنتی را بشخصه
اداره نموده بود لاجرم مرزبانان هیچکس از فوت سلطان سخنی نمیگفت
و از دور و نزدیک احدی از آن حادثه استحضار بهم نرسانید و اگر شجر الدر این
تدبیر بکار نبسته بود جمیع اردوی مسلمین پایمال لشکر فرنگ میگردید خلاصه
چون توران شاه مکتوب شجر الدر را قرائت نمود و از ماجری مطلع گردید در
نیمه ماه رمضان از حصن کیفا جریده حرکت کرد و وقتیکه بدمشق رسید در قلعه
دمشق بتخت سلطنت مصر و شام جلوس نمود و آن روز دوشنبه بیست و هفتم
رمضان سال ششصد و چهل و هفت هجری بود آنگاه از قلعه دمشق خارج شد
در صالحیه منزل کرد و از آنجا بجانب ملک مصر نهضت نمود و در بیست و یکم
ذیقعده بمنصوره رسید و شجر الدر جمیع وظایف حکمرانی و تکالیف فرمانگذاری را
از آن وقت بتوران شاه که ملک معظم ملقب یافته بود واگذار و تفویض نمود

وفی

ولی ملک معظم سیرهٔ ناستوده پیش گرفت و در تدبیر وقت و صلاح مملکت خطا کرد و بحریه را که در آنوقت عمدهٔ لشکر و جمرهٔ عسکر بودند تهدید نمود و همکذا نسبت بشجرة الدر ورفتاری برخلاف مأمول پیش گرفت و او را تخویف همی کرد و اموال و ذخائر را خاهر و خاهر همی خواست از و مطالبه میکرد تا شجرة الدر بستوه آمده کس نزد جوبیّه فرستاد و خون مر جم او را برباد داد و خود نیز بر سلطنت مصر و شام جلوس نمود خلاصهٔ این واقعه آنکه سلطان ملک الصالح نجم الدین ایوب کروهی از ممالیک خود را رغایت فوق العاده کرده در دولت این دولتی داخل ساخته ایشان را بر سایر طبقات نوکر تقدیم بخشیده نام ایشان را بحریه کذارده بود و شمار آنجماعت را از هفتصد و پنجاه الی یکهزار تمام نوشته اند و تمام ایشان ترکی نژاد بودند و همین جماعت اند که بعد از سلاله کردیه (سلسلهٔ ایوبی) سلطنت مصر را بدست گرفتند و دولت ممالیک عبارت از دولت همین بحریه و جهت این ترک پروری آن بود که چون ملک صالح نجم الدین ایوب مذکور بنجر ایك و بحر بعض اعیان مصر برادرش ملک عادل خروج کرد و خواست سلطنت را از دستش بگیرد و کاری از پیش نبرد لاجرم جمیع سپاهی و اعوان و انصارش پراکنده شدند مگر هشتاد نفر از غلامان زرخرید ترکی نژاد با جماعتی از خواص اصحاب که عدد ایشان بر بیست نفر میرسید این یکصد تن بعد از آنکه نجم الدین با شجرة الدر در کرک محبوس کردید همچنان مقیم کرک بودند و از حدود و حوالی آنجا خود مفارقت روا نداشتند تا فرج غیبی نصیب نجم الدین ایوب شد و از حبس خلاص یافت پس از همان تاریخ این رفاداری و نمک شناسی را منظور همی داشت و در سلطنت خود آن جنس را تربیت همی فرمود و عدد ایشان بحریه را بسیار کرد و آنها را خاصه و بطانهٔ خویش قرار داد و چون عمر کرد در باردولتی را از قلعهٔ جبل بقلعهٔ روضه نقل نمود این کروه را با خویشتن در داخلهٔ قلعه منزل داد و اسم ایشان را البحریّه نهاد

ملک معظم توران شاه بن ملک صالح ایوب چون باردوی سلطنتی که در منصوره

تشکل بود رسید تخت نسبت باین جماعت که هم بمرتبه امارت رسیده
نهایت استیلا و بسط ید داد در کارها دولتی بهم رسانیده بودند اثناء آغاز
بود و هم شجرة الدر را بانواع وعید تخویف و تهدید کرد لهذا شجرة الدر
اکبر امراء ایشان مکتوبی فرستاد و ضمناً چنین برنگاشت که شما دیدید من
بعد از فوت شوهر خود چگونه ضبط امور کردم و در تمهید سلطنت این جوان
توطئهٔ امر وی تا چه مقام اقدام و اهتمام ورزیدم اینک برخلاف آنچه شایسته بود
هر روزه مرا بهلاك و هلاك بیم میدهد و در هراس و وحشت می افکند جماعت ممالیك
که بعهد مولی و مالك رقاب خواجه در گذشته خویش در تقرب و تقدم و
حظوت و مکانت با خاتون مذکور جهت جامع داشتند اینجا را استحسا انکار
نمودند و با یکدیگر هم عهد گردیده در بیست و نهم محرم سال ششصد و چهل و هشت
هجری ملك معظم توران شاه بن ایوب مذکور را بقتل آوردند و بقتل او سنین
سلطنت سلسلهٔ اکراد بنی ایوب در دیار مصر بانقراض کلی رسید بعد از آنکه
هشت پادشاه از ایشان در مدت هشتاد و یك سال و هفده روز حکم همی راندند
و زمان پادشاهی ملك معظم پسر ملك صالح نجم الدین ایوب چهار ماه و یك روز
بود و بحریه حسب المواضعه چون توران شاه را کشتند شجرة الدر را بپادشاهی
برداشتند و در تمام ملك مصر بنام او خطبه خواندند و سکه زدند و او در
مثالها و احکام و فرامین دولتی چون توقیع میکرد بعنوان والدهٔ خلیل امضا
مینمود و نقش سکهٔ او باین عبارت بود (المستعصمیه الصالحیه ملکة المسلمین
والدة المنصور خلیل خلیفة امیر المؤمنین) و جماعت بحریه در همین سنه عسکر
که بر سر فرنگیان بود دلیرها کرده و کشتارها نموده بودند و عاقبت هم ایشان
مدینهٔ دمیاط را استرداد نمودند و از برای ادا مقدم سپاه فرنگ چهار صد
هزار دینار نعلبها گرفتند و در نهم صفر اردوی مسلمین از منصوره حرکت
کرد و عزیمت قاهره نمود و در روز سیزدهم صفر طبقات سپاهی و بزرگان دولت
حسب العاده برای ملکه شجرة الدر قسم یاد نمودند و مشار الیها بعد از ملاحظه
اداء تکلیف از لشکر و رجال مصر جمله را بتشریفات گرانبها و خلاع نفیس بنواخت

واموال بسیار و نقود بیشمار در آن روز بخشش نمود ولی چون خبر سلطنت او
بشامات رسید اهالی سخت منکر شدند و کرامیناب شام با مصر براه موافقت
نرفتند و شامیان ملک ناصر صلاح الدین یوسف بن عزیز صاحب حلب را طلب
کردند و هم مستعصم عباسی خلیفه از بغداد بآن ملک منشور فرستاد که
این چه رای سخیف است و عقل ضعیف که زنی را بر تخت مملکت بزرگ اسلام
پادشاهی داده اید و در این وقت جماعت بحریه امیر عز الدین ایبک ترکمانی صالحی را
که از معتبرین ایشان بود بنیابت السلطنه انتخاب کرده و برای پیشکاری ملکه
برگزیده بودند چون خبر مخالفت مردم شام و مذمت خلیفه از عراق بمصر رسید
عامه سپاه مصر نیز از مقام دولتخواهی ملکه عصمة الدین ام خلیل شجرة الدر
آغاز فرود آمدن نمودند لاجرم مشار الیها امیر عز الدین ای بیک سابق
الذکر را بشرط زناشوئی اختیار کرد و پادشاهی خود را بوی تفویض نمود
و تمام مدت استقلال او در سلطنت دیار مصر هشتاد روز بود و عز الدین
ای بیک را در شهر ربیع الآخر سال ششصد و چهل و هشت هجری الملک المعز
لقب داده با شعار و موکب و دستگاه و طمطراق سلطنتی سوار ساختند
و این اول ظهور دولت اتراک ممالیک است در مصر و این آی بیک قریب هفت
سال سلطنت کرد و در آن مدت جمعی از ممالیک را خوار نمود و جمعیت ایشان را
پراکنده ساخت و قلاوون و بیبرس که هر دو از مشاهیر شجعان ممالیک بودند
و هر دو بعدها بسلطنت رسیدند از خوف آی بیک بشام گریختند و هم
گروهی بیشمار از ستمکاری وی خونخوار شده وی بقتل آمدند تا آنکه شجرة الدر
بقتل او اقدام کرد و در روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه ربیع الاول سال
ششصد و پنجاه و پنج در حمام جام حمام نوشید و جهت اقدام شجرة الدر بقتل
شوی خویش آن بود که بوی گفتند آی بیک دختر بدر الدین لؤلؤ صاحب موصل را
خطبه کرده است و عزم تزویج او دارد غیرت شجرة الدر از این معنی در هیجان
آمد و یک روز که آی بیک از چوگان بازی باز گشته بحمام رفت سنجر جوجری را
که غلام محسن طواشی (خواجه سرا) بود با جمعی از خدام بحمام فرستاد تا کار

او را

خیرات حسان

اورا اتمام کردند و در همان شب انکیشنو انکشتری اورا نزد امیر عز الدین حلبی کبیر فرستاد و بعز مود تا بسلطنت مصر سپردا زد اما عز الدین جرات نکرد و چون این داستان انتشار یافت غلامان معز الدین آی بیک مقتول قصد قتل شجر الدر کردند و ممالیک صالحیه که زرخرید ان ملک صالح نجم الدین ایوب زوج سابق شجر الدر بودند بحراست و حمایت او برخاستند پس از آراء کبرا بر سلطنت نور الدین علی بن آی بیک قرار گرفت و اورا الملک المنصور لقب داده در حالیکه پانزده سال از عمرش گذشته بود بجای پدر نشانیدند و شجر الدر را از دار السلطنه بسوی برج احمر نقل نمودند و خدام و اکابر با شجر الدر بر قتل معز الدین آی بیک همداستان شده بودند بر دار کشیدند و سنجر جوجری که سر دسته قتله بود فرار کرد و بعد از چندی بدست افتاد و مثل سایرین بدار زده شد و خانه صاحب بهاء الدین علی بن حنا را نیز که وزیر شجر الدر بود بیاسبانان دولتی سپردند و هم بخط خودش نوشته شصت هزار دینار از وی بگرفتند و بعد از چندی ممالیک معز الدین آی بیک با هم متفق شده علم الدین سنجر حلبی را که پیشکار و اتابک ملک منصور علی بن آی بیک کرده بوده بود بگرفتند و بجای او اکتای مستعرب صالحی را اتابک وی قرار دادند و در شانزدهم ربیع الآخر همین سال ششصد و پنجاه و پنج شجر الدر بقتل آمد و جسدش بخارج برج احمر افکنده شد پس نعش او را ابراهیمی که خود در زمان حیوتش ساخته بود حمل دادند و بخاک سپردند

شراحه

بر وزن سراقه زنی بوده است از قبیله همدان که در حضور حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام اقرار بزنا نموده و رجم شده است و شراحه محدثه بوده است مکناة بام سهله

شرف خانم

بنا بر مسطورات تذکره قطبین دختر نبیل بیک از نژاد شیخ الاسلام غاشر افندی است که صاحب کتابخانه و از شعرای علما بوده مشار الیها شاعره

ادیبه و ناظم مناجاتی است که در تذکره فطین مسطور شده و صورت آن از قرار ذیل است

یا الهی در کلام مستحق احسان ابله | کرم و لطفک حقمده فراوان ابله
نعت و مرثیه مناجات و ثنا ایتدی | سبب مغفرت ایتسون بو دیوان ابله
اکلادیم نیک و بد خیر و شری باجمله | بیلدیرو بو علم لدن بیر عرفان ابله
جمله ارباب کمالک نظرندن بلدیرم | نقدم وار ایسه نقصانی پنهان ابله
وزن و معنی دلکرا و لسه عارشوقک | شعرینی منتخب حضرت حسان ابله

الحق این زن را مرثیه‌های ممتاز است که در دیوان او محسوب میشود تولدش در سال هزار و دویست و بیست و چهار اتفاق افتاده است

(بوشناق) شریفه خانم

منسوب بایالت لوبین است صاحب مآثر و بسال نعرد آن بوده و بمردی و دلیری شهرت نموده چنانکه در اوراق و صحایف ذکر او کرده و گفته اند این زن در جنگ منتکر و که طاغیان بر ناحیه لوبین اسپیلا بهم رسانیده بودند مانند ابطال رجال داخل میدان قتال شده چند تن را بدست خود بکشت و در ازای این هنر دولت عثمانی مبلغی انعام با یک قطعه نشان مجیدی باو اعطا کرد و این در بیست و دوم ماه شوال سال هزار و دویست و نود و سه بود

ششد

دختر محمد بن الشیخ علی الترکمانی است که در علم حدیث مهارت داشته نزد عبد الله بن علی الصنهاجی استماع و تحصیل علم حدیث کرده در انباء ابن حجر ذکر او شده در سال هفتصد و هشتاد و هفت هجری وفات نموده است

شغانین

بنا بر مسطورات کتاب تزیین الاسواق این زن از زوجات متوکل خلیفه عباسی بوده و کمال دلربائی و جمال امتیاز نموده شعرهای شیرین میسروده پدرش

از ترسیهای ساکن در یکی از دیرهای بر شام و خود کشیش‌زاده و وقتی
منظور نظر متوکل شده که این خلیفه در آن ناحیه بسیاحت باغات و دیرها
اشتغال داشته گویند متوکل روزی با یکی از ندمای خود بدیری که شعثاء
در آن بسر میبرد رفت و او را دید و مفتون صباحت و ملاحت او گردید
از پدرش پرسید این دختر را نام چیست گفت شعثاء خلیفه گفت ای شعثاء
قدری آب برای من بیاور شعثاء گفت سیدی آبی که در اینجاست از
دریاچه است و لایق شما نیست اگر بخواهید خود میتوانم شما را سیراب کنم
بلا مضایقه آن را فدا میکردم پس از آن بسرعت رفته جامی نقره آب کرده
آورد خلیفه اشاره بندیم کرده او آب را گرفت و نوشید آنگاه خلیفه
بشعثاء گفت اگر من تو را خواستگاری کنم راضی خواهی شد او گفت
اگر این مهر حقیقت داشته باشد و مآل آن چون حال از آن هراسی ندارم
البته قول شاعر را شنیده اید که میگوید

کنت لی فی اوائل الامر حبّا ثمّ لمّا ملکت صرت عدوّا
این ذاک السرور عند التلاقی صار منّی تجنّبا و نبوّا

متوکل طوری بطرب آمد که نزدیک بود از شوق جامه بر تن چاک کند بعد
از آن بشعثاء گفت امروز بکار دیگر میپردازم فردا با من باش که دلم در بند
مهر تست شعثاء او را بغرفهٔ دیر برد و بر اکرام و احترام بیفزود خوردنی
و شراب آورد چون متوکل باکل و شرب پرداخت و سرش گرم شد شعثاء
عودی برداشت و بنای تغنّی را گذاشت و ابیات ذیل را برخواند

یا خاطبا منّی المودّة مرحبا روحی فداؤک لا عدمتک خاطبا
انا عبدة لهواک فاشرب واسقنی واعدل بکأسک عن جلیسک اذا بی
فو الّذی رفع السّماء ملکتنی وترکت قلبی فی هواک معذّبا

از این اشعار میل و رغبت او بمتوکل معلوم شد و بترغیب خلیفه بدین اسلام
در آمد و خلیفه او را تزویج نمود و محبوبه‌ترین زوجات متوکل
گردید

شعثاء

در اشعار حسان ذکر این زن شده اصلاً از قبیلهٔ بنی اسلم و بقولی از طایفهٔ بنی ماسکه بود عرب بوده حسان با او مایل و مفتون گردیده او را بزنی خواسته و ام فراس دختر حسان از بطن این زن بوجود آمده است

شعوانه

از قراریکه در نفحات الانس مولانا جامی مسطور است و چنانکه در طبقات امام شعرانی نگاشته شده این زن که در اواخر مائهٔ دوم هجری زندگانی مینموده دارای مقام ولایت بوده زنان را موعظه و نصیحت میکرده و بالحان خوش سخنان مؤثر میگفته از فرط دوستی بخدا میگریسته و میگفته است میل من آن است که آنقدر بگریم که آب دیدگانم نماند پس از آن بدرجهٔ خون از چشمانم جاری شود که در بدنم عضوی نماند که خون در آن باقی مانده باشد زهاد و اهل مجلس او حاضر میشده اند از اکابر اولیاء الله فضیل بن عیاض بزیارت و ملاقات شعوانه میرفته و آرزوی فیوضات قدسیهٔ آن مخدره را مینموده در ملازمت مشارالیها گردیده بوده است وقتی از و میپرسند تو از خدمت و مصاحبت شعوانه چه دیدی و بچه فیض رسیدی در جواب میگوید از وقتیکه من باین سعادت نایل گشته ام حب دنیا از دلم خارج شده بجهت روزی غم نخوردم بزرگان اهل دنیا بنظر من عظمی ندارند و مؤمنین را حقیر و بیقدر نمی بینم بالجمله شعوانه در سال یکصد و هشتاد و هفت هجری در مکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفاً و تعظیماً راه سرای قرب پیش گرفت

شغب

مادر مقتدر بالله عباسی است و بیشتر بعنوان ام موسی و در تحت لغت سیده ذکری از و شده از جواری ام ولد معتضد خلیفه بوده پس از جلوس پسرش مقتدر بمسند خلافت بسیده ملقب شده در اواخر عمر علت استسقا او را عارض گردیده و پس از وقوع خلع و قتل مقتدر مرض او

شدت کرده چنانکه از خوردن و آشامیدن افتاده بود درچنین حالی قاهر بالله خلیفه او را احضار نمود و از راه غرض و طمع بآزار و ایذای او پرداخت و سراز پروپا آویخت وفاتش در سال سیصد و بیست و یک هجری واقع شده و در رصافه در مقبره که مخصوص خود او بوده مدفون شده است

شفا خاتون

بنت ام عبد الرحمن بن عوف و بنت عوف بن عبد بن الحارث بن زهره از صحابیات هنگام ولادت باسعادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این زن نزد حضرت آمنه بنت وهب بوده و علاوه بر تولد خاتم پیغمبران را که عبارت از خوارق و خالیه و حالات عجیبه نورانیه باشد در مشاهده مشارکت نموده بدین جهت اسم او در کتب سیر مذکور است

شفا

اسم دو نفر صحابیه بوده است و یکی از آن دو ام سلیمان بن ابی حثمه میباشد و او شفا بنت عبد الله ابن عبد شمس القرشیة العدویه و صاحبه رقیه نمله است که در زمان جاهلیت برای دفع ناخوشی سرخچه با نمله منز میخواندند و شفای بنت عبد الله در غایت احترام و اکرام سید انام حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نهایت مبالغت را مینمود و آنحضرت در خانه مشار الیها قیلوله میفرمود بنابرین شفا فرشی مخصوص وجود مبارک آن بزرگوار در خانه خود ترتیب داده و آن فراش در خانواده شفا بود تا مروان آنرا بگرفت در تاریخ کامل در آنجا که ذکر سیره عمر مینماید مسطور است که شفا بنت عبد الله چند تن را دید در راهی دید راه هستند و نرم قدم برمیدارند و طوری سخن میگویند که مسموع نمیشود و حرکات آنها بحرکات زنان کاران شبیه است پرسید اینها چه کسانند گفتند زهاد اند گفت کان والله عمر اذا تکلم اسمع و اذا مشی اسرع و اذا ضرب اوجع و هو والله ناسک حقا یعنی بخدا قسم عمر هر وقت سخن میگفت رسا و شنیده میشد و گاه راه رفتن

بسرعت قدم منبرد و هنگام زدن بدرد میاورد پس او زاهد حقیقی بود

(ست) شقراء

دختر سلطان مصر ملک ناصر حسن بن محمد قلاوون است که زوجه امیر دروس بوده دار الست الشقراء یعنی خانه ست شقراء یک وقتی از ابنیه عالیه مصر شمرده میشده و مقریزی در خطط خود ذکر آن کرده است مشار الیها روز سه شنبه بیست و هشتم ماه جمادی الاولی سال هفتصد و نود و یک هجری در گذشته است

شقراء

دختر مسلم بن حلیس الطائی و از زوجات عبد الملک خلیفه اموی بوده بقول ابن اثیر جزری مادر پدر ابن شقراء دختر عبد الله بن جعفر الطیار میباشد

شقیقه

اسم مغنیه ایست از عرب و او دختر عباد بن زید بن عمرو بن شیبان است این بیتی که در دیوان خنساء دیده میشود و میگوید

لو کنت من مازن لم تستبح ابلی
بنو اللقیطة من ذهل ابن شیبانا

میباشد بجای بنو اللقیطة بنو الشقیقة نوشته شود چه مشار الیها منقول است نه بنو اللقیطة و در ینجا خالی از مناسبت نیست که بگوییم بنو اللقیطة در عرب منسوب بدختری هستند که حذیفة بن بدر در سالی که قحط و غلا مردم را هلاک مینمود پیدا کرد و چون لقیطه از التقاط است و التقاط بمعنی پیدا کردن و دریافت نمودن باشد باین اسم معروف شد حذیفه تفتیش و جستجو کرد و پدر لقیطه را معلوم نموده بشناخت و او عصم بن مروان نام داشت و چون از نگاهداری و رسانیدن قوت بدختر خود عاجز شده بود او را رها نموده حذیفه لقیطه را خواستگاری کرد و عصم او را بزنی بحذیفه داد و اولاد او معروف به بنی اللقیطه شدند و این در اوقیانوس مسطور است

شقیقه

صحابیه بوده است از بنی مازن و بقول ابن اثیر خواهر شموس بنت مالک الصحابیه میباشد و این هر دو خواهر بحضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بیعت کردند

شکرپاره

از زنهائی است که مصاحبت و منادمت سلطان ابراهیم عثمانی را داشته و برای سلطان داستان نقل میکرده بعد از حد خود تجاوز نموده و در امور ملکی مداخله کرده و بتوسط اتباع و کسان خود از مردم رشوه ها گرفت رفته رفته مطلب آشکار شد و ابتدا مهد علیا کوسم والده او را تعزیر و تنبیه نمود و بعد ها مراتب بحضور سلطان معلوم و مکشوف گردید و حکم نفی و اخراج بلد او صادر گشت روز سیم ماه جمادی الاولی سال یکهزار و پنجاه و هشت بود که شکرپاره را غفلة گرفتند و در قایقی گذاشته بجزیره ساقز بردند و از آنجا به ابراهیم نفی کردند که بند احمد اغا نام مأمور اخراج و ایصال او بمحل مزبور بوده و چون بیخبر ویرا ناگهان او را گرفتند و حرکت دادند شکرپاره خرج راه نداشت باحمد آغا اظهار کرد او ششصد قروش باو داد شکرپاره چون نظرش بکیسه به نقود مسطوره افتاد از خوشحالی دامن احمد اغا را بوسید و هر دو بگریه در آمدند بالجمله بعد از نفی و تبعید شکرپاره حکم شد اموال او را بطور مصادره ضبط کنند در خانه اش (اسم کاروانسرای بیتپه اسلامبول) در اطاقی شانزده صندوق از اموال او پیدا کردند که همه مملو از جواهر و سیم و زر بود از خانه شکرپاره هم دویست و پنجاه کیسه پول نقد و اجناس بسیار بیرون آوردند و چون جمله مال او را بحضور سلطان ابراهیم بردند نهایت متعجب شده گفت هیچ کافر پیش من قسم میخورد پول شام شب ندارم ببین چه مکنت از او بدست آمده همه اینها مال من است

شلبیه

ادیبه بوده است اندلسی منسوب به شلب بر وزن حلب و آن ایالتی بوده است

خیرات حسان

در ساحل دریا و مسافت آن محل تا شهر قرطبه که در آن وقت پای تخت اندلس بود هفت میل است اسم ادیبه مشار الیها معلوم نیست همینقدر معین است که اهل شلب بوده و از ابیات مسطوره در ذیل که از نتایج افکار شلبیه است درجه فضل و طبع او بدست می آید

قد آن ان تبکی العیون الآبیه ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ولقد اری ان الحجارة باکیه
یا قاصد المصر الذی یرجی به ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ان قدر الرحمن رفع کراهیه
ناد الأمیر اذا وقفت ببابه ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ یا راعیا ان الرعیة فانیه
ارسلتها هملا ولا مرعی لها ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ وترکتها نهب السباع العادیه
شلب کلا شلب وکانت جنة ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ فاعادها الطاعون نارا حامیة
خافوا وما خافوا عقوبة ربهم ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ والله لا تخفی علیه خافیه

شموس

اسم چهار نفر صحابیه و یکی از زنان انصار است که ابو محجن الصحابی با و تعشق داشته و چون هیچ راهی نداشت که بدیدار او نایل گردد در جنب خانه شموس در عمارتی که میساختند تن بعملگی در داده که گاه گاه از روزنه تماشا آن نعمات روی معشوقه خود را ببیند و چون این دولت او را دست میداد این شعر میخواند

ولقد نظرت الی شموس ودونها ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ حرج من الرحمن غیر قلیل

آخر الامر این شعر بسمع شوهر شموس رسید و بعمر شکایت برد عمر ابو محجن را نفی کرد و پوشیده نیست که ابو محجن چه در زمان جاهلیت و چه در ظهور اسلام بشجاعت و کرم و سخاوت معروف بوده و اصرار به شرب خمر داشته و اوست که میگوید

اذا مت فادفنی الی جنب کرمة
تروی عظامی بعد موتی عروقها
ولا تدفننی بالفلاة فاننی
اخاف اذا ما مت ان لا اذوقها

عمر

عمر او را چند بار حد شرب خمر زد و سودی نداشت و رشادتی که از او
در جنگ قادسیه بظهور رسید مشهور است و سعد بن وقاص پس از آن جلادت
و مردانگی او را نواخت و توبه داد آیا او حقیقة توبه کرد یا نکرد خدا داناست
در سرکان توپسرکان که از منتزهات امکنه شمرده میشود بظاهر قریه مزاری
است گویند قبر ابو محجن است کمتر جائی است که بآن صفا باشد در بهار
و تابستان خضرت اشجار و اراضی و جریان میاه و انهار و وضع جبال
تماشائی بنظرها میرساند که نگاشتنی و رسم کردنی است در دو فصل مزبور
قرب چهل نفر درویش بر سر آن مزار جای دارند و باصطلاح خودشان حال
می کنند و غالباً چون آنها را دست رسی بلعل و مانی نیست با سبزه خانگی
ساخته و سجاده در زیر درختی انداخته بخیال لب بسر میبرند و از بیرون توان
گفت که راستی آن مزار قبر ابو محجن است چه این وضع ظاهر از میل باطن
او خبر میدهد و اهل سرکان و تویسرکان درویشها را آسوده دارند
چه بخیرها راغب اند و اعانت فقرا را طالب

شموس بنت قیس

مادر ام المؤمنین سوده بنت زمعه بوده است کما فی الصحایف

شمس الملوک

دختر ناصر الدین محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن یعقوب بن الملک العادل
بوده و در انباء ابن حجر در جزء وفیات سال هشتصد و سه ذکر
او شده مشار الیها محدثه ایست شامیه و از زینب بنت الکمال روایت
کرده ابن حجر از او اجازه داشته وفات او در ماه شعبان سال
مذکور اتفاق افتاده است

شهباز

دختر شهباز خان دنبلی از بزرگان ایران و اسمش صاحبه سلطان بوده
بزیور هنرها آراسته و طبع خوشی داشته دیوانی مبسوط دارد بلادر
مدح مرحوم حسنعلی میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه

کفته است

شهزاده حسن دلبر و لشکر شکر است
شهزاده خوب روی شیرین سخن است
در باغ شه شهی خرامان سرو است
در گلشن خسروی گل یاسمن است

شهده الکاتبه

شهده بنت ابی نصر احمد بن الفرج بن عمر الابری است که در علم و درایت وحسن خط و کتابت مشهور و در علم حدیث ماهر و عالیة الاسناد و بجهة علو اسناد او خلق کثیر از و اخذ حدیث نموده اند جدّ اعلای او عمر لبوزنکری معروفست ابن خلکان گوید شهده از ابو الخطاب نصر بن احمد البطروانی و ابو عبد الله الحسین بن احمد بن طلحة النعالی و طلحة بن محمد الزینبی و ابی الحسن علی بن الحسین بن ایوب و ابو الحسین احمد بن عبد القادر بن یوسف و فخر الاسلام ابو بکر محمد بن احمد الشاشی و امثال انها از مشاهیر فضلای مائه ششم اخذ علم کرده و اجازه گرفته و از وی نیز بسیاری استفاده نموده و نزد او درس خوانده و اجازه گرفته اند هم در آن عصر صیت اشتهار او باکناف و اقطار رسیده بود پس از آنکه سنّش از نود سال تجاوز کرد روز یکشنبه سیزدهم محرم سال پانصد و هفتاد و چهار هجری در بغداد داعی حق را لبیک اجابت گفت امّا پدرش ابو نصر در روز جمعه بیست و سیم ماه جمادی الاولی سال پانصد و شش در گذشته است

از اعیان ادبای عصر شهده الکاتبه یکی علی بن محمد بن یحیی ابو الحسن الدرینی است که بجهة انتساب او به المقتفی لامر الله از خلفای عباسیه ثقة الدوله لقب یافته و دارای علم و ادب بوده و در بغداد تکبر و تقدم رسیده داشته و از آنجا که ابتدا ملازمت خدمت ابو نصر پدر شهده را داشته لهذا امشار الیه شهده را بزنی باو داده ولادت ثقة الدوله در سال چهار صد و هشتاد و پنج

هجری

هجری و وفات او در روز سه شنبه شانزدهم ماه شعبان سال پانصد و چهل و نه اتفاق افتاده چون در گذشت در همان خانه که داشت او را دفن کردند بعد ها گروهی از خواص و فات نمود ثقة الدوله را نیز از آن خانه نقل کرده هر دو را در یک محل دفن نمودند

شهده

بنت عمر بن احمد بن هبة الله احمد بن یحیی بن جرادة العقیلی الحلبی است که بسیده حلبیه مشهور بوده و پیشتر از این در حرف سین اشاره به ان رفته در حلب در سال ششصد و بیست هجری در حوزهٔ درس فاضل کاشغری حاضر شده و از و اخذ علم نموده و از ثابت بن شرف و سابر بن اجازت گرفته صلاح الدین صفدی در کتاب عنوان النصر گوید استاد من علم الدین نزد سیدهٔ حلبیه شهده درس خوانده و میگفت مشار الیها برای ما از محدث مشهور شیخ حافظ ضیاء الدین عمر بن بدر بن سعید الموصلی روایت حدیث نمود و غیر از او کسی از حافظ مشار الیه نقل حدیث برای ما نکرد وفات سیدهٔ حلبیه در سال هفتصد و نه در حلب اتفاق افتاده گویند این زن بعد از وفات برادر خود قاضی مجد الدین از دنیا اعراض نموده دیگر لباس فاخر نپوشید

شهده

در جلد ششم اغانی ابو الفرج اصفهانی گوید شهده مادر عاتکه منسوبه که ترجمهٔ حال او در حرف عین بیاید او جاریه و خوانندهٔ مشهور ولید بن یزید اموی بوده است

شهربانو

دختر یزدجرد پادشاه عجم از بزرگان زنان عالم است حق تعالی او را بمرتبهٔ عظیم اختصاص بخشیده که امامت را در نسل او قرار داده و نه امام معصوم که هر یک در عهد خویش قلب عالم امکان بوده اند و اینک و اپسین ایشان حضرت مهدی موعود و خلیفة الله فی الارضین و حجته علی الخلق اجمعین است

از نژاد آن بانوی کبری بظهور آورده و در حق فرزند بزرگوار آن مخدره عالی مقدار علی بن الحسین زین العابدین و سید الساجدین علیه السلم گفته اند

وان غلاما بین کسری وهاشم
لافضل من نیطت علیه التمائم

ارباب خبر و علماء تاریخ را اختلافی است در اینکه حضرت شهربانو و سایر بنات کسری که بدست اسلامیان افتاده بان اسیری صوری که از هزاران آزادگی برتر و افضل است گرفتار آمدند بعضی گفته اند در خلافت عمر بن الخطاب بود و برخی زمان عثمان بن عفان را نوشته اند و جمعی عهد همایون حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم را معین کرده اند گویند وقتیکه زنان و دختران اهالی مدینه شنیدند دخترهای پادشاه عجم را وارد مدینه میکنند همه بتماشا بر بامهای معابر رفتند و در راه تحصیل اذن شوهران بسیاری از نسوان مدینه صدا قهها بخشیدند و پردگیان از شوق سیر سیرت و جمال و کمال ایشان از وراء حجاب ظاهر گردیدند آنها که گویند بنات یزدجرد کسری در عهد خلیفه ثانی بمدینه رسیدند بر این اند که عمر بن الخطاب گفت این دخترها تقویم میباید کرد تا هر کس راغب آنهاست بها تسلیم کند تا تقسیم شود حضرت شهربانو از آن حکم متأثر گردید و بر بنای اعلای جو بتر خسرو پرویز بن بابان پهلوی گفت که اگر اوبنائه رسول خدا صلی الله علیه وآله توهین نمیکرد کار باینجا نمیکشید خلیفه چون پهلوی نمیدانست گمان کرد باو دشنام داد و از در طیش قصد بطش نمود امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه فرمود وی از حکم تو آزرده شد و بجد خود پرویز نفرین کرد و حکم الهی در حق اینگونه بردگان که از خاندان بزرگ باشند غیر این است که صادر شد مگر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نفرمود که گرامی هر قوم را گرامی دارید اینان شاهزادگان فارس میباشند حق مقام ایشان را موافق قانون کلی نبوی منظور میباید داشت خلیفه

گفت پس تکلیف چیست یا ابا الحسن فرمود خود ایشان را مختار میباید ساخت تا هر کسرا برگزینند از سهم او در غنیمت محسوب گردد و در بعضی از اخبار در همین مقام ما بین حضرت شهربانو و امیر المؤمنین سلام الله علیه محاوره گذشته است و لوحی که در بناء مشهور واقع در کوهسار ما بین جنوب و مشرق ری مسمی بی بی شهربانو بنظر رسیده بصورت آن مجلس فی الجمله مشتمل است و در خبری معتبر دیده ام که در آن مجلس میان آن اسیران و خلیفه مسلمین سلمان فارسی مترجمی میکرد و مطالب از طرفین معلوم مینداشت و مفهوم میساخت و هم در کتابی خوانده ام که امیر المؤمنین علیه السلام از دختر یزدجرد پرسید پدرت چون وقت را نامساعد دید و اقبال را در زوال یافت چه میگفت گفت میگفت چون بخت برگردد هلاک در تدبیر باشد اذا ادبرت الدنیا کان الحتف فی التدبیر باری حضرت شهربانو چنانکه در اخبار بما رسیده است بحال نفاس درگذشت رضوان الله علیها و اینکه شیخ شمس الدین سبط شیخ عبد الرحمن بن الجوزی گفته است زید یا زید بعد از حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء مادر حضرت سجاد را بزنی گرفت خبطی است شنیع و غلطی فاحش و محمد ذهنی افندی مؤلف مجموعه مشاهیر النساء در ترجمه حضرت شهربانو میگوید وی دختر آخر اکاسره ایران یزدجرد است که در فتوحات زمان خلافت عمر باد و خواهر خود بدست اهل اسلام افتاده و حضرت حسین علیه السلام او را بگرفت و استیلاد نمود و از او علی بن الحسین زین العابدین بوجود آمد در ربیع الابرار و سیره حلبی و صحایف الاخبار و مشارق الانوار مذکور است که یزدجرد سه دختر داشت یکی بعبد الله بن عمر و دیگری بمحمد بن ابی بکر و دیگری بحضرت حسین بن علی علیه السلام هم صحبت و هم بستر شد از آن دختر که در خانه عبد الله بن عمر پسر فاروق بود سالم بن عبد الله ولادت یافت و از آنکه در خانه محمد بن ابی بکر صدیق بود قاسم بن محمد در وجود آمد و از آنکه بشرف مصاحبت حضرت حسین بن علی علیهما السلام بود حضرت سید الساجدین

زین العابدین علیه السلام ظاهر گردید و چون این سه بزرگوار که از سادات تابعین و فقهاء آن طبقه میباشند در علم و ورع بر اقران فائق گشتند اهالی مدینه که از استیلاد سراری و استفراش جواری احتراز داشتند سپس در آن کار رغبت نمودند

و در بعض از کتب اسم مادر حضرت زین العابدین علیه السلام غزالہ یا سلافه یا سلافه یا ام سلمه نوشته شده و منافاتی نخواهد داشت زیرا که شهربانو اسم اصلی آن مخدره و غزاله و سلامه و غیرها اسم عربی اسلامی اوست و مخصوصا معمول بلکه مستحب بوده است که بردگان را تغییر اسم میدهند و نامی مجدد میکذارند و حضرت شهربانو بالبدیهه در صورت نسبت با سلامیان سمت بردگی داشت اگرچه در معنی بر همه آزاده پردگی مقدم بود

وشهربانو را شاه جهان و شاه زنان نیز خوانده اند

شیماء

دختر حلیمه سعدیه شیماء خواهر رضاعی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و محبت مفرطی به آنحضرت داشته و از اوست و گفته است

یا ربنا ابق اخی محمدا	حتی اراه یافعا و امردا
ثم اراه سیدا مسودا	واکبت اعادیه معا والحسدا

واعطه عزا یدوم ابدا

مشارالیها هم زمان شباب و کهولت و هم او از بعثت و نبوت و هم ایام غلبه و فتح و فیروزی حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیده و ارجوزه مسطوره در ذیل را در وقت کودکی آنحضرت بجهة مشغول ساختن آن بزرگوار سروده

هذا اخ لی لم تلده امی	ولیس من نسل ابی وعمی
فدیته من مخول معمی	فانمه اللهم فیما تنمی

شیماء بمعنی خال دار است و لقب مشارالیها بوده اسمش حذافه یا جدامه است

حرف الصاد

صاحبة الجمل

اشاره بعایشه است و کلام معجز نظام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که خطاب بزوجات مطهرات کرده فرموده‌اند لیت شعری ایتکن صاحبة
الجمل الادبب تخرج فتنبحها کلاب الحوئب و در وقعهٔ جمل که نزد اهل
خبر معروف است رجال بنی ضبه این رجز میخوانده‌اند

نحن بنو ضبة اصحاب الجمل   ننازل الموت اذا الموت نزل
والموت احلی عندنا من العسل

چون عایشه در وقعهٔ جمل بر شتری که عسکر نام داشت سوار بود و مخصوص
همین وقعه آن شتر را بهر او مهیا کرده بودند آن وقعه را وقعة الجمل و عایشه را
صاحبة الجمل گفته‌اند

صاحبة الرؤیا

آنچه از اقوال ارباب سیر مستفاد میشود صاحبة الرؤیا یکی لقب رقیقة بنت
ابی صیفی است که در باب استسقای جناب عبد المطلب خوابی دیده و از
آنجهت او را صاحبة الرؤیا گفتند دیگری عاتکه بنت عبد المطلب است
که او نیز خوابی در باب وقعهٔ بدر خود دید و از آن رو باین لقب ملقب گردید

صاحبة النعامه

گویند زنی فقیر و بیکس در احیاء عرب بوده که اهل قبیله او را کفالت
مینموده‌اند روزی در صحرا شترمرغی دید صمغی غلیظ که آنرا صعرور میگویند
خورده و گلوی او را گرفته از حرکت باز مانده و خوابیده زن بیچاره گمان
کرد شتر است او را گرفته با معجر خود بدرختی بست و بقبیله آمده شادی
کنان بآواز بلند گفت بعد ها در هنگام نقل و کوچ باعانت شما محتاج
نخواهم بود خود شتری بچنگ آورده و احمال خود را با آن حمل خواهم کرد
و زیر بار منت شما نخواهم رفت پس از آن باز بطرف شترمرغ متوجه شد
اتفاقا شترمرغ آن لقمهٔ گلوگیر را بلع کرده و راحت نشده خود را بنحوی
از بندها ساخته رفته بود ضعیفه چون اینحال بدید بحالت تعجب و تأسف

بماند هم شتر مرغ از چنگ او رفته هم از اعانت اهل قبیله محروم گردیده بعد
از آن هر کس بچیزی که قابل اعتماد نبود اعتماد مینمود باو میگفتند انت
کناجیة النعامة یعنی تو مثل آن زنی که بشتر مرغ اعتماد کرد و این گفته مثل شد
و نظر بفایده شرح مزبور نگاشته آمد و الا از موضوع ما خارج بود

صاحبه

در سرای یکی از شاهزادگان فرزندان خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه
طاب ثراه خاتونی بوده است صاحب طبع که صاحبه تخلص داشته او را بحیا
و عفت و صفات حسنه ستوده اند اما ترجمه حال او را بدرستی ننگاشته اند
همینقدر گفته اند بکمال و دانش رغبتی داشته و خط را نستعلیق خوب مینوشته لطف
طبعش از اشعارش معلوم میشود این سه شعر از وست

غم نیست که از حسرت بسیار تو مردم
لطف نشود کم ز تو مقصود من این بود

زلف در روی تو هر کس که ببیند گوید
آتشی هست که با دود در آمیخته اند

جان و ایمان برای معشوق است　　جان و ایمان برای عاشق نیست

صالحه بنت الملقن

از احفاد ابن الملقن الشافعی و دختر شیخ نور الدین علی و خواهر خدیجه
بنت الملقن است که در حرف خاء ترجمه حال او نگاشته شد
صالحه بنت الملقن را صالحه ام الهنا نیز گفته اند و او از اشیاخ امام سیوطی
بوده و مشار الیه در کتاب المنجم ذکر او نموده و گفته است این زن از جد خود اخذ
حدیث کرده در سال هفتصد و نود و پنج هجری متولد شده و در ماه رمضان
سنه هشتصد و هفتاد و شش در گذشته است

صبیحه

زوجه ملک حکم مستنصر است که از ملوک اندلس بوده دارای عقل و درایت
و در انجام مهام سلطنت صاحب خبرت و کفایت بوده و در زمان شوهر خود

در امور ملکی مداخله می‌نموده و اکثر ارکان دولت و کارگذاران طوعاً
اوامر و نواهی او را اطاعت کرده از فرمان او سر نمی‌پیچیدند چون شوهرش
ملک حکم مستنصر درگذشت و پسرش هشام ثانی که ملقب به المؤید بالله گردید
بر سریر سلطنت نشست چون پانزده ساله بود و بدرستی از عهدهٔ امر خطیر
و کار بزرگ مملکت داری بر نمی‌آمد آرای امنا و رجال دولت بر آن
اتفاق نمود که صبیحه از جانب پسر خود نیابت سلطنت داشته باشد و امور
حکمرانی را اداره کند و او باین شغل شاغل پرداخت و کارها را بوجهی
لایق ساخت در تاریخ اندلس منتهای تمجید را ازین زن نموده‌اند

صدقی امة الله قادین

دختر محمد افندی پسر عبدالرحمن افندی قامتی زاده است که در سال یکهزار و
هشتاد و نه وفات کرده در جوار زاویهٔ امیر بخاری که در ادرنه قپوسی (در اسلامبول)
واقع است بخاک رفته این زن از ادیبه‌های اسلامبول بشمار می‌آید در الهیات
نظری داشته و صاحب دیوان اشعار و بعضی آثار پس از آنکه پدرش دوم مرتبه
بقضاوت اسلامبول مأمور شد در محل معروف به ایوب معزولاً وفات
کرد دخترش صدقی قادین قطعهٔ ذیل را در تاریخ فوت او انشاد نمود

قامتی زاده افندی ایدی جلت عزم جنان
اغلدی آنک ایچون ماتم ایدوب انس ایله جان
دیدی تاریخ وفاتی قزی صدقی آنک
قامتی زاده یه اعلای ارم اوله مکان

بیست و پنج سال بعد یعنی در سال هزار و صد و پانزده خود صدقی امة الله
قادین هم درگذشت و تاریخ فوتش را (صدقی فاضل) ۱۱۱۵ گفتند و در
حرف الف در عنوان امة الله ذکری از او شده و قطعهٔ نیز از افکار
ابکار او درج نموده است

صدوف العذریه

از قراری که در مجمع الامثال مسطور است صدوف العذریه دختر شخصی بود

خیرات حسان

۱۲۶

حلیس نام از قبیلهٔ بنی عذره واوست که گفته است (لا ناقة لی فی هذا ولا جمل) واین گفته مثل شده وشرح آن از اینقرار است که صدوف العذریه در تحت ازدواج زید بن الاخنس العذری بوده و زید از زن دیگر دختری داشته است فارعه نام ساکن در خانهٔ دیگر وقتیکه زید سفر کرده در غیبت او دخترش فارعه نامردی از اهل قبیله که موسوم به شبیب بود سری وصحبتی بهمرسانیده وهرشب بریکی از شترهای زید خود سوار میشد ونزد شبیب میرفت زید در معاودت از سفر خود در عرض راه بکاهنی برخورد وکاهن برای او فهمانید که امری خلاف عصمت در خانوادهٔ او واقع شده زید چون بخانه رسید بغضب در صدد وفد بد ویدکانی خود را در حق او بوجهی اظهار داشت صدوف که از کار فارعه با خبر بود دانست که امر بر زید مشتبه شد برای دفع اشتباه وبرائت ذمهٔ خود گفت لا ناقة لی فی هذا ولا جمل ومعلوم نمود که مرتکب خلاف فارعه بوده است نه او از آنوقت این کلام مثل گردید ودر مقام برائت ذمه استعمال کردند ویکی از شعرای عرب گفته است

وما هجرتك حتى قلت معلنة | لا ناقة لی فی هذا ولا جمل

اگرچه بسیاری از شعرای عرب این مثل را تضمین کرده اما بتصدیق صلاح الدین صفدی احدی بخوبی شهاب ابو الثناء محمود از عهدهٔ نظم وتضمین آن بر نیامده وی میگوید

استغفر الله ابن الغیث منفصلا | من بره وهو طول الدهر منفصل
من حاتم علا عنه واطرح فیه | فی الجود لا بسواه یضرب المثل
این الذی بره الا لاف یتبعها | كرائم الخیل ممن بره الابل
لو مثل الجود سرحا قال حاتمهم | لا ناقة لی فی هذا ولا جمل

ومؤید الدین ابو اسمعیل الاصفهانی المعروف بطغرائی در قصیدهٔ خود که بلامیة العجم اشتهار دارد گفته است

فیما الاقامة بالزوراء لا سكنی | بها ولا ناقتی فیها ولا جملی

وصلافی

وصلاح الدین شارح ابن قصیده رشیقه در شرح این بیت صدوف را
عدویه مینویسد و این مباین است با قول صاحب مجمع الامثال و الصدوف
مینویسد و این نیز با گفته صاحب قاموس که بی الف و لام ضبط کرده مباینت
دارد

وصدوف نیز یکی از مشاهیر نساء با جلالت بوده و از همسری با اعاظم استنکاف
داشته و اباء مینموده آخر در حبالهٔ نکاح عمرو بن حمران الجلدی در آمده است

صفوت

از ادیبه‌های اسلامبول بشمار می‌آید و از قرار مسطورات تذکرهٔ فطین خبر
مخبر افندی یکیچی و زوجهٔ شخصی موسوم به رفعت بیک بوده ابیات ذیل در
تذکرهٔ مزبوره از و بنظر رسیده در اینجا نگاشته شد

دوشمه دیردم دخی بو درده کوکل آه سکا
بنه دوشدک یکی درده کیم ایواه سکا
باغلا یوب زلفی ایله بو کیجه محکم طوتدم
اسکی دیوانه یکی ای کوکل اولماه سکا
هجر بزواه جنازه کیده جکسین یاهو
بیلدیره طوغریسی یولی حضرت الله سکا
دون کوروب خالد کرکوزمی ایندک انضا
غالبا ایتمز اثر آه سحرگاه سکا
صفوتا راز دلک کیمسه یه اظهار ایتمه
کون اولور یاردم اید ربر دل آگاه سکا

صفوت در سال هزار و پنجاه و سه هجری وفات کرده در مقبرهٔ پدرش
در ایوب مدفون شد

صفیه بنت عبدالمطلب

دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف از اعاظم نوادهٔ نبوت و عمهٔ محترمهٔ
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است از حضرت خدیجه و عایشه

واسماء

واسماء ذات النطاقین واعجائز الجنة یعنی پیرزنان بهشت گفته اند صفیه خلاف خواهرهای خود اروی وام حکیم البیضاء وامیمه وبره دست از وضع جاهلیت کشید وپیرو دین مبین گردید وبود تا سال بیستم هجرت در آن سال در خلافت عمر در گذشت   این زن ادیبه وعاقله واهل فصاحت وبلاغت بوده ودر حرف الف در عنوان اروی ذکری از وی رفت حضرت عبد المطلب را شش دختر بوده همه اهل شعر وفصاحت ودر اخر عمر پدر باشارت وی هر یک قطعه مرثیه برای او بنظم آورده اند وقطعه صفیه عبارت است از ابیات مسطوره در ذیل

ارقت لصوت نائحة بليل   على رجل بقارعة الصعيد

ففاضت عند ذلكم دموعي   على خدي كمنحدر الفريد

على رجل كريم غير وغل   له الفضل المبين على العبيد

على الفياض شيبة ذي المعالي   ابيك الخير وارث كل جود

صدوق في المواطن غير نكس   ولا شخت المقام ولا سنيد

طويل الباع اروع شيظمي   مطاع في عشيرته حميد

رفيع البيت ابلج ذي فضول   وغيث الناس في الزمن الحرود

كريم الجد ليس بذي وصوم   يروق على المسود والمسود

عظيم الحلم من نفر كرام   خضارمة ملاوثة اسود

فلو خلد امرؤ لقديم مجد   ولكن لا سبيل الى الخلود

لكان مخلدا اخرى الليالي   لفضل المجد والحسب التليد

وازبدایع اشعار صفیه ابیات ذیل است از منتخبات باب المدایح دیوان

حماسه

الا من مبلغ عني قريشا   ففيم الامر فينا والامار

لنا السلف المقدم قد علمتم   ولم توقد لنا بالغدر نار

وكل مناقب الاخيار فينا   وبعض الامر منقصة وعار

بعقیده بعضی از شراح صفیه این ابیات را در ترجیح وتقدم بنی هاشم

بر بنی امیه

بوبنی امیه با بوسفیان در مقام تعریض گفته است وچون عرب در جاهلیت
عادت داشتند با قومی که عهدی ببندند اگر آن قوم نقض عهد مینمودند
آتش سوزانیده و در آتش با و لعن و نفرین میکردند میگوید ولم توقد
لنا بالغدر نار

باید دانست که عرب آتشها داشته اند و هر یك را اسمی بوده از آنجمله است
نار التحالف ونار الاهبة ونار القری ونار الاسد ونار الصید ونار البیض
ونار الاستمطار ونار التحالف را نار المهول نیز گفته اند نار التحالف در زمان بستن
عهد و خوردن سوگند در حفره روشن میشد و گاه نمك و گوگرد بر آتش میپاشیدند
و آن صدا میکرد و اسباب تخویف میشد لهذا آنرا مهول هم خوانده اند و نار
الاهبة اعلان حاضر شدن یاران بجنك بود و نار القری آتش ضیافت که
در مهمانی اشراف محض اعلام بخلق می افروختند و نار الاسد آتشی بود که در
گذشتن از جنگلهای شیردار غالباً روشن میکردند که از شر آن درندگان ایمن
باشند چه شیر از آتش میترسد و ازینجهت او را اهب گفته اند و نار الصید
برای شکار بوده که چشم غزالان خیره شود و نار البیض بجهت پیدا کردن تخم
شترمرغ و نار الاستمطار در هنگام استسقا روشن میشده باین وضع
که در خشکسالی بدم و گوشهای گاوها یا بسمهای آنها شاخهای درخت
سلع و عشر بسته سر شاخهارا افروخته بر تپه‌ها و قله کوه بیا صعبی
میبردند و از اشتعال و لمعان برق تفأل میزدند و مترقب نزول باران
میشدند و بیت مسطور در ذیل از این عادت و تدلیح و ذم آن حکایت
میکند

لا در در رجال خاب سعیهم — یستمطرون لدی الازمات بالعشر
اجاعل انت بیقورا مسلعة — ذریعة لك بین الله والمطر

وشعر مسطور در ذیل نیز از همین مقوله و منهی از اینست که گاوهای وحشی
در سالی که خشکسالی بوده با وجود سلع و عشر سختی کشیده اند و آن
شعر اینست

سلع ما و مثله عشر ما　　عائل ما و عالت البیقورا

عائل آنست که اسباب عیله کردد و عیله بچیزی و درویشی است ابو عبید عیسی بن عمر که از ائمه علم ادب است گفته من خود معنی این بیت فهمیدم و نه کسی را دیدم که فهمیده باشد و این را ابن هشام در مغنی اللبیب در باب ماء زایده بیان نموده است و مناظرات در این باب هست که خارج از قصد ماست

صفیه مرثیه ها متعدد برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله دارد و از آن جمله است منتخب مرثیه که احمد حلاون مکی در دنا لیف خود که متعلق است بسیره و غزوات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و طبع کرده درج نموده و آن این است

الا یا رسول الله کنت رجائنا　　و کنت بنا برا و لم تک جافیا
و کنت رحیما هادیا و معلما　　لیبک علیک الیوم من کان باکیا
فدی لرسول الله امی و خالتی　　و عمی و خالی ثم نفسی و مالیا
فلو ان رب الناس ابقی نبینا　　سعدنا و لکن امره کان ماضیا
علیک من الله السلام تحیة　　و ادخلت جنات من العدن راضیا

و راضیا در آخر شعر آخری اشاره است بر آیه شریفه و لسوف یعطیک ربک فترضی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در نزول این آیه مبارکه فرمودند راضی نمیشوم یک نفر از امتم من بعذاب جهنم معذب شود

از قرار یکه در اسد الغابه و اصابه نگاشته شده صفیه ابتدا از وجه حارث بن حرب برادر ابو سفیان بوده بعد از فوت او برادر حضرت خدیجه الکبری عوام بن خویلد او را تزویج نمود و زبیر بن عوام و سایب بن عوام از بطن او بوجود آمدند و سایب در عهد صبی چون بکار ها طفولیت میپرداخت و صفیه را راحت نمیگذاشت لهذا میفرمود

لیبکی الشائب من خلف الجدر　　لکن ابو الطاهر زبار امر

ومقصود از ابو الطاهر زبیر است که دیده با مناسبت اکبر اولاد خود
مکنی بابو عبد الله گردید و زبّار مبالغهٔ زبر است که بمعنی شدت و قوت باشد
و زبیر مصغر زبر است بعد از وفات عوّام چون امر تربیت و تادیب زبیر
مستقیماً بصفیه راجع شد گاهی او را میزد که مؤدب شود نوفل بن خویلد عم
زبیر که بعد از عوّام ولایت زبیر را بر ذمه داشت بصفیه عتاب کرده گفت اولاد
خود را کسی اینطور نمیزند تو با این طفل بغضی داری او ارجوزهٔ ذیل را
در جواب بنظم آورد

من قال انّی ابغضه فقد کذب　　وانّما اضربه لکی یلب
ویهزم الجیش ویأتی بالسلب　　ولا یکن لماله خبا مخب
یأکل ما فی البیت من تمر وحب

ودر صورتی که کذب و یلب مفتوح الوسط است مضموم بودن خاء مخب جائز
و از قبیل کتب و عرب است در شعر متنبی که میگوید

انا فی الکتاب ابن الکتب　　فسمعاً لأمر امیر العرب

اما بسالت و جرأت صفیه چون فصاحت و بلاغت او مسلم بوده ابن اثیر گوید
اول زنی که از زنان مسلمین غزا و جهاد کرد صفیه بود در وقعهٔ خندق که آنرا
وقعة الاحزاب نیز گویند بعضی از نسوان و صبیان در درون حصاری از
حسّان بن ثابت جای گرفته که محفوظ مانند یکنفر یهودی دشمن در اطراف حصار
راه میرفت صفیه بحسان گفت بیرون آی و این یهودی را بکش که میترسم قوم
خود را بما راهنمائی کند و صدمه بما وارد آورد و چون مردان ما همه در
مقابل دشمن هستند احدی از آنها خبر نخواهد شد و کسی برای امداد و استخلاص
ما نخواهد آمد حسّان که مردی کم جرأت بود گفت ای دختر عبد المطّلب
تو میدانی که من مرد اینکار نیستم صفیه چوبی برداشته بیرون رفته یهودی را
کشت و چون زن بود خود از بیرون کردن رخت مقتول ابا داشت بحسّان
گفت اسلاب را تو صرف ده حسّان باز اظهار خوف نموده باین عمل نیز
اقدام نکرد

صفیه بنت حیی بن اخطب

چنانکه در حرف الف در عنوان امهات المؤمنین گذشت از زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله میباشد مشار الیها دختر بزرگ و رئیس خیبر حیی ابن اخطب النضیری الاسرائیلی و منکوحه کنانة بن ابی حقیقه از بزرگان خیبر بود بعد از فتح خیبر اسیر عساکر اسلام شد و در تقسیم غنایم حصه دحیة بن خلف از صحابه گردید اما از آنجا که بزرگزاده قوم خود بود و قدر و مرتبتی داشت دحیة بن خلف او را بحضرت رسالت پناهی واگذار کرد آنحضرت او را آزاد فرموده در سلک حلائل مطهره خود منسلک فرمودند نقل است که صفیه قبل از فتح خیبر خواب دید ماهی تابان در کنار او افتاد این خواب خود را اظهار داشت چون تعبیر آن معلوم بود پدر یا شوهرش باو گفت تو میخواهی از زوجات پادشاه عرب یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشی و یک سیلی بصورت او زد. از قرار مسطورات مسامرات محیی الدین ده حدیث شریف از مشار الیها روایت شده

در خبر است که بعد از فتح خیبر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم صفیه را بهمراهی بلال بخدمت حضرت نبوی فرستادند و بلال او را از راهی آورد که کشتگان بهود در آن راه بود چون اجساد مقتولین را مشاهده نمود حال او بگردید و بنهایت منقلب شد چون بحضور پر نور رحمة للعالمین مشرف آمد حضرت انقلاب او مشاهده فرموده سبب پرسیدند چون علت را بعرض رسانیدند حضرت ببلال فرمودند چقدر جگر تو درشت است این بیچاره را چرا از آن راه آوردی که نظرش بر کشتگان قوم خود افتد وحکیم قاآنی این واقعه را در ضمن قصیده بنظم آورده گوید

صفیه دختر حی بن اخطب آنکه بحسن
نبود در همه عالم چنو یکی اختر
شه (حضرت امیر المؤمنین ؑ) آن نگار شکر خنده را بدست بلال
که عنبرین قمرش بود آتشین عنبر

روانه ساخت بسوی رسول تا سازد
مفرّحی دل او را ز عنبر و شکّر
بلال برد بری را ز درزنگاه و پری
بشد بساق پری دیده تا بش از منظر
رسول شد چو ز سیر حمی بلال آگه
هلال وار بکاهیدش از ملال قمر
سرود از چه ز آورد گاهش اورد پی
دلت ز آهن و پولاد و روی بود مگر

صفیّه بنت شرف الدّین

محدّثه بوده است دختر امام شرف الدّین احمد بن احمد المقدسی و زوجه شیخ بهاء الدّین ابن العز عمر مشار الیها از مشهورات عصر صلاح الدّین صفدی میباشد و از ابن عبد الدّائم محدّث روایت حدیث کرده و مسلم شریف را تدریس نموده خیلی عمر کرده روز چهار شنبه از ایّام معدوده یعنی از عشر اوّل ماه ذی الحجّه سال هفتصد و چهل هجری درگذشته است

صفیّه بنت مجد الدّین

پدرش امام مجد الدّین احمد بن عبد الله بن المسلم بن حماد بن میسرة الأزدی از مشایخ محدّثین و خود محدّثه بوده است معروف بستّ الشّام از ابن عساکر محدّث و اصحاب یحیی الثّقفی و سایر بن اخذ علم فقه و حدیث کرده و علم الدّین البرزالی استاد صلاح الدّین صفدی از مشار الیها استفاده نموده

صلاح الدّین گوید صفیّه بنت مجد الدّین زنی بود از اهل صلاح و برکات در اواخر عمر قصد زیارت مکّه معظّمه زادها الله شرفا نموده حرکت کرد در مدینه منوّره داعی حق را لبّیک اجابت گفت نماز او را در حرم شریف نبوی گذارده در قبرستان بقیع بخاکش سپردند تولّدش در سال ششصد و چهل و هفت و وفاتش در ماه ذیقعده سنه هفتصد و چهار هجری اتّفاق افتاده

صفیه بنت یاقوت

دختر افتخار المدرسین یاقوت بن عبدالله الحبشی است که از اساتید امام سیوطی بوده امام مشار الیه در کتاب المنجم گوید صفیه بنت یاقوت روز عید فطر سال هشتصد و چهار هجری متولد شده و از نور الدین بن سلامه که از مشاهیر محدثین عصر خود بوده و سایر کسب علم نموده از اشخاصی که محدثه مشهوره آسیه بنت جار الله اجازه گرفته بود صفیه هم اجازه گرفته است

صفیة الباهلیه

یکی از شاعره های حماسه است و از جمله نظم بدیع او ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیه شوهر خود گفته و در باب مراثی دیوان حماسه درج است

کنا کغصنین فی جرثومة سمقا
حینا باحسن ما یسمو له الشجر
حتی اذا قیل قد طالت فروعهما
وطاب فیأاهما واستنظر الثمر
اخنی علی واحدی ریب الزمان وما
یبقی الزمان علی شیٔ ولا یذر
کنا کانجم لیل وسطها قمر
یجلوا الدجی فهوی من بینها القمر
فاذهب حمیدا علی ما کان من مضض
فقد ذهبت وانت السمع والبصر

صفیه زاهده

از نساء زاهده ایران و معاصر با سلطان ابو سعید خان بوده بزهد و صلاح مشهور و به برکات و میامن انفاس معروف و جمع کثیری از زن و مرد بمشار الیها اعتقاد و ارادت داشتند و قوتفرات خاتون خواهر رضاعی سلطان نیز از معتقدین و مریدین صفیه زاهده بوده و از فرط اخلاص

بزیارتِ او میرفته و در یکی از زیارتها سراج الدین قیصری شاعر ماهر را با خود
بحضرِ صفیّه برده و در هنگام صرفِ غذا واقعهٔ واقع شده که چون ذکرِ آن
دور از ادب است از نگارشِ آن صرفِ نظر شد

صفیّه

دختر جمال الخلوتی آغا از اکابر خاتونها بوده در عصر سلطان بایزید خان ثانی
سلطان عثمانی جمال الخلوتی از بزرگواران زمان خود بشمار آمده و چون
در آن اوان در اسلامبول متوالیاً زلزله میشد و طاعون مردم را هلاک
مینمود جمال الخلوتی از جانب شخص سلطان و قاطبهٔ علما و صلحا مأمور شد
که بمدینهٔ منوّره رود و بروضهٔ مقدّسهٔ نبویّه متوسّل شود و دفع آن بلیّات را
ملتمس گردد همان روز که مشار الیه عازم شد و باسکدار قدم نهاد همهٔ بلاها
رفع شد و دیگر کسی آسیبی ندید و این دلیل بزرگواری و ترقّی مقام جمال
خلوتی است امّا خود از آن سیرت نیک و فروتنی که داشت گفت من چقدر
مستوجب عقوبت و سخط بوده ام و معلوم میشود صدماتی که مردم
اسلامبول میکشیده اند بواسطهٔ بودنِ من در میان آنها بوده چه تا
پای از میان آنها بیرون نهادم بکلّی آسوده شدند رحمت بر آن نهادِ
پاک باد خلاصه او ترکِ عزیمت نکرد و قصد حجّ و زیارتِ خانهٔ خدا نمود
و در حوالیِ جانام راه سرای قرب پیش گرفت و تزویج صفیّه بسنبل افندی
برحسبِ وصیّتِ او شد و سنبل افندی از اخصّ خلفای جمال الخلوتی
بوده است

صفیّه خاتون

اسم مادر سلطان محمّد خان سیّم و از زوجات سلطان مراد ثالث سلطان
عثمانی بوده تا اوان جلوس سلطان مراد ثالث همخوابهٔ او منحصر بصفیّه
خاتون بوده بعد از جلوس همشیرهٔ سلطان مشهوره باسما خان سلطان چند تن
کنیزک ماه رو برای سلطان فرستاد و او در جمع بواری زایدالوصف اهتمام
نمود چندانکه جاریهٔ حسنائی نبود که کسی بخرد و اهدا کند

بعضی

بعضی از ارباب سیر نوشته اند سلطان مرادخان نتوانست با کنیزکانی که سلطان خان سلطان با وهدیه داده بود نزدیکی کند چون مادر او نوربانو خاتون این بشنید از آنجا که با صفیه خاتون نهایت بی لطف بود جواری وسایر زنان شهر را که در مصاحبت او بودند باخذ و ضرب شدید نمود آنها اقرار کردند که مردی سلطان را ابسته اند و عقد را آورده کشودند بعد از آن اشکال کار سلطان دفع شد راه صحت این گفته را اما نمیدانیم ومیکوئیم العهده علی الراوی

وصفیه بنت بحیر و صفیه بنت بشامه و صفیه بنت ثابت و صفیه بنت الخطاب و صفیه بنت شیبه و صفیه بنت ابی عبید و صفیه بنت حمید چند تن صحابیات هستند و چهار نفر صحابیه دیگر نیز باین اسم هستند که در اسد الغابه فقط اسمی از آنها برده شده است

صهباء بنت ربیعة التغلبیه

از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم بوده و از اولاد آنحضرت عمر و رقیه از بطن صهباء بوجود آمده اند

صهبا از سبایای وقعه عین التمر میباشد که خالد آن وقعه را در زمان خلافت ابوبکر انجام داده است چنانکه ابن اثیر و ابوالفدا گفته اند وشرح آن وقعه در تواریخ مسطور میباشد

حرف الضاد

ضاحیة الهلالیه

از شواعر عرب بوده و ابیاتی را که باسم ریا العقیلیه پیش نگاشتیم بعضی بضاحیه نسبت داده اند

ضباعة بنت عامر بن قرط

نواده قرط بن سلمة بن قشیر بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه است از آن زنان که در عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بشرف ایمان

مشرف

مشرف گشته و از صحابیات بشمار آمده مشارالیها اجمل نساء عرب و از
حیثیت جثه اعظم آنها بوده و هرجا که می نشست مبلغی جای را میگرفت مع ذلک
موئی وافر داشت که بدن خود را بدان میپوشانید قبل از اسلام ضباعه
عامریه در تحت هوذة بن علی الحنفی بود چون هوذه درگذشت عبدالله بن
جدعان از اسخیا و اشخاص صاحب شان او را تزویج کرد اما چون او
میل و رغبتی باین مرد نداشت رهائی خود را درخواست مینمود عبدالله
بن جدعان گفت تو را از قید این مزاوجت رها مینمایم بشرط آنکه
بهشام بن المغیرة المخزومی شوهر نکنی و اگر کنی بموجب عهد و سوگند سه کار
تو را واجب شود یکی آنکه صد شتر قربانی نمائی دیگر آنکه بگوئی در
مسافت ما بین اخشبان که دو کوه از کوههای مکه معظمه است طنابی تابیده
امتداد دهند سیم آنکه عریان و بدون ساتر بطواف خانه کعبه اجلها الله
تعالی پردازی بعد از آنکه باین شرایط عبدالله بن جدعان او را رها کرد
هشام بن مغیره او را بگرفت و اولا از طرف خود یکصد نفر شتر قربانی نمود
ثانیا زنان بنی مغیره را بر آن داشت که طنابی تابیده درمیان دو کوه
اخشبان امتداد دهند ثالثا بیت الله را حکم کرد بمشارالیها
واگذارند تا در خلوت عریانا طواف کند

مطلب ابن ابی وداعة السهمی گوید ضباعه عامریه با حضرت رسول صلی الله
علیه و آله همسال بود و من در وقتیکه او خانه کعبه را عریان طواف میکرد
کوچك بودم و مرا در شمار اطفال میگرفتند بنابرین از مطاف خارج ننمودند
و طواف ضباعه را مشاهده مینمودم او لباس خود را بیرون می آورد
و میگفت

الیوم یبدو بعضه او کله — وما بدا منه فلا احله

و با موهای خود عورتین را میپوشانید و در هنگام طواف جوانب و اطراف او
دیده نمیشد بالجمله چندی در تحت ازدواج هشام بن مغیره بماند تا او درگذشت
و ضباعه را شرف اسلام نصیب آمد و بمدینه منوره هجرت کرد حضرت رسول

صلی الله علیه و آله بزوجه او میل فرمودند و مطلب ابیه او و سلمة بن هشام اظهار نمودند اما چون حضرت را از کبر سن او خبر دادند رای مبارک منصرف شد

سلمة بن هشام پسر ضباعه از مؤمنین مستضعفین بود و در مکه معظمه بحالت ناخوشی ماند تا بعد از وقعه خندق هجرت بمدینه را موفق شد و مادر او این ارجوزه را باو خواند

لاهم رب الکعبة المحرمة ❊ اظهر علی کل عدو سلمة
له یدان فی الامور المبهمة ❊ کف بها یعطی و کف منعمة

ضباعه

از قرار مسطورات اسد الغابه سه نفر از صحابیات کرد ارای جلالت قدر بوده اند ضباعه نام داشته یکی ضباعه عامریه که شرح حال او گذشت دیگر ضباعه بنت الحارث الانصاریه خواهر ام العطیة الانصاریه سیم ضباعه بنت زبیر بن عبد المطلب و در قاموس باسم ضباعة الکبری ضباعه بنت عامر افزوده شده همچنین ضباعه بنت عمران و در مسامرات محیی الدین مذکور است که از ضباعه بنت الزبیر بازده حدیث شریف روایت شده و ضباعه که در مطلع ابیات قطامی است و میگوید

قفی قبل التفرق یا ضباعا ❊ فلا یک موقف منک الوداعا

دختر زفر بن الحارث الکلابی است و زفر از عمال عبد الله بن زبیر بوده و شاعر قطامی چون بدست زفر پدر ضباعه گرفتار و اسیر شده و بتوسط ضباعه خلاصی یافته و بر اعطای صد نفر شتر او را دلخوش ساخته قصیده در مدح زفر گفته و در مطلع خطاب بمشار الیها کرده و شعر مزبور را گفته و آن خالی از هجنه نیست

ضعف

مغنیه ایست مشهوره از مغنیهای عباسیه که در سلک جواری ابن خلیفه منسلک بوده و او را واقعه غریبه ایست که شرح آن از اینقرار است

خیرات حسان

چون کوکب اقبال امین خلیفه روی بوبال نهاد و نوبت او بسر رسید و طاهر ذوالیمینین او را در بغداد محصور ساخت روزی ضعف را بحضور خواند تا بخواند و او را قدری مشغول کند مشار الیها چون شروع بتغنی کرد این شعر را خواند

کلیب لعمری کان اکثر ناصرا
وایسر جرما منك ضرج بالدم

از آنجا که ذکر الاثنی بخون در شعر بود امین را بد آمد و متشئم شد و ضعف را گفت شعر دیگر بخوان او خواند

ابکی فراقکم عینی فارقها ... ان التفرق للاحباب بكاء
ما زال یعدو علیهم ریب دهرهم ... حتی تفانوا وریب الدهر عداء

چون این اشعار نیز بمفاد وقت اشعار میکرد امین مکدر شده بضعف گفت آیا غیر ازین بیتهای شوم شعری نمیدانی بار سیم این اشعار را تغنی کرد

اما ورب السکون والحرك
ان المنايا كثيرة الشرك
ما اختلف الليل والنهار وما
دارت نجوم السماء في الفلك
الا لنقل السلطان عن ملك
قد زال سلطانه الى ملك

امین کونیا استنباط کرد که این ابیات بیان حال ومآل اوست زاید الوصف افسرده شد و ضعف را انحضور خود راند و در همان وقت قدح بلوری که از او در مجلس بود و مصنع نام داشت بخوردن پای شکست و بر ملالت امین افزود و دانست بخت برگشته و کار گذشته وقت زوال است و هنگام کوچ و ارتحال

ضوء الصباح

یعنی روشنایی صبح و ام الخیر خدیجه محدثه که پیش ذکر او شده بدین لقب خوانده اند

و او در سال هفتصد و سی و چهار هجری وفات کرده است

ضیفه خاتون

دختر ملک عادل ابوبکر برادر سلطان صلاح الدین مشهور بوده
در سال پانصد و هشتاد و دو و یا هشتاد و یک هجری در حلب متولد شد
در سنهٔ ششصد و چهل در سن پنجاه و نه سالگی نیز در حلب درگذشت است
مشار الیها را بعقل و تدبیر ستوده و وصف نموده اند بعد از آنکه سلطان
صلاح الدین عم ضیفه خاتون حکومت حلب را از پدر او ملک عادل
انتزاع نمود و بپسر خود ملک ظاهر داد ضیفه خاتون در حبالهٔ نکاح
ملک ظاهر پسر عم خود در آمد و از و محمد نام پسری بوجود آمد و چون
نوبت حکمرانی براو رسید ملقب بملک العزیز شد در سال ششصد و سی و
چهار هجری ملک العزیز درگذشت و حکومت آن پسرش ملک ناصر گردید
لکن ملک ناصر در آنوقت کودکی بود که از عهدهٔ امور ملکی بر نمی آمد
لهذا زمام مهام حکمرانی در کف جدهٔ او ضیفه خاتون قرار گرفت و شش سال
تمام در حلب حکمرانی نمود ملک مؤید ابو الفدا گوید پس از وفات ضیفه خاتون
ملک ناصر نوادهٔ او در سیزده سالگی رشد خود را بدرجهٔ ثبوت رسانید
و مستقلاً در حلب مشغول حکومت شد و ضیفه نیز از جواری ابوبکر
و ساد معبر مشهور ابن سیرین است

حرف الطاء

طاوس خانم

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه بوده و از
کمال حظوت که در آنحضرت داشته دستگاه و خدم و حشم و تجمل و جلال
او بدرجه رسید که فوق آن متصور نیست و از آن پادشاه با حشمت و جاه
تاج الدوله لقب یافت مرحوم شاهزاده محمود میرزا ابن خاقان مبرور
اسکنه الله فی دار السرور در تذکرهٔ نقل مجلس که در حقیقت ترجمهٔ احوال

امآء شواعر است بمناسبت طبع لطیف تاج الدوله و اشعار نغزی که سروده
شرحی از شوکت و حشمت و قدر و مقام مشار الیها نگاشته که خلاصهٔ آن
از قرار ذیل است

تاج الدوله آن زن است که آواز مرتبه اش گوش زهره و مشتری را کر نموده
و طنطنهٔ جاهش شهور را در پردهٔ خجلت نشانده ستارهٔ طالعش ماه آسمان را
نوربخشا و کوکب بخششش مهر سپهر ضیا داده اصلش از شکرستان عصمت و
گلستان عفت دار السلطنهٔ اصفهان و از آدمی زادگان آن سامان است
بسلیقهٔ من حسب الامر قبلهٔ عالم دو سال پیش عمارتی در دار الخلافهٔ طهران
محض وجود او ساخته شد و بی لاف و گزاف کرورها خرج آن بنای عالی و
صحن و ایوان رفیع شد از عهد حوا که بنی نوع انسان را مادر است تا امروز
صالحه و مقدسه باین خوش احوالی و نیکو ذاتی چشمی ندیده و گوشی نشنیده
اگر فخر نسوانش خوانم بجاست و اگر شاه زنانش گویم روا چون شأنش زیاده
از آن است که بتحریر آید در مجلس اول که مخصوص شرح حال شاهزادگان
ترجمهٔ او را نگاشتم و او را با بنات ملوک هم مجلس نمودم هم بفرمایش ایشان
اسامی کتابی ترتیب داده ام موسوم بپروردهٔ خیال و آن نسخهٔ بسیار خوبی است
و تاج الدوله با دقت من در نظم و نثر و نگارش خط صاحب فن گردیده است
(انتهی)

نواب اشرف امجد والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا ابن خاقان خلد آشیان
فتحعلی شاه نور الله مضجعه که از کبار شاهزادگان معظم این دولت جاوید نشان
میباشند و جزئیات وقایع و اوضاع سلطنت حضرت خاقانی را احدی بدرجهٔ
ایشان نمیدانند نیز شرحی از عظمت و وسعت دستگاه تاج الدوله و کمال تقرب
او در حضرت خاقانی و منتهی میلی که آنحضرت باین زن داشته اند مرقوم فرموده
گویند

معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب اصفهانی متخلص بنشاط حق تعلیم و سمت پدری
نسبت بطاووس خانم داشت و خط و ربط مشار الیها بتوجه و اهتمام آن وزیر

بی نظیر

بی نظیر بدرجهٔ کمال رسیده بود پس از آنکه این زن در میان خدام حرم خاقانی
دارای اختصاص و امتیاز بزرگ شد حضرت خاقان او را تاج الدوله لقب
دادند و عنبرچهٔ مرصع بریم خلعت باو عنایت فرمودند و این آن عنبرچه بود
که امپراطور روس برای آغاباجی دختر ابراهیم خان شوشی که آنهم از زوجات
بسیار معتبر حضرت خاقان بود و شرح حالش در حرف الف نگاشته شد هدیه
فرستاده بجمهٔ آن زمرد بسیار درشت و دور دورش یک قطار الماس بسیار ممتاز
و دو زنجیر طلای ظریف داشت حضرت خاقان این پارچهٔ گران بها را بهشت هزار
تومان خریده بودند و در موقع مزبور بذل کردند و مقرر فرمودند پانزده هزار تومان
بمیرزا عبد الوهاب معتمد الدوله که نویسندهٔ فرمان و حامل خلعت تاج الدوله
بود خلعت بهای عنبرچه داده شود و تشکر را تاج الدوله این دو بیت را
بنظم آورد

بتاج الدوله چون داد لقب شاه   گذشت از آن سرم از طارم ماه
همیشه بخت با او هست و بود   کسی با ذات غیر از سایه همراه

تاج الدوله خارج از حرمخانه اسباب تجمل و دستگاهی جداگانه و مخصوص
از فراشخانه و اصطبل و صندوقخانه و غیره داشت

میرزا حسین پسر مرحوم میرزا اسد الله برادر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم
نوری در بیرون وزیر تاج الدوله بود و در حرم و اندرون آصفه دختر
خانلرخان زند زوجهٔ شاهزاده ملک ایرج میرزا تقلد و تکفل این شغل مینمود
دختر جعفرخان زند که از زوجات معتبرهٔ خاقان محسوب میگشت و در زمان
شاه شهید سعید آقا محمد شاه مطلقه شده و چراغعلی خان نوائی او را بزنی
گرفته و قریب صد سال عمر کرده در دستگاه تاج الدوله رتبهٔ قایم مقامی
یافت   میرزا ماه شرف عمهٔ مرحوم حاجی ملا صالح مجتهد برغانی که ملقب
به منشیه بود رسایل و مراسلات را تحریر و انشا مینمود زینب حسنی بیک
نام که اسباب تجارت عمده و مال التجارهٔ زیادی داشت گرک یراق آن دستگاه
شمرده میشد و او لباس متوسط و مرکب از زنانه و مردانه میپوشید و میخواست

خودرا

خود را خواجهٔ مادرزاد بخرج دهد

آقای میرزا تقی علی‌آبادی از رجال معتبر کاردان و فضلای عصر حضرت خاقان
میفرماید

پیر و بکر و بیوفا و بدرگ است   این جهان گوئی که خود حسنی بلاست

از مزاح مخصوصهٔ حضرت خاقانِ خلدمکان در بارهٔ تاج الدوله آنکه از
روز اول نوروز سلطانی آنحضرت تا روز سیزده عید با تمام اهل حرمخانه
و کل خانوادهٔ شاهزادگان که در طهران اقامت داشتند و شاهزادهائی
که شوهر کرده و در دار الخلافه بودند مهمان تاج الدوله میشدند و این سیزده
شبانروز بعیش و سماع میگذشت و لوازم و اسباب شادمانی و عشرت
طوری فراهم که بهتر از آن متصور نبود و تاج الدوله بهمه عیدی و اشیاءِ طرفه
نفیسه میداد و مهربانی مینمود اطاقها و مهمانخانهها متعدد برای هر یک
نفر از خود موجود و مهیا بود

میرزا علیمحمد خان نظام الدوله پسر عبد الله خان امین الدوله که شمس الدوله
دختر خاقان را بزنی داشت و داماد تاج الدوله بود میگوید روزی وارد
حرم و اطاق مرصع خانهٔ تاج الدوله شدم دیدم پشتی مرصع مخده و مسند
مرصع متکاها مرصع تنگها مرصع آینهها مرصع مجمرها مرصع و پردهها مروارید
دوز مبهوت شدم و متحیر ماندم

تخت مرصع مشهور بتخت طاوس را پیش از عروسی تاج الدوله تخت خورشید
میگفتند شاهزادهٔ شجاع السلطنهٔ مرحوم ابن خاقان در حکومت طهران چون
تدارک عروسی تاج الدوله را میدید در شب زفاف آن تخت را برای خوابگاه
خاقان بکفنهٔ او زدند از آن شب بمناسبت اسم تاج الدوله که طاوس خانم
بود آن تخت مشهور بتخت طاوس شد

تاج الدوله منقطعه بود چون قرب و اعتبار او در حضرت خاقان بدرجهٔ کمال
رسید شاهزادهٔ شجاع السلطنه با اجازت پدر تاجدار خواست انقطاع را
بدوام تبدیل کند چون بتاج الدوله اظهار کرد او تمکین ننمود و گفت اینهمه

خیرات حسان

۱۲۶۱

التفات و عنایات خسروانی از ساعت سعد آن عقد بوده بر هم زدن آن روا
نباشد خاقان خلد آشیان را این سخن خوش آمد و درجات و مراتب تاج
الدوله از هر جهت مضاعف گردید و امر خاقانی صادر شد که عبدالله خان
معمار باشی یک دست عمارت تمام از اندرونی و بیرونی و حمام مشتمل بر
تالارها آینه متعدد در موقع عمارت چشمه که جایگاه مخصوص پادشاهی
است برای تاج الدوله بسازند و هیچیک از اهل حرمخانه در آن عمارت
نبودند مگر دختر آقا محمد رضای موسیقیدان ملقب به شاه ویردی خان
که در موسیقی استاد و از شاگردی پدر خود باین رتبه نایل شده بودند
و بیگم رستم آبادی ملقب به یار شاه و چند نفر دختر جواهر پوش که کار سا
سازو او از بود و در سفر و حضر در خدمت تاج الدوله بودند
مختصر برای اینکه وسعت دستگاه تاج الدوله بدرستی معلوم شود اظهار
مینماید که ماهی هزار تومان باسم سبزی مطبخ مشار الیها از دفتر برات
صادر میشد و بقیهٔ اوضاع را بهمین فقره قیاس باید کرد
تاج الدوله از برکت تربیت معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب نشاط در نویسندگی
مقامی حاصل کرده بود و عرایضی که بحضور حضرت خاقان مینوشت مضامین
بدیع و دقایق لطیفه داشت از جمله وقتی در ییلاق امامزاده قاسم تاج الدوله
و پسرش سلطان احمد میرزای مشهور به سیورساتچی هر دو بمینا خوشی و با
مبتلا شدند خاقان مغفور تشریف فرمای نوا بودند سلطان احمد میرزا
درگذشت و تاج الدوله بصحت نایل گشت حضرت خاقان تسلیت نامه به
تاج الدوله نگاشته در آن مرقوم فرمودند

از کسی چون بشکند چیزی بلائی بگذرد
خوب شد بر تو به زد آسیبش از مینا گذشت

تاج الدوله در جواب نوشت

اگر بشکست ناید بزم مستان ساغر مینا
سر شاهی سلامت دولت پیر مغان برجا

اما نتایج افکار و اشعار آبدار تاج الدوله بسیار است بچند بیتی از آن
اقتصار میرود میگوید

باد از سر کوی تو گذشتن نتواند
پیغام من دلشده را پس که رساند
تا کی بصبوری بفریبم دل خود را
دیگر دل بیچاره صبوری نتواند

و لها ایضاً

مرغی که بدام تو اسیر است   دیگر نکند هوای گلزار

و لها ایضاً

اندر سر کوی تو بسی منتظرانند   شاید ز ره لطف تو از خانه در آئی

اما نواب تاج الدوله که تاج الدوله ثانی میباشند از بانوان محترم حرم
جلالت اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاه (ناصر الدین شاه)
دام ملکه مجلله ایست عقیله و عاقله و معظمه ایست نبیله و کامله پدر نامدارش
مرحوم شاهزاده غفران مآب سیف الله میرزا ابن خاقان خلد آشیان
فتحعلی شاه طاب ثراه از نامدار شاهزادگان بزرگ بشمار می آمد و خود در این
خدر عظمت و ستر ابهت و حشمت دارای هرگونه اختصاص و مرتبت میباشد
بخوانائی و دانائی معروف و بسیار اوصاف حمیده مشهور و موصوف است
در بدو ازدواج و اقتران اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران را از بطن
طاهر فرزندی ارجمند بوجود آمد و بمعین الدین میرزا موسوم گردید و چون
آثار رشد و شهامت و فرزانگی و کرامت و شرایط شهریاری و خصایص
فرمانفرمائی و مملکت داری از ناصیه او لایح و ظاهر بود بزودی ولایت عهد
یافت و چیزی نگذشت رسما این خبر را انتشار دادند و بلوازم اینکار از هر جهت
پرداختند اما افسوس که آن غنچه نوشکفته را باد خزان اجل بزودی افسرد
و از این گلستان نقل کرده رخت بباغ رضوان برد و عجب آنکه این سانحه غم
افزا مقارن وصول خبر فتح هرات و از سوانح سنه هزار و دویست و هفتاد

وسنهٔ هجریه و سال دهم شهریاری شاهنشاه جمجاه خلد الله ملکه و سلطانه
بود و بزبان حال روزگار میسرود (غم و شادی است که با یکدیگر آمیخته اند)
اما شادی فتح هرات بظاهر و در بیرون بود و آن غم در باطن و اندرون
و خرد خورده بین از قول مولوی معنوی علیه الرحمه چنین وا مینمود که

ما برون را ننگریم و قال را   ما درون را بنگریم و حال را

و الحق سانحه بود جانکاه و آتش خرمن جانهای آگاه و اگر زیاده برین طول دهیم
غمی را تجدید نموده ایم و بر الم افزوده رضا بقضای الهی داده ازین مرحله در
گذریم و راه تسلیم سپریم

هم اکنون نواب تاج الدوله دامت شوکتها بتوجهات خاصهٔ شاهانه و مزایای
مخصوصهٔ خود در حرم جلالت خسروانی دارای مقامی معلوم است و خاص و
عام خدام آن همایون مقام دقایق اعزاز و احترام آن معظمه را کاملاً مرعی
و منظور میدارند دام الله عمرها و جلالتها

طبقه

گویند از بنات با دانش و درایت عرب دختری بوده مسماة بطبقه
و مردی موسوم بشن که عقلی کامل داشته او را در حبالهٔ نکاح آورده
بنابراین گفته اند وافق شن طبقه یعنی این زن و شوهر در خور یکدیگر اند
و این گفته از مثلهای مشهور شده هر دو چیز را که باهم کمال تناسب و موافقت و موانست
آید میگویند وافق شن طبقه

در مجمع الامثال مسطور است که چون شن مردی عاقل بود در هر جا جستجو
مینمود تا دختری دانا بدست آرد و او را بزنی گیرد تا روزگار خود را
بخوشبختی گذراند از جمله روزی بعزم دهکده بر اسب خود سوار شد بیرون
آمد و بشخصی برخورد و پس از ادای تحیت و سلام دانست که آن مرد هم
عازم همان قریه است و با او همراه خواهد بود قدری که راه پیمودند
باو گفت تو مرا میبری یا من ترا ببرم آن مرد تعجب کرده گفت این چه سؤال
در حالتی که هر دو سواریم و مرکب ما را میبرد شن سکوت کرد ولی دیگر راه

طی نموده نزدیک بقریه رسیدند در آنجا خرمنی دیدند باز شن برفیق راه گفت
بر اعتقاد تو صاحبان این خرمن محصول خود را خورده اند یا نه رفیق متعجب شده
گفت عجب ساده مردی هستی خرمنی که هنوز کوبیده نشده و دانه آن را از کاه
جدا نکرده و جمله در پیش نظر ما موجود است آن را چگونه خورده اند شن باز
ساکت شده چون بدهکده رسیدند جنازه رو بروی آنها نمودار شد شن
از رفیق پرسید اینکه در تابوت است آیا مرده است یا زنده رفیق گفت چون تو
جاهلی ندیده ام نمی بینی که بگورستانش برند و پرسی مختصر آنمرد شن را یکباره
ابله و احمق بجای آورده اما از آنجا که در همان قریه سکنی و خانه داشت روا
ندید که شن را بگذارد بجای دیگر منزل گیرد او را بخانه خود فرود آورد و او
دختری داشت طبقه نام از پدر پرسید مهمان تو کیست گفت مردی است نهایت احمق
چون رفیق راه بود نپسندیدم که او در موطن ما بجای دیگر فرود آید دختر گفت
حمق او از چه مقوله است آنمرد سؤالهای شن را تقریر نمود دختر زیرک گفت
پدر این مرد احمق نیست بلکه دانا است و سؤالهای او معنی دارد اینکه گفت تو
مرا میبری یا من ترا مقصود او این بود که تو سخن میگوئی یا من بگویم تا مشغول
شویم و بدون کسالت راه را طی کنیم و اینکه حاصل درو شده و خرمن کرده را
گفت آیا صاحبان خورده اند یا نه مقصودش این بود که آیا آن را سلم فروخته
و قیمتش را خورده اند یا نه و اینکه جنازه را میپرسید زنده است یا مرده می گفت
آیا این متوفی فرزندی خلف دارد که نام او را زنده کند دارد یا نه آنمرد چون این
سخنان شنید نزد شن آمد و پس از چند جمله باو گفت میخواهی سؤالات
عرض راه ترا شرح دهم گفت بده چون شنیده ها را اظهار داشت شن
گفت اینها را تو خود ندانسته بگو کو بنده آن برای تو کیست گفت دختری
دارم طبقه نام او این تعبیرات را برای من نمود شن گفت من در جستجوی
چنین دختری بودم و اینک او را خواستگاری میکنم آنمرد راضی شد عقد
ازدواج منعقد شد و شن طبقه را بقبیله خود برد و اهل قبیله نیز هوش
و ذکای طبقه را سنجیده گفتند وافق شن طبقه و در این معنی متاخرین گویند

وافقه فاعتنقه انتهی

و بعضی گفته اند شن بمعنی قرابه کوچک است و طبقه سرپوش هر چیز را گویند و در حق هر دو چیز موافق میگویند وافق شن طبقه یعنی قرابه موافق سرپوش در آمد و اوفق للشئ من شن لطبقه نیز استعمال کرده است

طثریه

مادر یزید بن سلمة بن سمرة بن سلمة الخیر ابو المکشوح القشیری شاعر مشهور عصر خلفای امویه است و او باسم مادر خود شهرت یافته او را یزید بن الطثریه گویند مشار الیه در سال صد و بیست و شش هجری در رکاب ولید بن یزید بن عبد الملک در جنگ یمامه کشته گشت و خواهرش زینب بنت الطثریه که ترجمه حالش گذشت ابیاتی در مرثیه او بنظم آورده که آنها نیز پیش مسطور شد اما ابن اثیر در کامل ورا ابن گفته است

طرفة القینة

مغنیه بوده است در عصر بنی عباس صاحب طبع شعر و ظرافت از هواخواهان عبد الله بن نصر از نجبای عباسیه و اطوار و گفتار او نیز عبد الله را مفتون کرده بود ابیات ذیل را از فراید مسطورات کامل ابن اثیر و حدیقة الافراح در مجلس تغنی در حق مشار الیه گفته و امام مبرد نیز در آن مجلس حاضر بوده است

لیس یجری علی لسانی شئ — شهد الله لی سوی ذکراکا
ذاک ان الفؤاد قد صاغه — مذ جری الود بیننا مأواکا
وتمثلت حیث کنت لعینی — فهی ان غبت او حضرت تراکا
لیس تخلو جوانحی منک وقتا — هی کل مشغولة بهواکا

ایضاً

اذا هام قلبی لم اجد من یرده — الی سوی ذکراک والموت فی الذکر
واطمعنی فی الوصل منک تعللا — وان کنت منه آیسا آخر الدهر
فکم عبرة فی جنح لیل سفحتها — وکفی علی خدی الی وضح الفجر
افکر ما یجری الیک وما الذی — ازالک عما قد عهدت ولا ادری

ایضاً

ایضاً

فلو ان شرق الأرض بینی و بینکم — وقومی وراء الشمس حین تغیب
لو افیتکم اطوی السباسب بینکم — وقال الهوی لی انه لقریب

طغای الخونده الکبری

زوجهٔ ملک ناصر محمد بن قلاوون سلطان مصر بوده است و در اصطلاح
خود آنرا طغای خونده میگفته اند و پیشتر در عنوان ام انوک ذکر او شد او از
عداد جواری ابن قلاوون معدود و بعد در سلک ازدواج او در آمد
وحظوتی بهمرسانید چه جمالی بکمال داشت و ابن قلاوون با وجود او بدیگر
رغبت نمینمود وقتی طغای الخونده عزیمت حج کرد جوانمرد مشهور قاضی
کریم الدین کبیر با او همراه شد و طوری اسباب آسایش او را فراهم آورد
که مزیدی بر آن متصور نیست از جمله کوزه که انواع سبزیها در آنها کاشته شده
بود بر شتران بار کرده و ماده گاوها همراه برداشت که هر صبح و شام شیر
و پنیر تازه آماده باشد مقریزی گوید هر روزه برسم ایام حضر در سفر
الوان اغذیه لذیذه حتی سبزی و پنیر تازه در خوان این زن حاضر بود انتهی
قاضی کریم الدین مزبور و سایر امرا که در موکب طغای الخونده بودند
نوعیکه بمنزل پیاده شده در رکاب او میرفتند و با او احترام سلاطین مینمودند
و زمین میبوسیدند در سال هفتصد و سی و نه مشار الیها بار دیگر بزیارت
خانهٔ خدا رفته و امیر تنکز را با خود برد امیر دمشق شام تنکز هر وقت
بملک ناصر پیشکشی میداد تقادیم زیادتری بخونده طغای اهدا مینمود بعد از
وفات ملک ناصر نیز بهمان شان بود تا در سال هفتصد و چهل و نه هجری
بمرض وبا در گذشت و در خانقاه ام انوک در صحرای خارج باب البرقیه
مصر که خود ساخته بود مدفون شد و هزار نفر جاریه و هشتاد نفر
خواجه و اموال الکثیره از و بماند او را بعفت و طهارت و کثرت صدقات
ستوده اند کنیزکانی زیاد در آنجا از مرتب ساخته و برای هر یک معاش
قرار داده و برای پسر خود علاوه بر اینها خیرات نموده بود

خیرات حسان

۱۵۰

طوطی قادین

صاحب طبع شعر و فصاحت و ساکن سرای سلطان سلیمان سلطان عثمانی بوده سلطان مرحوم او را بزنی بیکی از احبای خود افندی شاعر داده بپاشا افندی با و همین گفته که با طوطی همدم شدید بنا براین در بیناب فیما بین زن و شوهر مضمونهای خوش از بابت همدمی طوطی و غراب رد و بدل شده است

طیبه

دختر سیم خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و مرحوم حسنعلی میرزا والی خراسان بوده مرحوم محمود میرزا صاحب تذکره نقل مجلس در همین تالیف خود گوید مشار الیها بقدر تحریر مکاتبات تحصیل خط کرده و طبعی نیکو داشته حضرت خاقان او را بسر پرستی امیر محمد قاسمخان خلف الصدق سلیمان خان صاحب القاب شاهزاده مامور فرمودند اینک مدت بیست سال است که در آنخانه مقیم است در مواعظ و نصایح و مراثی سخن رانده و وقتی هم بیتی دو غزل بعرض خسروی رسانیده منش آموز کار بوده ام این دو شعر از وست

اکر بدرد دل من نمیرسی ز تغافل برم ز دست تو بر در کرامیر شکایت

طبیب آمد و عاجز شد از علاج دلم

علاج درد دلم را مگر حبیب کند

ز عارض شرم مهر و مها باشم کنیز کمترین شاه باشم

طیبه

گویند مشار الیها وقتی در بصره عاشق داشته و حمامی هم بوده باسم منجاب که با آن حمام رقابت مینموده طیبه وجهی نقد بیکی از شعرا داده و او این بیت را گفته است

حمام طیبة لا حمام منجاب حمام طیبة سخن و اسع الباب

همین شعر حمام منجاب را شکست و مشتریان آن بحمام طیبه آمدند

حرف الظاء

طیبه

جلیله ابو قتاده انصاری از صحابیه حضرت رسول صلی الله علیه وآله
و دختر براء بن معرور و صحابیه جلیلة القدر بوده و حضرت رسالت پناه
این حدیث شریف را که لیس علیکن جمعة ولا جهاد و مفاد آن اینست
که نماز جمعه و جهاد بر زنان واجب نیست بنساء الیها خطاب فرموده اند

طیبه بنت وهب

نیز از صحابیات است بعضی او را مادر ابو موسی اشعری دانسته اند و برخی
والده ابو موسی را طیفه بنت وهب نوشته اند

ظبیه

اسم جاریه مغنیه ایست که او را ظبیة الوادی هم گفته اند مشار الیها علم
موسیقی را از معبد مغنی مشهور اخذ و تعلیم گرفته اصلاً حجازیه بوده بعدها
در عراق نیز زیسته است و ظبیة الباهلیة بنت وزبر از ادیبه هائی است
که در کتاب اغانی نام آن برده شده

حرف العین

عائشه بنت ابی بکر

محمد ذهنی افندی مؤلف کتاب مشاهیر النساء در ترجمه حال عائشه استقصا
نموده و ما حصل کلام او را ما در اینجا ایراد مینمائیم وی میگوید
عائشه ام المؤمنین حلیله جلیله حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه
وعلی آله الطاهرین است دختر ابی بکر عبد الله بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن
عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لوی القرشیة التیمیة پدرش
در جاهلیت از رؤسا و اصحاب مشاورت بوده و در میان قریش محترم

ودر مشکلترین امور از قبیل قتل ودیت مؤتمن شده آنچه او تعیین میکرد
مقبول بود واعتلای قدرما در شام روسان در نزد حضرت رسول صلی الله
علیه وآله مأثور ومشهور است عائشه پس از خدیجه اشهر زوجات طاهرات
حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است واو شش ساله بود وهنوز
حضرت نبوی بمدینه منوره مهاجرت نفرموده بودند که بشرف ازدواج آن
حضرت مشرف شد یعنی صیغه عقد جاری گشت ودر سن نه سالگی زفاف
صورت پذیر گردید وآنوقت خاتم الانبیاء در مدینه طیبه تشریف داشتند
عائشه مدت نه سال در خدمت سید المرسلین بسر برده ودر ظرف اینمدت
از احادیث نبویه وعادات وحالات محموده آنحضرت آنقدر ضبط وروایت
کرد که آنجمله از برای بسیاری از احکام شرعیه ومسائل دینیه سند گردید
واو را بفقاهت وعلم وکثرت حدیث ستوده گفتند ربع احکام شرعیه
ما از او منقول است واین دو حدیث که خذوا ثلثی دینکم من عائشه وخذوا
شطر دینکم من الحمیراء که در حق او روایت شده علی تقدیر صحتها این
مدعا را مع زیادة تائید مینماید بنا بر حدیث اول اکثر مسائلی که محتاج
الیه ماست وبنا بر حدیث ثانی نصف آن از مشار الیها ماخوذ ومنقول
است بعلاوه با ایام واشعار عرب نیز آشنائی داشته واز آنجا که انواع
علوم اسلامیه وجاهلیت را حائز بوده اورا عالمه دانسته اند

ابو موسی الاشعری فضل مشار الیها را اعتراف کرده گوید در میان ما
اصحاب هر حدیثی از احادیث نبوی اشکالی بهم رسانید ونزد عائشه فهم
او حل کرد ومعلومات در آن باب بدست آوردیم

اما در باب فصاحت او معاویه سوگند یاد کرده وگفته است من هیچ خطیبی
ندیدم که از عائشه بلیغ تر وفصیح تر وفطن تر باشد واز کبار تابعین
عروة بن الزبیر گفته است چه در احکام قرآن وفقه وفرایض وطب وچه
در علم اشعار وانساب عرب از عائشه کسی اعلم ندیدم

احنف بن قیس تابعی نیز گفته است من خطبهای ابوبکر وعمر وعثمان وبعضی

خلفا

خلفای دیگر را از مقالهها مبنی بر موعظت و نصیحت شنیده ام از دهن
هیچیک سخنی بجزالت و فصاحت سخنان عائشه استماع نکرده ام اما کثیر
الحدیث بودن او زرقانی شارح کتاب مواهب لدنیه تصریح کرده است
که دو هزار و دویست و ده حدیث شریف از مشار الیها روایت شده در
یکصد و شصت و چهار آنها شیخین یعنی بخاری و مسلم اتفاق کرده اند
و فقط در پنجاه و چهار حدیث بخاری و در شصت و هشت حدیث مسلم راه
انفراد رفته اند و فور اطلاعات عائشه بایام و اتفاقات عرب نیز هر وقعه را
با اشعار و اراجیزی که در حق آن گفته شده بود خبر میداد و بتفصیل آن را
میدانست با این همه فضایل و مناقب رغبت او بدنیا کم و صدقه او زیاد بود
چنانکه گویند روزی صائم بود صد هزار درهم بدستش رسید همه را
تصدق داد و یک دینار افطاریه برای خود نگاه نداشت و این فقره بروایت
ام ذره خادمه مشار الیها بر ثقات ثابت شده است از آثار صحیحه در حق
مشار الیها خشنودی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از وی مجیدی است که
در یک حدیث شریف فرموده و میفرماید از صنف رجال بسیاری بکمال رسیدند
اما از زنان چهار نفر کامل گردیده آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران
و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد ص و فضل و رجحان عائشه بر سایر زنان
مثل تفوق ثرید است بر سایر اغذیه که مشار الیها را جداگانه وصف کرده اند

اذا ما الخبز تادمه بلحم   فذاک امانة الله الثرید

ثرید چون مرکب از نان و گوشت و لقمه چرب و روغن داری است و غذائیت
او نیز مسلم است بلذت خورده و بسهولت مضغ میشود و بدینجهت نزد عرب
غذای مطبوعی است و با هیچ غذا استبدال نکنند چه بسیار که مانوس اند و از
ثرید ببحبوحة الجنة یعنی وسط بهشت تعبیر میکنند لهذا این فرموده حضرت
شامل مدح بزرگی است

در لفظ عائشه تعبیر عایشه صحیح و فصیح است عوام محدثین این لفظ را با یا
و عائشه تلفظ کرده اند چنانکه زرقانی در شرح مواهب لدنیه تصریح نموده

وکنیت

وکنیتش ام عبد الله بوده نسبت بخواهرزاده خود عبد الله بن زبیر این نسبت را حضرت رسول صلی الله علیه وآله داده اند و علامه قسطلانی در مواهب لدنیه نوشته است انتهی

مورخ مشهور فاضل محمد معروف بمصلح الدین اللاری الانصاری در تاریخ خود موسوم به مرآت الادوار و مرقاة الاخبار گوید اغنیاء اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه وآله چون حب آنحضرت را بعائشه معلوم داشتند در روز نوبت وی هدایا میفرستادند یکی از امهات مؤمنین با آنحضرت عرض کرد بفرمائید مردم باینمعنی تقید ننمایند و هر جا که آنحضرت باشد هدیه خود ارسال دارند فرمود در باب عایشه مرا ایذا مکن که وحی در فراش هیچ زنی از زنان بمن نمی آید پس از آن حضرت فاطمه زهرا را بر آن داشتند تا همان معنی را بعرض رسانید فرمود دختر من مرا دوست میداری حضرت فاطمه عرض کرد بلی فرمود پس عایشه را دوست دار

نیز همین مورخ میگوید از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند دوست ترین مردم نزد تو کیست فرمود عائشه پرسیدند از مردان فرمود پدر او بود و در نسبت که سؤال و جواب نظر بغیر عترت طاهره باشد زیرا این حدیث منافی نیست با آنکه از عائشه پرسیدند دوست ترین شخص که بود نزد رسول الله صلی الله علیه وآله گفت فاطمه پرسیدند از رجال گفت شوهر او

اما حدیث افک بسیار نوشته شده و در اینجا محتاج بتکرار نیستیم و آن نسبتی را که صاحب مشاهیر النساء در اینمحل داده و میگوید از اینجهت است که ما شیعه را در فتاوی خود انکار میکنیم روح ما از آن بیخبر است و اگر کسی چنین تصوری در حق کنیزخانه همسایه حضرت پیغمبر علیه صلوات الله الملک الاکبر نماید ما او را سنگسار میکنیم و از دایره دین و دینداری خارج میدانیم شاید وقتی اوغاد فریقین در مشاجرات جاهلانه خود با هم بعضی سخنان ناصواب گفته باشند ما گفته هر دو طرف را با آب و آتش

شنیده و سوخته و دانسته ایم که هیچیک درد دین نداشته اند راهی هوای
نفس پیموده و با کمال بیغیرتی عزم مسابقه نموده و با وجود این نمیدانیم
که شیعه را از عائشه کدورتی است اما آن متعلق بزمان حیات حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نباشد در آن زمان مشار الیها محبوبه
آنحضرت بود و کاهینی یا حمیراء با و خطاب میفرمود آن کدورت بوقایع
واقعه بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است آیا عایشه
با وجود آنکه زیاده از هزار مرتبه فضایل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را
از دهن مبارک پیغمبر صلعم شنیده و خدمات آن بزرگوار را بدین مبین اسلام
اغلب درمرای و مسمع مشار الیها بود در زمان خلافت آنحضرت مردم را
بمخالفت تحریض نکرده و اسباب جنگ جمل را فراهم نیاورد اگر کسی با علی
علیه السلم خصمی کند باید او را بحق شمرد یا آن بزرگوار را و مع ذلک اینجا
و بسیاری از کارها دیگر را ابدا باز گذاشته امیدوارم گناهکاران
توبه کرده باشند و توبه آنها قبول شده باشد و در هر حال گوئیم صرف
مثل این امور در رفع خلاف و ترک اختلاف و استحکام مبانی مودت و
ایتلاف است رجوع فرمائید بمقاله که در تحت عنوان سوسن نگاشته
شده

و از اشعار عائشه که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله انشاد کرده
دو بیت مسطور در ذیل است میگوید

فلو سمعوا فی مصر اوصاف خده
لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد
لواحی زلیخا لو رأین جبینه
لآثرن بالقطع القلوب علی الایدی

عائشه بمناسبت وقت تمثل باشعار شعراء بسیار مینموده از جمله بعد از
رحلت سید انام علیه الصلوة والسلام میگفته و الله العظیم پیغمبر صلعم چنان
بود که حسان گفته و این دو بیت میسرود

نمی بید بی الداجی البهیم جبینه
یلح مثل مصباح الدجی المتوقد
فمن کان او من قد یکون کاحمد
نظام لحق او نکال لملحد

و در وفات برادر صلبی و بطنی خود عبد الرحمن بن ابی بکر این دو بیت میخواند

وکنا کندمانی جذیمة حقبة
من الدهر حتی قیل لن یتصدعا
فلما تفرقنا کانی ومالکا
لطول اجتماع لم نبت لیلة معا

و این دو شعر از متمم بن نویره است که در مرثیه برادر خود مالک بن نویره گفته و مالک در جنگ مرتدین که در اوائل خلافت ابو بکر در گرفت کشته گشت

عائشه در اواخر خلافت معاویه در شب سه شنبه هفدهم رمضان سال پنجاه و هشت هجری در گذشت و حسب الوصیه در قبرستان بقیع مدفون شد و ابو هریره که از جانب مروان بن الحکم والی مدینه آنوقت قائم مقام بود بر او نماز کرد و مروان خود بقصد حج بمکه معظمه رفته بود و مباشر امر دفن عایشه خواهر زاده هٔا او عبدالله و عروه پسران زبیر بودند و قاسم بن محمد بن ابی بکر و عبدالله بن محمد بن ابی بکر و عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی بکر آن دو را همراهی نمودند

عائشة النبویة

دختر حضرت امام جعفر الصادق و خواهر حضرت امام موسی الکاظم علیهما السلام است چون از خاندان نبوت بوده باین اسم مشهور شده و کدام شرافت بالاتر از اینکه پدر امام جعفر الصادق و جد امام محمد الباقر و جد اعلا علی بن الحسین زین العابدین باشد و سلسلهٔ نسب بحضرت سید الشهدا

علیه الاف التحیة والثناء وحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منتهی گردد
و از انها نیز باشد که حب ایشان را حضرت رسول صلعم مقدم بر حال فرایض
قرار داده ابوذر غفاری روایت کرده که حضرت رسول صلعم فرمودند
لو صلیتم حتی تکونوا کالحنایا لا ینفعکم ذلک حتی تحبوا آل رسول الله علیه
الصلوة والسلام

هم القوم من اصفاهم الود مخلصا
تمسک فی اخراه بالسبب الاقوی
هم القوم فاقوا العالمین مناقبا
محاسنهم تحکی وآیاتهم تروی
موالاتهم فرض وحبهم هدی
وطاعتهم ود وودهم تقوی

عائشة النبویة از عابدات مجاهدات بوده و در مناجات خود فقرات
ذیل را ابدا گاه عرض مینموده
وعزتک وجلالک لئن ادخلتنی النار لاخذن توحیدی بیدی واطوف به
علی اهل النار واقول وحدته فعذبنی
عائشه نبویه در سال یکصد و چهل و پنج رب الارباب را ارتحال جست
و در باب القرافة مصر مدفون گشت علیها وعلی آبائها الاف التحیة

عائشة الباعونیة

دختر احمد بن نصر الباعونی است و از بسیاری فضل که داشته او را
فاضلة الزمان میگفته اند درجه علم و کمال او از قصیده که در مدح
حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفته و الفتح المبین فی مدح الامین
نام دارد معلوم میشود و مطلع آن قصیده اینست

فی حسن مطلع اقمار بذی سلم
اصبحت فی زمرة العشاق کالعلم

در این قصیده میمیه لتبک بعضی از صاحبان قصیده بدیعیه مثالها

اسامی

خیر النسا

۱۵۸

اسامی انواع محسنات بدیعیه را نظماً ذکر کرده است و طلاقت لفظ
و انسجام کلمات را التزام نموده بعد از آن او را بطور اختصار شرحی نماید
و آن بطرز خزانة الادب ابن حجة الحموی است بلکه بشهادت عبد الغنی النابلسی
بر آن ترجیح دارد خطبهٔ شرح قصیده را بدین عبارت ابتدا میکند
الحمد لله محلی جیاد الافهام بعقود مدح الشفیع و بعد میگوید فهذه
قصیدة صادرة عن ذات قناع شاهرة بسلاح الطباع سافرة عن
وجوه البدیع سامیة بمدح الحبیب الشفیع یکی از اشعار قصیدهٔ
نعتیهٔ او اینست

علوا لکم لا جلوا حین ناسبوا امما ⁂ زادوا ولا لا فناصیر فشا

و این بیت از محسنات بدیعیه جناس ناقص را شامل است و در دو بیت سطور
در ذیل را در ترجمهٔ قاموس از قول ما سبق ایراد کرده و الحق بالبدیهه

شعر برابر انشا میگوید

کأنما الخال تحت القرط فی عنق ⁂ بدا لنا من محیا جل من خلقا
نجم بدا فی عمود الصبح مستترا ⁂ تحت الثریا قبیل الشمس فاختفا

مسئلهٔ وطی نائمه را اشعار الیها بر وفق مذاهب اربعه بصورت استفتا
و بیان فتوی نظم کرده و این نیز دلیل تبحر اوست گوید

سؤال

ما قولکم یا ستنا العالمة ⁂ فی رجل دب علی نائمة
تفتحت تحسبه بعلها ⁂ وهی بما الذ طادائمة
فاستیقظت فابصرت غیره ⁂ عضت علی اصبعها نادمة
فهل لنا من فتوی عندکم ⁂ ما جوزه فی ذا الامام ائمة

جواب

قالت لکم ستکم العالمة ⁂ انا لاهل العلم کالخادمة
انقل ما قالوا و ما خبروا ⁂ عن النبی قد نکحت نائمة
الشافعی قال لها اجرها ⁂ ما لم تکن فی نکحها عالمة

والمالکی قال انا فتوتی — مأجورة فی ذاک لا آثمه
والحنفی قال انی رزقتها — فی ظلمة اللیل وهی حالمه
والحنبلی قال انا فتوتی — فی هذه النکحة کالأثمه
لولم یکن لذة لها طعمه — لا انقضت من نکحة قائمه

عائشهٔ سمرقندیه

شاعره بوده است از اهل سمرقند وطبع لطیفی داشته این دو رباعی

از وی در تذکرهٔ آتشکده مسطور است
اشکی که زچشم من برون غلطید است
در گوش کشیده که مروارید است
از گوش برون آر که بدنامی تست
کانرا برخم تمام عالم دیده است

تا من جو شب وصل تو بگشاید راز — تا کاهم از شام کند صبح آغاز
با اینهمه کر عوض کنندم ندهم — کوتاه شبی زان صد عمر دراز

مضمون رباعی اول شبیه است بمضمون دو بیتی جار الله زمخشری که
در مرثیهٔ استاد خود ابو مضر منصور گفته و آن دو بیتی این است

وقائلة ما هذه الدرر التی — تساقط من عینیک سمطین سمطین
فقلت لها الدر الذی کان قد حشا — ابو مضر اذنی تساقط من عینی

عائشة القرطبیه

دختر احمد نامی بوده است از اهالی قرطبه پای تخت قدیم اندلس شعر را
بسیار خوب میگفته و در رسائل و مکاتبات نیز ید طولی داشته در کتب
مطالعه اشتهار یافته و او را مقدم ادیبهای اندلس دانسته اند عم او عبد الله
طبیب علاوه بر حذاقت در فنون طبیه در قریحهٔ شعر و انشا نیز ماهر بوده
و عائشه در شعر بر تر از وی بوده اند در هر حال مشارالیها قصاید بلیغه
در مدح ملوک نظم کرده و عرایض خود را مستقیما بآنها اظهار مینموده
گویند روزی بحضور مظفر بن منصور ابی عامر رفته یکی از پسرهای کوچک

پادشاه را نزد او دیده بدیهه گفته است

أراك الله فیه ما ترید — ولا برحت معالیه تزید
فقد دلت مخائله علی ما — تؤمله وطالعه السعید
تشوقت الجیاد له وهز الحسام هوی واشرقت البنود
وکیف یخیب شبل قد نمته — الی العلیا ضراغمة اسود
فسوف تراه بدرا فی سماء — من العلیا کواکبه الجنود
فانتم آل عامر خیر آل — زکا الابناء منکم والجدود
ولیدکم لدی رأی کشیخ — وشیخکم لدی حرب ولید

در نفح الطیب مسطور است که عائشه القرطبیه خط را خوش می‌نوشته و بکتابت قرآن مجید اشتغال داشته در سال چهارصد هجری بکر ارتحال نمود وقتی یکی از شعرا او را خواستگاری کرد او در جواب نوشت

انا لبوة لکننی لا ارتضی — نفسی مناخا طول دهری من احد
ولو اننی اختار ذلك لم اجب — کلبا وکم اغلقت سمعی عن اسد

عائشه ام ابو عبد الله

مادر عبد الله الصغیر آخر ملوک اسلامیه اندلس است وقتیکه پسرش غرناطه را بفرنگیها تسلیم کرد و با اهل وعیال خود راه افریقا پیش گرفت بمحلی رسید که اهالی اسپانیا آنرا جای آه کشیدن عرب می‌گویند در آنجا روی باز پس کرده یکبار دیگر بغرناطه دید و آهی کشید و گفت الله اکبر و اشك حسرت از چشمهای او جاری شد در آنوقت مادرش عائشه عباراتی مبنی بر توبیخ باو خطاب نموده که دلیل کمال عقل و حکمت و حمیت و غیرت مشار الیها است

وصورت آن از قرار ذیل است

ای فرومایه شایسته نبود که عرب را چون تو فرزندی باشد شرمم آید که تورا زاده خود خوانم کاش بجای تو سنگی زائیده بودم ای بیحیا مثل زنان گریه کن بر آن وطن عزیز که مانند مردان نتوانستی آنرا نگاه داری

آیا

خیرات حسان

ایا بنو اندلسی از دلیران جان باز که در زیر لوای محمد بن نصر جای داشتند
استعانت نمای اجداد تو بارها دشمنان را مقهور و آزاد ساختند تو
اگر غلبه بر آنها نتوانستی از عهدهٔ حفظ وطن خود هم بر نمیامدی زیب و زینت
دنیا تو را فریفت سرا و عمارات را بر مهام ملکی ترجیح دادی و شب و روز
در بساتین با جواری بعیش پرداختی شهرت خود را پامال شهوت ساختی
اگر نیاکان تو از تو پرسند شمشیر جهانگیر احمدی را که در کف تو ودیعه نهاده
بودند چه کردی و قصر الحمراء و البیضاء را بکه گذاشتی و شیران جنگی که
دشمنان همیشه از بیم ایشان لرزان بودند از جانب تو مأمور چکار شدند
و اسپهای کحیلان بکدام طرف تاختند چه جواب خواهی داد و در روز قیامت
بروی آن فاتحین چگونه نظر خواهی کرد خواهی گفت من آن شمشیر را بکار کشتن
اسیران و کنیزان غیر مطبوع بردم در غرناطه و باغهای الحمراء و البیضاء عیش
میکردم و اعتنائی بحراست ملک و فراهم آوردن اسباب استدامت آن نداشتم
عساکری که شما تجهیز کرده و ترتیب داده بودید برای بقای لذاید نفسانی خود
بدست اعادی داده آنها را قربانی این راه کردم تازی نژادان بادیه‌پیما را
برای آوردن جواری و غوانی باطراف فرستادم زود باش و با این صحاری
وسیعه و اراضی حاصلخیز و ابنیهٔ رفیعهٔ دولتی و کتابخانه‌هائی که منبع معارف
بود و با این چشمه‌سارها که آب آن با خون اعراب مخلوط شده و با آن چمنهای
با نزهت یکبار دیگر نظر کن و ببین الحمراء که قرارگاه احفاد پیغمبر بود چسان
مشتعل شده و از آن فقط خاکستری ماند که نشانه و علامتی از پستی پایه و مایهٔ
تو باشد غرناطه که جایگاه اشراف عرب بود چون بواسطهٔ بی‌مبالاتی و فرومایگی
تو ویرانه شد در روز حساب تو را توبیخ و سرزنش خواهد نمود
بگریز ای سست عنصر بگریز بعد از این سلطان عرب را در کشور او خلقی نباشد
و بدان که پس از این در صحاری افریقا چون حیوان زندگانی خواهی کرد و بقیهٔ
عمر را بذلت بسر خواهی برد و گمان مبر که بمردن از این ننگ فارغ خواهی شد بلکه
در همان زمان که در لحد خوابیده باشی استخوان پوسیدهٔ تو ادراک و

استماع ابن خطاب کند که گویند این است جسد عبد الله الصغیر که شرافت مادرزادی خود را محو و نابود نمود بیچاره کان ملت را بظلم بکشت و حکومت اسلامیه را در اندلس منقرض ساخت و غرناطه را لابد بدشمن تسلیم کرد اوست که در زیر این خاک جای دارد

عائشه چلبی

شاعرهٔ مشهور اسلامبول چلبی قادر بن ندیمه سلطان سلیم ثانی است که در حرف عا ذکرهٔ از وی شد عاشق چلبی و قنالی زادهٔ حسن چلبی در تذکره‌های خود مینویسند مشار الیها نبیرهٔ شیخ یحیی و از احفاد شیخ آق شمس الدین و حلیلهٔ شمسی چلبی بوده در شاهزادگی سلطان سلیم سمت استادی او داشته و بدین مناسبت ملازم سرای سلطنت و مصاحب سلطان گردیده است صاحبان تذکره گویند عائشه چلبی بر شواعر روم و ایران که قبل از وی بوده‌اند از قبیل مهری و زینب جلائیه و آفاقیه و جهان و دلشاد برتری داشته بلکه او را بر بعضی شعرای روم هم ترجیح داده‌اند غزلیات و قصاید و مثنویات دارد از جمله مثنوی خورشید و جمشید است که زیاده از سه هزار بیت میباشد و مضامین لطیفه دارد در رغبت بدعا گوید

دعا تمثیلی یوسف کبی هردم | کیم اکا مشتریدر خلق عالم
دیر وهر کیشی مقصد زنجیر کوهر | انک تا مشتری ایسه‌ن اولالر
سن اولدک شمدی هم اول زلیخا | قچن عرض ایلدی یوسف جمالی
کنوب بنجیر دشنرانده بوزن | خریدار اولدی اکا جان ویدان

عائشه چلبی وقتی بمنادمت سلطان مراد خان ثالث نایل میگردد و در آنوقت غزلی از سلطان را اقتفا نموده بهمان سبک بنظم درآورد اما غزل سلطان این است

اقسمت الی الرب هو الحی جلیل | فرد احد قادر الله جمیل
حالیمی نه حاجت که بیان ایده زبانم | الدمع من العین علی الحال دلیل
الشربو عالمدن اوبارک خبری وار | فی القلب من القلب الی القلب سبیل

عاشق

غاشق بحبر ضا اولہ چو سندن اولہ آبرو العاشق من ہجرک فان وعلیل

خاشا کہ مراد ایلیہ غیر یلہ میلی
قلبی لک من مہد الی اللحد ہمیل

غزل جبتی قادین

فوضت الی اللہ ہو الرب جلیل حی صمد دام لہ الفضل جمیل
یوق وار لغز اثبات ایجون غیر تکلف للعقل لہ یشہد و النقل دلیل
عدل ایلیسون اول شرکہ یولہ حقہ تقرب الشرع شریف فی الی اللہ سبیل
اقسہ نولہ دلعار ضک آہن کو روب انجا الجنس الی الجنس کما قیل ہمیل

بو نظم شہد بحبر نظیرہ د ۀ جبتی
فی الحرن مضی العمر ہی الآن علیل

این بیت بدیع نیز از نتائج افکار عائشہ جبتی است
راستہ در رفتار مزہا مانند مثل تو نیا
بر ہزار ان دیدۀ مخمورہ کہ مش چیقمش

صاحب کشف الظنون مشار الیہا را اہل شہر اما سیہ نوشتہ و اورا اسلاف جبتی ہم نوشتہ اند

عائشہ بنت العیش

دختر قاضی علاء الدین الحنبلی بودہ است و در انباء الغمر فی ابناء العمر کہ از مؤلفات جلیلۂ حافظ شہاب الدین احمد بن علی بن حجر العسقلانی است در ذکر وفیات سال ہشتصد و چہل ہجری ذکر او شدہ اشتہار مشار الیہا بجہت علم حدیث پیدا شدہ در مجلس درس حدیث جد خود فتح الدین العسقلانی حاضر شدہ و از محدثین مصر و شام اجازہ ہا عدیدہ گرفتہ ولادتش در سال ہفتصد و شصت و ہشت اتفاق افتادہ و قاضی عز الدین ابن قاضی المسلمین برہان الدین ابن نصر اللہ الحنبلی از بطن او بوجود آمدہ خط را خوش مینوشتہ بسیار محترم بودہ و طلاب از وی حدیثہا روایت نمودہ اند

عائشہ بنت الخطیب

دختر خطیب عبد الرحیم بن بدر الدین ابن جماعه و خواهر قاضی القضاة برهان الدین ابن جماعه میباشد مشار الیها نیز محدثه بوده ابن حجر در انباء ذکر او شده و در سال هفتصد و هشتاد و نه در گذشته است

عائشه بنت سعد

دختر سعد ابن ابی وقاص الصحابی است و پدرش از عشرهٔ مبشره بوده این عائشه غلامی داشته فند نام که او را آزاد کرده گویند روزی در مدینهٔ منوره خاک انداز به او داد که برود از دکان نانوائی آتش بیاورد فند بقافله برخورد که بمصر میرفتند با آنها بمصر رفت و بعد از یک سال اقامت در آنجا باز گشت چون بمدینه رسید از دکان خبازی آتش گرفته بسرعت بطرف خانهٔ عائشه می آمد ناگاه پایش لغزیده افتاد و آتش ریخت او گفت تعست العجله و از آنوقت این کلمه تعریضی شد بر بطوء در حرکت و ابطأ من فند از امثال عرب گردید

عائشه بنت طلحه

دختر طلحه میباشد و طلحه نیز از عشرهٔ مبشره میباشد و از فرط سخا و سماحت او را طلحة الخیر و طلحة الفیاض لقب داده اند مادر عائشه ام کلثوم دختر ابو بکر است با آنکه مشار الیها از ثقات صحابیات یا تابعیات بوده و روایت او نزد محدثین معتبر است چون جمالی بکمال داشته روی خود را نمیپوشید و میگفته است من میخواهم این حسن خدا داده را ظاهر سازم و مردم را بتماشا محظوظ دارم گویند روزی ابو هریره او را دید گفت سبحان الله کانها من الحور العین عائشه دختر ابو بکر که خالهٔ این عائشه باشد ابتدا او را برادر زادهٔ خود عبد الله بن عبد الرحمن ابی بکر که پسر دائی مشار الیها بود بزنی داد و او چهار پسر آورد عمران و عبد الرحمن و ابو بکر و طلحه و یک دختر که او را نفیسه نامیدند و طلحة بن عبد الله بطلحة الجود معروف شد چون شوهر عائشه عبد الله درگذشت مصعب بن زبیر او را تزویج کرد و ضرهٔ سیده سکینه بنت الحسین سلام الله علیها گردید و حضرت مشار الیها

او را ذات الأذنین گفتندی چه گوشهای او بزرگ بوده است بنا بر بعضی روایات مصعب بن زبیر باین دو زوجهٔ خود پانصد هزار درهم مهر داده و همینقدر نیز شیر بها و غزارت فضل و علم عائشه بنت طلحه و کمال اطلاع او از اخبار و اشعار عرب معروف است

پوشیده نباشد که طلحة الطلحات طلحة بن عبد الله بن الخلف الخزاعی است از قرار مسطورات ابن اثیر او در زمان سلم بن زیاد بن ابیه والی سجستان بود و در همانجا در گذشت و چون از اسخیا بوده او را طلحة الطلحات گفتند و در حق او سروده اند

رحم الله اعظما دفنوها ۞ بسجستان طلحة الطلحات

عائشه بنت عبد الله

دختر عبد الله بن عبد المدان الحارثی صحابیه و از فصحای تابعیات و حلیلهٔ عبید الله بن عباس عمزادهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود عبید الله در خلافت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم از جانب آنحضرت ولایت یمن داشت معاویه بسر بن ارطاة را با سپاهی مأمور یمن کرد عبید الله از یمن فرار نمود و پدر زن خود را در آنجا بنیابت گذاشت و اهل و عیال عبید الله نیز در یمن اقامت داشتند بسر چون بیمن رسید عبد الله بن عبد المدان و اعیان یمن را که هواخواه امیر المؤمنین سلام الله علیه بودند مقتول نمود و دو طفل معصوم عبید الله را که عبد الرحمن و قثم نام داشتند در پیش چشم مادرشان بکشت عائشه از این مصیبت آشفته گشته این اشعار بگفت

یا من احس بابنی اللذین هما	کالدرتین تشظی عنهما الصدف
یا من احس بابنی اللذین هما	مخ العظام فمخی الیوم مزدهف
یا من احس بابنی اللذین هما	قلبی و سمعی فقلبی الیوم مختطف
من ذل والهة حری مدلهة	علی صبیین ذلا اذ غدا السلف
نبئت بسرا وما صدقت ما زعموا	من افکهم ومن القول الذی وصفوا
انحا علی ودجی ابنی مرهفة	من الشفار کذلک الاثم یقترف

در تاریخ کامل مسطور است که مادر دو طفل مقتول عبید الله بن عباس بروایتی ام الحکم الجویریه بنت خویلد بن قارظ بوده است

عائشه بنت العجمی

دختر قاضی القضاة شهاب الدین ابی جعفر احمد بن العجمی است مشار الیها محدثه بوده است صاحب نام و از اشیاخ امام سیوطی در سال هشتصد و هجری قدم بعرصهٔ عالم نهاده است

عائشه بنت العدل

دختر العدل زین الدین ابراهیم بن احمد بن عثمان بن عبد الله بن غدیر الطائی الدمشقی و مشهور بام محمد عائشه بوده و در علوم ادبیه مهارت داشته است زوجه اش علاء الدین ابن صدر الدین ابن المنجا المحدث و جدش معروف با بن القواس میباشد چند دفعه حج نموده و مدتی مدید در مکهٔ معظمه زادها الله تعظیما مجاور بوده صلاح الدین صفدی در عنوان النصر گوید از ادبای معروف مکی بن علان و الیها زهیر و ابن دبلاق و ابن دفترخان و السلیمانی و النور علی بن سعید و التلعفری در علوم ادبیه بعائشه بنت العدل اجازه داده اند ولادت مشار الیها تقریبا در ششصد و چهل و پنج هجری و وفاتش در ششم ذیقعده هفتصد و هیجده اتفاق افتاده است

عائشه بنت علی

دختر علی بن محمد بن عبد الغنی بن منصور الدمشقی و زوجهٔ حافظ شمس الدین الحسینی است و او محدثه بوده است نشا میه کرد در انباء ابن حجر ذکر او شده مصنف مشار الیه میگوید عائشه بنت علی و شوهرش نزد ابن الخباز محدث و مرداوی و سایر مناخرین استماع حدیث کرده بعد از آن خود این علم را تدریس نموده اند وفات عائشه بنت علی در سال هشتصد و پانزده هجری اتفاق افتاده و تقریبا هفتاد سال زندگانی کرده است

عائشه بنت محمد

ابن احمد بن محمد عثمان بن المنجا (ام الحسن بنت عز الدین التنوخیة الدمشقیه) بوده است.

بوده است مشار الیها نیز از محدثه‌های مذکوره در انباء ابن حجر می‌باشد از عبد الله بن الحسین ابن ابی التائب و سایرین اخذ علم حدیث نموده و از اشخاص عدیده اجازه گرفته ابو بکر الذهبی و تقی سلیمان و علیی المطعم و ابن اسمعیل مکتوم و زهره بنت المنجا از جمله کسانی هستند که بمشار الیها اجازه داده‌اند و او در روایات از آنها متفرد بوده ابن حجر گوید من نزد مشار الیها کتب کبار حدیث و چندین جزء از اجزاء شریفه خوانده‌ام عائشه بنت محمد در دمشق شام در حالتی که تقریباً نود سال عمر کرده بود در ربیع الآخر یا در جمادی الاولی سال هشتصد و سه هجری درگذشت

عائشه بنت محمد

دختر محمد بن عبد الهادی المقدسی محدث است او را المسندة الکبیره میگفته‌اند و از محدثه‌های مشهوره بشمار آمده در امر اسناد حدیث مهارت کامل داشته و بهمین جهت بلقب مزبور ملقب گردیده در شرح بخاری قسطلانی و در عنوان صفدی ذکر او شده و از محدث معروف بحجار اجازه گرفته و عمر او دراز بوده است

عائشه بنت محمد

دختر محمد بن المسلم بن سلام بن البهاء الحرانی و خواهر محاسن محدث و خود از محدثه‌های معروفه است و برادرش از او اخذ حدیث نموده نزد اسمعیل بن احمد العراقی و ابن النور البلخی و محمد بن ابی بکر و محمد بن عبد الهادی المقدسی و ابراهیم بن خلیل و عبد الرحمن بن ابی الفهم البلدانی و فرج القرطبی و البلخی و ابن عبد الدائم و العماد عبد الحمید و سایر مشاهیر مشایخ محدثین تحصیل علم فقه و حدیث نموده و بعد از آن اجازه گرفته و تدریس کرده است و از حیثیت تقریر وحید عصر خود بوده صلاح الدین صفدی و خواجه زاده او ابو هریره در شام از او اجازه گرفته‌اند عبد الله بن المحب و همه اولاد و طلاب او از مشار الیها استفاده کرده‌اند ابن زن اگرچه اهل خیر و صاحب فضیلت بود امّا چیزی نداشت و بکرباس بافی معاش میکرد ولادت او در ششصد و

چهل و هفت هجری و وفات او در شوال هفتصد و سی و شش اتفاق افتاده

عائشه بنت محمد

یکی از دخترهای شیخ محمد الجزری است که از علمای عصر یلدرم بایزیدخان بود از قراریکه در تاریخ خواجه مسطور است خواهرهای عائشه که سلمی و فاطمه نام داشته اند نیز اهل علم و فضل بوده و از پس پرده برای طلاب درس میگفته اند

عائشه بنت معاویه

دختر معاویة بن المغیرة بن ابی العاص ابن امیه و معروفه به بیضا و مادر ابو الولید عبد الملک بن مروان اموی بوده است

عائشه بنت المعتصم

دختر معتصم بالله خلیفهٔ عباسیه و از ظرفا و سخن سنجان زنان شمرده میشود گویند مشار الیها کنیزکی داداشته ملیکه نام شخصی موسوم بعیسی بن قابوس دل بمهر ملیکه داده و باو عاشق شده و ملیکه نیز باو راغب گردیده کار عاشق و معشوقه به بیقراری کشید و هر وقت کنیزک فرصت میکرد دلداده خود را دیدار میداد چون عائشه بنت المعتصم ازین حالت خبردار گردید کنیزک را توبیخ و حبس کرد عیش عیسی بن قابوس منغص شد و راز خود را بیکی از احبا اظهار نمود او گفت عائشه بنت المعتصم شاعره ایست با فضل و ظرافت و در علوم ادبیه با مهارت بفضلا و ادبا مایل و از ره غایت جانب آنها را نگاه میدارد و بلطیفه و مزاح میلی دارد هدیه برای او بفرست و بیتی چند که مشتمل بر لطایف باشد بر آن بیفزا شاید مطبوع او شود و ترا بمقصود رساند عیسی بن قابوس معجلا بخانه آمده هدیه ترتیب داد و ابیاتی نظم و مزید او کرده نزد عائشه بنت معتصم فرستاد و آن ابیات اینست

كتبت اليك ولم احتشم ... وشوق المحبين لا ينكتم
والسي نم بمن قد علمت ... فان غاب عن بصري لا ينم
فمنّي على بها وارحمي ... بتربة والدك المعتصم

عائشه بنت المعتصم چون این ابیات خواند خندید و گفت بکار اینمرد احمق حیرانم پس یکی از خدمهٔ خود فرمود ملیکه را ببرد و بنزد آن مرد ببر و این نامه را نیز باو برسان و نامه عبارت بود از سه بیت که در جواب عیسی بن قابس سروده و صورت آن از قرار ذیل است

اتانی کتابك فیما ذکرت .. وما انت عندی بالمتهم
فخذها الیك کما قد طلبت .. علی الرغم من انف من قد رغم
ولا تخشبها لوقت المبیت .. کما یفعل الرجل المغتلم

ملیکه آورده را تا شام نزد عیسی بن قابس ماند هنگام مراجعت ابیاتی عیسی نوشته باو داد که بعایشه بنت معتصم دهد و صورت آن ابیات این است .

سألتها قبلة ففزت .. ولیس فی افعل من تعشق
ولم ازل خاضعا لدیها .. اضرع قدامها واقلق
فما رأتنی لذاك اهلا .. ولا رعت من لها تملق
فعاتبتها عتبی فقالت .. من شدة الوجد قد تمرق

چون عائشه بنت معتصم این اشعار بخواند خادم خود را طلبید و گفت این کنیزك را برای عیسی بن قابس ببر که از وست و فتنه که من او را از دید او فرستادم از ملکیت خود بیرون نمودم پس از آن ابیات ذیل را در جواب عیسی نوشته فرستاد

سمعت ما قلت من محال .. ولست فی ذاك بالمصدق
قد خبرتنی بان فاها .. بفیك طول النهار ملصق
فاشکر علی ما رزقت منها .. فلیس کل العباد یرزق

عائشه بنت النسیف

دختر ابوبکر النسیف ابن عیسی بن منصور بن قوالج الدمشقی محدثه و عم زاده بدر الدین ابن قوالج محدثه است و از محدثه های مشهوره شام بشمار آمده ابن حجر عسقلانی در انباء الغمر او را ذکر کرده وفات سال هفتصد و نود .

نوده‌است ذکر کرده و نام برده از قاسم بن مظفر و محدث مشهور حجاز وغیره روایت حدیث کرده و وفاتش در شوال سال مذکور اتفاق افتاده است

الشیخه عائشه بنت یوسف الدمشقیه

از نسوان باکمال بوده و کتاب منازل السائرین عبدالله الهروی را که در سلوک است مختصر کرده و آنرا موسوم بالاشارات الخفیة فی المنازل العلیة نموده و عبدالله الهروی از مشایخ اواسط مائه چهارم هجری است

وغیر از عائشه دختر ابی بکر هفت نفر صحابیه دیگر این اسم داشته‌اند و آنها عائشه بنت جریر بن عمرو و عائشه بنت الحارث بن خالد و عائشه بنت ابی سفیان بن الحارث و عائشه بنت عبدالرحمن بن عتیک و عائشه بنت عمیر بن الحارث و عائشه بنت قدامة بن مظعون و عائشه بنت عجرد میباشد و عائشه آخری را اولی این است که تابعیه بگوئیم کما فی اسد الغابه و عائشه دختر یکنفر حربی باشی بوده از اعیان شام در تاریخ نعیما در وقایع سال هزار و شش هجری میگوید عائشه مذکوره که آنوقت زوجه بکر بیک الای بیکی شام بود با حمل سه ماهه دو پسر آورد پس از آن جرایی اندر اخنر چون او منشق شد چهار ده طفل تام الاعضا در آن دیدند که دو از آنها ذکور و باقی اناث بودند و هنوز حیات در آنها سرایت نکرده بود و حکما این را غلط طبیعت میگویند

از غرایب آنکه اعراب اسم مرد را هم عائشه میگذارند چنانکه عائشه بن عمیر بن واقف یکنفر صاحب قاموس مردی است که بئر عائشه که نزدیکی مدینه منوره باو منسوب است و عائشه بن عثم نیز مردی است که منشأ مثل اضبط من عائشه میباشد و شرح این مثل در کتب امثال مسطور است

عابده بنت محمد الجهنیه

مستقیم زاده در تالیف خود که موسوم بتذکرة الخطاطین باشد ذکر این زن نموده گوید عابده مشار الیها زوجهٔ عمر بن شیرو از وزرا بوده و با وجود فضل و شعر و خط بمقامات اهل سلوک و ترک هستی رأساً و بقصد فناء فی الله نیستی را طالب بوده نوخجه در کتاب نفح الطیب از شعر و فضل او اشعار و ذکری مینماید

عابدة المدنیه

از ادیبه‌های اندلس و از فضلائی است که از مشرق بدانجا رفته حبیب او را برده بود و در مدینهٔ منوره متولد شده مالک او محمد بن یزید بن مسلمه او را بحبیب بن الولید المروانی که او را دحون میگفتند بخشیده و دحون او را باندلس برده و اگرچه دختری سیاه چرده بوده و حسن و زیبائی نداشته اما نظر بفضایل عابده دحون او را همخوابه خود قرار داده و او ام ولد شده است مشار الیها از امام دار الهجره مالک و از سایر علمای مدینهٔ مطهره حدیث روایت میکرد در نفح الطیب مسطور است که عابده ده هزار حدیث روایت کرده و اسناد آن احادیث را بصاحب شریعت صلوات الله علیه میرسانیده (محمد بن یزید بن مسلمه نوادهٔ مسلمة بن عبد الملک است که وقتی بطرف اسلامبول رانده و غلطه را فتح کرده و محل داخل در سور و اکنون منهدم بوده با جامع عرب که در آنجا واقع است بنا و آباد نموده و غلطه را مدینة القهر نامیده است)

عاتکه بنت زید

از فصحای صحابیات و دختر زید بن عمرو بن نفیل و عم زادهٔ عمر و خواهر سعید بن زید از عشرهٔ مبشره است که بجمال و دانش مشهور بوده اول عبد الله بن ابو بکر بعد از آن عمر بعد زبیر بعد حضرت امام حسین علیه السلام او را تزویج کرده و در وقعهٔ کربلا در مرثیهٔ آنحضرت گفته است

وحسینا فلا نسیت حسینا　　اقصدته اسنة الاعداء
غادروه بکربلاء صریعا　　جادت المزن فی ذری کربلاء

گویند عبد الله بن ابو بکر طوری مفتون عاتکه بود که هیچ کار را اقبال نمینمود

حتی یک نماز جمعه را ترک کرد لهذا ابوبکر حکم کرد او را طلاق دهد پس از
جدائی حالت آشفتگی بهم رسانید ابوبکر باو رحم نموده اذن رجوع داد بعد از
آنکه عبدالله در محاربهٔ طائف بزخم تیری درگذشت عمر او را بزنی گرفت
بعد از عمر در تحت ازدواج زبیر که از عشرهٔ مبشره بود درآمد چون او نیز
در وقعهٔ جمل در وادی سباع در حالتی که در زیر درختی خفته بود بدست عمرو بن
جرموز کشته گشت چنانکه ذکر شد بشرف ازدواج حضرت سید الشهداء علیه
آلاف التحیة والثناء نایل گردید معروف شده بود که هر کس عاتکه را بزنی
گیرد مقتول و شهید خواهد شد و عاتکه برای هر یک از شوهرها خود مرثیه‌ها
فصیح بلیغ گفته است

عاتکه بنت شهده

جاریهٔ ولید بن یزید اموی و دختر شهده است که ترجمهٔ حال او گذشت
مادر و دختر هر دو خواننده بوده‌اند امّا دختر در فنون چند از مادر عالم‌تر
بوده کنیت عاتکه روزی در حضور ولید بعضی ابیات بخواندن مشغول بود
واز آنجمله این بیت خود او بود

یا صاحبیّ دع الملامة واعلما   انّ الهوی یدع الکرام عبیدا

دختر مصراع ثانی را اینطور خواند   انّ الهوی یدع الرّجال عبیدا
عاتکه بتعرّض گفت بنابر زیاتی هم مرد است آیا از کرام شمرده میشود
(بنابر سخنی بوده که روغن زیتون میفروخته و بپستی شهرت داشته)

عاتکه بنت عبدالمطلب

دختر عبدالمطلب بن هاشم عمّهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وآله و از فصحای
زنان قریش بوده اگرچه از شش دختر عبدالمطلب جز صفیه ظاهراً هیچیک
بشرف اسلام مشرّف نشده امّا شرافت قرابت سید کاینات او را داخل
در خیرات حسان مینماید ابیات ذیل را در حال احتضار پدر خود در
مرثیه او گفته است

اعینیّ جودا ولا تبخلا   بدمعکما بعد نوم النیام

اعینی واستعبرا واسبکا وشوبا بکائکما بالندام
اعینی واستحرطا واسجما علی رجل غیر نکس کھام
علی الجحفل الغمر فی النائبات کریم المساعی وفی الذمام
علی شیبة الحمد واری الزناد وذی مصدق بعد ثبت المقام
وسیف لدی الحرب صمصامھا ومردی المخاصم عند الخصام
وسھل الخلیقة طلق الیدین وف عذملی صمیم اللھام
تبنک فی باذخ بیته رفیع الذؤابة صعب المرام

وابیات ذیل که در تعریف شجاعت وحماسه است ودر اواخر باب اول دیوان حماسه ثبت شده نیز از مشاراليها میباشد

سائل بنا فی قومنا ولیکف من شر سماعه
قیسا وما جمعوا لنا فی مجمع باق شناعه
فیه السنور والقنا والکبش ملتمع قناعه
بعکاظ یعشی الناظرین اذا هم لمحوا شعاعه
فیه قتلنا مالکا قسرا واسلمه رعاعه
ومجدلا غادرنه بالقاع تنهشه ضباعه

در کتب سیر مسطور است که بعد از وقوع هجرت عاتکه بنت عبد المطلب در مکه خواب دید شتر سواری بمکه آمد وندا کرد که ای جماعت بیوفا تا سه روز دیگر بمحل محاربه وجائی که در آنجا خواهید افتاد وخود برسید بعد در بالای کعبه اجلنها الله وپس از آن در ذروه کوه ابو قبیس این ندا را تکرار کرد وسنگی بزرگ برداشته بپایین انداخت آن سنگ قطعه قطعه شده هر قطعه بخانه افتاد عاتکه از این خواب چنین استنباط کرد که بقریش یعنی براھالی مکه که هنوز در کفر وشرک بودند بلائی نازل خواهد آن خواب را برای برادر خود عباس نقل کرد وتعبیر آن فی الحقیقه جنگ بدر بود گویند اگر چه عاتکه خواب خود را پنهان بعباس گفت اما پوشیده نماند ومنتشر شد ابو جهل شنید وبعباس طور استهزا گفت که تا نبوت

بزنان

بزنان شما هم سرایت کرده خلاصه سه روز از آن خواب گذشته خبر مقدمهٔ
جنگ بدر بمکه رسید

لفظ عاتکه از اعلام منقوله است و هر زنی که بدن خود را بطیب و زعفران
زرد میکرد او را عاتکه می گفتند

عاتکه بنت اسید و عاتکه بنت خالد و عاتکه بنت عوف و عاتکه بنت نعیم
و عاتکه بنت الولید از صحابیات بوده اند و عاتکه بنت خالد همان ام معبد است
که در حرف الف ذکر او شد و اسم اصلی ام زرع سابق الذکر چنانکه بیجوری
مرحوم در حاشیهٔ شمائل نگاشته عاتکه بوده و عاتکه بنت یزید زوجهٔ
عبد الملک ابن مروان مادر یزید بن عبد الملک است و عاتکه بنت عبد الله بن
یزید همان است که احوص شاعر مشهور در حق او گفته

یا بیت عاتکة الذی اتغزل
حذر العدا وبه الفؤاد موکل

و این شعر مطلع قصیدهٔ طنانه ایست معاویه نیز دختری عاتکه نام داشته
و ابو دهبل شاعر مفتون او گردیده در اشعار خود از او نام میبرده شاید بها
باو جایزه ها داده که اسم او را در شعر نبرد عاتکة الغنویه در عرب از نسوان
بنی غنی و چون رابعة العدویه دارای مقام ولایت بوده و از جده های حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه وآله نه نفر عاتکه نام داشته اند لهذا آنحضرت را
ابن العواتک گفته اند و در حدیث است که فرموده اند انا ابن العواتک
من سلیم و سه نفر از عواتک مذکوره از قبیلهٔ سلیم و شش نفر از قبیلهٔ دیگر
بوده اند و یکی از عواتک قبیلهٔ سلیم عاتکه بنت هلال مادر جد هاشم بن
عبد مناف است و دیگری عاتکه بنت مرة بن هلال که مادر خود هاشم
بوده و سیمی عاتکه بنت الاوقص بن مرة بن هلال که مادر جد ام النبی
آمنه بنت وهب بن عبد مناف باشد و عاتکه که منشا مثل انجب من عاتکه
شده عاتکه بنت مره زوجهٔ عبد مناف مادر هاشم است و چون عواتک را
بوضع دیگر نیز شرح داده اند در آخر جلد ثالث باز فصلی در این عنوان
نگاشته

نگاشته خواهد شد انشاء الله

و مقصود از عوانك در قصیده معلقه حارث بن حلزه الیشکری حرائر و خیار جوانان نسوان است

غالیه

بنت ظبیان صحابیه ایست از قبیله ربیعه یا از بنی کلاب و بنا بر مسطورات ابن اثیر مشار الیها مدتی در تحت ازدواج حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده بعد بترك او فرموده اند و غالیه دختر هرون الرشید بوده و او را برای وصل جعفر برمکی وزیر هرون با براهیم پسر عبد الملك بن صالح الهاشمی تزویج نمودند و حبابه محبوبه یزید بن عبد الملك که ترجمه حال او گذشت نیز غالیه نام داشته و منصور خلیفه عباسی را نیز دختری بوده مسماة بغالیه

عبادیه

کنیزکی بوده که مجاهد عامری او را بعباد پدر معتمد امیر اشبیلیه تقدیم کرده و منسوب باو شده از اینجهت وی را عبادیه گفته اند و چون ظرافت طبع و فضل و کمالی داشته و در نظم شعر و کتابت ماهر بوده از ادیبه های اندلس بشمار آمده است محفوظات او را در مفردات لغت زیاد گفته اند صاحب نفح الطیب از ابن علیم شارح کتاب ادب الکاتب ابن قتیبه نقل کرده که عبادیه از افاده ها که در محضر علمای عصر خود کرده اینست که گفته است حالتیکه در هنگام خنده در صورت بعضی جوانان پدید میشود اگر در زنخدان است آنرا نونه گویند و اگر در صورت است تحضه و این در آن وقت از غرایب تلاعات ادبیه بوده و از علمای اشبیلیه کسی نمیدانسته

در قدرت طبع عبادیه گویند شبی در فراش مولای خود عباد خوابیده عباد بخیالی در چادر بیخوابی شده برخاست و نشست و اشاره بعبادیه که خواب بود کرده گفت

تمام

تنام ومدنفها یسهر — وتصبر عنه ولا یصبر

عباده به بیدار شده وفوراً گفت

لئن دام هذا وهذا له — سیهلك وجداً ولا یشعر

واین منتهای قدرت طبع است

عباسه بنت الفضل

حلیله مجتهد مشهور ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل از ائمه اربعه سنیان بود واو محدثه صالحه بوده وبا شوی خود کمال موافقت داشته صاحب تاریخ بغداد گوید عباسه در حیات ابو عبد الله درگذشت وپس از فوت او ابو عبد الله در حق وی گفت ای ام صالح سی سال باهم بسر بردیم ودر هیچ حرفی فیما بین ما مخالفت واقع نشد وصالح پسری بوده است که از صلب عباسه ابو عبد الله را آمده وپسر دیگر عبد الله نام نیز داشت از زوجه دیگر وهردو عالم وفقیه بوده اند وفات ابو عبد الله در ربیع الاول سال دویست وچهل ویك هجری ووفات پسرش صالح در حالتی که قاضی اصفهان بود در رمضان سال دویست وشصت وشش اتفاق افتاده وعبد الله نخستین پسر ابو عبد الله تا سنه دویست ونود زنده بوده در سن هشتاد ونه در جمادی الاولی در هفتاد وهفت سالگی درگذشت وعباسه از عبد العزیز بن جعفر حنبلی اخذ حدیث کرده است

عباسه بنت المهدی

دختر محمد مهدی ابن عبد الله ابو جعفر منصور خلیفه عباسی وخواهر هارون الرشید است واز باب سیر او را بفضایل ستوده اند ابتدا احمد بن سلیمان علی که از خاندان بنی عباس بود وی را تزویج کرد چون او درگذشت ابراهیم صالح بن علی او را بزنی گرفت چون او هم وفات کرد عیسی بن جعفر عزم وجت با او مایل شد اما یکی از شعرا شعر بیت در شأمت عباسه گفته بود علیبی بشنید واز خیال منصرف شد وآن سه بیت این است

اعباس انت الذعاف الذی — ندبّ للكبر وفي الثاف

قتلت عظیمین من هاشم — واصبحت فی طلب الثالث
فمن ذا الذی غمه عمره — یعجل بالمال للوارث

بعد از آن چون خلیفه هرون بصحبت جعفر بن یحیی برمکی و عباسه میل مفرط داشت و میخواست هر دو در مجلس او حاضر شوند اذن داد که جعفر عباسه را تزویج کند بشرط آنکه در غیر مجلس هرون باهم ملاقات نکنند و این مزاوجت فقط برای محرم بودن عباسه بجعفر باشد اما عباسه بحیله خود را در خلوت بجعفر رسانید و آبستن شد و طفلی آورد و اینکه بعضی مورخین استیصال و اعدام برامکه را باین فقره نسبت داده اند صحیح نیست و ابن خلدون هم در مقدمهٔ تاریخ خود این فقره را تکذیب کرده بنابرین ابیاتی که اشاره باین واقعه میباشد و با بونواس نسبت داده اند بیمعنی است و آن ابیات این است

الا قل لامین الله وابن القادة الساسه
اذا ما ناکث سرک ان تفقده راسه
فلا تقتله بالسیف وزوجه بعباسه

ابن اثیر در کامل گوید هرون زوجهٔ نیز مسماة بعباسه داشته و عباسه بنت احمد دختر امیر ابوالعباس احمد بن طولون صاحب مصر و خالهٔ قطر الندا که ترجمهٔ حال او در حرف قاف بیاید و ابن عباسه در مصر بنام خود معموره بنا کرده است

(عبیدة بنت ابی شوال)

از نسآء قرن اول و خیار اماء الله و زنی بصرا و یه بوده که در خدمت رابعهٔ عدویه بسر نموده و عبیده بنت عبد الرحمن بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن ابی قتاده ام احمد الانصاریه و محدثه ایست که در تاریخ خطیب بغدادی ذکر او شده و عبیدهٔ مغنیه بوده است محبوبه در عهد خلفای امویه و بشار بن برد شاعر معروف اعمی بواسطهٔ صدای او باو عاشق شده و شعرها در حق او گفته از جمله میگوید

یا قوم

يا قوم اذني لبعض الحي عاشقة — والأذن تعشق قبل العين احيانا

قالوا بمن لا ترى تهذي فقلت لهم — الأذن كالعين توفي القلب ما كانا

هل من دواء لمشغوف بجارية — يلقى بلقيانها روحا وريحانا

عبده بنت ابی کلاب

عارفه بوده است از اهل بصره که او را دارای مقام و ولایت دانسته اند در زمان اول هجری و با رابعه عدویه معاصر بوده با مالک بن دینار ملاقات میکرده در طبقات امام شعرانی تصریح شده که مردم عبده را بر رابعه مقدم میداشتند و بعد از فوت رابعه نیز او را در خواب دیده و خود گفته است عبده در درجات آخرت از من بالاتر است وفات عبده قبل از رابعه اتفاق افتاده

عبیدة الطنبوریه

یعنی عبیده طنبور زن و آن مغنیه بوده است نهایت خوش سیما از مغنیه‌های عهد خلفای بنی عباس و در زدن طنبور کمال مهارت را داشته و در حق او گفته اند

امست عبيدة في الاحسان واحدة — فالله جار لها من كل محذور

من احسن الناس وجها حين تبصرها — واحذق الناس ان غنت بطنبور

از قرار مسطورات اغانی این شعر در روی طنبور عبیده بر آبنوس منقوش بوده

كل شيء سوى الخيانة في الحب يحتمل

عتابه ام جعفر

مادر جعفر بن یحیی البرمکی است بعد از آنکه صیت جلال و ثروت برامکه عالمگیر گرفت این زن در استیصال آن طبقه مبتلا بمحنتها در غایت فقر گردید آن یکی از رجال آن عصر نقل کرده که بنده او حکایت نمود روز عید قربانی بخدمت مادر خود رفتم پیر زنی دیدم نهایت افسرده ولی فصیح و طلیق اللسان مادرم گفت ای فرزند خاله خود را اکرام کن من شرط تحیت ادا کردم و پرسیدم این عجوزه کیست مادرم گفت مادر جعفر بن یحیی است بروزگار او متأسف و متعجب شدم مشار الیها گفت یا بنی انما کانت الدنیا عاریة ارتجعها معیرها

وحلة سلبها ملبسها یعنی ای پسرک من متاع دنیا عاریتی است هرکه بعاریه گرفت پس داد و حله ایست که هرکه پوشید بکند گفتم از عجایب هرچه دیده گفت عجب آنکه در حیات پسرم جعفر در چنین اعیاد چهارصد نفر جاریه در برابر من می ایستادند و من شاکی بودم که پسرم حق مادری مرا ادا نمیکند حالا بعیشی رسیده ام که تمام آرزوی من در آن این است که دو پوست گوسفند قربانی بمن دهند یکیرا فرش و دیگری را لحاف خود قرار دهم من از این گفته نهایت متأثر شدم و گریستم و پانصد درهم باو دادم بقدری خوشحال شد که نزدیک بود روح از جسدش پرواز کند باز از وی پرسیدم از آنچه دیده کدام مشکلتر است این دو بیت بخواند

کل المصائب قد تمر علی الفتی	فتهون غیر شماتة الحساد
ان المصائب تنقضی ایامها	وشماتة الاعداء بالمرصاد

بعد از آن گفت مشکلترین چیزها مرگ است گفتم مکرمرگ را دیده این دو بیت قرائت نمود

لا تحسبن الموت موت البلا	لکنما الموت سؤال الرجال
کلاهما موت ولکن ذا	اشد من ذاک لذل السؤال

گویند عباسه حیلتی که بجهت مواصلت جعفر کرد بتوسط این زن بود اگرچه ابن خلدون این حکایت را نیز ضعیف مینماید

عتبة بنت زراره

ابن عدس الانصاریه زنی صحابیه بوده و عتبه که ابو العتاهیه شاعر دراشعار نام او را بطور مغازله برده از جواری مهدی خلیفه عباسیه بوده است

عثمانیه

بنا بر مسطورات کامل ابن اثیر دختر عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان و منسوب بعثمان بن عفان و از زوجات هرون الرشید بوده جده پدرش فاطمه بنت الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است

عجائز الجنة

یعنی پیرزنهای بهشت و ذکر آنها در ترجمهٔ حال صفیّهٔ بنت عبد المطّلب گذشت

عجفاء

در لغت عجفاء بمعنی مرغهٔ مهزوله است اما در اینجا مقصود ادیبهٔ اندلسیه که اصل او از عرب نبان شرقی یعنی از عراق بوده بعد باندلس رفته او از زنان بسیار خوب میخوانده در نفح الطیب ذکر او شده است و عجفاء بنت علقمه السعدی قائل اینمصرع است که کل فتاة بابیها معجبة و اینمصرع مثل شده و در مجمع الامثال مذکور و فصاحت عجفاء را اصمعی اصاحب آن کتاب بیان کرده است

عروضیّه

از ادیبهای اندلس و جاریه بوده است که ابو المطرف عبد الرحمن کاتب مشهور او را آزاد کرده علم نحو و لغت را از ابو المطرف اخذ نموده و بعد از او در گذشته اسم او تقرّد او را در علم عروض اشعار مینماید در نفح الطیب مسطور است که عروضیه کتاب کامل مبرّد و نوادر علی القالی را حفظ نموده آنها را شرح میکرد ابو داود سلیمان بن نجاح گفته است من دو کتاب مزبور را نزد عروضیه خواندم و علم عروض را از او اخذ کردم عروضیه در اندلس در شهر بلنسیه اقامت داشت و تقریبا در سال چهار صد و پنجاه هجری بعد از فوت مولای خود ابو المطرف در دانیه در گذشت

عریب

از مغنیهای مشهوره زمان خلفای بنی عباس و صاحب طبع شعر بوده ابو الفرج در اغانی گوید بعد از جمیله و سلامة الزرقاء که شرح حال آنها گذشت و بعد از عزة المیلاء که ترجمهٔ او بیاید و از مشاهیر مغنیهای قدیم است مثل عریب نیامده علاوه بر خواندن و شعر گفتن خط را خوش مینوشت و شطرنج و نخته نرد را خوب بازی میکرده ظریف و بدیهه گو بوده و در سواری طوری مهارت و چابکی داشته که پا بر کاب نگذاشته سوار میشده

در اغانی مسطور است که عریب دختر جعفر برمکی بوده مادرش فاطمه نام چون صباحت و پاکیزگی داشته و دختر یحیی پدر جعفر منشیه جعفر با و محبّت

بهم رسانیده و برا تزویج نمود امّا یحیی بجهت پستی نسب آن دختر با این وصلت
رضا نبود لهذا جعفر ظاهرًا او را اطلاق داد و باطنًا او را در خانهٔ دیگر پنهان
کرد و خادمی بخدمت او گماشت و مخفی از پدر گاه گاه نزد او میرفت در سال
صد و هشتاد و یک هجری عریب از فاطمه متولد شد و فاطمه درگذشت جعفر دختر
خود را بدایهٔ مسیحی سپرد چون در سنهٔ یکصد و هشتاد و هفت بدبختی بنام
برامکه را از صفحهٔ هستی محو کرد عریب را با یتیمی باشیهٔ هارون الرشید که عبد الله
بن اسمعیل مراکبی نام داشت بفروختند و در خانهٔ او تربیت یافت نوشت و
خواند و آوازهٔ او بسمع مأمون و معتصم رسید و در نزد آنها اعتباری بهم رسانید
در سال دویست و هفتاد و هفت درگذشت در حالتی که نود و شش سال از
عمر او گذشته بود ابن جوزی در کتاب الاذکیا گوید عریب را معتصم خلیفه بصد هزار
درهم خرید و آزاد کرد

عریب جاریة المأمون

جاریهٔ محبوبهٔ مأمون خلیفهٔ عباسی بوده و کمال فصاحت و بلاغت داشته خلیفه
از فرط محبت با و میگفته

انا المأمون والملک الهمام — علی انّی بحبّک مستهام
اترضی ان اموت علیک وجدًا — ویبقی الناس لیس لهم امام

و عریب در جواب مأمون گفته ای پادشاه من پدر شما رشید بیش از شما با آتش
عشق سوخته که فرموده است

ملک الثلاث الآنسات عنانی — وحللن من قلبی بکل مکان
ما لی تطاوعنی البریّة کلها — واطیعهنّ وهنّ فی عصیانی
ما ذاک الا انّ سلطان الهوی — وبه غلبن اعزّ من سلطانی

رشید محبوبها خود را بنفس خود مقدّم داشته و شما نفس خود را بر جاریه که مدّعی
محبت او هستید مقدّم میدارید مأمون گفت محبت من مخصوص است و محبت
پدرم میان سه نفر منقسم بود عریب گفت مولای من محبت رشید هم بیکنفر بود
و آن دو را هم محض خاطر او دوست میداشت چنانکه خالد بن یزید بن معاویه

در حق رمله دختر زوجه و معشوقهٔ او بوده گفته

احب بنی العوّام طرّاً لأجلها ومن اجلها احببت اخوالها کلبا

و دیگری گفته

احبّ لأبنها السّودان حتی احبّ لأجلها سود الکلاب

مأمون سکوت کرد و عرب با بن قطعه بخواند

وانتم اناس فیکم الغدر شیمه
لکم اوجه شتّی والسنه عشر
عجبت لقلبی کیف یصبو الیکم
علی عظم ما یلقی و لیس له صبر

× عزّه ×

بنت جمیل و محبوبهٔ ابو صخر کثیّر بن عبد الرحمن شاعر شیعی مشرب است و او را کثیّر عزّه گویند و عزّه بفتح عین و تشدید رآء بمعنی آهو بره ماده است کثیّر در یکی از قطعات خود عزّه را نسبت بیکی از اجداد او داده و حاجبیه خوانده و آن قطعه این است

اذا ما اتینا خلّة کی تزیلنا ابینا وقلنا الحاجبیة اوّل
سنولیک عرفا ان اردت وصالنا ونحن لتلک الحاجبیة اوصل

کثیّر را بجهت کوتاهی قدّ او مصغّراً نام داده اند چه کثیّر مصغّر کثیر است گویند وقتی کثیّر قطام بنت شحنهٔ خارجیه را دید از آنجا که او ابن ملجم را بقتل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلم بداشته و کثیّر شیعی بود گفت تو چقدر زن زشتی چرکینی هستی و حال آنکه قطام کمال حسن ظاهری را داشت قطام گفت تو عجب مرد قصیر القامهٔ عظیم الهامه هستی و چقدر خدا تو را پست کرده که باید بواسطهٔ اسم زنی شناخته شوی و بتو کثیّر عزّه بگویند

کثیّر در سال یکصد و پنج هجری درگذشت و شاعری مجید بود با وجود تعشّق بعزّه میگوید

هل وصل عزّة الّا وصل غانیة فی وصل غانیة من وصلها خلف

نیز از اشعار اوست

قضی کل ذی دین فوفی غریمه — وعزة ممطول معنی غریمها

و هکا بیتی ازین شعر زاست که در عنوان ام البنین ذکر شده نیز از وست

وانی و تهیامی بعزة بعدما — تخلیت عما بیننا و تخلت

لکالمرتجی ظل الغمامة کلما — تبوأ منها للمقیل اضمحلت

این دو بیت اگرچه خالی از صنایع شعری است اما چون طبیعی گفته شده مستحسن افتاده و ابن خلدون نهایت پسندیده است

عزة المیلاء

از مغنیه های قدیم عرب است و قبل از جمیله مغنیه ذکر شده چون بعدها متمایل بوده او را میلاء خوانده اند از انصار کرام و برا آزاد کرده اند و در مدینه منوره سکنی گرفته و اکثر خدمت حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام میرسیده و اشعار حسان بن ثابت انصاری را میخوانده و سیده سلام الله علیها را برقت و گریه می انداخته در حسن و جمال و خلق و خصال و عفت و ظرافت او را ستوده اند در جلد شانزدهم اغانی تفصیل حال او مذکور است

وعزة الاشجعیه وعزة بنت حارث وعزة بنت خابل الخزاعیه وعزة بنت ابی سفیان از صحابیات بوده اند و عزة بنت الحارث خواهر ام المؤمنین میمونه بنت حارث است و عزة بنت ابی سفیان نیز خواهر ام المؤمنین ام حبیبه میباشد و اسم عزة بنت ابی سفیان را حمنه یا دره نیز گفته اند

عصمت

دختر خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم شاهزاده محمد علی میرزای معروف بدولتشاه است خط نسخ را بخوشی اساتید این فن مینوشته و قرآن بخط او نهایت مرغوب است گاهی باقتضای طبع موزون شعری گفته از جمله این مرثیه را در فوت یکی از شاهزادگان بنظم آورده است

چکردی توای آسمان ستمگر — که یکدم نیاسایی از کین رادان
ندادی جز از ظلم مایه بدگهر — ندادی جز از کینه توشه در انبان
نخواهی که ماهی بتابد بچرخی — نخواهی که مهری فروزد بایوان
ببیچ چرخ از تو بدلهای خسته — نسیم غم زتو در دل ناتوانان
بود جاودان از جفانت چون من یگانه — روانت چو من باد دایم در افغان

عصمت بیگم

از زنهای صاحب طبع است ظاهرا دختر مرحوم شاهزاده سیف الملوک میرزا بوده در هر حال این رباعی از وست

چون ابر بهار دمبدم گریانم — مانند فلک همیشه سرگردانم
با هر که وفا کنم جفا می بینم — بر بخت خود و طالع خود حیرانم

عصمت یا عصمتی

دختر قاضی سمرقند بوده در نظم شعر طبع خوبی داشته در اغلب تذکره ها ذکر او شده این یک بیت نمونه از اشعار و انفاس اوست

مگر رسوای عشق از مردم عالم غمی دارد — که عاشق گشتن و رسوا شدن هم عالمی دارد

عصمتی

نیز از اماء شواعر بوده و از بیت مسطور در ذیل که از نتایج افکار اوست معلوم میشود که صاحب خیالات دقیق بوده است

از پا شکستگان طلب کعبه مشکل است — آن کعبه که دست دهد کعبه دل است

عفاف

از عمزادگان خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و حلیله مرحوم شاهزاده حیدر قلی میرزا ابن خاقان بوده خط شکسته را خوش مینوشته در علوم غریبه ربطی داشته شعر هم میگفته ابیات ذیل از نتایج افکار اوست

من آنم غم که اندر دام صیاد — تفاوت نیستم با مرغ آزاد
بکوی عشق ای دل باخبر باش — که آنجا رهزنان اندر کمین اند
چه نالی فصل گل ای بلبل زار — که گل را نیست پروای غم تو

عفت السلطنه

از بانوان محترم حرم جلالت اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه شهریار صاحبقران (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه و دولته میباشد و ارشد اولاد سعادت نژاد همایون یعنی حضرت مستطاب کردون قباب اشرف ارفع اعظم شاهنشاهزاده معظم یمین الدولة العلیة العالیة ظل السلطان سلطان مسعود میرزا دام الله تعالی اقباله که صیت شوکت و حشمتش بشرق و غرب عالم رسیده و عظایم آثار با افتخارش را هر دیده دیده از این بطن طاهر بوجود آمده

عفت

دختر خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسنعلی میرزا والی خراسان بوده و پیوسته در تزکیه نفس و ریاضت مجاهده مینموده از علم نجوم و هیئت و مقدمات عربی بهره داشته خط نستعلیق و شکسته را خوانا مینوشته شعر را نیز نیکو میسروده چون مسلک عرفا را پسندیده و اغلب مثنوی مولوی رحمة الله علیه را میخوانده گاهی خود نیز بطرز مثنوی ابیاتی نظم میکرده چند شعر ذیل از وست

میل خاطر میکشد تازه بآن	تا زنو آرم حدیثی در میان
هست در شهر محبت تازه ها	در کتاب دوستی شیرازه ها
غیر عشقم هیچ در نفس نه	دل زیاد عشق هرگز سیر نه
تشنگانرا نیست لذت غیر آب	خستگانرا نیست راحت غیر خواب
غرقه در دریا نخواهد جز کنار	در زمستان هر کسی جوید بهار
هر کرا باشد بهاری در جهان	عشق میباشد بهار عاشقان

عفت یا عفتی

بعضی این زنرا از اهل سمرقند نوشته و برخی او را اسفراینی نوشته اند در هر حال در زهد و صلاح و حسن عفت و خلوص نیت و پاک نهادی و مواظبت او در فرایض و نوافل زیاده از حد مبالغه کرده اند این دو شعر از نتایج افکار اوست

قامت

قامت سرو که در آب نظر داد شده — کرده دعوی به قد یار نکو نتوانا شد
مست بودم بی غفلت و ساقی دی شب — دو سه جام عطا کرد و هشیار شد

عفراء بنت عبید

دختر عبید بن ثعلبه از انصار و زوجه حارث بن رفاعه النجاری است مشار الیها صحابیه ایست که سه پسر او را ابن عفراء گفته اند و آن سه پسر معاذ و معوذ و عوف نام داشته و از اصحاب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بوده عفرا چهار پسر دیگر هم آورده و هر هفت در غزوه بدر حضور داشتند معاذ و معوذ با آنکه جوان بودند در روز جنگ فدائی ما نند اتلاف ابوجهل را او طلب شدند و او را بکشتند و برادر بزرگتر آنها عوف نیز در آن روز بجهة درک سعادت شهادت زره خود را از بر بیرون کرده بینداخت و شمشیر کشیده بدشمنان حمله نمود و بعد از آنکه چند نفر از مشرکین را هلاک کرد شهید شد و بمقصود خود نایل گردید وعفرا اسم صحابیه دیگر است که او هم از انصار و قبیله بنی خزرج بوده

عفیره عابده

بنا به مسطورات کتاب نفحات الانس و طبقات مولانا شعرانی زنی بوده است بصری او به دارای مقام ولایت و با معاذه العدویه که شرح حال او بیاید معاصر میباشد گویند عفیره چندان از خوف خدا گریست که چشمهای او کور شد روزی یکی با او گفت نابینائی کار مشکلی است او گفت کوری دل مشکل تر است برخی از صلحا بزیارت مشار الیها آمده طلب دعا کردند او در کمال فروتنی گفت اگر بنا بود گناهکاران لال شوند این پیر هیچ حرف زدن نمیتوانست اما چون دعا کردن سنت است بدان اقدام میرود آنگاه باین کلمات زبان گشود جعل الله قراکم من بیوت الجنة وجعل ذکر الموت منی و منکم علی بال و حفظ علینا الایمان الی الممات و هو ارحم الراحمین (عفیره بضم عین و فتح فاء بر وزن جهیره میباشد)

عقیله

خادمه

جاریه ومغنیه بوده است مشهور که با خلیده ودیگر که پیش ذکر آنها شده در یک سلک انسلاک داشته مولای آنها ابن شماس وخود آنها را شماسیات میگفتند ودر عقیله دختر شیخ الاسلام محمد اسعد افندی بوده از احسنجات که سلطان عثمانخان ثانی او را بسزاوار ازدواج داشته

عکرشه بنت الاطروش بن رواحه

از فصحای نسوان عرب وصاحب نطق وجرئه بوده ودر جنگ صفین در معسکر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر عصای خود تکیه مینموده واصحاب عساکر آن بزرگوار را بجنگ با معاویه تحریض میکرده ومیگفته ایها الناس علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم ان الجنة لا یحزن من سکنها ولا یموت من دخلها فابتاعوها بدار لا یدوم نعیمها ولا تنصرم همومها مستظهرین بالصبر علی من طلب حقوقکم ان معاویة قد وفد علیکم بعرب العجم غلف القلوب لا یفقهون الایمان ولا یدرون الحکمة دعاهم بالدنیا فاجابوه واستدعاهم بالباطل فلبوه فالله الله عباد الله فی دین الله یا معشر المهاجرین والانصار امضوا علی بصیرتکم واصبروا علی عزیمتکم واعلموا ان مصیرکم الی الموت کانی بکم غدا وقد لقیتم اهل الشام کالحمر النافره

در خلافت معاویه عکرشه بمعاویه حاجتی بهم رسانیده نزد او آمده مشار الیه ابتدا عبارات عزبوده را خوانده پرسید سبب چه بود که چنین میگفتی مشار الیها گفت یا امیر المؤمنین حق جل وعلا فرماید یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم وعافا امر بعید اگر خواهد اعاده نمینماید این بگفت وطلب عفو کرد معاویه از مواخذه درگذشته حاجتش بر آورد

علمشاه بیگم

مادر شاه اسمعیل اولین پادشاه صفوی ودختر ابو النصر حسن بیک بایندری آق قوینلو که اورا اوزون حسن هم میگویند میباشد پدرش حسن بیک بنابر اعتقادی که بخانواده شیخ صفی الدین داشت محض اکرام خود را

بزنی بسلطان حیدر داد و شاه اسمعیل باو و برادرش سلطان علی و سید ابراهیم از صلب سلطان حید و بطن علمشاه بیگم بوجود آمدند و بعضی اسم این زن را حلیمه بیگی آغا نوشته اند

علم السمراء

جاریهٔ عبد الله بن موسی الهادی العباسی بوده و بعضی اشعار علیه بنت المهدی را روایت نموده بجهت روایت او ذکر وی در اغانی شده است

علم المدنیه

ام ادیبه ها اندلس است اصلش از عربستان شرقی و جاریهٔ یکی از دختر های هارون الرشید بوده و در بغداد بخصیل و نشو و نما نموده بعد بمدینه منوره رفته و فن موسیقی را در آنجا ترقی داده لهذا اشهرت کرده و بدینجهت او را مدنیه گفته اند پس از آن او را ابعبد الرحمن ثالث از مشاهیر ملوک اندلس فروخته اند و عبد الرحمن را جاریهٔ دیگر بوده خوانده و دانشمند مسماة بفضل که در حرف فاء ذکر آن بیاید

علیه بنت المهدی

دختر مهدی خلیفهٔ عباسی و خواهر صلبی هارون الرشید نیز خواهر عباسه بنت المهدی است که ترجمهٔ حال او گذشت مادرش مکنونه جاریهٔ مهدی بود خود از ارباب شعر و فضل و کمال و در نهایت حسن و جمال با مهارت در فن موسیقی که در اتمام عادت زنان که از عبادت ممنوع اند با نکاح پیرداختند و از اشعار را انفه او ست

یا واحد الحب ما لی منک اذ کلفت	نفسی بحبک الا الهم و الحزن
لم ینسنیک سرور لا و لا حزن	و کیف لا کیف ینسی وجهک الحسن
و لا خلا منک لا قلبی و لا جسدی	کلی بکلک مشغول و مرتهن
نور تولد من شمس و من قمر	حتی تکامل فیه الروح و البدن

گویند علیه مملوکی را دوست داشت طل نام که دلش بمهر او مفتون بوده و در اشعار نام او

با او مغازله می‌نموده و اسم او را امیر کرده برادرش هارون خبردار شده و این
معنی را مناسب شأن او ندیده او را از بردن نام طل نهی کرد و قسم داد که بر چه
این پند نماید بعد از مدتی شنید علیه در قرائت قرآن در اواخر سوره مبارکه
بقره باین آیه شریفه رسیده که وان لم یصبها وابل فطل خوانده است فان لم یصبها
وابل فما نهانی عنه امیر المؤمنین هارون را حالت انبساط و انصاف دست داده
از نهی خود در گذشت

علیه نزد هارون مقامی بلند داشته و نهایت احترام و امتثال الیها می‌کرده
و کثیرا اشعار بدو ورود او می‌شده چنانکه وقتی بخراسان می‌رفت او را همراه برد
اما چون بمحل موسوم بمرج رسید یاد از بغداد نمود و این دو بیت بخواند

ومغترب بالمرج یبکی لشجوه
وقد غاب عنه المسعدون علی الحب
اذا ما اتاه الرکب من نحو ارضه
تنشق یستشفی برائحة الرکب

هارون را رقت حاصل شده علیه را از همانجا به بغداد برگردانید ولادت
علیه در سال یکصد و شصت هجری و وفاتش در دویست و ده واقع شده
شوهرش موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از همان
سلسله عباسی بود

علیه بنت المنصور

دختر ابو جعفر المنصور عمه علیه بنت المهدی بوده است و علیه اسم دختر زریاب
مغنی مشهور است زریاب از آزاد کرده مهدی عباسی و شاگرد اسحق موصلی
بوده و وقتی باندلس رفته و رئیس مغنیها شده بعد از فوت او احدی نتوانست جای او
بگیرد جز دخترش علیه که مغنیه بود در کمال مهارت و تفصیل احوال آنها در جلد
ثانی نفح الطیب مسطور است
(علیه در این جا اسم بضم عین و فتحه لام و تشدید یاء می‌باشد)

عماره

شهرزن محدثه مسماة باین اسم بوده اند یکی عمارة بنت عبد الوهاب الحمصیه دیگر عماره بنت نافع بن عمر الجمحی و عمارة الثقفیه

عمایم بنت ایوب الحسینی

دختر مولانا حسام الدین الحسن بن محمد بن ایوب الحسینی است که او را شریف نسابه هم میگویند مشار الیها یکی از اشیاخ امام سیوطی میباشد خواهر داشته مسماة بالف بنت حسام الدین که او نیز اهل علم و با عمایم تقریبا در یک درجه بوده آن کسانیکه از الف اجازه گرفتند عمایم هم مجاز کردیده است

عمرة بنت عبد الرحمن

دختر عبد الرحمن بن سعد بن زرارة الانصاری است که از تابعیات نسوان اهل مدینه بوده عالم بفقه و در حجرهٔ عائشه پرورده از و و از ام سلمه روایت حدیث بسیار کرده قاله الصفدی فی الوافی

عمرة بنت مرداس

خواهر عباس بن مرداس و شاعرهٔ خوش طبعی بوده است در شرح العیون او را دختر خنسا خواهر صخر که ترجمهٔ حال او گذشت نوشته و ابیات ذیل از نتائج افکار اوست که در مرثیه برادر خود عباس گفته

اعینی لم اختلکما بخیانة	ابی الدهر والایام ان تنصبرا
وما کنت اخشی ان اکون کانتی	بعیرا اذا ینعی اخی تحسرا
تری الخصم زورا عن اخی مهابة	ولیس الجلیس عن اخی بازورا

عمرة بنت النعمان

دختر نعمان بن بشیر صحابی و زوجهٔ مختار بن ابو عبیدة الثقفی مشهور بود که در زمان عبد الله بن زبیر خروج کرد مصعب بن زبیر برادر عبد الله بعد انکه مختار را بکشت عمره بنت النعمان و حلیله دیگر مختار را که ام ثابت بنت سمرة بن جندب بود احضار کرده گفت چه میگوئید در حق مختار ام ثابت گفت هرچه تو گوئی منهم همان گویم مصعب او را رها کرد و بعمره گفت تو چه میگوئی او گفت خدا رحمت کند مختار را مرد صالحی بود مصعب که این شنید عمره را

حبس کرد و برادر خود نوشت زن مختار عمره بر نبوت مختار قائل است عبدالله حکم قتل عمره را فرستاد و مصعب رمیانم کوفه و حیره شبی او را بشخصی قبیح القلب داد تا باذیت او را بکشت چون مشار الیها از بزرگزادگان انصار و بیگناه بود برای او مرثیه‌ها گفتند از جمله این اشعار عمرو ابن ابی ربیعه المخزومی است

ان من اعجب العجائب عندی / قتل بیضاء حرة عطبول
قتلت هکذا علی غیر جرم / ان لله درها من قتیل
کتب القتل والقتال علینا / وعلی المحصنات جر الذیول

عمرة الخثعمیة

از نساء قبیلهٔ خثعم و شاعره بوده است صاحب نظم بدیع چند شعر در مرثیهٔ دو پسر خود گفته و در باب المراثی دیوان حماسه ثبت شده آن اشعار این است

لقد زعموا انی جزعت علیهما / وهل جزع ان قلت وابا باهما
هما اخوا فی القوم من لا اخا له / اذا خاف یوما نبوة فدعاهما
هما یلبسان المجد احسن لبسة / شحیحان ما اسطاعا علیه کلاهما
شهابان منا اوقدا ثم اخمدا / وکان سنا للمدلجین سناهما
اذا نزلا الارض المخوف بها الردی / یخفض من جاشیهما منصلاهما
اذا استغنیا حب الجمیع الیهما / ولم ینأ من نفع الصدیق غناهما
اذا افتقرا لم یجثما خشیة الردی / ولم یخش رزءا منهما مولیاهما
لقد ساءنی ان عنست زوجتاهما / وان عریت بعد الوجی فرساهما
ولن یلبث العرشان یستل منهما / خیار الاواسی ان یمیل غماهما

وعمره اسم بیست و یک نفر زن صحابیه بوده که یکی عمره بنت رواحه خواهر عبدالله بن رواحه صحابی مشهور است و مادر نعمان بن البشیر الصحابی.

عمیره

صغیرة اسم سیزده نفر از صحابیات است

عنان

بنا بر این ابراهیم الناطفی و شاعره نهایت خوش بیان بوده و ابراهیم الناطفی از رجال عصر بنی عباس است عنان در ایام متوکل شده و دختر زرد چهره بوده بعد از انکه در تحت تملک ناطفی قرار گرفت از یمن تربیت و پرورش او اکتساب علم و دانش کرده و از شعرا و ارباب فصاحت و بیان و جرئت و بدیهه گوئی گشت با فحول شعرا مناظره و مشاعره مینمود در کتاب ابن ظافر چند فقره از مشاعره عنان با ابو نواس نوشته از جمله این است که ابو نواس روزی بهاری این بیت را بگفت و بر عنان بخواند

کل یوم عن الحوان جدید　　　تضحک الارض من بکاء السماء

عنان مرتجلاً این شعر را ضمیمه آن نمود

فهو کالوشی من ثیاب عروس　　　جلبتها التجار من صنعاء

نیز روزی ناطفی عنان را زده و او گریه میکرد که ابو نواس رسید و گفت

بکت عنان فجری دمعها　　　کاللؤلؤ ینسل من خیطه

عنان نیز فوراً گفت

فلیت من یضربها ظالماً　　　تجف یمناه علی سوطه

محیی الدین در مسامرات از فصل مماجنات و ممازحات کتاب المحاسن والاضداد جاحظ نقل کرده گوید بنا بر مسطورات سلوانی و ابن ظافر در بدیع العروضی در کتاب بدائع البدائه خود میگوید روزی نزد عنان رفتم یکنفر اعرابی در نزد مشار الیها بود چون عنان مرا دید گفت بیا که خداوند ترا رسانیده این مرد بمن میگوید شاعره بودن ترا شنیده ام یک بیت بگو تا من هم بیتی بر آن بیفزایم طبع من حالا همراهی ندارد تو یک بیت برای او بگو من گفتم

لقد جل الفراق (زفرة الحزن) وعیل صبری　　　عشیة عیرهم (عیسهم) للبین زمت

اعرابی که این را شنید گفت

نظرت الی اواخرها (اوائلهن) مجنا (صبحاً)　　　وقد بانت (وقد دمعت لها حلق فحنت) وارض الشام امت

عنان هم در حال گفت

کتمت هواهم فی الصدر منی　　　ولکن الدموع علی نمت

اعرابی

اعرابی چون شعر عنان شنید گفت والله تو از ما هر دو اشعری اگر نامحرم نبودی دامنت را میبوسیدم انتهی

در کتاب ابن ظافر و عقد الفرید از بدیهه اگر عنان گفته بسیار است عنان وقتی دو شعر خطاب بفضل بن یحیی برمکی گفته و درخواست کرده که خلیفه هارون را بر آن بدارد که عنان را بخرد و آن دو شعر این است

کن لی هدیت الی الخلیفة شافعا | بورکت یا ابن وزیره من مسلم
حث الامام علی شرای وقل له | ریحانة ذخرت لانفک فاشمم

فضل با خیال عنان موافقت کرده چون هارون مشتری عنان شد ناطفی گفت من بکمتر از صد هزار اشرفی نمیدهم هارون از خیال افتاد چون ناطفی بمرد خلیفه عنان را از ورثه او به هزار تومان خرید عنان چون بحضور هارون آمد گفت دیدی ما تو را چقدر کمتر از آنکه مالک تو طلب میکرد خریدیم عنان گفت یا امیر المؤمنین اگر خلیفه بخواهد مشتهیات خود را ببخشش و ارث حاصل نماید بکمتر از این هم ممکن است

عنقود

دو صحابیه مسماة باین اسم بوده و یکی از آنها ابتدا عنبر نام داشته بعد تبدیل اسم نموده است قاله ابن الاثیر

عوراء بنت سبیع

شاعره ایست که اشعار او در دیوان حماسه مسطور است و ابیات ذیل که از نتایج افکار او ست از منتخبات باب المراثی دیوان حماسه میباشد

ابکی لعبد الله اذ حشت قبیل الصبح نار ه
طیان طاوی الکشح لا یرخی لمظلمة ازاره
یعصی البخیل اذا اراد المجد مخلوعا عذاره

حرف الغین

غادره

زوجهٔ موسی الهادی العباسی بوده و نهایت حظوت را نزد او داشته و موسی در حیات خود خیال میکرد که پس از مرگ من غادر در حبالهٔ نکاح برادر هارون درخواهد آمد و این خیال او را مکدر داشته غادر آن اندیشه را استنباط کرده او را اطمینان داد و سوگند یاد کرد که بعد از موسی مطلقا شوهر اختیار نکند هارون هم ملتفت شده قسم خورد که بعد از موسی غادر را بزنی نگیرد چون موسی درگذشت و خلافت بهارون رسید از طرف خود و از جانب غادر کفاره داد و مشار الیها را تزویج کرد شبی غادر موسی الهادی را در خواب دید که او را باین ابیات عتاب میکند

اخلفت عهدی بعدما	جاورت سکان المقابر
و نسیتنی و حنثت فی	ایمانك الزور الفواجر
و نکحت غادرة	اخی صدق الذی سماك غادر
لا یهنك الالف الجدید	و لا تدر عنك الدوائر

ولحقتنی قبل الصباح و صرت حیث غدوت صائر

غادر سراسیمه از خواب جست و رؤیای خود را نقل کرد و باضطراب افتاد هرچه باو گفتند اضغاث احلام است فایده نبخشید و در آن اضطراب جان بداد

در تزیین الاسواق و بعضی کتب دیگر این حکایت بوجه مذکور مسطور است اما در تاریخ کامل مینویسد از موسی جاریه باسم امة العزیز ماند و هارون او را بگرفت و پسری از و بهم رسانید و نام آن پسر را علی گذاشت

غازیه خاتون

دختر ملك كامل محمد بن ملك عادل از ملوك ایوبیه است مشار الیها زوجه ملك مظفر محمود است و ملك مظفر از آنهائی است که در حما حکومت کرده اند و مخصوصا این شخص بحسن سیرت و درایت موصوف بوده از صلب او و بطن غازیه خاتون سه پسر و سه دختر بوجود آمد محمد نام از این سه پسر در حماه ارث ملك پدر کشتند و او را ملك منصور لقب داده اند و چون

ابتدا استیفای نذا شنید مدتی مادرش بهمام حکمرانی مشغول و نیابت کرده وفات
غازیه خاتون در ماه ذیقعده سال ششصد و پنجاه و شش اتفاق افتاده
نیز غازیه خاتون اسم خواهر ضیفه خاتون است که شرح حال او نگاشته شده
این غازیه خاتون خالهٔ (عمه) غازیه خاتون زوجه ملک مظفر محمود است و ملک
ظاهر شوهر ضیفه خاتون ابتدا خواهرش غازیه خاتون را بزنی گرفته بود چون
او درگذشت ضیفه خاتون را تزویج کرد نیز غازیه خاتون دختر امیر سیف الدین
قلاوون است که ملک ظاهر بیبرس سلطان مصر او را برای پسر خود ملک
سعید بزنی گرفت

غانمه بنت غانم

از فصحای زنان بنی هاشم بوده چون کار بنی امیه بالا گرفت و بنا بتحقیر بنی هاشم را
گذاشتند او با امویها از جانب هاشمیها مفاخره کرده و از فرار مسطورات
محیی الدین در مسامرات صورت مفاخره از قرار ذیل است
غانمه گفته است هاشمیان در شان و مجد و معالی اصیل و کریمترین خلق
بودند و از حیثیت علم و حلم بزرگوار تر عبد مناف که شاعر در حق او میگوید

کانت قریش بیضة فتفلقت　　فالمح خالصه لعبد مناف

از ما هاشمیهاست هاشم پسرش که عمرو نام داشت و هر وقت کاروان قریش
در تابستان بشام و در زمستان بیمن میرفتند ترتیب ثرید برای آنها مبدا
و باینجهت هاشم نامیده شد و شاعر در حق او گفته است

عمرو العلا هشم الثرید لقومه　　ورجال مكة مسنتون عجاف

نیز از ما است عبد المطلب باعث نصر و برکت قریش و اسباب نزول رحمت
برآنها که شاعر در مدح او گفته است

ونحن سنی المحل قام شفیعنا　　بمكة يدعو والمياه تغور

هم از ما است ابوطالب پسرش بزرگ قوم که شاعر او را اینطور ستوده

اتیته ملکا فقام بحاجتی

باز از ما است پسر دیگر او عباس بن عبد المطلب که سید عالمیان او را ابو

مرکب خود سوار کرده و از مال خود باو بذل فرموده و شاعر در ثنای او گفته است

در یثرب رسول الله لم نر مثله   ولا مثله حتی القیامة یولد

ایضاً از ماست حمزه که در حق او گفته اند

ابا یعلی لک الارکان هدت   وانت الماجد البر الوصول

از ماست جعفر ذو الجناحین که اجل و اکمل ناس است مر غدار است و منه جبار و در عوض دو دست او دو بال باو عطا شده که در بهشت بر بنا آنها پرواز کند و شاعر در حق او گفته است

هنا تو الجعفر نا و مثل علینا   انّا اعز الناس عند الخالق

از ماست حضرت ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام که مختار بنی هاشم است و فارس یکه تاز و از همه کریمتر و شاعر در ثنا او میگوید

علی الف الفرقان صحفاً   و والی المصطفی طفلاً صبیاً

از ماست و سبط نبی حضرت حسن بن علی علیهما السلام که سید جوانان بهشت است و شاعر در مدح او گفته

یا اجل الانام یا ابر وجهی   انت سبط النبی و ابن علی

از ماست حضرت حسین بن علی سلام الله علیهما که جبرئیل امین او را بر دوش کرفته و شاعر حضرتش را چنین ستوده

حب الحسین ذخیرة للمحبه   یا رب فاحشرنی غداً فی حزبه

از ماست و هر کس که راه این قدر و شرف و شرافت کافی است

غایة المنی

از ادیبه‌های اندلس و جاریه معتصم بن صمادح است که مشار الیه خود شخصاً او را امتحان و ابتیاع کرده و روز بروز محبت معتصم نسبت بغایة المنی افزوده و بیشتر از پیشتر از او رعایت کرده است و غایة المنی بمعنی منتهای آرزو میباشد

غریبه

در بعضی

در بعضی از کتب ادب این زن را از جواری مامون عباسی نوشته اند اما چون اشعاری که باو نسبت میدهند اشعار عربیست باید گفت همانا است تصحیف شده در تذکرة الخطاطین مستقیم زاده مینویسد معتصم خلیفۀ عباسی جاریۀ داشته است فاطمه نام در حسن و جمال و موسیقی بکمال و بنابر اینکه هر چیز نفیس را غریب گویند مشار الیها را غریب لقب داده بودند فاطمه نزد ابن هلال مشق خط کرده و در زمان خود بدرجۀ استاد خود خوش مینوشت (این گفته محل نظر است)

غزال (ست)

زنی باین اسم دوات دار یکی از ملوک مصر بوده جز پاک کردن قلم و لیقه در دوات گذاشتن و مرکب در آن ریختن چیزی نمیدانسته اما چون مکنتی بهم رسانیده در سال ۷۰۰ و سی و شش هجری در قرافۀ کبری که قبرستان مصر قاهره است در جوار قبر نعمان مسجدی بنا کرده که آن را مسجد ست غزال گفته اند و بواسطۀ این اثر شهرتی بهم رسانیده است و ذکر این مسجد در خطط مقریزی شده

غزیه

اسم ام شریک است که پیش ذکر او شده مشار الیها از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواست کرد که داخل زوجات طاهرات باشد اما بمقصود نایل نشد

غسانیه

از ادیبهای اندلس بوده و در نفح الطیب او را الغسانیة البجانیة نوشته بجانه بروزن رمانه از مشاهیر بلاد اندلس است و مشار الیها منسوب بدانجا اگر چه غسانیه شاعرۀ مشهور است اما فقط دو بیت از و بدست آمده و آن این است

عهدتهم و العیش فی ظل وصلهم ... انیق و روض الوصل اخضر فینان
لیالی سعد لا یخاف علی الهوی ... عتاب و لا یخشی علی الوصل هجران

عفیره بنت رباح

بنا بر مسطورات ابن اثیر خواهر بلال الحبشی مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و صحابیه بوده و بلال یک برادر خالد نام هم داشته است

غمیصاء

همان رمیصاء است که در حرف راء ترجمه حال او نگاشته شده و بغمیصاء بیشتر شهرت دارد تا رمیصاء

حرف الفاء

فاخته

بنا بر ضبط ابن اثیر چهار نفر صحابیه فاخته نام داشته اند و آنها فاخته بنت الاسود و فاخته بنت ابی طالب و فاخته بنت عمرو الزهریه خاله النبی صلعم و فاخته بنت الولید بوده اند و فاخته بنت ابی طالب خواهر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و همان ام هانی است که در جلد اول ذکر او شد

فارعه بنت ابی الصلت

خواهر امیة بن ابی الصلت الثقفی شاعر مشهور است که از رؤسا و علمای زمان جاهلیت بوده و انسطا لعه کتب آسمانی بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مطلع شده اما بظهور آنحضرت حسد برده و بشرف اسلام و ایمان نایل نشده در رمضان سال دویم هجرت که وقعه بدر وقوع یافت او در شام بود از آنجا بمکه آمد و برای رؤسای قریش که در آن جنگ کشته شده بودند مرثیه گفت و بوطن خود طایف رفت و چیزی نگذشت که درگذشت اما خواهرش فارعه در فتح طایف اسلام اختیار کرد و بحضور مبارک حضرت نبوی مشرف شد و آن حضرت از درایت و فصاحت او مسرت حاصل فرمودند و امر نمودند بعضی ابیات که زبده برادرش را بخواند او خواند

باتت همومی تسری طوارقها ۞ اکف عینی و الدمع سابقها

بعد این ابیات را که امیه در مرض موت خود گفته بود قرائت کرد

كل عيش وان تطاول دهراً | صائر امره الى ان يزولا
ليتني كنت قبل ما قد بدا لي | في قلال الجبال ارعى وعولا
اجعل الموت نصب عينك واحذر | غولة الدهر ان للدهر غولا

پس از آن از قصیدهٔ دیگر این ابیات را بعرض رسانید

عند ذي العرش يعرضون عليه | يعلم الجهر والكلام الخفيّا
يوم نأتيه وهو رب رحيم | انه كان وعده مأتيّا
يوم نأتيه مثل ما قال فرداً | لم يذر فيه راشداً وغويّا
اسعيد سعادة انا ارجو | ام مهان بما كسبت شقيّا
رب ان تعف فالمعافاة ظني | او تعاقب فلا تعاقب بريّا
ان اؤاخذ بما اجترمت فاني | سوف القى من العذاب فريّا

بعد خواند

ان تغفر اللهم اغفر جمّاً | واي عبد لك لا المّا

پس از قرائت این اشعار حضرت رسول صلعم فرمودند شعر برادر تو مؤمن و قلب او کافر است و آیهٔ کریمهٔ واتل عليهم نبأ الذي آتيناه آياتنا فانسلخ منها فاتبعه الشيطان فكان من الغاوين را تلاوت فرمودند
باسم امیه بن ابی الصلت نیز عالمی بوده است در اندلس از رجال المائة السادسة الهجرية معروف برادیب حکیم که صاحب علم و حکمت و شاعری فلسفی طبیعت بوده آن و این شعر از وی است

كيف لا تبلى غلائله | وهو بدر وهي كتان

وله ايضاً

اذا كان اصلي من تراب فكلها | بلادي وكل العالمين اقاربي

فارعه بنت شداد المريه

از شواعر عرب و بصرا وی بوده از اشعار او در حماسه مسطور است.
ابیات ذیل را در مرثیهٔ برادر خود گفته

هلا سقيتم بني جرم اسيركم | نفسي فداؤك من ذي غلة صادي

شهاد اندیه وقاع الویه | سداد او هیته فتاح اسدا
نجار راغیه قتال طاغیه | حلال رابیه فکاک افیاد
قوال محکمه نقاض مبرمه | فراج مبهمه طلاع انجاد

از سیاق اشعار معلوم میشود که برادرش را قبیلهٔ بنی جرم اسیر کرده و نیز کشته اند

فارعه بنت الهمام

دختر همام بن عروة بن مسعود ثقفی است و بعضی بجای فارعه فریعه گفته اند و دو هر حال مادر حجاج بن یوسف الثقفی بوده ابتدا حارث بن کلده الثقفی مشهور بحکیم العرب از صحابه اورا بزنی گرفته و بقولی در تحت مغیرة بن شعبه بوده در هر حال شوهر اول اورا طلاق داده و یوسف بن ابی عقیل اورا تزویج کرده و حجاج ظالم ازو بوجود آمده

فارعه

غیر از فارعه بنت ابی الصلت شش نفر صحابیه مسماة باین اسم بوده و بقولی یکی از آنها فریعه است که خواهر ابو سعید الخدری الصحابه باشد و ذکر فارعه بنت عقیل الثقفیه در جلد اول خیرات حسان در تحت عنوان ابنه عقیل گذشته

فاضلة الانصاریه

حلیلهٔ عبد الله بن انیس الجهنی الصحابه و خود نیز صحابیه بوده در کتب احادیث ذکر او شده با شوهر خود در مصر اقامت داشته و فاضلة الزمان عائشه باعونیه است که ترجمهٔ حال او گذشت چنانکه فاضل همدان صاحب مقامات را بدیع الزمان میگفتند این زن را هم فاضلة الزمان خطاب مینمودند

چون رسیدیم بترجمهٔ حال حضرت خیر النساء صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها جلد دویم خیرات حسان را بشرح حال فاضلة الانصاریه ختم کردیم که محض تیمن جلد سیم را شروع کنیم بآن اسم مبارک تا افتتاحی بسعادت

بسعادت نموده باشیم واز برکات این قصد ونیت خالصانه بفیض کامل
نایل شویم انشاء الله تعالی

تذییل واعتذار

اگرچه ذیلی بالنسبه مفصل درخاتمه کتاب خیرات حسان نگاشته خواهد شد
وترجمه احوال بعضی نساء مشهوره که در این مجلدات از روی نسیانی که لازمه
ذات انسان است یا بعلت دیگر نگاشته نشده درآنجا ثبت ومخلد میگردد
لکن سرعت ومبادرت اقدام در معذرت را در اینجا نیز بشرح حال
دو سه نفر از عقایل میپردازد وخود را بنوعی از وصمت غفلت و
اغفال بری الذمه میسازد بنا براین گوید

نواب مستطاب علیه عالیه متعالیه شکوه السلطنه دامت شوکتها

بانوی معظمه مقدسه ومعقوده سرای سلطنت ومخدره مفخمه حرم جلالت
اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه ادام
الله تعالی دولته وابقاه ودختر مرحوم شاهزاده غفران پناه رضوان جایگاه
فتح الله میرزای شعاع السلطنه (ابن فتحعلیشاه) ومادر فرخنده سیر شاهنشاهزاده اشرف
ارفع اعظم حضرت اقدس معظم فروزنده اختر برج شهریاری ودرخشنده
گوهر درج کامکاری ولیعهد گردون مهد دولت علیه ایران مظفر الدین میرزا
دامت حشمته وشوکته میباشد مادر نواب مستطاب شکوه السلطنه
مرحومه شهربانو خانم دختر امیر جلیل الشان معظم مفخم مرحوم محمد ابراهیمخان
ظهیر الدوله حکمران ایالت کرمان ومضافات بوده وآنها که از شعب وسلاسل
جلیله قاجاریه وتواریخ طوایف علیه باخبراند دانند که نواب مستطاب مشار
الیهاهم ازجانب پدر وهم ازجانب مادر قوانلو میباشند
درعالم عصمت وطهارت وقدس وتقوی عقیله مشار الیها بمقامی رسیده

که با لاثر از آن منصور میشود و خیال کثیر الانفعال کامی فراتر نمی نهد جل مقاصد و کل مساعی آن مخدره بذل خیرات و مبرات است و اشاعه عوارف و حسنات در طلب مرضات حضرت عزت جل ذکره و عز اسمه همانا با رابعه عدویه و امثه و ملیکه سر همبازانه دارد و از امداد و حمایت ضعفاء و اغنا و رعایت فقرا بوجهی خود را معاف نمیشمارد. مناقب ائمه اطهار و فضایل اولیای ابرار علیهم صلوات الله الملک الجبار را حرز جان و تعویذ روان میداند و از نشر و انشاد آن آنی خودداری نتواند جمله حدیثش از دین و دینداری است و حرفه معلومش پرهیزکاری و نکوکاری فرایض را با نوافل انباز نموده و داد عبادت بپای مجاهدت پیموده این است که پیوسته مشمول توجهات خاصه خسروانی است و دارای مراتب و مقامات و مزایای دوجهانی باری جلت عظمته بر خلوص نیتش بیفزاد بنبی الرحمه و آله الامجاد

شهربانو خانم

دختر مرحوم امیر معظم محمد ابراهیمخان ظهیرالدوله قاجار قوانلو حکمران کرمان و مادر نواب مستطاب علیه عالیه متعالیه شکوه السلطنه دامت شوکتها بوده است این دختر مرحوم ظهیرالدوله را از بطن حلیله بسطامی آمده و حلیله مشارالیها از نجبا و بزرگزادگان بسطام بشمار می آید پدرش ابو محمدخان سردار بسطامی از طایفه عرب بسطام برادر مرحوم جعفر خان است و جعفرخان از امرای نامدار و پدر مادر مرحومه معظمه نواب مستطاب فردوس قباب مهد علیا (والده اعلیحضرت همایون ناصرالدین شاه) بوده و دختر ابو محمدخان مادر شهربانو خانم زوجه مرحوم ظهیرالدوله محمد ابراهیمخان میباشد شهربانو خانم از نساء مجلله معظمه دانشمند و ممتاز بپایه زهد و تقدس و تقوی و رغبت باعمال الخیریه اختصاص و اشتهار است

حاجیه بدرالنساء خانم

از زوجات

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه البسه الله حلل النور
و دختر مرحوم غفران مآب امیر معظم مصطفی خان قاجار قوانلو عم اکرم حضرت
خاقان بوده از نوادر نسای عالم و در مناعت و بزرگ منشی مسلم چنانکه تن
بتقدم احدی از جلائل حرم خاقانی نداد و از اوج رفعت خود قدمی پائین ننهاد
گویند چون مرحوم مصطفی خان پدر حاجیه معظمه بدرنسا خانم راه روضه
رضوان پیش گرفت مغفوره مشارالیها یکی را نزد خاقان خلد مکان فرستاد
که جیقه از جیقه های سلطنتی بفرمائید بیاورند بر سر عماری عم شاهنشاه
بزنند اگرچه خاقان کاره بودند اما از قدردانی و رشته شناسی ردّ آن
مسئلت را جایز ندانسته آغا مکلّل را که از خواجه سرایان زمان شاه شهید
سعید آقا محمد شاه طاب ثراه بود امر فرمود جیقه زمرد مشهور بجیقه نادری را
با نهایت احترام ببرد و چنانکه حاجیه مفخمه گوید کنند و این دلیل نهایت
شأن و مقام مجلله مشارالیهاست
نظر مرحومه معظمه نه تنها بر عالم صوری و دستگاه ظاهر بوده بلکه در ترفیع
مقامات معنوی و اخروی نیز کارها علی الاستمرار نموده مسکینان و افتادگان
را دستگیری کرده باعمال خیریه و لعمری اشتهار از مآثر مشهوره مشارالیها
تذهیب چهار گلدسته کاظمین علیهما السلام میباشد حاجیه مرحومه
عمه والده مؤلف است و این شرافت مرا همیشه باقی است روانش شاد
و با آب مغفرت و رضوان سیراباد

شاه جهان

نواب والیه مملکت بهوپال است ولادتش بقلعه اسلام نگر شهر گرهی بلده
بهوپال در سال هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری اتفاق افتاد در سنه
هزار و دویست و شصت و سه بعد از فوت پدرش در نه سالگی حکمران آن
مملکت گردید و فنون فارسی و خط و علم سیاست مدن و نظم و نسق ملک
اکتساب نمود در نهم شوال سال هزار و دویست و هفتاد و شش در سن
بیست و دو سالگی زمام اختیار ریاست و اقتدار دولت را بدست مادر گذاشت

و خود بولایت عهد و قبول خاص خود اکتفا کرد در سنهٔ هزار و دویست و هشتاد و پنج در غرهٔ ماه شعبان مجدداً اصالتاً بتمکین اورنگ ریاست گردید اعتبارات و مزایای مشار الیها در دولت انگلیس بسیار است نشان درجهٔ اعلای ستارهٔ هند دارا او بنابر عواطف آن دولت نایل شده گویند در هندوستان چون شاهجهان و زیب النسا بیگم دختر عالمگیر پادشاه هیچکس بمرتبهٔ او اهل علم و فضل و اصحاب هنر و کمال نپرداخته شاهجهان را طبعی موزون میباشد و اشعار او مشهور میباشد نمونه را باین چند بیت اقتصار نمود

چون بال و پر افشانده چون دام بگردد | صیدی که ز صیاد بریدن نتواند
پی قدر نباشند بسی که برایگان نگیرد | دل بی بهای خود را بعبث بها شکنم
بیدل مباش ز شاهجهان این محبت است | صد بار زنده گردم و مردن آرزو کنم

رباعی

در یافت عطای کبریائی ما را | در حضرت او سنجه مهر کی ما را
چون عاجزی از پادشهان مقبول است | نازم که کشد بپادشاهی ما را

طاهره

دختر احمد بن یوسف الازرق ابن یعقوب بن اسحق التنوخی از قدمای فقهای حنفیه است که با اغنیه اهل علم و فضل بوده و در فقه مخصوصاً مهارت داشته پدرش در سال سیصد و هفتاد و شش هجری و خود در چهارصد سی و شش وفات نموده است

ططران

از نساء مشهوره مذکورهٔ در انباء ابن حجر و خواهر فاطمهٔ بنت المنجا شیخهٔ ابن حجر میباشد پس مشار الیها ططران بنت عز الدین محمد بن احمد بن محمد بن عثمان بن المنجا التنوخیه الدمشقیه و محدثهٔ با کمال بوده از اقوش الشبلی استماع حدیث کرده و از جزری و زینب بنت الکمال اجازهٔ تدریس گرفته وفات او در ماه شعبان سال هشتصد و سه هجری اتفاق افتاده است

۲۰۵

ظفر خانم

ازخاندان فؤاد پاشا وحليلهٔ قبولی پاشا وازادبيهای اسلامبول وتوانا
باكمال معاصرين است منظومه دارد موسوم بعشق وطن وآن حكايتی است
كه در اسپانيا واقع شده وجهت ارتباطی هم با اسلامبول دارد

اخطار

سال گذشته چون جلد اول كتاب خيرات حسان منتشر شده بشرف
ملاحظه مطالعه كنندگان مشرف شد بعين عنايت ورضا در آن ديدند
وپسنديدند ومارا بمهربانی وملاطفتهای خود قرين تشكر وامتنان وهمين
توجه واستحسان نمودند چه نادر شخصی از ايشان بود كه ندانند علم باحوال نساء
مشهوره وزنان قابل هنرمند كه منشأ اثری شده اند از شعب علوم تاريخ وانساب
وسير ميباشد فوايد بسيار بر آن مترتب است ودانستن آن تراجم امری لازم
ومتحتم وپيش از اينهم اعلام علمای همين اقطار اقدام باينكار كرده واز اين قسم
تأليفات پرداخته چنانكه كتاب اماء الشواعر از تأليفات ابو الفرج اصفهانی
برين گفته برهانی باهر است ودر اقليم فرنگ كه در قرون اخيره كليهٔ علوم رو
بترقی نهاده ودايرهٔ فضايل وسعت يافته مؤلفات كثيره باسم فم سليبر وقسم
ايللوستر ترتيب يافته وتحت اللفظی معنی فم سليبر همچنين فم ايللوستر نساء
مشهوره است بالجمله آنان كه قدری آگاهی ودرايت را داشته وخدمتی باين
عالم توانسته‌اند پی بنها برده تا قدر زحمات نسوان را در علم وصنعت وساير هنرها
معلوم كرده ودر حقيقت جنس اناث را از اين راه تشويق كرده شريك الزحمه برای
خود از نو بچنگ آورده اند وارباب اطلاع بمطالعهٔ اين قسم كتب رغبتی تمام دارند
وسخن در اين موضوع از قبيل اثبات ثابت واظهار بديهی است وآنها كه به
مسطورات ناقابل ما رغبتی دارند بخوبی اين جمله را دانسته جز يكدو نفر
ياوه گوی بيكار كه اسباب گذراندن وقت وتحصيل قوت خود را عيب جوئی
دانسته اند مضمونی تازه هديت را بهم مشربان خود برند وذلك خوار انشا

خورند

خوانند و این نازکی ندارد همیشه از این قبیل حرفها در دنیا بوده است قطب العارفین مولانا جلال الدین محمد رومی رحمة الله علیه در اواخر جلد سیم مثنوی فصلی فرماید که خلاصه آن این است

پیش از آن کاین قصه تا مخلص رسد ‌ دود گندی آمد از اهل حسد
من نرنجم زین ولیکن این لگد ‌ خاطر ساده دلی را پی کند
خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی ‌ بهر محجوبان مثال معنوی
که ز قرآن گر نبیند غیر قال ‌ این عجب نبود ز اصحاب ضلال
کز شعاع آفتاب پر ز نور ‌ غیر گرمی می‌نیابد چشم کور
خربطی ناگاه از خرخانه‌ای ‌ سر برون آورد چون طعانه‌ای
کاین سخن پست است یعنی مثنوی ‌ قصهٔ پیغمبر است و پیروی
نیست ذکر بحث و اسرار بلند ‌ که دوانند اولیا زان سو سمند
جمله تا سر قصه است و فسون ‌ کودکانه قصه بیرون و درون
چون کتاب الله بیامد هم بر آن ‌ اینچنین طعنه زدند آن کافران
که اساطیر است و افسانه نژند ‌ نیست تعمیقی و تحقیقی بلند
کودکان خرد فهمش میکنند ‌ نیست جز امر پسند و ناپسند
ذکر آدم گندم و ابلیس و مار ‌ ذکر هود و عاد و ابراهیم نار
ذکر نوح و کشتی و طوفان تن ‌ ذکر کنعان و سر از خط تافتن
ذکر یوسف ذکر زلف پرخمش ‌ ذکر یعقوب و زلیخا و غمش
ذکر فضل احمد و خلق عظیم ‌ که قمر از معجز آتش شد دو نیم
ظاهر است و هر کسی پی میبرد ‌ کو بیان که گم شود در وی خرد

گفت اگر آسان نماید این بتو
اینچنین آسان یکی سوره بگو

پس در نوع اضلال و مشوب نشدن خیال ساده لوحان را گوئیم آنکه گفت خیرات حسان هیچ بکار نیاید جوابش این است که برای تو هیچ کار نخواهد آمد ملا نما تطبع تو را پیش از این نوشته اند چار درویش اسکندرنامه

حیدربک

حیدر بیک حسین کرد و امثال آنها و در جواب آن بیخبر که گوید شرح احوال
خانزاده دختر میرهادی کاردتبریزی را برای چه نوشتند گوئیم زنهای شاعره
صاحبان آثارند و احوال صاحبان آثار هر قدر که ممکن باشد باید معلوم
شود و کدام کتاب است پر اعتبارتر از اغانی ابو الفرج اصفهانی که ربع قسمت آن احوال
مغنیه‌ها مشهوره است و خانزاده دختر میرهادی کارد چه فرق دارد با فلان مغنیه
عهد خلفای اموی یا عصر خلفای عباسیه نه آخر این بیچاره هم صاحب طبع
موزون بوده شعر گفته و آثاری از خود در عالم بیادگار گذاشته علاوه بر اینکه
ایراد کننده نمیدانند ما خود اقدام بنگارش این شرح حال ننموده‌ایم آنچه در
خیرات حسان از خانزاده نوشته شده بعینه نقل است از کتاب تذکره
روز روشن از مؤلفات محمد مظفر حسین متخلص بصبا ابن مولوی محمد یوسف
ابن الحاج التقی مولوی محمد یعقوب گوپاموی هندوستانی که از [illegible] از
فضلای آن دیار میباشد و آن تذکره را مولوی مشار الیه در سال هزار
و دویست و نود و شش هجری در مطبعه بهوپال هندوستان طبع کرده
و شرح حال خانزاده در صفحه صد و نود و شش آن کتاب از سطر سیم
شروع میشود اگر هیچ جا آن کتاب بدست نیاید نزد نگارنده هست
و بی مضایقه نشان میدهد تا ببینند و بگویند افسوس از بی اطلاعی
افسوس از بی سوادی افسوس از کج طبعی افسوس از نادانی

بکار بند تو این پند بنده گر بتوانی
گرت هواست که دانی مکوش انچه ندانی

بانجام و اختتام رسید جلد دوم خیرات حسان بتوفیق
و تایید قادر سبحان در روز دوم ماه ربیع الاول
سنه ۱۳۰۶ هزار و سیصد و شش هجری [illegible]
کتبه الداعی لدوام الدولة القاهرة محمد رضا شمس الکتاب

هو الله تعالی شأنه العزیز

جلد

سیم کتاب خیرات حسان

از مؤلفات جناب جلالتمآب اجل

اکرم افخم محمد حسن خان اعتماد السلطنه

دام اقباله العالی

در سنه ۱۳۰ هجری باسمه [illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد و الصلوة مطالعه کنندگان محترم این اوراق دامت
عنایتهم البته بخاطر دارند که جلد دوم خیرات حسان در سر حروف
(ف ا ط) ختم شد و مقصود از این وضع اختتام آنکه جلد سیم این کتاب
ابتدا شود و شروع نماید بشرح حال جلالت اشتمال حضرت صدیقه
کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها از این اسم مبارک که سماء ترفع و سمک
آسمان را نور و ضیا بخشد کسب میمنت و سعادت نماید و مقبول طباع
اکابر فضلا و افاضل علما کثر الله تعالی امثالهم گردد و استقصا و
تتبعی که در آن میرود وسیله نجات و اسباب عفو جرایم و سیئات شود
و باین قصد و نیت بود بلکه هر روز این رغبت می افزود تا اکنون که نوبت
بتحریر و تالیف این مجلد در رسید دست بکار شدم و پا براه نهادم گامی
برنداشته و فصلی ننگاشته بودم که سروش غیبم بگوش هوش گفت قدم
پیش منه که لغزیدی و قلم بینداز که چون صفحه سیاه روی گردیدی
سیده نساء عالم و نور دیده حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و
سلم را که اشرف بنات مکرمات مرسلین و ریحانه حدیقه انیقه اعلی علیین

وجامع صفات کمالیه موجودات ومحمل صور مثالیه ممکنات است در عرض دیگر زنان قرار دادن گوهر را با خزف در یک معرض نهادن است و ابواب ملامت را بر روی خود گشادن نور را با نار چه مناسبت و گل را با خار چه مجانست کو همه قران مجید را با صحیفه عبد الحمید جنسیتی نیست و آیات بینات الهی را در شمار آثار ناقصه انسان ضعیف الارکان آوردن نوعی از بی ادبی است این اختلاط اختلاط لاهوت وناسوت است و این ارتباط بهیچی و نامربوط

حضرت خورشید را با ذره نواهی همعنان
توبه کن ابنت خطا استغفر الله العظیم

همانا از خواب غفلت بیدار شدم و مهیای انابت و استغفار گردیده نوشتها را پاک بیدفشتم و از سر اینخیال درگذشتم ترجمه حال و شرح زندگانی و مناقب ذاتیه و فضایل عائدهٔ آنحضرت مطهره را ابجع نمودم بکتب شریفه احادیث و اخبار ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الجبار چه آن جمله را علمای اعلام با استقراء و بسط تمام نگاشته اند و چیزی فرو نگذاشته و من در این مقصد مسابقت را جای نمیشمارم و مبادرت را جسارت می پندارم توشیح این دفتر را بذکر جواری معظمه آن بزرگوار اقتصار مینمایم و چهره این اوراق را با القاب زاهره ایشان می آرایم این بود نکته تخلف و تقاعد و علت تقرب و تباعد و شاید که دقیقه یابان آفرین گویند و راه تحسین پویند والسلام علی من اتبع الهدی واتخذ سبیل الرشد والنهی

ستلو پنج

هم اکنون کهینم که طراز و وشاح این کتاب ترجمه حال و ذکر انساب والقاب جواری معظمه حضرت مقدسه صدیقه طاهره صلوات الله و سلامه علیها میباشد برهان لایح این دعوی و گفتار شرح حقایق احوال و ذکر محامد آثار خیرتیت دثار بانوی عقیله سرای سلطنت و خدر کریمه

سرادق عفت وجلالت نواب علیهٔ عالیه مُنیرالسلطنه دامت شوکتها میباشد که از پردگیان مجلله و مخدرات مفخمه بمزایای سعادت وخصایص خیراندیشی ومکرمت ومساعدت توفیق وتاییدالهی وعنایت بی نهایت شاهنشاهی اختصاصی مخصوص دارد واشاعه مبرات وافاضهٔ خیرات واقدام بحسنات خاصه اخلاص باهل بیت نبوت وخاندان رسالت را اقدم وظایف وفرایض میشمارد دلیل اقوی وبینهٔ اجلی آنکه هرسال باکمال حشمت وجلال عید ولادت بتول عذرا ام السبطین حضرت فاطمهٔ زهرا را کرفته از شرایط ولوازم این عید وتشریفات این جشن سعید هیچ فروکذار نمینماید وهرنوبت برمراسم مهمانی وبذل عطیات واحسان وانعام بفقرا وسادات وتجلیل وتکریم محبین دودمان جلیلهٔ امامت ومشکوة مضیئهٔ هدایت وولایت می افزاید اکرچه تاسیس این اساس مبارک وابداع این عید همایون را نخست مرحومهٔ مغفوره ستر کبری فاضلهٔ فریدهٔ عظمی صاحب مکارم ومآثر مشهوره مهد علیا طاب ثراها (والدهٔ ماجدهٔ اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ناصرالدین شاه دام ملکه) نمود اما بعدها کسیکه این رسم را مخلد ساخت وباستقرار واستکمال آن پرداخت نواب متعالیه مشارالیها شکر الله تعالی مساعیها میباشد واین اثری محمود وبنائی میمون ورسمی مقدس وشرفی بس عظیم است که مرور دهور وتوالی ادوار وقرون وتغیر ازمنه ورسوم وتطرق حوادث ونوازل از رونق وشکوه آن نتواند کاست بلکه قضا وقدر نتایج خیریه وحسن ثمر این فرخنده عمل را سرمدی خواهد ساخت و افتخار این دوده بدین سپاه تا ابد باقی خواهد ماند وتا زبان در دهان است ناطقه از این ضابطه سخن خواهد راند

خلل پذیر نباشد بنای خلد برین	بود همارهٔ مشید رواق علیین
مکر که دست کشد از افاضه روح القدس	مکر که پیر شود در بهشت حور العین

وجز این شرافت زاهره ومزیت باهره آن نبیلهٔ نادره را امتیازات فائقه

فائقه میباشد از جمله یکی آنکه فرزند دری رخشانی چون شاهنشاهزادهٔ اسعد
اعظم حضرت مستطاب معظم امیر کبیر با فرهنگ وزیر جنگ نایب السلطنه کامران میرزا
دام اقباله العالی از این مطلع منیر طالع گردیده و هر که از فرط شهامت و علو همت و
مقام منیع و ذکاء وافر و رای اصیل و تبحر این شاهنشاهزادهٔ آزاده در فنون
علوم و مدارج کمالات با خبر است داند که آباء و امهات دانی ترفع فوق الوصف
و تزکیهٔ تمام وجود چنین فرزند ارجمند صورت نبندد و بزرگان گفته اند اثمار
لطیفه از اغصان طیبه حاصل آید و تا گلبن نباشد گل چهره نماید اما سائر
مفاخر و مآثر آن معظمه از خیرات و مبرات و رعایت فقرا و مساکین و انفاق بر ارامل
و ایتام و اغاثهٔ مستغیثین و حمایت ملهوفین چندانست که بوصف در نیاید و
سرآمد آن جمله قصایدیست غرا که در مدایح ائمهٔ طاهرین بنظم آورده که باقیات
صالحات است و افضل عبادات توفیقش زیاد باد بالرسول و آله الامجاد

فاطمه بنت سیدنا ابی عبدالله الحسین امیر المؤمنین سلام الله علیهم

از اغصان شجرهٔ نبوتست و اعراق دوحهٔ عصمت مناقب و فضایل آن بزرگوار
در نطاق نطق نمیگنجد یکی از معاجز آنحضرت که با هزاران مرتبت برابری میکند
آنست که پدرش ابو عبدالله ع و برادر شمایل و ملکات و ریاضت و عبادات
تالی جده اش سیدهٔ نسوان عالم صلوات الله علیها قرار داده ابن صباغ در کتاب
الفصول المهمه فی فضائل الائمه میگوید حسن بن حسن بن علی ع خدمت عم خود ابو عبدالله الحسین ع
آمده یکی از دو دختر او را خطبه کرد و عرضه داشت که اختر لی احدیهما حضرت فرمود
قد اخترت لک ابنتی فاطمه فهی اکثر شبها بامی فاطمه بنت رسول الله ص اما فی الدین فتقوم
اللیل و تصوم النهار و اما فی الجمال فتشبه الحور العین و اما سکینه فغالب علیها
الاستغراق مع الله تع فلا تصلح لرجل شیخ اجل محمد بن محمد بن نعمان مفید
رضوان الله علیه میفرماید حضرت ابو عبدالله ع را دو دختر بود یکی سکینه است
که از رباب بنت امرء القیس بن عدی کلبیه بزاد و دیگری فاطمه که از ام اسحق بنت
طلحة بن عبدالله تیمیه در وجود آمد ابن شهرآشوب سروی مازندرانی میگوید
نسل حضرت امام حسین ع از یک پسر و دو دختر ماند جمیع منتسبان آن دعامه

خیرات حسان

ع

بنت رسالت ع نسبا منتهی یابن سعد بود که از وی مشهود مراد سبک پسر امام علی بن الحسین است
و بدو دختر سکینه و فاطمه و ما اولاد سکینه را در ضمن شرح حالات او از جلد ثانی این
تالیف منیف بشرحیکه تاکنون احدی آن استقصا نکرده است ذکر نمودیم اولاد فاطمه نیز
متعدد است هم از پسر عمش حسن مثنی فرزندان دارد و هم از شوی عثمانیش اشهر اولادش
از بنی الحسن عبدالله محض میباشد که پدر بعضی از ائمه زیدیه است و محمد دیباج را
از شوی عثمانی داشته این عبدالله محض و این محمد دیباج و بعضی دیگر از اولاد و نژاد
فاطمه را ابوجعفر منصور اسیر و از یثرب بعراق برد و بعضی را در زندانها تا بهلاک رسانید
و بعضی را بتازیانه و شکنجههای دیگر بکشت اخبار فرزندان حضرت فاطمه بنت الحسین را برخی
از مورخین مثل عزالدین بن اثیر ببسط تمام نوشته اند و از معاصرین شیخ اجل حبر نحریر
شیخ محمد مهدی عبدالرب آبادی شمس العلماء ایده الله در ترجمه ابراهیم قتیل باخمری
از جلد اول نامه دانشوران ناصری که مطبوع افتاده است باشباع تمام مرقوم داشته و
مقام تتبع و احاطه خود را در اخبار و انساب و تواریخ و تراجم برهانی بزرگ گذاشته
علامه مجلسی اعلی الله مقامه از ارشاد شیخ مفید علیه الرحمه و غیره عن غیره روایت کرده اند که حسن بن حسن
شوی فاطمه در وقعه کربلا زخمی کاری خورده و میان قتلی افتاده بود چون شهدا را بحکم عمر سر میبریدند
اسماء بن خارجه بنا بسبب پیوندی که با حسن داشت نگذاشت او را سر ببرند عمر چون حمیت اسماء
دید حسن را باوی بخشید و بروایتی حسن در میان اسیرها بود که اسماء او را مستخلص نمود بهر تقدیر
حسن مثنی بعد از مراجعت بمدینه زمانی تا زنده بود تا در سن سی و پنجسالگی رحلت فرمود و چنانکه
حسن در گذشت فاطمه از فرط علاقه که با پسر عم داشت بر سر تربت وی خیمه افراشت و تا یکسال
معتکف آن خاک مطهر بود و چون سال بسر رسید با غلامان بفرمود که شبانگاه این خیمه فرود آورید
و این خرگاه در هم بپیچید همین که شبانه آن بنت الاحزان بهم بر زده راه مراجعت گرفتند بانگ
هاتفی شنیدند که گفت هل وجدوا ما فقدوا و آواز دیگری شنیدند که گفت بل یئسوا فانقلبوا
این اتفاق بدیع و واقعه نادر از بخاری صاحب صحیح نیز مرویست که نوشته لما مات الحسن بن الحسن بن علی ع
ضربت امرأته القبة علی قبره سنة ثم رفعت فسمعوا صائحا یقول هل وجدوا ما فقدوا فاجابه
آخر بل یئسوا فانقلبوا و بروایتی انها انشدت بیت لبید الی الحول ثم اسم السلام علیکما
و من یبک حولا کاملا فقد اعتذر با این روایتی که بر وجه تطابق فریقین از طریقین نقل نموده اند

نمیدانیم ابو الفرج اصفهانی چگونه این دبیر حجر شرف را قبل از تجهیز حسن مثنی با جناب سکینه
غیابی نسبت داده و در سوء خلقی و موی گری برابر داده و مغازله اسناد کرده بتفصیلی که در
اغانی بنظر رسیده است ای دوصد لعنت بر آن تفصیل باد دو شاهد عقل و نقل
متعاضد اند بر وضع و جعل آن خبر طرافت اثر شهادت میدهند از آن قبیل موضوعات
دجالین و اکاذیب جاعلین در کتاب اغانی مخصوصاً مکرر درج شده است مثل بادیه پیمائیهای
حضرت حسن بن حسن و امثال آن و شوخ و شنگیهای حضرت سکینه همانا اینگونه اخبار و آثار
بعقیده نگارنده از دسایس زنادقه آن اعصار است که بتوسط وراقین و نساخ و امثالهم
در کتب مشاهیر محدثین دست برده اند و با بعض از مؤلفین داشته ولع بر جمع مسموعات
از قریحه انتقاد خارج مینموده و از همین قبیل خرافات است آنچه ما بین عوام الناس
اشتهار گرفته که حضرت فاطمه بنت الحسین را در کربلا با حضرت قاسم بن الحسن عقد بستند
هر گونه منشأ این شهرت کاذبه را بخواهید در ترجمه سکینه بنت الحسین از جلد ثانی خیرات حسان
پیدا کرده و هر گونه در اولاد و نژاد حضرت فاطمه بنت الحسین مزید بصیرت بجوئید ترجمه ابرهیم
امام زیدیه را از جلد اول نامه دانشوران بگشائید رحلت حضرت فاطمه بنت الحسین
حسبما و قیاساً باید در مدینة الرسول اتفاق افتاده باشد ولی در محله مصر مزاری معتبر بنام
آن بزرگوار برپاست و جماعتی از محدثین قطع نموده مرقد مطهر آنحضرت را بطول تحقیق در مصر میدانند

فاطمه بنت ابی الاسد

ابو الاسد از رجال بنی مخزوم بوده و دختر او فاطمه
که برادرزاده ابو سلمة بن عبد الاسد مخزومی میباشد از صحابیات بشمار میآید
با اینکه از اشراف قریش شمرده شده ارتکاب سرقت نموده پس از ثبوت حضرت رسول
امر بقطع دستش فرمودند رجال قبیله بنی مخزوم اسامة بن زید را واسطه قرار داده
عفو او را استدعا کردند حضرت رسول ص فرمودند هر کار ممکن است اما اهمال در اجرای
حدود الهی ممکن نیست بنابرین دستش مقطوع شد بقولی فاطمه بنت ابی الاسود است

فاطمه ام عبد الله

بنت الشیخ الامام المقری المحدث جمال الدین سلیمان بن عبد الکریم بن عبد
الرحمن بن سعد الله بن ابو القاسم الانصاری الدمشقی است که از اعیان
و صلحای عصر خود محسوب میباشد مشار الیها خاتونی محدثه بوده و از علمای مائه

فاطمه بنت اسد

اشرف زنان و
اعظم اشراف دختر
اسد بن هاشم بن
عبد مناف صدف
معظم گوهر امامت
و خلافت مادر
فرخنده اختر حضرت
یعسوب الدین و
امام المتقین امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب

ششم که در عراق و اصفهان سکنی داشته و از مشاهیر دمشق الشام اجازه گرفته و تدریس کرده شمار مشایخ محدثین که فاطمهٔ ام عبدالله از آنها سماعا یا اجازهٔ روایت حدیث نموده بقول صفدی زیاده از یکصد نفر است ولادت فاطمه تقریبا در ششصد و بیست و وفاتش در دوازدهم ربیع الآخر سال هفتصد و شصت اتفاق افتاده بنابرین از معمرین شمرده میشود و چون ثروتش زیاد بوده در کتاب عنوان النصر ذکر او شده و از خیرات و اوقاف بسیار و احسان او در حق اقارب شرحی مسطور است

فاطمهٔ بنت ابرهیم

دختر ابرهیم بن عبدالله بن ابی عمر المقدسی است ابرهیم نیز از اعیان عصر صفدی بوده و دختر او فاطمه محدثه ایست معمره و اخو آن کسانی است که از مثل محمد بن الطادی و ابن السروجی مشایخ اهل حدیث اجازه گرفته و روایت کرده است و مشار الیها هم خاتمهٔ اصحاب محدث مشهور ابرهیم بن خلیل میباشند و از و اخذ حدیث نموده اند فاطمهٔ بنت ابرهیم در ماه ذیقعده سال هفتصد و چهل و هفت در حالتی که زیاده از نود سال داشت پا بعالم آخرت گذاشت

فاطمهٔ بنت ابرهیم

مشار الیها را فاطمة المسنده نیز گفته اند و او دختر ابرهیم بن محمود بن جوهر و مادر شیخ ابرهیم بن المقریشه است شیخ ابرهیم از اعیان عصر صفدی بوده و مشار الیها عابدهٔ صالحه و در علم حدیث مهارت و شهرت تمام داشته و صحیح بخاری را نزد ابن زبیدی و صحیح مسلم را نزد علامهٔ حصیری خوانده است با وجود معاصر بودن با ابن عبد الدائم محدث تدریس حدیث کرده و بخاری شریف را چندین بار درس گفته و قاضی القضاة امام تقی الدین السبکی و سراج الدین بن الکویک و تقی الدین بن ابی الحسن و شیخ الذهبی و بعض دیگر از اعلام نزد مشار الیها استماع حدیث نموده ولادت او در سال ششصد و بیست و پنج و وفاتش در سال هفتصد و یازده میباشد

فاطمهٔ بنت ابرهیم

سلیمان

علیه السلام و طالب و عقیل و جعفر و خواهرهای آن حضرت ام هانی و جمانه است جناب مشار الیها مکناة بام عقیل بوده و اینکه صاحب قاموس عقیل را برادر صلبی نیز اعیانی شاه ولایت دانسته خلاف مشهور است بزعم بعضی پیش از آنکه سید و مولای ما صلوات الله علیه از آن بطن مطهر قدم بعرصهٔ عالم نهند و آفاق و انفس را منور نمایند جناب ابیطالب را حظیرهٔ قدس نمود این است که تسمیهٔ آن حضرت باختیار مادر بزرگوار بود آن ذات مقدس را حیدر نامید چنانکه در جنگ خیبر در مبارزت با مرحب خیبری با بند
انا الذی سمتنی امی حیدره
کلیث غابات کریه المنظره
اکیلکم بالسیف کیل السندره
و برخی گفته اند حضرت ابیطالب جمانه داشتند و همچو اسد را اسم سند اصفیا را زید گذارند آن خود را ای اسد وقد سمیه مشار الیها یعنی فاطمه فرزند بزرگوار را باسم پدر خود اسد نامید بهر حال این زن

سلیمان افندی مستقیم زاده در تذکرهٔ خود گوید فاطمه بنت ابرهیم از نساء مشهوره و خالهٔ زادهٔ من است مشار الیها زوجهٔ خطاط مشهور محمود افندی توفانی بوده خط نسخ و ثلث را نزد شوهر خود مشق کرده و خوب نوشته است

فاطمه بنت احمد

دختر احمد بن ابرهیم بن محمد بن ابرهیم الطبری از محدثات مشهوره مذکوره در انباء ابن حجر میباشد نزد جد خود رضی استماع حدیث کرده و در سال هفتصد و هفتاد و نه در گذشته است او را ام الحسین نیز گویند

فاطمه بنت احمد

ابن فاطمه را که دختر احمد بن محمد بن علی بن محمد بن عبد الله بن جعفر بن زید الحلبی است ام الحسن نیز گویند سیده ایست محدثه ولادتش در هفتصد و سی و دو یا سی و سه بوده و از جد مادری خود جمال الدین بن ابرهیم بن الشهاد المحمود المحدث اخذ علم حدیث نموده و اکثری از محدثین او را اجازه داده اند و در حلب تدریس حدیث کرده او را بعقل و تدین ستوده اند در ماه ربیع الاول سال هشتصد و سیزده در حالتی که زیاده از هشتاد سال از عمر او گذشته بود در گذشت

فاطمه بنت احمد الحسنی

دختر احمد بن عبد الله بن ابی کمال است مشار الیها زوجه شریف نسابه و مادر الف و عمایم و از جمله اشیاخ امام سیوطی است از لطیفه بنت الاماسی و عایشه بنت الشرایجی و محمد بن محمد بن محمد بن المحب اجازه گرفته است

فاطمه بنت احمد الرضی

دختر رضی طبری است در تحصیل علم با ابن حجر عسقلانی مشارکت داشته و نزد جد خود و سایر علما استماع حدیث کرده و اجازه گرفته در ماه ذیحجه سال هفتصد و هشتاد و سه در گذشته است

فاطمه بنت احمد الساعاتی

دختر

زن که مادر شاه مردان خیلی زود بحضرت رسالت پناهی صلعم ایمان آورده و در این تقدم و جلالت گردید حضرت رسول صلعم بعد از جناب ابوطالب در حق او احترام مادری میفرمود امیدواشت چون در مدینه منوره در گذشت با قمیص مبارک او را کفن و بدست مطهر با کرامت پیغمبری دفن نمودند گویند آنحضرت جلب فتوحات را لحد قبر در او را زشته بعد از آن شده الیها اخوابانده دعا خیر در حق او کرده بیرون آمدند ولادت حضرت سید اولیاء امیر المؤمنین علی ع را از بن بطن طاهر جماعتی در سیزدهم رجب سال سی ام از عام الفیل و ذکر در سنه بیست و هشت نوشته اند که مولد را اهلی خانه کعبه گفته و یکی از اکابر شعراء این در حقیقت را سفته میگوید

طوف خانه کعبه از آن شد برهمه در که ایجاد وجود آمد علی ابن ابیطالب آنجا پدر

در اسد الغابه از امام زهری محدث نقل کرده گوید اول هاشمیه که از صلب هاشمی فرزند آورد فاطمه بنت اسد بود و از هاشمیات اول کسی که ام الخلیفه شد باز جناب مشار الیها بود بعد حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها و بعد زبیده مادر امین عباسی و العجب که خلافت ابن هر سه خلیفه بطور دلخواه نشد چنانکه بر ارباب خبر پوشیده نیست

دختر احمد بن علی الشاغانی مؤلف کتاب البدیع در اصول فقه و مجمع البحرین در فقه میباشد مشار الیها در علم فقه مهارت داشت و داخل در طبقات فقهاست علی القاری در کتاب الأثمار الجنیة فی الأسماء الحنفیه ذکری ازو کرده گوید فاطمه بنت احمد الشاغانی نزد پدر خود تحصیل علم فقه نموده و کتاب مجمع البحرین را بخط خود نوشته و حواشی تعلیق را خوش می نوشته و در تذکرة الخطاطین مستقیم زاده شرح حال او مسطور است

فاطمه بنت الشهاب احمد

دختر احمد بن قاسم بن عبد الرحمن بن ابی بکر الجزایری است اصل او از مکه معظمه زادها الله شرفا میباشد و بعدها منسوب بمدینه منوره شده تحصیل علم حدیث کرده و نزد جد امی خود رضی الطبری استماع حدیث نموده در مجلس درس برادر خود صفی الدین حاضر شده و محدث معروف فخر الدین التوریزی و عفیف الدلاصی و ابو بکر البالسی و بعض دیگر از علما با و اجازه داده اند در ماه شوال سال هفتصد و هشتاد و سه در سن هفتاد و سه سالگی وفات کرده است

فاطمه بنت تقی الدین

دختر تقی الدین الجعبری است در انباء ابن الحجر در جزو وفیات سال هفتصد و نود و پنج مذکور و محدثه ایست با مهارت در مجلس درس اسماء بنت صصران حاضر شده و نزد ابن ابی الزبیر استماع حدیث نموده محدثه مزی جد مادری او میباشد و خود در شام تدریس حدیث کرده چنانکه ابن حجر گفته است

فاطمه بنت الخرستانی

منسوب بخلیل بن علی الخرستانی و از اساتذه امام سیوطی است از طرف مادر نواده تقی الدین عبد الله بن علی الخرستانی میباشد در سال هشتصد و هفتاد و چهار وفات کرده است

فاطمه بنت الخشاب

از نساء

از نساء مشهوره عصر صفدیه و شاعره شامیه بوده صلاح الدین در کتاب
عنوان النصر فی اعیان العصر نقل از قاضی شهاب الدین فضل الله کرده
گوید فاطمه بنت الخشاب در شام در نزدیکی قاضی شهاب الدین سکنی داشت
قاضی مشار الیه در ماه رجب سال هفتصد و هفده بجهة امتحان مشار
الیها قصیده مشتمل بر بیست و شش بیت نظم کرده نزد او فرستاد و ابیات
ذیل از مطلع آن قصیده است

هل ينفع المشتاق قرب الدار — والوصل ممتنع على الزوار
يا نازلين بمهجتي وديارهم — من ناظري بمطمح الابصار
هيجتم شجني فعدت الى الصبا — من بعد ما وخط المشيب عذاري

فاطمه نیز قصیده مشتمل بر بیست بیت بهمان وزن و قافیه گفته نزد قاضی فرستاد
و ضمناً بعضی کنایات او را جواب گفته و این دو بیت از آن است

ان كان عزكم جمال ازاري — فالقبح في تلك المحاسن واري
لا تحسبوا اني اماثل شعركم — انى يقاس جداول ببحار

فاطمه بنت الشغری

دختر شهاب الدین احمد بن محمد الشغری از اساتذه امام سیوطی است امام
مشار الیه در کتاب المنجم فی المعجم گوید فاطمه بنت الشغری در سال هشتصد و
قدم بعرصه وجود نهاده است

فاطمه بنت عباس

دختر عباس بن ابی الفتح بغدادی است و در جلد اول در حرف الف در ذکر
رباط البغدادیه از بناهای تذکار بای خاتون بعنوان ام زینب فاطمه اشاره
از و شد مشار الیها در علم و عمل و عبادت و مجاهدت شهرتی بکمال داشته
علم فقه را خوب میدانسته و بحلیه صلاح آراسته درایت و فطانت و خرد
و ذکاء او اسباب تعجب و حیرت بوده و از دنیا بکفاف قناعت نموده در رباط
البغدادیه انزوا اختیار کرده در تربیت و ارشاد نسوان جدی داشته
و بموعظه و نصیحت ایشان همت میگماشته گاهی نیز بالای منبر رفته مردان را

مستفیض فرموده و در مباحث علمیه با مهرهٔ علما مباحثه نموده با صدر الدین بن وکیل که از اکابر علمای آن عصر بوده در مسائل حیض سخنان گفته و بر او غلبه کرده و با واظهار داشته است که تو آنچه در این موضوع میدانی فقط علماً میباشد اما من علماً و عملاً میدانم عبد الروف المناوی در طبقات کواکب رتبه گوید ابن تیمیه صاحب ترد الروافض قصد کرد فاطمهٔ بنت عباس را از صعود بمنبر منع نماید حضرت رسول صلی الله علیه وآله را در خواب دید با و فرمودند فاطمه زنی است صالحه چون این شهادت را از آنحضرت در حق این زن شنید از قصد و نیت خود دست کشید وفات مشار الیها در روز عرفه سال هفتصد و چهارده در مصر اتفاق افتاده است

فاطمهٔ بنت عبد الملک

دختر عبد الملک بن مروان از خلفای بنی امیه و زوجهٔ عمر بن عبد العزیز اموی و عمزادهٔ اوست و در جلد اول در ترجمهٔ احوال الذات الخمار ذکری از وی شد با آنکه شوکت و سلطنت از دو جانب مشار الیها امیر سید در اقتصاد و ترک اسباب تجمل و حشمت پیروی شوهر خود مینمود گویند چون عمر بن عبد العزیز بر سریر خلافت جلوس کرد بنا بر تنسک و دیانتی که داشت قصد جلوگیری هر نوع اسراف و تبذیر نمود و ابتدا باداره خود کرد و بفاطمه زوجهٔ خود گفت اگر میخواهی اطاعت مرا کنی و من از تو رضا باشم و با هم زندگانی نمائیم هر قسم اسباب بیت و جواهر که داری باید مجموع را تسلیم بیت المال کنی و تا چیزی از آنها نزد تو باشد اتحاد و اتفاق ما ممکن نیست فاطمه اطاعت و تمکین این گفته نموده آنچه نزد او بود تسلیم بیت المال نمود چون عمر بن عبد العزیز درگذشت و نوبت خلافت بیزید بن عبد الملک برادر فاطمه شد خواست نفائس متروکهٔ فاطمه را از بیت المال بمشار الیها مسترد دارد او قبول نکرد و گفت من در حیات شوهر خود اطاعت او نمودم در ممات او چگونه مخالفت نمایم کو شوار کها ما نیز از قرار مذکور از اموال فاطمه بوده

وبقول بعضے از اصحاب تواریخ یزید بن عبد الملک انهارا بعائله خود بخشید اسم خاله عمر بن عبد العزیز که دختر مروان باشد نیز فاطمه بوده وذکر او بیاید

فاطمه بنت العجمی

خواهر علی بن العجمی محدث وام الحسن بنت الشیخ تاج الدین محمد بن الشیخ العارف بالله یوسف العجمی است مشار الیها محدثه واز مشایخ امام سیوطی میباشد وهمان اشخاصے که برادر او اجازه داده اند او را نیز مجاز نموده اند

فاطمه بنت علم الدین

دختر علم الدین البرزالی است وعلم الدین از مشاهیر واستاد صلاح الدین صفدی میباشد مشار الیها از نساء مشهوره عصر صفدی است ودر کتاب عنوان النصر فی اعیان العصر نام او مذکور شده از اکثرے از مشایخ حدیث ذکورا واناثا استفاده نموده واخذ علم کرده ومخصوصا بخاری شریف را نزد ست الوزرا بنت ابن المنجا خوانده وتحصیل خط خوش را نیز برده وتعلیم گرفته واز فرائض کتاب بعه وکتاب الاحکام ابن تیمه وصحیح بخارے وکتابهای بزرگ دیگر را استنساخ نموده ودر سفر حج وهنگام زیارت حرمین شریفین به تدریس حدیث پرداخته در فرائض ونوافل مداومت داشته بعمل خیر زاید الوصف راغب ودر راه حق جاهد روزها بیکه بحمام میرفته برای ان که وقت فضیلت از وفوت نشود تا نماز ظهر را نمیکرده داخل حمام نمیشده وپس اند خول بجهت اینکه نماز عصر نیز بتاخیر نیفتد چندان درحمام درنگ نمیکرده بعد از ماه رمضان روزه ایام حیض رمضان را قضا میکرده وهرگز از طریقه احتیاط ومسلکے که در تنسک وتقوی اختیار کرده منحرف نگردیده وفات او بقول ابو الفدا درماه صفر سال هفتصد وسی وپنج اتفاق افتاده است

فاطمه بنت عمر

دختر عمر بن یحیی المدنی است که معروف به بنت الاعمی واز محدثه های مذکوره

در انباء ابن حجر میباشد مدتی در مصر تلمذ بعلم حدیث کرده در آخر سال هفتصد و نود و سه درگذشته است

فاطمه بنت القاسم

دختر قاسم بن جعفر بن ابی طالب و نواده جعفر برادر حضرت علی بن ابی طالب ع و زوجه حمزه بن عبد الله بن الزبیر است مشار الیها در حسن و جمال بیعدیل و مثال بوده شوهرش حمزه در مرض موت چون متذکر بود که بعد از فوت او زوجه اش بطلحه بن جعفر و شوهر خواهد کرد زیاده از حد اضطراب و خلجان داشت فاطمه التفات این معنی شده برای آسایش خاطر و خیال او گفت آنچه دارم در راه خدا دادی با شم و غلامان و کنیزان من همه آزاد باشند اگر بعد از تو شوهر کنم چون حمزه درگذشت بعد از انقضای مدت عده طلحه فاطمه را خواستگاری کرد فاطمه سوگند خود را باو اعلام نمود طلحه گفت اگر همسری من رضا شوی من در مقابل کفاره یمین تو را خواهم داد فاطمه قبول کرد و بعد از مزاوجت طلحه را از فاطمه پسری آمد ابراهیم نام و دختری مسماة برمله و ابراهیم از افاضل ناس گردید و رمله را بکابین یکصد هزار دینار شخصی تزویج کرد بطلحه گفتند تو از مزاوجت با فاطمه سود فراوان بردی مشار الیها را بکابین چهل هزار دینار تزویج کردی و بیست هزار دینار هم کفاره یمین او را دادی این دختر تو را بصد هزار دینار تزویج کرده اند چهل هزار دینار از این راه منتفع شده علاوه بر وجود پسری مثل ابراهیم (نقل از تزیین)

فاطمه بنت القاضی کریم الدین

دختر عبد الکریم بن احمد بن عبد العزیز از مشاهیر مذکوره در انباء ابن حجر است که در جلد وفیات سال هشتصد و چهل و نه ذکر او رفته مشار الیها چهار خواهر داشته بدرشان چنانکه ابن حجر گفته در ماه ربیع الاول سال هشتصد و هفت وفات کرده است

فاطمه بنت المثنی

بزرگان و عرفا فاطمه بنت المثنی را از اوای مقام ولایت دانسته اند و در
فتوحات محی الدین عربی شرحی از او مسطور است مولانا جامی در نفحات الانس
گوید من سالها خدمت این زن کردم در حالتیکه سن او زیاده از نود و
پنج سال بود چون نوری از چهره او ساطع میشد من حیا میکردم بصورت
او نظر نمایم در راه حق حالات عجیب غریب داشت هر کس او را میدید
چهارده ساله گمان میکرد

فاطمه بنت محمد

دختر محمد بن عبد الرحیم الاسیوطی و خواهر شیخ جمال الدین و خاتونی محدثه
بوده است تحصیل علم حدیث را مشار الیها نزد محدث مشهور حجاز نموده
بنا بر مسطورات ابن حجر در سال هفتصد و نود و سه درگذشته است

فاطمه بنت محمد

دختر محمد بن عبد الهادی بن عبد الحمید بن عبد الهادی و معروف بفاطمه
ام یوسف است اصل او از شام و ساکن صالحیه بوده پدرش که عم حافظ
شمس الدین باشد محتسب صالحیه بوده مشار الیها نیز نزد محدث مشهور
حجاز و غیره تحصیل علم حدیث کرده و از ابو نصر ابن الشیرازی و محدثین مصر
و شام اجازت گرفته ابن حجر گوید من نزد مشار الیها در صالحیه مبلغی درس
خوانده ام

فاطمه بنت المنجا

از اشیاخ ابن حجر و از محدثه های مشهوره است ابن حجر در کتاب معتبر خود موسوم
به انباء الغمر فی ابناء العمر ذکر او نموده گوید من روایت بسیار از فاطمه
بنت المنجا نموده ام

فاطمه بنت نصر الله

دختر نصر الله بن ابی محمد بن محمد النسائی و از اقربای محدث بن رافع و از محدثهای
است که در انباء ابن حجر در عداد وفیات سال هفتصد و هفتاد و چهار مذکور
گردیده و خاتونی خیره و متدینه بوده ولادت او تقریبا در سال هفتصد و ده

و وفات

و وفات او در سال هفتصد و هفتاد و چهار اتفاق افتاده است

فاطمه بنت یحیی العفیف

دختر عفیف بن عبد السلام بن محمد بن مزروع المضری البصری و از محدثه‌های ثقه است کرد را نبا ابن حجر در ذیل وفیات سال هفتصد و نود و هشت مذکور است از احمد بن علی الجزری اجازه گرفته و بنده بیش علم حدیث پرداخته بنا بر مسطورات ابن حجر خواهر او رقیه المحدثه سالها بعد از و زندگانی کرده است

فاطمه بنت الیسیر

دختر ابو القاسم علی بن احمد بن علی بن الیسیر الیسیری است و او را ستیته هم گفته اند از اساتذه امام سیوطی و محدثه مشهوره میباشد که ابو هریره ابن الذهبی و شهاب ابو العباس احمد بن محمد بن عثمان الخلیلی و التقی احمد بن محمد بن عیسی الیاسوفی الدمشقی و احمد بن ابی الغر بن صالح بن وهب الاذرعی الحنفی که آنرا ابن النور هم میگویند و احمد بن علی بن یحیی بن تمیم الحسینی الدمشقی باو اجازت داده اند و ابن حجر و امام سیوطی در کتاب خود موسوم به المنجم فی المعجم ذکر کرده است

فاطمه الجوزدانیه

دختر عبد الله بن احمد الجوزدانیه و اشهر نساء محدثه میباشد فاطمه دختر سعد الخیر انصاری محدثه مشهور از مشار الیها اخذ علم حدیث کرده است

فاطمه شب صفا قادین

در زمان سلطان حمید خان اول سلطان عثمانی در سرای آن پادشاه بوده و محبتی بکمال بسلطان داشته کوبند شبی بوتیکی از زنهای سلطان را بیک حلقه انگشتری که انیها ابتیاع نموده بنزد اختصاص رفته سلطان را اینکار خوش آمد و جامع بزرگ را با یک مکتب بنام مشار الیها بنا نمود چنانکه مشار الیها در مقبره همان جامع مدفون است

فاطمه الفقیهه

دختر علاء الدین محمد بن احمد السمرقندی که مؤلف کتاب معتبر مشهور بتحفة الفقهاست

ابو جعفر منصور دوانیقی خلیفهٔ عباسی هنگام عزیمت مدینهٔ منوره از ابو الفضل ربیع وزیر خود شخصی را خواست که ظریف وذکی و عالم بآثار و احوال مملکت باشد رو با او همراه شده خانه های بنی العباس را که واقع در مدینه و جاهای دیگر است باو نشان دهد و معرفی کند ابو الفضل شخصی را برای اینخدمت انتخاب کرد که کمال ظرافت وتمهل را داشت و همانطور بود که خلیفه میخواست یعنی تا چیزی ازو نمیپرسید جواب نمیداد و چون میپرسید جواب کافی میداد خلیفه از وضع او خرسند شده امر کرد انعامی باو دهند این حکم بتأخیر افتاد و آن شخص احتیاج بعطیه بهمرسانید روزی در خدمت خلیفه بود رسیدند مقابل خانهٔ عاتکه بنت عبد الله بن یزید بن معاویه آن شخص برخلاف عادت خود بدون اینکه خلیفه سؤالی کند گفت یا امیر المؤمنین این خانهٔ عاتکه است که احوص بن محمد الأنصاری در حق او گفته

یا بیت عاتکة التی اتعزل حذر العدا وبه الفؤاد موکل

انی لامنحك الصدود واننی قسما الیك مع الصدود لأمیل

خلیفه که این حرکت خلاف عادت را ازو دید دانست قصدی در کار است ابیات قصیده را یك یك بخاطر آورد همین که باین شعر رسید

واراك تفعل ما تقول وبعضهم مذق اللسان یقول ما لا یفعل

خلیفه استنباط کرد که انعام آن شخص نرسیده از ابو الفضل وزیر پرسید معلوم شد درست فهمیده عطیه را مضاعف نمود و نظیر این حکایت است آنچه فیما بین علم الهدی سید مرتضی و ابو العلاء معری اتفاق افتاده و آن اینست که روزی ابو العلاء در مجلس شریف سید مرتضی بود سخن از متنبی رفت سید اشعار او را تحسین کرده و بعضی نقایص نیز از سخنان او ایراد نمود ابو العلاء گفت لطافت و رجحان ابیات و کلمات او را همین بس که میگوید (لك یا منازل فی القلوب منازل) سید ابو العلاء را از مجلس راند و بحضار گفت معنی اینحرف او را دانستید گفتند نه گفت از این مصرع قصد او این بیت این قصیده بود که میگوید

واذا اتتك مذمتی من ناقص　فهی الشهادة لی بانی کامل

و این کنایه بمن بود والا متنبی اشعار هجو از ین دارد

قبة الدیباج

بنا بر مسطورات کامل مبرد قبة الدیباج همان ام حکیم البیضاء دختر عبد المطلب است که بسبب نزهت و نعومت بدنش باین لقب ملقب شده و در جلد اول ابیمطلب واشعار مشار الیها نگاشته شد

قبیحه

جاریه رومیه متوکل عباسی است که ام ولد یعنی مادر پسر او معتز باشد چون حسنی بکمال داشته متوکل من باب تسمیه بضد او را قبیحه نامید بعقل و فطانت و معروف و در نزد متوکل حظوتی داشته و مطایبات زیاد از آنها ذکر کرده اند از جمله گویند روزی متوکل فصد کرده بود قبیحه در موقع احوال پرسی جاریه بقدیم او کرده و جامی بدست جاریه داده که این ابیات در آن نگاشته شده بود

قطعت عرقا تبتغی صحة	البسک الله به العافیه
فاشرب بهذا الجام یا سیدی	مستمتعا من هذه الجاریه
واجعل لمن اهدا کها حصة	یحظی بها فی اللیلة الآتیه

متوکل را خیلی خوش آمده قبول کرد و علی الصباح پنجاه جاریه و پنجاه هزار اشرفی برای قبیحه فرستاد او گفت یا امیر المؤمنین یک شب مصاحبت تو برای من با دنیا و ما فیها برابر است دیگر اینهمه را چکنم و همدیا را پس داد در خلافت پسرش المعتز وقتی دستجات عساکر شورش نموده از و مطالبه مواجب مینمودند و برا و سخت گرفته بودند در خزینه نخواهی موجود نبود المعتز از مادر خود قبیحه پنجاه هزار دینار قرض خواست او داشت و نداد لهذا در تواریخ اسم او ببدنامی ماند همینکه المعتز از خلافت مخلوع و هلاک شد مدتی قبیحه مختفی گردید و خواست اموال خود را نیز مخفی نماید نتوانست و چون خود ظاهر شد اموال او نیز آشکارا بچنگ آمده ضبط کردند بعد از آن

مشار الیها

مشار الیها مدتی در مکه معظمه اقامت کرده آنگاه بقرمسین رفت در سال دویست و شصت و چهار در آنجا درگذشت

(در چاپهای سابق از اثر محیی الدین و خطط مقریزی بغلط نام مشار الیها قنیجه نوشته شد)

قتیله

پنجنفر صحابیه مسماة بقتیله بوده اند و قتیلة بنت قیس اخت الأشعث بن قیس الکندی را صاحب مواهب از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله دانسته است

قدامه

دختر شیخ شمس الدین ابو الفرج بن ابی عمرو است که مکناة بام عبد الله بوده و در جلد دوم در حرف زاء در ترجمه جده های زینب بنت عبد الرحمن ذکرش از و شد مشار الیها از نساء مشهوره و صاحب علم و ورع شمرده شده است

قره

بنا بر مسطورات ابن ظافر قره دختر هنرور یست از شواعر عرب که برشاقت قد و لطافت خد آراسته بوده و مشاعره ازنجا الافیما بین او و دعبل خزاعی شاعر مشهور اتفاق افتاده که تفصیل آن ازاینقرار است

روزی دعبل در راه بر قره برخورده میگوید

دموع عینی لها انبساط　　ونوم عینی لها انقباض

قره بدون تامل و تفکر میگوید

وذا قلیل لمن دهته　　بسحرها الأعین المراض

دعبل میگوید

فهل لمولای عطف قلب　　او للذی فی الحشا انقراض

قره میگوید

ان کنت تبغی الوصال منا　　فالوصل فی دیننا قراض

قرة العین

خیرات حسان

قرة العین بمعنی روشنائی چشم است و جاریه صبیح المنظر بود که آزاد کردهٔ القائم بامر الله العباسی و مادر المقتدی بالله است و در جوانی نام داشت معروف بقرة العین بوده مشارالیها از نساء صالحه و صاحب خیرات و حسنات میباشد چند دفعه بحج رفته و در مکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفاً و تعظیماً و در بغداد بعضی ابنیهٔ خیریه بنا کرده مدتها عمر نموده و چهار فرزند آورده خلافت پسرش مقتدی و پسر او مستظهر و پسر او منصور المسترشد را دیده و آخر الامر در سال پانصد و دوازده درگذشته است تا اینجا نقل از وافی میباشد مولانا محی الدین در مسامرات گوید روزی در اثنای گردش حالتی عارض من شد از خلق کناره کرده و بروی ریگها طواف میکردم ناگاه اشعار ذیل بخاطرم خطور کرد با آهنگی که خود میتوانستم شنید آنها را میخواندم و گریه میکردم و میگفتم

لیت شعری هل دروا	ای قلب ملکوا
وفؤادی لو دری	ای شعب سلکوا
اتراهم سلموا	ام تراهم هلکوا
حار ارباب الهوی	فی الهوی وارتبکوا

ناگاه از پشت سرم دستی در کمال ملایمت بشانه‌هایم زده شد برگشته دیدم دختری رومی است و من صورتی بان صباحت و تکلمی بان حلاوت مدت العمر ندیده بودم که در ظرافت و حسن و جمال و ادب و معرفت و کمال افراد از جمیع زنان که دیده بودم برتر یافتم مختصراً از من پرسید ابیاتی که بدان مترنم بودی چه بود گفتم

لیت شعری هل دروا	ای قلب ملکوا

گفت از شما تعجب مینمایم که با وجود عارف زمان خود بودن اینگونه سخنان میگوئید مملوک تا مشخص و معلوم نکردد چگونه صحیحاً ملک میگردد و اینکه شما میگوئید کاش میدانستم این سخن دلالت بر ندانستن شما میکند و حال آنکه راه راست گفتن است و اشخاص مانند تو چگونه سخن بتسامح ادا نمایند

بعد از آن گفت بیت ثانی را بخوان گفتم

وفؤادی لو دری ... ای شعب سلکوا

گفت شعب ما بین قلب و غشاوهٔ قلب است و او مانع معرفت قلب است پس چیزی را که فهمیدن آن غیر ممکن است چگونه تمنا میکنی راه راست گفتن است آنگاه بخواندن شعر سیم اشارت نمود گفتم

أتراهم سلموا ... ام تراهم هلکوا

گفت آنها سالم شدند شما باید از خود سؤال کنید که در سلامت میباشید یا در هلاکت آنوقت بیت چهارم را خواست گفتم

حار ارباب الهوی ... فی الهوی وارتبکوا

آن دختر صیحه کشید و گفت تعجب است برای اهل عشق جائی نمانده که در حیرت بمانند عشق و سودا را احاطت است جمیع حواس را بهم وصل کند و عقل و فکر را بهم بندد خال دهشت و جای حیرت نماند چیزی دیده نشود که انسان اندر تحیر نماید راه راست گفتن است و امثال تو را سزاوار نیست که سخن بتسامح گویند گفتم خواهر نامت چیست گفت قرة العین گفتم آری روشنائی چشمی و این قصیده را خواندم

ما رحلوا یوم بانوا البزل العیسا ... الا وقد حملوا فیها الطواویسا
من کل فاتکة الالحاظ مالکة ... تخالها فوق عرش الدر بلقیسا
اذا تمشت علی صرح الزجاج تری ... شمسا علی فلک فی حجر ادریسا
یحیی اذا قتلت باللحظ منطقها ... کانها عندما تحیی به عیسی
توراتها لوح ساقیها سنا وانا ... اتلو وادرسها کاننی موسی
اسقفة من بنات الروم راهبة ... تری علیها من الانوار ناموسا
وحشیة ساطها النزقد اتخذت ... فی بیت ناموسها للذکر ناووسا
قد اعجزت کل علام بملتنا ... وداودیا وحبرا ثم قسیسا
ان اومات تطلب الانجیل تحسبها ... اقسترا او بطاریقا شمامیسا
نادیت اذ رحلت للبین ناقتها ... یا حادی العیس لا تحدو بها العیسا

عیبت اجساد صبرٍ یوم بینهم | علی الطریق کرادیساً کرادیسا
سئلت اذ بلغت نفسی تراقیها | ذا الجمال لو ذا اللطف نفّسنا

فاسلمت و وقانا الله شدّتها
و زحزح الملک المنصور ابلیسا

مولانا محی الدین در بیت اخر اشعار بمسلمان بودن او مینمایید و شکر میکند که مفتون حسن و جمال او نشده لکن لا یخفی ما فی بعض ابیاته

قرّة العین اسم صحابیه بوده است و ان مادر عبادة بن الصامت رضی الله عنها میباشد و قرّة العین تابعیّه بوده است در سی چهل سال قبل که شعر و بعضی کمالات باو داده اند و ذکر صباحت و حسن گفتار او حرفی نیست

قضیب البان

از اماء شواعر و مغنیه بوده است در عصر خلفای بنی عباس مملوکهٔ ابو الحسن نام تاجر و دو بیت مسطور در ذیل را در حضور هرون الرشید تغنّی نموده است

یا مقیما مدی الزمان بقلبی | و بعیدا بشخصه عن عیانی
انت روحی اذ کنت لست اراها | فهی ادنی الیّ من کل دان

قطام

بفتح قاف و بنای میم بر کسر از اهالی کوفه ملعونه مشهوره و دختر شحنه و از طایفه طاغیه خوارج است که در حسن و جمال ظاهر بیمثال بوده چون پدر و برادر او را حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام کشته بودند آنحضرت را دشمن میداشت و قتیکه عبد الرحمن بن ملجم بمقصد شهید کردن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام بکوفه می آمد مفتون قطام شده میل بتزویج او نمود و برای او پیغام داد قطام در جواب گفت مهر من سه هزار دینار طلا و یک غلام و یک کنیز و قتل علی علیه السّلام است عبد الرحمن غلام و کنیز و مبلغ مزبور را داده و بستین مقصود قطام را نیز متعهد شد

وهر دازر

وورود آن نام عمزاده آن ملعونه را با شبیب بن بجره الاشجعی همراه بود
و کرد آنچه کرد و از فرط اشتهار تذکار و تکرار آن درین محل چندان مناسبت
ندارد و مطبوع بنت قطام خیلی حاضر جواب بوده و بعضی جوابهای دارد
که از آنها نیز اعراض نمودیم

قطر الندی

اسماء دختر ابو الجیش خمارویه میباشد که از کمال حسن او را قطر الندی
گفته اند یعنی دانه شبنم مشار الیها ادیبه بوده بدیع الجمال صاحب فضل
و کمال المعتضد بالله عباسی او را تزویج کرد پدرش ابو الجیش پسر ابو العباس
احمد بن طولون صاحب مصر است احمد بن طولون در عصر المعتز بالله عباسی
امیر تمام خطه مصر و بر شام بود چون او درگذشت پسرش ابو الجیش نیز در عهد
المعتمد علی الله بانتخاب روسا وارث امارت پدر گردید و بر دشمنان و رقبای
خود غلبه کرد و بر قلمرو امارت خود افزود همینکه المعتمد علی الله وفات نمود
و خلافت به المعتضد بالله رسید ابو الجیش با بعضی تحف و هدایا بدرگاه خلیفه
آمده اظهار انقیاد کرد و دختر خود قطر الندی را که همراه داشت درخواست
نمود که بزنی به المکتفی بالله ولیعهد پسر المعتضد بالله دهد خلیفه امارت
مشار الیه را تصدیق و امضا کرده گفت دختر را خود تزویج خواهم نمود
و دو کرور درهم پول نقره شیربها داد و در سال دویست و هشتاد و یک
امر مزاوجت صورت گرفت و هنگام حرکت دادن قطر الندی از مصر عمه
او عباسه بنت احمد که ترجمه او در جلد دوم گذشت برادرزاده خود را بدرقه
کرد و تا سرحد مصر که در طرف شام است آمد و در آنجا قریه عباسه را
باسم خود ساخت و معاودت نمود گویند قصد معتضد از گرفتن دختر خمارویه
این بود که دولت بنی طولون را ضعیف سازد و امرای آنها را فقیر نماید چه
خمارویه بملاحظه اینکه دختر خود را بخلیفه میدهد بقدری جهیز داد و
تکلفات و تشریفات بجای آورد که نظیر آن دیده و شنیده نشده بود
اهل محاضره در معرفت و ادب قطر الندی گفته اند مشار الیها در شب زفاف

چون بحضور خلیفه معتضد مشرف شد و حال نقاب از چهره برداشت و بدر
انداخت خلیفه سبب پرسید قطر الندی گفت یا امیر المؤمنین لان وجهی
ان کان حسنا کنت اول من راه و ان کان قبیحا کنت اول من واراه خلیفه از
جواب و ذکاء ستا را لیها خیلی مسرور گردید و از ظرایف مروسان کرده شب
زفاف اظهار شده فقره حالیت است که در آن شب برای بوران بنت الحسن
دست داد و چون خلیفه مامون قصد صحبت او کرد گفت اتی امر الله فلا
تستعجلوه و ابن شرح در جلد اول در ترجمه حال بوران ذکر شد و چه نیکو
گفته است متنبی
خف الله واستر ذا الجمال ببرقع فان لحت ذابت فی الخدور العواتق
و ابو الفتح ابن الجنی بجای ذابت حاضت گفته است و بعضی واقعه مزبوره را
ناشی از اشتداد شهوت دانسته و گفته اند شدت شهوت بنات سبب عادت
زنانه میشود صاحب کشاف نیز بقصد بقا بمعنی نموده و کلمه اکبرنه در کریمه
فلما راینه اکبرنه را که در سوره مبارکه یوسف است به حضن تفسیر کرده
وهاء را سکت گرفته و قول عرب را که میگویند اکبرت المرئة بر حاضت بمعنی نموده
وحقیقته دخلت فی الکبر لانها بالحیض تخرج من حد الصغر الی حد الکبر انتهی
گویند روزی معتضد بالله با قطر الندی مجلس عیش خلوتی منعقد ساخت و
احدی از جوار برا بان محفل راه نداد پس از عیش و نوش خواب بر خلیفه غلبه
نمود سر خود را در کنار قطر الندی نهاده خوابید قطر الندی بملایمت سر
خلیفه را بر روی بالینی نهاده خود بساحت قصر رفت چون خلیفه بیدار شد و
او را در کنار خود ندید برآشفت و او را طلبید و گفت من تو را مزیت و اختصاص
داده با تو خلوت کردم و سر بزانوی تو گذاشتم و با طمینان تو خوابیدم جهت چه بود
که تو بیرون رفتی قطر الندی گفت یا امیر المؤمنین قد عنایات و مراحم خلیفه را
بدرستی میدانم اما پدرم بمن نصیحت کرده که در مجلس بیداران نخوابم و در
جایی که شخصی بخوابست نمانم و ننشینم از این جهت بیرون رفتم معتضد چون این
حرف شنید متفاعل و آرام گردید قطر الندی در نهم ماه رجب سال دویست

هشتاد و هفت در گذشته ابیات مسطوره در دیوان ابن رومی در تهنیت عروسی او گفته است

یا سید العرب الذی وردت له	بالیمن والبرکات سیدة العجم
فاسعد بها کسعودها بک انها	ظفرت بما فوق المطالب والهمم
شمس الضحی زفت الی بدر الدجی	فتکشفت بهما عن الدنیا الظلم
ظفرت بما فی ناظریها بهجة	وضمیرها نبلا وکفها کرم

قلم الاندلسیه

ادیبه ایست که در اندلس شرف تربیت یافته اصلا جاریه اسپانیائی بوده در صغر سن بعربستان شرقی و دار السلام بغداد رفته و از آنجا بخطه حجاز و مدینه منوره که در آن زمان محل تحصیل فن موسیقی بوده سفر نموده در آنجا فن مزبور را با فنون ادب آموخته بعدها در اندلس او را و حبه امة الله با علم و فضل که ترجمه حال هر دو گذشت در سلک جواری منتخبه عبد الرحمن ثالث سلطان اندلس منسلک کردند چون در علوم ادبیه و خط خوش مهارتی داشته اخبار و اشعار عرب را بخوبی نقل و روایت میکرده و مشهور شده است

قلم الصالحیه

مملوکه واثق بالله عباسی و مغنیه مشهوره بوده است و در جلد اول باسم اغتباط ذکر او شد مشار الیها باسم صاحب اول خود صالح بن عبد الوهاب منسوب میباشد بعد از آنکه مملوکه واثق بالله شد مسماة باغتباط کردید یعنی واثق بالله تغنیات او را شنید و طالب وی کردید صاحبش در بهای او یکصد هزار دینار زر و امارت مصر را خواست خلیفه او را نخرید و بر کردانید ثانیا یکی از غزلیات او را شنید و تحسین نموده صالح را احضار کرد و از خرید آن سخن بمیان آورد صالح گفت چون امیر المؤمنین باو رغبتی دارد بلا عوض او را هدیه و تقدیم مینمایم و چنین نمود خلیفه از این اوصاف خوشوقت کردید امر کرد به پنج هزار اشرفی بمشار الیه بدهند ابن زیات خزینه دار خلیفه در ایصال وجه مزبور تعلل کرد صالح حال را بتوسط جاریه بعرض خلیفه رسانید خلیفه

مبلغی خطیر بر این مبلغ افزود و حکم نمود سریعاً بصالح کار سازی کنند صالح با آن پول مزرعهٔ پرمنفعتی ابتیاع کرده دیگر مدت العمر آرزوی مأموریت ننمود

قمر

از نساء مشهورهٔ سلسلهٔ قاجاریه و در خدمت مرحوم شاهزاده علیشاه ظل السلطان بوده و اشعار شرخالی از لطف و ملاحت نیست این دو بیت ازوست

نمیدانم چرا پیش رقیبان　　سخن پرسند از عاشق حبیبان
اندر سر کوی تو بسی منتظرانند　　شاید زره لطف تو از خانه در آئی

قمر

جاریه بوده است بغدادیه صاحب صباحت و جمال و فصاحت و کمال شوخ و هنرمند سخن سنج او را لبند ابراهیم بن حجاج اللخمی از ملوک اشبیلیه او را باندلس آورده بنابرین از ادیبه های اندلس بشمار مے آید اشعار ذیل از افکار اوست

آها علی بغدادها و عراقها　　وظبائها والسحر فی احداقها
ومجالها عند الفرات باوجه　　تبدو اهلتها علی اطواقها
متبخترات فی النعیم کانما　　خلق الهوی العذری من اخلاقها
نفسی الفداء لها فای محاسن　　فی الدهر تشرق من سنا اشراقها

دو بیتی دیگر نیز از اوست و دلیل است که نزد ابراهیم بن حجاج حظوتی بهم رسانیده و روزگار خوشی داشته است

ما فی المغارب من کریم یرتجی　　الا حلیف الجود ابراهیم
انی حللت لدیه منزل نعمة　　کل المنازل ما عداه ذمیم

قتلغ ترکان خاتون

خواهر رضاعی سلطان ابوسعید بهادرخان بوده شاعر مشهور سراج الدین قمری در مجلس صفیهٔ زاهده که ترجمهٔ حال او گذشت لطیفه بمشار الیها گفته

او را

او را تجلیل نموده است

حرف الکاف

کاعب

چنانکه در مستطرف مسطور است کاعب جاریه اسماء بنت المهدی بوده و ابو نواس شاعر را با او داستانی است که خود در قطعهٔ مسطوره در ذیل شرح داده است

وناهدة الثديين من خدم القصر　　مرفرفة الخدين ليلية الشعر
كلفت بها دهراً على حسن وجهها　　طويلاً وما حب الكواعب من امري
فما زلت بالأشعار حتى خدعتها　　وروّضتها والشعر من خدع السحر
اطالبها شيئاً فقالت بعبرة　　اموت ولا هذا ودمعتها تجري
فلما تعارضنا توسطت لجة　　غرقت بها يا قوم في لجج البحر
فصحت أغثني يا غلام فجاءني　　وقد زلقت رجلي وصرت الى الصدر
ولولا اصطياحي بالغلام وانه　　تداركني بالحبل صرت الى القعر
فاقسمت عمري لا ركبت سفينة　　ولا سرت طول الدهر الا على ظهر

کبشه

دختر عمار بن عدی بن سحیم و مادر کعب بن زهیر انصاری مادح حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسایر اولاد زهیر ابن ابی سلمی است

کبشه بنت عروه

زنی است که مثل ولدک من دمّی عقبیک ابتدا با او خطاب شده و نظیر این مثل بمردهم خطاب شده و گفته اند ابنک ابن بوحک وبوح از اسامی آلت رجولیت است کبشه عقیل پسر طفیل بن مالک را فرزند خود خوانده روزی عقیل را اما در حقیقی او زد کبشه با و گفت پسر مرا چرا زدی و مثل مزبور را درجواب کبشه گفت

(فائده) جاحظ در مثل عرق الخال لاینام گفته است مشابهت فرزند بخال وخال زیاده از عم و عمه است چه مناسبت ولد با والده زیاده از والد است

خیرات حسان

ج ۳ ع ۳

واکثر تعبیت عرق مادر خود نمایند و کریمۂ قل کل یعمل علی شاکلته را بعضی برلبنه تفسیر کرده اند و بهمین جهت است که اولاد بسیار شده که عصیان به پدر ورزیده خصوصا وقتیکه فرومایه بوده. از بعضی حکما پرسیدند با اینکه ما نسبت بپسران خود کمال مهر و شفقت داریم چرا انها لطف در بستی نسبت بما ندارند بلکه گاهی دشمن مال و جان ما میشوند یکی در جواب تفرمه مسطور در فوق را گفت دیگری اظهار داشت که ولد ما جزئی است از ما البته کل بجزء مایل است دیگری گفت چون حضرت آدم پدر نداشت بیخبری از حقوق پدر را برای اولاد خود ارث گذاشت شخصی نیز رندانه گفته است چون ما سبب شدیم که آنها بدار بلا و محنت آیند خود آوند که با ما خصومت و کینه میورزند

کبشه

ده نفر از صحابیات مسماة به کبشه بوده اند یکی از آنها ام سعد است که در جلد اول ترجمۂ حال او نگاشته شده مشار الیها مرثیه برای سعد بن معاذ پسر خود گفته و آن این است

ویل ام سعد سعدا	براعه ونجدا
ویل ام سعد سعدا	صرامه وجدا

این شعر با اختلاف کمی در جلد اول نیز نگاشته شده

کثیره

چند زن باین اسم نامیده شده و از نساء مشهوره میباشند یکی صحابیة التی که او را غالیه آزاد کرده و فضالة بن حصین از او روایت حدیث نموده دیگر کثیرة بن جبیر که از پدر خود روایت حدیث کرده و احمد الطویل نیز از او روایت و نقل نموده دیگر کثیره بنت ابی سفیان الخزاعیه است که بشرف صحبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فایز گردیده (نقل از تاج العروس)

کریمه

ام الحسن دختر احمد الاصفهانی محدثه ایست مشهوره و کریمۂ بنت عبد الوهاب

استاد ست القضاة نیز محدثه ایست که در ترجمهٔ ست القضاة اسمی از و برده شد
یکیست مروزیه نیز از محدثهای مشهوره بوده است

کریمة الدارین

لقب نبیل ست نفیسه از سادات عالی درجات است و در حرف نون ترجمهٔ
حال او نگاشته خواهد شد

کریمه بنت کلثوم الحمیریه

زوجه عکاف بن وداعة الهلالی صحابی بوده و خود از صحابیات بشمار می آید

کریم قادین

وقتی در نواحی اسکدار در قریهٔ باسی بوک مجدوبه با ین اسم مشهور شده است

کل پیرهن خانم

تفلیسیه و اصلاً از ارامنه بوده بشرف مزاوجت خاقان خلد آشیان مغفور
فتحعلی شاه طاب ثراه مشرف گشته و مرحوم اعتضاد السلطنه علیقلی میرزا
صاحب فضایل و مآثر مشهوره جلیله که بوزارت علوم دولت علیه و چندین
وزارت دیگر نایل گردید از بطن مشار الیها بوجود آمده و ابن اعظم مفخم
کل پیرهن خانم است

(سیده) کلثوم

بنت القاسم بن محمد بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین بن
علی بن ابی طالب سلام الله علیهم است که نوادهٔ حضرت امام جعفر الصادق علیه
السلام میباشد مرقد مطهر او در مصر (قاهره) در نزدیکی خندق در مقابر
قریش است جعفر بن موسی بن اسمعیل بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق ع
از بطن مشار الیها بوجود آمده و خود از زاهدات عابدات بشمار میآید
(نقل از خطط مقریزی)

کلثم بنت الحافظ

دختر حافظ تقی الدین محمد بن رافع السلامی محدثهٔ شامیه و مکناة بام عمر
بوده نزد محدث عبد الرحیم ابن ابی الیسر و سایر بتحصیل علم حدیث نموده

با ابن حجر عسقلانی اجازه داده چنانکه در انباء ابن حجر مسطور است
در ماه ربیع الاول سال هشتصد و پنج درگذشته است

کلثم بنت محمد

دختر محمد بن محمود بن معبد البعلی و از محدثه های بعلبک بوده ابن حجر
در انباء خود او را از نساء مشهوره شمرده از حجار روایت کرده و ابن
بردوس و بعضی بکر از مشاد الیها روایت حدیث نموده اند وفاتش در
ماه صفر سال هفتصد و هفتاد و هفت اتفاق افتاده

کمالیه

از اهالی مصر و اعیان عصر خنبلی و شاعره خوش طبعی بوده و شعر را نیکو
میسروده صلاح الدین صفدی گوید در زمان کمالیه در مصر کسی اشعر از و
نبود دو بیت مسطور در ذیل از اشعار وی است که خطاب بفتح الدین البکری
که از ادبای آن عصر است نموده و سروده و برای او فرستاده است

سمعت من شعرك سحراغدا | يخامر الالباب اذ ينفث
اصبح كالخمرة في فعلها | فهو با لباب الورى يعبث

کمالیه بنت علی بن احمد

نواده فقیه شهاب الدین احمد بن عبد العزیز بن ابو القاسم النویری محدثه
بوده است مصریه

کمالیه بنت الکنانی

از اشیاخ امام سیوطی بوده و از محدثه های مشهوره بشمار می آید

کمالیه بنت عفیف الدین الاصفهانی

نیز محدثه و از اشیاخ امام سیوطی بوده

کمالیه بنت نجم الدین المرجانی

هم از اشیاخ امام سیوطی است و در ماه محرم سال هفتصد و نود و چهار
متولد شده

کنجشک

خاتونی بوده است ترک از نساء مشهورهٔ مائهٔ هفتم و از اعیان عصر خود که در دمشق شام سکنی داشته و امیر سیف الدین تنکز بنظر احترام باو میدید بنا برین با نفوذ و اقتدار میزیسته

کوسم والده

مسمّاة به ماه پیکر خاتون زوجهٔ سلطان احمد خان اول سلطان عثمانی و مادر سلطان ابراهیم است در کتب تواریخ در وقایع سلطان محمد خان اوچی براسم بیوک والده ذکر او شده است

گوهر بیگم آذربایجانی

ادیبهٔ مشهوره و شاعرهٔ شیرین سخن بوده ابیات آتیه که خود را بدان ستوده از نتایج افکار اوست

اگر بباد دهم زلف عنبر آسا را — بدام خویش کشم آهوان صحرا را
گذار من بکلیسا اگر فتد روزی — بدین خویش کشم دختران ترسا را
بیک نگاه دو صد مرده میکنم زنده — خبر دهید ز اعجاز من مسیحا را

گوهر خانم

از مخدرات همای خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر اللهیار خان آصف الدوله و صاحب شان و احترام بوده است

گوهرخان سلطان

دختر سلطان سلیم خان ثانی سلطان عثمانی است و سلطان مشار الیه او را به پیاله پاشا فاتح ساقز تزویج نمود

حرف اللام

لاله خاتون

از نژاد سلاطین و زنی با حشمت و تمکین بوده سالها در کرمان حکمرانی نموده ارباب کمال و بزرگان را معزز و محترم میداشته و با رعایا بحسن سلوک حرکت میکرده علو همت و کمال عصمت و عفتش از گفتارش معلوم

و خصایل

خانجی گوهر خانم

دختر موسی خان قاجار از اکابر رجال این دولت جاوید قرار و از بطن شاهزاده خانجی طیغون خانم صبیهٔ خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه است خوانا و نویسا و با کمال است خیر و پاک طینت و حمیده خصال در علم نجوم نظر درستی دارد شعر را بسیار خوب میگوید در مدح حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله گفته است

پیغمبری که اشرف اولاد آدم است
یک پایهٔ ز منبر او عرش اعظم است
ختم رسل شفیع جزا فخر کاینات
مخلوق حق و خالق مخلوق عالم است

و لها

ای صبا نافه از طرهٔ تو آهوی ختا آید کجا
کرد آن سلسلهٔ زلف گره گیر بند

و لها

ای خالق خلق آنکه تو غفار آمدی
جز معصیت نکرده‌ام من کار
نازند بطاعت تو خلق تو و من
جز لطف عمیم تو ندارم یاری

وحضا بل مرضیهٔ اش از اشعارش معیّن و مفهوم میگردد دیوان شعرش
پنجهزار بیت میشود شاهزاده محمود میرزای مرحوم در تذکرهٔ نقل مجالس
فرماید بنه پیدانم لاله خاتون تخلص اوست یا تخلص دیگر داشته بهر حال ابیات
ذیل نمونه از افکار عالیهٔ اوست

من آن زنم که همه کار من نکو کاریست — بزیر مقنعهٔ من بسی کله داریست
درون پردهٔ عصمت که جایگاه منست — مسافران صبا را گذر بدشواریست
جمال سایهٔ خود را دریغ میدارم — ز آفتاب که آن شهر گرد و بازاریست
نه هر زنی بدو گز مقنعه است کدبانو — نه هر سری بکلاهی سزای سرداریست
اگرچه بهمه عالم مرا خداوندیست — ولی بنزد خدا پیشه‌ام پرستاریست

وله ایضاً

من اگر توبه ز می کرده‌ام ای سرو سهی — تو خود این توبه نکردی که بمن می ندهی

این رباعی نیز از مشار الیهاست

بر غصّه که از چشمهٔ نوش تو رسید — تا دست من امروز بدوش تو رسید
در گوش تو دانه‌های در می‌بینم — آب چشم مگر بگوش تو رسید

لبابة الکبری

صحابیهٔ محترمه بوده است مکناة بامّ الفضل و ترجمهٔ حال او در حرف الف
نگاشته شد مشار الیها خواهری بوده معروفه بر لبابة الصغری و مکناة
بامّ خالد یکی از اخبار صحیحه که در باب عقب نمودن دولت بنی عبّاس
دولت بنی امیه را وارد شده راوی آن لبابة الکبری میباشد و در
صحایف الاخبار قضاعی در تاریخ خلفا مسطور است

لبابه بنت عبدالله

دختر عبدالله بن جعفر طیّار است و زوجهٔ عبدالملک بن مروان اموی
چون دهان عبدالملک رایحهٔ کریهه بود روزی سیبی را با دهن
خود پاره کرده بمشار الیها داد او جای دندان خلیفه را با کاردی برید
آنگاه سیب را خورد عبدالملک از این معنی خجل و متغیر شده او را طلاق داد

ابو الاملاك علی بن عبد الله بن العباس او را بزنی گرفت و لبید بن عبد الله بپهانه اینکه تزویج امهات خلفا تحقیر نا آنهاست ابو الاملاك را ازد اکو چیرا و معذرت را گفت انما ارادت الخروج من هذا البلد و انا ابن عمها فتزوجتها لاکون لها محرما

لبابة المتعبدة

از اهالی بیت المقدس است و او را دارای مقام و لایت دانسته اند در نفحات الانس مسطور است که مشار الیها می گفته من از حق تعالی شرم دارم که مرا بغیر خود مشغول بیند شخصی که عازم بیت الله بوده از لبابه متعبده سؤال نموده که من در آن ناحیه مقدسه چه دعا کنم او گفته از خدا بخواه که از تو خشنود شود و تو را خشنود سازد

لبابة الکردیة

مادر مروان بن محمد بن مروان بن حکم آخر ملوك امویه بوده است

لبابه بنت علی

از خانواده آل العباس و دختر علی بن المهدی است

لبنی

دختر حباب الکعبی و مکناة بام معمر است و در حرف الف ذکری از و شده قیس بن ذریح عاشق او بوده صاحب اغانی گوید قیس بن ذریح برادر رضاعی حضرت امام حسین علیه السلام بود و بنا بوساطت آنحضرت بمزاوجت لبنی نایل شده مدتی بوصال او متمتع گردید بعد با صرار پدرش ذریح که ها او را طلاق داد و بمصاعب هجر دوچار شد تفصیل احوال او در جلد هشتم اغانی و در فوات الوفیات و تزیین الاسواق ضبط شده این بیت او را که میگوید

واخرج من بیت البیوت لعلنی ... احدث عنك النفس فی السر خالیا

ابن خلدون پسندیده و تحسین کرده است و لبنی خواهر حسان بن ثابت صحابیه و لبنی بنت الخطیم الاوسیه و لبنی بنت قیس الانصاریه سه نفر

صحابیه انصاریه میباشند

لبنی بنت عبد المولی

دختری بوده است صاحب جمال از ادیبه‌های اندلس که در علم صرف و علم حساب و شعر و انشاد اشعار مهارت داشته و در فن خط و کتابت تالی تا عدیل عبد الحمید و ثانی اثنین ابن عمید بشمار می آید چون زمانش یافوت بسیار خوش می نوشت حکم پسر عبد الرحمن ثالث او را در خدمت کتابت مستخدم داشت چنانکه در تاریخ اندلس مسطور است

لطیفه بنت الاماسی

از نساء عالمه بوده الف بنت حسام الدین از اساتذه امام سیوطی ازو اجازه گرفته است

لطیفه

بنا بر مسطورات صاحب تزیین الاسواق لطیفه محبوبه و زوجه و عزاده و اصفهانی بوده و زن و شوهر هم محبت مفرط داشته اند و اصف در جوانی در گذشته و لطیفه غالبا مجاور قبر او بوده از آنجا که در حال حیات همیشه بر لطیفه می سپرده که با لباس فاخر و مزین و آراسته باشد ابیات ذیل را بقبر شوهر خود خطاب نموده است

یا صاحب القبر یا من کان یونسنی وکان یکثر فی الدنیا موالاتی
قد زرت قبرک فی حلی وفی حلل کانّنی لست من اهل المصیبات
لزمت ما کنت تهوی ان تراه وما قد کنت تألفه من کل هیئاتی
فمن رآنی رای عبری مولهة مشهورة الزی تبکی بین اموات

لیلی الاخیلیه

دختر عبد الله الاخیلیه و از نساء مشهوره شاعره و منسوب بعشیره بنی الاخیل میباشد و از عشیره در مقام مفاخره گفته اند

نحن الاخایل لا یزال غلامنا حتی یدب علی العصا مشهورا

نکولاء شعراء عرب فقط خنسا برا و ترجیح دارد و انا شعار او سنکری می گوید

خیرات حسان

تبکی الرماح اذا فقدن اکفنا　　جزعا و تعرفنا الرفاق بجودنا
ولنحن اوثق فی صدور نسائکم　　منکم اذا بکر الصراخ بکورا

اندر جال عشیره لیلی شخصی بوده معروف و موسوم بر توبة بن الحمیر با کمال فتوت
و عفت مشهور و بر فتی الفتیان وی بلیلی عاشق شده و لیلی نیز بعفت و
پاکی او را دوست میداشته چون هر دو طبع شعر داشتند در حق هم
اشعار بلیغ گفته اند مخصوصا لیلی برای توبه مراثی مطول نظم کرده
اکثر آنها در جلد دهم اغانی ضبط است گویند وقتی لیلی حاجتی بظالم
مشهور یعنی حجاج بهم رسانید ابیاتی در مدح او گفت و ذکر خواست
مطلب خود نمود حجاج حاجت او را برآورده و از و پرسیده گفت راست
بگو ببینم در جوانی مابین تو و توبه هیچ امری شهوانی اتفاق افتاد
گفت لا والله هیچ نبود مگر شبی با او تنها بودم حرفی بمن گفت که مرا اشتباه
انداخت این قطعه را گفتم

وذی حاجة قلنا له لا تبح بها　　فلیس الیها ما حییت سبیل
لنا صاحب لا ینبغی ان نخونه　　وانت لاخری فارغ وحلیل

پس از آن حرفی از و نشنیدم که موهم قصد و خیال ناپسندی باشد گویند
توبه از پدر لیلی درخواست کرد که مشارالیها را بزنی باو دهد پدرش
نپذیرفت و او را بیکی از بنی الادلع تزویج نمود توبه در ایام عروسی بعشیره
شوهر لیلی رفت که از دور بدیدار او نایل گردد با آنکه طریق عفت
مسلوک داشت در آن عشیره دوچار صدمات شد و این دو بیت را آن
وقت در برائت ذمه و پاکی دیده خود گفته است

علی دماء البدن ان کان بعلها　　یری لی ذنبا غیر انی ازورها
وانی اذا ما زرتها قلت یا اسلمی　　فهل کان فی قولی اسلمی ما یضیرها

معروف است که چون امام اصمعی این دو بیت شنید گفت شکوی مظلوم
وفعل ظالم و بر پاک نهادی توبه تحسین کرد و ابیاتی که لیلی در مدح
حجاج گفته از قرار ذیل است

احجاج لا یفلل سلاحك انما	المنایا بکف الله حیث تراها
اذا هبط الحجاج ارضا مریضة	تتبع اقصی دائها فشفاها
شفاها من الداء العضال الذی بها	غلام اذا هز القناة سقاها
سقاها دماء المارقین و علها	اذا جمحت یوما و خیف اذاها
اذا سمع الحجاج صوت کتیبة	اعدلها قبل النزول قراها
اعدلها مصقولة فارسیة	بایدی رجال یحلبون غذاها
احجاج لا تعط العصاة مناهم	ولا الله یعطی للعصاة مناها
ولا کل حلاف تقلد بیعة	فاعظم عهد الله ثم شراها

تجاوز الله عنها چه بشعر خود اعانت ظالم نموده است مختصر وقتیکه لیلی بر حجاج وارد شده با او سؤال و جواب مینمود از جمله حجاج ازو پرسید آن زمان که از قبیلهٔ خود حرکت نمودی آنها در چه حال بودند گفت ترکتهم فی حال الخصب و امن و دعة اما الخصب ففی الاموال و الکلا و اما الامن فقد امنهم الله عز و جل بك و اما الدعة فقد خامرهم من خوفك ما اصلح بینهم پس ازین گفته اشعار مدح حجاج را که در فوق مسطور شد خواند

توبه عاشق لیلی پیش از لیلی ذکر گذشت و لیلی این شعر را در قصیده از قصاید مرثیهٔ او گفته است

اتته المنایا دون درع حصینة	و اسمر خطی و جرداء ضامر

و ازین شعر چنین بر می آید که توبه در وقتی کشته شده که اسب و سلاح نداشته اما در باب وفات لیلی قصهٔ غریبی نقل کرده اند و صاحب اغانی آنرا تصدیق نمینماید و آن قصه این است که لیلی و شوهر او باچند نفر از اهل عیره از سفر حج مراجعت میکردند گذارشان بر قبر توبه افتاد لیلی گفت خوب است بتوبه سلام کنم و شتر خود را بجانب قبر توبه راند بر تپهٔ که قبر بر روی آن بود رسید و گفت السلام علیك یا توبه چون جوابی نشنید رو بهمراهان کرده گفت تا کنون نمیدانستم توبه دروغگو ست مگر

خود نگفته است

ولو ان لیلی الاخیلیة سلمت   علی و دونی تربة و صفائح
لسلمت تسلیم البشاشة او زقی   الیها صدی من جانب القبر صائح

هنوز در کار خواندن این دو بیت بود که بومی از حول قبر توبه بطرف هودج
لیلی پرواز کرده خود را بشتر هودج لیلی زد شتر رم کرد و لیلی را بزمین
انداخت و از آن آسیب درگذشت و همانجا مدفون گشت و این قضیه را
همراهان لیلی دلیل صدق قول توبه دانستند و از اشعاری که لیلی
در باب صفات حمیده توبه گفته دو بیت مسطور در ذیل است

کریم یغض الطرف فرط حیائه   و یدنو و اطراف الرماح دوان
وکالسیف ان لاینته لان متنه   و حداه ان خاشنته خشنان

نیز در مدح توبه گفته است

فتی کان احیی من فتاة حییة   واشجع من لیث بخفان خادر

نیز در همان باب سروده

فنعم الفتی ان کان توبة فاجرا   و فوق الفتی ان کان لیس بفاجر

(لطیفه) لیلی اخیلیه از اخیلیه بهرانیه بوده و اهل این قبیله عادةً
حرف مضارع را مکسور میخوانند مثلاً نَضرِب بفتح نون را نِضرب
بکسر نون تلفظ میکنند روزی لیلی بحضور عبدالملک اموی رفته
اتفاقاً امام شعبی نیز در آنجا بود عبدالملک بشعبی اشاره کرده باو
فهمانید که با لیلی شوخی کند او مطایبة را گفت یا لیلی ما بال قومک
لایکتنون لیلی گفت ویحک اما نکتنی و نون را بعادت قبیله خود
مکسور خواند شعبی گفت لا والله لو فعلت لاغتسلت لیلی خجل شد
و حضار خندیدند و ما رسم ادب را بتوضیح این سؤال و جواب نپرداختیم
آنها که فی الجمله در عالم ادبیت هستند ملتفت خواهند شد
شیخ بهائی علیه الرحمه این حکایت را بدون تعیین اشخاص در کشکول
نگاشته و میگوید از آن پس زن بطرف مقابل خود گفت توهم این نکته

تقطیع نما

حوّلوا عنّا کنیستکم | یا بنی حمالة الحطب

آمزد گفت حوّلوا عنّ فاعلاتن نا کنیس فاعلن زن گفت من الفاعل

در عقد نامه این حکایت را با بو نواس و عنان نسبت داده درهر حال مطایبه بوده است

و ابیات مسطوره در ذیل را لیلی الاخیلیه در مرثیه عثمان بنظم آورده است

ابعد عثمان ترجو الخیر امته | وکان آمن من یمشی علی ساق
خلیفة الله اعطاهم وخوّلهم | ما کان من ذهب جوم واوراق
فلا تقولن لشیء لست افعله | قد قدر الله ما کل امرء لاق

لیلی الاخیلیه از نسوان مائه اول هجری بوده و با نابغه الجعدی از شعرای اصحاب که از معتبرین بشمار می آید مهاجات نموده و لیلی بر نابغه در هجا غالب شده و هر دو در اوایل عهد خلفای بنی امیه زندگانی کرده اند

لیلی العامریه

لیلی بنت مهدی بن سعد العامری است که مجنون معروف عاشق لیلی مجنون و عاشق این لیلی بوده و کتابها در سرگذشت آنها بنظم آورده و چیزها گفته اند و حکیمی چون نظامی علیه الرحمه که در نظم مطالب عالیه حکمت و تحقیقات عرشیه نسبت بسایر رب النوعی و احد است و خداوندگاری وحید و فرید در خمسه خود یعنی پنج کتابی که به پنج خزینه گوهر و حقها در در مانند کتاب لیلی و مجنون دارد و مکتبی که نیز در عالم خود فردی بی بدل میباشد داستان این عاشق و معشوق را طوری نظم کرده که در ادبیات عرب و عجم که حالا فی الحقیقه ادبیات یک ملت است نقطه مخصوصی را منصرف میباشد و در اختتام این ترجمه از آن حکیم اعلم و از این شاعر اوحد ببعضی چند نمونه را درج خواهیم نمود و بعضی ابیات که سایر اساتید سخن و خداوندان ادب و امراء کلام در این موضوع فرموده بر آن خواهیم افزود

عجالتہً گوئیم از غرایب مسطورات ارباب فن لیلی العامریہ گفتہ است

لم یکن المجنون فی حالۃ　　الا وقد کنت کما کانا
لکنہ باح بسر الھوی　　وانّنی قد ذبت کتمانا

مجنون عاشق این لیلی نیز از قبیلۂ بنی عامر بودہ اسمش قیس پسر ملوح بن مزاحم و بعضے اسم او را عامر دانستہ و جماعتے مہدی و زمرۂ اقرع و طایفۂ معاذ گفتہ اند و اشہر قیس است. ہر چہ باشد در معروف بودن بمجنون خود اعتراف نمودہ و سرودہ است

یسمّونی المجنون حین یرونی　　نعم بی من لیلی العداۃ جنون

لیلی و مجنون در صورت صحت وجود در او ایل عصر خلافت خلفای بنی امیہ بودہ اند در اوان طفولیت عاشق و معشوق کوسفندان قبیلہ را میچرانند در مرعی بہم انس گرفتہ و رفتہ رفتہ انس مولد مہر و مہر شدت بہمرسانید بدرجۂ عشق رسید چہ در حقیقت معنی عشق میل مفرط است و مجنون خود در مبادی این معاشقہ گوید.

تعلقت لیلی وھی ذات ذؤابۃ (طفل صغیرۃ)　　ولم یبد للاتراب من ثدیھا حجم
صغیرین نرعی البھم یا لیت اننا　　الی الیوم لم نکبر ولم تکبر البھم

وفطانت فطری این عاشق و معشوق را دو بیت مسطور در ذیل کہ مجنون گفتہ معلوم مینماید

کلانا مظھر للناس بغضا　　وکل عند صاحبہ مکین
تبلغنا العیون بما اردنا　　وفی القلبین ثم ھوی دفین

تعضی بر این میباشند کہ بنی عامر عموماً سخت دل بودہ و مہر و محبت در قلوب قاسیۂ آنہا اثرے نمینمودہ اتفاقاً در عصر قیس و لیلی یکے از معتبرین بنی امیہ بانزدیکان خود حالت معاشقۂ بہمرسانیدہ اخفای این مطلب و مغلطہ را ابداع داستان عشق قیس و لیلی را نمودہ لیلی و مجنون از این رو ساختہ شدہ است واشعار بسیار بانہا نسبت دادہ اند کہ پردۂ صحیح بر روی پیشرفت این مطلب باشد　ابو الفرج اصفہانی صاحب اغانی تصنیف

این قول مینماید و بعاشقهٔ این لیلی و این مجنون معتقد است و از اشعار
لطیفه که نسبت بلیلی داده اند دو بیت مسطور در ذیل است

نفسی فداءك لو نفسی ملكت اذا ـــ ما كان غيرك يجزيها ويرضيها
صبراً على ما قضاه الله فيك على ـــ مرارة في اصطباري عنك اخفيها

و از ابیات رائقهٔ مجنون که در ادبیت رونق مکانی دارد این دو بیت است

وادنيتني حتى اذا ما سبيتني ـــ بقول يحل العصم سهل الاباطح
تناءيت عني حين لا لي حيلة ـــ وخلفت ما خلفت بين الجوانح

و این دو بیت

اتوب اليك يا رحمن مما ـــ عملت وقد تكاثرت الذنوب
فاما من هوى ليلى وحبي ـــ زيارتها فاني لا اتوب

و این چهار شعر

لقد لامني في حب ليلى اقاربي ـــ ابي وابن عمي وابن خالي وخاليا
يقولون ليلى بالعراق مريضة ـــ فيا ليتني كنت الطبيب المداويا
تعشقت ليلى وهي طفل صغيرة ـــ وكنت ابن سبع ما بلغت ثمانيا
فشاب بنو ليلى وشاب ابن بنتها ـــ وحرقة ليلى في فؤادي كما هيا

و این بیت

ما بال قلبك يا مجنون قد هلعا ـــ من حب من لا ترى في وصلها طمعا

و این دو شعر

يقولون ليلى بالعراق مريضة ـــ فما لك لا تضنى وانت صديق
شفى الله مرضى بالعراق فانني ـــ على كل مرضى بالعراق شفيق

و بسا نظمهای دیگر را که گوئیم این شعرها منسوب بمجنون یعنی قیس عامری است
و فی الحقیقه از دو بیت شاید دور نرفته باشیم اما برای آن عاشق و معشوق
همین شان و رفعتی است که صاحبان افکار لطیفه از قول آنها سخن گفته
و ابکار مضامین بدیعهٔ خود را با آنها تقدیم نموده باشند و بالاتر از این
شان آن است که عارف معروف حکیم نظامی روح الله روحه قیس و لیلی را

مطرح

۵۷

مطرح نموده خیالات سودمند خود را باین عنوان بعالم حکمت و ادبیت و انسانیت هدیه مینماید و در فصلی میفرماید

رخشنده شبی چو روز روشن　　زو تازه فلک چو سبز گلشن

از مرسلهای زر حمایل　　زرّین شده چرخ را شمایل

از نافهٔ شب هوا معنبر　　از گوهر مه زمین منوّر

فرقد بیزک جنیبه رانده　　کشتی بجناح در رسانده

صد گونه ستاره شباهنگ　　بنمود سپهر پر پلاورنگ

پروین ز جرم زرد و ازرق　　بر سنجق شب کشیده بیرق

با شکل عطارد و کمانش　　تیریست که زد بر آسمانش

از شکل بروج و از منازل　　افتاده سپهر در زلازل

مجنون ز سر نظاره سازی　　میکرد بچرخ حقه بازی

بر زهره نظر کماشت اوّل　　کفتای بتو بخت را معوّل

ای زهرهٔ روشن شب افروز　　وی طالع دولت از تو پیروز

ای مشعلهٔ نشاط جویان　　صاحب صد سرود گویان

لطفی کن از آن لطف که داری　　بکشای در امیدواری

زان یار که او دوای جانست　　بوئی برسان که وقت آنست

چون مشتری از افق بر آمد　　با او ز در دگر در آمد

کای مشتری ای ستارهٔ سعد　　ای در همه کار صادق الوعد

ای منشی نامهٔ عنایت　　بر فتح و ظفر تورا ولایت

ای بخت مرا بلندی از تو　　دل را همه زورمندی از تو

در من بوفا نظاره کن　　گر چاره هست چاره کن

از دوست بمن رسان پیامی　　کم گیر گلی ز گلستانی

چون دید که آن بخار خیزان　　هستند ز اوج خود گریزان

دانست که آن خیال بازی　　کارش نرسد بچاره سازی

نالید بر آنکه چاره سازست　　از جمله وجود بی نیازست

کفت

گفت ای درِ تو پناه گاهم | جز در تو کسی چرا پناهم
ای زهره و مشتری غلامت | سرنامهٔ نام جمله نامت
ای هفت فلک فکندهٔ تو | ای هر که بجز تو بندهٔ تو
ای خاک من از تو آب گشته | بنگر که من خراب گشته

آن کن ز عنایت خدائی
کاید شب من بروشنائی

ومکتبی گفته است

ای بر احدیتت ز آغاز | خلق ازل و ابد هم آواز

نیز گوید

نزدیک قبیله بود کوهی | مه کنگرهٔ فلک شکوهی
بر قلهٔ آن فلک حصاری | بر دامن آن زمین غباری
بر پشت وی آسمان نمودی | چون بر شتری جل کبودی

و در رفتن پدر مجنون بسراغ مجنون گوید

آتش زنه وار پیر دلتنگ | میکوفت قد خمیده بر سنگ
ز آتش زنه اش بسنگ خاره | افتاده ز هر طرف شراره

نیز از زبان مجنون در جواب نصیحت پدرش گوید

گفتی که ز روی خاک برخیز | زین وادی هولناک بگریز
صد کوه بلا چگونه خیزم | صد غار بپای چون گریزم
چندان ندویده ام ز آغاز | این ره که توانم آمدن باز

وشیخ مصلح الدین سعدی علیه الرحمه فرماید

مجنون عشق را دگر امروز حالتست | کاسلام دین لیلی و دیگر ضلالتست

و گوید

مجنون رخ لیلی چون قیس بنی عامر | فرهاد رخ شیرین چون خسرو پرویزم

و میرزا محمد حسین ادیب رئیس دار الطباعهٔ دولتی و دار الترجمهٔ خاصهٔ همایونی
که تقریبا بیست سال است در صحبت و مصاحبت نگارنده میباشد در ترجمهٔ

شعر

شعر خود مجنون که میگوید

نداوبت من لیلی بلیلی من الهوی — کما یتداوی شارب الخمر بالخمر

گوید

گفت حسنا ارچه غم لیلی نتم — باز چارهٔ آن بلیلی میکنم
درد لیلی را بلیلی میبرم — زان قنینه باز باده میخورم

واین دو بیتی عربی که بمجنون نسبت داده اند در حسن مضمون و لطف جناس
وغیره امتیازی دارد

لیلی ولیلی نفی نومی اختلافهما — بالطول والطول یا طوبی لو اعتدلا
یجود بالطول لیلی کلما بخلت — بالطول لیلی وان جادت به بخلا

لیلی بنت حسان

دختر حسان بن ثابت انصاری شاعر و مادح حضرت رسول صلی الله
علیه و آله است و در طبع شعر و فصاحت فطری و طبیعی تالی پدر خود
بوده ابن ظافر در کتاب خود گوید روزی حسان این شعر را بنظم آورده گفت

متاریک ادبار الامور اذا اعترت — ترکنا الفروع واجتثثنا اصولها

و در تتمهٔ کلام درمانده دخترش لیلی که حاضر بود گفت

مقاویل بالمعروف خرس عن الخنا — کرام یعاطون العشیرة سولها

حسان را اهتزازی حاصل شده شعر ذیل را بنظم آورد و خواست بر
دختر خود بواسطهٔ پیدا کردن قافیه اظهار برتری و مفاخرت نماید و گفت

وقافیة مثل السنان رزیئة — تناولت من جو السماء نزولها

دخترش لیلی این شعر را که هم مشتمل بر ستایش حسان است هم بر عجز او
در این قافیه گفت

یراها الذی لا ینطق الشعر عنده — ویعجز عن امثالها ان یقولها

ابن ظافر گوید حسان بجهت این بیت لیلی گفت تا تو زنده من دیگر شعر نخواهم
گفت و بر طبق این گفته سوگند یاد کرد اما لیلی توبه کرد که دیگر در حضور
پدر خود شعر نگوید و حسان را دختر دیگر مسماة به نعم هست که ترجمهٔ حال

آن

خیرات حسان

ج ۳

آن در حرف نون بیاید

لیلی بنت طریف

خواهر ولید بن طریف از مشاهیر خوارج است و او زنی شاعره و پردل وصاحب شجاعت وجلادت بوده است و لید برادرش قائل این رجز است ومیگوید

انا الولید بن طریف الشاری   قسورة لا یصطلی بنار

جورکم اخرجنی من داری

خارجی مشار الیه در سال یکصد و هفتاد و هشت جمع کثیری در تحت لوای خود جای داده بر هرون الرشید یاغی شد و یک سال تمام علم عصیان بر افراشته بود در ماه رمضان سال صد و هفتاد و نه یزید بن مزید سردار هرون او را مقهور و مغلوب نمود و کشته شد پس از قتل او خواهرش لیلی بنت طریف سلاح پوشیده و بر اسب سوار شده بجای برادر خود بحرب پرداخت اما در مقابل حملات یزید مقاومت نتوانست نمود اسبش مجروح شد و خود مراجعت کرد بجای اسب تمال السیف و سنان تیغ زبان را از نیام خاموشی بیرون کشید مراثی بسیار در حق برادر خود گفت از جمله مراثی او اشعار ذیل است

تبل لها کرسم قبر کانه   علی جبل فوق الجبال المنیف

تضمن مجدا عدملیا و سوددا   وهمة مقدام ورای حصیف

فیا شجر الخابور مالک مورقا   کانک لم تحزن علی ابن طریف

فتی لا یحب الزاد الامن التقی   ولا المال الا من قنا و سیوف

ولا الذخر الا کل جرداء صلدم   معاودة للکر بین صفوف

کانک لم تشهد هناک ولم تقم   مقاما علی الاعداء غیر خفیف

ولم تستلم یوما لورد کریهة   من السرد فی خضراء ذات رفیف

ولم تسع یوم الحرب والحرب لاقح   وسمر القنا ینکزنها بانوف

حلیف الندی ماعاش یرضی به الندی   فان مات لا یرضی الندی بحلیف

فقدناک

خیرات حسان

فقدناك فقدان الشباب وليتنا — فديناك من فتياننا بالوف

وما زال حتى ازهق الموت نفسه — شجا لعدو او نجا لضعيف

الا يا لقومي للحمام وللبلى — وللارض همت بعده برجوف

الا يا لقومي للنوائب والردى — ودهر ملح بالكرام عنيف

وللبدر من بين الكواكب اذ هوى — وللشمس لما ازمعت بكسوف

ولليث كل الليث اذ يحملونه — الى حفرة ملحودة وسقيف

الا قاتل الله الجثى حيث اضمرت — فتى كان للمعروف غير عيوف

فان يك ارداه يزيد بن مزيد — فرب زحوف لفها بزحوف

عليك سلام الله وقفا فانني — ارى الموت وقاعا بكل شريف

ودر مرثیهٔ دیگر گفته است

ذكرت الوليد وايامه — اذ الارض من شخصه بلقع

فاقبلت اطلبه في السماء — كما يبتغي انفه الاجدع

اضاعك قومك فليطلبوا — افادة مثل الذي ضيعوا

لو ان السيوف التي حدها — يصيبك تعلم ما تصنع

نبت عنك اذ جعلت هيبة — وخوفا لصولك لا تقطع

گویند وقتی هرون الرشید یزید بن مزید بن زائده الشیبانی را مأمور حرب ولید کرد گفت

لا تبعثن الى ربيعة غيرها — ان الحديد بغيره لا يفلح

چه یزید بن مزید و ولید هر دو از بنی ربیعة ابن وائل بودند و یزید برادرزادهٔ معن بن زائده جوانمرد مشهور از امرای نامدار عباسیه بود و در شجاعت عدیل و نظیر نداشت

خوارج میگویند ما نظر بآیهٔ شریفهٔ اِنَّ اللهَ اشْتَرٰى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اَنْفُسَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ نفوس خود را ببهای بهشت فروخته ایم بنابرین خود را شراة بروزن قضاة میخوانند و شاری مفرد شراة است و از اینجاست که ولید گفته انا الولید بن طریف الشاری در ابن خلکان اسم خواهر ولید را

که صاحب

خیرات حسان

۲۹

که صاحب ترجمه وابیات مزبوره است فارغه وفاطمه نوشته اند اغانی از استماع بلبل داده اند و در شرح کشاف نیز تصریح باین اسم نموده

لیلی

از ادیبه های اسلامبول نیز یکی مسماة به لیلی خانم بوده مشار الیها از خویشان مرحوم فواد پاشا میباشد و از قراریکه در تذکره فطین مسطور است دختر موره لی زاده حامد افندی است و در سال هزار و دویست و شصت و چهار وفات کرده دیوانش ضبط و مرتب شده بعضی از اشعار او این است

ایچمه سن احبا یکی ایچمیه سنده ‌ ‌ بوغالم فانیده ظرافت بود اشته

و این ابیات نیز لسان حال اوست

قیل مجلسی آماده ندیر لوسته دیبونلر ‌ ‌ ایچ دلبر ایله باده ندیر لوسته دیبونلر
عالمده نه در فرحی بکا مدح ایله ذمك ‌ ‌ صاغ اولسون احبا ده ندیر لوسته دیبونلر
ایچ باده بوكلشنده ندیر لوسته دیبونلر ‌ ‌ عالمده سن اکلنده ندیر لوسته دیبونلر

گویند لیلی تماکره موم فروشی مهر میورزیده و غالبا بر در دکان موم فروش رفته داد و ستدی میکرده یکی از ظرفا ملتفت این حال شده مصرع ذیل را بنظم آورده به پسر یاد داده گفت هر وقت لیلی نزد تو آمد برای او بخوان

شمع وجهه دقت ایله باقمه یانارسین

چون لیلی نزد پسر آمد و پسر مصرع را بخواند لیلی مرتجلا گفت

خطك کلیجك سرده نبی موملر ارسین

لیلی خانم

دختر مشیر ضبطیه اسبق مرحوم اسمعیل پاشاست که در شعر و انشا نادره دوران و سرآمد مخدرات زمان بوده این غزل از اشعار منتخب اوست

عکس حسن یاراشك چشم بیفردن کچر ‌ ‌ فلك کوهر کرداوکویا بحر احمردن کچر
یکتن اولمق استبین اولکلبدنلرای کوکل ‌ ‌ پیرهن وش سینه سن چاك ایلیوب سردن کچر

باقی بو لعبتگاه دهرک روز و شب مهر و مهی   ایکی طفل نازنیندر صانکه چنبر زنجیر

قامتن سیر ایلین طوبایه ایترمی دیک آه
لعل جانبخشن امن البته کوثردن کچر
صانمه تأثیر ایلمز لیلی او سنگین طینته
ناوک آه درون بولاد و مرمردن کچر

از قرار مذکور مشار الیها زبان فرانسه و روم را تحریراً و تقریراً امید داشتند
غیر از لیلی بنت حسان صحابیه که ترجمه حالش گذشت هفده نفر صحابیه
دیگر مسماة بلیلی بوده و لیلی بنت مسعود بن خالد النهشلیة التمیمیه
از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است دو پسر آنحضرت
که عبد الله و ابو بکر نام داشتند و در کربلا در رکاب حضرت سید الشهدا
شهید شدند از بطن این لیلی بودند و لیلی بنت جابر خواهر اقرع بن
جابر از مؤلفة قلوب مادر فرزدق شاعر مشهور میباشد و مقصود از لیلی
در شعر عبد الله بن رواحه دختر قیس بن الخطیم است و عمره بنت رواحه
خواهر عبد الله را شرف ازواجیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست داد
اما طلاقش خواستند و مطلقه و عاقبت گرگ او را هلاک کرد و بنت الجودی
که در جلد اول ترجمه حالش گذشت نیز لیلی نام داشتند
و از همه زنانی که مسماة بلیلی بوده لیلی بنت ابی مرة ابن عروة بن مسعود
الثقفیه اشهر و اعرف و در شان و جلالت بالاتر و والاتر بوده پدرش از
قبیله مختار بن ابی عبید و حجاج بن یوسف ظالم مشهور است و مادرش
از نژاد ابو سفیان اموی پدر معویه از اینجاست که در بعضی تواریخ
معتبر نوشته اند روزی معویه گفت میدانید امروز خلعت خلافت شایسته
پیکر کیست حاضران هر یک چیزی گفتند او گفت شایسته مقام خلافت
امروز علی بن الحسین است که از لیلی در وجود آمده چه در وی زهو
بنی ثقیف و سخاء بنی امیه و شجاعت بنی هاشم جمع است شرفی که ذکر
میان نسوان آن عصر باین مستوره خدر عفاف نصیب شده هم بشرفی

خیرات حسان

۴۳ ع

حضرت ابی عبدالله الحسین سلام الله علیه است و شرف ثانوی ولادت
حضرت علی بن الحسین الشهید علیه السلام مهیا شد در اشعار مشهوره
که علی بن الحسین را مدح کرده اند اشعار باین شرف شده یعنی از بنی
عقیل قبیله نام برده اند محمد بن احمد بن ادریس عجلی حلی رضوان الله
علیه در کتاب سرائر میگوید در حایر مقدس علی بن الحسین الاکبر سلام
الله علیه را باید زیارت نمود مادر او لیلی بنت ابی مرة بن عروة بن
مسعود الثقفی باشد وی از آل ابی طالب نخستین کسی است که در
یوم الطف بسعادت شهادت مبادرت جست تولدش در عهد امارت
عثمان اتفاق افتاده از جد بزرگوارش امیرالمؤمنین علی ع احادیث روایت
نموده خداوندان سخن در ستایش وی اشعار آبدار پرداخته اند ابو
عبیده و خلف الاحمر تصریح کرده اند که این ابیات فصیح در مدایح علی بن
الحسین مقتول گفته شده

لم تر عین نظرت مثله — من محتف یمشی ولا ناعل
یغلی نیّ اللحم حتی اذا — انضج لم یغل علی الآکل
کان اذا اشتبت له ناره — یوقدها بالشرف الکامل
کیما یراها بائس مرمل — او فرد حیّ لیس بالاهل
اعنی ابن لیلی ذا السدی والندی — اعنی ابن بنت الحسب الفاضل
لا یؤثر الدنیا علی دینه — ولا یبیع الحق بالباطل

یعنی هیچ نادر تمام جهانبان هیچ دیده مانند وی ندیده بر اطعام
مساکین و اکرام واردین چندان حریص و مولع است که پیوسته انواع
لحوم و اطعمه با قیمتی گزاف و بهایی گران بخرد و در بازار مردی و مصر
میزبانی بیش از آن بکار برد و همواره بر عادت اشراف بشر نیچه همت
نادری بیفروزد تا مردم نیازمند از هر طرف باشتاب بسوی وی بشتابند و بر خوان
نعمتش گرد آیند آنگاه آن عظیم الشأن فرزند لیلی باشد که خود خداوند جود
و عطا و دست پرورد دودمان شرافت و حسب است هیچگاه دنیا بر دین نگزیند

وحق بر باطل نفر و شد

حرف المیم

ماجدة القرشیه

از نساء صالحه امت بوده و بعضی از مناقب او در طبقات شعرانی مذکور است

مارده

از زوجات هرون الرشید خلیفه و مادر محمد المعتصم بوده و معتصم را اهل تاریخ ثمانی و مثمن گفته اند و جهت آن این است که معتصم در سال دویست و هیجده بخلافت نایل شد در حالتی که هشتمین خلیفهٔ عباسیه بود و هشت سال و هشت ماه و هشت روز خلافت نمود و در مدت خلافت هشت فتح نصیب او شد و هشت نفر از دشمنان خود را مقهور ساخت و در چهل و هشت سالگی درگذشت و هشت ملیون دینار و هشت ملیون درهم و هشت هزار شتر و اسپ و هشت هزار کنیز و غلام گذاشت و در بعضی کتب اسم مادر معتصم را ماریه بنت شبیب نوشته اند

ماریهٔ قبطیه

از زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله است در سال هفتم یا هشتم هجرت حاطب ابن ابی بلتعه فرستادهٔ حضرت رسول اکرم صلعم بمصر از آن مملکت مراجعت نمود مقوقس که از جانب قیصر روم حکمرانی مصر داشت با این فرستاده ماریه قبطیه و شیرین خواهر او را با قاطر دلدل نام و حمار مشهور به یعفور و غیرها هدیه برای حضرت رسالت پناهی فرستاد و ماریه بشرف مزاوجت آنحضرت مشرف گردید و حضرت ابراهیم بن رسول صلعم از بطن مطهر او متولد شد و تولد حضرت ابراهیم در ماه ذیحجه سال هشتم هجرت بود و ارتحال او در سال دهم و اکثر سن ابراهیم را شانزده ماه نوشته اند و نوشته اند که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله

بر او بسیار بگریست امّا وفات ماریه در سال شانزدهم هجرت در خلافت
خلیفهٔ دوّیم اتّفاق افتاده و قبط اسم طوایف قدیمهٔ مصر و حوالی آنست

ماریهٔ ذات القرطین

یعنی ماریهٔ صاحب دو گوشواره و او ماریه بنت ارقم از خانوادهٔ ملوک
بنی جفنه بوده گویند دو گوشواره داشته هر یک از یک دانه مروارید
که به بزرگی تخم کبوتری بوده و آن یک زوج گوشواره را تخمیناً چهل هزار دینار
قیمت میکرده اند مشار الیها بقصد نیل سعادت اخروی گوشواره ها را
هدیهٔ کعبهٔ معظمه اجلّها الله تعالی نموده و خزانه دار کعبه آنها را
در بیت شریف آویخت بروایتی آن دو گوشواره یداً بید بدست
عبد الملک بن مروان رسید و وقتیکه او دختر خود فاطمه را بعمر بن
عبد العزیز تزویج نمود آنها را باو بخشید امّا عاقبت الامر عمر آنها را
در اوّل خلافت خود از زوجهٔ خود گرفته در بیت المال نهاد و اعزّ
من قرطی ماریه که از امثال عربیست نظر باین دو گوشواره دارد و باز
چون کسی را میخواهند بخریدن چیزی ترغیب نمایند میگویند
خذوه ولو بقرطی ماریه

ماریه

جاریهٔ هرون الرشید و در حسن و جمال و ادب و کمال بی نظیر و همال
بوده روزی یکی از شعرای دانشمند بحضور خلیفه رفته طبقی از گل در
آنجا دید بمناسبت در باب آن گفت

کانّه خدّ محبوب یقبّله — فم الحبیب و قد ابدی به خجلا

خلیفه بماریه گفت تو در این باب چگوئی مشار الیها گفت

کانّه لون خدّی حین تدفعنی — کفّ الرشید لامر یوجب الغسلا

مال خاتون

دختر شیخ اده بالی از مشایخ و متوطنین عصر سلطان عثمان غازی اوّل
سلطان دولت عثمانی و زوجهٔ سلطان عثمان و مادر سلطان اورخان

غازی وعلاء الدین پاشا که دو فرزند اوست بوده قبل از انکه سلطان
عثمان بر اریکهٔ سلطنت قرار گیرد با شیخ اده بالی مؤالفت حاصل
نموده بکلبهٔ وی او برای او آمد و شب مهمان بوده در آنجا مال خاتون را
می بیند و دل بمهر او میدهد شبی در عالم رؤیا چنین مشاهده مینماید
که از سینهٔ شیخ اده بالی نوری لامع ساطع کرد دید در سینهٔ با شکم
وجای گرفت پس از آن از ناف او درختی روئید و بدرجهٔ بزرگ شد
که سایهٔ آن تمام روی زمین را فرا گرفت و تمام اهل عالم در سایهٔ آن
جمع شدند این خواب خود را برای شیخ اده بالی حکایت کرد شیخ بسلطنت
و دولت عظیمه او را مژده و رشده گفت تو مالک ممالک وسیعه خواهی
شد و دختر خود مال خاتون را بسلطان عثمان بزنی داد و علاء الدین
پاشا و سلطان اورخان چنانکه ذکر شد از بطن او بوجود آمدند
خلاصه بعد از این مزاوجت مقدمات سلطنت سلطان عثمان نمودار
گردید پس شیخ اده بالی جد مادری سلاطین عثمانی است فوت مال
خاتون در اواخر سال هفتصد و بیست و پنج سه ماه قبل از سلطان
عثمان و یکماه بعد از شیخ اده بالی اتفاق افتاده چون علاء الدین
پاشا برادر بزرگ سلطان اورخان بوده و در لغت ترکانی برادر
بزرگ را پاشا میگویند او را علاء الدین پاشا گفته اند بعقیده
بعضی پاشا مخفف پای شاه است چون امنای دولت هر پادشاه بمنزلهٔ
دست و پای او میباشند آنها را پاشا گفته اند در هر حال بعد از
سلطان علاء الدین پاشا در دولت عثمانی لقبی شد که برجال
و اولیای دولت دادند اما سلطان در ملوک اسلام سلطان
محمود بن سبکتکین اول پادشاهی است که باین عنوان نامیده
شده است

ماه پیکر سلطان

مشهور به کوسم والده و از حلائل سلطان احمد خان اول سلطان عثمانی

بوده

بوده و مادر سلطان مراد خان رابع و سلطان ابراهیم میباشد و سلطان
عثمان خان ثانی برادر بزرگ مشار الیهما از مادر دیگر که مسماة بماه
فیروز خاتون بود بوجود آمد و این زن حلیلهٔ بزرگ سلطان احمد
خان شمرده شده و ماه پیکر سلطان زمان سلطنت این دو شاهزاده
و اوائل سلطنت نوادهٔ خود سلطان محمد خان رابع را درک نموده و
منتهای شوکت و جلال و نفوذ را در امور دولت داشته تمول شایان
و تجمل بیش از آنکه بگفتار آید عمرش بدرازی رسیده و اخر الامر در
ماه رمضان سال هزار و شصت و یک در گذشته است یعنی بدست نوبرها
کشته گشته و در مقبرهٔ سلطان احمد خان مدفون شده بخیرات و حسنات
میل زیاد داشته ابنیهٔ خیریه از مساجد و غیره بنا کرده در شهور مبارکه
زیاده از دویست نفر از زنان و مردان شرفای حجاز را باسم سادات
علوی قرشی وجه معاش میداده و هر سال بنام بیوک سقا و کوچک سقا
دو نفر را مامور میکرده که با قافلهٔ حاج همراه شوند و بحجاج آب و
شربت دهند نیز در هر سنه در ماه رجب با لباس مبدل بزندانخانه
رفته جستجو کرده اشخاصی را که بجهت داشتن دین حبس نموده بودند
دیون آنها را ادا و خود آنها را رها مینموده و آنها که بواسطهٔ جزئی جنایت
در بند نکایت بودند باقیماندهٔ مدت حبس آنها را می بخشیده و مستخلص
میکرده در بذل خیرات اعتماد بخواجه سراها نکرده خود بنفسها عطیات را
بمستحقین میرسانده دخترهای فقیر را در وقت مزاوجت جهاز میداده
گوسفندهائی که در این زمان در عید اضحی بخدام مابین همایون میرسد
از مآثر اوست ینکی جامع اسلامبول و جامع حنبلی واقع در اسکدار را او
ساخته و در سال هزار و پنجاه بتکمیل این بنای خیر پرداخته و یک مکتب
و یک سقاخانه و یک دار الحدیث و دو حمام را بانی اوست بعلاوه
کاروانسرائی بزرگ در اسلامبول که اهالی ایران در آن سکنی دارند
و معروف بخان والده است در این کاروانسرا و در گردنهٔ قره دکز و قلعهٔ

انا طولی نیز سه مسجد بنا نموده چون اهل خبر بوده ذکرش بخیر باد و روحش شاد

ماه لقا بابن خانم

جلیلهٔ معظمهٔ که مسماة بابن اسم است و هم اکنون در جهان مردمی کار مردان کریم کند و دست جلالت بنام او رایت تکریم بر قمهٔ تفخیم زند قمر السلطنه لقب دارد و عاقلهٔ عقل او را از عقلا مستوران شمارد نواب علیهٔ عالیهٔ مشار الیها از بنات مفخمات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و مادرش نوش آفرین خانم دختر بدرخان برادر علیمرادخان زند و معلومات و مسطورات ارباب خبر و اصحاب سیر گوید که نجابت طرفین از خصایصی است که مخصص الطاف یزدانی بابی مواهب و عطایا بابن شاهزاده خانم ارزانی فرموده و از آن بخشایش در ذیل مجملی از مفصل و مختصری از مطول نگاشته خواهد شد مرحومهٔ نوش آفرین خانم را که برج نوش دار الخلافه بنام او بنا شده از حضرت خاقانی دو فرزند ماند یکی مغفورهٔ افتخار السلطنه که مرحوم میرزا نبی خان امیر دیوان پدر حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله صدر اعظم و سپهسالار بهمسری آن دختر با آباء علوی و امهات طریق مفاخرت پیمود و با ارکان و عظماء همچشمی نمود دیگری مجللهٔ مشعلهٔ قمر السلطنه دامت شوکتها و حشمتها که از دو اج او با مرحوم حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله سپهسالار و صدر اعظم ایران قدر و عظمت این مخدر جلیل الشان را از جمله امثال و اقران که در اینید و بجائی رسانید که مادون سلطنت ما فوق مراتب و مناصب جاه و دولت او را حاصل شد و باعلی درجه نایل آمد آنچه از مقامات منیعه دید و بدان رسید مستغنی از بیان است و در عین معاصرین امری مشهود و عیان پس قمر السلطنه مالک مآثر است و جامع مفاخر آنچه پدر که کمتر زنی بنیر اش جهانبانی بود و ابیش شوی نه خود را از اوج ترفع بعالمیان نمود وقتیکه خاقان مغفور

راه دار السرور کوفت مشار الیها زینت افزای مهد بود و لب بر لبن
کرامت بی آلود دایه اش در گهواره عصمت می پرورد و بعفت و نبالت
تربیت میکرد چون از رضاع بفطام رسید در مسالک هنر و کمال صاحب
همت و اقدام گردید خواند و نوشت و دانشمند هنری گشت مکارم اخلاق
آموخت و چراغ هوش و ذکا افروخت نفایس فنون ایران و فرنگ بدانست
و آنچه خواست توانست

زنی هنرمند شد ز جمله مردان فزون
بمردی و مردمی کرام را رهنمون

علاوه بر مبلغی معارف و فضایل در السنه فرانسه و ترکی عثمانی متکلمی
قابل شد گفت و شنیدش پسندیده تر از عدل خالی از حشو و فارغ از هزل
این سیاره اوج رفعت که اخترش از هبوط مصون باد الحق داد بزرگواری
داد فطرت پاکش همواره اورا برافت و مهربانی داشت و سر موئی
جانب ارحام و اقارب بلکه اباعد و اجانب را فرو نگذاشت در همین وقت
و زمان و این خجسته دوران امیدگاه فقرا است و قوت ضعفا
حسن عقیدت و خلوص نیت بر آن داشتش که دو بار خانه کعبه و مدینه
الرسول اجلهما الله تعالی را زیارت نماید و این منهج صعب مستصعب را
بپای ارادت بپیماید یکی در سی سالگی و دیگر در سال ششم که ضعف آن
منتهای امل و امانی خیر خواهان است و مأمول مردمان قدر دان
نیز دستش با پنجاه هزار تومان از املاک خود را که در حوالی طهران است
وقف ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار نموده و حاصل آن
طلاب علوم دینیه را که در اماکن مشرفه مشغول بتحصیل اند آسوده
میدارد و درمانده و عاطل نمیگذارد در حضرت رضا علیه آلاف
التحیة و الثناء مسجد زنانه را باتمام بآئینه منور ساخته و در دار
الخلافه ناصری تکیه برای ذکر مصیبت خامس آل عبا جناب سید الشهداء
پرداخته و خانه و حمام جنب تکیه را موقوفه آن قرار داده و بنیان

صورت اسامی دهات و املاک موقوفه معظمه مشار الیها از اینقرار است
(علی آباد که از محال فشافویه و غار است و کبیفشا(?) و نصیرآباد از توابع او است شش دانگ)
(حسن خوبان که از محال فشافویه و غار است شش دانگ)
(نعمت آباد که از توابع دار الخلافه است شش دانگ)
(و سطر که از محال طالقان است شش دانگ)
نصف محصول این دهات بجهت روشنائی اماکن مشرفه است و نصف دیگر مستمری طلابی که در نجف اشرف و کربلای معلی تحصیل می کنند

خیال را برا خلاص بخاندان رسالت وطهارت نهاده پس از فوت مرحوم
سپهسالار وصدر اعظم طیب الله مضجعه مضاجعت را ناشایسته شمرده
بوحدت راه خیر وسعادت سپرده واین جمله نمونه ایست از مدارک وشمائل
او که نظیر آن نایاب یا نادر است ودر اکثر از تصور اینکونه معرفت و
انسانیت قاصر خلاصهٔ اهل فهم وعلم است وشخص وقر وحلم در
زنان کمتر کسی شعر را چون او خوش مضمون وروان کوید وغبار چهرهٔ
فضل وادب را بآب تفضل شوید اکر در خصایل مرضیه اش براه اطناب
رویم از موضوع خارج شویم واز راه خود بیرون رویم سه بیت مسطوره
در ذیل را در سفر حج ثانی بنظم آورده وکار ناظم تحفة العراقین
کرده است

چه بودی کر زراه مهر برمن دیده بکشودی — زاغیارم نهان بودیه جانم عیان بودی
بهر جا هست بیمار از خدا خواهد شفا خود — مریض عشق تو هرکز نیارد نام بهبودی
براه کعبه کو آتش ببارد رو نکردانم — خلیل آسا کلستانست برمن نار نمرودی

ماه جوجک بیکم

از زوجات همایون شاه است ومادر میرزا محمد حکیم ابو المفاخر که در
اواسط مائهٔ نهم هجریه در غزنه وکابل وقندهار استقلالی داشته
بواسطهٔ اقبال ونفوذ مشار الیها در تواریخ نام او مسطور است
همایون شاه از اولاد سلطان ابوسعید بهادر خان میباشد که در هندوستان
حکمرانی داشته ومادر او دختر یکی از اعیان خراسان ومسماة به
ماهم بیکم بوده است

ماهم انا

مربیهٔ محمد اکبر شاه پسر همایون شاه است بواسطهٔ انتساب باین پادشاه
کمال شوکت ونفوذ را داشته پس از بیرام خان وزیر اعظم محمد اکبر شاه
ماهم انا طوری مسلط شد ودر امور دولت دخالت بهمرسانید که
منعم خان وزیر اعظم بمثابهٔ وکیل او بود پسرش ادهم خان از اکابر امرای آن

دولت بشمار آمده و برای عروسی پسر دیگرش باتی خان ترتیب جشنی داده که نظیر آن کمتر دیده شده است

ماه ملک خاتون

دختر سلطان سنجر سلجوقی که از سلاطین مشهور است که پای تخت آن مرو بود چون مشار الیها وفات نمود سلطان سنجر برای اینکه مرثیه بقاعده برای او گفته شود عمعق بخارائی را مخصوصاً از بخارا بخراسان خواست و گفت برای ماه ملک خاتون مرثیه سرائی نمای که بگوید در آنوقت عمعق پیر و ناتوان بود و نمیتوانست چندان طبع را او در بنظم اشعار نماید عذر خواست و این دو بیت اقتصار نمود

هنگام آنکه گل دمد از صحن بوستان | رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهان
هنگام آنکه شاخ شجر نم کشد ز ابر | بی آب ماند نرگس آن تازه بوستان

و از این دو بیت معلوم میشود که ماه ملک خاتون در فصل بهار بدرود زندگانی گفته است

منعه

در نفح الطیب مسطور است که منعه جاریه بوده مغنیه تربیت شده در باب مغنی مشهور حسنی را ئق داشته و در شعر و انشا بر افرانش فائق روزی در حضور عبد الرحمن ثالث میخواند و سقایت میکرد از وضع و حالت این پادشاه ملتفت شد که طرف میل و رغبت او گردید خواست این توجه پادشاه را استقبال کند عبد الرحمن باو اشاره نمود که شرط ادب را باستناد گوشد و این سر پوشد منعه این ابیات بخواند

یا من یغطّی هواه | من ذا یغطّی النهارا
قد کنت املک قلبی | حتی علقت فطارا
یا ویلتی اتراه | لی کان او مستعارا
یا بابی قرشی | خلعت فیه العذارا

و بعضی بجای متمنیه اسم این جاریه را منفعه نوشته اند

متمنیه

از نسوان مدینه منوره بوده و اسم او معلوم نیست محض تمناهائی که در
اشعار ذیل نموده به متمنیه مشهور و معروف شده

هل من سبیل الی خمر فاشربها	ام من سبیل الی نصر بن حجاج
الی فتی ماجد الاعراق مقتبل	سهل المحیا کریم غیر ملجاج
تنمیه اعراق صدق حین تنسبه	اخی وفاء عن المکروب فراج

شبی خلیفه ثانی در شهر مدینه گردش میکرد متمنیه این ابیات را با آواز
بلند میخواند و آرزو میکرد که از جام شرابی سرخوش شود یا بدیدار نصر بن
حجاج نایل گردد خلیفه این ابیات شنیده گفت من هذه المتمنیه بامداد
نصر بن حجاج را احضار کرده دید جوانی بدیع الجمال است و حسنی بکمال دارد
برای آنکه از حسن او بکاهند و زنان کم مفتون آن جمال شوند حکم نمود
موی سر او را تراشیدند چون شب شد و بگردش رفت دید متمنیه
مزبوره میخواند

حلقوا راسه لیکسوه قبحا	غیرة منهم علیه وشحا
کان بدرا یقل لیلا بهیما	کشفوا لیله وابقوه صبحا

علی الصباح باز نصر بن حجاج را طلبیده گفت صباحت و سیمای تو مخدرات
اسلام را شیفته میسازد و در خانه های خود آرزوی وصال تو می کنند
خوب نیست من و تو در یک بلد باشیم تبعید تو ازین شهر لازم است بنا
برین او را نفی کرده ببصره فرستاد این واقعه در مدینه مشهور شد
و متمنیه بصبابت که عشق و هوا باشد شهره بهم رسانید و بعدها
هر که را میخواستند بعشق یاد کنند و در هوا و مهر او مبالغه نمایند
گفتند اصب من المتمنیه و این ضرب المثل شد بعضی این حکایت را
بفارعه یا فریعه بنت همام نسبت داده اند در نزهة الاسواق
مسطور است که چون عمر نصر بن حجاج را تبعید نمود متمنیه نرسید

این ابیات را گفته نزد خلیفه فرستاد

قل للامام الذی تخشی بوادره	ما لی و للخمر او نصر بن حجاج
انی عنیت ابا حفص بغیرهما	شرب الحلیب و طرف غیر سجاج
ان الهوی زمه التقوی فقیده	حتی اقر بالجام و اسراج
امنیة لم اطرفیها بطائره	والناس من هالک فیها و من ناج
لا تجعل الظن حقا او تبینه	ان السبیل سبیل الخائف الراجی

چون عمر قبل از وقت تحقیق حال متمنیه را کرده و دانسته بود پاکدامنست بعد از شنیدن این اشعار برای او پیغام داد که در خانه خود آسوده و مطمئن باش که در باره تو شهادتهای نیکو داده اند

باز گویند شبی عمر در کوچه از کوچه های مدینه میگشت شنید در خانه زنی میخواند

تطاول هذا اللیل و اسود جانبه	و لیس الی جنبی خلیل الاعبه
فوالله لولا خشیة الله والحیا	لحرکت من هذا السریر جوانبه

عمر ملتفت شد که از بی شوهری شکایت میکند پرسید شوی این زن چه شده گفتند بسفر رفته خلیفه چند نفر زن یاد اذن و هوش که از طبیعت نسوان بدرستی باخبر بودند طلب کرده و گفت زن چه قدر وقت میتواند بی شوهر نماید گفتند چهار ماه زیاده از آن زحمت و عذابست احکام و ارقام نوشت و باطراف جواب فرستاد که عساکر اسلام که در سفر هستند در هر چهار ماه عوض شوند یعنی پس از مدت مزبور باوطان خود باز گشته دسته دیگر بجای آنها روند

متیم الهاشمیه

از مغنیه های عصر بنی عباس و جاریه ام ولد علی بن هشام بوده و در بصره متولد شده موسیقی را از موسیقی دان مشهور اسحق موصلی و پدرش ابراهیم آموخته در انشاد و نظم شعر خاصه بدیهه گوئی مهارت داشته و بفصاحت مشهور است و شرح حال او در جلد هفتم اغانی مسطور ابن طاهر

در کتاب خود مینویسد روزی مأمون خلیفه به متیم الهاشمیه گفت این دو بیت را گوش کن و قطعهٔ مناسب نظم نما

تعالی تکون الکتب بینی و بینکم	ملاحظة نومی بها و نشیر
فعندی من کتب المشوق حیرة	و عندی من شؤم الرسول امور

متیم در حال این قطعه را سرود

جعلت کتابی عبرة مستهلة	ففی الخد من ماء الجفون سطور
و رسلی لحاجاتی و هن کثیرة	الیک اشارات بها و زفیر

بمناسبت هاشمیه این حکایت بنظر آمد که در زمان محمد المعتصم ابن هرون الرشید رومیها هاشمیهٔ را اسیر کردند چون آن زن خود را دستگیر دید باواز بلند گفت وا معتصماه شخصی این خبر را بعرض معتصم رسانید خلیفه جام شربتی بدست داشت چون این بشنید جام را بر زمین گذاشت و گفت این شربت قبل از رهانیدن هاشمیه و استخلاص او بر من حرام و ناگوار است همان دم امر بجمع آوری و تجهیز عساکر نمود و بجانب رومیها حرکت کرد عموریه را که آنوقت قاعدهٔ بلاد روم بود محاصره نمود هاشمیه را از بند اسیری رهانید و بعضی از ممالک رومیها را منهدم ساخت و چون محاصرهٔ عموریه بطول کشید منجمین گفتند تا انجیر و انگور نرسد این قلعه مفتوح نخواهد شد معتصم بعزم راسخ مدتی قبل از موعد منجمین عموریه را گرفت لهذا قصیدهٔ تهنیتی با این عنوان برای او گفتند

السیف اصدق انباء من الکتب	فی حده الحد بین الجد و اللعب
بیض الصفائح لا سود الصحائف فی	متونهن جلاء الشک و الریب

نیز ابیات ذیل از این قصیده تعریض بمنجمین است

و العلم فی شهب الارماح لامعة	بین الخمیسین لا فی السبعة الشهب
و خوفوا الناس من دهیاء داهیة	اذا بدا الکوکب الغربی ذو الذنب
تخرصا و احادیثا ملفقة	لیست بنبع اذا عدت و لا غرب
تسعون الفا کآساد الشری نضجت	جلودهم قبل نضج التین و العنب

و این دو بیت قدمت و حصانت حصن را ظاهر میسازد

من عهد اسکندر او قبل ذلک قد — شابت نواصی اللیالی و هی لم تشب
بکر فما افترعتها کف حادثة — و لا ترقت الیها همة النوب

مرحوم اعتضاد السلطنه علیقلیمیرزا که حبری فاضل بود در تاریخ تصنیف خود که موسوم بفلک السعاده میباشد میفرماید تمام منجمین عصر معتصم از استخراج زایجه طالع حرکت معتصم و ستارگان لا ئل فلکی حکم کردند درین جنگ یعنی جنگ عموریه شکست فاحش بلشکر معتصم خواهد افتاد و بعکس فتح بزرگ از عسکر او بظهور رسید و ابو تمام شاعر معتصم این قصیده غرا را در تهنیت بگفت و تمام قصیده را در آن کتاب ثبت فرموده اند

بعضی گفته اند هاشمیه مسطوره در فوق وقتی اسیر شد رومی معصم او را کوفته کشید چون آن موضع زیاد درد کرد فریاد بر آورده گفت وامعتصما شخصی میداشت میگوید وامعتصماه بمعتصم خبر داد و او اقدام بآن کارزار نمود و بعضی بجای هاشمیه زنی از عجم را نوشته اند چنانکه شاعر گفته است

شنیدم که در دولت معتصم — اسیری گرفتار شد از عجم
بنالید کای معتصم دادداد — اسیرت بدست مخالف فتاد

محبوبه

جاریه شاعره بوده است که علی بن طاهر سپهسالار متوکل عباسی باین خلیفه تقدیم نموده وقتی متوکل بر این جاریه غضب مینماید و او را در طرفی از عمارت تنها متوقف میسازد چندی مهجور میماند بعد شبی خواب میبیند که خلیفه بر سر لطف آمده با او بصلح و صفا رفتار میکند اتفاقا همان شب متوکل نیز همان خواب می بیند روز آن شب محبوبه ابیات ذیل را نظم کرده بر آواز میخواند

ادور فی القصر لا اری احدا — اشکو الیه و لا یکلمنی
کانّنی قد اتیت معصیة — لیس لها توبة تخلصنی

فهل

فهل لشفیع لنا الی ملك | قد زارنی فی الکری وصالحنی
حتی اذا ما الصباح لاح لنا | غاد الی هجره وصارمنی

متوکل او از این ابیات را شنیده بی اختیار نزد او میرود و از مضامین اشعار استفسار میکند محبوبه خواب خود را اظهار میکند توافق در رؤیا و مضامین مزبوره متوکل را طبعاً با آشتی و ملاطفت با محبوبه وا میدارد

مخفی

شاعرهٔ فارسیه بوده همانا این تخلص اقتفا کرده که حالش باندازهٔ مقالش معلوم نباشد بعضی او را اهل ایران دانند و جماعتی زادهٔ هندوستان و دختر اورنك زیب معروف بعالمگیر و مرحوم شاهزادهٔ محمود میرزا در تذکرهٔ نقل مجلس شرح از مشار الیها نگاشته گویند پانزده سال قبل دیوانی از مخفی دیدم تقریباً پانزده هزار بیت و حالم آنوقت مقتضی نبود که بر انتخاب آن پردازم بالجمله اسم مشار الیها را همه جا زیب النساء نوشته اند و از گفتارش معلوم میشود که اسمی با مسمی داشته و مصداق الاسماء تنزل من السماء صاحب خط و ربط بوده و در شعر سحر مینموده شاهزاده خانم بودنش فوت دارد و کلماتش این قول را صحه میگذارد فکرهای باریکش میگوید که هندی است یا متفند سبك هندیها و گفته اند در بدیهه ید طولی داشته و مدح و هجا و غزل و غیرها را خیلی خوب میگفته است نمونه این است

بیگانه وار میکند از دیار خویش | ای نور دیده حب وطن در دل تو نیست

ولها

هر یك قطرهٔ آبی جگرت بشکافند | ای صدف تشنه بمیر و سوی نیسان منگر

ولها

نال سرکش و گل بیوفا و لاله دو رنگ | درین چمن بچه امید آشیان بندم

ایضاً

آنچه ما کردیم با خود هیچ نابینا نکرد   در میان خانه گم کردیم صاحب‌خانه را

ایضاً

در سخن مخفی شدم مانند بو در برگ گل   هر که دارد میل دیدن در سخن بیند مرا

ایضاً

برو طواف دلی کن که کعبهٔ مخفی است   که آن خلیل بنا کرده این خدا خود ساخت

مراجل

مادر مأمون بن هرون خلیفهٔ عباسی و از جواری هرون الرشید بوده
و دختر استاد سیس مجوس که در سال یکصد و پنجاه هجری خراسان را بهم
زد و باعث فتنه و آشوب شد و ولاتی که از جانب ابی جعفر
منصور المشهور بالدوانیقی در این خطه حکمرانی داشتند او را مغلوب
کردند مختصر پس از آنکه استاد سیس مقهور شد و کارگذاران خلیفه بیغما
و اسر پرداختند مراجل را هم با سیری به پیشگاه خلیفه بردند و در سلک
جواری منسلک شد و بود تا زمان خلافت هرون الرشید و مأمون
از بطن او متولد گردید و بعد از وضع حمل در مدت نفاس درگذشت
شیخ کمال الدین محمد بن عیسی دمیری در حیاة الحیوان در ترجمهٔ محمد امین
عباسی نقلاً عن عیون التواریخ گوید روزی مأمون خلیفه ام جعفر زبیده
مادر امین را دید لبهایش حرکت میکند و آهسته چیزی میگوید مأمون
گفت همانا بسبب آنکه باعث قتل پسرت امین شده‌ام و جای او را گرفته
مرا نفرین میکنی گفت لا والله یا امیرالمؤمنین مأمون کشف سر را اصرار
کرد زبیده گفت مذمت لجاج میکنم و خود را از بابت اینکار ملامت مینمایم
چه روزی با پدرت شطرنج میباختم از من برد و گفت باید برهنه
دور قصر گردش کنی التماس کردم که از اینکارم معاف دارد نپذیرفت
ناچار امتثال نمودم و کینهٔ او در دلم ماند پس از آن باز ببازی پرداختیم
این دفعه من بردم تشفی قلب را گفتم باید با زشت‌ترین کنیزی نزدیکی
نمائی پدرت خراج مصر و عراق را بمن میداد که از این خیال منصرف شوم

لج کردم و از ابرام خود صرف نظر ننمودم دست بر آگرفته بمطبخ بردم و مراجل را با و نشان داده مطبوع قرار دادم امر گذشت و تو بوجود آمدی و مراجل بن روز نشاند به مأمون گفت لعن الله المداحجة

صاحب کتاب مستطاب مستطرف که مستغنی از تعاریف و اوصاف است اسم مادر مأمون را فائزه نوشته و او را حبشی دانسته حبشی است یا خراسانی خدا داناند اما ممکن است با بن هر دو اسم یعنی مراجل و فائزه او را نامبرده باشند و در جلد اول کتاب مسطور در ضمن شرح سلطنت اتابکان بمناسبتی حکایت لجاج زبیده و هرون را بعبارتی رائق نگاشته که عین آن را در جلد دویم خیرات حسان در ترجمهٔ حال زبیده ام جعفر درج کرده ایم وصاحب وصاف در مقدمهٔ این حکایت میگوید اللجاج اقل الأشیاء منفعة فی العاجل و اکثرها مضرة بالآجل و اعتبار اولی الأبصار را نیکو گفته و برای اهل استبصار درّی قیمتی سفته است چه مطالعه کنندگان دانند زبیده بنت جعفر مادر امین محمد بن هرون الرشید که بوده و چه کرده و تا چه حد دارای مقامات عالیه بوده و اخر الأمر بواسطهٔ لجاج بروزی افتاده که علاوه بر فوت رتبهٔ مادری خلیفه و داغ فرزند که او را کشتند بذلت بخشی طاهر ذو الیمینین گرفتار شد چنانکه در شرح حال زبیده باین مطلب هم اشاره کرده ایم

عالم فاضل ابی العباس احمد بن یوسف بن احمد الدمشقی الشهیر بالقرمانی اسم مادر عبد الله المأمون را همان مراجل نوشته گوید و امه ام ولد اسمها مراجل ماتت فی نفاسها

و هندوشاه بن سنجر بن عبد الله الصاحبی الکیرانی صاحب تجارب السلف نیز مشار الیها را مسماة باین اسم دانسته و با الأخره مأمون فرزند مراجل یا فائزه آنکسی است که بفلسفه و حکمت و علوم عقلیه خدمتی شایان نموده و او است که بغداد را ندراس و انطماس فنون حکمت فضلای حران را که

۸۰

حافظ عقاید یونان بودند و عیسویهای نسطوری اکثر در علوم یونانیه
مهارتی بکمال داشتند با حکمای ایران که فی الحقیقه از بقایای عهد سلاطین
ساسانی منتفع و مستفید شده بکار ترجمه و تدوین کتب فلاسفهٔ قدیم
وا داشت و سرموئی از اهتمام و دقت و جمع آوری اسباب و لوازم و
شرایط آسایش علما و دانشمندان مشار الیهم فرو نگذاشت و تا آنکه
بعضی از متشرعین در رفض این عمل و سب و تشنیع عامل میکوشیدند
بلکه گاهی تکفیر میکردند مأمون آن کرد که آب رفته بجوی آمد و باز
از معقول سخن در افواه افتاد و خود نیز از آن علوم نصیبی وافر
و بهرهٔ کامل یافت مخصوصاً در نجوم یدی طولی بهم رسانید و تبحر
این خلیفه در ادبیات و اشعار بدرجهٔ اشتهار است

ابو العباس احمد قرمانی سابق الذکر در تاریخ اخبار الدول و آثار
الاول میگوید عبد الله المأمون ابی العباس ابن هرون الرشید
بویع له بالخلافة فی حیوة اخیه وکان ابیض مربوعاً ملیح الوجه طویل
اللحیة دیناً عارفاً بالعلم فیه دهاء وسیاسة قرء العلم فی صغره مع
اخیه الامین علی ابی حنیفة رحمه الله وسمع الحدیث من ابیه ولد
سنة سبعین ومائة فی لیلة النصف من ربیع الاول وکانت لیلة الجمعة
وهی اللیلة التی مات فیها الهادی

وذکر ابن خلکان ان المأمون کان عظیم العفو وکان جواداً بالاموال
عارفاً بعلم النجوم وغیره ولم یل الخلافة من بنی العباس اعلم
منه

نیز میگوید وکان من افرس الشعراء

عن عمارة بن عقیل قال والله انا لننشد اول البیت عند المأمون
فیسبقنا الی آخره من غیر ان یکون سمعه

و از برای مأمون همین بس است که گفته اند تا زمان او پادشاهی
نبود که بعلم او باشد و اگر بتاریخ و ترجمهٔ حال او پردازیم از موضوع

خارج

خارج شوم و این فصل زیاده از حد مفصل شود همینقدر گوئیم فضل
و درایت او بروی معلوم نمود که زیبنده اورنگ خلافت و پیشوائی
حضرت مقدس رضا علیه الاف التحیة و الثناء میباشد جناب او را
بولایت عهد تعیین و تصریح کرد اما فتنه بغدادیان تعیین مردم
بد نهاد نگذاشت حق بمرکز قرار گیرد و حقیقت صورت پذیرد
خدا داند

باز فاضل قرمانی گوید وفی سنة احدی ومائتین جعل ولی العهد
من بعده علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق احد الائمة
حمله علی ذلک افراطه فی التشیع حتی قیل انه هم ان یخلع نفسه
ویفوض الامر الیه فاشتد ذلک علی بنی العباس جدا و
خرجوا علیه

وفی سنة احدی عشر ومائتین امر المامون بان ینادی برئت
الذمة ممن ذکر معاویة بخیر وان افضل الخلق بعد رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم علی بن ابی طالب صلوات الله
وسلامه علیه

مختصر دانشمندان امامیه از همین حق شناسی که ناشی از علم
است ممنون اند اگرچه گویند عاقبت منجر بناسپاسی گشت

مرد خاتون

از نساء مشهوره ایست که در اعیان عصر صفدی مذکور است این زن
زوجه تاج الملوک توری ابن طغتکین و مادر شمس الملوک اسمعیل
و شهاب الدین محمود و اهل تحکم و نفوذ بوده شوهرش که امارت دمشق
شام داشت در سال پانصد و بیست و شش در گذشت و پسرانش جای
او گرفتند اما اسمعیل چون مردی ظالم بود و بمردم تعدی و ظلم مینمود
مادرش مرد خاتون با جمعی متفق شده او را بکشت و بعضی جهت این
قتل را مطلب دیگر دانسته اند بهرحال در همان اوان عماد الدین زنگی

که بر حمص منسوب شده بود بقصد تصاحب و تصرف شام مشار الیها را بزیر گرفت لکن مقصودش حاصل نشد و از و اعراض نمود مدرسه که مرد خاتون در دمشق شام بنا کرده بوادی اشقر ناظر است

مروانیه

زوجه حسین بن عبید الله بن عبید الله بن عباس و منسوب بخانواده مروان بن حکم و از خوانندهای عرب بوده لهذا او را مروانیه گفته اند و مکنونه مادر علیه بنت المهدی که ذکر او بیاید جاریه مروانیه بوده است

بمناسبت لفظ مروان کویم اخطل شاعر در حق یزید بن مهلب میکوید

ایا خالد بادت خراسان بعدکم	وقال ذوو الحاجات این یزید
ولا مطر المروان بعدک قطرة	ولا اخضر بالمروین بعدک عود
فما لسریر الملک بعدک بهجة	ولا لجواد بعد جودک جود

و مقصود از مروان ذکر اشعار مزبوره دو مرو مشهور خراسان است که مرو شاهجهان و مرو الرود باشد گویند یزید بن مهلب را حجاج از امارت خراسان معزول کرد و جهتش این بود که میگفت حاصل و فائده مملکت را دریافت و پنهان نموده بنابرین او را در حبس داشت و هر روز شکنجه میکرد روزی یزید یکصد هزار درهم اماده کرده بود که بحجاج دهد و آن روز را از عذاب او آسوده باشد همانروز اخطل آمد و اشعار مسطوره را برا و خواند یزید مبلغ مزبور را بعنوان جائزه باخطل بذل کرد و تن بعذاب در داد حجاج این بشنید و شفقت او بجنبید یزید را خلاص ورها نمود و پوشیده نیست که آل مهلب در دولت مروانیه چون آل برمک بودند در دولت عباسیه یعنی بجود و سخا معروف و مشهور بوده اند و از بنیرو گفته اند

نزلت علی آل المهلب شاتیا	بعیدا عن الاوطان فی زمن المحل
فما زلت فی احسانهم و افتقادهم	و انعامهم حتی ظننتهم اهلی

مریم البصریه

عارفه ایست که در بصره متولد شده و او را دارای مقام ولایت دانسته اند.
در نفحات الانس ذکر او شده بارابعه عدویه عارفه مشهوره معاصر بوده
وملازمت و خدمت مشارالیها را اختیار نموده پیوسته از دوستی خدا
گفتگو میکرده و بواسطه عشق و جذبات الهیه از هوش میرفته ودر همین
حال یعنی در وقتیکه از محبة الله سخن میگفته و مستغرق جذبات رحمانی
بود بدرود زندگانی نموده راه حظیره قدس گرفته و بساحت قرب رفته

مریم بنت ابی یعقوب

دختر ابو یعقوب الفیصولی وادیبه اندلسی است در شهر اشبیلیه سکنی
داشته وفن شعر و انشا را تعلیم داده و درس گفته و چون نخود شاگردان
تربیت نموده چون صاحب فضل و دیانت بود او را محترم میداشتند.
بعد از سال چهارصد هجری در بلده مزبوره شهرت او بکمال رسید
و در حق او گفته‌اند

یا فذة الظرف فی هذا الزمان ویا	وحیدة العصر فی الأخلاص والعمل
اشبهت مریما العذراء فی ورع	وفقت خنساء فی الأشعار والمثل

این دو بیت در کتاب مشاهیر النساء بهمین صورت ثبت شده لکن
پوشیده نیست که در بیت ثانی لحنی هست و از اشعار مریم بنت ابی یعقوب
که ضمنا هفتاد و هفت سالگی او را معلوم مینماید این دو شعر است

وما یرتجی من بنت سبعین حجة	وسبع کنسج العنکبوت المهلهل
تدب دبیب الطفل تسعی الی العصا	وتمشی بها مشی الأسیر المکبل

مریم بنت احمد

دختر احمد بن ابی بکر محمد بن ابراهیم بن احمد الدمشقی از اهالی دمشق شام
و در نهایات اواسط مائه هفتم هجری است مشارالیها صاحب علم و فضل
بوده و بمجلس درس محمد بن عبد الملک بن عثمان المقدسی که از فقهای
آن عصر است حاضر میشده و از امام کاشغری و ابن القبیطی و بعضی

از اعیان علما اجازه گرفته صلاح الدین صفدی گوید مریم بنت احمد خواهر امام محب الدین عبد الله المقدسی محدث و زوجه شیخ محمد بن ابی محمد العطار بوده علم الدین البرزالی استاد صلاح الدین کتاب فوائد ابی عروبة الحرانی را نزد مشار الیها خوانده ولادت او در سال ششصد و سی و پنج و وفاتش در بیستم ماه جمادی الاولی سنه ششصد و نود و نه اتفاق افتاده است

مریم بنت الکلوتاتی

مکناة بام الفضل و دختر شهاب الدین احمد بن عثمان بن محمد بن عبد الله الکلوتاتی و از اشیاخ امام سیوطی است و از نساء محدثه بشمار می آید در ماه ذیقعده سال هشتصد و بیست و شش متولد شده و نزد پدر خود تحصیل علم کرده است

ابن اثیر گوید دو نفر صحابیه مسماة بمریم بوده اند

مریم بنت مروان

دختر مروان بن محمد الاموی از نجبای امویه است در جواهر ملتقطه نوشته است از پدرم ابو موسی الفضل شنیدم و او نیز از زینب بنت سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس شنیده یعنی زینب گفته من روزی نزد خیزران ام ولد مهدی خلیفه که مادر هادی و هرون الرشید است بودم و هر وقت خیزران با من بود خود در صف نعال می نشست و مرا در محلی که جای مهدی خلیفه بود می نشانید با همین وضع نشسته صحبت میکردیم که یکی از جواری خیزران داخل شد و گفت اعز الله السیده خانونی بر در است صاحب حسن و جمال که آثار بزرگی در ناصیهٔ او پدیدار است اما جامه اش کهنه و حالش پریشان میباشد میخواهد با شما ملاقات کند چه میفرمائید خیزران نگاهی بمن کرده گفت شما چه میفرمائید گفتم بدارید او را اجازت میدهید داخل شود و الا گفتم مانعی ندارم بیاید شاید فایده و ثوابی از ملاقات او حاصل شود

جاریه رفته او را وارد نمود در یکجانب را ایستاده سلام کرد و گفت
من مزنه بنت مروان بن محمد الاموی هستم در یکوقت من تکیه کرده بودم
چون این سخن شنیدم بر سر دو زانوی خود ایستاده گفتم تو مزنه هستی
فلا حیاک الله ولا حیا لک ولا سلم علیک حمد خدا را که از تو آن نعمت گرفت
و ترا میان مردم خوار ساخت ای دشمن خدا یاد داری که زنان بنی
عباس نزد تو آمده در باب فوت ابراهیم بن محمد خواهش میکردند و در
خواست مینمودند که نزد پدرت شفاعت کنی تو با آنها درشتی کردی و بد
گفتی آیا یاد داری آنها بچه حال از پیش تو خارج شدند مزنه چون این سخنان
شنید بقهقهه خندید قسم بخدا که من آنوقت لطافتی از دندانهای او
دیدم و لطفی در هنگام خنده در صورت او مشاهده کردم که هنوز آنرا
فراموش ننموده ام بالجمله مزنه در جواب من گفت ای دختر عم من چه چیز
از صنع الهی ترا در حق من متعجب ساخت و چه شد که با من اینمعامله مینمائی
بلی آن رفتاری که گفتی با زنان بنی عباس نمودم اما خدای تعالی مرا
گرسنه و برهنه ذلیل و حقیر نزد تو آورده مثل این است که دست بسته
بتو تسلیم کرده نسبت بمن هر گونه قدرت داری و آنچه بخواهی بکنی میتوانی
اما شکر این نعمت و موهبت الهی اینست پس از این تقریر گفت سلام
علیکم و خارج شد و رفت زینب گوید دیدم خیزران از فرط شفقت و
رقت قلب میگرید و مزنه را صدا میکند و میگوید تو باذن من داخل شدی
باز باید باجازه من خارج شوی پس رو بجواری خود کرده گفت او را برگردانید
مزنه را چون برگردانیدند گفت بخدا سوگند مرا ناچاری و احتیاج باینجا
آورد خیزران از جای خود برخاسته با مزنه قصد معانقه نمود مزنه ابا
و امتناع کرده گفت من با اینحال در خور اینکار نیستم خیزران کنیزان خود را
گفت او را بحمام بردند و شستشو دادند پس از آن بهترین لباسهای
خیزران را باو پوشانیدند چون از حمام بازگشت و وارد مجلس شد خیزران
برخاسته جای خود را باو داد طعام حاضر کرده بدست خود برای او لقمه میگرفت

بهتر بن لطافتهای حرم سرا را مخصوص او کرد و جاریه ها برای خدمت او معین نمود و پانصد هزار درهم برای او فرستاد که برای بعضی مخارج وقت تنگی نکشد چون مهدی خلیفه بحرم سرا آمد خیزران بخدمتش شتافت تمام ماجری را باز گفت و سؤال و جواب عزیزه و زینب را معروض داشت مهدی که نسبت بزینب متغیر شده گفت اگر تو او را از نزد من خوشی نبود بفتید قسم یکمر با تو سخن نمیکنم خیزران گفت یا امیرالمؤمنین دل عزیزه بدست آمده و رفع رنجش کدورت او شده است من نسبت با او احترامات بعمل آورده ام و چنین و چنان کرده ام مهدی دلخوش شده خادمی نزد عزیزه فرستاد و گفت او را از من سلام برسان و بگو از آمدن تو باینجا بقدری ممنون شدم که مدت العمر از هیچ چیز اینقدر ممنون نشده بودم هر قصد و مقصودی که داری بما بیا اظهار کنی تا در حصول آن مبادرت رود اگر مبدا انتم اسباب حجاب تو نمیکرد خود نزد تو می آمدم و بنو دیدن میکردم خادم چون سلام و پیغام خلیفه را بعزیزه ابلاغ کرد مشار الیها خود برخاسته بخدمت خلیفه آمد و سلام کرد و گفت یا امیرالمؤمنین چون خود را یکی از جواری تو میشمارم از تو حجاب نمیکنم و بی نقاب بحضور تو می آیم مهدی گفت نه والله از جواری من نیستی دختر عم منی و از فرزند عزیز تو محترم تر مخصوص عزیزه تا آخر عمر آسوده و مرفه با احترام تمام در حرم سرای مهدی بود

مستوره

از زوجات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه بوده مرحوم شاهزاده محمود میرزا در تذکره نقل مجلس گوید مستوره از بزرگ زادگان طایفه زند است نواب شاهقلیمیرزا از آن صدف بجا پدیدار آمده دریا لطبیتی مسلم حرم است گاهگاه دکار گاه خیال نقش مضمونی می بندد تخلص از رضعیف گرفته این دو بیت از نتایج افکار اوست

خاک

خاک پایت سبب روشنی من گردید   چشمم از خاک کف پای تو روشن گردید
جود از روضهٔ فردوس اگر بگریزد   بجز از کوی تو جای دگرش ایمن نیست

مسندة الشام

امة العزیز بنت المحدث نجم الدین است که ترجمهٔ خالش در حرف الف گذشت از زینب بنت اسمعیل اخذ حدیث کرده چون در شام در امر اسناد منفرد بوده معروف و ملقب بر مسندة الشام گردیده است

مصابیح

از قراریکه در نفح الطیب مسطور است مشار الیها جاریهٔ ابو حفص عمر بن قلهیل الکاتب بوده و حسن و جمالی داشته موسیقی را نزد زریاب مغنی مشهور تحصیل کرده او از اخیلی خوب میخوانده مالک او عمر خیلی جرات او سعی نموده و مقید بوده که کسی صدای او را نشنود بنا بر ابن عبد ربه مؤلف کتاب عقد الفرید این دو بیت را در تعریض بر عمر بنظم آورده

یا من یضن بصوت الطائر الغرد   ما کنت احسب هذا الضن من احد
لو ان اسماع اهل الارض قاطبة   اصغت الی الصوت لم ینقص ولم یزد

مصرلی خانم

دختر عارف بیک پسر خلیل حمید پاشا و مسماة بفاطمه زهرا خانم بوده چون بعنوان عروس بودن بمصر رفت در آنجا او را گلبن خانم گفتند از مصر که باسلامبول بازگشت خیلی با تجمل حرکت میکرد لهذا اسمش معروف بمصرلی خانم گردید خلیل پاشا جد مشار الیها از وزرای سلطان حمید خان اول بوده و منصب صدارت داشته و سنبل زاده در دیباچهٔ دیوان خود او را باین دو بیت ستوده

مخلص پاکی کبی خلقی حمید   نجم مسعودی کبی ذاتی سعید
یعنی همنام خلیل الرحمن   که او در مظهر عدل و احسان

و درحق پسرش عارف بیک نیز گفته است (بر بید زعارف بی مثل و نظیر) عارف بیک چهار دفعه قاضی عسکر روم ایلی شد و در دفعهٔ چهارم بود

که

کرد وکذشت و فاتیکه در مصر اقامت داشت دخترش فاطمه زهرا خانم با
اسمعیل پاشا والی وخدیو مصر همبازی بود ومحمد علی پاشا او را بخوبی
میشناخت چنانکه بعد در وقتیکه در اسلامبول بودند محمد علی پاشا آدم
فرستاده این دختر را بزنی برای پسر خود اسمعیل پاشا کرفت بعد از
آنکه اسمعیل پاشا در سفر سودان هلاک شد محمد علی پاشا عروس
خود را در ماندن مصر و بازکشتن به اسلامبول مخیر نمود او در جواب
کفت پس از این برای من شوهر لازم نیست پدر ومادر من شما نید
در سایهٔ مرحمت شما زندکانی میکنم محمد علی پاشا این جواب خیلی خوش
آمده مدت العمر او را امانت مملکت مصر معزز ومحترم نکاه داری
کرد بعد از وفات محمد علی پاشا مصرلی خانم باسلامبول معاودت کرد
و انبهٔ او از طرف ابراهیم پاشا وعباس پاشا مع شیء زائد باو میرسید
مرحوم سلطان عبد المجید خان هم باو کمال التفات را داشت وهمانطور
که در مصر با عزت وحرمت میزیست در اسلامبول هم تمام عمر را بعزت
واحترام کذرانید

مضغه

خواهر بشر بن الحارث الحافی است که او را از عرفا واولیا میشمارند
مقامات بشر معلوم است وحاجت باظهار وتکرار ندارد او را سه خواهر
بوده مسماة به مضغه ومخه وزبده بزرکتر آنها مضغه است که سناً
از خود بشر هم بزرکتر میباشد در حیات بشر درکذشت و بشر در فراق
او بسیار کریسته را این جزع وسوکواری ازو پرسیدند کفت در
بعضی کتب دیده ام که بنده چون در عبادت خدای تعالی قصور کند
خداوند انیس او را ازو میکیرد خواهرم مضغه انیس من بود وچون
او را خدا از من کرفت میترسم هم در عبادت قصور کرده باشم هم از
انیس خود مهجور مانده ومعلوم است کسیکه بشر باو التزام کرفته باشد
اکرچه خواهرش باشد شخصی است بناخصر وفردی واحد

مطربه

شاعرهٔ فارسیه و کاشغری الأصل بوده در تذکرهٔ آتشکده و سایر تذکره‌ها از او نام برده اند شاهزادهٔ محمود میرزا نیز در نقل مجلس او را بلطف طبع ستوده میگوید در عصر خود نسبت بتمام مطربان و خنیاگران سمت استادی و تقدم داشته اما عجب اینست که از اشعار او جز این رباعی که در مرثیهٔ طغانشاه گفته چیزی بدست نیست میگوید

در ماتم آنشاه سیه شد روزم — بی روی تو دیدگان خود بردوزم
تیغ تو کجاست ایدر بنما تا من — خون ریختن از دیده بیاموزم

معاذه

معروف به معاذة العدویه تابعیه با جلالت و شأنی بوده او را در کمالات نفسانی ثانی اثنین رابعهٔ عدویه میشمارند و دارای مقام ولایت میدانند صحبت عائشه دریافته و از بعضی احادیث روایت نموده گویند در ظرف بیست و چهار ساعت ششصد رکعت نماز میکرده و چهل سال در آسمان میدیده بعد از فوت شوهرش سر ببالین نگذاشت بنابر مسطورات تاریخ کامل اسم شوی معاذه صلة بن اشیم ابو الصهباء العدوی بوده و مشار الیه در جنگ سجستان مقتول شده است

معاذه

سه نفر از صحابیات نیز مسماة باین اسم بوده یکی از آنها که مشهور به معاذة المازنیه میباشد زوجهٔ اعشای بنی مازن است که از شعرای اصحاب بوده و بواسطهٔ قطعهٔ ذیل از زوجهٔ خود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله شکایت نموده میگوید

یا سید الناس و دیان العرب — اشکو الیک ذربة من الذرب
کالذئبة الغبساء فی ظل السرب — خرجت ابغیها الطعام فی رجب
فخالفتنی بنزاع و حرب — و قذفتنی بین عیص مؤتشب
اخلفت العهد و لطت بالذنب — و هن شر غالب لمن غلب

و اد

راه و علت شکایت آنکه در یکی از شهور رجب برای طلب خاربیرون رفته در آن وقت زوجه اش از خانه اش فرار نموده بخانهٔ مطرف بن نهشل از اقربای او میرود چون اعشی بخانه می آید خانه را خالی می بیند تفحص میپرد از زوجهٔ خود را در منزل مطرف مییابد باو میگوید با بن عم زوجه مرا بمن مسترد دار او تمکین نمیکند بنابرین خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم شاکی میشود و از نشوز معاذه حکایت میکند آنحضرت امر باسترداد مشار الیها فرموده آن امر مجری میکردد در بنحال اعشی میگوید

لعمرك ما حبي معاذة بالذي　　یغیره الواشي ولا قدم العهد
ولا سوء ما جاءت به اذ ازلها　　غواة رجال اذ یناجونها بعدي

در اینجا بمناسبت ذکر اعشی حکایتی بنظر آمد که خالی از غرابت نیست و آن اینست که شاعر دیکر معروف به اعشی الهمدانی موسوم بعبد الرحمن بن عبد الله بن الحارث الهمدانی در زمان حجاج ظالم بوده حجاج وقتی دستهٔ قشونی به دیلم فرستاده و اعشی الهمدانی در آن عساکر بود و اتفاقاً یکی از دیلمیان او را اسیر نمود پس از آن دختر آن دیلمی با اعشی راه معاشقه و صحبت پیمود شبی که دیلمیه بمواصلت اعشی که زرا ینه هشت نوبت او را نزد یك بخود دید از او پرسید تمام مسلمانان را با زوجات خود اینکونه میل و معاملت است یا این خاصه تست اعشی کفت همه را این قوت و عموم را این طبیعت دختر کفت از این است که ظفر همیشه مسلمین راست حالا اکر چه را ستاز تو میپرسم اکر من ترا خلاص کنم و با تو راه دیار اسلام کیرم مرا بهمسری خود قبول خواهی کرد یا نه اعشی کفت بلی قول امید هم چون شب دیکر شد دختر اعشی را از قید رها نمود و از بیراهه با هم ببلاد اسلام آمدند این است که در حق او کفته اند

فمن کان یفدیه من الاسر ماله　　فهمدان تفدیها الغداة ایورها

کویند اعشی الهمدانی شبی خوابی دید و اردمجلی شده که در آنجا هم کندم وجو دارد

داردهم جو او گندم را کذاشته بجو پرداخت روزی پای خود را برای امام شعبی نقل کرد او گفت اگر است میگوئی باید ترك تلاوت قران کرده مشغول شعر گفتن شده باشی و امرا زقراری بود که شعبی اظهار نمود بالجمله اعشی الهمدانی یکی از اشخاصی است که طعمه شمشیر ظلم حجاج ظالم گردید.

مقلات

بکسر میم زنیرا گویند که فرزندان نماند وچون از مسلمات کسی را نمیشناسیم که بتماه بیم مقلات باشد از موضوع ما این شرح خارج است اما از انجا که مختصر است ومفید مطلبی ادبیه گفته میشود که اعراب در جاهلیت برآین بوده اند که مقلات اگر بر کشته از مقتولین اعاظم و شرفا گذرد بعد از آن فرزندان خواهد ماند این است که بشر بن ابی خازم در مرثیه یکی از بزرگان میگوید

نظل مقالیت النساء یطأنه یقلن الا یلقی علی المرء مئزر

وزنی که فرزندان نماند رقوب نیز نامیده شده است واصلی من میراث العمة الرقوب ضرب المثل است

مکنونه

کنیزکی بوده است اصلاً مولّدهٔ مروانیه مغنیّهٔ دانا و هنرمند او از ایشان را خریداری نمودند بعد ها در سلك جواری مهدی خلیفه منسلك گردیده و علیه بنت المهدی که ترجمهٔ حالش در جلد دویم در حرف عین گذشت از بطن او بوجود آمده بواسطهٔ هنر کمالی که مکنونه داشته از خیزران مادر هادی وهرون در خلوت نزد مهدی بدرگذشته صاحب اغانی نیز متوجه شرح حالش گردیده است

مکیه

دختر فرزدق شاعر مشهور ومادرش جاریهٔ زنگی بوده وفرزدق خود میگفته که من ابومکیه ام وبا این کنیز میلی داشته زوجهٔ فرزدق نوار

نوار که ترجمهٔ حال او بیاید روزی نامهٔ بفرزدق نوشت و از مکیه شکایت کرد فرزدق ابیات ذیل را در جواب او نوشت

وکنتم زعمتم انها قد ظلمتکم ... کذبتم وبیت الله بل تظلمونها
فان لا تعدوا امها من نسائکم ... فان اباها والدلا تشبهها
فان لنا اعمام صدق واخوة ... وشیخا اذا شئتم تأیم دونها

این اشعار اشعار میماید که فرزدق نوار را بطلاق تهدید کرده در جواب این ابیات نوار گفت خیر تهجواهم و فرزدق در حق جاریهٔ زنگی خود که مادر مکیه بوده گفته است

یا رب خود من بنات الزنج ... تحمل تنورا اشد الوهج
اغبر مثل القدح الخلنج ... یزداد طیبا بعد طول الهرج

نقل از عقد الفرید ابن عبد ربه

ونظیر این است حکایتی که ابو الفرج در اغانی گفته میگوید ابو الشیص شاعر کنیز سیاهی داشت مسماة به تبر و باو عشق میورزید و شعرها برای او میگفت ابیات ذیل از آنجمله است

لم تنصفی یا سمیة الذهب ... تتلف نفسی وانت فی لعب
یا ابنة عم المسک الذکی ومن ... لولاک لم یتخذ ولم یطلب
ناسبک المسک فی السواد وفی الریح فاکرم بذاک من نسب

ملائه

بضم میم دختر زراره بنت اوفی الحارثیه تابعی زاده بوده که بدرش از فقها و محدثین تابعین است فرزدق ملائه و دخترهای او غانکو تا ئله را در شعر لایت خود نام برده و این اسباب مینای آنها شده است کذا فی الوافی

ملک

دختر نواب محمد تقی میرزای حسام السلطنه ابن خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه است شاهزادهٔ محمود میرزا در کتاب نقل مجلس او را بصفات حمیده یاد کرده و نام برده اند و اظهار نموده

که بجهت تکرار ذهاب و ایاب من در بروجرد بعضی اشعار او را جرح و تعدیل نموده ام خلاصه مشار الیها سواد فارسی و خط و ربط و ذوقی داشته این دو بیت از نخبهٔ اشعار اوست

در دیده ام آن شوخ که هر عیب بری بود | در خوبی و زیبائی چون حور و پری بود
در یاری تو منت کس را نکشم من | این کار خدا بود نه کار دگری بود

ملکه خاتون

ام المظفر ملکه دختر ملک عادل ابوبکر بن ایوب از سلاطین ایوبیهٔ مصر و زوجهٔ ملک منصور بوده در سال ششصد و شانزده درگذشت و شوهرش چنان متألم شد که لباس سیاه پوشید و عمامهٔ نیلی بر سر گذاشت شعرا در مرثیهٔ مشار الیها قصاید و قطعات بنظم آوردند از جمله حسام الدین خشرمی قصیده گفته که مطلع آن اینست

الطرف فی لجج و القلب فی سعر | له دخان زفیر طار بالشرر

و از ابیات این قصیده یکی این است

ما کنت اعلم ان الشمس قد غربت | حتی رأیت الدجی ملقی علی القمر

این شعر سیاه پوشیدن ملک منصور را اشعار مینماید

ملکه بنت الشرف

دختر عبد الله بن العز بن ابراهیم بن عبد الله بن ابی عمر المقدسی است که اصلا از اهالی قدس بوده بعدها در صالحیه سکنی گرفته مشار الیها که از محدثه های مشهوره میباشد در طفولیت بمجالس درس محدث حجاز و محمد بن فخر البخاری و ابی بکر بن الرضی و زینب بنت الکمال که ترجمهٔ حالش گذشت حاضر شده پس از آن ابن شیرازی و ابن عساکر و ابن سعید و اسحق الآمدی باو اجازه داده اند و مدتی متمادی در علم حدیث تدریس کرده و با بن حجر عسقلانی اجازه داده در نوزدهم ماه جمادی الاولی سال هشتصد و دو در حالتی که زیاده از هشتاد سال داشت قدم بباحت قدس گذاشت

ملکه

غازیه خاتون دختر ملک مظفر صاحب حماکه ترجمهٔ حالش گذشت نیز معروف بملکه بوده و امیر تیمور نیز دو هم با این داشته که یکیرا ملکهٔ کبری و دیگریرا ملکهٔ صغری میگفته اند

ملکی اوسنه

خدیجه سلطان مادر سلطان محمد رابع که ترجمهٔ حالش گذشت مصاحبه داشته است مسماة باین اسم در اوایل سال هزار و شصت و شش بواسطهٔ واقعهٔ مشار الیها از چنار آویخته شد در صحایف الاخبار این زنرا باسم ملکی قادین نام میبرد اما شرح واقعه مزبوره اینکه در تاریخ مذکور عساکر زور بر اظهار داشتند که در سرای سلطانی بعضی اشخاص هستند که مداخله در مهام و امور دولت میکنند و بواسطهٔ آنها در خزینه دولت و مواجب اهل خدمت کسر و نقصان حاصل میشود و از آن اشخاص پنج شش نفر را نام برده و قتل و اعدام آنهارا درخواست کرده اصرار میداشتند و هر یک را بدست می آوردند میکشتند وجسد آنهارا در میدان سلطان احمد (در اسلامبول) بچناری که در آنجا بود می آویختند ملکی اوسنه و شوهر او شعبان خلیفه و خواجه بلال آغا از خواجه‌های حرم سلطانرا حسب الشهره از همان اشخاص داشته گفتند اینها در عزل و نصب وزراء و امور دولت دخالت دارند بنا براین آنهارا بهر تدبیر که بود بدست آورده کشته واجساد آنهارا بهمان چنار آویختند شاعر لبیب به اطوار طرزی مناسب اینحال میگوید

کوشش مهجور ابروبسطنطنه جاه وجلاله	لوزه نالک ایندی بوغوغاکده آفاقی
اولدی مخمور نیجه مست مدام دولت	جام اقبالنه طرح ایتکبیلم ساقی
باغبان فلک کینه گذاری سیر ایت	آت میداننده دکدی شجر وقواقی

واز شجر وقواق که در شعر اخیر ذکر شده شرحی غریب نوشته اند که یادآوری نسبت نقل قول را نکاشته میشود صاحب برهان قاطع میگوید

این

این درخت را واق و واق نیز میگویند و جعفر افندی در اظهار اعقیبه
این است که یکی از جزایر چین در کوه‌های جبل اصطیفون موسوم بوقواق
است درختی در آن میروید که برگ آن شبیه برگ انجیر است در ماه آذر
گلی میدهد مانند شکوفهٔ خرما و چیزی از آن در میآید مثل دو پای
انسان و تا آخر ماه نیسان بتدریج تمام بدن آدمی ظاهر شده آخر الامر
چنین بنظر میآید که دخترهای خوبرو با گیسوهای خود از شاخه آویخته
شده بعد از حزیران شروع بافتادن کرده تا نیمهٔ این ماه تماماً می‌افتند
و در وقت افتادن صدائی میکنند که بواق واق شباهت دارد
گویند این دختران مانند زنان عورت و پستان دارند و بعضی با آنها
نزدیک شده بوی خوشی استشمام نموده و حظ عظیمی برده اند این درخت
و جزیره را بملاحظهٔ آن صدا واق واق میناميدند از افاعیل طبیعت و تلاعب
از چه بعید نیست که چنین چیزی وجود بهم رساند چه گیاه یبروح الصنم
نیز شبیه بانسان است شیخ الرئیس میگوید دع ما تسمعه من الخوارق
فی فسحة الامکان فلا تری ضرراً انتهی

ملیکه

دختر سنان بن حارثة المری و خواهر هرم بن سنان و زوجهٔ زبان بن سیار بن
عمرو الفزاری است چون در زمان جاهلیت رسم بوده که زنها بعد از فوت
شوهرشان پسرهای شوهرشان را که از زوجهٔ دیگر داشته بشوهری اختیار
میکرده اند ملیکه را بعد از زبان پسرش منظور بزنی گرفت و ازین زن
و شوی خوله بوجود آمد و او را حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام
در حبالهٔ نکاح خود در آورد و حسن بن حسن از بطن خوله متولد شد بعد
از ارتحال آنحضرت محمد بن طلحة بن عبید الله او را تزویج نمود و ابراهیم بن
محمد معروف بخولهٔ اعرج از آن شکم آمد (من کتاب المعارف)
هرم بن سنان مالك قطفان از اجواد ملوک عرب بوده و بزهیر ابن
ابی سلمی شاعر مشهور بذل عطیات موفوره نموده و در ازای مدح و ثنا او

جوابی داده وهم اوست که در قصیده برده شرف الدین ابی عبد الله محمد سعید المصری ابو صیری در بیت نام برده شده میگوید

ولم ارد زهرة الدنیا التی اقتطفت   ید از هیرما اثنی علی هرم

نیز ملیکه اسم جاریه مغنیه احیحه بن الجلاح است که در حق او گفته

یشتاق قلبی الی ملیکة لو   امست قریبا ممن یطالبها

ما احسن الجید من ملیکة واللبات اذ زانها ترائبها

و ترجمه حال احیحه و سرگذشت او با مالک عمرو در کتاب شفاء در شرح حال الفکهه در جلد سیزدهم اغانی مسطور وحالات جاریه مزبوره نیز مشروحا مذکور است و عایشه دختر معتصم نیز کنیزکی مسماة باین اسم داشته و شرحی از او در جلد دوم خیرات حسان در ترجمه حال عائشه نگاشته شده است

و ملیکه اسم هفت زن صحابیه بوده و ملیکه بنت داود اللیثیه آن زن است که حضرت رسول اکرم در سال فتح مکه او را تزویج نموده و بعد جدائی اختیار فرموده اند یعنی روز فتح مکه معظمه پدرش کشته شد و بعد خود در حباله نکاح آنحضرت در آمد بعضی از زنها او را اغوا و ملامت کرده گفتند چگونه تو با کسی بسر میبری که قاتل پدر تو است آن زن دل سرد شد لهذا آنحضرت هم دوری از او را اولی دانستند وملیکه بنا بر مسطورات مسامرات محی الدین زنی بوده است دارای مقام ولایت معاصر با مالک بن دینار و ابوایوب سختیانی و ملیکه بروزن سفینه دختر ابو الحسن محدثه بوده است نیشابوریه

منجاب

زنی بوده است در بصره و حمامی داشته است معروف بحمام منجاب از بابت حمام خود داشتها بی حاصل کرده و در جلد ثانی در ترجمه حال طیبه اجمالا ذکری از او شده که بند و قتی زنی در شهر مزبور میجو اهد بحمام منجاب برود و راه آنرا نمیداند از جوانی که بدر خانه خود ایستاده

وشیفتی بمواصلت زنان داشته و در خانه اش نیز بدر حمام بی شباهت نبوده میپرسد راه حمام منجاب کدام است جوان خانه خود را نشان داده میگوید این است حمامی که میخواهی و او را بخانه وارد میکند زن چون ملتفت میشود بملاطفت بعضی چیزها که باید از بیرون خانه بدست آورد از جوان میخواهد جوان میرود که آنها را حاضر کند زن در غیبت او فرار میکند جوان چون بر میگردد و خانه را خالی می بیند آشفته میشود این شعر را ورد زبان میسازد و میگوید

مرنلی بقائلة ها ما الفؤاد بها　　این الطریق الی حمام منجاب

روزی بهمان عادت از کوچه میگذشته و بیت مسطور را میخواند زنی از بالاخانه در جواب او میگوید

هلا جعلت علیها اذ ظفرت بها　　حرزاً علی الدار او قفلاً علی الباب

میگویند تا دم مرگ جوان بهمان آشفتگی باقی بوده و همان شعر را تکرار مینموده است

ابن قتیبه در کتاب المعارف میگوید حمام منجاب منسوب است بمنجاب ابن راشد الضبی و چون در باب این حمام گفته اند

یا رب قائلة یوماً وقد لغبت　　این الطریق الی حمام منجاب

منجاب و حمام او بر سر زبانها افتاده است

منجبات

جمع منجبه است و منجبه زنی است که فرزندان کرامی آورد چنانکه منجب مردی است که فرزندان کرامی آورد و بعضی گفته اند منجابت نساء مخدرات که اقلاً سه نفر فرزند نکو آورده باشند منجبه گویند و هر وقت منجبات بجمع گویند مقصود سه نفر از مشاهیر نساء عرب یعنی فاطمة بنت الخرشب الانماریه وحبیبة بنت ریاح الغنویه وماویة بنت عبد مناة التمیمیه میباشد چنانکه در جلد شانزدهم اغانی در فصل بیان نسب ربیع بن زیاد میگوید معاویه از علمای

از نابیر سید منجبات کیانند آنها بشرح مذکور در فوق جواتی اند
(منجبات بضم میم و سکون نون و کسر جیم است)

منقوسه

دختر زید ابن ابی الفوارس است که از صلحا بوده و منقوسه را دارای
مقام ولایت دانسته اند و در طبقات صوفیا شعرایی ذکرش شده
از جمله گفته اند که بقضای الهی پسری غالبا داشته که بعد از وفات
طفلی از و میمرده او را در آغوش میگرفته و بروی او نظر میکرده و میگفته
است والله مرهون تو قبل از من نزد من بهتر از آن است که بعد از من
بمانی و صبر کردن من بر تو بهتر است از فزع کردن اگرچه فرقت تو
اسباب حسرت من است و بی امید اجر دارم و این خیر و فضیلتی است
برای من آنگاه این بیت عمرو بن معدیکرب را میخوانده

ولنا لقوم لا نقیض دموعنا — على هالك منا وان قصم الظهر

منوسه

از قراریکه در جلد بیستم اغانی مسطور است منوسه جاریه معتبه
یکی از دختر های مهدی عباسی بوده و مان الموسوس او را باین ابیات
وصف کرده گوید

وکیف صبر النفس عن غادة — تظلمها ان قلت طاوسه
وجور ان شبهتها بانة — فی جنة الفردوس مغروسه
وغیر عدل ان عدلنا بها — لؤلؤة فی البحر منفوسه
جلت عن الوصف فما فکرة — تلحقها بالنعت محسوسه

گویند در وقتی که در نزد یکی از امرای عباسی مشغول تغنی بوده میخوانده

حجبوها عن الریاح لانی — قلت یا ریح بلغیها السلاما
لو رضوا بالحجاب هان ولکن — منعوها یوم الریاح الکلاما

مان الموسوس که در آنجا حضور داشت اجازه طلبید مرتجلا در همان
مجلس ابیات سابق الذکر را در وصف منوسه گفت در کتاب ابن ظافر

منوسه را

منوبسه را نیز رساله نوشته و در جلد اوّل پیروی آن ضبط شده است

منية الكاتبة

از فراریه که در تاریخ خطیب بغدادی نگاشته شده مشار الیها ام ولد
معتمد علی الله خلیفه بوده و ابو الطیب محمد بن اسحق بن یحیی بن الوشا
روایت حدیث از او کرده همچنین عبید الله بن الحسین بن عبد الله بن
البزّاز الانباریه

مونسه

دختر ملک عادل ابوبکر بن ایوب محدثه ایست که در جلد اوّل باسم الجلیله
السلطانیه ترجمهٔ حال او نگاشته شد

مهجة القرطبيّة

از ادیبه‌های اندلس و از اهالی قرطبه و شاعره بوده است که نظیر آن
در زنان کمتر دیده شده حسن و جمالی بکمال داشته و ولّاده که شرح
حالش باید با ورا ید الوصف مایل بوده و در تعلیم و تدریس او جدّ
مینموده آخر الامر روزی میان آنها کدورت و نزاع در گرفته و در
حق ولّاده گفته

ولّادة قد صرت ولّادة — من غير بعل فضح الكاتم
حكت لنا مريم لكنه — نخلة هذى ذكر قائم

وقتی یکی از دوستان او برای او شفتالو میفرستد او در جواب این
دو بیت را گفته ارسال میدارد

يا متحفا بالخوخ احبابه — اهلا به من مثلج للصدور
حكى ثدى الغيد تفليكه — لكنه اخزى رؤس الايور

مهرماه سلطان

دختر سلطان سلیمانخان اوّل از سلاطین عثمانی و حلیله رستم پاشا
از وزرای سلطان مزبور بوده وقتیکه سلطان سلیمان میخواست رستم
پاشا را بشرف مصاهرت خود مشرف سازد او در دیاربکر و والی آن شهر

و دیار بود بد زبانان بغمازی و سعایت پرداختند و گفتند رستم پاشا
مرض جذام دارد سلطان متردد گردید و بعد از تامل بسیار با رئیس الاطبا
در این باب سخن گفت رئیس الاطبا گفت تحقیق مسئله آسان است صاحب
این مرض شپش بهم نمیرساند یکبار دیگر بفرستید و قمیص او را مأمور
کنید که بتواند البته رستم پاشا را وادید کند اگر شپش در آن دید
مسلم است که آن حرف دروغ و از روی غرض و حسد بوده است پس سلطان
از معتمدان اطبا یکی را برگزیده مأمور دیار بکر نمود دستخطی باو داد
مبنی از منصب صدارت رستم پاشا و اختیار او بصهر بیت و مقرر شد
که ابتدا این دستخط را ابراز نکنند و به پاشای مشار الیه نمایند و بنهند
و فرمانی نیز بنام طبیب نوشته شد که در دیار بکر مختار مطلق میباشد
هر کار که بخواهد همراهی او حکم و حتم است پس طبیب را گفتند در دیار
بکر جامه های رستم پاشا را بدقت می بینی اگر شپش در آن دیدی
دال نیستی ناخوشی جذام ندارد دستخط سلطان را باو میدهی والا فلا
مأمور بمحل حکمرانی پاشا رسید و بموجب تبعه و فرمان با حکمران خلوت
نمود و بجامه دار او حکم کرد لباسهای پاشا را باو بنماید چون ملابس را
معاینه دیدند شپشی پیدا شد جامه دار بخیال اینکه پاشا از طبیب
خجالت خواهد کشید در اخفای آن کوشید طبیب از وضع حال جامه دار
ملتفت شد اظهار را اصرار نمود و بعد از آنکه شپش را برای العین دید
ستر مسئله را ظاهر ساخت و دستخط سلطان را برستم پاشا داد و
حیرت مبدل بشعف و مسرت کامل گردید و در این مأموریت هدایا
و هبات وافره از پاشا بطبیب رسید و یکی از شعرا مناسبت واقعه فرموده
گفته است

اولیجق بر کیشینک بختی قوی طالعی یار　　کهله بیت دخی محلنده انک ایشه یرار

بالجمله سلطان سلیمان غیر از مهرماه سلطان دختری نداشته و مشار الیها
اهل هوش و فطانت و خیرات و مبرات بوده پدرش او را از سایر فرزندان

بیشتر دوست میداشته مسجد در قپو سی و اسکدار از بناهای اوست سلطان محمود خان ثانی هم دختری مسماة بمهین اسم داشته و بعید باشا بروسه بزنی داده است

مهری

اسمش مهر النساء و از نساء مشهورهٔ زمان میرزا شاهرخ گورکان است و در فضایل و کمالات شهرهٔ جهان با گوهرشاد بیکم شاهزاده خانم آن دودمان مانوس و معاشر بوده و مطایبات و شوخیها در ان محضر گفته و نموده که بعد روزی خواجه عبد العزیز طبیب مکرم شوهر بیکم از در پیدا میشود بیکم چند تن را میفرستد که خواجه را از ورود باز دارند خواجه که پیر و ناتوان بود در نایی و آهستگی تعمد مینماید بیکم بمهری میگوید مناسب حال او چیزی بگوی او میگوید

مرا با تو سر یاری نباشد	دل مهر و وفاداری نباشد
ترا از ضعف پیری قوت و زور	چنانکه پای بر داری نباشد

و لطیفهٔ که در شعر اخیر بکار رفته پوشیده نیست نیز روزی خواجه عبد العزیز دست بریش سفید خود کشیده متاثر شده میگوید آه با این ضعف پیری با این کلاف چگونه کشم مهری میگوید اگر گستاخی نباشد همانطور که در جوانی لحاف میکشید

معروف است مهری به پیر خواهر گوهرشاد بیکم محبت و مهری بهم رسانید میرزا شاهرخ باستدعای خواجه عبد العزیز مشار الیها را حبس کرد در محبس او این رباعی را گفت

شه کنده نهاد سرو سیمین تن را	زینو افکند شیون است مرد و زن را
افسوس که در کنده بخواهد فرسود	پایی که دو شاخ بود صد گردن را

از منتخبات اشعار و نتایج افکار مهری ابیات و رباعیات ذیل است با بعضی نتایج که اهل فن دانند

جان سرکشی که بر پیر خرد مشکل بود	از بود هم یک جرعه می حاصل بود

کفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می — در هر کس که زدم بیخود و لا یعقل بود

در خانه تو آنچه مرا شاید نیست — بندی ز دل رمیده بگشاید نیست

گوئی همه چیز دارم از مال و منال — آری همه هست آنچه میباید نیست

شوی زن نوجوان اگر پیر بود — تا پیر شود همیشه دلگیر بود

آری مثلست اینکه گویند زنان — در پهلوی زن تیر به از پیر بود

شاهزاده محمود میرزا در تذکرۀ نقل مجلس میفرمایند اگر مهری مرد پیرا
سوهان روح زن جوان دانسته چندان عجب نیست چه پیر باعث آزار
جهان است اما این مضمون که درین رباعی شکسته و ناقص شده کامل
و درست از شیخ اجل سعدی روح الله روحه در گلستان فرموده و
این است که زن جوان را اگر تیری در پهلو نشیند به که پیری

مهری خاتون

از ادیبه های اسلامبول و بانوی بنیت خاتون شاعرۀ عصر سلطان محمد خان
ثانی که ترجمۀ حالش در اوائل جلد دویم گذشت معاصر بوده و مطایبات
کثیره فیما بین آن دو گفته و شنیده شده است شعر را بسیار خوب
میگفته غزل ذیل از وست میگوید

خوابدن اچدم گوزم ناگاه قالدردم سری — قارشومده گوردم طورر بر ماه چهره دلبری

طالع سعد اولدی یا خود قدرۀ ایردی دعا — کیم محلم ایچره کوردم کیجه طوغش مشتری

نور اقدار گوردم جمالنده اگرچه ظاهرا — گندو سر پکدر مسلمانم لباسی کافری

گوزیمی اچوب بو منظره اولدی چشمم نهان — شویله تخجیل ایدر مکه تا ملک دریاری

ایردی چون آب حیاته مهری اولمز خضر دک
گوردی چون شب ظلمتی اول عیان اسکندری

مردم بواسطۀ این غزل یا بوسایط دیگر او را متهم ساختند که با اسکندر نام
سری و سری دارد او برائت ذمت را گفت

نیجه اسکندری لعلم زلالی — صو بیر ایلیدی و صو سز گوزدی

نیز از وست

سنکه

سنگدلی ازحسانت گل نوبرستیزد   نرود او لاله که هرخار وخسیرا اولی

مهستی

از نساء شواعر که در فارسی شعر گفته اند گویا احدی بلطف طبع وحسن نظم مهستی نبوده الحق میتوانید با اساتید سخن همسری نماید بعضی اورا گنجه وبرخی نیشابوری دانسته اند وهرحال در عصر سلطان سنجر میزیسته ودر مجلس سلطان حضور بهم میرسانده چنانکه گویند روزی هوا ابر بود واو در مجلس سلطان سنجر حاضر سلطان با وگفت بیرون رو وببین هوا چگونه است او بیرون آمده دید برف می آید برگشت وبدیهه این رباعی را گفته بعرض رسانید

شاها فلکت اسب سعادت زین کرد   وزجمله خسروان ترا تحسین کرد
تا در حرکت سمند زرین نعلت   برگل ننهد پای زمین سیمین کرد

اما مهستی که تخلص اوست کلمه ایست مرکب از مه بمعنی بزرگ وستی بمعنی خانم وبعضی ستی را مخفف سیدی دانسته اند ومیگویند روزی او بسلطان سنجر عرض کرد من از کنیزان سلطان هستم یعنی کمتر وکوچکترم سلطان گفت مه استی یعنی بزرگتر هستی او این کلمه را با اندک تحفیفی بشرف گفته سلطان تخلص خود قرار داد وبرخی گفته اند سلطان مه استی بکسر میم نگفت بلکه گفت مه استی بفتح میم یعنی ماهی واین جمله او هم است بلکه مهستی بمعنی خانم بزرگ است وهمینطور که حالا معمول است بعضی زنها را خانم بزرگ مینامند انوقت مهستی میگفتند چنانکه حکیم سنائی علیه الرحمه درضمن حکایتی فرموده است

ملک الموت من نه مهستیم   من یکی پیر زال محنتیم

بالجمله ازجنس شعر مهستی برباعی میلی داشته وبا آنکه از اقسام شعر گفتن آن مشکلتر است خوب میگفته نمونه آن چند رباعی ذیل است

قصاب چنانکه عادت اوست مرا   بفکند وبکشت وگفت این خوی مرا
سر باز بعذر مینهد بر پایم   دم میدهدم تا بکند پوست مرا

هر شب ز غمت تازه عذابی بینم — در دیده بجای خواب آبی بینم
وانگه که چو نرگس تو خوابم ببرد — آشفته تر از زلف تو خوابی بینم
ما را بدم پیر نگه نتوان داشت — در حجره دلگیر نگه نتوان داشت
آنرا که سر زلف چو زنجیر بود — در خانه بزنجیر نگه نتوان داشت
از ضعف من اینچنان توانم رفتن — کز دیدهٔ خود نهان توانم رفتن
بگداخته ام چنانکه گر آه کشم — با آه بر آسمان توانم رفتن

میسون

بنت بحدل الکلبیه از زوجات معاویه و مادر یزید کافر کیش بد منش بود شعر را خوب میگفته روزی معاویه قطعه از اشعار او شنید از و مکدر شد و او را با یزید بقبیلهٔ وی معاودت داده یزید ملعون چون چندی در بادیه بود کسب فصاحت و طبع شعر نمود و قطعه که اسباب استخلاص میسون شد اینست

للبس عباءة وتقر عيني — احب الي من لبس الشفوف
وبيت تخفق الارياح فيه — احب الي من قصر منيف
واكل كسيرة في كسر بيتي — احب الي من اكل الرغيف
واصوات الرياح بكل فج — احب الي من نقر الدفوف
وبكر تتبع الأظعان صعب — احب الي من بغل زفوف
وكلب ينبح الأضياف دوني — احب الي من هر الوف
وخرق من بني عمي فقير — احب الي من علج عنيف

در اغانی در ترجمهٔ حال نعمان بن بشیر مذکور است که معاویه دختری بکر از قبیلهٔ بنی کلب بزنی گرفت روزی بمیسون گفت برو آن دختر را ببین چگونه است رفت و دید و آمد و گفت بیمثل و مانند است عیبش همین است که خالی در زیر ناف دارد که سر شوهرش باید بریده روی آن خال گذاشته شود معاویه را دلچرکین شده او را طلاق داد بعد از آن حبیب بن مسلمه او را تزویج نمود و رها کرد آخر الامر نعمان بن بشیر او را

در حبالهٔ

در حبالهٔ نکاح در آورد در ایام ابن زبیر اهالی حمص نعمان را کشتند و بخواهش زوجه او سر او را در آغوش او انداختند

میلاء

لقب عزة المیلاء است که ترجمهٔ حالش در حرف عین گذشت و از قرار یکه در تزیین الاسواق مسطور است میلاء نیز اسم دختر لابی ابن رباح معشوقهٔ ابو خثعم کعب بن مالک از بدویان حجاز و خواهرزن او میباشد و ماجرای آنها در آن کتاب نگاشته شده

میمونه

بنت الحارث بن الحزن الهلالیه از زوجات حضرت فخر کاینات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده مشار الیها را در ماه ذیقعده سال هفتم هجرت در راه آمدن بمکه در حالة العمرة القضا دانشمند تزویج کرده از انحال او در سنه پنجاه و یک و بروایتی در شصت و سه اتفاق افتاده در مسامرات مولانا محی الدین هفتاد و شش حدیث از و روایت شده

میمونة السوداء

معاصر عبد الواحد بن زید از قدماء اهل الله و اهل کوفه بوده و او را دارای مقام و لایت دانسته اند در موعظه و تذکر نفس خود میگوید

یا واعظا قام لاحتساب	تزجر قوما عن الذنوب
تنهی و انت السقیم حقا	هذا من المنکر العجیب
لو کنت اصلحت قبل هذا	عیبک او تبت من قریب
کان لما قلت یا حبیبی	موقع صدق من القلوب
تنهی عن الغی و التمادی	و انت فی النهی کالمریب

گویند مشار الیها در کوه فرجو بانی میکرد گرگان در میان گوسفندان او آمده مطلقا آسیبی نمیرسانیدند ابن زید چون اینحالت بدید علت را از او پرسید او در جواب گفت لما اصلحت ما بینی و بین الله اصلح الله ما بین اغنامی و الذئاب قدس الله تعالی سرها

میمونه بنت شافوله و میمونه اخت ابراهیم بن احمد الخواص از متعبدها می‌باشند و هفت نفر صحابیه هم مسماة باین اسم بوده از جمله میمونه بنت عبد الله است که در مقابل هجویی که کعب بن الأشرف در روز وقعه بدر برای اهل اسلام کفته ابیات ذیل را بنظم آورده میکوید

تحنن هذا العبد کل تحنن | ویبکی علی قتلی ولیس بناصب
بکت عین من یبکی لبدر واهله | وعلت بمثلیها لوی بن غالب
فلیت الذین ضرجوا بدمائهم | یری ما بهم من کان بین الأخاشب
فیعلم حقا عن یقین ویبصروا | مجرهم فوق اللحی والحواجب

ابن هشام کوید واکثر اهل العلم بالشعر ینکر ابیاتها هذه لها وینکر نقیضتها للکعب بن الأشرف.

میه بنت ضرار الضبیه

از شواعر عرب وقائل دو بیت مسطور در ذیل است که در مرثیه برادر خود قبیصه بن ضرار کفته و در باب المراثی دیوان حماسه ضبط شده میکوید

لا تبعدن وکل شیء ذاهب | زین المجالس والندی قبیصا
یطوی اذا ما الشح ابهم قفله | بطنا من الزاد الخبیث خمیصا

حرف النون

نائله بنت الفرافصة

فرافصه بضم فاء میباشد و نائله دختر فرافصة بن الأحوص بن عمرو بن ثعلبة بن الحرث بن حصن بن ضمضم بن علی بن جناب الکلبی از زوجات عثمان بن عفان بوده و او را بفطانت و درایت ستوده اند و شرح مزاوجت او با عثمان از اینقرار است که سعید بن العاص وقتیکه در کوفه بود هند بنت الفرافصه خواهر نائله را تزویج نمود این خبر بعثمان رسید بسعید نوشت شنیده ام از قبیله بنی کلب دختری بزنی کرفته.

باید نسب و شرح حسن و ادب او را بمن بنویسی سعید در جواب نوشت
او دختر فرافصة بن الاحوص است سفید پوست و بلند بالا است
عثمان در ثانی بسعید اعلام نمود که او را اگر خواهی بحبالهٔ نکاح
من در آور و تو در اینکار وکیلی سعید پدر زن خود را از ماجری خبر کرد
و گفت خلیفه سیم میل دارد با دختر تو هم بالین گردد سعید ضب
پسر خود را وکالت داد که این مهم بپردازد پسر اینکار بپرداخت
نائله را بعقد عثمان در آورد و خود مصمم شد که آن دختر را از کوفه
بخدمت خلیفه رساند. و باید دانست که فرافصه خود عیسوی بود.
و پسرش ضب مسلمان و در آن وقت که ضب و نائله عازم حرکت و مصمم
خدمت خلیفه گردیدند فرافصه نصیحت را بدختر خود گفت فرزندا تو
نزد زنان قریش میروی مکنت و استطاعت آنها از تو زیاد تر است
عطریات بسیار استعمال مینمایند و تو در اینفقره با آنها برابری
نتوانی کرد پس باید دو کار کنی یکی آنکه هرگز چشمهای خود را بی سرمه
نگذاری دیگر آنکه استمرارا بدن خود را بشوئی تا اندام تو را آن
رایحه باشد که مثل باران رسیده را بعد از اصغای این نصایح
و اجرای مراسم بدرود نائله با ضب راه مدینهٔ منوره پیمود و در بین
راه چون غربت و مفارقت اقارب باو اثر مینمود بدین ابیات مترنم بود

الست ترى يا ضب بالله انني — مصاحبة نحو المدينة اركبا
اذا قطعوا حزنا تخشد ركابهم — كما زعزعت ريح يراعا مثقبا
لقد كان في ابناء حصن بن ضمضم — لك الويل ما يغني الخباء المطنبا

در کتاب مسامرات مولانا محی الدین اشعار مسطور از قرار ذیل مزبور است

الست ترى بالله يا ضب انني — مرافقة نحو المدينة اركبا
اذا كان في اولاد عمرو بن عامر — لك الويل ما يغني الخباء المجببا
ابى الله الا ان اكون غريبة — بيثرب لا ام لدي ولا ابا

بعد از وصول بمدینهٔ منوره عثمان او را بمحل مرتفعی برده در برابر خود
نشانید

نشانید و سلسلهٔ مفاوضت را جنبانید از صحبت و لطف محاورت او بی اندازه مشعوف گردید پیوند مهر و محبت مستحکم گشت و نائله نسبت بخلیفه سر موئی از وفاداری فرو نگذاشت چنانکه در ایام طغیان بر عثمان و محصور بودن او آنی از وی جدا نشد بلکه در انوقت که معاندین خلیفه با شمشیرهای برهنه بر سر او دویدند نائله بقصد وقایه روی شوهر خود افتاد و ضربت شمشیری بدستش وارد آمد و دو انگشت او افتاد چون عثمان درگذشت نائله گفت

الا ان خیر الناس بعد ثلثة قتیل التجیبی الذی جاء من مصر
و مالی لا ابکی و تبکی قرابتی و قد غیبوا عنا فضول ابی عمرو

و پس از این اشعار که بصدای بلند قتل خلیفه ستمزا اشعار و اعلا کرد نامهٔ بمعاویه نوشت و با پیراهن خونالود عثمان بتوسط نعمان بن بشیر با عبد الرحمن بن حاطب بن ابی بلتعه بشام فرستاد و مضمون آن مکتوب از قرار ذیل است

من نائلة بنت الفرافصة الی معاویة بن ابی سفیان اما بعد فانی اذکرکم بالله الذی انعم علیکم و علمکم الاسلام و هداکم من الضلالة و انقذکم من الکفر و نصرکم علی العدو و اسبغ النعمة و انشدکم بالله و اذکرکم حقه و حق خلیفته الذی لم تنصروه و بعزمة الله علیکم فانه قال و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله و ان امیر المؤمنین بغی علیه و لو لم یکن له علیکم حق الا حق الولایة ثم اتی الیه ما اتی لحق علی کل مسلم یرجو ایام الله ان ینصره لقدمه فی الاسلام و حسن بلائه و انه اجاب داعی الله و صدق رسوله و الله اعلم به اذ انتخبه فاعطاه شرف الدنیا و شرف الاخرة و انی اقص علیکم خبره لانی کنت مشاهده امره کله حتی قضی الله علیه ان اهل المدینة حصروه فی داره یحرسونه لیلهم و نهارهم قیاما علی ابوابه بسلاحهم یمنعونه کل شیء قدروا علیه

حتی منعوه الماء یحصرونه الأذى ويقولون له الأفك فمكث هو ومن معه
خمسين ليلة واهل مصر قد اسندوا امرهم الى محمد بن ابي بكر وعمار بن ياسر
وكان علي مع الحضريين من اهل المدينة ولم يقاتل مع امير المؤمنين ولم ينصر
ولم يأمر بالعدل الذي امر الله تبارك وتعالى به فطلت تقاتل خزاعة
وسعد بن بكر وهذيل وطوائف من مزينة وجهينة وانباط يثرب لا
ارى سائرهم ولكني سميت لكم الذين كانوا اشد الناس عليه في اول
امره واخره ثم انه رمي بالنبل والحجارة فقتل ممن كان في الدار ثلثة
نفر فاتوه يصرخون اليه ليأذن لهم في القتال فنهاهم عنه وامرهم
ان يردوا عليهم نبلهم فردوها اليهم فلم يزدهم ذلك على القتال الاجرأة
وفي الأمر الا اغراء ثم احرقوا باب الدار فجاءهم ثلثة نفر من اصحابه فقالوا
ان في المسجد ناسا يريدون ان يأخذوا امر الناس بالعدل فاخرج الى
المسجد حتى يأتوك فانطلق فجلس فيه ساعة واسلحة القوم مظلة عليه من
كل ناحية وما ارى احدا يعدل فدخل الدار وقد كان نفر من قريش على عامتهم
السلاح فلبس درعه وقال لاصحابه لولا انتم ما لبست درعا فوثب عليه القوم
فكلمهم ابن الزبير واخذ عليهم ميثاقا في صحيفة وبعث بها الى عثمان ان
عليكم عهد الله وميثاقه الا تغروه بشئ فكلموه وتخرجوا فوضع السلاح
فلم يكن الا وضعه حتى دخل عليه القوم يقدمهم ابن ابي بكر حتى اخذوا
بلحيته ودعوه باللقب فقال انا عبد الله وخليفته فضربوه على راسه
ثلث ضربات وطعنوه في صدره ثلث طعنات وضربوه على مقدم الجبهة
فوق الأنف ضربة اسرعت في العظم فسقط عليه وقد اثخنوه وبه
حياة وهم يريدون قطع راسه ليذهبوا به فاتتني بنت شيبة بن
ربيعة فالقت نفسها معي عليه فنوطانا وطأ شديدا وعرينا من ثيابنا
وحرمة امير المؤمنين اعظم فقتلوه رحمة الله عليه في بيته وعلى فراشه
وقد ارسلت اليكم بثوبه وعليه دمه وانه والله لئن كان اثم من قتله لما
سلم من خذله فانظروا اين انتم من الله جل وعز فانا نشكي ما مسنا اليه

و تستنصر و لیه و صالح عباده و رحمة الله علی عثمان و لعن الله من قتله
و صرعهم فی الدنیا مصارع الخزی و المذلة و شفی منهم الصدور
وفای نائله و حزن او بر قتل شوهر خود البته امری مستحسن است و کسی را
در آن حرفی نیست اما آنچه نسبت بمولای ما امیر المؤمنین علی علیه السلام
داده از حقیقت دور و قولی مهجور است چه سند وقایع و سوانح تاریخی
اقوال و اسناد مورخین معتبر است و عامه نویسند کان از سنی و شیعه
مبسوطا و مشروحا تائید آنحضرت علیه الالف التحیة را بعثمان نوشته اند
بلکه مقتدای ما پیش از برپا شدن این هنگامه او را از اموری که داعی
و موجب این فساد گردید منع کرده و گذشته از علم امامت بقواعد عقلیه و دلائل
مصالح ملکی میدید که عثمان پرداخته که چنین ممکن چنان میشود او نپذیرفت
و بهمان راه که میرفت رفت و ترک آن طریقه نگفت تا دید آنچه دید و در
خون خود غلطید و آنها که بمطالعه اخبار و کشف مطالب مشغوف و مایل اند
البته این مبحث را در کتب تواریخ و سیر اهل سنت مخصوصا خوانده و
معرفت کامله فایق کاربهم رسانده اند ما در اینجا بشهادت فاضل متتبع محمد
ذهنی افندی صاحب کتاب مشاهیر النساء که مبنای این تالیف است و از روی
حسن انصاف کلمه چند گفته اقتصار مینمائیم مصنف مشار الیه میگوید
(حضرت علی محض اینکه بعثمان صدمه وارد نیاید سبطین مکرمین را
مسلح فرمود و برامداد خلیفه سیم فرستاد و چون او مقتول شد
آنحضرت برآشفتند و بفرزندان خود اعتراض کردند بلکه بصورت
حضرت حسن سیلی زدند که چرا گذاشتید دشمن بر عثمان دست یابد
پس گفتار نائله در این باب منسوب بغرض و حمیت جاهلیت است)
گویند چون نامه نائله بشام رسید و قرائت کردند جماعتی از اهل شام
متفق شده سوگند یاد نمودند که تا انتقام خون عثمان نکشند بروی
زوجات خود نه بینند و معلوم است که محرک اینحرکت و هیجان که بود
و اینکار برای چه نمود

حکایت

حکایت

شنیدم در آن زمان که علامهٔ دوران و حکیم رازدان ناصر خسرو علوی علیه الرحمه در سیاحت اقطار جهان بود و در معضلات کون و مکان تدبر و تعمق مینمود و هر روز بزحمت مبلغی راه می‌پیمود یکی از طلاب که تازه ضرب زید عمرواً را خوانده و باعتبار تکرار غسل ید و بستگی بحبل من مسد یعنی وسواس عوام الناس او را بر صدر تقدم نشانده شنید جهانگردی است که سخن از معقول میراند و مردم را بطلب حکمت و معرفت میخواند طلبه گفت من باید با او ملاقات نمایم و او را در مناظره درمانده نمایم تا بدانند فاضل کیست و فضیلت چیست شاعرک خانه خراب خیال میکند همین که نشست و فکر کرد و بیتی را بنظم آورد و گفت

بالای هفت سقف مقرنس دو گوهراند
کز نور هر دو عالم و آدم منوراند

کاری کرده و چیزی تازه بدست آورده زندقه میگوید و بخود میبالد طامات میبافد و از گردش آسمان مینالد محروم باشد تا اصل حقیقت را باو نشان دهم و منتی از این راه بر سر او نهم رفت و ندانم کجا بناصر خسرو رسید همین قدر دانم انجمن مباحثه منعقد گردید طلبه گفت بقصد صحبت علمی بلکه راهنمائی راهی دراز پیموده و قصد صحبت شما نموده بالای هفت سقف مقرنس که گفته اید دو گوهراند و عالم از آن دو منور این شرک است در آنجا خدا است قرآن نخوانده که میفرماید اَلرَّحمنُ عَلَی العَرشِ استَوی و خدا یکی است دو نیست ناصر گفت معلوم است شما حکمت نخوانده اید اصطلاح نمیدانید اینست که در معنی این شعر درمانده اید مقصود من عقل و نفس است خدا نیست اینجا چه جای خدا نیست گفت ای وای کافر شدی میگوئی خدا نیست و این سفینه مستغنی از ناخدا نیست ناصر گفت میگویم غرض از آن دو گوهر دو مخلوق است که خالق آفریده آفریننده را زینه نه اینها است بالا است و والا است و در اینجاست

و در اینجاست که این دو هم او را بدرستی ندیده گفت پس از اینفرار
خدا جای معین دارد و قدم در دنیا بر امکنه نمیگذارد ناصر گفت نه والله
او خالق کون و مکان است و هستی عالم امکان طلبه گفت یاران
شنیدید این نادان وحدت وجودی است این است که بر و تفش
قایل بکبودی است ناصر گفت نه بالله تو هم از موجوداتی و از سلک
من تو را چگونه پدید آرنده آن دو کوهر و موجد و خالق شمس و قمر
فرشته نا ینکر دانم طلبه گفت نسبت بطلاب علوم دینیه جسارت
از بیدینی است و دلیل بی ایمانی یقین است که تو شک و سهو خود را
درست نکرده و مسئله نمیدانی ناصر دکر اینجا کمیت خود را لنگ دید
دم درکشید سر بجیب تفکر فرو برد و بعد از آنکه مقداری خون جگر
خورد رو باهل انجمن نمود و این قطعه سرود

گفتم با دین توانی آسود	زیرا که بخیر دفع شر شد
گفتا نه چنین بود که گفتی	افسوس که به نشد بتر شد
مردم دانی بهانه جویند	گویند آن خشک از چه تر شد
دست تو غلط نمود ورنه	آن زیر برای چه زبر شد
چون معنی دین نگشت معلوم	آن جنت جانفزا سقر شد
دنیا طلبان بدیکه گردا	دین نیز بهانه دکر شد

سخن در از گشت نیز مسماة باین اسم نائلة بنت سعد بن مالک الانصاریه
صحابیه ایست از بنی ساعده که با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم
بیعت نمود ذکرها ابن الاثیر و نائلة بنت غاتکه دختر غاتکه بنت ملائه
است که در اشعار فرزدق نام او ذکر شده

نابغة بنت حرمله

مادر عمرو بن العاص صحابه است در باب سی و ششم کتاب مستطرف
مینویسد در ایام والیگری عمرو بن العاص در روزی که با احتشام
تمام سوار شده بود و بجائی میرفت چند تن از بزرگان با هم گفتند آیا کسی

هست که آن جرأت داشته باشد که برود از عمرو سوال کند مادر تو که بوده است و هر کس اینکار نماید ده هزار درهم باو داده خواهد شد یکی از میانه داوطلب شده رفت عثمان استر عمرو بن عاص را گرفت و گفت اصلح الله الامیر پدر شما عاص معلوم است و حسب و نسب او را امید ایم بفرمائید مادر شما کیست عمرو بدون اینکه آشفته و متغیر گردد و تغییر حال دهد گفت سوالی بموقع نمودی و مطلب را از اهلش پرسیدی مادر من نابغه بنت حرمله بن عزه میباشد که اعراب آن را باحر به گرفتند و در سوق عکاظ فروختند عبد الله بن جدعان او را خرید و بپدرم عاص بن وائل بخشید از صلب او ابستن شد و فرزند نجیبی آورد اگر قرار داده اند از بابت این جرأت تو بتو چیزی دهند برو و بگیر و عنان استر را رها کن

نیز در مستطرف مسطور است که نظر ببعضی اقوال نابغه بنت حرمله مزنیه عبد الله بن جدعان بوده در طهر واحد چهار نفر که ابو لهب و امیه بن خلف و ابو سفیان و عاص بن وائل باشند با او جمع شدند آبستن شد و عمرو را زائید هر یک از آنها گفت از صلب من است و آخر الامر خود او را حکم قرار دادند چون عاص بن وائل باو نفقه میداد گفت از عاص است با آنکه شباهت عمرو بابی سفیان زیادتر بود

در اینجا مناسب است شرحی از وضع مناکحت زمان جاهلیت نگاشته شود بنابرین گوئیم بموجب فصلی که در یکی از ابواب کتاب النکاح بخاری است عروة بن زبیر خواهرزاده عایشه از عایشه نقل و روایت کرده میگوید در زمان جاهلیت چهار قسم نکاح معمول بوده است یکی نظیر همین نکاحی که معمول اسلام است هر کس دختری را میخواست بزنی بگیرد بولی او خبر میداد و شیربها میفرستاد و مناکحت صورت میگرفت دیگر آنکه شخص بزوجه خود میپرداخت که در آن وقت که حایض نباشد بفرستد مرد معتبری را بمواقعه خود دعوت کند بعد از آن تا مدتی که حمل باعد

آن معلوم شود آن شخص با زوجه خود نزدیکی نمیکرد و این را نکاح
الاستبضاع میگفتند سیم آنکه جماعتی که کمتر از ده نفر نبودند با زنی
نزدیک میشدند اگر او آبستن میشد بعد از وضع حمل همه آنها خبر
میداد جمله بدون امتناع در مجلس حاضر میشدند زن میگفت معین
است که شما هریک با من جمع شده اید اکنون من فرزندی آورده ام
بعد از آن هر کس را که میخواست صدا میکرد و میگفت ای فلان این
فرزند تست و او ناچار از قبول بود چهارم آنکه بعضی فواحش بودند
دبیرقی محض علامت بر در خانه های خود نصب مینمودند و هر کس
میخواست با آنها نزدیک میشد و هر وقت حمل بر میداشتند و فرزندی
می آوردند آنها که با ایشان نزدیک شده جمع میکردند فرزند را
بیکی ملحق میکردند و از آن بعد فرزند و مادرش از آن او بود بحمد الله
تعالی شریعت مقدسه ناپسندها را منسوخ نمود

نبت

جاریه مغنیه بوده است از شواعر عرب بهنر و کمال و حسن و جمال معروف
در حق او گفته اند

نبت اذا سكتت كان السكوت لها — زينا وان نطقت فالدر ينتثر
وانما اقصدت قلبي بمقلتها — ما كان سهم ولا قوس ولا وتر

نیز گفته اند

یا نبت یا نبت قد هام الفؤاد بکم — وانت والله احلی الخلق انسانا
الا صلینی فانی قد شغفت بکم — ان شئت سرا وان احببت اعلانا

میگویند این ابیات را ابراهیم ابن المدبر شاعر و کاتب مشهور که از متمیزان
عراق بوده گفته چه عشقی به نبت و بعریب که ترجمه حالش گذشت داشته
و در کتاب ابن طاهر از قدرت طبع نبت شرحی نوشته گوید روزی شخصی
محض امتحان این مصرع را نظم کرده گفت

یا نبت حسنک یغنی بهجة القمر

و مصرع

ومصرع ثانی را از نبت خواست و بدون تامل بر خال گفت

قد کاد حسنك ان يتبرني بصری

باز آن شخص گفت

وطيب نشرك مثل المسك قد نمت ... ريا الرياض عليه في دجى السحر

نبت مرتجلا گفت

فهل لنا منك حظ في مواصلة ... او لا فاني راض منك بالنظر

نتیله

بنت جناب از زوجات عبد المطلب مادر عباس بن عبد المطلب است
ابن اثیر گوید اول کسی که در عرب بیت شریف را بحریر و دیباج پوشانید
او بود یعنی پسرش عباس در کودکی گم شد نذر کرد پیدا شود بیت معظم را
بپوشاند چون پیدا شد بوعده وفا کرد اما در روض انف که شرح سیره
ابن هشام است میگوید پوشاندن بیت از آثار اسعد الحمیری از تبابعه
یمن است و حدیثی است که لا تسبوا اسعد الحمیری فانه اول من کسی الکعبة
وخود اسعد نیز گفته است

وكسونا البيت الذي حرم الله ملاء معضدا وبرودا
فاقمنا به من الشهر عشرا ... وجعلنا لبابه اقليدا
ونحرنا بالشعب ستة الف ... فترى الناس نحوهن ورودا
ثم سرنا عنه نؤم سهيلا ... فرفعنا لواءنا معقودا

تبع مشار الیه چنانکه خود در این ابیات گفته بحجاز آمده کعبهٔ معظمه را
زیارت کرده و پوشانده و ده ماه در آنجا اقامت نموده و بخدام کعبه امر
فرموده که حرم شریف را از اقذار اصول جاهلیت پاک دارند

نخله

خواهر زن احوص بن جعفر شاعر مشهور است احوص مدتها باو عشق داشت
و پنهان میکرد بعد از آنکه نخله بمطر ناجی شوهر کرد عشق احوص شدت
کرده راز از پرده بیرون افتاده و در اشعار خود او را نام برد این بیت که

در مقدمه

ذکر مقدمات بدان استشهاد میکنند و میگویند

الا یا نخلة من ذات عرق — علیک ورحمة الله السلام

از احوص است که در حق نخله گفته و ما بقی آن اینست

سئلت الناس عنک فخبرونی — هنا من ذاک یکرهه الکرام
ولیس بما احل الله باس — اذا هو لم یخالطه الحرام
سلام الله یا مطر علیها — ولیس علیک یا مطر السلام
فلا غفر الاله لمنکحیها — ذنوبهم وان صلوا وصاموا
فان یکن النکاح احل شیء — فان نکاحها مطر حرام
فلو لم ینکحوا الا کفاء — فکان کفیها الملک الهمام
فطلقها فلست لها بکفو — والا یعل مفرقک الحسام

نزهون

ادیبه ایست از اهالی شهر غرناطه اندلس معروف به بنت القلاعی در بلده مزبوره فضلای بزرگ و علمای صاحب اثر بسیار وجود بهم رسانیده از جمله این فاضله نادره بوده که نظیر آن کمتر آمده طبعی بس شیوا داشته در سال پانصد هجری از مشاهیر شمرده میشده وزیر ابو بکر بن سعید که از حیثیت علم و ادب در میان وزرا فرید و وحید بود بنزهون مهر میورزید و در میان آنها محاورات ادبیه و مطایبات گفته و شنیده میشد گویند روزی این شعر را که مشتمل بر تعریض است ابو بکر بنزهون نوشت

یا من له الف خل من عاشق وصدیق — اراک خلیت للناس منزلا فی الطریق

مشار الیها در جواب نوشت

حللت ابا بکر محلا منعته — سواک وهل غیر الحبیب له صدری
وان کان لی کم من حبیب فانما — یقدم اهل الحق حب ابی بکر

روزی نزهون در مجلس وزیر مزبور با شاعر مشهور ابو بکر مخزومی اعمی که سخن سرائی هجو گو بود ملاقات نمود و بنای مشاعره و محاوره را گذاشت ابو بکر مخزومی گفت

علی وجه نزهون من الحسن مسحة — و ان کان قد امسی من الضوء عاریا
قواصد نزهون توارک غیرها — و من قصد البحر استقل السواقیا

نزهون نیز بهجو مخزومی پرداخته گفت

قل للوضیع مقال الا یتلی الی حین یحشر — خلقت اعمی و لکن تهیم فی کل اعور
جازیت شعرا بشعر فقل لعمری من اشعر — ان کنت فی الخلق انثی فان شعری مذکر

مخزومی گفت

الا قل لنزهونة ما لها — تجر من التیه اذیالها
و لو ابصرت فیشة شمرت — کما عودتنی سربالها

چون سخن از حد ادب تجاوز مینماید ابوبکر بن سعید هر دو را سوگند میدهد که خاموش شوند و ترک مهاجات گویند باز نزهون را با ابن قزمان که از علمای آن زمان بوده داستانی است و آن این است که هنگامی که عالم المشار الیه وارد شهر غرناطه میشد لباس زرد رنگی که شعار فقهای آن وقت بود پوشیده چون با نزهون ملاقات کرد او گفت احسنت یا بقرة بنی اسرائیل الا انک لا تسر الناظرین ابن قزمان در جواب گفته راست است که من ناظرین را بهیچوجه مسرور کنم اما سامعین را بمطالب علمیه شاد میدارم تو باید ناظرین را بدیدار خود مسرت بخشی اینمطلب از تو مطلوب است نه از من

نسب خاتون

دختر مظفر الدین یونس بن شمس الدین محمود بن الملک العادل ابوبکر بن ایوب از سلسلهٔ ایوبیه و خاتون محدثه ایست که در محضر خطیب مردا و ابن عبد الدائم که از مشاهیر محدثین بوده استماع حدیث کرده بعد از آن با فاضت و تدریس پرداخته مولانا علم الدین البرزالی استاد صلاح الدین صفدی کتاب ابو مسهر را نزد مشار الیها خوانده در ماه ربیع الاول سال ششصد و نود و هفت نسب خاتون در حالتی که زیاده از نود سال داشت در گذشت

نسیبا

نسیبا

از ادیبه‌های اسلامبول و مسماة بنو فیقه خانم بوده است از افراد مسطورات نذکره فطین مشار الیها دختر سعید بک پسر شریف پاشا و گوینده این غزل لطیف غرا است

تیر نکهک ایلدی اوز جانمه تأثیر	جانا بو کمانکشلک ایله پیر اوله سین پیر
شوا خنجر غمزه‌ک ایلدی دلان کچن اما	چکدی ینه ابروی سیه سینه‌ده شمشیر
سودا ایله دیوانه‌لکم کوردی‌که تیم یار	قلدی او سیه کاکلنی بو بنمه زنجیر
بن یوسف ثانی دیسه‌م اوله‌مزمی کم	چون ایلدی یار دلبری بو حسنله تعبیر
لطفکدن اکر اولسه نسیبایه ده رخصت	بکدن بریسن ایلیه خوانلیقه تقریر

نسیبه بنت کعب

از اهالی مدینه و از نژاد مازن بن نجار دختر کعب و زوجهٔ زید بن عاصم انصاری رضی الله عنهما شد که در جلد اول بعنوان ام عماره ذکری ازو شد قبل از هجرت بمکهٔ معظمه رفت و با حضرت رسالت صلعم بیعت کرد در غزوهٔ احد شوهر و دو پسر او حاضر بودند خود او نیز بجهاد پرداخت و با مشرکین جنگی سخت کرده و چند زخم برداشته و اهتمامات آن روزه او را بتلطف و توجه خاطر مبارک جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله نایل ساختند در حق مشار الیها و شوهر او زید و پسرانش حبیب و عبد الله دعای خیر کرده و فرموده اند خدایا در بهشت اینان را مصاحب و رفیق من نما مختصر نسیبه بنت کعب از صحابیات مشهوره است و دو صحابیه دیگر نیز مسماة باین اسم بوده اند یکی نسیبه بنت الحارث معروفه بام عطیهٔ الانصاریه دیگری نسیبهٔ بنت نیار

نشوه

برونزن دعوی جاریه شاعرهٔ محمود الوراق است که مسماة بسکن بوده و او را نشوه هم میگفته اند و ترجمهٔ حال او در جلد دویم در حرف سین نگاشته شد

نشوان

نشوان بنت عبد الله العسقلانی

جمال عبد الله بن علی العسقلانی الکنانی از علمای حنابله بوده نشوان
کریمه او را سوده هم میگفتند دختر او است و از محدثهای مشهوره بشمار
می آید خواهر احمد بن عبد الله العسقلانی محدث و الف بنت الجمال الکنانی
محدثه که در جلد اول ذکر آن شده میباشد و این هر سه از اشیاخ امام
سیوطی بوده اند ولادت نشوان تقریبا در سال هفتصد و هشتاد و
هشت اتفاق افتاده از پدرش و سایر محدثین اجازت گرفته است

نصیبین

جاریه بوده است مغنیه از جواری خلیفه مامون عباسی و در حدیقة
الأفراح مسطور است که مامون خواست ببیند یحیی بن اکثم قاضی مشهور
شراب میخورد یا بواسطه زهد از این عمل اجتناب مینماید ابو نواس را گفت
در صدد این امتحان باش ابو نواس دختر خود و نصیبین را بر آن داشت
که قاضی یحیی را بخوردن شراب تشویق کنند آنها او را مست طافح کردند
مامون خواست ماجرای را برای العین ببیند بر سر قاضی از دست رفته
آمد و چند نوبت او را باسم او آواز کرد او هم الجواب دادن نداشت
نصیبین را گفت بخوان

نادیته وهو میت لا حراک به　　مکفن فی ثیاب من ریاحین
فقلت قم قال رجلی لا تطاوعنی　　دعنی فانی مشغوف باشتین

نصیبین بخواند و قاضی فی الجمله بهوش آمد و خواند

یا سیدی و امیر الناس کلهم　　قد جار فی حکمه من کان یسقینی
انی غفلت عن الساقی فصیرنی　　کما ترانی سلیب العقل والدین
لا استطیع نهوضا قد وهی جلدی　　ولا اجیب المنادی حین یدعونی
فاختر لنفسک غیری اننی رجل　　الراح یقتلنی والعود یحیینی

مامون که این شنید قاضی را بحل کرده نصیبین را با او بخشید و بقولی
یحیی دختر ابو نواس را بزنی گرفت و این همان قاضی است که در باب

متعه با مأمون معارضه کرد و تفصیل آن اینکه در یکی از اسفار مأمون بعسا کر خود جواز متعه را اظهار کرد و متمسک شد بکریمه فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن قاضی ابن بشنید و بحضور خلیفه آمده گفت مردم را مأذون بر زنا نمودی جواز استمتاع زنان در اسلام بموجب آیه والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم مقصور در دو صورت یکی عقد دایمی یکی مالک رقبه بودن و بفحوای فمن ابتغی وراء ذلک هر که استمتاع را از دو در دیگر در آید خارج از حدود الهیه حرکت کرده بالجمله قاضی متعه را داخل در عنوان ازواج ندانسته و کریمه مبارکه فما استمتعتم را نیز بر وجهی غیر خیال مأمون تفسیر نموده نقیض قول خلیفه را اعلان و اعلام کرد

نضار

بضم نون و تخفیف ضاد بمعنی طلاست و دختر ابوحیان نحوی که از ادیبهای اندلس شمرده میشود مسماة بابن اسم بوده پدرش شارح تسهیل ابن مالک میباشد و کتاب الادراک للسان الاتراک و زهو الملک فی نحو الترک و کتاب الافعال را تصنیف کرده و قواعد زبان ترک را باسان تازی منتشر ساخته چون نضار ذکائی ثاقب داشته پدرش او را از حیان برادرش بیشتر دوست میداشته و او را تمجید میکرده و میگفته کاش حیان مثل خواهرش باهوش و استعداد بود نضار در خدمت پدر تحصیل کرده و در هنگام عزیمت حج از اصحاب ابن الزبیدی حدیث استماع نموده در ماه جمادی الاخری از سال هفتصد و دو متولد شده و در جمادی الاخری سنه هفتصد و سی در گذشته ابوحیان یکسال تمام ملازم تربت او گردید و برای تسلی دل خود باسم نضار رساله نوشت و آنرا النضار فی المسلاة عن نضار نامید صلاح الدین صفدی قصیده در رثاء نضار گفته و برای ابوحیان فرستاده کرد و بیت اول آن این است

بکینا باللجین علی نضار ... وسیل الدمع فی الخدین جار
فیالله جاریة تولت ... فنبکیها بادمعنا الجوار

نضار نیز اسم دختر ابرق محدثه است و ترجمهٔ حال ابرق زوجهٔ اثیر الدین بابا نضار در جلد دوم در حرف زاء گذشت صلاح الدین صفدی میگوید مشار الیها از نساء مشهوره و اواسط مائهٔ هفتم هجری است و در مصر وفات کرده در اشعار علی القاری مسطور است که فقیههٔ حنفیه که خواهر ملک دقاق و مادر شمس الملوک است زمرد خاتون نام داشته

نضیره

اسم جاریهٔ ام سلمه است و در کتب احادیث ذکرے از و شده

نضرة العبدیه

صاحب تاج العروس گوید نضرة العبدیه تابعیه ایست که از حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام روایت حدیث کرده

نعم

بضم نون و سکون عین دختر حسان بن ثابت الانصاری شاعر النبی صلعم و زوجهٔ شماس بن عثمان المخزومی صحابیه است شاعره مشار الیها از فصحای صحابیات بوده چون شوهر او شماس در غزوهٔ احد شهید شد در مرثیهٔ او گفت

یا دمع جودی بعین غیر ابساس ... علی کریم من الفتیان لباس
صعب البدیهة میمون نقیبته ... حمال الویة رکاب افراس
اقول لما خلت منه مجالسه ... لا یبعد الله منا قرب شماس

نعم

جاریهٔ مغنیهٔ مامون عباسی است که در حسن و جمال بے عدیل و مثال بوده سیوطی در کتاب حدیقة الافراح از ابو محمد الیزیدی نقل کرده گوید مشار الیه گفت روزی بحضور مامون رفتم بهار بود و در باغچه دلکشائی نشسته نعم در حضور او نغمه میکرد و میخواند

ورمیت فی قلبی بسهم نافذ	وزعمت انی ظالم فهجرتنی
هذا مقام المستجیر العائذ	فنعم ظلمتک فاغفری وتجاوزی
او لیس عندکم ملاذ اللائذ	هذا مقام فتی اضرّ به الهوی
لا شلّ ربی کفّ ذاک الآخذ	ولقد اخذتم من فؤادی لبّه

مأمون از این ابیات زائد الوصف محظوظ گردید چند بار حکم بتکرار آن کرد بعد از من پرسید آیا بهتر از حالی که در آن هستیم حالتی هست گفتم بلی یا امیر المؤمنین حال شکر این نعمت عظمی که بخلیفه عطا شده است گفت آری چنین است عطیه‌ها بر داد و امر کرد ده هزار درهم او را ده بفقرا بذل نمودند و این بیت ابن فارض که اسم نعم در آن ذکر شده هم از اسماء نساء است میگوید

فلا اسعدت سعدی ولا اجملت جمل	اذا انعمت نعم علی بنظرة

نفیسهٔ الطاهره

ست نفیسه دختر حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است که در خاک مصر مدفون و مزارش زیارتگاه خاص و عام است و بطاهره و کریمة الدارین ملقب میباشد در سال صد و چهل و پنج هجری در مکهٔ معظمه متولد شده و در مدینهٔ منوره با زهد و عبادت بسر برده با اسحق المؤتمن پسر حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیهم با این شده و از آن صلب پاک یک پسر و یک دختر آورده که قاسم و ام کلثوم نام داشته اند پس از آن با شوهر و فرزندان خود بمصر رفته و چون هفت سال در آنجا بسر کرده در ماه رمضان سال دویست و هشت بسرای قرب شتافته اهالی مصر را با او عقیدت و اعتقادی کامل حاصل شده پس از ارتحال شوهرش میخواست آن جسد شریف را بمدینهٔ منوره حمل کرده در قبرستان یا روضهٔ بقیع دفن نماید مصریها مستدعی شدند که محض تبرک و کسب میامن آن نعش پاک را اینجا بسپارد قبول کرده بعد از انجام اینکار اسحق المؤتمن با دو فرزند خود بوطن یعنی مدینة الرسول معاودت

نمود گویند در تشییع جنازهٔ ست نفیسه بقدری ازدحام کرده بودند که
صحرا چون بلاد پر جمعیت مینمود آن ذات مقدس متمول و کرم داشت
بفقرا و مرضی تلطفات میکرد قائم اللیل و صائم النهار بود و میگویند
در ظرف سی سال شبانه روز یکبار طعام میخورد و تا شوهرش حاضر نمیشد دست
بتناول غذائی نمی آلود و در حال احتضار روزه دار بود جمعی افطار صوم
او را مسئلت کردند گفت سبحان الله سی سال است مسئلت کرده ام که صائما
از دنیا بروم چگونه از آرزوی سی ساله دست کشم و در آنحال این بیت
میخوانده است

اصرفوا عنی طبیبی   ودعونی وحبیبی
زاد بی شوقی الیه   وغرامی ونحیبی

چون این بیت بخواند شروع بتلاوت سورهٔ انعام کرد و چون باین آیهٔ
شریفه رسید که لهم دار السلام عند ربهم جان بداد و قدم در
حظیرهٔ قدس نهاد

امام شافعی در آن عصر ساکن مصر بود بزیارت ست نفیسه میرفت
و از پس پرده طلب ادعیهٔ خیریه مینمود و در صلات تراویح اکثر بمسجد
معظمهٔ مشار الیها روح الله روحها حاضر میشد

در بعضی کتب نوشته اند در زمان احمد بن طولون در مصر حکومت
مینمود و در اوائل حال راه ظلم و تعدی می پیمود اهالی بحضرتش
شاکی شدند گفت چه روز احمد سوار میشود عرضه داشتند آن روز
برسر راه احمد آمد و چون موکب امیر رسید او را صدا کرده طلبید احمد
پیاده شده بخدمتش شتافت او رقعه به احمد داد که در آن نوشته بود
(ملکتم فاسرتم وقدرتم فقهرتم وخولتم فعسفتم وردت الیکم
الارزاق فقطعتم هذا وقد علمتم ان سهام الاسحار نافذة غیر مخطئة
لاسیما فی قلوب اوجعتموها واجساد اعریتموها اعملوا ما شئتم فانا
صابرون وجوروا فانا مستجیرون واظلموا فانا الی الله متظلمون

وسیعلم

وَسَیَعْلَمُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَّنْقَلِبُوْنَ) احمد بن طولون بعد از مطالعهٔ این سطور در حضور تربت نفیسه استغفار کرد و دست از تعدّی و ظلم کشید و عدل و انصاف را پیشنهاد نمود امّا این روایت ضعیف و خالی از صحّت است چه حکومت احمد بن طولون در مصر بیشی چهل سال بعد از زمان تربت نفیسه است شاید با سلطان دیگر این محاوره و معامله اتّفاق افتاده باشد

نفیسهٔ الطّرابلسیّه

از نساء غریبه ایست که در سال هفتصد و پنجاه و چهار در زمان معتضد بالله ابو الفتح ابو بکر از خلفای عبّاسیّهٔ مصر پیدا و ظاهر شد این دختر را سه دفعه برای کرفته اند و هیچیک از شوهرهای او قادر به بیرون دیگی یا او نشده او را تفا فرض نموده رها کرده اند چون سال عمر این زن بپانزده رسید پستانهای او در سینه‌اش ناپدید کردید و از محلّ معهود چیزی بقدر انکشت بیرون آمد که در حقیقت آلت رجولیّت بود نا بحث من صحائف الاخبار و از امثال و نظایر این فقره است که در کتاب اخبار الدّول مسطور شده میکوید شیخ محمّد الدّمامینی در کتاب عین الحیات نوشته است همسایهٔ ما را دختری بود صفیّه نام همین که پانزده ساله شد آلت رجولیّتی در او ظاهر آمد و ریشش شروع بدر آمدن کرد و اخر الامر این صفیّه هم دارای فرج بود هم ذکر

نفیسه سلطان

چند نفر از خواتین دودمان آل عثمان مسمّاة باین اسم بوده اند اقدم آنها نفیسه سلطان دختر سلطان مراد است که او را در سال هفتصد و هشتاد و هفت بر قرمان اوغلی علی بیک تزویج کردند علی بیک مشار الیه چون باین شرف نایل کردید راه عصیان پیمود و کفران نمود امّا بشفاعت زوجهٔ خود رها کردید و نفیسه مادر ابو العمیطر السّفیانی است که در زمان خلافت محمّد الامین العبّاسی

در شام خروج کرده دختر عبد الله بن العباس بن علی بن ابی طالب ع ابو العمیطر که اصل اسمش علی است چون پسر عبد الله بن خالد بن یزید بن معاویه است در مقام مفاخرت گفته است انا ابن شیخی صفین

دو نفر صحابیه نیز مسماة به نفیسه بوده اند و نفیسه بنت عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر از عایشه بنت طلحه که ترجمهٔ حالش گذشت متولد شده و نفیسه بنت منیة خواهر یعلی بن منیه زنی است که فیما بین جناب خدیجه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله واسطه بوده در یوم الفتح قبول اسلام نموده حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله با و احترام میفرموده اند

نوار

بفتح نون و تخفیف واو نیز اگویند که در کمال عفت و پرهیزکاری باشد و از نساء مشهورهٔ عرب چند زن مسماة باین اسم بوده اند یکی از آنها نوار بنت اعین المجاشعیه دختر عم شاعر مشهور فرزدق است که او را اینزنی گرفت و طلاق داد مشار الیها مسمای اسم خود بوده و پیوسته راه عفت و استقامت پیموده و مشربا با فرزدق پسر عم خود کمال مباینت و ضدیت داشته چه او شاعری متجاهر بفسق بود و نوار از هر چه جز صلاح و تقوی اجتناب مینمود اما داستان مزاوجت این پسر عم و دختر عم از اینقرار است که نوار در آنجا که اقامت داشت از اقاربش جز فرزدق کسی نبود که متصدی امر و لایت او گردد در اینحال یکی از قبیلهٔ قریش که کفو نوار بود طالب تزویج او شد نوار گفت اختیار با فرزدق است فرزدق بر نوار گفت تو در شام خویشان داری که از من بتو نزدیکتر اند بهتر سیم یکی از آنها بیاید و امر و لایت مرا در باره تو تصدیق نکند بنابرین تو باید نزد چند نفر اقرار و اعتراف کنی که خود مرا ولی قرار دادی نوار نزد چند نفر اقرار کرد فرزدق و بجماعت و شهود کرده گفت شاهد باشید که من نوار را در مقابل یکصد نفر شتر ماده برای خود تزویج کردم

من عم زاده او هستم و از همه کس با ینمو اصلت احق میباشم بدینوضع نوار دحبالهٔ نکاح فرزدق در آمد امّا از آنجا که فرزدق اهل فجور بود و منظر بی کوبه داشت نوار از و گریزان بود و رو با و عنی نمود هرچه فرزدق باستمالتش پرداخته میکنت

هلمّی لابن عمّك لا تكوني ... كمختار على الفرس الحمارا

نوار تمکین نکرد و چنانکه در حرف تاء اشاره نموده ایم بر تماضر زوجهٔ عبد الله بن زبیر متوسل شد با ینمعنی که نوار از بصره بمکهٔ معظمه که ابن زبیر در آنجا سلطنت داشت رفت و بزوجهٔ او توسّل نمود فرزدق نیز از عقب او و سیده بر پسر ابن زبیر ملتجی گشت نوار در کار غلبه بود که فرزدق بر عبد الله وارد شده خواند

ليس الشفيع الذي يأتيك مؤتزرا ... مثل الشفيع الذي يأتيك عريانا

بعد از آن عبد الله ساعی شده النیامی در میانه پدید آمد و پنجنفر فرزند از بطن نوار فرزدق را آمد که لبطه و سبطه و حبطه و رکضه و زمعه نام داشتند امّا فرزدق از خوی خود دست نکشیده نوار را آزار میکرد بعلاوه حدراء نام عیسویّه را بزنی گرفت رفته رفته صبر نوار بطاقت آمده طلاق را مستدّ شد و مطلّقه گردید نوار آزاد و مشعوف گشت و فرزدق پشیمان چنانکه اشعار ذیل را ورد زبان کرده میگفت

ندمت ندامة الكسعي لمّا ... غدت منّي مطلّقة نوار
وكانت جنّتي فخرجت منها ... كآدم حين اخرجه الضرار
وكنت كفاقئ عينيه عمدا ... فاصبح لا يضيئ له نهار
ولو انّي ملكت يدي وقلبي ... لكان عليّ للقدر الخيار
وما طلّقتها شبعا ولكن ... رأيت الدهر يأخذ ما يغار

و نوار مریه محبوبهٔ شاعر مخضرمی لبید بن ربیعة العامری بوده و در قصیدهٔ معلّقهٔ خود از آن نام برده

و نوار اسم زن خولی اصبحی بوده که بعد از حرکت شنیع و کار کفرآمیز

مشهور او قسم خورده بگیر سر با لین او نکند ارد

ودو بعض صحابیه هم مسماة بنوار بوده که یکی از انها از نژاد عدی بن النجار دختر صرمة بن مالك ومادر زید بن ثابت الانصاری کاتب النبی است

نور بانو

مادر سلطان مراد خان ثالث و بانوی سرای سلطان سلیم ثانی بوده واول خاتونی است که در دولت عثمانیه بمهد علیا ء کسب نفوذ نموده جامع عتیق والده را که در اسکدار واقع است او بنا کرده

نور جهان بیگم

از بانوان حرم سرای جهانگیر پادشاه ابن اکبر پادشاه از سلاطین هند بوده خوش طبع وشیرین زبان وبعضی اشعار او همان دقت وذوق که شعر شعرای هند دارد وازانجمله است شعری که در مدح شوهر خود جهانگیر گفته وضمنا باو اظهار محبت کرده میگوید

تو دانه تکمهٔ لعل است بر لباس حریر | شده است قطرهٔ خون منت گریبان گیر

ودر مطلع غزلی میگوید

نام تو بردم وزدم آتش بجان خویش | در آتشم چو شمع زدست زبان خویش

گویند ابتدا شیرافکن نامی از سرداران پادشاه اورا تزویج کرده وخود باین مناسبت گفته

نور جهان کرچه باسم زن است | در صف مردان زن شیرافکن است

بعد از انکه شیرافکن در گذشت در حرم پادشاه راه یافت ودر سلك بانوان منسلك گشته دهر حال از نساء مشهوره است وصاحب ابیات رشیقه از وست

بقتل چو منی کز خاطر خشنود میکردد | بجان منت ولی تیغ تو خون الود میگردد

وقطعهٔ ذیل را که با تغییرات دیده شده باو نسبت داده اند میگویند گفته است

وای بر شاعران نادیده | غلطی را بخود پسندیده

سرو را قد یار میکوبند ... ماه دا روی او بسنجیده
ماه جرمی است نا تمام عیار ... سرو چوبی است نا تراشیده

نهالی

شاعرهٔ فارسیه است از اهالی شهر سمرقند در سال نهصد هجری حیات داشته در شهر سمرقند محل دلکشائی است معروف به بین الطاقین روزی مشفقی شاعر با چند نفر از شعرای دیگر بانجا رفته انجمنی کرده بودند نهالی از انجا گذشته آنها را دیده نزدیک میرود و میگوید شب شعری گفته ام که مضمونی بکر دارد وان شعر اینست

هلال نیست که بر اوج چرخ جا کرده ... فلک بکشتن من تیغ بر هوا کرده

اهل انجمن بسیار تمجید میکنند و نهالی بر اعجاب بخود می افزاید و اصرار میکند که اگر میتوانید نظیر این بیت بیاورید مشفقی که طبعاً بهزل مایل بوده گفته

ستاره نیست که پهلوی طاق جا کرده ... زمین ..... تو ... بر هوا کرده

نهالی شرمنده شده دیگر گرد مشاعرهٔ مردان نگشته انتهی

اینست آنچه در شرح حال نهالی نوشته اند و نگارنده تعجب مینماید از تمجید ان انجمن شعرا شعر نهالی را و از اعجابی که او بخود داشته چه بگفتهٔ شیخ اجل بزرگوار سعدی رحمة الله علیه همه کس را عقل و کفایت خود بکمال نماید و فرزند خود بجمال مخصوصاً بیکه شعری موزون کرده و بعقیدهٔ خود مضمونی تازه آورده شنیده است میگویند تیغ بالا برد یا شمشیر بلند کرد نمی‌ید اند تیغ بر هوا کرده دو غلط دارد و مضمون بالفرض که چیزی باشد با این دو غلط موهون است فلیند برغالباً در کار از بی بصیرتی است

هند یه

از جواری عشیرهٔ بنی هند و نساء عصر و سالت یعنی کنیز یکی از خانمهای قبیلهٔ

قبیلهٔ عبد الدار بوده خود راه توحید و مالکه اش طریق شرک می پیموده
بنا بر این پیوسته او را آزار مینموده و میکفته تا یکی از اصحاب محمد صلعم
تو را از من نخرد از جفای من آسوده نخواهی شد ابو بکر این بشنید
او را خرید و آزاد کرد و مولانا جلال الدین رومی روح الله روحه داستان
هندیه را در مثنوی با بسی حقایق معنوی نظم کرده و دقیقه یابان دانند
که چه کرده و چه کفته است

نیلوفر خاتم

زوجهٔ غازی سلطان اورخان و مادر سلطان مراد و سلیمان پاشای
غازی و دختر تکفور یار حصار بوده اوقاتی که سلطان عثمان غازی جد
سلاطین عثمانی عثمان ملک بود و در اناطولی فتوحات مینمود و ملوک
اطراف که حکمرانان روم و ملقب به تکفور یعنی صاحب بودند و در باطن
از وی کمال وحشت و اندیشه را مینمودند هر یک با اورخان راه مودت
می پیمودند و هدایا و تحف از هر جانب ارسال و مرسول میشد و عثمان
غازی هم در موقع ییلاق بعضی اشیاء گرانبها و زنان را که سنی داشتند
به تکفور بیله جک میسپرد و اظهار اعتماد و اطمینان باو میکرد در آن
اوان خواستند دختر تکفور یار حصار را که نیلوفر خاتم باشد بزنی به
تکفور بیله جک دهند و تکفور بیله جک چون میاندیشید که اگر عثمان
غازی در آن حدود تمکن بهمرساند و دایرهٔ استقلال خود را وسعت
دهد او و سایر تکفوران مضمحل میشوند همیشه در صدد بود که او
و اتباعش را از آن حدود بتدبیری طرد یا نابود کند در موقع این
مواصلت و مزاوجت با تکفورها بمشاورت پرداخته قرار داد عثمان
غازی را بولیمهٔ عروسی و ازدواج با دختر تکفور یار حصار دعوت کند
چون اجابت کند و بیاید او را مقتول و معدوم سازد مختصر در سال
ششصد و هشتاد و نه تاسیس اساس عروسی مفصل و مجللی نموده و
میخال خاکم خرمن قیا را که سابقهٔ محبت و الفتی با عثمان غازی داشت

نزد او بدعوت فرستاد او بنا بر عالم مصادقت و مخالصتی که با غازی
داشت مواضعهٔ تکفورها را بوی اظهار و اعلام کرد اتفاقا زمان ییلاق
بود عثمان غازی میخائل را مرخص نمود و گفت صندوقهای اشیای قیمتی را
با پیرزنان نزد تکفور بیله جک خواهم فرستاد و خود با خواص حرم و اقارب
عزیمت ییلاق کرده بمحل عروسی خواهم آمد و چون جمعیت زیاد است
و در هرجا نمی گنجد بهتر آنکه عروسی را در محل یار حصاری قرار دهند
تکفورها که فقط باعدام عثمان غازی راضی بودند بخود وعده بعضی
غنایم هم داده بودند و پیغامی را که میخائل رسانده بود از بشارات دانستند و
چون چاقرپکار برای سورگاه معین شد عثمان غازی چهل نفر از عساکر
خود انتخاب کرده با آنها لباس پیرزن پوشانید و بقلعهٔ تکفور بیله جک
فرستاد و خود با خیلی از سواران و دلیران متوجه محل ضیافت گشت
دلاوران چون بقلعهٔ مزبور رسیدند بمناسبت جشن عروسی جز بعضی
مستحفظین کسی را در قلعه ندیدند آنهارا از دم شمشیر گذرانیدند و
قلعه را متصرف شدند و بعثمان غازی واقعه را خبر دادند غازی بعد
از اطلاع بر اسب خود سوار شده براه افتاد و چنان وانمود کرد که فرار
میکند و بعضی عساکر خود را در عقب گذاشت و خود با جمعیتی بمحل
مناسبی کمین کرد تکفورها فریب خورده و مغرور شده گفتند دشمن حاضر را
نباید گذاشت جان بدر برد دنبال او را گرفتند همینکه بکمینگاه
نزدیک شدند عثمان غازی با دلیران چون شیر بیرون آمده متفقین
را طعمهٔ شمشیر کردند نیلوفر خانم عروس را اسیر نموده وی را بفرزند
خود اورخان غازی بزنی داد و خود او را نیلوفر خانم نامید خلاصه
این زن صاحب خیرات و مبرات است و آثار بسیار از وی یادگار
مانده است از جمله بر روی نهری که در صحرای بروسه جاریست
پلی ساخته که معروف به نیلوفر صوی شده

حرف الواو

حرف الواو

واصله

لقب ام حکیم زوجهٔ عبد العزیز اموی مادر اوست زینب است چون جمال هر دو وصل بکمال بوده بهر یک از آنها واصله لقب داده و مخصوصا ام حکیم را واصله بنت واصله می گفتند و واصله که در حدیث او را لعن کرده اند زنی بوده است در جوانی فاجره که در پیری قیادت میکرده

وجیهه بنت اوس الضبیه

از نساء قبیلهٔ بنی ضبه و شاعره ایست خوش سخن ابیات ذیل از اشعار او در دیوان حماسه دیده شده میگوید

وعاذلة تغدو علی تلومنی	علی الشوق لم تمح الصبابة من قلبی
فما لی ان احببت ارض عشیرتی	واحببت طرفاء القصیبة من ذنب
فلو ان ریحا ابلغت وحی مرسل	حفی لناجیت الجنوب علی النقب
فقلت لها ادی الیهم تحیتی	ولا تخلطیها طال سعدک بالترب
فانی اذا هبت شمالا اسئلها	هل ازداد صداح النمیرة من قرب

وحشیه الجرمیه

معشوقهٔ یزید بن الطثریه برادر زینب بنت الطثریه است که ترجمه حالش در حرف زاء گذشت وحشیه نیز از اناث شواعر است و اشعار یکه در حرف زاء بزینب نسبت داده شد در اغانی ابو الفرج باین زن نسبت داده است

وِرثه

بکسر واو وسکون راء بنت ثعلبه زوجهٔ ذهل بن شیبان بن ثعلبه از مشاهیر نامداران عرب است و در اشعار او را یاد کرده اند چنانکه در کتب متقدمات شعر مسطور در ذیل باسم همین مرد است

لوکنت

لو کنت من مازن لم تستبح ابلی   بنو اللقیطة من ذهل بن شیبانا

وِرثه اول کسی است که گفته است بخ بخ ساق بخلخال و بعد این عبارت مثل شده و شرح آن این است که زنی از بطن بنی تغلبه مسماة به رقاش از شوهر خود طلاق گرفته در حبالهٔ نکاح ذهل بن شیبان شوی ورثه در آمد و ورثه عادتاً ناصرات خود را اذارسیکرد و آنها را فراری مینمود روزی رقاش آرایش کرده خلخال بپا نموده نزد ورثه آمد و عرض حال کرد و ورثه بطور استهزاء گفت بخ بخ ساق بخلخال رقاش گفت اجل ساق بخلخال لا کخالك المختال و ورثه متغیر شده بر رقاش حمله کرد که او را بزند چون جثه و زور رقاش بیشتر بود کار بعکس شد و ورثه این دو بیت گفت.

ایا ویح نفسی الیوم ادرکنی الکبر   اابکی علی نفسی العشیة ام اذر

فوالله لو ادرکت فی بقیة   للاقیت ما لاقی صواحبك الاخر

ذهل بن شیبان را از بطن رقاش چهار فرزند آمد و آنها مره و ابو ربیعه و محلم و حارث نام داشتند و محلم پدر عوف مشهور از رؤسای قوم ربیعه بوده و عوف در مثل لاحر بوادی عوف همان پسر محلم است

وزیره

بنت المنجا التنوخیة الدمشقیه از مشاهیر محدثه های شام است اناث و ذکور جماعتی از مشار الیها اجازه گرفته اند

وشیکه

صاحب اغانی گوید وشیکه مملوکهٔ بذل المغنیه است که ترجمهٔ حالش بنحو اجمال در جلد اول گذشت و از آنجا که وشیکه بسیار خوش تقریر و بیان بوده. بذل هاجبی که با امرا و ملوک داشته این جاریه را میفرستاده و بزبان او عرض میکرده اما بذل خود نیز چنانکه اشاره شد از جواری و مملوکه جعفر بن موسی الهادی از بزرگان خاندان عباسیه بوده است و انقدر هنرمند که قیمت کرانی بهم رسانید گویند محمد بن زبیده عمزادهٔ جعفر از جعفر خواهش کرد که بذل را با او بفروشد یا ببخشد جعفر گفت من کنیز فروش

نیستم وچون مدبره است نیز نمیتوانم ببخشم
محمد بن زبیده شبی در وقتیکه جعفر مست بود بذل را گریزانده بخانهٔ
خود برد وعلی الصباح مخصوصاً جعفر را دعوت نمود جعفر چون بخانهٔ محمد
رفت بذل را آنجا دید ودانست خود نیز بی میل نیست که در خدمت محمد بن
زبیده باشد رضا به بیع آن کرد بدین بود که حراقه یعنی سفینه را که نشسته
واز راه دجله بخانهٔ محمد آمده محمد گفت از نقره پر کردند وهنگام معاودت
جعفر در بهای بذل باو دادند از این که گذشته نوشته‌اند محمد بن زبیده
آنقدر جواهر باین جاریه داد که احدی بمعادل آن نایل نگردیده چون
محمد در گذشت از امرای عسکریه وکتاب واشراف بسیار کسان خواستگار
بذل شدند او قبول نکرد وبی شوهر بسر برد واسم مادر ابومسلم صاحب
دعوت بنی العباس نیز وشیکه بوده است

وفاء

بجدی افندی مترجم شقایق میگوید مادر شیخ مصلح الدین مصطفی از مشایخ
عصر سلطان بایزید مسماه به وفا بوده در اینصورت میبایست شیخ مشار
الیه با بن الوفا مشهور شود لکن در سده تربت او این بیت نوشته شده

خواهی که بدانی سفر شیخ وفا را | در یاب ز تاریخ الی رحمة ربه

ودر بعضی قطعات خط خود چنین رقم کرده (کتبه الحقیر مصطفی بن احمد
الصدری القنوی المدعو بوفا) بنابرین معلوم میشود وفا لقب
خود شیخ است

ولاده

بفتح واو وتشدید لام دختر المستکفی بالله محمد بن المستظهر بالله عبد
الرحمن بن عبید الله بن الناصر لدین الله از ملکزاده های اندلس وفاضله
وادیبه های بسیار مشهور آن مملکت بوده در یکطرف تاج خود با کلابتون
این بیت رقم نموده

انا والله اصلح للمعالی | وامشی مشیتی واتیه تیها

و بر طرف دیگر این بیت را

و امکن عاشقی من صحن خدی | و اعطی قبلتی من یشتهیها

صاحب کتاب سرح العیون (اسم لغزالی) شرح رسالهٔ ابن زیدون گوید بعد از آنکه المستکفی پدر ولاده مغلوب ملوك الطوایف شد و مقتول گشت مشار الیها حجاب احتشام خود را مبتذل ساخت و با بزرگان از اهل سخن بنای مشاعره و ملاقات گذاشت بعد از آن از ادبای عصر ذو الوزارتین ابو الولید احمد بن عبد الله بن احمد بن غالب ابن زیدون المخزومی الاندلسی که جامع فضایل و کمالات بود مفتون ولاده گردید و وزیر ابو عامر بن عبدوس دیرین معاشقه با او بنای رقابت گذاشت یعنی زنی را از نزد ولاده فرستاد که میل و عشق ابو عامر را باو تبلیغ کند و او را بر آن بدارد که فقط مواصلت خود را خاص ابو عامر نماید ابو الولید بن زیدون بشنید رسالهٔ از زبان ولاده جواب بر ابو عامر نوشت و در آن رسالهٔ استهزا و سخریه بلکه هجای ابو عامر است و آن رساله معروف شد و بدست ادبا افتاد

نگارنده گوید سرح العیون شرح همین رساله است و ولاده چند بیت با ابن زیدون سرّی وسیرتی داشته و در آنجا لکفته است

ترقّب اذا جنّ الظلام زیارتی | فانّی رایت اللیل اکتم للسرّ

وبی منك ما لو کان بالبدر لم ینر | وباللیل لم یظلم وبالنجم لم یسر

و قتی آن مخالفت بکدورت مبدل شده در آنجا لکفته است

انّ ابن زیدون علی فضله | یلهج بی شتماً ولا ذنب لی

یلحظنی شزراً اذا جئته | کانّما جئت لاخصی علی

اشارت بذلك الی عبد للوزیر کان متهما به نیز گوید

و لقبت المسدس وهو نعت | تفارقك الحیاة ولا یفارق

فلوطی ومابون وزان | وذیوث وقرنان وسارق

و ابن زیدون را قصاید طنّانه و اشعار آبدار است و در رقابت ابو

عامر بن عبدوس میکوید

وغرّك من عهد ولادة / سراب تراءى وبرق ومض
هي الماء يأبى على قابض / ويمنع زبدته من مخض

فتح ابن خاقان صاحب قلائد العقيان در محسّنات ابن زيدون بولادة ميكويد وكان يكلف بولادة وهيم ليستضيئ بنور محياها في الليل البهيم ودر وصف ولادة ميكويد وكانت من الأدب والظرف وتتميم المسمع والطرف بحيث تختلس القلوب والألباب وتعيد الشيب الى اخلاق الشباب ولادة خيلی عمر كرده وشوهر اختيار ننموده مهجة القرطبية كه ترجمهٔ حالش كذشت شاكرد او بوده در شب سيم ماه صفر سال چهارصد وهشتاد يا هشتاد وچهار دركذشت مادر وليد بن عبد الملك وسليمان بن عبد الملك از خلفای بنی اميه كه دختر عباس بن حزن العبسی بوده نيز ولاده نام داشته است.

وهبة

از قراری كه در جلد سيزدهم اغانی در ذيل احوال احيحة بن الجلاح مسطور است وهبه مملوكهٔ محمد بن عمران القرشی و مغنيهٔ با مهارت بوده در وصف او كفته اند

يا وهب لم تبق لی شيئاً اسرّ به / الا الجلوس فتسقينی واسقيها
وتمزجين بريق منك لی قدحا / كانّ فيه رضاب المسك من فيك
يا اطيب الناس ريقا غير مختبر / الا شهادة اطراف المساويك
قد زرتنی زورة فی الدهر واحدة / ثنّی ولا تجعليها بيضة الديك
ما نلت منك سوی شیء اسرّ به / ولست ابصر شيئاً من مساويك
فان ملكته لم تملك فعلتها / ما كل مالكة ترضی بمملوك

حرف الهاء

(ام الحبّی) هاجر

دختر

خیرات حسان

دختر قاضی علاء الدین علی بن محمد بن سعید بن محمد بن علی الحلبی معروف بابن خطیب و از محدثه های مشهوره و از اشیاخ امام سیوطی است عایشه بنت محمد بن عبد الهادی و برخی از محدثین بمشار الیها اجازه داده اند

هاجر

نیز محدثه ایست که در سال هشتصد و نود در قدس متولد شده و اورا عزیزة المقدسیه میگفتند او هم از اشیاخ سیوطی است و امام مشار الیه تا یک وحیات ابن هاجر و ام الخیر هاجر بدرود زندگانی گفته باشد چه در کتاب المنجم فی المعجم تاریخ وفات انها را ننوشته است و هاجر خوند زوجه سلطان برقوق از نساء مشهوره بوده و در انباء ابن حجر در جزو متوفیات سال هشتصد و سی و سه اسم او مذکور و مسطور است

هاله بنت وهب

دختر وهب ابن عبد مناف بن زهره عمزاده آمنه بنت وهب و مادر حضرت حمزه است وقتیکه عبد المطلب آمنه را برای پسر خود عبد الله تزویج میکرد هاله را هم برای خود بزنی گرفت و حمزه از بطن هاله متولد شد چون حضرت رسول صلعم نیز متولد شدند بعقیده اهل سنت و جماعت ثوبیه آزاد کرده ابو لهب باشیر پسر خود مسروح چند روزی آن مولود مبارک را ارضاع نمود بنابرین حضرت حمزه هم عم بزرگوار حضرت رسول صلعم و هم برادر رضاعی آنجناب است و هاله بنت خویلد خواهر حضرت خدیجه و مادر ابو العاص بن الربیع داماد حضرت رسول است

هدیه

از اعیان عصر صفدی و دختر علی بن عسکر الشیخه و مکناة بام محمد البغدادیه است و از محدثه ها فی میباشد که در اواخر مائه ششم هجری در بغداد زندگانی میکرده زهد و صلاحش بکمال و اکثر بفرایض و نوافل اشتغال داشته از محدث ابن الزبیدی و جعفر الهمدانی و سایر اخذ و روایت حدیث کرده علم الدین برزالی استاد صلاح الدین صفدی کو بد من میسند ابی داود را

نزد او خوانده و در مسافرت از شام بقدس شریف با او همسفر شدم هم
در بیت المقدس هم در خلیل الرحمن بمن درس حدیث داد بخانهٔ ما آمد و شد
داشت و روزها اقامت میکرد اکثری از طلبهٔ علوم از وی اخذ علم و استفاده
مینمودند در هیجدهم جمادی الاولی سنهٔ هفتصد و دوازده در قدس
وفات کرد

هزیله

پنج نفر از صحابیات هزیله نام داشته اند یکی از آنها هزیلهٔ بنت الحارث
الهلالیه است که خواهر میمونه بنت الحارث الهلالیه باشد و اسم مادر
شاعر مشهور جمیل وضاح الیمن نیز هزیله بوده

هند بنت اثاثه

دختر اثاثة بن عباد بن المطلب بن عبد مناف القرشیه المطلبی از فصحای
صحابیات است در هنگام احد زوجهٔ ابو سفیان هند بنت عتبه در روی
سنگ بلندی رفته این ابیات خواند

نحن جزیناکم بیوم بدر ... والحرب بعد الحرب ذات سعر
ما کان عن عتبة لی من صبر ... ولا اخی وعمه وبکر
شفیت نفسی وقضیت نذری ... شفیت وحشی غلیل صدری
فشکر وحشی علی دهری ... حتی ترم اعظمی فی قبری

هند بنت اثاثه ابیات ذیل را در جواب او گفت

خزیت فی بدر وغیر بدر ... یا ابنة وقاع عظیم الکفر
صبحک الله قبیل الفجر ... ما الهاشمیین الطوال الزهر
حمزة لیثی وعلی صقری ... اذ رام شیب وابوک غدری
فخضبا منه نواحی النحر ... بکل قطاع حسام یفری

در جواهر ملتقطه مذکور است که اسناد این رجز بهند بنت اثاثه
مغایر با مسطورات کتب معتبرهٔ سیر و ادب است چه آنها این ابیات را
به اروی بنت عبد المطلب نسبت داده اند چنانکه در جلد اول ذکر شد

هند بنت اسماء

دختر اسماء بنت خارجه الفزاری از جوانمردان تابعین است و از زوجات حجاج ظالم او و هند دختر مهلب ابن ابی صفرة الازدی هر دو در یک نکاح حجاج بودند شبی حجاج در خوابی دید هر دو چشمش کور شده در خیال خود تعبیری برای این رؤیا پیدا کرده آن دو زن را یک مرتبه طلاق داد چندی نگذشت که پسرش محمد درگذشت و همان روز فوت او خبر وفات برادرش محمد بن یوسف از یمن رسید آنوقت ملتفت تعبیر خواب شد و فرزدق و بیت ذیل را در مرثیه آنها و تسلیت حجاج گفته

ان الرزیة لا رزیة مثلها ... فقدان مثل محمد و محمد
ملکان قد خلت المنابر منهما ... اخذ الحمام علیهما بالمرصد

هند بنت الحرث المریه

معشوقه شاعر مشهور عمر ابن ابی ربیعه است و در حق او گفته

لیت هندا انجزتنا ما تعد ... وعدت هند وما کانت تعد
واستبدت مرة واحدة ... انما العاجز من لا یستبد

عمر که پسر عبد الله ابن ابی ربیعه از اشراف بنی مخزوم و اکابر اصحاب است اهل فسق بوده و برزنان دست اندازی مینموده از جمله با هند بنت الحرث راهی داشته و هند در جائی بعمر ابن ربیعه خطاب کرده و گفته ویحک یا عمر اسمع منی لو رأیتنی منذ ایام واصبحت عند اهلی فادخلت راسی فی جیبی فنظرت الی حری فاذا هو ملأ الکف ومنیة المتمنی فنادیت یا عمراه یا عمراه قال عمر فصحت یا لبیکاه یا لبیکاه ثلاثا ومددت فی الثالثة فضحکت (انتهی اغانی)

عمر ابن ابی ربیعه شب وفات عمر بن خطاب متولد شد لهذا هر وقت حرفی از و بمیان می آمد حسن بصری میگفت ای حق رفع وای باطل وضع واما قطعه مسطوره که فوق را گویند بهارون الرشید بخوانند و تعریض

عدم استقلال و اختیار برامکه نمودند این فقره در دلها رو زکینه شد و یکی از اسباب استیصال برامکه گردید

هند بنت زید

انصاریه و از اشیاع حضرت علی مرتضی علیه السلام و از فصحای صحابیات و قتیکه معاویه باغوای زیاد ابن ابیه حجر بن عدی صحابیرا بکشت هند بنت زید در مرثیه او گفت

ترفع ایها القمر المنیر	تبصر هل تری حجراً یسیر
یسیر الی معاویة بن حرب	لیقتله کما زعم الأمیر
تجبرت الجبابر بعد حجر	وطاب لها الخورنق والسدیر
واصبحت البلاد له محولا	کان لم یحیها مزن مطیر
الا یا حجر حجر بنی عدی	تلقتک السلامة والسرور
اخاف علیک ما اردی عدیا	وشیخا فی دمشق له زئیر
فان تهلک فکل زعیم قوم	من الدنیا الی هلک یصیر

حجر بن عدی از اصحاب کرام معروف بحجر الخیر و مردی نیکو و صاحب برکات بود چون در جنگی پشتش مجروح شد او را عدی الأدبر میگفتند زیاد در والی گری کوفه از و بمعاویه شکایت و سعایت کرد معاویه او را با چند نفر از اصحابش مقیداً بشام خواست و همه را نابود نمود و این یکی از سیئات معاویه است حسن بصری گوید چهار خصلت در معاویه بود که هریک از آن چهار برای هلاک نمودن صاحب آن خصلت کفایت مینمود یکی آنکه شمشیر بروی این امت کشید و در خلافتی که بقیه اصحاب و ارباب فضیلت در آن بودند با آنها مشورت نکرد و امر و نهی را خود بر عهده گرفت دوم آنکه پسر خود را که شراب میخورد و حریر میپوشید و طنبور میزد جانشین خود کرد سیم زیاد را بخود الحاق کرد با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است الولد للفراش وللعاهر الحجر چهارم قتل حجر و اصحاب او فیا ویلاه من حجر و یا ویلاه من حجر و اصحابه

خیرات حسان
ج ۳
هند بنت عتبه

دختر عتبه بن ربیعه بن عبد شمس بن عبد مناف القرشی العبشمی از نسوان عصر رسالت و زوجهٔ ابی سفیان مادر معاویه است فصاحت فطری و نطق و بیانی داشت و زنی جری و جسور بوده قبل از فتح مکه در ملعنت و کفر مصر و در عداوت با اسلام و مسلمین کوشش میکرد چون مکه مفتوح گردید اسلام اختیار نمود روز فتح مکه بنا بر سیئات عدیده که پیش ارتکاب کرده مخونش هدر شد اما بعد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله او را عفو فرمودند گویند پس از قبول اسلام بتهای خانهٔ خود را پلک پلک می شکست و میگفت سدتها فریب شما را خوردم وفات او در ایام خلافت عمر در محرم سال چهاردهم واقع شده ابو قحافه پدر ابو بکر نیز در آن روز در گذشته است از بعضی اقوال چنین معلوم میشود که در خلافت معاویه مادر او زنده بوده

در بعضی کتب نوشته اند روزی شخصی نزد معاویه آمده گفت مادر خود را بزنی بمن ده او گفت مادر من دیگر نمیزاید بنا بر این او محتاج بازدواج نیست آنشخص گفت پس والی گیری فلان ولایت را بمن ده معاویه گفت

طلب الابلق العقوق فلما لم یجده اراد بیض الانوق

اما نظر بخبری که ذکر شد و تعیین سال وفات هند بنت عتبه این حکایت جعل و بی اصل است کمال الدین دمیری رجوع بر نهایهٔ ابن اثیر کرده و این خبر را تصحیح نموده میگوید روزی شخصی نزد معویه آمده درخواست کرد چیزی بطور مستمری برای او برقرار کند معاویه قبول نمود چون موافقت دید برای پسر خود درخواستی کرد معاویه رد نمود بعد برای عشیرت خود انعامی خواست معاویه شعر مسطور در فوق را خواند

خلاصه وقتیکه هند در حالت کفر بود با مشرکین در غزوات بدر و احد حضور بهم رسانید و بر ابو جهل بقدری افتخار میکرد که بشرف اسلام مشرف شده تشنیع میکرد چنانکه در ترجمهٔ حال ثبیه بنت یعار بدین فقره اشارت رفت و فخریهٔ او در غزوهٔ احد در شرح حال هند بنت اثاثه مسطور گشت

از قرینه

از قراری که در کتب سیر نوشته اند هند زوجهٔ ابوسفیان و چند زن از صنادید قریش که زوجهٔ عکرمة بن ابی جهل و ام حکیم دختر حارث بن هشام و زوجهٔ حارث بن هشام و فاطمه دختر ولید بن مغیره و زوجهٔ صفوان بن امیه و برزه دختر مسعود الثقفی زوجهٔ عمرو بن عاص و ریطه دختر منبه سهمی بعضی از زنان با شوهران خود در غزوهٔ احد حاضر بوده اند و مخصوصا برای انتقام خون پدر و برادر خود عتبه و ولید که در بدر کشته شده بودند هند مشرکین را بقتال تشویق و تحریض میکرد و این رجز میخواند

نحن بنات طارق نمشی علی نمارق

الدر فی المخانق والمسک فی المفارق

ان تقبلوا نعانق او تدبروا نفارق

فراق غیر وامق

نیز میگفت

ویها بنی عبد الدار ویها حماة الادبار

ضربا بکل بتار

و در آن روز چنانکه در جلد اول مذکور شد وحشی نام غلام حبشی بعد از آنکه حربه انداخته حمزه را شهید کرد فرصت یافت و خود را بجسد مطهر او رسانید شکم او را پاره نمود و جگر او را بیرون آورده نزد هند آورد و او با کمال حرص آن جگر را بدندان گرفته خایید میگویند حضرت حمزه در جنگ احد مانند شیر بهر طرف حمله میکرد و مشرکین عقب می کشیدند و جرات نزدیک شدن نداشتند وحشی بقاعدهٔ حبشیان در انداختن حربه مهارت داشت از دور انداخت و کار حمزه را ساخت چون این کار کرد مالک او جبیر بن مطعم او را آزاد کرد و هند بنت عتبه تمام حلی و زیور و اموالی که با خود همراه داشت بوحشی داد و گفت بعد از عودت بمکه احسانها در حق تو خواهم نمود و گفت

العمر از تو شاکر خواهم بود و این دو بیت که گفته است

شفیت من حمزة نفسی با حد	حین بقرت بطنه عن الکبد
اذهب عنی ذاک ما کنت اجد	من لوعة الحزن الشدید المعتمد

استنباط میشود که هند خود شکم حمزه علیه السلام را پاره کرده و جگر او را بیرون آورده و در فتح مکه ابوسفیان شوهر او برای حصول اطلاع از حالات اردوی حضرت رسالت که برای تسخیر مکه می آمدند بوادی مر الظهران آمد و در آنجا بدلالت عباس قبول اسلام کرد و چون بمکه باز گشت از انهاض مقدس نبوی صه خبر داد و برخلاف مأمول با هالی خطاب کرده میگفت بجماعت قریش قبول دین اسلام کنید تا سالم بمانید هند با وحمله کرده ریش او را گرفته گفت ای آل غالب بکشید این مرد سرکشیده را

آخرین جرأت هند بنت عتبه این بود که چون مکه فتح شد و اعلان عفو عمومی کردند و از آنجمله چند تن را مستثنی نموده خون آنها را هدر قرار دادند و آنها چون خود میدانستند واجب القتل میباشند هر یک بطرفی گریختند هند مخفی شده بدست نیامد وقتیکه بیت شریف از اوثان و اصنام پاک شد و مأموریت سقایت زمزم و طواف کعبه و خدمت آن بانجام رسید حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر دوی صفا بر آمده مردم می آمدند با حضرت بیعت میکردند چون نوبت بزنان رسید ام هانی خواهر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و ام حبیبه دختر عاص بن امیه و اروی و عاتکه خالههای عتاب بن اسید و ام حکیم زوجه ابی جهل و فاخته خواهر خالد بن ولید و سایر اکابر زنان قریش پیش قدم نسوان شده بحضور حضرت مشرف شدند هند متنکراً آمده داخل در جرگه آنها شد چون حضرت رسول کریمه يا ايها النبي اذا جاءك المؤمنات يبايعنك على ان لا يشركن بالله شيئا ولا يسرقن ولا يزنين ولا يقتلن اولادهن ولا ياتين ببهتان يفترينه بين ايديهن وارجلهن

ولا یعصینک فی معروف فبایعهن را تلاوت فرمودند و امر کردند بشرط اجتناب از شرک و سرقت و زنا و عدم قتل اولاد و نگفتن بهتان و عصیان نکردن بامر خالق منان بیعت کنند هند پیش آمده گفت تو با ما همان شرطها میکنی که با مردان در هر حال اما هم شرایط را بجای می آوریم همین که حرف سرقت بمیان آمد هند گفت من از مال ابوسفیان بعضی چیزها برداشته ام ابوسفیان حاضر بود گفت هرچه برداشتی حلالت باد آنگاه حضرت رسول صلعم فرمودند تو هند هستی عرض کرد بلی هندم گذشته را عفو فرمایید چون در اجتناب از زنا سخن رفت گفت آیا زنی که حره است هیچوقت باینکار راضی میشود چون از کشتن اولاد گفتگو کردند گفت آنها را شما کشتید چون ذکر بهتان شد گفت والله بهتان بدست تو ما را بمکارم اخلاق امر میکنی اخر الامر حضرت فرمودند نباید گناه نکنید گفت ما باین دیوان عالی بقصد عصیان نیامده ایم خلاصه اسلام او قبول شد و از قتل او در گذشتند

در سیره ابن هشام بعضی از اشعار ابن هند و هند بنت اثاثه که در غزوه بدر گفته ثبت شده است   ابیات ذیل را نیز هند بنت عتبه در مرثیه پدر و عم خود که روز بدر مقتول شدند گفته و از قرار مسطورات صاحب اغانی در این اشعار با خنساء قصد مشاعره داشته میگوید

من حس لی الاخوین کالغصنین او من راهما قرمان لا یتظالمان ولا یرام حماهما
ویلی علی ابوی والقبر الذی واراهما لا مثل کهلی فی الکهول ولا فتی کفتاهما

قبل از آنکه ابوسفیان هند را بزنی بگیرد او در حباله نکاح فاکه بن مغیره از کرماء قریش بود فاکه مشار الیها را طلاق داد و ابوسفیان بگرفت و پیش از آن مسافر بن ابی عمرو از شعرای قریش هند را در اشعار خود نام برده است نیز دختر ابوسفیان مسماة بهند بوده و از فصحای نساء قریش شمرده میشود خواهر ام حبیبه و معاویه و مادر عبدالله بن الحارث والی بصره است چون مشار الیها پسر خود عبدالله را در طفولیت که برقص و بازی می داد این شعر را میخواند

لاکرمن

لا نکحن ببه جاریة خدبه مکرمة محبه یحب اهل الکعبه

عبد الله را ببه لقب داده اند و فرزدق شاعر مشهور که بصرا و بی بود از بیعت با عبد الله اظهار امتنان کرده و او را بهمین لقب یاد نموده میگوید

وبایعت اقواما وفیت بعهدهم وببه قد بایعته غیر نادم

ببه بتشدید حکایت از صوت طفلی است که تازه بزبان آمده باشد واین دو بیت را هند در حق پدر خود بنظم آورده میگوید

من یشتری منی شیخا خبا احب من ضب یداجی ضبا
کان خصیبه اذا اکبا فروجتان تلفظان حبا

هند بنت عذافر

آن زنی است که عمره بنت الحمارس در حق او گفته است

حوثرة من اعظم الحوائث نبطت بحقوی صمیا غاهر
اهدیتها الی ابنه العذافر

هند بنت عوف

دختر عوف الکنانی است وچنانکه پیش اشاره کرده ایم از زنهای خوشبخت عرب بوده نزد خرد اشتهر هم صحابیه که آنها را اخوات مؤمنات میگفتند اند وهر یک با یکی از شرفا هم بالین بوده اند میمونه از زوجات مطهرات حضرت رسول صلعم ولبابه کبری زوجه عباس وسلمی زوجه حضرت حمزه واسماء زوجه جعفر طیار چهار تن از انها بوده پس هند بنت عوف از حیثیت داماد اکرم زنان شمرده میشود

هند بنت نعمان

دختر نعمان بن بشیر صحابی وخواهر حمیده بنت النعمان است که ترجمه حالش گذشت مشار الیها نیز مثل هند بنت اسماء در حباله نکاح ظالم مشهور حجاج بن یوسف الثقفی بود در مستطرف مسطور است که هند بنت نعمان در حسن وزیبائی یکانه زمان بود واز فصاحت وادب هم بهره کافی داشت صیت جمالش بحجاج رسید طالب تزویج او گردید مال زیاد بذل

کرد و او را بزنی گرفت مثلاً عهد کرد غیر از مهر دویست هزار درهم بعد
هند با شوهر خود ببلدهٔ پدر خود معرة النعمان آمده مدتی آنجا بماند
بعد بعراق رفتند اوقاتی که در عراق بودند روزی حجاج از نزدیک طاق
هند گذشت دید مشار الیها در آئینه نظر میکند و این دو بیت
میخواند

وما هند الا مهرة عربية | سليلة افراس تحللها بغل
فان ولدت فحلا فلله درها | وان ولدت بغلا فجاء به البغل

ودر اغانی بیت ثانی را اینطور نوشته

فان نتجت مهرا كريما فبالحرى | وان كان اقرافا فمن قبل الفحل

حجاج بدون اینکه بر هند معلوم کند که از اینطرف گذشته و این ابیات
شنیده برگشت و مصمم طلاق دادن هند گشت و عبدالله بن طاهر را
در اینکار وکیل نمود و گفت باید بدو کلمه اینعمل را اتمام کنی و دویست هزار
درهم معهود را نیز فرستاد عبدالله نزد هند رفت و گفت ابو محمد الحجاج
بتو میگوید کنت فبنت اینهم دویست هزار درهم حق تو هند گفت والله
ما وقتیکه زن و شوهر شدیم شاکر نگشتیم حالا هم که جدا شدیم نادم نگشتیم
مبلغی را که آورده بمژدگانی بتو دادم که بمن مژدهٔ خلاصی از صحبت
کلب بنی ثقیف دادی مختصر هند طلاق گرفته بمعره رفت و عبدالملک
مروان خلیفهٔ اموی داستان این جدائی بشنید و طالب تزویج هند
گردید و کس نزد او فرستاد و با و خبر داد وی در جواب نوشت یا امیرالمؤمنین
لگن را سگ لیسید عبدالملک را اینعبارت اسباب ضحک و بشاشت شد
آن حدیث شریف که در باب لیسیدن سگ لگن را وارد شده و حاصل
کلام اینست که بعد از هفت دفعه شستن پاک میشود بهند نوشت هند
تسلیم شده عریضهٔ مشعر بر قبول بعرض رسانید و شرط اینکار قرار داد
که هنگام حرکت من از معره باید حجاج بنا یده مهار شتری که حامل هودج
مرا است بگیرد و پیاده و پا برهنه راه طی کند تا بپایهٔ سریر خلافت برسد

عبد الملک ازین تکلیف هم خنده قهقهه نمود و فرمانی در باب این مأموریت
بنام حجاج صادر شد حجاج هم جز اطاعت چاره نداشت از عراق بمعرة
النعمان آمد هند حاضر شد و در محمل قرار گرفت خدم و حشم در اطراف
ایستادند حجاج هم آمده ادای تکلیف مأموریت نمود مهار ناقه را
گرفت و پیاده و پابرهنه براه افتاد و همینطور او را تا شام برد در
اثنای راه هند و دایه او هیفاء بحجاج میدیدند و میخندیدند و او را
استهزا مینمودند گویند هند روزی بروی حجاج نگاه کرده بقهقهه
خندید حجاج این بیت خواند

فان تضحکی منی فیا طول لیلة | ترکتک فیها کالقباء المفرج

هند در جواب این دو بیت خواند

وما نبالی اذا ارواحنا سلمت | بما فقدناه من مال ومن نشب
فالمال مکتسب والعز مرتجع | اذا النفوس وقاها الله من عطب

نیز گویند چون بمقر خلافت نزدیک شدند هند پول طلائی از جیب خود
بیرون آورده عمدًا بزمین انداخت و بحجاج گفت ای شتربان یکدرهم از
دست ما افتاد آن را بردار حجاج دید آن مسکوک طلا است گفت درهم
نیست بلکه دینار است و مسکوک را بهند داد هند گفت الحمد لله که حق
جل و علا عوض درهم بما دینار کرامت فرمود و معلوم است که این کنایه
نیز بحجاج را تکایتی بوده است
ابو الفرج در اغانی میگوید حجاج چندی هم ام ابان خواهر هند را
در حبالهٔ نکاح داشت و در آنوقت هند این ابیات را در حق حجاج
بنظم آورد

قد کنت ارجو بعض ما یرجو الراج | ان تنکحیه ملکًا ذا تاج
اذا اذکرت نکاح الحجاج | تضرم القلب بحزن وهاج
وفاضت العین بماء ثجاج | لو کان من عثمان قبل الاعلاج
مستوی الشخص قلیل الاوداج | نا نائت ما نلت بحبل الدراج

هند جاریهٔ ابی محمد

جاریهٔ ابو محمد عبد الله بن مسلمة الشاطبی از ادیبه‌های اندلس و شاعره و مغنیهٔ ماهره بوده است آنکه رای آن عصر ابو عامر بن ینق وزیر دو بیت مسطور در ذیل را با او نوشته میگوید

یا هند هل لک فی زیارة فتیة	نبذوا المحارم غیر شرب السلسل
سمعوا البلابل قد شدوا فتذکروا	نغمات عودک فی الثقیل الاول

هند در ظهر کاغذ ابن دو بیت را جواب نوشت

یا سیدا حاز العلی عن سادة	شم الانوف من الطراز الاول
حسبی من الاسراع نحوک اننی	کنت الجواب مع الرسول المقبل

مصرع (شم الانوف من الطراز الاول) را هند تضمین کرده و اصلاً از حسان بن ثابت است از قصیدهٔ مشهورهٔ او که در حق جبلة بن ایهم گفته مصرع اول از مطلع قصیده اینست (اسئلت رسم الدار ام لم تسئل) درین قصیده غسانیان را که آل جفنه میباشند ستوده میگوید

لله در عصابة نادمتهم	یوما بجلق فی الزمان الاول
اولاد جفنة عند قبر ابیهم	قبر ابن ماریة الکریم المفضل
بیض الوجوه کریمة احسابهم	شم الانوف من الطراز الاول

چهارده نفر از صحابیات نیز مسماة بهند بوده از جمله حضرت ام سلمه است و هند الجهینیه صحابیه معشوقهٔ بشر الاسدی صحابی است و بشر بدرد عشق وفات کرده و مرده

هنیده بنت صعصعه

دختر صعصعة بن ناجیه صحابیه است که در جلد اول بعنوان ذات الخمار ذکر وی از و شده و ان من البیان لسحرا در حق بلاغت شوهر او زبرقان بن بدر گفته شده چنانکه زبرقان و قیس بن عاصم و عمرو بن الاهتم از عراق بمدینهٔ منوره آمده و خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف گردیدند زبرقان از روی مباهات در خدمت حضرت عرض کرد انا سید بنی تمیم و المطاع فیهم و المجاب

امنعهم من الظلم واخذ منهم بحقوقهم پس بعمرو بن اهتم اشاره کرده گفت و هذا یعلم ذلک و مقصود شاین بود که عمرو تصدیق کلام او نماید عمرو همین قدر گفت انه لشدید العارضة مانع لجانبه مطاع في ادنیه زبرقان عرضکرد یا رسول الله عمرو بسیاری از محاسن اخلاق مرا میداند ولی از حسد اظهار نمیکند عمرو بن اهتم گفت آیا بتو حسد میبرم بعد رو بحضرت نبی اکرم نموده گفت والله یا رسول الله انه لئیم الخال جدیث المال احمق الوالد مضیع في العشیرة والله یا رسول الله لقد صدقت في الاولی وما کذبت في الاخری ولکنی رجل اذا رضیت قلت احسن ما علمت و ان غضبت قلت اقبح ما وجدت حضار از سلاست بیان آن دو نفر متعجب شده و حضرت نبوی صلوات الله علیه تحسین را فرمودند ان من البیان لسحرا

و بر عکس ابو افعر و قتی حضرت رسالت حکمی در باره حمل بن مالک الهذلی صادر فرموده بودند یعنی حمل سنگی بر شکم ملیکه نام زده و او چون حمل داشت جنین را سقط کرده دعوی بحضرت برده حضرت فرمودند حمل یک غلام یا یک کنیز بدهد حمل از ناداني گفت کیف اغرم یا رسول الله من لا شرب و لا اکل و لا نطق و لا استهل فمثل ذلک بطل حضرت در تقبیح این کلام مسجع او فرمودند انما هذا من اخوان الکهان

بمناسبت لفظ هنیده مسطور میدارد که در لغت عرب چنین ضبط شده که عرب عدد صد را هنیده میگویند و باین اشعار استشهاد کرده اند

ونضر بن دهمان الهنیدة عاشها	و تسعین حولا ثم قوم فانصاتا
وعاد سواد الراس بعد بیاضه	وراجعه شرخ الشباب الذی فاتا
فعاش بخیر في نعیم وغبطة	ولکنه من بعد ذا کله ماتا

چنانکه از مفاد این اشعار بر می آید میگویند نصر بن دهمان در عرب از رؤسای قبیله بنی غطفان یکصد و نود سال عمر کرده بعد از آن که موی او سفید شده بود دوباره سیاه شده دندانها نیز ریخته جوانی او عود نمود و مدتی که اینحالت داشت

مردم برو رشک میبردند صدق وکذب اینمطلب را خدا داناست و در زهر [illegible] عرب نصر را از معمرین شمرده وضبط کرده اند و در مثل میگویند اعمر من نصر

نیز در اوقیانوس در مادهٔ قصل مسطور است که قبل از ظهور نور اسلام در عرب شخصی از قبیلهٔ جهینه موسوم بعمیر بن جندب وفات کرد پس از تجهیز و تکفین او را در تابوت گذاشته بودند بدست خود کفن از سر و روی برداشت و نشست و گفت این القصل یعنی قصل را که ابن عم او بود خواست مردم تعجب کرده گفتند قصل را برای چه میخواهی او اینجا بود حالا رفت عمير كفنا نبت فقيل لي لامك الهبل الا ترى الى حفرتك تنثل وقد كادت امك تثكل ارأينا ان حولناك الى محول ثم غيب في حفرتك القصل الذي مشى فاخرأل ثم ملأناها من الجندل اتعبد ربك وتصل وتترك سبيل من اشرك واضل عمیر میگوید من بواسطهٔ این کلمات تکلیف آنشخص را قبول کرده نعم گفتم بقول راوی عمیر بعد از آن سالها عمر کرد زوجات گرفت و فرزندان متعدد آورد اما قصل سه روز بعد از واقعهٔ مذکوره درگذشت و در همان قبر که برای عمیر حفر کرده بودند مدفون شد

نیز از معمرین که در حق آنها مبالغه شده دوید ابن زید است صاحب قاموس میگوید در زمان جاهلیت شخصی چهارصد و پنجاه سال عمر کرده درک زمان سعادت اقتران اسلام نموده اما به بیعت نبی بسر برده در حال احتضار این رجز خوانده است

اليوم يبنى لدويد بيته	لو كان للدهر بلا ابليته
او كان قرني واحدا كفيته	يا رب نهب صالح حويته
ورب غيل حسن لويته	ومعصم مخضب ثنيته

یکی از معمرین نیز معاذ بن مسلم بضم میم بوده که با ملوک بنی مروان و بعد از آنها با خلفای بنی عباس مصاحبت کرده یکصد و پنجاه سال تمام درین دار

زیسته

زیسته و در درازی عمر ضرب المثل گشته گفته اند اعمر من معاذ و یکی از
شعرای آن عصر در طول عمر او اعجاب نموده و ابیات ذیل را در حق او
بنظم آورده است

ان معاذ بن مسلم رجل ... لیس بمیقاتاً لعمره امد
قد شاب راس الزمان واکتهل ... الدهر واثواب عمره جدد
قل لمعاذ اذا مررت به ... قد ضج من طول عمرک الابد
یا بکر حوا کم تعیش و کم ... تسحب ذیل الحیات یا لبد
قد اصبحت دار آدم خربت ... وانت فیها کانک الوتد

در آخر بیت چهارم لفظ لبداست و آن اسم آخرین نسر لقمان است
توضیح آنکه بزعم اعراب لقمان بن عاد از مشایخ و بزرگان عرب بصوابدید
و درخواست قوم خود برای استسقا بحرم شریف رفت آن وقت که لقمان
در آن مقام مقدس بود قهر الهی تمام قوم او را نابود نمود او خود از درگاه
احدیت طول عمر خواست و مخیر شد که هفت رأس کاو کوهی یا هفت
کرکس اختیار کند که متعاقباً هر چه آنها در این سرا باشند او هم باشد
بعبارة اخری بقدر آن هفت جانور زنده ماند لقمان هفت کرکس را
اختیار نمود در نام آخری آنها لبد بود وی می پنداشت که این پرنده
نمیمیرد اما برخلاف ظن او این حیوان هم جان داد و عمر لقمان که بواسطه
زندگانی کرکسان هشتاد سال بر آن افزوده بود بسر رسید گذشت و
گذاشت بد بنواسطه عرب لبد را مشئوم خواندند (نسور لقمان یعنی
کرکسهای لقمان در عالم تاریخ یا اساطیر اولین معروف است)
نابغه الجعدی و لبید بن ربیعة العامری از شعرای صحابه نیز از معمرین
بشمار می آیند در کتاب روض الانف و محاضرات راغب و غیرها از معمرین
خبرها و داستانها است اما جمله بافسانه شبیه است آخر آنها بابارتن هندی
است میگویند بعد از سال ششصد هجری در هندوستان ظهور نموده
و ششصد سال هم زنده بوده در مردود بودن او شرح قاموس چیزها میگوید

وراء مناقشات میپوید

من اگر خیر ندارم ضرر و زیان ندارد   که درخت سرو آزاد بر ارغوان نهادد

حرف الیاء

یاسمینة السیراوندیه

سیراوند از قرای همدان و یاسمین عالمه بوده است منسوب بابن قرنه
صلاح الدین صفدی در کتاب عنوان النصر فی اعیان العصر از مشار الیها نام
برده و او را بحسن سیرت و علم و فضیلت ستوده میگوید یاسمینه بزنان
بغداد موعظه میفرمود و در تفسیر قرآن سخن میگفت آخر الامر
از وعظ نیز درگذشته بحجاز رفت بعد از اکمال مناسک حج منزوی شد
و در سال پانصد و دو بار قرب باری تعالی یافت ::

یاقوته بنت المهدی

دختر محمد المهدی از خلفای عباسی است پدرش او را بسیار دوست میداشت
و از خود دور نمیگذاشت بلکه در سفرها لباس مردانه باو میپوشانید و
همراه میبرد عجب آنکه این دختر مرد و دل پدر را بدرد آورد جگر مهدی
سوخت و چون شعله آتش برافروخت، در عالم رنج و الم برای تخفیف هم
و غم گفت هر که خواهد بتسلیت بیاید بیاید حاجب احدی را منع ننماید
بار عام است و خلیفه بر سر و صدد اکرام هر کس آمد، چیزی گفت اما آنکه
شبیب بن شبه بعرض رسانید از همه ابلغ بود و مهدی را بیشتر بهتر مشغول
نمود گفت یا امیر المؤمنین ما عند الله خیر لها مما عندک وثواب الله
خیر لک منها وانا اسئل الله ان لا یحزنک ولا یفتنک وان یعطیک علی ما
رزئت اجراً و یعقبک صبراً ولا یجهد لک بلاء ولا ینزع منک نعمة واحق
ما صبر علیه ما لا سبیل الی رده (نقل از کامل)

یسره بنت لبید

دختر لبید بن ربیعة العامری از ابناء شعراء سخن سرای ماهر بوده پدرش

لبید

لبید از مخضرمین است یعنی درک زمان جاهلیت و اسلام هر دو نموده
عمر شریف را از شصت در پیری شرف ایمان وی را نصیب گشته و خود گفته

الحمد لله اذ لم یأتنی اجلی   حتی اکتسیت من الاسلام سربالا

و این لبید قصیده دارد که مطلعش اینست

الا کل شیء ما خلا الله باطل   وکل نعیم لا محالة زائل

این شعر را مصرع اول آن را حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله
پسند کرده و فرموده اند اصدق کلمة قالها الشاعر و منقول است که غالبا
این بیت را آنحضرت میخواندند اگرچه بملاحظه می شکستند و در اینجا تحقیق
اینچنین است که فخر کائنات و اشرف موجودات دفع توهم را که زید و عمرو
نگویند بقوة شعریه سخن میسرایند و از پیغمبر باید آنچه میفرماید باید
شعر لبید را هم شکسته بخوانند و لا اعدل از نهجه و اکمل نفوس عقل کل
و صادر نخستین مقصود وزن میزان بحر عروض بیت هستی ارکان وجود
آنحضرت بود جمله شکسته ها را او درست میکرد اینجا چرا خود بعمد می شکست
و از چه این نقیصه بر خود می بست از جهل جاهل و نقص نادان لا یعقل از
آسمان بزمین می آمد تا خاکیان را پاک کند و مستعد فهم و ادراک

چونکه جفتم احول آمد این صنم   لازم آمد کاحولانه بنگرم

جمله معترضه بود لبید از فحول شعرای عرب است مشهور بسخا و کرم در زمان
جاهلیت و عصر سعادت هر دو بحرمردی و آخر عمر در کوفه ساکن بوده روزی
گرما او را آزرده نموده نذر کرد هر وقت باد صبا وزد شتری نحر کند و شبانی
کشد بنابرین هر وقت باد صبا میوزید مغیرة بن شعبه والی کوفه میگفت مروت
ابو عقیل یعنی لبید را اعانت میکنند بعد از آنکه ولید بن عقبة ابن ابی معیط
والی کوفه شد و لبید هم در آن وقت فقیر و تهی دست بود همینکه باد صبا
می آمد مردم را بصلوة جامعه خبر کرده پس از اجتماع و ادای نماز بر منبر
رفته خطبه خوانده اعانت لبید را در بجای آوردن نذر مذکور خواهش
میکرد بدینمنوال مال زیادی جمع میشد و لبید را برائت ذمه حاصل گشته

وهمچنین

و در چنین موقعی ابیات ذیل را ولید به لبید نوشته میگوید

اری الجزّار یشحذ شفرتیه اذا هبّت ریاح ابی عقیل
اغرّ الوجه ابیض عامریّ طویل الباع کالسّیف الصّقیل
وفی ابن الجعفریّ بحلفتیه علی العلّات والمال القلیل
بنحر الکوم اذ سحبت علیه ذیول صبا تجاوب بالاصیل

روزی از لبید پرسیدند اشعر شعرا کیانند گفت اوّل ملك ضلیل ثانی شابّ قتیل بعد از آن دو شیخ ابو عقیل مقصود از ملك ضلیل امرء القیس است که شاهزاده بوده و از شابّ قتیل طرفة بن العبد البکری است صاحب قصیده

لخولة اطلال ببرقة ثهمد تلوح کباقی الوشم فی ظاهر الید

که از قصاید سبعهٔ معلّقه است و طرفه در جوانی کشته شده و شیخ ابو عقیل خود لبید است گویند حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام نیز امرء القیس را بهمین وصف ستوده یعنی ملك ضلیل فرموده اند و باید دانست که لبید ناظم این قصیده است

عفت الدّیار محلّها ومقامها بمنی تأبّد غولها فرجامها

و این قصیده نیز از قصاید سبعهٔ معلّقه است مختصر چون اشعار ولید بر لبید رسید بدخترش گفت جواب آنرا گفته بگوی و به ولید فرست گفت

اذا هبّت ریاح ابی عقیل دعونا عند هبّتها الولیدا
اشمّ الانف اصید عبشمیًّا اعان علی مروّته لبیدا
بامثال الهضاب کانّ رکبًا علیها من بنی حام قعودا
ایا وهب جزاك الله خیرًا نحرناها واطعمنا الثّریدا
فعد انّ الکریم له معاد وظنّی بابن اروی ان یعودا

چون دختر این ابیات بگفت و بر پدر خواند او را تحسین نمود و ستود جز اینکه تمنّائی که در بیت آخر کرده از علوّ همّت او را خوش نیامد دختر گفت ولید از ملوك و امراء است از این چیزها دلتنگ و مکدّر نمیشود پدرش این جواب را پسندید

بعضی را عقیده این است که لبید بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شد یک
شعر نگفت حتی روزی عمر باو گفت از اشعار خود چیزی بخوان او گفت.
بعد از نزول سورهٔ مبارکهٔ بقره و آل عمران دیگر انشاد شعر روا نیست عمر
تحسین کرد اگر این مطلب حقیقت داشت میگفتیم خلیفه مصلحتی تحسین یا تصدیق
نموده نه اینکه واقف کار نبوده اما روایت ضعیف است و وجوه ضعف آن
عقلاً و نقلاً معلوم جواهر و نقود خزاین بحساب و شمار الهی را حبس و منع
نتوان کرد چون بزرگان ائمه علیهم السلام بشعر اداء اند بجهت نبوده و
بزرگان شعر را احکام حکمیه و مکدرشه شهره دیار خداوندی خوانده اند
و دیگر پیغمبر را بنبوت نشانده و از اشعاری که لبید در اوان مشرف بودن
بشرف اسلام گفته و دانشمندان نوشته اند این شعر است میگوید

ما عاتب المرء الكريم كنفسه — والمرء يصلحه القرين الصالح

و بهترین دلیل مطالب مسطوره در فوق همین شعر است و مکرر بیت سابق الذکر
که گفته بود

الحمد لله اذ لم يأتني اجلي — حتى اكتسيت من الاسلام سربالا

روشن و مبرهن نمیشود که لبید بعد از قبول اسلام گفته و از اشعاری
که لبید در مرض موت و حالت احتضار بنظم آورده این شش بیت است که
خطاب بدو دختر خود بیره که ترجمهٔ حالش موضوع این مقاله است و باسماء
خواهر بیره نموده میگوید

تمنى ابنتاي ان يعيش ابوهما — وهل انا الا من ربيعة او مضر
وفي ابني نزار عبرة ان سئلتما — وان تسألاهم تلقيا فيهما الخبر
وفيمن سواهم من ملوك وسوقة — دعائم عرش هدّه الدهر فانقعر
فان حان يوماً ان يموت ابوكما — فلا تخمشا وجهاً ولا تحلقا الشعر
وقولا هو المرء الذي لا خليله — اضاع ولا خان الصديق ولا غدر
الى الحول ثم اسم السلام عليكما — ومن يبك حولاً كاملاً فقد اعتذر

و در شعر آخر اعتذار بمعنی عذر است ای اتی بعذر قاله فی تاج العروس

ملیقطلو

صلاح الدین صفدی در کتاب عنوان النصر گوید ملیقطلو دختر ابغا بن هلاکو خان است اهل خیر و صلاح بوده وظایف مغول او را احترام زیاد مینموده شوهرش در یکی از محاربات مقتول گشت او هماندم بر اسب سوار شده قاتل را بچنگ آورده سرش را بدست خود بریده بر سینه بند اسب او بخنه مدتی با تجمل و شکوه داشت مختصر بعد از آن دیگر شوهر اختیار نکرده در سال هفتصد و بیست و سه بحج و زیارت خانهٔ خدا شتافت و در حرمین از قرار مذکور سی هزار اشرفی بذل کرد چون بدمشق الشام آمد امیر سیف الدین تنکز او را استقبال نمود

طیب الله الحبشیة

محدثه ایست از اشیاخ امام سیوطی و مادر حافظ تقی الدین بن فهد امام مشارالیه در کتاب المنجم فی المعجم ذکر او نموده اصلاً جاریه بوده در تاریخ هشتصد و شانزده در سن ده سالگی از حبشستان بمکهٔ معظمه آمده و در آنجا نشو و نما کرده مسند امام احمد را با چند کتاب معتبر دیگر نزد شمس الدین بن الجزری خوانده اشخاص عدیده باو اجازه داده این زن شخص بود و نهم است که امام سیوطی در حدیث از آنها اجازه گرفته است

تکملة

بعضی حکایات و موارد از نساء شاعره شنیده شده که صاحبان آن بدرستی معلوم نیست لکن آن نادره و حکایات شنیدنیست لهذا تکمیل کتاب و مزید فایدت و افادت را نگاشته میشود

در محاضرات مینویسند یکی از شعرای عرب را دشمنی بود روزی در عرض راهی در حالت تنهائی دچار او گردید و دید راه خلاصی مسدود داشت

ودشمن

و دشمن او را هلاک خواهد کرد و بخصم نموده گفت میدانم مرا میکشی و دل از جان برداشته ام خواهشی از تو دارم و آن اینست که پس از اتمام کار من بر در خانهٔ من رفته بدو دختر من بگویی (الا ایها البنتان ان اباکما) دشمن قبول این تمنا کرده بعد از آنکه شاعر را کشت بدر خانهٔ او رفت و آن مصراع را بر دختران او خواند آنها تدبر نموده هر دو یکمرتبه گفتند (قتیل خذا بالثار ممن اتاکما) قاتل را دستگیر کردند و بمحضر حکومت بردند و ازو اقرار شنیدند و پس از اعتراف قصاص کردند و از باب علم و معرفتی که داشتند خون پدر خود را هدر نگذاشتند

این قصه را دیکابالف با در صفحهٔ (۹۶) جزو ثانی نسبت بمهلهل شاعر داده میگوید وقتی در جایی تنها ماند و ملتفت شد غلامان او وی را مقتول خواهند نمود این بیت را گفت

من مبلغ الفتیان ان مهلهلا ۔ لله درکما و در ابیکما

بغلامان وصیت کرد و گفت حالا که مرا میکشید این شعر را بدختران من بخوانید آنها ضرر در انجام این وصیت فرض نکرده بجای آوردند دختر ها دیدند مصراع دوم شعر با مصراع اول مناسب موافق نیست گفتند باید اینطور باشد

من مبلغ الفتیان ان مهلهلا	امسی واصبح فی التراب مجدلا
لله درکما و در ابیکما	لا یبرح العبدان حتی یقتلا

غلامان را گرفته از اقرار کرده تا اقرار نمودند بعد آنها را کشتند

علما و فضلای رجال و نساء که در اندلس خاصه در ایالت غرناطه وجود و تربیت یافته اند بشمار نمی آیند از جمله یکی زوجهٔ قاضی لوشه است از مضافات ایالت غرناطه بوده صاحب نفح الطیب میگوید این زن در درک مطالب و احکام و فتاوی مهارتی بکمال و تفوقی کامل داشته مرافعه که بمحضر قاضی رجوع میشد زوجه اش تعمق و رسیدگی و تدقیق مینمود و با یما و اشاره بشوهر خود میفهمانده و لسان الدین ابن الخطیب در حق شان الیها

مشار الیها و مشار الیه گفته است

بلوشته فاض له زوجه — واحکامها فی الوری قاضیه
فیا لیته لم یکن قاضیا — ویا لیتها کانت القاضیه

زوجه قاضی هم از جانب شوی خود بیت مسطور در ذیل را بان وزیر
بی نظیر و منشی نحریر نوشته گویند

ان الامام ابن الخطیب له شیوه عاصیه
کلا لئن لم ینته لنسفعا بالناصیه

جاریه را نزد یکی از خلفای بنی عباس آوردند که بخرد در او دید و گفت اگر
در روی او لکّه نبود و بینیش فرو رفتگی نداشت میخریدم جاریه
گفت تو بگفتار من نظر کن و این دو بیت خواند

ما سلم الظبی علی حسنه — کلا ولا البدر الذی یوصف
الظبی فیه خنس بیّن — والبدر فیه کلف یعرف

خلیفه را حسن تعبیر و لطف طبع جاریه نهایت پسندیده و خوش آمد
او را خرید و در سلک جواری خود منسلک داشت

در ترجمه تحفة الادیب مینویسد در سال چهار صد و نود و شش اهالی
شهر فاس از حکمران خود احمد المرینی با بوفارس عبد العزیز که بجای پدر خود
در تونس سلطنت میکرد شکایت نمودند او با جمعیتی کافی حرکت کرده آمد
و فاس را محاصره کرد خواهر احمد المرینی از قلعه بیرون آمده خود را بحضور
ابوفارس رسانید و کریمه انک میت و انهم میتون را طوری خواند که
عدم وفا و بقای دنیا محسوس و آشکار پیش نظر ابوفارس نمود از آمدن
جرم احمد درگذشت و او را در حکومت خود باقی گذاشت و با عساکر خود
بطرف تونس عطف عنان نمود

نابر مسطورات مستطرف و نوادر سهیلی عبدالله بن المبارک گفته است
بقصد زیارت بیت الله الحرام و روضهٔ منورهٔ حضرت سید انام پا براه
نهاده بودم وقتی سیاهی مشاهده نمودم دقت کردم دیدم خاتونی است
پشمینه پوش سر و برش در و اصوف غیر مکشوف میدارد گفتم السلام علیک
ورحمة الله وبرکاته در جواب گفت سلامٌ قولاً من ربٍ رحیم گفتم در اینجا چه میکنی
گفت ومن یضلل الله فما له من هادٍ دانستم راه گم کرده گفتم قصد کجا داری
گفت سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی
فهمیدم که مکهٔ معظمه را زیارت کرده عازم قدس شریف است گفتم چند روز
است که در اینجائی گفت ثلاث لیالٍ سویّاً دانستم سه روز تمام است گفتم
از خوردنی و آشامیدنی چیزی نزد تو نمی بینم چگونه اینجا سر کرده گفت
هو یطعمنی و یسقین از این گفته توکلش معلوم شد گفتم با چه وضو ساختی
گفت فان لم تجدوا ماءً فتیمموا صعیداً طیباً گفتم از خوردنی چیزی
با من هست میل داری گفت ثم اتموا الصیام الی اللیل معلوم شد روزه
دار است گفتم ماه رمضان نیست گفت ومن تطوع خیراً فان الله شاکرٌ علیم
گفتم چرا مثل من سخن نمیگوئی گفت ما یلفظ من قولٍ الا لدیه رقیبٌ عتید
خواستم بدانم منسوب بکی است تعریضاً گفت ولا تقف ما لیس لک
به علمٌ ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولاً عذر خواستم
گفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم گفتم میتوانم ترا بر شتر
خود سوار کنم و بقافله رسانم گفت وما تفعلوا من خیرٍ یعلمه الله شتر را
خوابانیدم که او را سوار کنم گفت قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم
چشم خود را بطرفی دیگر کردم تا او خود سوار شود در اینحال لباس او
پاره گشت گفت وما اصابکم من مصیبةٍ فبما کسبت ایدیکم و خواند
سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین چون افسار شتر را
گرفتم شروع بصیحه و سرعت در مشی کردم گفت واقصد فی مشیک و
اغضض من صوتک چون بترنم اشعار مشغول شدم گفت فاقرؤا

ما تیسر من القرآن من از حسن موعظه او منتبه و متذکر شده
گفتم لقد اوتیت خیرا کثیرا گفت وما یذکر الا اولوا الالباب
هیچکس قدری راه پیمودیم ازو پرسیده گفتم آیا شوهر داری گفت
یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم معلوم
شد مایل نیست دیگر ازو چیزی پرسم دیگر سؤالی نکردم تا بقافله رسیدیم
گفتم درین کاروان کسی داری گفت المال والبنون زینة الحیوة
الدنیا یافتم که باید ابنای او در قافله باشند گفتم درین هیئت آنها چه
زینت دارند و نام ایشان چیست گفت وعلامات وبالنجم هم یهتدون
واتخذ الله ابرهیم خلیلا وکلم الله موسی تکلیما یا یحیی خذ
الکتاب بقوة دانستم سه پسر درین کاروان دارد که ابراهیم و موسی
و یحیی نام دارند و راهنمای قافله میباشند و درینحال آنها منتظر
رسیدن مادر خود بکاروان شدند آمدند و نزدیک او نشستند الحق
سه جوان بودند که روی آنها چون ماه میدرخشید و دیده در روی
آنها بکمال رغبت میدید در دم مادر آنها گفت فابعثوا احدکم بورقکم
هذه الی المدینة فلینظر ایها ازکی طعاما فلیاتکم برزق منه یکی
از پسران رفته ترتیب غذائی داده آورد و در مقابل او بر زمین گذاشت
مشار الیها گفت کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة
قصد او این بود که مجازات را بمن اکرامی نماید من بپسرهای او گفتم
تمام از حالات این زن بدرستی خبر ندهید چیزی نخواهم خورد گفتند
او مادر ماست اگر غلط نکنیم چهل سال است آنچه بر زبان او جاری
میشود آیات مبارکات قرآن کریم است و حد بشر جمله گفته گوینده
قدیم عز اسمه وجل ذکره بکلام دیگر متکلم نمیشود گفتم ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء

مأمون خلیفه عباسی را جاریه بود رعنا و زیبا حسنا و دلارا

خیرات حسان

۱۶۰

چون آفتاب و ماه سیما میل مفرط مامون او را محسود اتراب نمود گفتند از طرف مادر نسبی عالی ندارد و بنابرین نقیصه کسی او را چیزی نشمارد وی از این راه مهموم بود و گاه گاه دلتنگی مینمود آخر الامر خود را باین واضحی کرد که گل از گل زاید و گوهر از سنگ آید برنگین انگشتری خود حک نمود که (حسبی حسبی) یعنی من باد ار اغی خود سازم نه بعظام رمیمه پدرانم

خاکم زاده است لیک ریحانم من | پروردهٔ تن ولیک خود جانم من
آبا چکنم ز امهاتم چه شرف | کو غیر نمید انی پیدا انم من

دفعتاً چون مامون را موله و شیفتهٔ او دیدند از عالم آدمیت و انصاف دست کشیدند زهرش دادند و با رنگ اعدام او را بر دوش وجود نابود خود نهادند مامون فوق الوصف متاثر گردید و از نادیدن آن روی نازنین و جمالی که از حور العین گرو میبرد متحسر گشت و ابیات ذیل را در مرثیه او سرود و گفت

اختلست ریحانتی من یدی | ابکی علیها آخر الابد
کانت هی الانس اذا استوحشت | نفسی من الاقرب و الابعد
و روضة کان بها مرتعی | و منهلا کان بها موردی
کانت یدی کان بها قوتی | فاختلس الدهر یدی من یدی

عربی از قبیلهٔ بنی سعد دور اهی دختری جمیله دید و از آنجا که آن بدیع صورت را از دل و جان پسندید گفت خوشبختی این است که شخص با چنین محبوبه هم بالین باشد و با نازنینی مانند این ملاحت روز کار کذراند یکیرا بخواستکاری او فرستاد و دو رخواست عزاوجت را پیغام داد دختر از و اسطه پرسید پیشه و حرفه خواهنده چیست و اینمطلوب را طالب کیست عرب چون این سخن شنید این دو بیت را بر شته نظم کشید و برای دختر فرستاد میکوید

و سائلة

وسائلة ما حرفتی قلت حرفتی — مقارعة الأبطال فی کلّ شارق

اذا عرضت خیل لخیل رأیتنی — امام رعیل الخیل احمی حقائقی

دختر چون اشعار بخواند گفت اینچنین مرد بشیر است باید شیر ماده سراغ کند و بخواستگاری او فرستد امّا من آنم و چنانم که نظم کرده ام و این دو بیت نوشته برای طلبگار فرستاد گفته است

الا انّما ابغی جوادا بماله — کریما محیّاه کثیر الصّدائق

فتی همه مذ کان خود جریده — یعانقها فی اللیل فوق النّمارق

همچنین عربی بتزویج زنی رغبت کرد تا از وجود ارباب کند شرحی از ادب وکتابت خود بیان نمود زن گفت یا ما صحّ نظرامة الدیوان الرّسائل ارید حاصل کلام زن اینکه مقامات تو معلوم امّا من دیوان رسائل نه آدم که تو را برنایست در آنجا که ز آدم از آب و نان سخن گوی نه از بیان و بنان و تبیین و تبیان

عمران بن حطّان مادح ابن ملجم ملعون بغایت زشت بود و زوجه اش از کمال صباحت ماه تمام را خجل مینمود روزی بر بوره بشوی خود گفت ما هر دو ان شاء الله اهل بهشتیم و البتّه دنیا با هم از این پیش که رسیدیم عمران گفت از کجا میگوئی گفت چون من قسمت تو شدم شکر کردی چون تو نصیب من گشتی صبر نمودم و خدا گفته است که شاکر و صابر را جای در بهشت است مادح مخنّث جاهل چند شعر گفته که از نگارش آن طبیعت تابی دارد رحمت بر قاضی ابو الطیّب طبری که در جواب آن خرافات و خزعبلات فرموده است

انّی لأبرء ممّا انت قائله — علی ابن ملجم والملعون بهتانا

انّی لأذکره یوما فالعنه — دینا والعن عمرانا وحطّانا

علیک ثمّ علیه الدّهر متّصلا — لعائن الله اسرارا واعلانا

قائمه

خیرات حسان

فانهم من کلاب النار جاء به — نص الشریعة تبیانا و برهانا

و معین است لطیفه زنی که زرعالم هجا نقلی دارد سبب نشود که عمران را هفت سپارد چون شوهر ملعون خود را لطیف هجو کرده بود نکاشت و این دانمود قاضی ابو الطیب در بیت آخر حدیث الخوارج کلاب النار را تضمین کرده است (نقل از کتاب الاذکیاء ابن جوزی)

خلیفه ثانی در ایام خلافت خود شنید اهل مدینه در مهر ازواج راه مغالات می پیمایند یعنی آن مهری که قرار میدهند خیلی زیاده تر از مهرهائیست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله برای زوجات مطهرات و بنات سعادت آیات قرار میداده اند روزی خطبه در منع این مطلب خوانده گفت چون مهر ازواج مطهره و بنات مکرمه حضرت رسول اکرم صلعم بیش از چهارصد درهم نبوده هر کس بعد از این از این حد تجاوز کند زیاده آنرا برای بیت المال تصرف و اخذ خواهم نمود مستمعین و حضار جمله سکوت کردند جز زنی که در اواخر های صفوف جماعت بود و سینهاء راز داشت برخاست و گفت یا امیر المؤمنین گویا و آتیتم احدٰهن قنطارا را فراموش فرموده اید و بخاطر نیاورده که این کریمه جواز مال کثیر را برای مهر زنان اجازت میدهد پس اگر شما زیادی را اخذ و تصرف کنید از کجا حلال است عمر گفت اصابت امرأة و اخطاء رجل یعنی زنی درست گفت و مردی خطا کرد و از قراری که در شرح مقاصد مسطور است خلیفه گفت کل افقه من عمر حتی المخدرات در تواضع و فروتنی زده اعتراف بنقصان دلیل هضم نفس و کمال است خلافا لزعم الروافض

این بود عبارت مشاهیر النساء نگارنده گوید هر کس چشم و گوش دارد و عقل و هوش عبارت می فهمد مطلب بدانند موقع میشناسد البته رو افضی تحقی اهتد گفت فالزمرت از خلیفه پیغمبر با همکام الهی ابصر بوده

خیرات حسان

چون بجا اهل عارف و وقت و محل آن بخصوص سپیدا اند بر آن مقوله حمل
مینمایند و این فروتنی با صدق را نوعی از اسباب تکذیب و رد قرار نمیدهند
از شوخ عصای مسلمین صرفه نبرده که اصرار کنند و در انکار گویند

بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت
بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت حکایت

مقدم ادبا عبد الملک اصمعی گوید روزی در بادیه بخاتونی رسیدم که
چون حوری دستی در خضاب بود و ماهی نقاب دیدم سبحه در دست دارد
و مشغول تسبیح و تمجید باریتعالی است گفتم این زینت و آرایش چندان
با تهلیل و ستایش مناسبت ندارد این بیت خواند

وﷲ منی جانب لا اضیعه   وللهو منی والبطالة جانب

معلوم شد صالحه ایست که خود را برای شوهر آراسته و جز این چیزی
نخواسته است

دو نفر از امرای معروف آل العباس بادیه پیمائی مینمودند و در بیدای سیر
و سیاحت بودند اعرابی دختری حسنا دیدند و مفتون حسن و جمال او گردیدند
برای اینکه دقیقه چند بتماشای آن حدیقه انیقه زیبائی پردازند و دل
و دیده را متمتع سازند بدون اینکه تشنه باشند از او آب خواستند دختر
قدحی آب برای آنها آورده و این بیت را قرائت نمود

هما استسقیا ماء علی غیر ظماءة   لیستشفیا باللحظ من سفاهما

معلوم شد او نیز ملتفت کار است و هوشیار و بیدار

عبد الملک از ملوک اموی بحجاج ظالم نوشت از اسلم بن عبد البکری بعضی
چیزهای ناهنجار شنیده ام سر او را ببر و برای من بفرست حجاج اسلم را
احضار کرد و امر عبد الملک را با او اظهار نمود اسلم گفت ایها الامیر در

خانه ام

خیرات حسان

ضربی وامیرالمؤمنین غائب آنچه از من باو گفته اند دروغ است وکفالهٔ
بیست وچهار نفر زن بزرگ وکوچک بر عهدهٔ من قرار گرفته وقوت یومیهٔ
آنهارا من باید تحصیل کنم پس اگر مرا بکشتی بیست وپنج نفر را کشته وآن بیست
وچهار نفر الآن در سرای من حاضرند حجاج آنهارا طلبیده دید فی الواقع
بیست وچهار نفر زن میباشند پرسید شما کیانید یکی گفت من خالهٔ اسلم
یکی گفت عمهٔ اویم وبرین قیاس واز میانه دختر دهٔ سالهٔ اسلم برهنه پیشی گرفته
در برابر حجاج زانو زد وگفت من دختر اوهستم آنگاه این ابیات بخواند

أحجاج لم تشهد مقام بناته — وعماته یندبنه اللیل اجمعا
أحجاج کم تقتل به ان قتلته — ثمانا وعشرا واثنین واربعا
أحجاج من هذا یقوم مقامه — علینا فمهلا ان تزدنا تضعضعا
أحجاج اما ان تجود بنعمة — علینا واما ان تقتلنا معا

حجاج چون این اشعار شنید گریست وگفت والله من بر غم وغصهٔ شما
نمی افزایم سخنان اسلم ودختررا بعبدالملک فرستاد او نیز ترحم کرد
واز خون اسلم درگذشت وامر نمود باحترام حجاج اورا رها کند
وبرای دختر هم انعامی فرستاد

لیلی الأخیلیة معشوقهٔ توبة بن الحمیر که ترجمهٔ حالش گذشت در پیری
بحضور عبدالملک اموی آمد عبدالملک در او حسن وجمالی که در
خور عشق وشور باشد ندید گفت توبه چه بود که از قبایل عرب تورا
بمعشوقی برگزید لیلی گفت توبه در من آن دید که خلق در تو دیدند
وبخلافت برگزیدند

زنی از عشیرهٔ طی که قبیلهٔ حاتم طائی باشد نزد مهدی خلیفهٔ عباسی آمد
مهدی ازو پرسید چرا دیگر مثل حاتم در قبیلهٔ شما پیدا نمیشود گفت
بجهت اینکه در میان ملوک وخلفاء مثل تو پیدا نمیشود مهدی اخیل

خوش آمده او را بجوائز سره نمود

شاه شجاع از سلاطین آل مظفر را حلیله بود که در نظم شعر ید طولی داشت
و از شاه شجاع درخواست میکرد که با شعرا مشاعره نماید با آنکه پادشاه از
قبول این استدعا استنکاف داشت اما از فرط میل بانو تن در میداد
روزی خواجه شمس الدین حافظ علیه الرحمه را احضار کرده مشوره از
پس پرده با خواجه مشغول مفاوضه شد و پس از تعارفات معموله گفت
مطلعی انشاد فرمایید خواجه گفت بهترین زنان بفرمایند او گفت بهترین
مردان شمس الدین بفرمایند چون در این باب ابرام نمود خواجه این
مطلع را خواند

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

بانو را ظرافتی بنظر آمده بخواجه از روی استهزا گفت شما از آن محل
تشریف می آورید که حضرت آدم را در آنجا از گل ساختند خواجه گفت
بلی خانم گفت آیا در آن گل کاه هم بوده خواجه گفت خیر مشار الیها گفت
بچه دلیل میفرمایید خواجه گفت اگر کاه داشت رخنه میان دو پای
انسان بهم متصل میگردید شاه شجاع از این گفتگو نهایت متأثر گشت
و بانو هم نزد شوهر خود تحمل خجالت کشید و از آنجا که مقام خواجه معلوم
بود متعرض او نگشتند و متذکر شدند که بی ادبی در محضر اکابر اسباب
خجلت و شرمساری میشود در جواهر ملتقطه نظیر این شرمساری را [illegible]
که ترجمه حالش گذشت نسبت داده اند

در ثمرات الاوراق مینویسد یکی از جواری مغنیه در حضور الواثق بالله
عباسی تغنی میکرد و این شعر میخواند

اظلوم ان مصابکم رجلا اهدی السلام تحیة ظلم

این شعر از عرجی قائل آن بیت است که میگوید

اضاعونی

اضاعونی وای فتی اضاعوا لیوم کریهه وسداد ثغر

بعضی لفظ رجلا را در شعر پیش مرفوع خوانده اند اما چون جاریه از استاد خود ابو عثمان مازنی منصوب شنیده اصرار بر نصب داشت واثق بالله باحضار مازنی حکم کرد او خود برای مبرد حکایت کرده و گفته است چون بحضور خلیفه مشرف شدم گفت از کدام قبیله هستی گفتم مازن گفت از کدام عشیرهٔ مازن گفتم از مازن ربیعه چون اهل قبیلهٔ ما حروف با و میم را که در اوائل اسامی واقع شود بیکدیگر قلب میکنند خلیفه بزبان قبیلهٔ من گفت با اسمک یعنی ما اسمک و چون اسم من بکر بود اگر بر طبق سؤال واثق جواب میدادم باید بگویم مکر و بی ادب کرده گفتم اسمم بکر است یا امیر المؤمنین خلیفه ملتفت ظرافت جواب من شد و تحسین کرد بعد فرمود در شعر اظلوم ان مصابکم رجلا اهدی السلام تحیة ظلم چه میگوئی رجلا میخوانی یا رجل منصوب یا مرفوع گفتم یا امیر المؤمنین منصوب موجه است زیرا که لفظ مصابکم مصدر است بمعنی اصابتکم از جملهٔ حضار یزیدی بانکار برخاست گفتم عبارت مذکوره بعینه مثل این است که بگوئی ان ضربک زیدا ظلم لفظ رجل مفعول مصدر است که مصاب باشد و منصوب باین است تمام کلام متعلق بلفظ ظلم است که آخر ازهمه واقع شده و خبر ان میباشد و کلام باو تمام میشود خلیفه جواب مرا پسندید و هزار اشرفی بمن انعام داد انتهی

گویند پیش از این واقعه یکی از اهل ذمه که تابع دین اسلام بود بمازنی یکصد اشرفی میداد که کتاب سیبویه را باو درس دهد مازنی با آنکه فقیر بود بملاحظهٔ اینکه تقریبا سیصد آیهٔ شریفه در آن هست امتناع نمود مبرد باو ملامت میکرد چون هزار اشرفی انعام واثق را گرفت نزد مبرد رفت و گفت چون من لله از آن صد اشرفی گذشتم خدا هزار اشرفی در عوض داد اما شعر دیگر عرجی که گفته است اضاعونی

وای فتی اضاعوا از اشعار مقبول و مشهور است و بسیاری آنرا تضمین کرده و بدان تمثل نموده و لفظ سداد که در مصرع دویم واقع است بمعنی ما یسد به الشئ میباشد و ثغر بمعنی سنور است

صاحب قاموس از درة الغواص نقل کرده که یکشبی نضر بن شمیل المازنی در حضور خلیفه مأمون بمحاورات ادبیه مشغول بود بمناسبت مأمون گفت حدثنا هشیم عن مجاهد عن الشعبی عن ابن عباس قال قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم اذا تزوج الرجل المرأة لدینها وجمالها کان فیها سداد من عوز و سداد را بفتح سین قرائت نمود نضر گفت حدثنا عوف ابن جمیلة عن الحسن عن علی بن ابی طالب قال قال النبی صلی الله علیه و آله اذا تزوج الرجل المرأة لدینها وجمالها کان فیها سداد من عوز و سداد را بکسر سین خواند مأمون گفت وجه مکسور بودن سین چیست نضر گفت مفتوح خواندن آن صحیح نیست مأمون گفت نسبت لحن بمن میدهی نضر گفت حاشا که نسبت لحن بخلیفه دهم اما هشیم بالذات لحانه یعنی کثیر الغلط بود این خطا از و صادر شده است و گرنه اهل ادب دانند که سداد بفتح سین بمعنی استقامت است و بکسر بمعنی چیزیست که سد ثلمه نماید مأمون چون منتقل شد گفت قبح الله من لا ادب له و بوزیر خود فضل نوشت پنجاه هزار درهم بنضر عطا نماید چون فضل از ماجری خبردار گردید سی هزار درهم نیز خود بر آن افزود و نضر بیک افاده مختصر علی هشتاد هزار درهم رسید

یکی از همسایگان امام ابو حنیفه هر شب شعر اضاعونی وای فتی اضاعوا را میخواند و مترنم میشد امام مشار الیه استماع مینمود و انبساط اهتزاز بوی او را حاصل میشد که یکشبی خواننده خلافی کرده بود حکومت او را گرفته حبس کرد ابو حنیفه که از آن آواز محروم مانده بود آنشب را منقبض بسر برد صبح بحکومت رفته او را استخلاص نموده گفت دیدی تو را اضاعه نمودیم [illegible] باب [illegible]

هست

در زینة الاسواق مسطور است که زنی شوهر خود را زیاد دوست و گرامی
میداشت اتفاقاً آن مرد درگذشت و زن زایدالوصف مغموم و محزون
گشت بر سر قبر او مقیم شد و با گریه و زاری ندیم روزی هم او شدن کرده
در بین گریه این ابیات بگفت

کفی حزنی انی اروح بحسرة	واغدو علی قبر و من فیه لا یدری
فیا نفس شقی جیب عمرک عنده	ولا تبخلی بالله یا نفس بالعمر
فما کان بالایمان یجود بنفسه	لیفقدنی لو کنت صاحبة القبر

پس از خواندن این اشعار جان بداد و از آن درد و اندیشه خلاص شد

دختر جوانی را دیدند بر سر قبری این بیت میخواند

نبغنی فتی اوفی البریة کلها	واقواهم فی الموت صبراً علی الحب

حقیقت حال را از وی سوال کردند گفت مردی که در این قبر است عاشق
و مفتون من بود در زندگانی خود هر وقت بواسطهٔ محبت و عشق من
دوچار شدت و محنتی میشد صبر میکرد و هرچه با وی بد میگفتند و اذیت
میکردند بسکوت میگذرانید و آنگاه که از عشق طغیان مینمود میخواند

یقولون ان جاهرت قد عضک الهوی	وان لم ابح بالحب قالوا تصبرا
فما للذی یهوی و یکتم حبه	من الامر الا ان یموت فیقبرا

و در همان وقتی که این اشعار میخواند جان بداد پس من هم تا بد آن عهد
بسر برم تا بمیرم و در پهلوی او دفن شوم جز این نخواهم کرد این بگفت
و جان بجهان آفرین تسلیم نمود

شخصی از قبیلهٔ بنی تمیم شترهای خود را گم کرده بجستجوی آنها از هر طرف
میرفت بدختر ما، سطوری رسید که نور دو بین چشمها را خیره میکرد

و روز سناره را نیز احوال شتران را از و پرسید وی گفت انکه تو
داد از توکوفت باز هم سزاوار است که او بتو مسترد سازد بی تردید از
اوسطالیه کن تمیمی از آن کلمات متعجب شده نظر دقت بروی دختر انداخته
بچشم هوادارا و دید دختر گفت فرضا ادب مانع نباشد شرم و حیا
هم نیست که تورا ازین حال باز دارد چون شب بود تمیمی گفت جز ستارگان
کسی نیست که ما را ببیند دختر گفت مکوکب کواکب و مکون آنها را
بیاد نمی آری تمیمی گفت آیا شوهر داری دختر گفت بود داعی پروردگار
خود را لبیک اجابت گفت از خاک آمده بود باز بخاک رفت بعد از آن
این ابیات را انشاد کرد

انی وان عرضت اشیاء تضحکنی	لموجع القلب مطوی علی الحزن
اذا دجی اللیل اعیانی تذکره	وزادنی الصبح اشجانا علی شجنی
وکیف ترقد عین صار مونسها	بین التراب وبین القبر والکفن
ابلی الثری وتراب الارض جدته	کان صورته الحسناء لم تکن
ابکی علیه حنینا حین اذکره	حنین والهة حنت الی وطن
ابکی علی من حنت ظهری مصیبته	وطیر النوم عن عینی وارقنی
والله لا انس حتی الدهر ما سجعت	حمامة او بکی طیر علی فنن

تمیمی را آن جمال و کمال و فصاحت و بلاغت مولّه نمود میل بتزویج
او کرده گفت آیا شوهر بی اختیار خواهی کرد که از اخلاق ذمیمه مبرا
باشد و تشویش هلاک او نداشته باشی دختر خواند

کنا کغصنین فی اصل غذاوهما	ماء الجداول فی روضات جنات
فاجتث خیرهما من جنب صاحبه	دهر یکر بفرحات وترحات
وکان عاهدنی ان خاننی زمنی	ان لا یضاجع انثی بعد مثوائی
وکنت عاهدته ایضا فعاجله	ریب المنون قریبا من سنیاتی
فاصرف عنانک عمن لیس یردعه	عن الوفاء خلاف فی التحیات

۲۷۰

زنی بحضور هرون الرشید آمده گفت اتم الله امرک وفرحک بما اتاک وزادک رفعة لقد عدلت فقسطت هرون از حضار سؤال کرده گفت از این کلمات چه فهمیدید گفتند جز دعای خیر چیزی نفهمیدیم گفت این زن نفرین بمن میکند اما اتم الله امرک نظر باین شعر دارد که گفته اند

اذا تم امر بدا نقصه ترقب زوالا اذا قیل تم

اما از فرحک بما اتاک مفهوم آیهٔ کریمهٔ حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتةً را در نظر گرفته و از زادک رفعة منظورش ما طار طیر وارتفع الا کما طار وقع میباشد و از عدلت وقسطت میخواهد بگوید واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا پس از آن از خود آن زن پرسید او اعتراف نمود بعد هارون گفت تو از چه طایفه وچه اذیت وزیان از من دیده گفت از آل برمکم مردان مرا کشته و اموال مرا ضبط نموده هارون گفت مردان که رفته اند و برگرداندن آنها ممکن نیست اما اموال تو بتو برمیگردد وچنانکه گفته بود مال زیادی باو عطا کرد

یکی از ظرفا از خاتونی که خود را در چادر پیچیده بود سؤال کرده گفت تو کیستی او در جواب گفت انا السادس فی السابع ومقصود او از این دو بیت مفهوم ومعلوم میشود که میگوید

جاء الشتاء وعندی من حوائجه سبع اذا القطر عن حاجاتنا حبسا
کن وکیس وکانون وکاس طلا مع الکباب وکس ناعم وکسا

نظیر این حرف را ابن جوزی حکایت کرده میگوید در بالای جسر بغداد زن ومردی بهم برخورده مرد گفت رحم الله ابن الجهم زن گفت رحم الله ابا العلا یکی از آنها که این سؤال وجواب را شنید زن را دنبال نموده پرسید از این کلمات قصد چه بود گفت مقصود مرد از ذکر ابن الجهم این شعر بود که میگوید

عیون المها بین الرصافة والجسر جلبن الهوی من حیث ادری ولا ادری

ومقصود

چون در آنجا بدیه
لطائف عیسا
متوکل کف
والجا
بذ

... وال بکر برد و با ادبا و فضلا مجالست و صحبت نمود
... رست طبعش از آب دجله در گذشت و قصیده در سلح
... ت که سطالعش شعر مسطور در فوق یعنی عیون المها بین الرصافه
... رد متوکل چون آن قصیده شنید گفت لقد خشیت علیه ان
... رب قذو لطافه

نیز از لطایف یکی این است که عدی بن ارطاة الفزاری نامه بعمر بن عبد العزیز نوشت و تزویج هند بنت اسماء را که ترجمه حالش گذشت درخواست کرد عمر بن عبد العزیز در جواب نوشت اما بعد فان الفزاری لا ینفک والسلام عدی بن ارطاة معنی را ملتفت نشده از ابی عیینه بن مهلب که مرد عالم دانشمندی بود پرسید او گفت بشعر این داره اشاره کرده و آن شعر این است

ان الفزاری لا ینفک مغتلما من النواکه دهدارا بدهدار

ودهدار ابدهدار یعنی باطلا بباطل ای یاتی باطلا بسبب باطل وهند بنت اسماء ابتدا در تحت ازدواج عبید الله بن زیاد بود بعد از آن که بشر بن مروان امارت کوفه یافت او را بزنی گرفت پس از وی در حبالهٔ نکاح حجاج در آمد

غنیه اعرابیه بوده و پسری ناخلف داشته با صغر جثه و زشتی هیکل دایما شرارت پرداخته و متعرض این و آن میشده است روزی بجوانی در او بخت جوان او را بر زمین انداخته بینی وی را برید مادر شر دیه آن را گرفت و چون مبتلا بفقر و فاقه بود قدری از دست تنگی بیرون آمد پس از چندی باد بکری معارضه کرد او کوشش را برید و باز غنیه از دیت بمنفعتی نایل گردید ثالثا یکی لبهای او را برید و مبلغی از دیه بمادرش رسید در اینجا الخطاب بفرزند کرده گفت

احلف بالمروه حقا والصفا انک خیر من تفاریق العصا

یعنی قسم بمروه وصفا که تو از قطعات چوب نافعتر و مفیدتری و در صفت قطعات چوب شرحها نوشته اند بنابرین انك خیر من تفاریق العصا ضرب المثل گشت

سهل بن مالك الفزاری مهمان حارثة بن لام بزرك یکی از احیاء بنی طی شد حارثه خواهری داشت سهل او را بدید و آرزومند وصال او گردید دو بیت مسطوره ذیل را بنظم آورده و هر طور بود باو شنوانید میگوید

یا اخت خیر البدو والحضاره کیف ترین فی فتی فزاره
اصبح یهوی حرة معطاره ایاك اعنی واسمعی یا جاره

آن زن در جواب گفت

انی اقول یا فتی فزاره لا ابتغی الزوج ولا الدعاره
ولا فراق اهل هذی الجاره فارحل الی اهلك باستخاره

اما عاقبت امر ازدواج ما بین آنها صورت پذیر شد

جندب العنبر از اشقیای عرب بود روزی بجاریه از بنی تمیم برخورد وباو گفت لتمکننی مسرورة او تقهرین مجبورة مقصودش تعرض بعرض او بود جاریه گفت مهلا فان المرء من نوکه یشرب من سقاء لم یوکه یعنی بمحلی که حالت آن معلوم نیست تعرض حماقت است جندب متنبه نشده خواست بقهر با او معامله نماید چون از اسب پیاده شده بجاریه نزدیك شد او دو دست جندب را با یکدست گرفته چنان فشرد که مشارالیه از کار افتاد پس دستهای او را با افسار اسب بسته در گله که بجرا میبرد انداخت و بچراگاه برد و این نظم را انشاد نمود

لا تأمنن بعدها الولائدا فسوف تلقی بالسلام واردا
و بنته تصبح للحی راصدا

ابوالفضل

ابو الفضل میدانی میگوید در آن وقت که جندب دست بشستن و دهان
بود در مقام استغاثه گفت انصر اخاک ظالما او مظلوما و این عبارت
مثل شد گویند در معنی این مثل از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه
و آله وسلم پرسیدند و گفتند یاری مظلوم صحیح ظالم را چگونه باید
یاری کرد حضرت فرمودند او را از ظلم مانع شوید یاری او کرده اید

حسن بصری در اثنای طواف خانه خدا دید دختری این دو بیت را میخواند
و میگوید

لا یقبل الله من معشوقة عملا — یوما و عاشقها غضبان مهجور
ولیس یاجرها فی قتل عاشقها — لکن عاشقها فی ذاک ماجور

حسن دختر را ملامت کرده گفت اینجا چه جای این سخن است دختر گفت
شما از ظرفا هستید و در اشعار عرب نظر دارید نشنیده اید که
گفته اند

بیض حرائر ما هممن بریبة — کظباء مکة صیدهن حرام
یحسبن من لین الکلام زوانیا — ویصدهن عن الخنا الاسلام

در تزیین الاسواق مسطور است که هرون الرشید چندی بیکی از جواری
خود بمیل بوده همینکه بر سر میل آمد شبی بوصال او رغبت کرد او
وعده بفردا داد چون فردا هارون وفای وعده را مطالبه نمود جاریه
گفت کلام اللیل یمحوه النهار هارون این مصرع را برابو نواس خواند
گفت این را قطعه کن ابو نواس این قطعه را بنظم آورده و خواند

ولیلة اقبلت فی القصر سکری — ولکن زین السکر الوقار
وقد سقط الردی عن منکبیها — من التخمیش وانحل الازار
وهز الریح اردافا ثقالا — وغصنا فیه رمان صغار
فقلت الوعد سیدتی فقالت — کلام اللیل یمحوه النهار

هرون بر ابو نواس گفت مثل اینست که با ما بوده وده هزار درهم باو عطا نمود و از این قبیل واردات قلبیه با بو نواس نسبت داده گویند شبی هرون را سهر طاری شده در قصر معلی میگشت بجاریه بدیع الجمالی رسید که خواب بود پای او را گرفته کشید جاریه بیدار شده خلیفه را شناخته گفت یا امین الله ما هذا الخبر هرون گفت

هو ضیف طارق حیکم	یرتجی المأوی الی وقت السحر

جاریه در جواب گفت

بسرور سیدی اخدمه	ان رضی بی و بسمعی و بصر

هرون روز دیگر مصرع یا امین الله ما هذا الخبر را برابو نواس خواند گفت این را در قطعه تضمین کن ابو نواس گفت

طال لیلی حین وافانی السهر	فتفکرت واحسنت الفکر
قمت امشی فی مکانی ساعة	ثم اخری فی مقاصیر الحجر
واذا وجه جمیل حسن	زانه الرحمن من بین البشر
فلمست الرجل منها موقظا	فرنت نحوی ومدت لی البصر
واشارت وهی لی قائلة	یا امین الله ما هذا الخبر
قلت ضیف طارق حیکم	یرتجی المأوی الی وقت السحر
فاجابت بسرور سیدی	اخدم الضیف بسمعی والبصر

هارون گفت ای ابو نواس مگر تو با من بودی گفت نبودم اما ذوق و سلیقه شعریه مرا ملتفت نمود هرون مبلغی باو انعام داد

معروف است مامون روزی در هودجی طلا نشسته جواری هودج را بردوش گرفته در باغچه او را تفرج میدادند ابو صنع را بشعر امر نموده هر یک چیزی گفتند ابو نواس از همه خوبتر گفت یعنی این کریمه خواند التابوت فیه سکینة من ربکم وبقیة مما ترك ال موسی وال هرون تحمله الملائکة چون مامون پسر هرون است و عم او موسی الهادی

وخاملان هودیج جواری از کریمه کمال مناسبت را داشته است

جعفر بن یحیی البرمکی بزیارت خانه خدا میرفت در نزدیکی مدینه منوره در گذشتن از وادی عقیق زنی دید در راه ایستاده این دو بیت میخواند و میگوید

انی مررت علی العقیق واهله ... یشکون من مطر الربیع نزورا
ما ضرهم اذ جعفر جارهم ... ان لا یکون ربیعهم ممطورا

جعفر آن قدر مال بآن زن بخشید که مستغنی ابدی گردید
و در سخای آل برمک گفته اند

اذا کنت من بغداد فی رأس فرسخ ... اتاک نسیم الجود من آل برمک

و آل مهلب هم در دولت امویه مروانیه مثل آل برمک بوده اند

زنی نزد خلیفه ثانی آمده گفت یا امیر المؤمنین شوهر من شبها قائم و روزها صائم است عمر گفت نیکو شوهری داری و نیکو زنی که او را تمجید مینمایی زن کلام خود را مکرر کرد و خلیفه همان جواب داد شخصی کعب نام حاضر بود گفت یا امیر المؤمنین این زن از شوهر خود حق فراش مطالبه میکند میگوید چون پیوسته در عبادت است بمن نمیپردازد خلیفه گفت تو اصلاح ذات البین کن کعب شوهر زن را احضار کرده گفت این زن بفلان جهت از تو شکایت دارد مرد گفت من در امور خیریه قصوری نکرده ام زن گفت

یا ایها القاضی الحکیم ارشده ... الهی خلیلی عن فراشی مسجده
نهاره ولیله ما یرقده ... فلست فی حکم النساء احمده
زهده فی مضجعی تعبده ... فاقض القضا یا کعب لا تردده

مرد در جواب گفت

زهدنی فی فرشها وفی الحجل ... انی امرؤ اذهلنی ما قد نزل

في سورة النمل وفي السبع الطول	وفي كتاب الله تخويف جلل

کعب حکومت کرده گفت

ان لها حق عليك يا رجل	نصيبها في اربع لمن عقل
قضية من ربنا عز وجل	فاعطها ذاك ودع عنك العلل
فان خير القاضيين من عدل	وقد قضى بالحق جهرا وفصل

عمر از این حکم و فهم و فراست کعب تعجب کرده او را ولایت بصره داد نقل از مستطرف)

در بخاری شریف در فصل فضایل قرآن مسطور است که حضرت رسول صلی الله علیه واله بعبد الله بن عمرو بن العاص فرمودند یا عبد الله الم اخبر انك تصوم النهار وتقوم الليل قلت بلى يا رسول الله قال فلا تفعل صم وافطر وقم ونم فان لجسدك عليك حقا وان لعينك عليك حقا وان لزوجك عليك حقا وحديث است كه لن يشاد الدين احد الا غلبه نیز حدیث است که ان هذا الدين متين فاوغل فيه برفق وآنها که بر طبق این دو حدیث رفتار نکرده بر خود سخت گرفته زنها دیده اند مرکب ادراک کشته بمنزل نرسیده در وادی هلاک سرکشته مانده اند

مردی که حمار نام داشت زن دانائی در حباله نکاح خود در آورد زوجه گفت تغییر اسم ده او قبول کرده اسم خود را بغل (قاتر) گذاشت زن گفت اگر چه استر بهتر از خر است امّا تو هنوز از طویله خارج نشدهٔ و مناسب حال اینحکایت است که عجل بن لجيم پدر قبیلهٔ بنی عجل اسپی ممتاز داشت او را گفتند اسپها نجیب جواد هر یک اسمی دارند باید پای تو را نام جلیب گفت هنوز در تسمیه او متردّدم بعد یک چشم اسب را در آورده واو را اعور نامید و در عالم حمق خود نامی گردید واین دو بیت که در حق بنی عجل و هجو این قبیله گفته اند نظر باین حکایت دارد میگوید

رمتني بنو عجل بداء ابيهم	وهل احد في الناس احمق من عجل

خیرات حسان

الیس ابوهم عار عین جواده　　فسارت به الامثال فی الناس بالجهل

شاعرسابق الذکر جاریهٔ ظریفه ابتیاع کرده از وی پرسید تو بکری

جاریه گفت یا سیدی در عهد واثق بالله فتوحات شده است

چند زن از نزد یکی شاعری میگذشتند مشار الیه گفت

ان النساء شیاطین خلقن لنا　　نعوذ بالله من شر الشیاطین

یکی از زنها در جواب گفت

ان النساء ریاحین خلقن لکم　　وکلکم یشتهی شم الریاحین

ثعالبی گوید بهترین شعری که در حق زنها گفته شده ابن بیناست که میگوید

ونحن بنو الدنیا وهن بناتها　　وعیش بنی الدنیا لقاء بناتها

واما ابن دوید که میگوید

ثنتان یعجز ذو الصناعة عنهما　　رای النساء وامرة الصبیان

اما النساء فیلهن الی الهوی　　واخو الصبی یجری بکل عنان

در حق زنهای بی علم تربیت نشده خوب صحیح است ومسئلهٔ کید النسا

در قصهٔ حضرت یوسف علیه السلام مشهور است وگفته اند

ولا تحسبا هندا لها الغدر وحدها　　سجیة نفس کل غانیة هند

در صحیفة الاخبار مسطور است که سلیمان بن عبد الملک در آخر عمر خود

روزی ملبس به ثیاب ثمینهٔ فاخره شده استعمال طیب نموده بنظر عجب وغرور

در آینه یعنی در خود میدید در آنحال کنیزکی در حضور او ایستاده بود

رو باو نمود وگفت مرا چگونه می بینی جاریه گفت

انت نعم المتاع لو کنت تبقی　　غیر ان لا بقاء للانسان

لیس فیما علمته فیک عیب　　کان فی الناس غیر انک فان

چیزی از این مقاوضه نگذشت که سلیمان درگذشت

صاحب حدیقة الافراح گوید در حرم هارون یکی از خلفا عباسیه جاریه

بود

بود که علاقهٔ باهم داشتند روزی علام ما فی الضمیر خود را بصورت رؤیا بجاریه اعلام کرده گفت

ولقد رایتک فی المنام کانما عاطیتنی من ریق فیک البارد
وکان کفک فی یدی وکاننا بتنا جمیعا فی فراش واحد
فطفقت یومی کله مراقدا لاراک فی نومی ولست براقد

جاریه در جواب گفت

خیرا رایت وکل ما ابصرته ستناله منی برغم الحاسد
انی لارجو ان تکون معانقی فتبیت منی فوق ثدی ناهد
واراک بین خلاخلی ودمالجی واراک فوق ترائبی ومعاضدی

خلیفه این بشنید آن دو را بمناکحت ومواصلت یکدیگر نائل کردانید

سلیمان بن عبد الملک روزی بندهای خود گفت کز بیده ترین ابیاتی که شنیده اید برای من بخوانید یکی گفت یا امیر المؤمنین روزی طریقی در کوچهٔ دوچار باران شده بود در کنار دیوار خانهٔ ایستاده تا محفوظ ماند دختری از بام سنگ کوچکی بر سر او زد چون سر بالا کرد و دختر را دید گفت

لو بتفاحة رمیت رجونا ومن الرمی بالحصاة جفاء

دختر در جواب گفت

ما جهلنا الذی ذکرت من الشکل ولا بالذی ذکرت خفاء

دایه که نزد دختر بود گفت

قد بدا الشیر بالذی ذکرته لیت شعری فهل لهذا وفاء

سائله بر در خانه ایستاده بود او نیز گفت

ولعمری دعوتها فاجابت هی داء وانت منها دواء

سلیمان بن عبد الملک بیت سائله را پسندیده گفت او از همه اشعر بوده است

ابو الاسود

ابو الأسود الدؤلی از تابعین که واضع علم نحو است زوجه داشته
که چون خود او از دهات بشمار آمده گویند چون ابو الأسود در باب
معاویه تردید داشت معاویه او را بمجلس خود میخواند و نزدیک خود
می نشاند هنگامی که معاویه در مدینهٔ منوره بود روزی که ابو الأسود
نزد او نشسته زنی وارد مجلس شد بعد از ادای تحیت گفت اصلح الله
امیر المؤمنین و امتع به المسلمین ان الله جعلک خلیفة فی البلاد
ورقیبا علی العباد یستسقی بک المطر ویستنبت بک الشجر
ویؤمن بک الخائف ویردع بک الجائف انت الخلیفة المصطفی
والأمیر المرتضی فنسئل الله لک النعمة من غیر تغییر والبرکة من غیر تقتیر
فقد الجأنی الیک یا امیر المؤمنین امر ضاق بی عنه المخرج مع امر کرهت
عاره لما اردت اظهاره فلیکشف عنی امیر المؤمنین ولینصفنی من الخصم
ولیکن ذلک علی یدیه فانی اعوذ بک وبحقویک من عار الوبیل والأمر
الجلیل الذی یشتد علی الحرائر ذوات البیوت الأخایر چون مادهٔ
شکایت را اظهار نکرد معاویه استفسار نمود او گفت امر طلاق جائر
من بعل غادر لا تأخذه من الله مخافة ولا یجد باحد رأفة معلوم شد
شوهر او ناحق وی را طلاق داده معاویه گفت شوهرت کیست گفت
ابو الأسود معاویه روی با بو الأسود کرده گفت آنچه این زن میگوید حقیقت
دارد یا بی اصل است ابو الأسود گفت انما تقول من الحق بعضا و
لیس احد یطیق علیها نقضا اما ما ذکرته من امر طلاقها فحق وسأخبرک
عن ذلک بصدق انا والله ما طلقتها لریبة ظهرت ولا من هفوة حضرت
لکن کرهت شمائلها فقطعت حبائلها معاویه گفت از اخلاق و سرشت
او کدام امور را ناپسند است ابو الأسود گفت اگر بگویم بخشونت بمن جواب
میدهد معاویه گفت البته جواب او را هم باید شنید تو حقیقت را
بیان کن گفت هی یا امیر المؤمنین کثیرة الصخب دائمة الضرب مهینة للأهل

ومؤذیۃ للبعل ان ذکر خیرا دفنتہ وان ذکر شرا اذاعتہ تخبر بالباطل وتطیر مع الهازل لا تنکل عن عتب ولا تزال زوجها معها فی تعب زن گفت اما واللہ لولا حضور امیر المؤمنین ومن حضر من المسلمین لرددت علیک بوادر کلامک بنوادر تردع کل سهامک معاویہ اورا قسم داده گفت آنچہ در دل داری بگو او گفت هو واللہ یا امیر المؤمنین سئول جهول ملحاح بخیل ان قال فشر قائل وان سکت فذم غائل لیث حین یامن ثعلب حین یخاف شحیح حین یستضاف ان التمس الجود عنده انقمع لما یعلم من لوم آبائہ وقصر رشائہ ضیفہ جائع وجاره ضائع لا یحمی ذمارا ولا یضرم نارا ولا یرعی جوارا اهون الناس علیہ من اکرمہ واکرمهم علیہ من اهانہ معاویہ گفت عجبتر ازین حال ندیده ام حال کہ صبح است این زن بروی بعد بیارفت وعصر آمد چون ابو الاسود اورا دید گفت اللهم اکفنی شرها مسا و الهها گفت خدا جزای تورا دهد وشر ترا از تو رفع نماید ابو الاسود گفت طفل را بمن ده کہ من بولد صلبی خود از تو احقم زن گفت از من احق نیستی ابو الاسود مستعد شد کہ طفل را از آغوش او بیرون آرد معاویہ گفت مهلا یا ابا الاسود و ابو الاسود را از گرفتن طفل منع کرد ابو الاسود گفت یا امیر المؤمنین حملتہ قبل ان تحملہ ووضعتہ قبل ان تضعہ وانا اقوم علیہ فی ادبہ وانظر فی اوده امنحہ علمی والهمہ حلمی حتی یکمل عقلہ ویستحکم فتلہ زن گفت کلا اصلحک اللہ یا امیر المؤمنین حملہ خفا وحملتہ ثقلا ووضعہ شهوة ووضعتہ کرها حجری فنائہ وبطنی وعائہ وثدیی سقائہ اکلائہ اذا نام واحفظہ اذا قام معاویہ از دهاء وجربزه آن زن تعجب نمود ابو الاسود ملتفت شد گفت یا امیر المؤمنین شعرها هم خوب میگوید معاویہ گفت پس باید با او مشاعره کنی ابو الاسود گفت

مرحبا بالتی یجور علینا ثم اهلا بحامل محمول
اغلقت بابها علی وقالت ان خیر النساء ذوات البعول

شغلت قلبها علی فراغها	هل سمعتم بفارغ مشغول

زوجهٔ ابو الاسود گفت

لیس من قال بالصواب و بالحق	کمن حاد عن منار السبیل
کان حجری فنائه حین یضحی	ثم ثدیی سقائه بالاصیل
لست ابغی به احداً یا ابن حرب	بدلاً ما دا ینه و الجلیل

معاویه نیز گفت

لیس من قد غذاه طفلاً صغیراً	و سقاه من ثدیه بالجدول
هی اولی به و اقرب رحماً	من ابیه و فی قضاء الرسول

و بدین اشعار احق بودن زن را بحضانت طفل اظهار نمود و ذکر هرچا لجون با ابو الاسود غرض داشت طرف زن را گرفت (انتهی من شرح المقامة الاربعین الحریریة للشریشی)

ابن جوزی در کتاب الاذکیا نقل از ابن السکیت نموده میگوید محمد بن عبد الله بن طاهر عازم حج شده بود وقت حرکت جاریهٔ شاعرهٔ او بحضور او آمده و بر اهمیای سفر دید گریست محمد این بیت را خواند

دمعة کاللؤلؤ الرطب علی الخد الاسیل	هطلت فی ساعة البین من الطرف الکحیل

بعد از آن بجاریه گفت چیزی برین بیفزای او گفت

حین هم القمر الباهر عنا بالافول	انما یفتضح العشاق فی وقت الرحیل

نیز در کتاب مذکور مینویسد اصمعی گفت با هرون الرشید عازم حج شده بودم دختر خودرد سالی دیدم کاسه چوبین بدست گرفته از حجاج استدعا وجه اعانه مینمود و این ابیات میسرود

طحنتنا طواحن الاعوام	و رمتنا نوائب الایام
فاتیناکم نمد اکفاً	لفضالات زادکم و الطعام
فاطلبوا الاجر و المثوبة فینا	ایها الزائرون بیت الحرام
من رآنی فقد رآنی و رحلی	فارحموا غربتی و ذل مقامی

هرون را

هرون را بجانب دختر ملتفت نمودم آمد و ابیات را شنید و از فصاحت گوینده متعجب گردید و کاسهٔ دختر را پر از زر نمود

ونیز در همان کتاب مسطور است که ابن الشیظمی گفته در قحط سالی بحج رفته بودم در اثنای طواف دختری دیدم پردهٔ کعبه را گرفته میگفت الهی و سیدی انا امتک الغریبه وسائلتک الفقیره حیث لا یخفی علیک مکانی ولا یستتر عنک سوء حالی فقد هتکت الحاجة حجابی وکشفت الفاقة نقابی فکشفت وجهها رقیقا عند الذل وذلیلا عند المسئلة طال و عزتک ما حجب عنه ماء الغناء وصان ماء الحیاء فقد جحدت عنی اکف المرزوقین وضاقت بی صدور المخلوقین فمن حرمنی لم الُمه ومن وصلنی وکلته الی مکافاتک ورحمتک وانت ارحم الراحمین ابن الشیظمی گوید پس از قدری در جوئی ازو پرسیدم کیستی و از کدام قبیله گفت الیک عنی من قل ماله وذهب جاهه کیف حاله بعد از آن این ابیات خواند

بعض بنات الرجال ابرزها ‌ ‌ الدهر لما قد تری واخرجها
ابرزها من جلیل نعمتها ‌ ‌ فابتزها ملکها واحوجها
وطالما کانت العیون اذا ‌ ‌ ما خرجت تستشف هودجها
ان کان قد ساءها واحزنها ‌ ‌ فطالما سرها وابهجها
الحمد لله رب معسرة ‌ ‌ قد ضمن الله ان یفرجها

اسمعیل بن حماد بن ابی حنیفه گفته است روزی زنی با مردی نزد من آمد و گفت پسر عمم بیخبر از من مرا با این شخص تزویج کرده چون من خبر شدم قبول نکردم گفتم که رد کردی گفت همان وقت که خبردار شدم گفتم که خبردار شدی گفت همان وقت که رد کردم از فراست و فطانت او تعجب نمودم

خیرات حسان

۱۸۴

صاحب حیوة الحیوان گوید اصمعی گفت پیرزنی از زنان قبایل عرب بلاشۂ گوسفندی و گرگ بچۂ اشاره کرد و این ابیات گفت

بقرت شویهتی وفجعت قلبی | وانت لشا تنا ولد ربیب
غذیت بدرّها وربیت فینا | فمن انباک انّ اباک ذیب
اذا کان الطّباع طباع سوء | فلیس بنافع فیها الادیب

در بخاری شریف مذکور است که روزی حضرت رسول صلّی اللّه علیه وآله بطور ملاطفت بعایشه فرمودند من خشنودی و ناخشنودی ترا ازینجا استنباط میکنم که در حالت خشنودی در اثنای سخن میگوئی لا وربّ محمّد و در ناخشنودی گوئی لا وربّ ابراهیم عایشه گفت بلی یا رسول اللّه تنها اسم بزرگ آنحضرت را تو اتم ترک کرد

نیز در بخاریست که روزی عایشه بحضرت رسول صلعم عرض کرد اگر شما بمحلی نزول فرمائید و دو درخت ببینید که برگ و ثمر یکی را چیده باشند و آن دیگر را دست نزده از اوراق کدام شتر خود را علوفه خواهید داد حضرت فرمودند البتّه از آنکه دست باو نخورده و مقصود عایشه این بود که جز او از زوجات مطهرات احدی بکر نبوده

روزی زنی کشاده رو از ابونواس پرسید اسمت چیست چون زن کمال صباحت داشت ابونواس گفت وجهك زن گفت ازین قرار اسم تو حسن است

گویند ابونواس بی اندازه کریه المنظر بود جاریۂ ظریفۂ فضل بن سهل داشت که همیشه اظهار کراهت و بیمیلی با بونواس میکرد روزی ابونواس باو گفت من اینهمه ترا دوست میدارم تو چرا نسبت بمن اینقدر بیمهری جاریه گفت وجهك والحرام لا یجتمعان در فارسی هم مثل است حرام و مسلمانی

تاجری تا لدار از بصره با هوا از رفت و در آنجا متاهل شد سالی یک
دو بار به بصره می آمد و با زوجهٔ قدیم خود ملاقات میکرد و با هوا از بر
می گشت و با عم عیال بصرا وی خود مکاتبه داشت وقتی یکی از
نوشتجات عم زوجهٔ قدیم بدست زوجهٔ جدید افتاد دانست شوهرش
در بصره زن دارد کاغذی بهمان سیاقها از قول عم زن بشوهرش
نوشت با اینمضمون که زوجه ات در گذشته عاجلاً به بصره آی میراث
او را دریافت نمای مرد مشغول تدارک سفر شد آنوقت زن گفت
این سفر شمار است که می بینم البته عیالی دارید تاجر انکار کرد زن
گفت اگر راست میگوئی بگو غیر از تو خاتم را غائباً اگر زنی داشته باشم
مطلقه باشد تاجر که یقین کرده بود زن بصرا وی مرده آن صیغه
جاری نمود آنگاه زن گفت حال دیگر حاجت به بصره رفتن نیست چه آن زن
نمرده بعلاوه مطلقه است

کثیر عزه وقتی این دو بیت بگفت.

اذا ما اتینا خلة کی نزیلها   ابینا و قلنا الحاجبیة اول
سنولیک عرفا ان اردت وصالنا   و نحن لتلک الحاجبیة اوصل

پیرزنی شنید گفت با این مثل جمیل بگوئی که گفته است

یا ربتنا روضة علینا وصلها   بالجد تخلط بقول الهازل
فاجبتها بالقول بعد تامل   حبی بثینة عن وصالک شاغلی

در تزیین الاسواق چاپ مصر بیت اول کثیر را اینطور نوشته

اذا ما اتینا خلة کی نزیلها   ابین و قلن الحاجبیة اول

نیز روزی زنی بر کثیر رسید گفت تو گفته

و ما روضة بالحزن طیبة الثری   یمج الندی جثجاثها و عرارها
باطیب من اردان عزة موهنا   اذا اوقدت بالمندل الرطب نارها

کثیر گفت بلی زن کسی هر که باشد با مندل تر و تازه مطیّب گشته خوشبو میشود میخواستی مثل امرء القیس بگوئی که گفته است

الم ترانی کلما جئت طارقا — وجدت بها طیبا وان لم تطیّب

کثیر انصاف داده و چیزی نگفت هم آن زن نمود که این انتقاد را جای دیگر نگوید متنبی این مضمون امرء القیس را اخذ کرده و خوب گفته میگوید

اتت زائرا ما خامر الطیب ثوبها — وکالمسک من اردانها یتضوع

شخصی هاشمی در سفر بود بزوجه خود مکتوبی نوشت و این شعر را در آن درج کرد

یا التعلل لا اهل ولا وطن — ولا ندیم ولا کاس ولا سکن

زوجه در جواب او نوشت مصداق آن شعر در تو موجود نیست بلکه این شعر مناسب است

سهرت بعد رحیلی وحشة لکم — ثم استمر مریری وارعوی الوسن

راغب صفهانی در محاضرات میگوید عربی در بیابانی تشنه شد بخیمه رفته آب خواست دختری برای او شیر و آب آورد بعد از دختر پرسید از کدام قبیله گفت از بنی عامر گفت از آن عامرها که در حق ایشان گفته اند

لعمرک ما تبلی سرابیل عامر — من اللوم ما دامت علیها جلودها

دختر چون ذم قبیله خود شنید پا پس لغزید و دو سبو از وی شکسته بعد نزد عرب آمده گفت تو از کدام قبیله گفت از بنی تمیم گفت آن بنی تمیم که در حق آنها گفته اند تمیم بطرق اللوم اهدی من القطا گفت از باهله دختر خواند

اذا ولدت حلیلة باهلی — غلاما زاد فی عدد اللئام

گفت از بنی اسد دختر خواند

فلا تسرنی انی من بنی اسد — وان لی کل یوم الف دینار

قوم اذا استنبح الاضیاف کلبهم — قالوا لامهم بولی علی النار

کفت از بنی عبس دختر خواند

اذا عبسیة ولدت غلاما — فبشرهم بلوم مستفاد

کفت از قبیلهٔ فقیم دختر خواند

اذا فقیمیة عطشت فنکها — فان عطاسها سبب الوداق

کفت از بنی کلب دختر خواند

اذا کلبیة خضبت یداها — فزوجها ولا تامن زناها

کفت از بنی ثقیف هم دختر خواند

اضل الناس یوزن ابا ثقیف — فما لهم اب الا الضلال

کفت از خزاعه هم دختر خواند

باع خزاعة بیت الله اذ سکرت — بزق خمر واثواب ابراد

کفت از بنی جرم دختر خواند

اذا ما اتقی الله الفتی واطاعه — فلیس له باس وان کان من جرم

کفت از بنی حنیفه هم دختر خواند

اکلت حنیفة ربها — زمن التقحم والمجاعه

کفت از عشیرهٔ ابلیس دختر خواند

عجبت من ابلیس فی تیهه — وخبث ما اظهر من نیته

تاه علی آدم فی سجده — وصار قوادا لذریته

کفت دیکر مرحوم مرا بخش دختر کفت لعنت خدا همراهت باد برو و بر هر قوم نازل شدی و بتو احسان کردند نسبت با آنها کافر نعمتی و ناسپاسی مکن (انتهی)

قطعهٔ ما سرنی ان فتی من بنی اسد از اخطل شاعر است که در هجو جریر کفته و دو بیت دیکر آن اینست که میکوید

فمسک البول جودا ان تجودهم — وما تبول لهم الا بمقدار

والخبز کالعنبر الهندی عندهم — والقمح سبعون اردبا بدینار

صفت

خیرات حسان

صفدی در شرح لامیة العجم میگوید اخطل را ابن اشعار بد وازده عیب وذم آن قبیله را هجو کرده وهر دوازده را شمرده است

در شرح مواهب زرقانی مسطور است که اخطل شاعر نصرانی معاویه را مدح کرده آمد برو بخواند معاویه گفت اگر مرا بشیر و پلنگ تشبیه کردی لازم نیست بخوانی اگر مثل خنساء گفته که میگوید

فما بلغت کف امرء متناول | من المجد الا والذی نال اطول
ولا بلغ المهدون فی القول مدحه | ولو حذقوا الا الذی فیه افضل

بخوان

اخطل گفت کمتر از خنساء نگفته ام وخواند

اذا مت مات الجود وانقطع الغنی | فلم یبق الا من قلیل مصرد
وردت اکف الراغبین وامسکوا | عن الدین والدنیا بخلف مجرد

معاویه گفت لعنت خدا بر تو باد مرا مرا بخاطر من آوردی وجز این کاری نکردی وبگرد خنساء هم نرسیدی واین برای خنساء شانی عظیم است

اصمعی از اعرابیه احوال پسرانش پرسید چه با آن پسر آشنا بود اعرابیه گفت او در گذشت وسایر مصائب دنیا مرا فراموش گشت انگاه این بیت خواند

وکنت اخاف الدهر ما کان آمنا | فلما تولی مات خوفی من الدهر

زنی سر بریده او یعنی جعفر برمکی را دید بدان سر خطاب کرده گفت اما والله لئن صرت الیوم آیة لقد کنت فی المکارم غایة بعد این ابیات انشاد نمود

ولما رأیت السیف خالط جعفرا | ونادی مناد للخلیفة فی یحیی
بکیت علی الدنیا وایقنت انما | قصاری الفتی یوما مفارقة الدنیا

وفاهی

خيرات حسان

وما هي الا دولة بعد دولة ... تحوّل ذا نعمى وتعقب في البلوى
اذا نزلت هذا منازل رفعة ... من الملك حطّت ذا الى الغاية السفلى

قالت امرأة في العشق

رأيت الهوى حلواً اذا اجتمع الشمل ... ومرّاً على الهجران لا بل هو القتل
ومن لم يذق للهجر طعماً فانه ... اذا ذاق طعم الحب لم يدر ما الوصل
وقد ذقت طعميه على القرب والنوى ... فابعده قتل واقربه خبل

جارية في مقبرة

انوح على دهر مضى بغضارة ... اذ العيش غض والزمان موات
وابكي زماناً صالحاً قد فقدته ... فقطّع قلبي منه بالزفرات
ايا زمناً ولّى على رغم اهله ... الا عد كما قد كنت مذ سنوات
تمطّى على الدهر في متن قوسه ... فصدّ عني منه بسهم شتات

من حديقة الافراح

امرأة حنظلة الكاتب لما توفي جزعت عليه فنهاها جاراتها وقلن يحبط اجرك فقالت

تعجبت دعد لمحزونة ... تبكي على ذي شيبة شاجب
ان تسأليني اليوم ما شفني ... اخبرك قولاً ليس بالكاذب (الخ)

قالت امرأة من طي

دعا دعوة يوم الشرى يال مالك ... ومن لا يجب عند الحفيظة يكلم
فيا ضيعة الفتيان اذ يعتلونه ... ببطن الشرى مثل الفنيق المسدّم
اما في بني حصن من ابن كريهة ... من القوم طلاب الترات غشمشم
فيقتل جبراً بامرئ لم يكن له ... بواء ولكن لا تكايل بالدم

الشرى مكان معروف اتفقت فيه وقعة فنسب يومها اليه والحفيظة الخصلة التي يحفظ الانسان عندها اي يغضب ومعنى يكلم يجرح وهو كناية عن الغلبة والقتل

وقالت اعرابية
العشق جل ان يرى وخفي
الورى فهو كامن في الصدور
كالنار في الحجر ان قدح اورى
وان ترك توارى اهـ
وهذا احد له بحقيقته في
النفس

وحكى ان سعيد التميمي
قال نظرت الى جارية سوداء
تنشد الخوص وهي تقول
لك علم بما يجن فؤادي
فارحمن ذل ذلتي وانفرادي
اهـ من اول التزيين للانطاكي

ان سواد العين اودى به
حزن على حنظلة الكاتب
اهـ من اسد الغابة

والقتل ويقال عتله يعتله ويعتله اذا قاده بعنف والفنيق من الفحل الذي لا يركب لكرامته على اهله والمسدم الفحل الهائج المشدود الفم خوفا من صياله وابن الكريهة ابن الحرب والطلاب الكثير الطلب يعني المشاهي في طلب الدم وادراك الثار والغشمشم الذي يركب اسه ولا يهاب الاقدام وجبراسم رجل هو القاتل لولي هذه المرأة والبواء الكفو ومعنى لا تكايل بالدم لا يجوز لك ان تقتل الا ثارك اي اما فيهم رجل هكذا فيقتل هذا الرجل برجل لم يكن له نظيرا فيكون في دمه وفاء بدمه ولكن سقطت المكايلة في الدماء منذ جاء الاسلام فلا يقتل بدل الواحد الا واحد شريفا كان او وضيعا

قالت امرأة من بني عامر

وحرب يضج القوم من نفيانها	ضجيج الجمال الجلة الدبرات
سيتركها قوم ويصلى بحرها	بنو نسوة للثكل مصطبرات
فان يك ظني صادقا وهو صادقي	بكم وباحلام لكم صفرات
نعد فيكم جزر الجزور رماحنا	ويمسكن بالاكباد منكسرات

النفي ما نفاه اطراف الغيم من مطره وما نفته الحوافر من الحصى وغيره في سيرها والنفيان مصدر ذلك اي يضجون من ايسرها بله اكبرها انتهى من شرح ابي الحسين علي البيارى على الحماسة مصطبرات اي عندهن ان يقتل رجالهن فهن لا يجزعن من ذلك صفرات اي لا خير فيها وقد زالت المسكة عنها فكانها الاناء الفارغ وجعل الاعادة للرماح على الاتساع اي ان كنتم على ما احسب من جهلكم فانكم تعودون لحربنا ونعود لقتلكم ونصيب المقاتل عند الطعن

قالت امرأة من بني شيبان

وفا لو اماجدا منكم قتلنا	كذاك الرمح يكلف بالكريم
بعين اباغ قاسمنا المنايا	فكان قسيمها خير القسيم

قولها يكلف اي يولع ويعشق وبابه علم وقولها فكان قسيمها الخ اي قتل بعض

وبقي بعض وكان من قتل خبرا ممن بقي وعين ابلغ موضع

قالت جارية ماتت امها فاضرت بها امرأة ابيها

فلو بأتي رسولي ام سعد الى امي ومن يعنيه حاجي
ولكن قد الي من بين ردى وبين فؤاده غلق الرتاج
ومن لم يؤذه المراسي وما الرئمان الا بالنتاج

قولها ومن يعنيه حاجي اي من يهمه حاجتي وقولها ولكن قد الي من بين ودي الخ ارادت به اباها غلق الرتاج يعني رتاج المغلق والرتاج هو الباب و الرئمان المحبة والتعطف

قالت امرأة من بني اسد

خليلي عوجا انها حاجة لنا على قبر اهبان سقته الرواعد
فنعم الفتى كل الفتى كان بينه وبين المزجي نفنف متباعد
اذا انتضل القوم الاحاديث لم يكن عييا ولا عبئا على من يقاعد

اهبان اسم رجل والمزجي كالزلج وزنا ومعنى وهو الذي يلحق بقوم وليس منهم والنفنف الجو وكل هواء بين الجبلين فهو نفنف والعبء الحمل الثقيل

قالت امرأة

الا قصرى من دمع عينيك لن ترى ابا مثله تنمي اليه المفاخر
وقد علم الاقوام ان بناته صوادق اذ يندبنه وقواصر

اي يعجزن من ان يبلغن كنه الثناء عليه

وقالت امرأة ترثي اباها ايضا

اذا ما دعا الداعي عليا وجدتني اراع كما راع العجول مهيب
وكم من سمي ليس مثل سميه وان كان يدعى باسمه فيجيب

العجول الناقة التي ذهب ولدها فهي تكون فازعة تحب كل صيحة عليها

قالت امرأة من طي

تأوب عيني نصبها واكتيابها وجنبت نفسا زات عنها ايابها
اعلل نفسي بالمرجم غيبه وكاذبتها حتى ابان كذابها

فلهفي

فلهفي عليك ابن الأشد لبهمة　　　اقر الكماة طعنها وضرابها

متى يدعه الداعي اليه فانه　　　سميع الى الأذ انصمّ جوابها

هو الابيض الوضاح لو رميت به　　　ضواحٍ من الريان لانهض نابها

قولها ناوب عيني نصبها اى اتى عيني تعبها والتاوب لايكون الا بالليل والنصب ما يوذى قال تعالى انى مسنى الشيطان بنصب وعذاب والاكتياب الحزن والانكسار وقولها اثار الريث البطء والتأخر والرجم المظنون والبهمة بضم الباء الخيل يقع على الواحد والجماعة وههنا هى للواحد بدلالة قولها متى يدعه الداعي اليه ولم تقل اليهم فاما قولها طعنها وضرابها فالضمير فيه جاء على لفظ البهمة وجعل الصمم للجواب مجازا وقولها اقر معناه طرد واستخف وقولها هو الابيض الوضاح ارادت به خلوص النسب واشتهار الذكر وقولها لو رميت به الخ تريد به نفاذه وحسن خروجه مما يدخل فيه والريان جبل ببلادهم تقول لو رميت بوارز هذا الجبل لزعزعها فهدّ جوانبها

قالت امرأة من بني الحارث

فارس ما غادروه ملحما　　　غير زمّيل ولا نكس وكل

لو يشا طاربه ذو ميعة　　　لاحق الآطال نهد ذو خصل

غير ان البأس منه شيمة　　　وصروف الدهر تجري بالأجل

قولها ما غادروه ما تركوه وقولها ملحما اى طعمة للسباع والزميل بضم الزاى وفتح الميم المشددة الجبان والوكل بفتحتين العاجز الذى يكل امره الى غيره ويتكل عليه وقولها لو يشا طاربه الخ يعني انه لم يمت الا من انقضاء المدة ولو شاء لهرب على فرس نشيط ضامر الا انه لم يرد الفرار لان سجيته البأس

قالت امرأة من كندة

لا تخبروا الناس الا ان سيدكم　　　اسلمتموه ولو قاتلتم امتنعا

انعى فتى لم تذر الشمس طالعة　　　يوما من الدهر الا ضرّ او نفعا

يعني لا تعتذروا من قتله بشيء سوى خذلانكم اياه وكان هو ضارّاً لاعدائه نافعاً لاوليائه

وقالت امرأة

متى تردوا عكاظ توافقوها   باسماع مجادعها قصار
اجيران ابن ميّة خبّروني   أعين لابن ميّة ام ضمار
تجلّل خزيها عوف بن كعب   فليس لخلفها منه اعتذار
فانّكم وما تخفون منه   كذات الشيب ليس لها خمار

عكاظ سوق بناحية مكة كانوا يقيمونها في الموسم اعني زمن الحجّ والجدع القطع واكثر ما استعمل الجدع في قطع الانف وقد يستعمل في قطع الاذن قالته حين قتل زوجها ابن ميّة تريد متى تجيئوا عكاظ تسمعوا بقبيح ذكركم فتصيرون كانّكم لا تسمعون باسماع اى باذان والعين هنا النقد الحاضر والضمار دين لا يرجى قضاؤه وكل ما لا يعتمد عليه الا ذاهباً فهو ضمار وقولها تجلّل خزيها اى لبس مذلّتها والخلف لا يستعمل الا في الذمّ

قالت امرأة تهجو زوجها لبخره وكان مسمّى بقتادة بن مغرب

حلفت ولم اكذب والّا فكلّما   ملكت لبيت الله اهديه حافيه
لو انّ المنايا اعرضت لاقتحمتها   مخافة فيه انّ فيه داهيه
فما جيفة الخنزير عند ابن مغرب   قتادة الّا ريح مسك وغاليه

قولها اعرضت اى ظهرت يقال اعرضت الشيء فاعرض اى اظهرته فظهر كقولهم كببته فاكبّ وهو من النوادر

قالت امرأة من بني مخزوم

ان تسألي فالمجد غير البديع   قد حلّ في تيم ومخزوم
قوم اذا اصوّت يوم النزال   قاموا الى الجرد اللهاميم
من كل محبوك طوال القرى   مثل سنان الرمح مشهوم

تخاطب امرأة تعني انّ المجد حلّ فيهم قديماً غير محدث ونصب غير على الحال واللهاميم جياد الخيل جمع لهموم والقرى الظهر والمحبوك المحكم الخلق والمشهوم الذى تر

فيه الغزو

وقالت امرأة

الا ان عبد الواحد الرجل الذي ينيلك ما طالبت في العرض او

قالت امرأة من اياد

الخيل تعلم يوم الروع اذ هزمت ان ابن عمرو لدى الهيجاء يحميها
لم يبد فحشا ولم يهدد لمعظمة وكل مكرمة يلقى يباهيها
المستشار لأمر القوم يحزبهم اذا الهنات اهم القوم ما فيها
لا يرهب الجار منه غدرة ابدا وان الم امور فهو كافيها

المعظمة الوجه فيه كسر الظاء وهي كالعظيمة بمعنى النازلة الشديدة ويروى لمعضلة والهنات بالفتح والتخفيف خصلات شر جمع هنة على لفظها

قالت امرأة من بني هزان يقال لها ام ثواب في ابن لها عقها

ربيته وهو مثل الفرخ اعظمه ام الطعام ترى في جلده زغبا
حتى اذا آض كالفحال شذبه اباره ونفى عنه الكربا
انشا يمزق اثوابي يؤدبني ابعد شيبي عندي يبتغي الأدبا
اني لابصر في ترجيل لمته وخط لحيته في خده عجبا
قالت له عرسه يوما لتسمعني مهلا فان لنا في امنا اربا
ولو رأتني في نار مسعرة ثم استطاعت لزادت فوقها حطبا

ارادت بام الطعام البطن وبالزغب صغار الشعر ولينه حين يبدو من الصبي والفحال وزان التفاح ذكر النخل الذي يلقح به امل النخل ويسمى فحلا ايضا والتشذيب هو التهذيب ويسمى ما يقطع من اغصان الشجرة المتفرقة الشذب بفتحتين والابار التلقيح والكرب بفتحتين اصول السعف التي تقطع معها الواحدة كربة مثل قصب وقصبة والسعف اغصان النخل ما دامت بالخوص فان زال الخوص عنها قيل جريد

قالت قائلة لامرأة اخذها الطلق

ايا سحاب طرقي بخير وطرقي بخصية وأير

ولا

ولا ترينا طرف البطر

وكان اسم المرأة التي اخذها الطلق سحابة

وقالت جارية في نسائهن

سبي بي سبك إلى بصيرة ... ان معي قوافيا كثيرة
ينفح منها المسك والذريرة

يعني سببها انت لن يصيره وانا ارى قبح السب فانتهي عنه مع اني لا اعجز عن جوابك ولا اقول الا بالخير

وقالت اخرى

ان اباك زهزق دقيق ... لا حسن الوجه ولا عتيق
تضحك من طرطبه العنوق

الزهزق اللئيم والطرطب بفتحتين صوت الراعي اذا دعى معزاه والعنوق اناث اولاد المعز جمع العناق بالفتح

وقالت اخرى

يارب من عادى ابي فعاده ... وارم بسهمين على فؤاده
واجعل حمام نفسه في زاده

(قالت امرأة ترقص هنها)

اجثم مطلي بزعفران ... تراه عند الضم والتداني
مبرطما برطمة الغضبان ... ادرد لا يضحك عن اسنان
كان فيه فلق الرمان ... او لهبا كلهب النيران

المبرطم هو المنتفخ غضبا

قالت امرأة من قيس كبشه

ان فتى اهلوه قيس كبه ... اجدر خلق الله بالمحبه
نحن المقيمون بعين ذربه ... لم نخش قطا من عدو ونكبه
يأبى لنا الارغام والمسبه ... اب كريم وحصان مدبه

وفي البخاري في كتاب الادب عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان من اكبر الكبائر ان يلعن الرجل والديه قيل يا رسول الله وكيف يلعن الرجل والديه قال يسب الرجل ابا الرجل فيسب اباه ويسب امه (انتهى)

فاطمه سلطان خانم

صبیّهٔ مرحوم حاجی میرزا حسین نوادهٔ قایم مقام فراهانی و از طرفین منسوب بقایم مقام میباشد تولدش در ششم شهر رجب مطابق سنه ۱۲۸۲ هجری بوده در سنه ۱۳۰۰ بعموزادهٔ خود میرزا محمود پسر میرزا احمد تزویج یافت در فنون ادبیّت و عربیّت و تاریخ و شعر فارسی کمتر اطلاع و مهارتی دارد خاصّه در سرودن شعر فارسی میتوان گفت چنانست که خنسا در عربی وقتی که جلد دوّم خیرات حسان بنظر مشار الیها رسیده بود قصیدهٔ در تمجید کتاب انشاء نموده بتوسط برادر مهترش میرزا محمّد صادق پروانه که جامع کمالات و در صحبت نگارنده است فرستاده در اینجا درج میشود تا خوانندگان پایهٔ فضلش را بدانند میگوید

چو آفتاب پدیدار شد اگر یکچند ‌ ‌ همفته بود هنر در زنان دانشمند
هنر خلیفهٔ فرزند باشد انسان را ‌ ‌ همی بباید کز زن برآید این فرزند
بنات حوا اگر با کمال و معرفتند ‌ ‌ سر سپهر درآرند بر نجم کمند
زنان مشابه روحند و نوع مردان جسم ‌ ‌ ز جان روشن باشد همیشه تن خرسند
ای آنکه طعنه زنی بر کمال و فضل زنان ‌ ‌ بمال دیده که جهلت بیرخ غبار افکند
بلی است فاخر و چنگال شیر ماده و نر ‌ ‌ یکی است لعل بدخشان بتاج و گردن بند
بمکرمت حضرت صدیقه دخت پیغمبر ‌ ‌ فکند بالش رفعت فراز چرخ بلند

مگر نه مریم با نفس خود مجاهده کرد — سپس مر او را با روح قدس شد پیوند

مگر نه آسیه شد در خشوع بی‌همتا — مگر نه رابعه بد در خشوع بی‌مانند

مگر نه زباخون جندیه ریخت بجا — مگر نه لیلی مجنون خود فکند به بند

اگر نه تانیث از قدر مرد مانع میگشت — خدا به شمس نمیخورد در نبی سوگند

زنان فراخور مدح اند و لایق تمجید — که امهات کمال اند و مستحق پسند

بویژه شوی پرستان باخرد که شوند — به پیش شوهر خود همچو شیر بی‌کمند

خداشناس و نصیحت پذیر و شوی پرست — خدا از ایشان خشنود و بندگان خرسند

نه هر که مقنعه بر سر فکند شد بانو — نه هر چه شیرین باشد بود چو شکر و قند

زنان با هنر الحق سزد که فخر کنند — از این صحیفه که شد خوشتر از صحیفهٔ زند

نگاشت میر اجل اعتماد سلطنه نغز — یکی رساله ز مشک ختن بباده پرند

در او نگاشت تمامی زنان فاضله را — نمود نام زنان را چو طبع خویش بلند

تبارک الله از آن میر بیهمال که تاخت — فراز گنبد گردون ز فرط فضل سمند

بعقل و دانش مهتر ز خواجه کندر — بفضل و دانش برتر ز صاحب میمند

کسی که خلقش آرد هوای فروردین — ز خال لاله دمد گاه بهمن و اسفند

ز نقطهٔ رقمش هر دفع عین کمال — خرد بسوزد در مجمر کمال سپند

دعاش گویم یا رب چنانکه ای باری — بدور دهر ان دور دار ز دور گزند

سره خانم

دختر مرحوم قایم مقام میرزا ابوالقاسم فراهانی و مادرش همشیرهٔ مرحوم میرزا حسن مستوفی الممالک آشتیانی در سنه ۱۲۷۷ از دار دنیا درگذشت در زمانی که سادات قایم مقامی مغضوب دولت علیه بودند قصیده‌ٔ خدمت پادشاه ماضی طاب ثراه فرستاد که باعث بخشایش و آسودگی تمامی طایفه گردید این رباعی از اوست

تا کی تو ای جهان داستانش — راستی و آن را ز ندکج نهاد

معتقد مردم دنیا مباش — آه از این مردم کج اعتقاد

کتبه الداعی لدوام الدولة القاهرة الباهرة محمد رضا الملقب بشمس الکتاب

[illegible]

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان **ناصرالدین شاه** صاحبقران بن محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا ابن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیر شاه قلیخان بن محمد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه و دولته

تولد همایون

شب شنبه ششم صفر المظفر سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و هفت من الهجرة المقدسة النبویه ص

جلوس همایون بر تخت سلطنت

در روز یکشنبه هیجدهم شهر شوال المکرم سنهٔ یکهزار و دویست و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دار الخلافهٔ ناصری

در شب شنبه بیست و دویم شهر ذی القعدة الحرام سنهٔ هزار و دویست و شصت و چهار که الحال چهل و سه سال تمام است بالاستقلال مع الشوکة و العظمة و الاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزادهٔ اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه مظفرالدین میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنهٔ یکهزار و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسة

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه سلطان مسعود میرزا ادام الله اقباله العالی تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنهٔ یکهزار و دویست و شصت و شش من الهجره

نواب اشرف والا نایب السلطنه دولت علیه امیر کبیر وزیر جنگ کامران میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و هفتاد و دو من الهجره

نواب اشرف والا سالار السلطنه نصرة الدین میرزا تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنهٔ یکهزار و دویست و نود و نه

نواب اشرف والا محمد رضا میرزا رکن السلطنه تولد روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنهٔ ۱۳۰۱

نواب اشرف والا محمد حسین میرزا تولد شب شنبه شانزدهم محرم الحرام ۱۳۰۳

نوادههای سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد یوم چهاردهم ربیع الثانی سنهٔ ۱۲۸۹

نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه

نواب والا ابو الفتح میرزا

نواب والا ابو الفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در سنهٔ ۱۲۸۵

نواب والا هرمز میرزا

نواب والا سلطان محمود میرزا

نواب والا امیر تیمور میرزا

نواب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر

نواب والا فتحعلیخان امیر تومان تولد در ۱۳۰۲

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا مهدیقلی میرزا

بنات سلطنت

۱ نواب علیهٔ عالیه فخر الملوک تولد در سنهٔ ۱۲۶۳
۲ نواب علیهٔ عالیه عصمة الدوله تولد در سنهٔ ۱۲۷۲
۳ نواب علیهٔ عالیه افسر الدوله تولد در سنهٔ ۱۲۷۵
۴ نواب علیهٔ عالیه والیه تولد در سنهٔ ۱۲۷۵
۵ نواب علیهٔ عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنهٔ ۱۲۷۲
۶ نواب علیهٔ عالیه افتخار الدوله تولد در سنهٔ ۱۲۷۳
۷ نواب علیهٔ عالیه فخر الدوله تولد در سنهٔ ۱۲۷۸
۸ نواب علیهٔ عالیه فروغ الدوله تولد در سنهٔ ۱۲۷۹
۹ نواب علیهٔ عالیه ایران الملوک تولد در سنهٔ ۱۲۹۸
۱۰ نواب علیهٔ عالیه اختر الدوله تولد در سنهٔ ۱۲۹۸
۱۱ نواب علیهٔ عالیه فرح السلطنه تولد در سنهٔ ۱۲۶۹

۱۲ نواب علیهٔ عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱
۱۳ نواب علیهٔ عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۳

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب والا عزالدوله عبدالصمد میرزا نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله نواب علیه عزیز الدوله
نواب علیه عفة الدوله

اعمام سلطنت

نواب والا امین الدوله احمد میرزا

اولاد خاقان مغفور

نواب والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا نواب محمد هادی میرزا نواب جهانسوز میرزا امیر تومان

امیرزادگان عظام بنی اخوان سلطنت

امیرزاده محمد میرزا سرتیپ ولد نواب والا عباس میرزا ملک آرا امیرزاده علینقی میرزا سرتیپ ولد نواب رکن الدوله امیرزاده عماد السلطنه حسینقلی میرزا سرتیپ توپخانه ولد نواب والا عز الدوله

سایر شاهزادگان کرام از قرار رشته ماضیه

نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل السلطان نواب معتمد الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان نواب عماد الدوله بدیع الملک میرزا نواب فرمانفرما سلطان حمید میرزا امیر تومان نواب مؤید الدوله ابوالفتح میرزا امیر تومان نواب محمد حسین میرزای میرآخور نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیر تومان نواب حشمة الدوله عبدالله میرزا امیر تومان نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان نواب عمید الدوله کیومرث میرزا نواب معتمد الدوله اسمعیل میرزا نواب نصرة السلطنه روح الله میرزا نواب حاجی حسام السلطنه ابوالنصر میرزا امیر تومان نواب شعاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان نواب نصرة الدوله عبدالحسین میرزا دارای امتیاز امیر تومانی نواب سهام الملک مهدیقلی میرزا نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا از زوار مجاوران مخصوص حضور مبارک نواب امیرخان سردار وجیه الله میرزا امیر تومان نواب احتشام الدوله عبدالعلی میرزا امیر تومان نواب سلطان حسین میرزا نیر الدوله پیشخدمت حضور همایون حکمران نیشابور نواب محمد علی میرزا پسر مرحوم مهدیقلی میرزا حاکم سراب و گرمرود نواب حشمة السلطنه محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضاً نایب الایاله کرمان و ناظم سرحد بلوچستان وغیره جعفرقلی میرزا پسر مرحوم حاجی محمد ولی میرزا شام میرزای شمس الشعراء حاجی ابوالفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان حاجی جهاندار میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا عادلشاه میرزا ولد مرحوم ایضاً محمد کریم میرزا پسر مرحوم محمد مهدی میرزا حاجی نصر الله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا حاجی فریدون میرزا حاجی محمد حسین میرزای حشمة السلطنه خلف مرحوم امام وردی میرزای کشیکچی باشی اوکتای قاآن میرزا ولد مرحوم حسنعلی میرزای شجاع السلطنه حاجی محمد مهدی میرزا مؤید السلطنه پسر مرحوم مؤید الدوله عالمشاه میرزا ولد مرحوم تیمور میرزا سرتیپ حسام الدین میرزا پسر مرحوم محمد رضا میرزا اسحق میرزا ولد مرحوم رکن الدوله یعقوب میرزا خلف مرحوم ظل السلطان یحیی میرزای نایب الایاله خلف سیف الملوک میرزا امیرزاده مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم عماد الدوله سلطان محمد میرزا ولد مرحوم ایضاً امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضاً جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضاً سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم ایضاً سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضاً اسحق میرزا ولد مرحوم ایضاً ایرج میرزا ولد مرحوم ایضاً محمد باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله

فضل الله

فضل الله میرزا ولد مرحوم ایضاً محمد کاظم میرزا
ولد مرحوم ایضاً محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ابو النصر
حاجی محمد طاهر میرزا جلال الدین میرزا ولد مرحوم
شیخعلی میرزا اکبر میرزا محمد حسن میرزا پیشخدمت
ولد مرحوم اعتضاد السلطنه محمد حسن میرزا ولد
مرحوم اسد الله میرزا حاجی سیف الملوک میرزا
ولد حاجی جهاندار میرزا حاجی مسعود میرزا ولد
مرحوم جهانگیر میرزا حاجی محمد حسین میرزا ولد
مرحوم ایضاً حاجی فتح الله میرزا ولد مرحوم ایضاً
اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضاً اسد الله میرزا
ولد مرحوم ایضاً محمد علی میرزای مشکوة الملک
ولد مرحوم خسرو میرزا عبد المجید میرزا ولد مرحوم
جعفرخان میرزا کامران میرزا ولد نواب مبین
الدوله جلال الدین میرزا ولد نواب ایضاً ابو
الفتح میرزا ولد نواب ایضاً اکبر میرزا ولد ایضاً
مهدی میرزا ولد ایضاً علینقی میرزا ولد ایضاً
تیمور میرزا ولد ایضاً محمد علی میرزا ولد ایضاً
لطفعلی میرزا پسر مرحوم مؤید الدوله محمد کریم
میرزا ولد مرحوم ایضاً محمد باقر میرزا ولد مرحوم
ایضاً داراب میرزا ولد مرحوم ضیاء الدوله
شاهرخ میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا محمد علی میرزا
ولد مرحوم ایضاً احمد میرزا فغفور میرزا ولد
مرحوم تیمور میرزا مسیح الله میرزا ولد مرحوم ایضاً
آقا شکور میرزا ولد مرحوم ایضاً کیومرث میرزا
ولد مرحوم محمد قلی میرزای ملک آرا عبد الله
میرزای نظام العلماء ولد مرحوم ایضاً محمد رحیم
میرزا ولد مرحوم ایضاً بهمن میرزا ولد ایضاً
عبد الحسین میرزا ولد ایضاً محمد حسین میرزا
پیشخدمت حضور همایون معروف شاهزاده حسین
پسر نواب حشمة السلطنه نواب علی بخش میرزا
پسر مرحوم نصر الله میرزای والی اسد الله
میرزا پسر مرحوم کیکاوس میرزا سرهنگ توپخانه
مسعود میرزا ولد مرحوم حاجی محمد ولی میرزا

عباسقلی میرزا ولد ایضاً اسکندر میرزا
ولد ایضاً خسرو میرزا ولد ایضاً طهمورث
میرزا ولد مرحوم محمد تقی میرزای حسام السلطنه
امیر شیخ میرزا ولد مرحوم ایضاً امان الله
میرزا ولد مرحوم علینقی میرزای رکن الدوله
عبد الرشید میرزا ولد مرحوم عبد الله میرزای
دارا قهرمان میرزا ولد مرحوم ایضاً
نادر میرزا ولد مرحوم احمد علی میرزا
حسین شاه میرزا احمد میرزا ولد مرحوم
کیقباد میرزا محمود میرزا ولد ایضاً
مهدیقلی میرزا ولد مرحوم شاپور میرزا
سلطان یوسف میرزا ولد مرحوم منوچهر میرزا
محمد کاظم میرزا ولد ایضاً محمد حسن میرزا
ولد ایضاً غلامحسین میرزای صدر الشعراء
ولد مرحوم ملک ایرج میرزای رئیس الاطباء
محمد قلی میرزا ولد ایضاً حسینقلی میرزا ولد
نصر الله میرزا ولد نواب حاجی سیف الدوله
میرزا اردشیر میرزا ولد مرحوم شاهقلی میرزا
تهنیه قلی میرزا ولد مرحوم کیخسرو میرزا محمد
حسن میرزا ولد مرحوم ایضاً محمد علی میرزا ولد
ایضاً محمد میرزا ولد مرحوم حاجی کیومرث میرزا
ملک آرا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضاً
اسد الله میرزا ولد مرحوم هوشنگ میرزای
ایلخانی جهانبخش میرزا ولد مرحوم ایضاً
جهانگیر میرزا ولد مرحوم ایضاً سیفور میرزا
ولد مرحوم سلطان مصطفی میرزا محمود میرزا
ولد مرحوم ایضاً محمد حسین میرزا ولد مرحوم
ایضاً شاهمراد میرزا ولد مرحوم حاجی
عباسقلی میرزا جمشید میرزا ولد مرحوم
بهاء الدوله عبد الله میرزا ولد مرحوم
محمد امین میرزا فیض الله میرزا ولد ایضاً

شاهزادگان و امرا و خوانین ایل جلیل قاجار در رکاب جناب مستطاب اجل عضدالملک وزیر حضور همایون

با ایلخانیگری جناب جلالتمآب میرزا محمدخان ایلخانی کل ایل جلیل قاجار

امیرزادگان و غیره که در جزو خوانین قاجار منظورند

محمد شریف میرزای سرتیپ محمد علی میرزا پسر مرحوم مؤید الدوله محمد جعفر میرزا ولد مرحوم معز الدوله سرتیپ محمد صادق میرزا حبیب الله میرزا شاهرخ میرزا محمد حسین میرزا عبد الرحیم میرزا حاجی سیف الله میرزا شجاع الدین میرزا حمیدخان سرتیپ محمد تقیخان سرتیپ علی اکبرخان عباسخان علی اصغرخان علیخان محمد رضا خان محمودخان

امرا و خوانین طایفه بنی اعمام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ غلامحسینخان محمد اسمعیل خان حاجی مصطفی خان محمد قلیخان

طایفه حاجی مهدیقلیخانی

حسینقلیخان سرتیپ اول جعفرقلیخان علیخان سرتیپ محمد قلیخان محمد ناصرخان سرهنگ محمد قلیخان قاضی سلیمانخان صادقخان

طایفه قزل ایاغ

محمد حسینخان سرتیپ و رئیس نور الله خان محمد صادقخان علی محمد خان احمدخان

طایفه دولو

حاجی محمد حسینخان سرتیپ و رئیس حاجی حسنعلیخان عباسقلیخان سرهنگ محمد صادقخان شهاب الدوله محمدخان ولد حاجی محمد حسینخان میرزا محمدخان ولد اسکندرخان سردار

طایفه عز الدینلو

محمد یوسفخان حبیب الله خان محمد رضا خان محمد کریمخان

طایفه شامبیاتی

محمد حسینخان پدر امین نظام حاجی مهدیخان محمد حسینخان سرتیپ و رئیس امامقلیخان محمودخان خلیل الله خان حاجی حبیب الله خان ابراهیمخان سلیمانخان سرهنگ

طایفه حاجی مشهدی سپانلو

محمد تقیخان سرتیپ و رئیس محمد طاهرخان سرهنگ محمد رضا خان ولد رحیمخان میرزا آقاخان زکیخان علیخان

طایفه شاه بوداغلو

محمودخان سرتیپ و رئیس حاجی محمد زمانخان علی محمد خان احمدخان محمد اسمعیل خان

سایر طوایف

محمد صادقخان سرهنگ و رئیس قایخلو محمد رضا خان محمد قلیخان سرتیپ و رئیس طایفه خزینه دارلو محمدخان سرتیپ و رئیس کرلو محمد حسینخان کرلو

سایر خوانین قاجار

سیصد و بیست و نه نفر

تحویلدار و یساولان و غیره

ده نفر

ذوالفقارخان تحویلدار امیرخان یساول باشی احمدخان نایب یساول

باقی یساولان

هشت نفر

دایرهٔ دولت

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی بریاست جناب جلالتمآب اجلّ امین الدوله

اسامی وزراء عظام و اعضاء فخام دار الشورای کبری از شاهزادگان معظم و غیرهم از قرار سنوات ماضیه است و تغییری نکرده و فقط در سنهٔ ماضیه دو ذیل اشخاصی که تازه بعضویت این مجلس محترم نایل و برقرار شده اند از قرار ذیل است

نواب مشکوة الملک پسر مرحوم شاهزاده خسرو میرزا | جناب محمد صادقخان شهاب الدوله

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سوارهٔ منصوره و پیادهٔ نظام و خارج نظام

جناب جلالتمآب نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر

امیر الامراء العظام حسنخان اجودانباشی کل نظام امیر تومان

ارباب قلم دفتر لشکر ملتزمین رکاب مبارک و غیرهم لشکرنویسان عظام

معتمد السلطان میرزا نعمت الله خان لشکرنویسباشی و نایب وزارت جلیلهٔ لشکر

جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف

جناب میرزا علی معیر لشکر

میرزا زین العابدین مستوفی نظام

حاجی میرزا حسنخان مستشار لشکر میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا فضل الله میرزا علی ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر (میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا محمد علیخان لشکرنویس حاجی میرزا اشرف خمسه میرزا مهدی نوری میرزا ابو القاسم ولد جناب حاجی میرزا عباسقلی میرزا عبد الله خان ولد جناب جلالتمآب قوام الدوله میرزا حسنعلی ولد مرحوم میرزا نصر الله لاهیجانی [illegible]

میرزا محمد حسین لشکرنویس پسر مرحوم میرزا ابو یوسف میرزا حسینعلی کروسی معتمد لشکر میرزا محمد لشکرنویس ولد مرحوم میرزا کاظم میرزا نصر الله لشکرنویس میرزا علی اصغر برادر متولیباشی سرکار فیض آثار رضوی علیه السلام حاجی میرزا رضای تفرشی میرزا عبد الحسین میرزا حبیب الله نوری میرزا ابو القاسم ضیاء لشکر حاجی میرزا سید باقر لشکرنویس حاجی میرزا محمد باقرخان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا عبد الله خان نوری میرزا سید تقیخان تفرشی میرزا مهدی گجوری میرزا امامقلی میرزا سید باقر تفرشی میرزا علی اصغرخان پسر مرحوم میرزا محمد حسین تفرشی (میرزا تقیخان پسر مرحوم حاجی میرزا [illegible] تفرشی میرزا [illegible]

لشکرنویس میرزا حسنخان معاون
لشکر میرزا محمود لشکرنویس
نوادهٔ جناب جلالتمآب وزیر دفتر
میرزا عباس لشکرنویس و سررشته
دار کل میرزا عبدالکریمخان
لشکرنویس میرزا علی اکبر
لشکرنویس میرزا مهدی علی آبادی
حاجی میرزا رضای پسر مرحوم میرزا
حاجی میرزا آقای سررشته دار
اصطبل خاصه میرزا علی علوی
لشکرنویس میرزا سید مهدی
ولد میرزا سید کاظم وزیر الدوله
حاجی میرزا عبدالکریم لواسانی
میرزا سید حسین پسر مرحوم میرزا
شفیع مستوفی خزانه میرزا سید
ابراهیم میرزا زمان کردستانی
میرزا ابوالقاسمخان میرزا اسمعیل
خان لشکرنویس میرزا محمد ولد
مرحوم حاجی میرزا اشرف تفرشی
میرزا محمد ولد میرزا عبدالحمید لشکر
نویس حاجی میرزا حسنخان برادر
زادهٔ مشیر لشکر میرزا فرج خان
لشکرنویس میرزا علی ولد میرزا محمد
حسین نوری میرزا محمدخان
لشکرنویس فراهانی میرزا مصطفی
لشکرنویس ولد جناب وکیل لشکر

سررشته داران و محرران دفتر لشکر

میرزا حسین اصفهانی میرزا آقاخان
میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا
اشرف لشکرنویس میرزا هدایت
الله ولد مرحوم میرزا اسمعیل
لشکرنویس میرزا حبیب الله
ولد میرزا احمد نوری میرزا علینقی

تفرشی میرزا سید احمد تفرشی
حاجی میرزا محمد ساوجی میرزا
سید یوسف قاجار نویس
میرزا اسمعیلخان سررشته دار
پسر مرحوم میرزا غلامحسین
میرزا شفیع لواسانی میرزا
اسمعیل کتابچه نویس میرزا
محمدعلی نوری میرزا محمود میرزا
رحمت الله نهاوندی میرزا
اسمعیلخان تفرشی میرزا حبیب الله
میرزا حسینخان میرزا فرج الله
سررشته دار میرزا سید علینقی
میرزا عنایت میرزا صادق
میرزا فتح الله میرزا نورالله ولد
مرحوم میرزا محمد مستوفی میرزا
اسمعیل میرزا حسن تفرشی
میرزا حسینخان پسر معاون لشکر
میرزا عبدالحسین میرزا محمد
کرکانی ولد مرحوم میرزا جعفر
میرزا اسمعیل طهرانی سررشته دار
میرزا یوسف سررشته دار تفرشی

سررشته داران توپخانه و قورخانه
توپخانه

میرزا نصرالله سررشته دار میرزا
علی سررشته دار میرزا سید تقی
میرزا اسمعیل میرزا علینقی میرزا
مصطفی میرزا علی

قورخانه

میرزا نصرالله سررشته دار میرزا
اشرف سررشته دار میرزا ولیقلی
سررشته دار میرزا اسدالله
سررشته دار میرزا علی اکبر
سررشته دار میرزا حسنخان
ولد مرحوم میرزا رفیعخان

زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته دار

منشیان

جناب فخامت نصاب میرزا محمدخان
دبیر لشکر و رئیس دار الانشاء نظام
میرزا علیخان منشی باشی نظام
میرزا ابوالحسن میرزا علیخان
منشی باشی وزارت لشکر میرزا
کلبعلی میرزا هدایت الله
میرزا محمودخان میرزا کاظمخان

عزب دفتر لشکر

میرزا مهدی عزب باشی میرزا علی اکبر
میرزا جعفر میرزا حسن میرزا جعفر
ایضا میرزا حسین میرزا محمد
میرزا محمدقلی میرزا آقا

مأمورین ولایات آذربایجان
لشکرنویسان

جناب میرزا محمودخان مشیر نظام
میرزا سید مرتضی لشکرنویس
میرزا علی آشتیانی ایضا حاجی
میرزا کاظم خان میرزا علی اشرف
میرزا احمد میرزا محمد میرزا احمد
آشتیانی حاجی میرزا ابوالحسن
لشکرنویس

سررشته داران

میرزا رحیم میرزا عبدالعلی میرزا علی
میرزا زین العابدین میرزا ابراهیم
ولد حاجی میرزا یوسف میرزا تقی
میرزا اسکندر میرزا عبدالله
سررشته دار میرزا محمود سررشته دار

منشیان

میرزا محمدخان میرزا سید رضا
میرزا عبدالحسین میرزا احمد میرزا
صادق میرزا مصطفی منشی

خراسان

ارض اقدس

میرزا سید محمد موتمن لشکر لشکرنویس باشی خراسان میرزا احمدخان لشکرنویس ولد میرزا سید محمد

سررشته‌داران

میرزا ابویوسف میرزا محمدعلیخان

فارس

میرزا لطفعلیخان لشکرنویس باشی فارس میرزا مصطفی لشکرنویس

اصفهان وغیره

میرزا احمدعلیخان لشکرنویس میرزا محمد لشکرنویس میرزا ابوتراب سررشته‌دار

لرستان و بروجرد

میرزا حسنخان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا اسمعیل لشکرنویس

عربستان

میرزا اسمعیل سررشته‌دار

سمنان و دامغان

میرزا سید محمدعلی سررشته‌دار

عراق

میرزا سید باقر سررشته‌دار مأمور لشکرنویسی عراق

خمسه

میرزا علیمحمد برادر میرزا سید تقیخان لشکرنویس

قزوین

میرزا سید ابراهیم لشکرنویس

مازندران

میرزا علیرضای لشکرنویس میرزا جعفر سررشته‌دار

گیلان

میرزا یوسفخان لشکرنویس

استراباد

میرزا مقیم لشکرنویس میرزا فتح‌الله پسر معزی الیه

کرمان

میرزا محمدعلیخان ناصر لشکر مأمور کرمان میرزا اسدالله خان لشکرنویس ولد میرزا محمدعلیخان میرزا عبدالله سررشته‌دار

کرمانشاهان

میرزا سید علی لشکرنویس

کردستان

میرزا علینقی کردستانی لشکرنویس

همدان

میرزا علی ولد میرزا احمد لشکرنویس

ملایر و تویسرکان و نهاوند و گلپایگان وغیره

میرزا محمدقلی لشکرنویس میرزا محسن سررشته‌دار پسر مشارالیه

اطبا و جراحان نظام

میرزا علی رئیس الاطباء حکیمباشی کل نظام میرزا سید محمد حکیم باشی توپخانه میرزا اسمعیل‌خان جراح باشی میرزا فرج‌الله سررشته‌دار الاطبا میرزا سید علی سراج الاطباء

اطبا و جراحان حاضر رکاب

و مأمورین ولایات و سرحدات بنیچه و شش نفر

صاحبمنصبان

امراء تومان

(شاهزادگان و آنهائی که سمت وزارت دارند)

جناب جلالتمآب امیرنظام کارگزار کل مملکت آذربایجان جناب جلالتمآب معین الملک سفیر کبیر و ورزیر مختار مقیم اسلامبول نواب والا جهانسوز میرزا امیرتومان حکمران شاهرود و بسطام نواب والا معتمد الدوله والی مملکت فارس نواب والا فرمانفرما والی مملکت کرمان و بلوچستان نواب والا ضیاء الدوله نواب مؤید الدوله نواب حشمت الدوله نواب حاجی بهاء الدوله نواب شعاع الدوله سلیمان میرزا نواب امیرزمان سردار نواب حاجی حسام السلطنه والی ایالت گیلان و طوالش نواب احتشام الدوله عبدالعلی میرزا

سایرین

چون رعایت ترتیب صحیح اسامی صاحبمنصبان عظام تولید بعضی اشکالات میکرد و اسباب زحمت و گفتگو میشد لهذا چندان رعایت ترتیب نشد

امیرالامراء العظام سلیمان‌خان صاحب اختیار امیرالامراء العظام رحمت‌الله خان سالار اصلان امیرالامراء العظام ساعدالدوله سردار فوج‌های عراق امیرالامراء العظام نصرالملک امیرالامراء العظام حسام الملک امیرتومان والی کرمانشاهان امیرالامراء العظام عزیزالسلطان امیرالامراء العظام نظام الدوله محمد ابراهیمخان نوری والی کرمانشاهان امیرالامراء العظام شجاع السلطنه جناب جلالتمآب اعتضاد الملک امیرالامراء

العظام سیف السلطنه جناب
فخامت نصاب امیرالامراء العظام
حاجی شهاب الملک امیرالامراء
العظام یار محمد خان سهام الدوله
حاکم بجنورد امیرالامراء العظام
میر علیخان حشمت الملک امیر قاین
امیرالامراء العظام محمد باقرخان عماد
الملک وکیل طبس امیرالامراء
العظام حاجی حسام الدوله مامور
آذربایجان امیرالامراء العظام
آقاخان امیرتومان امیرالامراء
العظام حاجی صمصام الملک
جناب فخامت نصاب جهانگیرخان
وزیر صنایع امیرتومان امیر
الامراء العظام نصرة الله خان
امیرتومان عمید السلطنه

ایضاً امرائیکه دارای امتیاز و نشان و حمایل امیرتومانی هستند

نواب نصرة الدوله مامور آذربایجان
جناب جلالتماب نظام السلطنه
والی عربستان عمدة الامراء
العظام کنت دومنت فرت
نظم الملک رئیس پلیس

سرتیپان اول

(سوای سرتیپان اول که جزو توپخانه
وسواره نوشته شده اند)
نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا
آژودان حضور همایون
دولت ولایات ملایر و تویسرکان
و نهاوند حسینقلیخان قاجار
قوانلو عبدالحسین خان جان
محمد خان والی مامور آذربایجان
میرزا عباسخان ولد مرحوم صدر اعظم

جناب حاجی حسینقلیخان نصیر السلطنه
میرزا محمد علیخان معین نظام
عزیزالله میرزا ظفر السلطنه
جناب مستشار الدوله میرزا
یوسفخان عبدالحسینخان افشار
حاجی حسینقلیخان برادر سالار
اصلان میرزا ازکیخان نواب
محمد میرزا ولد ملک آرا نواب
جلال السلطنه محمد میرزا
عباسقلیخان اعتماد نظام سرتیپ
اول و مترجم نواب مستطاب
اشرف والا نایب السلطنه
محمد قاسمخان صاحب جمع امین
علی محمد خان برادر جناب حاجی
السلطنه جناب زمانخان
وزیر مختار مقیم وینه حاجی
عطاء الله خان
امیرزاده
عبدالمجید میرزا حاکم سابق
قراجه داغ ولیخان نصر السلطنه
محمود میرزا سرتیپ اول حاجی
آقا غلامعلی سرتیپ اول
میرزا حسینخان سهام السلطنه
محمد علیخان پسر خازن الملک
نصرالله خان تلگرافچی مخصوص
حضور همایونی اعتماد الحرم
حاجی سرورخان آغاباشی
آغا بهرامخان میرزا ابوترابخان
نایب اول اداره پلیس اسدالله
خان پسر مرحوم وزیر نظام
اسکندرخان افغان میرزا محمد خان
پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول
غلامعلیخان سرتیپ اول پسر
سهام الدوله جعفرقلیخان ولد
مرحوم قنبرعلیخان سعدالدوله
عالمشاه میرزا فتح الله خان ناظم
دیوانخانه میرزا سید عبدالکریمخان
پیشخدمت خاصه محمد باقرخان
سرتیپ سابق فوج پنجم شقاقی

سرتیپان دوم

(سوای آنهائیکه درجزو افواج
وسواره نوشته شده اند)
میرزا احمدخان مشار
الوزاره خارجه محمد حسینخان
آردلباشی سرتیپ دوم میرزا
حسنخان پسر مرحوم سهام السلطنه
میر اسدالله خان ولد میر عطاء
الله خان میرزا حسنخان رئیس
پستخانه آذربایجان ابوطالبخان
محمد حسنخان شجاع الملک ولد
مرحوم عبدالقادرخان شجاع الملک
محمدعلی میرزا میرزا جوادخان
حیدرخان ولد مرحوم آصف الدوله
میر سلیمانخان صارم السلطنه
سرتیپ دوم میرزا حسینخان
ولد میرزا محسن مستوفی سرتیپ دوم
محمد حسین میرزا حاکم طارم سرتیپ دوم
میرزا اسمعیل ولد صحاف باشی
سرتیپ دوم میرزا عباسقلیخان
سرتیپ دوم

سرتیپان سیم

(سوای آنهائیکه درجزو سواره
وافواج نوشته شده اند)
داراب میرزا کامران میرزا
مرتضی قلی میرزا آژودان
حضور همایون عین الملک
میرزا محمد خان سرتیپ پسر مرحوم
صدر اعظم میرزا سید محمد خان

سرتیپ سرهنگ سابق فوج بهادران
اسمعیلخان ولد مرحوم محمد علیخان
ماکوئی علینقیخان سرتیپ خارج
از فوج ایلات محمد علیخان ولد
مرحوم امیر الامراء مهدیخان
جهانبیکلو خانباباخان پسر
صاحب اختیار میرزا علیخان افشار
حیدرقلیخان هراتی علیقلیخان
پسر مرحوم حاجی بهاء الملک
عباسقلیخان هراتی عباسقلیخان
پشتکوهی مهدیخان قاجار
سیف الله خان لاریجانی میرزا
نصر الله خان مهندس
علیرضاخان ذبرا الجوادی ولد
مرحوم صمصام الدوله مصطفی
قلیخان ولد مرحوم ایضا محمد تقیخان
بیوکخان برادر شجاع السلطنه
حسینقلیخان سرتیپ برادر مرحوم
اجودانباشی حیدرخان سرتیپ
پسر مرحوم حاجی سعد الدوله
محمودخان میرزا عبد الکریمخان
سرتیپ حاجی محمد حسنخان زند
محمد حسنخان ولد مرحوم محمدخان
امیر تومان محمد حسینخان ولد
مرحوم ایضا مرتضی قلی آقای سرتیپ
خارج از فوج پنجم شقاقی کریمداد
خان بجنوردی یوسفخان سرتیپ
سابق سواره افشار میرزا مرتضی
خان ولد مرحوم میرزا زین العابدین
ابهری عبد العلیخان ولد سعد
السلطنه علیخان ولد مرحوم نظام
الدوله نصر الله خان ماکوئی
حبیب الله خان ولد ابو الفتحخان
ایلخانی اسد الله خان

پیشخدمت خاصۀ همایونی سرتیپ
میرزا غلامعلیخان ولد
جناب میرزا محمود وزیر سابق
دار الخلافه قاسمخان کروسی
محمدخان افشار میرزا حسینخان
سرحددار امان الله خان
پسر مرحوم ابراهیم آقای ماکوئی
مرتضیخان رئیس لشکر افغانستان
آغا سلطانخواجه حاجی شیخ
محمد جعفر معتمد التجار آقا محمد

سرهنگان خارج از فوج

کلبرضاخان ولد مرحوم امیر نظام
عبد العلیخان ولد مرحوم ایضا
مرتضی قلیخان سمنانی آقاخان
ولد مرحوم سلیمانخان امیر تومان
حسنعلی میرزا جمشیدخان ولد
حاجی اردشیرخان علیخان ولد
مرحوم علی اکبرخان سرتیپ
رحمة الله خان شقاقی میرزا
بزرگخان پسر مرحوم میرزا علی قائم
مقام علی اکبرخان اصفهانی
سرهنگ فوج سابق نهاوند
کلبعلیخان پسر مرحوم نظام الدوله
محمد آقا ولد مرحوم حاجی بیژنخان
علیقلیخان شقاقی محبخان
ولد شیخعلیخان حاجی فضلعلیخان
کاظمخان شقاقی اسد الله خان
ماکوئی امیر اصلان میرزای
سرهنگ علینقیخان علی
اکبرخان برادر مشار الیه
عباسقلیخان ولد مصطفی قلیخان
جهانبیکلو فتح الله میرزا
محمد کاظم میرزا ولد غلامشاه میرزا
زین العابدینخان احمدخان

میرزا مسعودخان عبد الله خان
ولد مرحوم جعفرخان ابو الحسنخان
محمدخان یزدی فرج الله خان
حسینقلیخان سرهنگ سابق
فوج هفتم شقاقی مهدیخان افشار
عبد العلیخان حسینعلیخان هراتی
ولد مرحوم فضلعلیخان ابراهیمخان
لاریجانی حسنخان افشار رشد
آبادی پاشاخان خمسه مظفر
السلطنه محمد حسنخان دوبرن
علیقلیخان کرد غلامرضاخان
مافی مرتضی قلیخان ولد مرحوم
حاجی بهاء الملک اسد الله خان
ولد مرحوم حاجی سعد الدوله
آقاخان سرهنگ ولد مرحوم مهدی
قلیخان زندیلی آقا محمد خواجه
حسنخان برادر مرحوم علیخان قرائی
میرزا علی اکبر زین العابدین میرزا
فتح الله خان قراگوزلو حسنخان
نواده جناب صاحبدیوان
حسین آقای افشار محمدخان
درجزینی میرزا محمد قلیخان ولد
مرحوم میرزا غفارخان کردستانی
یحیی خان پسر نصر الله خان عمید السلطنه
اسمعیلخان ولد مرحوم محمدخان امیر تومان

نایب اجودانباشی

جلال الدین میرزا یار محمدخان نایب
اجودانباشی علی اکبرخان نایب
اجودانباشی مصطفی خان قاجار
علیرضا میرزا قزل ارسلان میرزا
احمد میرزا اخلف مرحوم امیر تیمور میرزا
احمد میرزا اخلف مرحوم کیقباد میرزا
ارسلان میرزا سلطان مجید میرزا
مصطفی قلیخان خلف مرحوم منوچهرخان

میرزا علی آقا اسدالله خان دنبلی
ناصرقلیخان میرزا یوسفخان
میرزا افضل الله خان یوسفخان
شقاقی غلامحسینخان رستمخان
کرجی سلطان احمد میرزا
علی اکبرخان نواده مرحوم فضلعلیخان
جعفرقلیخان قاجار محمدحسینخان
نواده مرحوم حاجی هادیخان
جهانبیگلو جعفرخان ولد مرحوم
حاجی محمدعلیخان سرهنگ محمد
حسینخان پسر جمشیدخان تیموتخان
هادیخان زرندی میرزا عبدالله
خان نائینی محمد آقا باقرخان
نواده حاجی محمدعلیخان محمدعلیخان
پسر مرحوم رضاقلیخان نایب الشیک
آقاسی باشی قزوینی غلامرضاخان
بسطامی قهرمانخان سید
حسنخان فیروزکوهی سید حسینخان
ایضاً حسنخان ولد مرحوم علیقلی
خان میرزا عیسی خان ولد مرحوم
عبدالرسولخان بیوکخان
افشار مهدیخان ایضاً محمدعلیخان
ولد هاشمخان سیف الله خان
ولد ایضاً میرزا احمدخان ولد
مرحوم حاجی شجاع الملک
نجفقلیخان عبدالعلیخان افشار
داودخان ولد محمدعلیخان سرتیپ
جلال الدین میرزا ولد مرحوم عماد
الدوله میرزا حسنخان امیرخان
آقالرخان پسر جبرئیلخان صبحی
علی اکبرخان ولد مرحوم حاجی محمدعلیخان
سرهنگ اسکندرخان حسینخان
دارا شکرالله خان علی آقا ولد
محمود آقا اسمعیلخان بسطامی

مرتضی قلیخان نکره رحمت الله خان
برادر مرحوم دبیرالملک
مصطفی قلیخان قاجار محمدعلیخان
کرندی غلامحسینخان ولد مرحوم
محمدعلیخان سقزی قاسمخان
ملایری مصطفی قلیخان کرمانشاهان
علیخان ولد مرحوم حاجی میرزا صادقخان
محمدخان صاین قلعه محمدحسینخان
علیخان مرتضی قلیخان عراقی
میرزا افضل الله خان فیروزکوهی
میرزا نقیخان پسر میرزا اسمعیل
لشکرنویس میرزا حسینخان
ولد مرحوم میرزا ذکی غلامحسین
میرزا اسدالله خان تفرشی
صادقخان منسوب مرحوم وکیل
الملک نقیخان کرمانی
حسین آقا ولد علی بیک افشار
محمدقلیخان پسر بشیرالدوله
سلیمانخان نایب جودانباشی
ولد مرحوم مهدیقلیخان سرتیپ

یاوران خارج از فوج

مرتضی قلیخان یوسفخان اسکندرخان
پسر جبرئیلخان رضاقلیخان
باغمیشه حسین بیک قراباغی
اسمعیلخان بادکوبه علیخان
مرندی عباس آقا ولد مرحوم
بهاء الدین آقا جعفرقلی بیک
مرندی محمد یوسفخان تهرانی
عزیز محمدخان ایضاً جعفرقلیخان
هراتی محمدخان رجبخان
گودرزی خسروخان حشمه
شکرالله خان ایضاً مرتضی قلیخان
قزوینی مرتضی خان ولد مرحوم
مهدیقلیخان سرتیپ نسلی

عباسقلی بیک ولد مرحوم جعفر
قلی بیک لطفعلیخان اکبرخان
ولد مرحوم محمدخان امیرتومان
شکرالله خان ولد مرحوم اسمعیلخان
جهانبیگلو رضاقلیخان ولد نقی

معلمین ایرانی

کریمخان میرزا عبدالوهابخان
سرهنگ علیخان قاجار محمدعلیخان
عبدالحسین میرزا سرهنگ
محمود میرزا مصطفی بیک
میرزا شکرالله میرزا محمدعلی
میرزا اسحق معلم میرزا محمد
خان معلم محسنخان

معلمین فرنگی
از قدیم و جدید

ژنرال اندرنی مسیو لمیر
موزیکانچی باشی ژنرال واکنرخان
مسیو لاکوردس (پطلو) استاد
کارخانهٔ فشنگ سازی
مسیو مرل ژنرال اسنوداغ
معلم پیاده نظام کپیتن کرکو
معلم پیاده نظام کپیتن کاپرلو
معلم پیاده نظام (ژنرال
پروشنک معلم توپخانه)
مسیو بارون موزیکانچی باشی دوم
نظام مسیو ورول نایب اول
شناسور آدف

صاحبمنصبان نظام

طرح جدید اطریشی
یکصد و شصت و نه نفر
سرهنگ ده نفر نایب سرهنگ
کرد بجز آنها یاور داوقلی است
ده نفر یاور دوئیم یازده نفر

سلطان چهل و هفت نفر
نایب اول پنجاه و نه نفر نایب دویم
هفده نفر وکیل باشی رشیدنما
دوازده نفر

مهندسین و مترجمین

مهندسین

احمدخان قاجار سرتیپ محمد
حسن میرزا سرتیپ

مترجمین

میرزا محمدعلی سرتیپ دوم

مدرسهٔ مبارکهٔ جدید البنای نظامی

موسوم به مدرسهٔ ناصریه

صاحب منصبان و معلمین فرنگی و ایرانی

صاحب منصبان

میرزا کریمخان سرتیپ اول صمصام
السلطنه رئیس

لشکرنویس

در اداره جناب جلالتمآب نظام الملک
مرتضی قلیخان سرهنگ ناظم
میرزا علی اصغرخان سرهنگ آجودان
احمد میرزا سرهنگ کاربدار
جناب شیخ احمد قاضی پیشنماز
میرزا هدایت منشی

معلمین ایرانی

دوازده نفر

معلمین فرنگی

میسیو بروشنک سرتیپ معلم علم توپخانه
میسیو گیادی سرتیپ معلم موزیک
دکتر مرل معلم زبان فرانسه
میسیو موتن معلم تیراندازی

شاگردان

صد و هفتاد نفر
مهندس پانزده نفر
توپخانه سی نفر پیاده نظام

چهل نفر زبان فرانسه و غیره
پانزده نفر طبیب پانزده نفر
موزیک پنجاه و پنج نفر
شاطر و علمجات ده نفر

توپخانهٔ مبارکه

بامارت نواب اشرف والا
آقای فتحعلیخان امیرتوپخانه
و ریاست امیرالامراء العظام
امین نظام رئیس توپخانه

عدهٔ نفرات کل توپخانه

ششهزار و چهارصد و هشتاد
و هفت نفر

رؤساء

دو نفر
نواب اشرف والا آقای فتحعلیخان
امیرکل توپخانهٔ مبارکه امیر
الامراء العظام امین نظام رئیس
کل توپخانه
آن اشخاصی که در کلیهٔ توپخانه
مشغول و در جزو خدمتند پنج نفر
میرزا محمدعلی اعتماد لشکر
لشکرنویس توپخانه و اصطبل
توپخانه میرزا اسمعیل خان
آجودانباشی توپخانه جنرال
بروشنک خان معلم جنرال
واگنر خان معلم میرزا ابراهیمخان
سرتیپ فرمانده و رئیس میدان
و معلم پسر مرحوم میرزا علی
اکبرخان آجودانباشی

نفرات افواج و طوایف

ششهزار و یکصد و چهارده نفر
پیشخدمتان و اطباء و ارباب قلم
و اصناف و سرایداران و موزیکانچیان
و شیپورچیان سیصد و شصت و شش نفر

تشخیص افواج توپخانه

کلیهٔ توپخانه صورت بسته شده
از دو تومان تومان اول
عبارت از افواج و طوایف آذربایجان
است که دوازده فوج است که بترتیب
فوجی و تومانی نوشته میشود

افواج آذربایجانی

از بابت تومان اول سه هزار و
پنجاه و هفت نفر فوج بهادران
بهارلو جمعی محمدتقیخان سرتیپ
ولد مرحوم اللهوردیخان امیر
تومان رئیس سابق توپخانه
دویست و شصت و هفت نفر
فوج اول بهارلو جمعی غلام محسنخان
ولد مرحوم صفرعلیخان سرتیپ
دویست و پنجاه و پنج نفر
فوج بهادران افشار جمعی خسروخان
نصرالدوله سرتیپ اول دویست
و پنجاه و پنج نفر فوج اول
افشار جمعی خسروخان نصرالدوله
بسرتیپی صادقخان دویست و
پنجاه و یک نفر
فوج دویم تبریزی و اردبیلی جمعی
حاجی شکورخان سرتیپ اول
سیصد و هفتاد و هشت نفر
فوج سیم ارونقی جمعی حاجی میرزا
فرج خان سرتیپ دویم
دویست و شصت و نه نفر
فوج چهارم مرندی جمعی میرزا
شفیعخان مؤتمن نظام سرتیپ اول
دویست و پنجاه و چهار نفر
فوج پنجم خوئی بسرتیپی محمدحسینخان
صد و هشتاد و هشت نفر
فوج ششم لک صد و نود و هشت نفر

فوج هفتم شقاقی جمعی عسکرخان
سرتیپ دویست و چهل و سه نفر
فوج هشتم خلجانی جمعی میرزا فتح الله
خان سرتیپ ایضاً دویست و پنجاه نفر
فوج مخبران مقدم جمعی بیوکخان
سرتیپ دویست و چهل و هشت نفر

افواج ایلات از باب تومان دوم

سه هزار و پنجاه و هفت نفر
توپچیان کوچک نواب اشرف والا
امیر توپخانه که از اولاد صاحبمنصبان
توپخانه هستند پنجاه نفر
فوج خمسه جمعی تیمورخان
دویست و بیست و هشت نفر
فوج اول و دوم خرقانی جمعی
اصلانخان سرتیپ اول
پانصد و سی نفر
فوج جدید خمسه و کرمانشاهانی
قشقائی جمعی میرزا اسمعیلخان
آجودانباشی دویست و چهل نفر
فوج قزوینی جمعی علی اکبرخان سرتیپ
دویست و چهل نفر
فوج افشار بکشلو جمعی حاجی
باقرخان سرهنگ صد و
شصت و هشت نفر
فوج گروسی جمعی علیرضا خان
سرتیپ دویست و پنجاه نفر
فوج همدانی جمعی حسینقلیخان
ضیاء الملک سرتیپ اول
یکصد و چهل نفر
توپچیان قراگوزلو جمعی عماد
السلطنه حسینقلی میرزا یک
صد و پنج نفر
توپچیان نهاوندی جمعی محمد علی میرزا
سرهنگ یکصد و شصت و سه نفر
توپچیان مهندس ملایری
جمعی ذوالفقارخان سرتیپ
و قلعه‌بیگی یکصد و پنجاه و چهار نفر
توپچیان جدید طرح اطریشی
با انضمام صاحبمنصبان
جمعی مهدیقلیخان سرهنگ
یکصد و هشتاد و دو نفر
توپچیان اصفهانی بسرهنگی
عبدالحسین خان
یکصد و بیست و پنج نفر
توپچیان شیرازی و بوالوردی
جمعی حاجی عبدالحسین خان سرتیپ
اول یکصد و پنجاه نفر
توپچیان بسطامی جمعی عباس
میرزای سرهنگ یکصد و
بیست نفر
توپچیان انزلیچی و اشرفی
جمعی میرزا محمد خان سرتیپ
هفتاد و شش نفر
توپچیان زرندی بسرهنگی
آقاخان سی و شش نفر

تشخیص صاحبمنصب و تابین

از شش هزار و چهارصد و هشتاد و هفت نفر

عدد نفرات موجودی توپخانه

پانصد و شصت و هشت نفر
ارباب منصب هستند
از روسا و سرکردگان و صاحبمنصبان
و ارباب قلم و اطباء که از قرار
تفصیل ذیل تشخیص داده میشوند
باقی که پنجهزار و نهصد و نوزده
نفرند تابین و غیره هستند
از این قرار

توپچی با انضمام وکیل و سرجوقه

پنجهزار و هفتصد و چهل و دو نفر

موزیکانچی و شیپورچی

هشتاد نفر

اصناف

از حداد و نجار و سراج و خیاط
بیست و سه نفر

سرایدار و سقا

بیست و هفت نفر

مستمری بگیر

از اولاد صاحبمنصبان
متوفای توپخانه چهل و هفت نفر

اسامی صاحبمنصبان کل توپخانه

از حاضرین رکاب مبارک و
مأمورین سرحدات و متوقفین
و سر حصین خانه

سرتیپان اوّل و دوم و سیم

سی و دو نفر
جناب امیر الامراء العظام حاجی
شهاب الملک حاجی شکورخان
سرتیپ اوّل و معتمد نظام
اصلانخان سرتیپ اوّل شهاب نظام
حاجی میرزا فرج خان سرتیپ دوم
خسروخان نصرالدوله سرتیپ
اوّل میرزا شفیعخان مؤتمن نظام
سرتیپ اوّل میرزا فتح الله خان
سرتیپ اوّل حاجی عبدالحسینخان
سرتیپ اوّل محمد تقیخان
سرتیپ دوم حسینقلی میرزا
عماد السلطنه سرتیپ دوم
ذوالفقارخان قلعه‌بیگی سرتیپ
دوم مرتضی قلیخان سرتیپ
توپخانه خمسه امیر الامراء
العظام امین نظام

ابوطالب

ابوطالبخان سرتیپ مقیم فناخان
سرتیپ فتا عسکرخان سرتیپ
شقاقی محمدحسینخان سرتیپ
خرنه بیوکخان سرتیپ مقدم
علیرضاخان سرتیپ گروسی
حسینعلیخان ضیاء الملک سرتیپ
اول همدانی قهرمان میرزای
سرتیپ پسر نواب والا عز الدوله
عبدالحسین میرزای سرتیپ پسر
مرحوم محسن میرزای امیرآخور
حسنخان سرتیپ اسمعیلخان
سرتیپ حسینخان سرتیپ برادر
زاده جناب وزیر نظام حسینخان
سرهنگ ارومی حاجی باقرخان
سرهنگ افشار بکشلو تیموخان
سرهنگ علی اکبرخان سرتیپ
قزوینی محمد آقای سرتیپ
محسنخان سرتیپ امیرخان
سرتیپ موزیکانچیان احمدخان
سرتیپ کرمانی میرزا محمدخان
سرتیپ پسر ملک الاطباء

سرهنگان

پنجاه و نه نفر

اسدالله میرزای سرهنگ
محمدعلی میرزای سرهنگ سیف
الدین میرزای سرهنگ بهادرلو
غلامحسینخان سرهنگ بهادرلو
حبیب الله خان سرهنگ افشار
محمدعلیخان سرهنگ فوج اول
افشار ابوالقاسمخان سرهنگ
تبریزی میرزین العابدینخان
سرهنگ اردبیلی فتحعلیخان
سرهنگ خوئی محمدصادقخان
سرهنگ [illegible] پسر مرحوم وزیر نظام

آقاخان سرهنگ شقاقی
پاشاخان سرهنگ شقاقی
حاجی علی اصغرخان سرهنگ
شقاقی فتح الله خان سرهنگ
خلجانی پاشاخان خلجانی
فرج الله خان سرهنگ طالش
حسینخان سرهنگ حسنخان
سرهنگ توپخانه طرح اطریشی
معلم مدرسه ناصری اسدالله
خان سرهنگ توپخانه طرح اطریشی
محمدعلیخان سرهنگ توپخانه
طرح اطریشی میرزا باقرخان
سرهنگ پسر مهندس باشی
میرزا حسینخان سرهنگ مأمور
تحویلداری توپخانه خراسان
رضاخان سرهنگ مأمور
تحویلداری توپهای ایرانی
حسنخان سرهنگ پسر مرحوم
احمدخان عمیدالملک میرزا
زمانخان سرهنگ امان الله
خان سرهنگ هاشمخان سرهنگ
حاجی محمدباقرخان سرهنگ
محمدولیخان سرهنگ مصطفی
خان سرهنگ ولد امیرالامراء
العظام امین نظام عباس
میرزای سرهنگ یوسفخان
سرهنگ خمسه کلبعلیخان
پسر مرحوم نظام الدوله محمد
ناصرخان ولد حاجی شهاب الملک
علیخان سرهنگ افشار
حسینقلیخان سرهنگ ارومی
هاشمخان سرهنگ قاجار
خانباباخان سرهنگ ولد مرحوم
حاجی قنبرعلیخان سعدالدوله

غلامحسینخان سرهنگ تنکابنی
محمدباقرخان سرهنگ یوسف میرزای
سرهنگ خمسه مرتضی قلیخان
سرهنگ مظفرخان سرهنگ
گروسی فرج الله خان سرهنگ
شیرازی مصطفی خان سرهنگ
بوالوردی فرج الله خان سرهنگ
علینقی خان گروسی قلیخان همدانی
محمدصالحخان محمدناصرخان
قاجار سلطانحسین میرزای
سرهنگ شیپورچی یوسفخان
سرهنگ موزیکانچیان
حسن رضاخان سرهنگ کرمانی
آقاخان سرهنگ زرندی
قاسمخان سرهنگ مأمور جیره
عبدالحسینخان سرهنگ مأمور اصفهان
میرزا مهدیخان سرهنگ مأمور
اصفهان حاجی خضرقلیخان
سرهنگ مأمور تحویلداری
توپخانه فارس میرزا غلامحسینخان
سرهنگ مأمور اصفهان
میرزا سید جواد سرهنگ مأمور
اصفهان محسن میرزای همدانی
ابوالفتح خان سیلاخوری

نایبان اجودانباشی

پانزده نفر

میرزا حسینخان نایب اول اجودانباشی
عبدالحسین میرزا پسر مرحوم معتمدالدوله
سلطان مجید میرزا میرزا نجات
الله خان میرزا سید علیخان
علی اکبرخان جعفرقلیخان بیوکخان
گروسی میرزا علیخان مصطفی
قلیخان همدانی اسمعیلخان املاکی
فضل الله میرزا حاجی عبدالله خان

میرزا آقاخان کرمانی

یاوران اول و دویم

نود و سه نفر

حسینخان یاور اول هاشمخان
یاور اول بهادرلو زمانخان یاور
اول محمد علیخان یاور اول قرچه
بهادران افشار حبیب الله خان
یاور اول باقرخان یاور اول
حاجی عزیزخان یاور اول قلیخان
یاور اول اردبیلی میرزا غفارخان
یاور اول اردبیلی جانمحمدخان
یاور اول اردبیلی حسینخان یاور
اول اردبیلی محمد علی بیک یاور
اول مرندی عباد الله خان یاور
اول شقاقی شکر الله خان یاور
اول کرمانشاهی حسین خان یاور
اول گروسی میرزا عبدالله خان
یاور اول امیر الامراء العظام
رئیس اصطبل توپخانه فرهاد
میرزا یاور اول میر مصطفی خان
یاور اول نصرالله خان یاور اول
تبریزی حاجی یوسف بیک یاور
فتحعلی بیک یاور اول تبریزی سید
ولی بیک یاور اول مرندی جعفر
قلیخان یاور اول گرگری حمزه بیک
یاور اول مرندی آقاجانخان یاور
اول شقاقی سلول آقای یاور اول
علی عسکر آقای یاور اول صادقخان
یاور اول خوئی سلیمانخان یاور
اول مقدم رضاخان یاور اول
مهندس طرح اطریشی معلم مدرسه
ناصری میرزا ابراهیم یاور اول
طرح اطریشی محمدخان یاور اول ابو
الحسن خان یاور اول مقدم علیخان

یاور اول اسمعیلخان یاور اول
خمسه عبدالباقیخان یاور اول
قزوینی غلامحسین خان یاور اول
قزوینی روح الله میرزا یاور اول
محمد صادقخان یاور اول یحیی
خان یاور اول افشار بکشلو
محمد حسینخان یاور اول قزوینی
مرتضی قلیخان یاور اول قراچه
ذوالفقارخان یاور اول همدانی
علیخان یاور اول همدانی سیف
الله خان یاور اول مهندس ملایری
حیدرخان یاور اول سلیمانخان
یاور اول مهندس ملایری
اسدالله خان یاور اول میرزا
احمدخان یاور اول محمد آقا یاور
دویم بهادرلو میرزا علیخان
یوسف بیک یاور دویم بهادرلو
باقرخان یاور افشار پاشاخان
یاور افشار علیقلیخان یاور
افشار محمد جعفر آقای یاور
افشار عبدالعلیخان یاور افشار
میرزا نورالله یاور افشار
اسمعیل بیک یاور تبریزی
محمودخان یاور تبریزی جهانگیر
خان یاور اردبیلی
محمد حسین بیک یاور مرندی
میرزا آقاخان یاور مرندی سید
مهدی بیک یاور مرندی کلبعلیخان
یاور خوئی غلامعلیخان یاور
خوئی احمد آقا یاور خوئی
حیدرخان یاور خوئی حاجی آقا
بیک یاور خوئی آقا بیک یاور
غلامحسینخان یاور شقاقی
میرزا یوسفخان یاور خلخالی

صادقخان یاور مقدم شریفخان
یاور خمسه علیقلی میرزا یاور
خمسه خسرو میرزا یاور خمسه
محمد علی بیک یاور خمسه میرزا
حسینخان یاور قزوینی میرزا
حسن یاور قزوینی اسمعیل
خان یاور دویم قزوینی
مصطفی خان افشار بکشلو
ولیخان یاور خرقانی خدادادخان
یاور نهاوندی نورالله خان یاور
خرقانی آقاخان یاور نهاوندی
ابراهیمخان یاور مهندس ملایری
عبدالله خان یاور شیرازی حیدر
قلیخان یاور شیرازی میرزا سید
حسین یاور میرزا ابوالفتح خان
یاور میرزا غلامحسین یاور
علی اکبرخان یاور میرزا سید علینقی
یاور محمد طاهر میرزا یاور
میرزا صادق یاور کلانی علی
اکبرخان یاور تنکابنی فرهاد
بیک یاور میرزا علی اکبر یاور طرح
جدید اطریشی میرزا محمد قلی یاور
طرح جدید اطریشی میرزا احمد
یاور طرح جدید معلم مکتب ناصری
میرزا محمد علیخان یاور طرح جدید
اطریشی عبدالعلیخان یاور
سلیمان میرزا یاور معلم توپخانه
کوچک

ارباب قلم

بیست و شش نفر

میرزا عبدالکریمخان منشی باشی
توپخانه و قورخانه میرزا علی
علویه لشکرنویس میرزا هدایت
لشکر نویس برات نویس توپخانه

میرزا اسمعیل

میرزا اسمعیل سررشته دار دفترخانه توپخانه
میرزا علی سررشته دار میرزا سید نقی
سررشته دار میرزا نصرالله سررشته
دار میرزا علی سررشته دار توپخانه
خلخال میرزا رفیع خان سررشته دار
میرزا نصرالله سررشته دار مازندران
میرزا محمد علیخان سررشته دار
میرزا عباس سررشته دار میرزا
احمد آقا سررشته دار میرزا حسن
سررشته دار میرزا مصطفی ایضا
میرزا عیسی خان ایضا میرزا آقا
سررشته دار توپخانه ناظر بیگی
میرزا غلامرضا سررشته دار میرزا
عیسی ایضا میرزا مهدی مشرف
میرزا حسین ایضا میرزا ابوالقاسم
ایضا میرزا محمد رضا ایضا میرزا
سید احمد ایضا میرزا علی اکبر ایضا
میرزا محمد علی ایضا میرزا فتح الله
ایضا میرزا بزرگ خان ایضا میرزا
اسمعیل ایضا میرزا آقا خان
سیلاخوری میرزا لطفعلی دفتری

اطباء و جراحان

ده نفر
میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه
میرزا محمد حسین طبیب ... میرزا
محمد حسین طبیب اشتیانی مأمور
خراسان میرزا عبدالله طبیب مأمور
آذربایجان میرزا حسن طبیب
مأمور فارس ابوالفتح میرزای
طبیب میرزا احمد طبیب میرزا
غلامرضا طبیب میرزا حسن جراح
سید عباس جراح مأمور خراسان
میرزا بزرگ دواساز و عکاس توپخانه

اجزاء ادارهٔ شفاخانهٔ ناصری توپخانه

پانزده نفر
میرزا زین العابدین طبیب میرزا
ابوالقاسم طبیب و رئیس نظمیات
دارالشفاء میرزا کاظم جراح
میرزا آقابابای دواساز ناظر
پرستار چهار نفر آشپز و
رختشوی دو نفر فراش
و قراول چهار نفر

سایر نایب مناصب

از سلطان و آجودان و نایب و
غیره که در تمام افواج توپخانه
هستند سیصد و نه نفر

ادارهٔ اصطبل توپخانه

بریاست امیرآخوری امیرالامراء
العظام محمد حسینخان پیشخدمت
مخصوص حضور همایون

حاضر رکاب مبارک

اعتماد لشکر لشکرنویس کل توپخانه
مبارکه و اصطبل توپخانه میرزا
علیرضا لشکرنویس راه نویس
اصطبل میرزا احسنخان امیرآخور
میرزا علینقی سررشته دار میرزا
محمود مشرف یحیی خان نایب اول
حسن بیک نایب اول علیخان نایب
و تحویلدار کاظمخان نایب و سیطان(?)
نایبی استاد حاجی علی نعلبند
نعلبند و اخترجی شش نفر
جلودار چهارده نفر

خمسه

محمد ابراهیمخان برشیفخانه و تحویلدار
باباخان نایب اول فتح الله خان
نایب اول حاجی تقیخان نایب اول
ذوالفقار علیخان نایب اول نایب دویم
هشت نفر جلودار سیزده نفر

ملایر

دوستعلیخان نایب اول حسنخان نایب
دویم جلودار شش نفر

نهاوند

هاشمخان نایب اول آقا باباخان
نایب اول غلامعلی بیک تحویلدار
هادی بیک نایب دویم جلودار
هشت نفر

عراق

افراسیابخان نایب اول علیخان
و نورالله خان نایب دویم جلودار
شش نفر

ساوه

هدایت الله بیک نایب دویم عنایت
الله بیک نایب دویم زین العابدین بیک
تحویلدار جلودار دو نفر

سایر ولایات و سرحدات

آذربایجان

جلیلخان سرهنگ و امیرآخور
نایب دو نفر جلودار ده نفر

خراسان و قاین و سیستان

محمد مهدیخان رئیس رشیدخان نایب اول
موسیخان نایب اول نایب دویم
دو نفر جلودار هشت نفر

اصفهان

حاجی قاسم نایب اول نایب دویم
نفر جلودار دو نفر

شیراز

عنایت الله بیک نایب اول
جلودار پنج نفر

عربستان

زمان بیک نایب دویم جلودار
دو نفر

لرستان

آقاخان بیک نایب دویم جلودار
دو نفر

کرمانشاهان

محمود خان نایب اول جلودار
شش نفر

کردستان

افراسیابخان نایب اول جلودار
دو نفر

استراباد

زین العابدین بیک نایب اول
جلودار دو نفر

قورخانهٔ مبارکه

ابو المجمعی جناب فخامت نصاب جهانگیر
خان وزیر صنایع امیر تومان
هفتصد و هفت نفر

رکاب مبارک

چهارصد و شصت و دو نفر

معارف

دویست و پانزده نفر
جناب فخامت نصاب جهانگیرخان وزیر
صنایع امیرتومان وزیر قورخانه
میرزا حبیب الله لشکرنویس و مستوفی

سرتیپان و غیره

محمد علیخان پسر مرحوم اقبال السلطنه
عبد الله خان زین العابدینخان سرتیپ
برادر جناب وزیر بقایا میرزا حسینخان
غلامحسینخان مسیو مین معلم
میکائیل بیک قورخانهٔ مبارکه

سرهنگان

هاشمخان مباشر کارخانهٔ آتشبازی
میرزا محسن میر وفیخان
شیخعلیخان میرزا حسینخان
میرزا سید حسین مصطفی خان
نایب اجودانباشی میرزا مهدی
نایب اجودانباشی حسینخان
قزوینی نصیرخان قزوینی نایب
اجودانباشی محمد طاهرخان
و موسی خان نوادهای مرحوم
صدراعظم سید علی اصغرخان
سرهنگ یوسفخان نایب اجودانباشی

لشکرنویس و سررشته دار

میرزا مهدیخان میرزا اشرف
میرزا نصرالله میرزا ابوالفتح
میرزا اسدالله میرزا علی اکبر

حکیمباشی و نقاشباشی

میرزا علی آقای حکیمباشی میرزا
عبد الرحیم نقاشباشی میرزا
عبد الرحیمخان طبیب میرزا
مهدی عکاس عکاس ساز

یاوران

نصرالله بیک یاور اول و تحویلدار
انبار قورخانه میرزا ابوالقاسم
یاور اول و تحویلدار حاصل انبار
کار نوروزعلیخان یاور و تحویلدار
قورخانه توپ و غیره شهبازخان
یاور و تحویلدار انبار تفنگ
حاجی عبد الله بیک یاور و مباشر
کارخانهٔ سراجی طهماسب بیک
یاور و مباشر کارخانهٔ چاشنی سازی
عابدین بیک یاور و مباشر کارخانهٔ
مهران علی اکبر سلطان مباشر
کارخانهٔ طرقه سازی سید
درویش مباشر کارخانهٔ گلوله تراشی
و سوهانکاری میرزا احمد یاور اول
و مباشر دباغخانهٔ همدان سید
کاظم یاور اول مباشر کارخانهٔ طبل
و شیپورسازی آقا سید حسین
یاور و مباشر کارخانهٔ اسباب مرمتی
موزیکان کاظمخان یاور اول
و مباشر کارخانهٔ ریخته گری
عبد الحسینخان یاور اول مباشر
کارخانهٔ فشنگ کاغذی حسن بیک
یاور و مباشر کارخانهٔ فشنگ کاغذی
میرزا محمد بیک یاور و مباشر کارخانهٔ
چرخ نجار امام ویردی بیک
یاور و مأمور کرمانشاهان
حاجی ابوطالبخان یاور اول
محمد علیخان یاور و مأمور عربستان
میرزا ابیک یاور و مأمور خمسه
محمد علیخان یاور و مأمور قزوین
حاجی اسمعیل یاور میرزا ابوالقاسم
یاور مهدیخان یاور محمد علیخان
یاور میرزا علی اکبر یاور میرزا
محمدخان نوری استا میرزا محمد
نجارباشی مباشر کارخانهٔ نجاری

سلطان

سه نفر

اصناف صنعت کار

یکصد و بیست و چهار نفر
تفنگ ساز و پرداخت گر و قنداق ساز
پانزده نفر ریخته گر دوازده
نفر توپ ریز پنج نفر سراج
بیست نفر دواتگر ده نفر
سوهانکار ده نفر چاشنی ساز
هفت نفر نجار ده نفر
حداد ده نفر نقاش پنج نفر
گلوله ریز ده نفر

قورخانچی

دویست و بیست نفر کارخانه
فشنگ فلزی بیست و هفت نفر

معارف

چهار نفر مسیو بیتو معلم مکانیک

طهماسب‌خان سرهنگ ناظم کارخانه
سلطان نفر نایب نفر

سایر

بیست سه نفر

ولایات

دویست و چهل و پنج نفر

آذربایجان

جمعی میرزا عبدالله خان سرتیپ
سی و نه نفر معارف بیست و
یکنفر سایر هیجده نفر

اصفهان

جمعی میرزا احسنخان سرهنگ
هفده نفر معارف هفت نفر
سایر ده نفر

استراباد

جمعی رضا سلطان ده نفر
سلطان نفر سایر نه نفر

بسطام

جمعی محمد باقر بیک نایب سه نفر
نایب نفر قورخانچی دو نفر

خراسان

جمعی ابوالقاسم بیک پنجاه نفر
معارف هفده نفر سایر
سی و سه نفر

بروجرد و عربستان

ده نفر
بروجرد جمعی میرزا ابوالفتح یاور
سه نفر
عربستان جمعی محمد صادق بیک نایب
هفت نفر

فارس

جمعی احمدخان سرتیپ بیست و سه نفر
معارف هشت نفر سایر
شانزده نفر

کرمان

جمعی علی اکبرخان یاور سی و هفت
نفر معارف چهارده نفر
سایر بیست و سه نفر

کرمانشاهان

جمعی محمد علیخان سلطان
بیست و هشت نفر معارف
هفت نفر سایر بیست و یکنفر

کردستان

جمعی غلامحسینخان یاور اول
شانزده نفر معارف پنجنفر
سایر یازده نفر

لرستان

جمعی محمد حسن بیک نایب
چهار نفر نایب نفر
قورخانچی سه نفر

قزوین

دو نفر نایب نفر قورخانچی نفر

یزد

جمعی عبدالوهابخان سلطان شش نفر
سلطان نفر سایر پنجنفر

زنبورکخانه مبارکه

نصرالله خان سرتیپ زنبورکچی
و رئیس قراسوران دارالخلافه
عبدالحسینخان سرهنگ
علیمحمد بیک یاور اول
اسمعیلخان یاور دویم

موزیکانچیان

صاحبمنصبان

شکرالله خان سرتیپ محمد حسنخان
سرتیپ نواده مرحوم خانباباخان
سردار کل محمد علیخان سرهنگ
موزیکانچی صفر علیخان سرهنگ
غلامحسین بیک یاور

دسته‌جات موزیکانچی

دسته

موزیکانچیان توپخانه

دسته

اینگرود و بادیه

دسته

لودانی و شهرستانکی

دسته

مخصوص نواب اشرف والا نایب السلطنه

دسته

موزیکانچیان قراقخانه

دسته

ساوه

دسته

سیلاخوری

دسته

موزیکانچیان فوج خرقانی

دسته

موزیکانچیان فوج بهادران

دسته

موزیکانچیان فوج ششم اقبال

دسته

موزیکانچیان فوج قزوین

دسته

موزیکانچیان فوج منصور قراگوزلو

دسته

موزیکانچیان فوج فدوی

افواج قاهره

فوج بهادران

نمره (۱)

ابوالجمعی شجاع السلطنه امیر تومان

فوج اول خاصه

نمره (۲)

ابوالجمعی شجاع السلطنه امیر تومان

سرتیپ حاجی نقد علیخان سرتیپ دوم

فوج ششم اقبال
نمره (۳)

ابوالجمعی شجاع السلطنه
سرتیپ یوسفخان سرتیپ سیم

فوج دویم نصرت
نمره (۴)

محمد قلیخان سرتیپ

فوج دویم خاصه
نمره (۵)

ابوالجمعی عبدالحسین میرزای
نصرة الدوله امیر تومان سرتیپ
احمدخان

فوج چهارم تبریز
نمره (۶)

آقاخان امیر تومان

فوج امیریه
نمره (۷)

جمعی لطفعلیخان سرتیپ حاجی
احمدخان سرتیپ عبدالحسینخان
سرهنگ

فوج مخبران
نمره (۸)

ابوالجمعی شجاع السلطنه
سرهنگ میرزا حسنخان

فوج پنجم شقاقی نمره (۹)

ابوالجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
سرتیپ علیقلیخان سرتیپ

فوج هفتم شقاقی نمره (۱۰)

جمعی شجاع السلطنه

فوج ششم شقاقی نمره (۱۱)

ابوالجمعی عبدالحسین میرزای
نصرة الدوله امیر تومان سرتیپ
اسدالله خان سرتیپ

فوج قهرمانیه نمره (۱۲)

ابوالجمعی عزیزالله میرزا ظفر
السلطنه سرهنگ رضاخان سرهنگ

فوج پنجم ایلات نمره (۱۳)

ابوالجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
رحیمقلیخان سرتیپ

فوج تحفه قاپو نمره (۱۴)

ابوالجمعی نصرة الدوله علینقی خان
سرتیپ

فوج اردبیل شاهسون نمره (۱۵)

سرتیپ محمدقلیخان قاجار

فوج هفتم خلخال نمره (۱۶)

عزیزالله میرزا ظفر السلطنه

فوج مظفر مراغه نمره (۱۷)

ابوالجمعی حاجی قلیخان قاجار

فوج سیم مراغه نمره (۱۸)

ابوالجمعی فتح الله خان سرتیپ

فوج چهارم جدید مراغه
نمره (۱۹)

ابوالجمعی فضلعلیخان سرتیپ

فوج هفتم افشار نمره (۲۰)

ابوالجمعی خسروخان سرتیپ

فوج ششم افشار نمره (۲۱)

ابوالجمعی لطفعلیخان سرتیپ

فوج جدید افشار نمره (۲۲)

ابوالجمعی میرزا علیخان سرتیپ
افشار پسر حاجی بهاء الملک

فوج نهم خوئی نمره (۲۳)

ابوالجمعی حیدرخان سرتیپ

فوج چهارم خوئی نمره (۲۴)

حیدرخان سرتیپ دویم

فوج مخبران ماکوئی نمره (۲۵)

بهلول پاشاخان سرتیپ
محمد پاشاخان سرتیپ

فوج مخصوص

نواب اشرف والا نایب السلطنه
امیرکبیر وزیر جنگ

نمره (۲۶) ابوالجمعی
میرزا محمدعلیخان معین نظام د
سرتیپ نقیخان

فوج اول طهران نمره (۲۷)

ابوالجمعی امیرخان سردار امیر تومان

فوج مخبران زرندی نمره (۲۸)

جمعی محمد حسنخان سرتیپ

فوج بهادران قراگوزلو نمره (۲۹)

علیقلیخان سرتیپ اول حاجی
محمد حسینخان سرهنگ

فوج دویم خلج ساوه
نمره (۳۰)

سیف السلطنه امیر تومان

فوج مخبران درجزینی
نمره (۳۱)

ابوالجمعی سیف السلطنه
سرهنگ فضل الله خان

فوج ششم قدیم خمسه
نمره (۳۲)

ابوالجمعی مظفرالدوله

فوج دویم خمسه نمره (۳۳)

جمعی علاءالدوله

فوج کروسی

جمعی جناب جلالتمآب امیر نظام
سرتیپ عبدالحسینخان نمره (۳۴)

فوج مخبران کرمانشاه نمره (۳۵)

جمعی محمدعلیخان سرتیپ مظفرالملک

فوج اول قدیم فیروزکوه نمره (۳۶)

ابوالجمعی نصرالملک امیر تومان
سرتیپ میرزا نبی خان هدایت
الله خان سرهنگ

فوج دویم جدید ابیض نمره (۳۷)

نصر الملک امیر تومان سرتیپ
مصطفی خان و
فوج سیم افشار بکشلو نمره (۳۸)
ابو الجمعی حسنخان اجودان باشی
کل سرهنگ علیخان پسر مرحوم
حاجی اسد الله خان
فوج ششم خرقانی نمره (۳۹)
ابو الجمعی اجودان باشی
سرهنگی علیخان
فوج بهادران خمسه نمره (۴۰)
ابو الجمعی حاجی اسحق خان سرتیپ
فوج هفتم عرب و عجم نمره (۴۱)
ابو الجمعی محمد اسمعیل خان سرتیپ
فوج مخبران فیروزکوهی
نمره (۴۲)
ابو الجمعی میرزا کریمخان صمصام
السلطنه سرتیپ اول سرهنگی
مصطفی خان
فوج هفتم سوادکوه نمره (۴۳)
ابو الجمعی جناب عضد امیر السلطان
سرتیپی حاجی حسینعلیخان سرتیپ اول
فوج سیم لاریجانی نمره (۴۴)
ابو الجمعی میرزا محمد خان سرتیپ
فوج سیم تنکابنی نمره (۴۵)
ساعد الدوله امیر تومان و لیخان
نصر السلطنه سرتیپ اول
فوج سیم بندپی نمره (۴۶)
ابو الجمعی میرزا علیخان برادر
مرحوم عبد الحسینخان
افواج ثلثه هزار جریب
نمره (۴۷)
ابو الجمعی نجفقلیخان سرتیپ
نمره (۴۸)
ابو الجمعی لطفعلیخان سرهنگ

نمره (۴۹)
ابو الجمعی محمد خان سرهنگ
فوج بهادران فراهان
نمره (۵۰)
ابو الجمعی امان الله خان سرتیپ
فوج برچلو
نمره (۵۱)
جمعی محمد خان سرتیپ
فوج مخبران هزاره
نمره (۵۲)
جمعی حاجی صمصام الملک حاجی
ذو الفقار خان سرتیپ
فوج ششم سربندی
نمره (۵۳)
جمعی حاجی صمصام الملک امیر تومان
فوج اول خلج
نمره (۵۴)
سرتیپی حاجی غفار خان
فوج چهارم مراغه نمره (۵۵)
جمعی نصر الله خان سرتیپ و [illegible]
فوج پنجم گلپایگان
نمره (۵۶)
جمعی غلامحسینخان سرهنگ
فوج ششم سره دهی
نمره (۵۷)
نواب جلال الدوله سرتیپ
فوج چهارم فریدنی
نمره (۵۸)
سرهنگی حاجی مصطفی قلیخان
فوج ششم چهار محالی
نمره (۵۹)
جمعی محمد علی میرزا سرهنگی
میرزا عبد الحسینخان
فوج ششم قراگوزلو

نمره (۶۰)
ابو الجمعی حسام الملک امیر تومان
سرهنگی فضل الله خان
فوج منصور قراگوزلو
نمره (۶۱)
ابو الجمعی حسام الملک
فوج بهادران فدوی
نمره (۶۲)
ابو الجمعی عبد الله خان سرتیپ
اول ساعد السلطنه
فوج مخبران قراگوزلو
نمره (۶۳)
ابو الجمعی جناب ناصر الملک
سرتیپی مهدیخان
فوج دویم ملایر
نمره (۶۴)
ابو الجمعی عسکرخان سرتیپ
فوج دویم نهاوندی
نمره (۶۵)
ابو الجمعی معین نظام سرهنگی
حسینخان نهاوندی
فوج سیلاخوری
نمره (۶۶)
جمعی ساعد السلطنه سرهنگی
مصطفی خان
فوج چهارم زنگنه
نمره (۶۷)
ظهیر الملک سرتیپ اول
محمد حسینخان سرتیپ سیم
فوج اول کرندی
نمره (۶۸)
علیمراد خان سرتیپ نصر الله
خان سرهنگ
فوج بهادران قلعه زنجیری

نمره ۶۹

نمره (۶۹)
سرهنگی حسینخان سرکرده
فوج نمره (۷۰) سیم کلهر
جمعی محمد کاظمخان سرتیپ
نصر الله خان سرهنگ
فوج نمره (۷۱) لرستان
ابو الجمعی حسینقلیخان والی
سرهنگی غلامرضا خان
فوج اول امرائی
نمره (۷۲)
جمعی قاسمخان سرهنگ
فوج بهادران قرائی
نمره (۷۳)
ابو الجمعی حاجی علینقیخان سرتیپ
فوج مخبران ترشیزی
نمره (۷۴)
سرتیپی محمد یوسفخان سرتیپ
فوج اول قائینی
نمره (۷۵)
ابو الجمعی حشمة الملک
سرهنگی حاجی پرویزخان
فوج دویم جدید ایضاً
نمره (۷۶)
جمعی حشمة الملک سرهنگی
حیدرقلیخان
فوج هفتم قدیم کرمانی
نمره (۷۷)
تقیخان سرتیپ
فوج هشتم شوکت کرمانی
نمره (۷۸)
ابو الجمعی سلیمانخان سرتیپ
عرب بسطام
فوج نهم جدید گروس کرمانی
نمره (۷۹)

سرتیپی زین العابدینخان

سواره آذربایجان

دسته
افشار صاین قلعه ابو الجمعی
حیدرخان سرتیپ
دسته
افشار ارومی ابو الجمعی حاجی عبد
الحسینخان سرتیپ اول سرتیپی باقرخان
دسته
قراق آذربایجان از عوض دسته
اردبیل و مشکین ابو الجمعی نصر الدوله
دسته
چهاردولی ابو الجمعی نوروزخان
سرتیپی حسینقلیخان سرتیپ
دسته
چلبیانلو ابو الجمعی رحیمخان
سرتیپ دویم
دسته
شقاقی جمعی علیخان
دسته
اینانلو جمعی صارم الملک
دسته
قراپاپاق جمعی نجفقلیخان سرتیپ
دسته
حاجی علیلو سرکرده گی رستمخان
دسته
قراسوران راه قراجه داغ
جمعی عباسعلی بیک
دسته
قراسوران جمعی سیف الله خان سرکرده
دسته
قراسوران ارشق و اسنارا
جمعی امین الوزاره

دسته
دیکانلو جمعی یوسفعلیخان
دسته
جلیل شقاقی جمعی عباسخان
دسته
قراسوران راه سرحد جمعی شکر اللهخان
دسته
یکانی جمعی اسفندیارخان
دسته
مقدم جمعی صمدخان
دسته
مکری عزت الله خان
سرکردگان غلام نصرت
میرهدایة خان میرزا زین العابدینخان
علیقلیخان حسنخان
ابراهیم آقای سرهنگ
اسکندرخان سلیمانخان
خراسانی
غلامان مشهدی
دسته
جمعی ابو الفتح خان
دسته
جمعی حاجی فضل الله خان
دسته
جمعی حاجی فرامرزخان
دسته
قوچانی جمعی شجاع الدوله
دسته
بجنوردی جمعی سهام الدوله
یار محمدخان امیر تومان
دسته
سواره توکلان جمعی سهام الدوله
دسته
قائینی و سیستانی جمعی حشمة الملک
امیر تومان

دسته
طبسی جمعی عماد الملك
دسته
دردز جمعی محمد علیخان
دسته
هزاره جمعی اسمعیل خان سرتیپ
بسرکردگی محمد عظیم خان
دسته جات
تیموری وجمشیدی
دسته
تیموری جمعی علیمردانخان نصرة الملك
دسته
تیموری جمعی میر عطاء الله خان
دسته
جمشیدی جمعی ذو الفقار خان
وحاجی محمد امین سرکرده
دسته جات
جمعی نواب حاجی محمد میرزای
سرتیپ اوّل
دسته
۔ درورانی
دسته
مروی بسرکردگی ابو السیف خان
ومحمد شریف خان
دسته
مروی جمعی سید رضا بیك
دسته
مروی جمعی قربانعلی بیك
دسته
آردلان جمعی آقا خان سرکرده
دسته
چولایی جمعی غلامحسینخان سرکرده
دسته
قراسوران جمعی غلامرضا خان و
نصر الله خان

دسته
فرایی جمعی محمد خان سرکرده
دسته
نیشابوری ابو الجمعی باقر خان سرتیپ
دسته
عمارلو جمعی محمد رضا خان سرکرده
دسته
سبزواری جمعی حاجی فرامرز خان
دسته
مزینانی جمعی حسینخان سرکرده
پیاده خراسانی
دسته
قاینی وخوافی جمعی حشمة الملك
دسته
بمله قراول مخصوص که ملبس به نیم تنه
استرابادی وغیره
پیاده استرابادی
دسته
جمعی میر علینقیخان سرتیپ از بابت
سواره فندرسکی
دسته
جمعی علیمحمد خان سرتیپ از بابت
سواره کتول
دسته
جمعی عبد الصمد خان سرتیپ
از بابت سواره مقصودلو
دسته
ممسنی جمعی محمد خان سرکرده
دسته
ساوری جمعی عیسی خان
دسته
شاملوی جمعی محمد علیخان
دسته
سدن رستاقی جمعی محمد قلیخان

دسته
انزانی جمعی محمد علیخان
دسته
بلوچ وحاجیلر جمعی علی اصغر بیك
دسته
غلامان استرابادی جمعی علیخان
آقای قاجار
دسته
کلدیخان ریش سفید طایفه جعفر بای
دسته
ایل کلدی نظر ریش سفید آتابای
دسته
قلیخان آتابای سالار خان
دسته
قوشبه خان آتابای ایل کلدیخان جعفربای
دسته
امیر خان آتابای ملا قربانخان
دسته
ایضا نظر ریش سفید آتابای محمد قلیخان
دسته
سواره توابع بجنورد کوکلان
جمعی حسینقلیخان یوزباشی
دسته
نزد بنی جمعی افراسیابخان سرکرده
کودارزی ولبسطامی
ابو الجمعی نواب ضیاء الدوله مرحوم
کرمانی
افشار کرمانی
میرزا محمود خان سرکرده
شمخال چیانی
ابو الجمعی
سواره وجمازه بمپور ونرماشیر
اسد الله خان سرکرده بمپور ولبسطامی
سواره وجمازه سواره نرماشیر

ودبیکانی مرتضی قلیخان سرکرده

سوارهٔ سیستانی

اسدالله خان سرکرده

سوار و جمازه سوار خبیصی

صادقخان سرکرده

گیلانی

ازبابت سوارهٔ گرکان رودی و
اسالمی جمعی نصرالله خان سرتیپ اول

مازندرانی

ازبابت سوارهٔ کودوترک و غیره
ابوالجمعی میرزا عبدالله خان
پیشخدمت و سرتیپ اول
میرزا ابوالحسن مشرف

سرکردگان

عبدالله خان مدانلو فتح الله خان آقا
ایضا صفیخان ایضا موسی
خان جهان بیگلو اسدالله
خان ایضا محمدخان ایضا
حسینخان کرایلی ذوالفقار
خان ایضا حسنخان اصانلو
محمدخان افغان

جماعت خواجه وند

ابوالجمعی جناب مستطاب امین
السلطان علی اکبرخان سرتیپ
اول یزدان قلیخان سرکرده
نعمت الله خان حسینخان فتح الله خان

سوارهٔ عبدالملکی

ابوالجمعی عبدالله خان
بسرکردگی عسکرخان

عراقی

جماعت زرین کمر

ابوالجمعی شادی اصلان
امیرتومان علیقلیخان سرتیپ
مرشد بیخان نایب اول

جماعت شاهسون افشار

ابوالجمعی جناب مستطاب امین السلطان
جهانشاه خان سرتیپ اول

جماعت بختیاری

جمعی محمد حسینخان

جماعت عرب اردستان

جمعی میرزا حسینخان سهام
السلطنه سرتیپ اول میرزا
حسنخان سرتیپ دوم

جماعت افشار اسدآبادی

جمعی صاحب اختیار امیرتومان
بسرکردگی محمد کریمخان

جماعت خمسه

جمعی ذوالفقارخان سرتیپ اول

جماعت شاهسون اینانلو

عزیزالله خان صارم الملک
امیرتومان حاجی لطف الله
خان سرتیپ اول

جماعت شاهسون بغدادی

امیرعلیخان سرکرده اکبرخان
سرتیپ اسدخان سرکرده

جماعت شاهسون دودهن

ابوالجمعی جناب مستطاب
امین السلطان آقاجانخان
سرتیپ غلامعلیخان سرهنگ
محمدحسینخان ایضا غلامرضا
خان سرکرده ولیمحمدخان ایضا

جماعت شاهسون قورتبیگلو

ابوالجمعی حسینقلیخان سرتیپ
ولد مرحوم حسینقلیخان

جماعت باجلان

ابوالجمعی حاجی احمدخان سرتیپ

جماعت خرقانی

ابوالجمعی اجودانباشی کل

حسنخان امیرتومان علینقیخان سرکرده

جماعت بیرانوند

جمعی ابدالخان سرهنگ برادر
مرحوم حسنخان سرکرده

جماعت اصانلو

ابوالجمعی جناب مستطاب امین
السلطان رحیمخان سرکرده

جماعت افشار ساوجبلاغ

جمعی حسنخان سرتیپ میرزا
رضای طبیب

جماعت کردبچه

که مشغول خدمت قراسورانی
دارالخلافه هستند جمعی عزیزالله
خان صارم الملک امیرتومان
بسرکردگی خانبابا خان

جماعت هداوند

ابوالجمعی جناب مستطاب امین
السلطان بسرکردگی رحیمخان

جماعت شاهسون [illegible]

که مشغول خدمت قراسورانی دار
الخلافه هستند جمعی صارم الملک

سوارهٔ جدید اصفهانی

ابوالجمعی محمد علی میرزا

جماعت ایلات قزوین

ابوالجمعی میرزا محمدخان سرتیپ اول

جماعت قراچورلوی خوار

ابوالجمعی جناب مستطاب امین
السلطان بسرکردگی صفرعلیخان

جماعت افشار بکشلو

ابوالجمعی اجودانباشی کل
بسرکردگی کاظمخان

جماعت جلیلی

ابوالجمعی عزیزالسلطان
بسرهنگی صادقخان

جماعت احمد و دهنوئی
ابو الجمعی محمد حسینخان
جماعت کلبائی
جمعی اسمعیلخان سرکرده
سواره کرده بر لورستانی
جمعی حسینخان سرکرده
جماعت نانکلی کرمانشاهی
بسرکردگی
جماعت یار احمدی
بسرتیپی حاجی احمد خان
جماعت عرب و باصری
جمعی محمد حسنخان سرتیپ و
قوام الملک
جماعت سنجابی
جمعی علی اکبرخان سرهنگ
جماعت فیلی
جمعی کریمخان سرکرده
سواره جدید کرمانشاهی
جمعی عزیزخان سرکرده
جماعت بختیاری
داد الله خان سرکرده
پیاده
خراسانی
شمخالچیان
ابو الجمعی حشمت الملک
جزایرچیان سرچشمه
جمعی حشمت الملک بسرکردگی
اشخاص مفصله
ملا محسنخان سرکرده عزیز
محمدخان پسر عباسخان سرتیپ
یونس بیک
استرابادی
دسته فندرسکی
جمعی میرزا علیسیفخان سرتیپ

دسته کتول
جمعی علی محمد خان سرکرده
دسته معصوملو
جمعی عبد الصمدخان سرکرده
دسته استرابادی رستاقی
جمعی فتحعلیخان سرکرده
دسته بالا شاهکوهی
جمعی آقا عبد الرحمن سرکرده
دسته پایین شاهکوهی
جمعی محمد علیخان سرکرده
دسته سدن رستاقی
جمعی محمد قلیخان سرکرده
دسته انزانی
جمعی محمد علیخان سرکرده
دسته مسکنی
جمعی محمد قاسمخان سرکرده
دسته ساروی
دسته جمعی جعفرقلیخان
دسته جمعی حاجی آقا رضا
دسته لیولائی و بیلسپر
جمعی اسد الله خان سرکرده
دسته بلوچ
علی اکبر بیک
دسته جاسکیلانی
دسته سالیانی
جمعی میر یوسفخان سرکرده
سواره اسلمی
ابو الجمعی نصر الله خان سرتیپ
اول بسرهنگی الله یارخان
دسته انزانی
جمعی جبار قلیخان سرکرده
دسته شغنی
جمعی نعمت الله خان ایضاً
مازندرانی

جماعت کلبادی و غیره
جمعی میرزا محمد خان سرتیپ
لطفعلیخان سرکرده محمد
مهدیخان سرکرده طایفه
عمرانلو جماعت طالش
بسرکردگی علی اکبرخان
تخکشی بسرکردگی علی اکبرخان
جماعت اشرفی
بسرکردگی عباسقلیخان
کرمانی
تفنگچیان نائینی
حسینقلیخان سرکرده
تفنگچیان نخعی و دراوری
اسمعیل خان سرکرده
تفنگچیان عرب بسطامی
ابو الجمعی سلیمانخان سرتیپ
بسرکردگی کریمخان
تفنگچیان ربعاتی
ولیخان سرکرده
تفنگچیان کوهکیلویه و جهاباد و سفند
ملک بهادر سرکرده
عراقی از بابت پیاده بلوچ
جمعی شیخ محمد خان سرهنگ
اداره افواج طرح اطریش
و سواره طرح قزاق
افواج طرح اطریش
از بابت صاحبمنصبان که
بر قرار هستند
رژیمان اول
از بابت پیاده نظام
رژیمان دویم
از بابت پیاده نظام
شاسور
که عبارت از فوج مخبران باشد

توپچی

ثانی
که عبارت از فوج مهندس باشد
توپچیان توپخانه پراطریشی
فوج
موزیکانچیان
اداره مزبوره
اداره قزاقیه

بریاست پلکنیک کوزمین کاداوآف
فوج اول
ابوالجمعی حسنخان امیرتومان
اجودانباشی کل
فوج دویم
بسرتیپی علیخان سرتیپ
فوج سیم

بسرتیپی حسنخان فته
موزیکانچیان
اداره مزبوره
قشون حاضر رکاب نه
از پیاده نظام و سواره و توپچی
وغیره یکصد و پنجاه هزار نفر
ذخیره پنجاه هزار نفر

خزانه مبارکه نظام

بریاست جناب جلالتمآب وزیر نظام میرزا رضای البرز مستوفی حاجی شیخ جعفر معتمد التجار
تحویلدار خزانه نظام و اجزاء مشار الیه میرزا جعفر نفرشی منشی خزانه نظام میرزا شفیع نفرشی سررشته دار ایضا

دار الخلافه طهران

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ حکمران دار الخلافه الباهره و غیرها ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت جلیله دار الخلافه

جناب جلالتمآب محمد ابراهیمخان وزیر نظام و وزیر دار الخلافه

اجزاء دایره حکومت

میرزا بزرگ مستوفی حضرت والا امیر کبیر
میرزا حسن سرهنگ کلانتر میرزا جعفر
منشی نفرشی میرزا شفیع سررشته دار
میرزا سید محمد علی نفرشی مستوفی حضرت والا
میرزا علی اصغر ساوجی میرزا صادق مشرف
نایب محمود نایب اول فراشخانه سایر
و نواب فراشخانه ده نفر

نواب بلوکات دار الخلافه

میرزا محمد نایب بلوک ورامین شهریار و غار
و فشافویه میرزا اسمعیل نایب بلوک
ساوجبلاغ تقیخان ذکر نایب بلوک نایب
قه بر شهارد میرزا سید احمد نفرشی
نایب شمیرانات و لواسانات

علمای اعلام دار الخلافه

جناب مستطاب آقای میرزا زین العابدین
امام جمعه جناب آقای صدر العلماء
میرزا محمد باقر جناب آقا میرزا حسن
آشتیانی جناب آقا شیخ هادی نجم آبادی
جناب ملا محمد تقی مجتهد کاشانی
جناب آقا شیخ فضل الله جناب آقا
سید محمد رضا جناب آقا سید عبد الله
جناب آقا میرزا احمد جناب آقا شیخ جعفر
جناب حاجی سید جعفر کاشانی
جناب آقا سید مصطفی جناب آقا
علی اکبر جناب شیخ محمد حسن سنگ آباد
جناب آقا شیخ موسی

اعیان و امراء و خوانین

و معارف دار الخلافه از ارباب مناصب
وغیرهم سوای آنها که اسمشان در
دوایر دولتی ذکر شد از قرار رشته مضبوط
جناب میرزا محمد خان نظام العلماء
جناب امیر الامراء العظام امیر تومان محمد خان
معیر الممالک امیر الامراء العظام اعتماد
الدوله امیر الامراء العظام عین الملک
امیر الامراء العظام معتمد الملک ولد
جناب اشرف مشیر الدوله نواب امیرزاده
محمد میرزا جلال السلطنه نواب امیرزاده
عباس میرزا نایب الایاله حکمران ولایت قم

نو فتحعلیخان سپهسالار امیر الامرا العظام خانباباخان ولد ظهیر الدوله جناب میرزا احمدخان نصیر الدوله جناب محمودخان ملک الشعرا میرزا محمدخان ندیم باشی جناب حکیم الهی سلیمانخان ولد مرحوم حاجب الدوله اسمعیلخان بشیر الدوله میرزا احمدخان غلامحسینخان ولیخان حاجی محمدحسینخان محمودخان محمدخان ولد مرحوم احمدخان نوائی محمدحسنخان ولد ایضا حاجی محمدحسینخان ولد ایضا حاجی علیخان ولد ایضا محمدولیخان ابو القاسمخان پیشخدمت نواده زین الدوله عباسقلیخان ولد مرحوم سکلرسکی هادیخان ولد ایضا محمدخان محمدجعفرخان حسینخان هدایت الله خان علی اکبرخان نجفقلیخان محمدباقرخان امان الله خان و

اداره نظمیه و پلیس دار الخلافه

امیر الامرا العظام نظم الملک کنت دو منت فرت امیر تومان رئیس کل اداره نظمیه اعتماد نظام عباسقلیخان سرتیپ اول سوشف اداره نظمیه اجودان حضور حضرت والا میرزا ابو ترابخان سرتیپ اول سوشف افتخاری و مدیر کل و مترجم اداره پلیس میرزا سید یوسف مستشار سرتیپ و رئیس استنطاق و دعاوی میرزا عبد الرحیمخان کلانتر رئیس استنطاق محاکمات میرزا محمدعلیخان سرهنگ مدیر کل روزنامجات شهر و منشی باشی اداره میرزا ربیعخان سرهنگ رئیس مجلس استنطاق میرزا آقاخان سرهنگ مشاور پلیس میرزا محمودخان سوشف میرزا هدایتخان مترجم غلامحسینخان احمدمیرزا مأمور ملکه مبارکه ناصری میرزا آقا منشی استنطاق و دعاوی میرزا نجفعلی منشی استنطاق محاکمات میرزا محمد حسینخان سرتیپ منشی رئیس محله عودلاجان

میرزا حسن نایب اول عباسقلیخان سرتیپ منشی رئیس محله دولت میرزا رحیم نایب اول میرزا سید احمد رئیس محله بازار میرزا جعفر نایب اول حاجی میرزا محمدعلیخان سرهنگ رئیس چاله میدان میرزا علینقیخان نایب اول میرزا عبد الغنیخان سرهنگ رئیس محله سنگلج میرزا علیخان نایب اول آقا لرخان سرهنگ دار وغه و رئیس بازار هاشمخان نایب اول غلامحسینخان و میرزا علی نوایب دیگر بازار عدد کلیه اجزا پلیس چهارصد و دو نفر

اداره احتسابیه دار الخلافه

در تحت اداره و ریاست جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و مترجم مخصوص حضور همایون محمدتقیخان احتساب الملک پیشخدمت حضور رئیس اداره احتسابیه

اجزاء اداره احتسابیه

دویست و هشتاد نفر

نایب قلی نایب احتساب کل خیابانهای دولتی میرزا ابو القاسم مشرف احتساب غلامرضا بیک آقا میرزا محمدحسین نایب حسین بیک نایب حاجی محمد نایب سایر نواب و صاحبمنصبان بیست و پنج نفر فراش و عمله طویله و سقا و سایر دویست و چهل نفر

اسامی کارگذاران

و عمله جات مخصوص دیوانخانه نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ ادام الله اقباله العالی جناب مشیر العلما حاجی ملا باشی جناب جلالتمآب وزیر نظام و وزیر دار الخلافه مشیر خلوت همایون و فراشباشی مخصوص حضرت والا نایب السلطنه جناب عبد الله خان والی رئیس الاطبا میرزا علی حکیمباشی نظام معین نظام میرزا محمدعلیخان منشی

عباسقلیخان اعتماد نظام سرتیپ اول و مترجم مخصوص میرزا عباسعلیخان سرتیپ و پیشخدمت باشی نصر الله خان قهوه‌چی باشی حاجی میرزا احمدخان میرزا سید حسین ساوجی طبیب مخصوص حسینخان سرتیپ و تفنگدارباشی محمد اسمعیل خان سرتیپ توپخانه و کشیکچی باشی رضاقلیخان یوزباشی کشیکخانه

آغایان

آغا سلطان خواجه باشی سرتیپ آغا مکلل حاجی مسرور

پیشخدمتان و غیرهم

شاهزاده آقا محمدخان سرتیپ و پیشخدمت حاجی علیخان سرتیپ پیشخدمت میرزا خلیل خان پیشخدمت و قوشچی باشی حاجی محمدرضای پیشخدمت هدایت الله خان صندوقدار و شاطرباشی میرزا محمدخان پیشخدمت اسمعیل خان ایضا ولیخان سرهنگ و پیشخدمت احمدمیرزای مترجم حسینقلیخان سلطان مدیر تلفون

مستوفیان

میرزا علیخان مستوفی
میرزا هادی مستوفی
حاجی میرزا احمد مستوفی
میرزا سید محمدعلی

منشیان

میرزا محمدحسین مستوفی کاتب السلطان
میرزا محمودخان منشی مخصوص
میرزا مهدیخان منشی قایم مقامی

ادارات و وزارات عظام دولت علیه

جناب مستطاب اجل امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

وزارت جلیلهٔ داخله

جناب جلالتمآب آقا میرزا حسن مستوفی الممالک جناب جلالتمآب آقا میرزا هدایت الله وزیر دفتر مبارکه

جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه مدیر دفترخانهٔ مبارکهٔ استیفا و محصل محاسبات و بقایای دولتی

اجزاء خاصهٔ دایرهٔ وزارت اعظم

جناب فخامت نصاب دبیر الملک نایب اول وزارت داخله جناب میرزا رضا قلیخان مدیر رسایل خاصه و مستوفی اول آقا میرزا احمد منشی باشی وزارت اعظم میرزا سید امین منشی خاصه میرزا عبد الکریم منشی میرزا عنایت منشی میرزا محسن منشی میرزا علیخان محرر و غیره

اجزاء وزارت دفتر استیفا

مستوفیان عظام

مستوفیان عظام که بالخطاب

جناب افتخار یا فتراندا عم از اشخاص که جزو وزرای دربار همایون یا مأمور ولایات یا ادارات یا در دفترخانه مبارکه مشغول خدمت هستند
جناب جلالتمآب میرزا فضلعلیخان صاحب دیوان
جناب جلالت نصاب میرزا حسین نایب مستوفی الممالک و رئیس مجلس تحقیق دفترخانهٔ مبارکه جناب میرزا عیسی وزیر سابق دار الخلافه جناب حاجی میرزا عبد الله خان علاء الملک جزو اجزای دربار اعظم جناب میرزا محمود وزیر سابق دار الخلافه محاسب خزانهٔ عامره و ضابط اسناد خرج ولایات و بیوتات جناب میرزا رضای صدیق الدوله وزیر خالصجات جناب حاجی میرزا رضای مؤتمن السلطنه جناب میرزا محمد علیخان معاون الملک جناب میرزا محمد اجلال الملک جزو اجزای دربار اعظم جناب میرزا ابراهیم

معتمد السلطنه محاسب مملکت آذربایجان
جناب میرزا سید مصطفی حسام السادات مستوفی وظایف
جناب میرزا محمد ولی سراج الدوله محاسب دار المرز مازندران و دار النظاره جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص موزهٔ مبارکه جناب میرزا سید کاظم وزیر دواب و برات نویس عملهٔ اصطبل خاصه و آبدارخانه و کالسکه خانه و غیره جناب مؤتمن الملک ولد جناب صاحب دیوان جناب میرزا شفیع خان مستشار الملک جناب میرزا هدایت الله لسان الملک جناب میرزا حبیب الله خان مشیر الملک مأمور پیشکاری اصفهان جناب میرزا حسن وزیر دربار حرمخانهٔ مبارکه و محاسب کرمان و گلپایگان جناب میرزا محمود مستوفی محاسب مملکت خراسان جناب میرزا رضا قلیخان نوه جناب مستطاب

اجل اعظم امین السلطان جناب میرزا رضا قلیخان سراج الملک
جناب حاجی میرزا محمد پسر مرحوم حاجی میرزا نصر الله محاسب اصفهان
جناب میرزا رضای معین السلطنه
جناب میرزا رضا بیان الملک نوه جناب جلالتمآب صاحب دیوان
جناب میرزا شفیع صندوقخانه مدلیه اعظم

مستوفیانی که در دفترخانه

مبارکه خدمت مخصوص و محاسبه نویسی دارند

میرزا سید محمد ولد مرحوم مجد الاشراف محاسب طهران و طالقان میرزا محمد حسین محاسب خزانه نظام و غیره و سررشته دار کل میرزا افضل الله خان نوه جناب مستطاب اجل اعظم امین السلطان میرزا علی ولد جناب جلالتمآب وزیر دفتر محاسب استرآباد و برات نویس صندوقدار الفنون و تلگرافخانه

میرزا حسین خان نوری برات نویس
ادارهٔ نظمیه و احتساب میرزا ابوالحسن
نوادهٔ جناب جلالتمآب وزیر دفتر محاسب
گیلان و کرمانشاهان و خوار
میرزا ابوالقاسم ولد مرحوم میرزا
اسدالله محاسب کاشان میرزا
تقی منشی الممالک میرزا محمود خان
ولد جناب معاون الملک محاسب
یزد و دختر خانه مبارکه
میرزا احمد خان ولد ایضاً محاسب
دفتر جیب برات نویس باغات و
قنوات دیوانی وغیره میرزا علی
پسر مرحوم قوام الدوله محاسب انبار
دیوانی و غله و ولایات میرزا محمد
ولد مرحوم میرزا باقر محاسب شاهرود
و بسطام میرزا جعفر ولد مرحوم
حاجی میرزا نصرالله محاسب عراق
میرزا حسن ولد مرحوم وزیر لشکر
محاسب قزوین میرزا محمد علیخان
پسر جناب میرزا محمود وزیر محاسب مملکت
فارس میرزا رضا پسر مرحوم حاجی
میرزا نصرالله محاسب کرمسنان
و ساوه وغیره میرزا ربیع برات
نویس سرکارات عظام و خادمان
حرم جلالت وغیره میرزا بزرگ خان
نایب وزارت بقایا و مباشر صندوقخانه
و دختر خانه و حرم مبارکه
میرزا علینقی خان برات نویس ارزاق بقلم
و تفنگداران سرکاری و شاطران
وغیره میرزا محمد امین دفتر محاسب
خمسه و برات نویس عملهٔ خلوت همایونی
میرزا زکی پسر مرحوم میرزا سمیع محاسب
عربستان میرزا علی نوری محاسب
بروجرد میرزا محمد محاسب قم
وغیره مذکوره

میرزا فتح الله ولد مرحوم قائم مقام
محاسب همدان میرزا محمد رضا
محاسب دهات تویسرکان میرزا
رفیع محاسب کمره و گروس میرزا
زکی نوری برات نویس عملهٔ حضور
و ارباب طرب میرزا حسینعلی
محاسب نهاوند میرزا کریمخان
ولد میرزا فضل الله خان برات نویس
کل قراسوران و محاسب اصطبل
توپخانه میرزا عبدالحسین
خلخالی برات نویس محبوسین
میرزا شفیع نزد جناب جلالتمآب وزیر
دفتر میرزا حسین خان برات نویس
بنایی میرزا طاهر کاشانی محاسب
سمنان و دامغان میرزا شفیع نوادهٔ
صاحب دیوان محاسب دارند

مستوفیانی که در دفترخانه مبارکه شغل مخصوص ندارند

میرزا سید احمد ولد مرحوم میرزا موسی وزیر
میرزا محمد حسین وقایع نگار میرزا
محمد خان ولد جناب جلالتمآب وزیر دفتر
میرزا رضا ولد مرحوم میرزا زین العابدین
البرز حاجی میرزا سید حسین تفرشی
میرزا محمد علیخان ولد مرحوم میرزا علی
قائم مقام میرزا عباسقلیخان سپهر
نایب وزارت خارجه میرزا سید علی ولد
جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص
میرزا محمد خان تبریزی وکیل آذربایجان
میرزا حسن خان ولد جناب معتمد السلطنه
میرزا محمود خان ولد مرحوم میرزا ابو
الحسنخان قائم مقام جزو اجزای صدر
اعظم حاجی میرزا اشرف شیرازی برادر
زادهٔ مرحوم حاجی میرزا شفیع میرزا
حسن منشی باشی مرحوم صدر اعظم
میرزا مهدی پسر مرحوم میرزا موسی نایب کاشانی

میرزا نصرالله خان پسر جناب امین حضور
میرزا هاشم خان نزد جناب جلالتمآب امین الدوله
میرزا محمد باقر ولد جناب صدیق الدوله
میرزا کاظم خان نوادهٔ میرزا رضاقلی
میرزا شکرالله نوادهٔ مرحوم نصیر الملک
میرزا محمود ولد جناب میرزا محمد ولی
حاجی میرزا محمد علیخان پسر مرحوم وکیل لشکر
میرزا علیرضا تفرشی میرزا محسن وکیل
نواب حسام السلطنه حاجی میرزا علیخان
نزد نواب حسام السلطنه میرزا سلیمان
نزد جناب جلالتمآب عضدالملک میرزا
کاظم زادهٔ امین العداله میرزا هدایت الله
تحویلدار وجوه خزانهٔ عامره میرزا
منصور خان ولد میرزا طاهر کاشانی
میرزا سید علی ولد مرحوم میرزا سید کاظم
صندوقخانه میرزا سید کاظم ولد مرحوم
میرزا سید ابراهیم میرزا جلیل خان نزد
نواب علیه عالیه امین اقدس میرزا سید احمد
ولد جناب وزیر بیوتات میرزا عبدالعلی
ولد مرحوم میرزا مهدی میرزا طاهر
میرزا ابوالقاسم خان ولد مرحوم حاجی میرزا مهدی
میرزا جعفر خان پسر مرحوم میرزا علی تبریزی
میرزا حسنعلیخان ولد مرحوم میرزا نصرعلی
حکیمباشی میرزا رضا خان ولد مرحوم
میرزا زین العابدین خان حاجی میرزا محمد خان
نزد جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه
میرزا آقا وکیل نواب والا فرمانفرما
میرزا ابوالحسن خان میرزا کریم
میرزا محمد ولد مرحوم حاجی میرزا محمد جعفر
میرزا علی ولد ایضاً میرزا علی اصغر ولد ایضاً
میرزا اسلم خان نزد جناب مخبرالدوله
میرزا علی ولد مرحوم نصیر الملک
میرزا نبی خان میرزا سید احمد میرزا
حسینخان ولد معین السلطنه میرزا
مهدیخان ولد ایضاً میرزا باقر خان ولد ایضاً

میرزا حسینخان پسر میرزا کاظمخان امین العدالة میرزا عباسقلی ولد میرزا طاهر کرکانی میرزا محمود ولد جناب حاجی میرزا عباسقلی میرزا اسمعیلخان ولد میرزا رضاقلیخان میرزا علی ولد مرحوم میرزا ابو یوسف آشتیانی میرزا محمد قلیخان ولد مرحوم میرزا نصرالله فراهانی میرزا عبدالرحمن آشتیانی میرزا عبدالغنی آشتیانی میرزا محمود نزد جناب قوام الدوله میرزا محمد حسین نزد جناب قوام الدوله میرزا سید علی نزد جناب معاون الملک، میرزا حسینخان پسر مرحوم مهندس باشی میرزا فتح الله کیلانی میرزا مصطفی قلی آشتیانی میرزا علیرضا ولد جناب میرزا محمود وزیر میرزا نقیخان ولد میرزا محمد حسین بلور میرزا عبدالوهابخان ولد مرحوم حاجی میرزا حسن آشتیانی میرزا محمد علی همشیره زادهٔ مرحوم میرزا موسی وزیر میرزا سید محسن تفرشی میرزا ربیع وارد میرزا علی نوری میرزا هادی پیشخانه میرزا اسمعیل خان نزد جناب مجد الملک میرزا سید حسین نزد جناب مجد الملک میرزا حسن خان کاشانی نزد جناب امین خلوت میرزا محمد خان ولد مرحوم میرزا ابوالقاسم وزیر سابق عراق میرزا عباس پسر مرحوم مفتی الممالک میرزا علیرضای سبزواری میرزا محمد حسین رئیس الکتاب میرزا محمد حسین دبیر دیوان میرزا محمد علی نزد میرزا افضل الله خان

مأمورین ولایات

میرزا حسینخان کارپرداز دیوان پسر مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر میرزا حسن کیلانی مأمور کرمانشاهان میرزا هادیخان مأمور خراسان میرزا تقیخان مأمور خراسان میرزا حسن آشتیانی مأمور بروجرد میرزا رضای بنان الملک مأمور خدمت حضرت والا ظل السلطان میرزا مصطفی ولد مرحوم قوام الدوله مأمور فارس میرزا محمد خان نزد جناب اعتضاد الملک میرزا مرتضی قلیخان نایینی میرزا علیخان ولد حاجی میرزا محمد حسین مأمور گیلان میرزا اسمعیلخان مستوفی دیوان پیشکار کرمانشاهان میرزا علینقی مأمور سمنان و دامغان میرزا جوادخان مأمور کلپایگان و خوانسار میرزا علی اکبرخان ترشیزی مأمور خراسان میرزا جعفرخان

سررشته داران عزب و غربا دفترخانهٔ مبارکه

سررشته داران

میرزا نصرالله خان مستوفی نزد جناب مستوفی الممالک میرزا اسدالله سررشته دار مه کاران عظام میرزا اسدالله سررشته دار دفتر جناب مستوفی الممالک میرزا عبدالجواد سررشته دار مجلس تحقیق دفترخانهٔ مبارکه میرزا احمد سررشته دار میرزا سید محمد سررشته دار تفنگدارخانه و شاطرخانه میرزا محمود سررشته دار پسر مرحوم میرزا جعفر میرزا فرج الله سررشته دار میرزا سلیمانخان سررشته دار میرزا مصطفی گرکانی میرزا عبدالله سررشته دار مازندران وغیره میرزا علی سررشته دار همدانی میرزا جعفر تفرشی نزد جناب نایب مستوفی الممالک میرزا سید محمد علی نزد جناب نایب مستوفی الممالک میرزا حسین گرکانی میرزا صادق سررشته دار عملهٔ خلوت میرزا صادق گرکانی میرزا عنایت الله سررشته دار میرزا اسمعیل سررشته دار کرمان و کلپایگان میرزا رضای سررشته دار کیلانی میرزا علیرضای تفرشی سررشته دار مملکت خراسان میرزا محمد علی سررشته دار عراقی کردستان میرزا رضای آشتیانی نزد جناب معتمد السلطنه میرزا عبدالله ساوجی نزد جناب صنیع الدوله میرزا ابوتراب تفرشی سررشته دار ادارهٔ نظمیه و احتساب میرزا علی ولد مرحوم میرزا فتح الله شیرازی میرزا اسدالله عرب دفتر میرزا محمود نوادهٔ مرحوم ناظم الملک سررشته دار شاهرود و بسطام

عزب باشی و عزبا دفترخانهٔ مبارکه استیفا

میرزا علی اکبر عزب باشی میرزا ابراهیم میرزا علی میرزا فتح الله میرزا علی محمد میرزا آقای اصفهانی میرزا محسن میرزا فضل الله میرزا محمد میرزا احمد میرزا آقای آشتیانی میرزا محمد ولد مرحوم میرزا حسن میرزا جعفر ولد ایضاً میرزا مطلب ساوه میرزا علی محسن ولد میرزا ابراهیم

نابینایان و یوزباشیان و فراشان

(نابینایان) سه نفر

یوزباشیان وغیره بیست و دو نفر

وزارت جلیلهٔ مالیه و دربار اعظم دولت علیه

در ادارهٔ خاصهٔ جناب مستطاب اجل امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

جناب جلالتمآب امین الملک نایب کل وزارت اعظم

ادارات متعلقه و مواجب و ادرار وزارت اعظم

بوزارت مالیه و دربار اعظم موزهٔ مبارکه کتابخانهٔ مبارکه خزانهٔ مبارکهٔ اندرون ریاست قراولان وجود مسعود همایون ریاست ادوی همایون خزانهٔ مبارکه خلوت همایونی خواجه سرایان صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه دار النظاره اصطبل خاصهٔ فرنگی و ایرانی ابدارخانهٔ مبارکه قهوه خانهٔ مبارکه کشیکخانهٔ مبارکه اتشیکخانهٔ مبارکه غلامان سفیدپوش حضور غلامان تاجیک فراشخانهٔ مبارکه شترخانه و قاطرخانهٔ مبارکه اصطبل خاصه زینتدارخانهٔ مبارکه کالسکه خانهٔ مبارکه شاطران کرک یراقخانهٔ مبارکه صرف جیب مبارک خالصهٔ طهران غله ولایات انبار گندم معمارخانه و قنات ایلات طهران ادارهٔ باغات و عمارات سلطنتی کارخانهٔ چراغ گاز و چراغ الکتریسیته کوره پزخانهٔ دار الخلافه ترتیب منافع جنگلها

خلوت همایونی

ارباب مناصب

جناب جلالتمآب اقبال الدوله جناب جلالتمآب امین خلوت رئیس خلوت همایونی و منشی حضور مبارک و رئیس تلگرافخانهٔ خاصهٔ سرکاری جناب فخامت نصاب حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام جزو اعضای مجلس دربار اعظم جناب صدیق السلطنه غلامحسینخان خازن کتابخانهٔ مبارکه

جناب محمد حسنخان محقق

سایر

امیر الامراء العظام جلال الملک جعفرقلیخان ولد مرحوم اعتماد الدوله نوه اجل نیر الدوله سلطانحسین میرزا حکمران نیشابور و سرولایت و مضافات مبشر خلوت محمد حسینخان پیشخدمت و فراشباشی حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ محمد ابراهیمخان ولد مرحوم امین الدوله میرزا مهدیخان اجودان مخصوص ولد مرحوم امین الدوله میرزا عبد الله خان سرتیپ اول حکمران مازندران جبارخان آقا میرزا احمد خان کروسی سرتیپ اول حاجی حبیب الله خان محمد حسنخان سرتیپ اول حکمران کاشان میرزا سید عبد الکریمخان سرتیپ محمد باقرخان ادیب الملک سرتیپ اول محمد کریمخان پیشخدمت محمد تقیخان احتساب الملک رئیس احتساب دار الخلافه صدیق خلوت محمد ابراهیمخان محلاتی امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا احمدخان سرتیپ اول فخر الملک ابو الحسنخان سرتیپ اول امیرزاده محمد حسن میرزا سرتیپ اول امیرزاده آقا مسیح امیرزاده تیمور میرزا میرزا سید محمد خان سرتیپ میرزا کریمخان پیشخدمت عم

فراشخلوتان خلوت همایونی

محمد صادقخان فراشخلوت آقا سلیمان دربانباشی تحویلدار خلوت همایونی میرزا آقاخان فراشخلوت میرزا هدایتخان نفر شملوئی

آقا صادق وغیره وغیره

دار النظارهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب امیر الامراء العظام مجد الدوله محمد مهدی قلیخان خوانسالار

اجزاء

امیر الامراء العظام علی اکبرخان پیشخدمت سرتیپ اول و نایب النظاره حاجی میرزا محمد رضا میرزا احمد صاف مشرف سایر نویسندگان چهار نفر حاجی محمد ابراهیم تحویلدار نقدی و جنسی کارخانه شربتخانه میرزا علی اکبر ناظر البکاء شربتدارباشی حاجی میرزا احمد نایب شربتخانه سایر هفده نفر آقا محمد حسین چراغچی باشی سایر عملجات دوازده نفر

چوبدارخانهٔ مبارکه

آقا محمد حسن چوبدارباشی سایر یازده نفر

آشپزخانه

آقا محمد ابراهیم آشپزباشی سایر بیست و سه نفر

تحویلخانه و وکیل خرج خانه

آقا محمد کاظم و آقا محمد اسمعیل وکیل خرج سایر چهارده نفر

سایر عملهٔ دار النظاره چهل و هفت نفر

ادارهٔ ابدارخانه و سقاخانه

در تحت ریاست مخصوص شخص جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم بنیابت اعتماد الحضره آقا مرتضی خان (معروف بآقا دائی) نایب ابدارخانهٔ مبارکه حاجی آقا یوسف سقاباشی حاجی حسینعلیخان سرتیپ آقا باقرخان سرتیپ اول بهمن السلطنه میرزا ابو القاسم نایب میرزا آقا لامحسن

رئیس الاطبا میرزا علی دکتر حکیم باشی کل نظام
مؤتمن الاطباء میرزا زین العابدینخان
کاشانی نظام الاطباء میرزا نصرالله
تنکابنی لقمان الملک و لد فیلسوف الدوله
میرزا کمال الدین ملک الاطباء ولد رفیع
شمس المعالی میرزا سید علی حاجی
میرزا حبیب الله مجد الاطباء

خواجه‌سرایان

اعتماد الحرم حاجی آغا سرورخان خواجه باشی
سرتیپ اول آغا بهرامخان سرتیپ اول
آغا محراب آغا رضا حاجی آغا
غلامعلی آقا سید اسمعیل عزیزالله
خان آغا فتح الله آغا میرزا احمد خان
اردستانی آغا نوری آغا فرج

اطاق موزه مبارکه

جناب آقا میرزا علی اکبر مستوفی میرزا
سید علی مستوفی نایب ایضا آقا محمد
نایب آقا مهدی ساعت ساز

اداره خزانه مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان
امین الملک میرزا افضل الله
خان مستوفی شیخ مرتضی ناظم
خزانه تحصیلدار میرزا سید جعفر
دفتردار میرزا هدایت مستوفی
تحویلدار حاجی محمد رضا خان تحویل
دار گمرک پسر مرحوم آقا محمد علی
میرزا هادیخان سررشته‌دار میرزا
محمود سررشته‌دار میرزا سید عبدالله
سررشته‌دار آقا غلامحسین صراف
آقا سید جواد محصل وجوه خزانه
آقا علی صراف

اداره صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان سرتیپ تحویلدار
جناب میرزا رضا قلیخان مستوفی
مدیر ۲۲ خط خراسان و سیستان
مدعره

اداره ضرابخانه مبارکه

حاجی محمد حسن امین دار الضرب
آقا باقر رئیس میرزا عبدالله سر
رشته‌دار حاجی محمد تقی تحویلدار
سایر اجزاء هفتاد نفر

فوج سواره قراول مخصوص

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ
ابو الحسنخان سرهنگ میرزا
سید یوسف لشکرنویس
میرزا سید باقر سررشته‌دار ایلی

اداره میراغهای خیابانها

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ
میرزا عباس مشرف میرزا سید حسین

اداره گمرکخانه‌های ممالک محروسه

مسیو کتابچی قانون نویس مدیر گمرک
دار الخلافه طهران محمد تقیخان
معز الملک مدیر گمرک آذربایجان
میرزا آقا ناظم میران پسر معز الملک
میرزا علیخان مستوفی ولد مرحوم
حاجی میرزا محمد حسین میرزا علی اصغر
خان نایب اول امور خارجه و مترجم
ولد مرحوم ایضا گمرک فارس و
بنادر جزو عمل حکومت در اداره
جناب محمد حسنخان سعد الملک
حکمران بنادرات فتح الله خان
بیگلربیگی مدیر گمرک خراسان
و گیلان و مازندران گمرک
کرمانشاهان در اداره جناب
حسام الملک حکمران محمد حسین
میرزا مدیر گمرک خمسه و قزوین
گمرک اصفهان سپرده بجناب سعد
الملک میرزا آقا خان مباشر گمرک
بروجرد میرزا علی حیدر مباشر
گمرک کلپایگان میرزا حسینخان
مباشر گمرک کاشان حاجی حسنخان
مباشر گمرک کردستان و همدان

اداره غلات ممالک محروسه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان
امین الملک میرزا ولی سررشته‌دار
محمد تقیخان معز الملک مأمور غلات
آذربایجان میرزا علی اکبر خان مأمور
خمسه محمد باقرخان سعد السلطنه
حکمران قزوین مأمور غلات قزوین
حاجی اسمعیل مأمور همدان
محمد قاسم بیگ مأمور عراق

اداره حکومت و تولیت زاویه

مقدسه حضرت عبد العظیم علیه السلام
جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان
امین الملک خازن مهر مقدس
جناب آقا میرزا هدایت الله نایب التولیه
مختارخان نایب الحکومه آقا سید حسن
فراشباشی حاجی میرزا عبد الکریم
صدر الحفاظ میرزا حبیب الله
کلیددار میرزا عبد الحسین سرکشیک
میرزا باقر سرکشیک میرزا کاظم مستوفی
میرزا ولی منشی باشی حاجی آقا محمد
تحویلدار نقد و جنس میرزا حسین
سررشته‌دار خدام بیست و یکنفر
قراء بیست نفر کلاه‌دار پانزده نفر
مؤذن و چراغچی پانزده نفر

اداره حکومتهای مخصوص

خمسه بحکومت امیر الامراء العظام
احتشام السلطنه خوار حکومت
ابوتراب میرزا طالقان فرخ آقا
نایب الحکومه حضرت عبد العظیم ع
بحکومت مختارخان بحرین بحکومت
محمد اسمعیل بیک قزوین و سیاه دهن
بحکومت محمد باقرخان سعد السلطنه
سرتیپ اول طارم بحکومت امیرزاده
محمد حسین میرزا بندر عباس و بندر لنگه
و بندر بوشهر و غیره بحکومت جناب
محمد حسنخان سعد الملک

اداره غلامان مهد علیا و منصور

و فوج دویم خمسه ابوالمحمد امیرالامراء
العظام علاء الدوله امیر تومان هفتصد
هفتاد و یک نفر

غلامان مهد علیا

چهارصد و شصت و یک نفر

ارباب قلم جناب جلالتمآب وکیل لشکر
میرزا اسمعیل غلام نویس میرزا سید علی

سرتیپان

حاجی حسینخان سرتیپ دویم نواب عبد
الحسین میرزا میرزا نقیخان فتح الله
خان بیوکخان جهانگیرخان علینقی
خان ایرج میرزا زین العابدینخان
عباسقلیخان

سرهنگان

نصیب آقا میرابراهیمخان حسینقلیخان
مصطفی قلیخان زین العابدینخان
نعمت الله خان منوچهر میرزا نادرخان
یحیی خان پسر مرحوم سپهدار
شاهسوارخان

سایر یازده نفر نایب
سیزده نفر پنجاه باشی سیزده نفر
غلام چهارصد نفر

غلامان منصور

پانصد و نه نفر

سرتیپان

عباسقلیخان سرتیپ دویم محمدعلیخان
ایضا حاجی لطفعلیخان آقاخان
میرزا احمدخان شعبانعلیخان اسدالله خان
اسمعیلخان ایضا

سرهنگان

حاجیخان احمد آقاخان یوسفخان
میرزا باقرخان غلامحسینخان
کلب حسینخان خدامرادخان مرتضی خان
سایر چهارصد و هشتاد نفر

فوج دویم خمسه

سرتیپ حاجی رستمخان سرتیپ
میرزا احمد حاجی آقا مشرف
سایر هشتصد و دو نفر

اداره شترخانه و قاطرخانه

و شتران کالسکه بریاست امیرالامراء
العظام محمد قاسمخان رضا حضور جمع
و پیشخدمت خاصه همایونی میرزا
علیمحمد مشرف شترخانه نایب میرزا
علینقی مشرف قاطرخانه میرزا
علیرضا مشرف شترخانه کالسکه
عباسعلی بیک تحویلدار جواد
بیک نایب شترخانه نصیر بیک
نایب اینسا کاظمخان قاطرچی باشی
سایر علیجان نایب و داروغه
و ده باشی قاطرچی و ساربان
یکهزار و پانصد نفر

تختخانه مبارکه

بریاست امیرالامراء العظام محمد
قاسمخان رضا حضور جمع حاجی میرزا
محمدعلی مشرف موسیخان نایب
محمد باقر بیک انباردار
سایر پنجاه نفر

اصطبل خاصه همایونی

از قرار سنه ماضیه
دویست و هشتاد و دو نفر
نواب محمد حسین میرزا امیرآخور

نویسنده

میرزا رضا قلی سررشته دار
میرزا نصرالله حاجی میرزا مهدی
مشرف غیره دو نفر

نایبان

امیرزاده رشیدخان میرزا
خان بیک نایب مرادخان آقاخان
محمدخان غلامرضاخان میرزا

سید عبدالله کریم بیک حبیب الله
بیک محمد علی بیک حاجی محمد آقا
میرمهدیخان محمد قاسم بیک
عباسقلی بیک قربانعلی بیک
حیدرقلیخان آقا جعفر محمد حسن بیک
نایب تحویلدار نقی بیک رحمان بیک
یحیی بیک علیجان بیک محمد
مهدی بیک عباسقلی بیک
افراسیاب بیک
سایر دویست و سی و پنج نفر
عزیزالله بیک بیطار سورچی
سه نفر محمد مهدی بیک نعلبند باشی
نایب نفر شاگرد دو نفر
حلوادار یکصد و بیست و دو نفر
مهتر و جابکسوار یکصد و هفت نفر

قوشخانه مبارکه

ابراهیمخان قوشچی باشی میرزا علیخان
قورچی باشی قوشچی ده نفر

زینخانه مبارکه

جناب صدیق السلطنه غلامحسینخان
پیشخدمت خاصه خازن زینخانه مبارکه

اجزاء

از قرار سنه ماضیه

کالسکه خانه مبارکه

بریاست لطف الله خان شجاع الملک
پیشخدمت خاصه
میرزا علیرضا سررشته دار
میرزا یعقوب مشرف کربلائی حسینخان
انباردار محمد اسمعیل بیک ناظر
اسمعیل بیک عباسقلی بیک
علی احمد بیک حاجی اسمعیل نایب
هادی بیک نایب بدرخان نایب
محمد کاظم بیک سرکشیک آقا
سید علی اکبر سرکشیک محمد جعفر کالسکه چی
نایب و سرکشیک آقا سید جعفر

نایب سرکشیک زین العابدین بیک نایب اول
مشهدی جعفر نایب اول اصغر بیک نایب اول
حاجی بابا بیک نایب اول ملا مولا ...
طرب علی بیک تحویلدار تفنگ
اصناف دوازده نفر

عمله جات اصطبل کالسکه خانه

رضا قلی بیک نایب میرزا محمد بیک
ولد رفیع بیک نایب عباس بیک
نایب ابو القاسم بیک مباشر چمن
علی زمان بیک ستپس نجفقلی بیک
ستپس محمد رضا بیک انباردار
چپی جلودار بیست و پنج نفر
نعلبند دو نفر کالسکه چی
یکصد نفر مهتر هفتاد نفر

شاطر خانه مبارکه

بریاست جناب امیر الامراء العظام
بشیر الملک فضل الله خان شاطر باشی

مشرف و نایب

شش نفر میرزا مهدی مشرف
ولیخان یاور و نایب اسمعیل خان
یاور و نایب محمد بیک یاور و نایب
محسن بیک یاور و نایب مهدی بیک
نایب میرزا ابراهیم نایب

اداره سواره دیوانی

بریاست امیر الامراء العظام محمد
قاسمخان صاحب جمع و سرتیپ اول

سواره بختیاری

حاجی علیقلیخان سرتیپ سوار
یکصد نفر

سواره دوئین

آقاجان خان سرتیپ دویم محمود خان
سرهنگ میرزا رحمة الله سررشته
دار سایر صاحب منصب و سوار
پانصد نفر

سواره افشار

جهانشاه خان سرتیپ اول میرزا
محمد قلی سررشته دار محمد قلیخان سرهنگ
سایر صاحب منصب و سوار پانصد نفر

سواره خواجه وند

علی اکبر خان سرتیپ اول میرزا اسد الله
مشرف حسنخان سرهنگ نصر الله
خان سرهنگ سایر صاحب منصب
و سوار پانصد نفر

سواره اصانلو

سیف الله خان سرکرده میرزا حسن
مشرف صاحب منصب و سوار دویست

سواره هداوند

رحیمخان سرکرده میرزا احسن مشرف
صاحب منصب سواره یکصد پنجاه نفر

سواره قراچورلو

صفر علیخان سرکرده میرزا علیرضا مشرف
صاحب منصب سواره یکصد نفر

سواره قراسوران راه قزوین

جمعی محمد باقرخان سعد السلطنه
سرتیپ اول بیوکخان سرکرده
میرزا علی اصغر مشرف صاحب منصب
و سوار یکصد و هفتاد نفر

اداره انبار غله دار الخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف ستفنا نایب
میرزا احسن سررشته دار میرزا
ربیع مشرف مباشر عملجات از
قپاندار و فعله باشی غیره ده نفر

اداره ایلات دار الخلافه

با ایلخانی گری امیر الامراء العظام
محمد قاسمخان صاحب جمع
ایل شاهسون دوئین ایل
شاهسون افشار ایل خواجه وند
ایل اصانلو ایل قراچورلو
ایل هداوند ایل قشقایی
ایل ایوانات ایل بغدادی
ایل کاوباز ایل الیکایی عرب میش مست
عرب سهمانی عرب پازوکی
عرب کلکو عرب منیفه

اداره معمار خانه و قورخانه

میرزا حسینخان سوری صنیع الملک
حاجی حسینعلیخان معمار باشی کل
استاد حسین خان صنیع لشکر
معمار نظام محمد تقیخان مباشر
قورخانه حاجی میرزا اسد ابو طالب
سررشته دار میرزا علی اکبر
سررشته دار میرزا غلامحسین
سررشته دار میرزا آقا مشرف
میرزا حبیب مشرف حاجی قاسم
کدخدای قورخانه آقا مهدی
نایب معمارخانه

اداره راه شوسه

راه شوسه قزوین سپرده
بمحمد باقر خان سعد السلطنه سرتیپ
عمله جات یکصد هشتاد نفر

راه شوسه قم

سپرده بمحمد باقرخان سعد السلطنه
عمله جات دامنی پنجاه نفر

راه مازندران بتوسط فیروزکوه و امل

سپرده بمیرزا نظام مهندس الممالک

میرشکار و اتباع

از قرار دستخط همایون
حاجی مصطفی قلیخان میرشکار
علیخان سرتیپ ولد میرشکار نایب
اول غلامحسینخان ولد صاحب
صادقخان جهانگیرخان
امیر اصلانخان

سایر

اجزاء معروف
بیست و پنج نفر

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه و غیره

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب جلالتمآب مجد الملک وزیر وظایف و اوقاف ممالک محروسه

وظایف

دفتر استیفاء

جناب حسام السادات مستوفی وظایف

میرزا علی اصغر سررشته‌دار کرمانی

میرزا رضا قلی محرر

دفتر انشاء

میرزا مهدی منشی باشی نایب الوزاره

میرزا سید حسین مستوفی و منشی

میرزا سید یوسف میرزا محمدخان

اجودان میرزا غلامحسین عرب شیرازی

وزارت اوقاف

میرزا اسمعیل خان مستوفی ملا

عبدالله قاضی میرزا حسینخان

منشی میرزا علی‌محمد ثبات

مأمورین ولایات

(آذربایجان) میرزا رضا مستوفی

(اصفهان) میرزا عبدالوهاب

(بروجرد) میرزا عبدالرحیمخان

(خراسان) میرزا حسن مستوفی

(عربستان) امیر اصلان خان

(کردستان) میرزا کریم

(کرمانشاهان) میرزا عبدالرحیمخان

(یزد) محمد حسنخان (عراق و کزاز و فراهان

میرزا حسینخان (کمره و گلپایگان و خوانسار)

میرزا محمدعلی (لرستان) میرزا عبدالرحیمخان

(استرآباد) میرزا علی اشرفخان سررشته

(کرمان) میرزا عبدالرحیمخان مستوفی

(سمنان و دامغان) میرزا آقا (شاهرود

و بسطام) میرزا علی (مازندران)

میرزا حسن (گیلان) میرزا مجدالدین

(خوار) میرزا طهماسب (خمسه)

میرزا محمدعلیخان (ساوه و زرند)

میرزا حسن (قم) میرزا احمد

(کاشان) میرزا مهدیخان (قزوین)

میرزا عباسخان (گروس) میرزا فرج الله

(ملایر و تویسرکان) میرزا محمد (فارس) حاجی میرزا [illegible]

(همدان) میرزا حسن

وزارت پست ممالک محروسه ایران

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس دار الشورای کبری

اجزاء وزارت پست

میرزا احمدخان پیشخدمت خاصه رئیس کل

میرزا مطلب مستشار و تحویلدار کل

نقد و تمبر مسیو سمینو سکرتر جنرال

میرزا اسمعیل نایب الوزاره میرزا علی

متوم نایب مستشار میرزا خداداد

دفتر محاسبات

میرزا ابراهیم مستوفی میرزا اسمعیل سررشته‌دار

میرزا محمد ایضاً میرزا علی ایضاً

دار الانشاء

میرزا مصطفی خان منشی باشی

میرزا حسن منشی

اطاق انسپکسیون

مسیو استالانسکی میرزا افضل الله

میرزا سید محمدعلی دفتردار

اطاق ثبت امانات و

نوشتجات سفارشی و ولایات

میرزا محمدحسین دفتردار نوشتجات سفارشی

میرزا محمدعلی امین دفتردار ملتمسه امانات تذکره

اجزاء پستخانهٔ دار الخلافه

میرزا [illegible] نایب الریاسه مستوفی عبدالعلیخان ناظم

اطاق امانات

میرزا افضل الله تحویلدار میرزا آقا

میرزا محمد فراش نفر

اطاق واردات

میرزا اسدالله تحویلدار میرزا رضا معین

اطاق نوشتجات سفارشی

اسدالله خان تحویلدار میرزا آقا معین

میرزا حافظ قبوضات ملتمسه و حساب

میرزا ابوطالب ثبات قبوض سفارشی

اطاق ثبت نوشتجات غیر سفارشی

میرزا ابراهیم میرزا محمدعلی

اطاق ضبط نوشتجات

(غیر سفارشی) میرزا یوسف تحویلدار [illegible]

اطاق تجزیهٔ نوشتجات

میرزا جلال میرزا آقا

اجزاء پست شمیران

(و خیابان فرنگیها) اسمعیل خان رئیس

غلام سه نفر فراش پنج نفر

عملهٔ خدمت

از پیشخدمت و قهوه‌چی چهار نفر

غلامخانه

از نایب و غلام هفده نفر

فراشخانه

فراش نفر سرایدار نفر چراغچی نفر

خط آذربایجان

(قزوین) خانبابا خان رئیس ابو

الحسنخان ناظم میرزا نفر فراش نفر

(هیدج) میرزا علی رئیس فراش نفر

(زنجان) میرزا محمدعلی رئیس میرزا نفر

(میانه) مهدیخان رئیس فراش نفر

میرزا نصرت سرهنگ حکیم مریضخانه
میرزا نصیر دواساز میرزا سید محمد
ناظم الاطباء میرزا محمد تقی سررشته دار

خط آذربایجان و غیره و لایات

تبریز سیف الاطبا
خوی میرزا علیقلی
مراغه میرزا علینقی
ارومیه نواب جلیل میرزا
سنندج میرزا احمد
کردستان میرزا سید خلیل
زنجان حاجی میرزا رضا
قزوین میرزا باقر
رشت جناب حاجی میرزا جعفر
همدان میرزا اسمعیل
کرمانشاهان میرزا ابراهیم

خراسان و مازندران

مشهد میرزا حسنخان
سبزوار میرزا اسمعیل
شاهرود میرزا صالح
سمنان میرزا کریم
استرآباد میرزا ابوالقاسم
مازندران میرزا علی اکبر

خط فارس

شیراز حاجی میرزا جعفر
اصفهان میرزا محمودخان
کاشان محمد رضا خان
قم میرزا حسن
لرستان و عربستان
میرزا مصطفی خان
یزد میرزا مرتضی
کرمان میرزا عبدالرضاخان
بوشهر میرزا سید عبدالرضا

مریضخانه دولتی

میرزا ابوالحسنخان رئیس و سرطبیب

میرزا نصرت قورخانی سرهنگ
طبیب سه نفر مباشر نفر میرزا و [illegible]
دواساز ناظر طباخ دو نفر
تحویلدار نفر پرستار شش نفر
حمام و دلاک دو نفر رختشوی پنج نفر

اجزاء مدرسه مبارکه تبریز

احمد خان سرتیپ رئیس جعفرقلیخان
سرتیپ معلم توپخانه محمد جعفرخان
حکیمباشی معلم طب و طبیعی
محمد میرزا سرهنگ معلم ریاضی
میرزا علیخان معلم زبان فرانسه
و سرهنگ حاجی ملا عبدالله معلم
عربی شاگردان داخله بیست و
پنج نفر شاگردان خارجه بیست و
پنج نفر نویسنده نفر فراش
پنج نفر ناظر نفر آشپز نفر

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر
علوم و تلگراف

اجزاء دارالخلافه طهران و حضرت عبدالعظیم ع

صاحبمنصبان

جناب مخبرالملک رئیس کل نواب
نصرالله خان تلگرافچی مخصوص
محمد رضا خان سرتیپ آقاخان
سرتیپ قاجار محمد جعفر میرزا سرتیپ
خلیل میرزا سرتیپ تحویلدار نصرالله
خان سرتیپ ترک میرزا سلیمان مستوفی
محمد مهدی میرزا سرتیپ ناظم محمد تقیخان
سرهنگ محمد حسین میرزا سرهنگ
میرزا عبدالوهابخان منشی بلژیکی

سایر هفتاد و نه نفر

اجزای خارجه سه نفر مینوشاد
دفتردار خارجه تلگرافچی خارجه
دو نفر

سایر هفتاد و شش نفر
تلگرافچی بیست و چهار نفر منشی
و محرر بیست نفر غلام ده نفر
فراش پانزده نفر عمله جات هفت نفر

سایر ولایات

چهارصد و چهل و پنج نفر

خط فارس و کرمان

هفتاد و دو نفر

قم پنج نفر غلامحسین میرزا
رئیس تلگرافچی نفر نویسنده نفر
فراش دو نفر

کاشان شش نفر میرزا احمد
رئیس تلگرافچی دو نفر نویسنده
نفر فراش دو نفر

اصفهان و توابع و نائین

بیست و یک نفر محمد حسین میرزا سرتیپ
رئیس تلگرافچی نه نفر نویسنده
دو نفر غلامان پنج نفر فراش ۲ نفر

شیراز و ابوشهر و آباده و کازرون

بیست و یک نفر میرزا حبیب الله خان
سرتیپ و رئیس شیراز عبدالعلی میرزا
سرهنگ تلگرافچی چهار نفر نقطه
ده نفر نویسنده نفر فراش هشت نفر

یزد و اردکان و کرمانشاه

سیزده نفر علی اکبر خان سرهنگ و یاور
رئیس تلگرافچی چهار نفر فراش
و غلام هشت نفر

کرمان و رفسنجان و انار

سیزده نفر میرزا احمد خان سرهنگ
رئیس تلگرافچی سه نفر فراش
سه نفر غلام شش نفر

خط آذربایجان و گیلان

یکصد و پنج نفر

قزوین نه نفر محمد مهدی میرزا
سرتیپ و رئیس تلگرافچی سه نفر

…اش سه نفر غلام طرف… دو نفر
…ن سه نفر شاهزاده میرزا
…سرتیپ رئیس تلکرافچی نفر فراش نفر
…ت و توابع بیست و یک نفر
…شت و انزلی ده نفر
…بدالجواد میرزا سرتیپ رئیس تلکرافچی
…سه نفر نویسنده نفر غلامان پنجنفر
…سایر نقاط یازده نفر
…رم آباد تنکابن چهار نفر
…تلکرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر
…لاهیجان و رودسر هفت نفر
…تلکرافچی دو نفر غلام چهار نفر
…فراش نفر
…آذربایجان شصت و هشت نفر
…شهر تبریز نوزده نفر
…میرزا فضل الله خان مبشر السلطنه رئیس
…تلکرافچی هشت نفر منشی و محرر
…سه نفر غلام دو نفر فراش پنجنفر
…ولایات خمسه و آذربایجان چهل و نه نفر
…رند و جلفا چهار نفر
…تلکرافچی دو نفر غلام و فراش دو نفر
…خوی پنجنفر
…میرزا سید جواد خان سرهنگ رئیس
…تلکرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر
…سلماس هشت نفر
…عباسقلیخان سرهنگ رئیس تلکرافچی
…نفر غلام پنجنفر فراش نفر
…ارومیه پنجنفر حسن آقا
…سرهنگ رئیس نویسنده نفر
…غلام دو نفر فراش نفر
…گوگان سه نفر
…تلکرافچی نفر غلام دو نفر
…مراغه چهار نفر
…ابوالفتح خان سرتیپ رئیس غلام
…دو نفر فراش نفر

میاندوآب چهار نفر
تلکرافچی نفر غلام دو نفر
فراش نفر
ساوجبلاغ سه نفر
تلکرافچی نفر غلام نفر فراش نفر
میانج سه نفر
تلکرافچی نفر غلام نفر فراش نفر
خط خانقین و عربستان
صد و چهل و دو نفر
خانآباد سه نفر نوبران
سه نفر زرق سه نفر
اسدآباد چهار نفر
کنگاور سه نفر
کرمانشاهان سیزده نفر
سرحدات ده نفر
دینور و فروه یازده نفر
گروس چهار نفر
ملایر هشت نفر
عراق و دره گز هشت نفر
بروجرد و درازکی دوازده نفر
نهاوند و خرمآباد یازده نفر
قلاع لرستان نه نفر
شوشتر شش نفر
دزفول شش نفر
مأمورین سیم کشی محمره و اهواز و متوقفین
آنجا بریاست میرزا حسینعلیخان سرتیپ یازده نفر
خط خراسان و مازندران
صد و بیست و سه نفر
ایوانکیف و خوار و فیروزکوه
و دامغان یازده نفر
ایوانکیف سه نفر
تلکرافچی نفر غلام دو نفر
خوار تلکرافچی نفر غلام دو نفر
فیروزکوه تلکرافچی نفر غلام نفر
دامغان تلکرافچی نفر غلام دو نفر

سمنان شش نفر حاجی بابا خان
سرهنگ رئیس تلکرافچی نفر
غلام سه نفر فراش نفر
شاهرود و میاندشت و عباس
دوازده نفر میرزا عبدالحسین
سرهنگ رئیس تلکرافچی سه نفر
غلام هفت نفر فراش نفر
سبزوار و مزینان نه نفر
میرزا اسمعیل خان سرهنگ رئیس
تلکرافچی دو نفر غلام و فراش ۴ نفر
نیشابور چهار نفر میرزا یوسفخان
رئیس غلام دو نفر فراش نفر
مشهد مقدس هجده نفر
علی اصغر خان سرتیپ رئیس محمد حسینخان
سرهنگ سیف الله خان سرهنگ
داود میرزا سرهنگ تلکرافچی دو نفر
غلام هفت نفر فراش پنجنفر
چناران و قوچان هشت نفر
تلکرافچی نفر غلام پنجنفر فراش نفر
استرآباد نه نفر
مرتضی خان سرتیپ رئیس تلکرافچی
دو نفر غلام و فراش شش نفر
بجنورد چهار نفر تلکرافچی
نفر غلام دو نفر فراش نفر
سرخس هشت نفر تلکرافچی
نفر غلام و فراش هفت نفر
کلات چهار نفر
درگز سه نفر
مازندران ازبابت سیاری
وبارفروش و اشرف و بندرجز
ومشهدسر) بیست و هفت نفر
حبیب الله میرزا سرهنگ میرزا
حسینخان سرهنگ رئیس
تلکرافچی هشت نفر غلام ده
نفر فراش هفت نفر

وزارت انطباعات و دار الترجمهٔ خاصهٔ دولتی و غیره

جناب جلالت‌مآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و مدیر کل باغات سلطنتی و قنوات مبارکهٔ دیوانی و احتسابیهٔ دار الخلافه

میرزا علی‌محمد خان سرتیپ نایب کل وزارت انطباعات و غیره و غیره

دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مدیر دار الترجمهٔ همایونی و رئیس دار الطباعهٔ دولتی و مترجم زبان فرانسه و عربی

مترجمین فرنگی و غیره

میرزا رضا خان معروف بمسیو ریشار خان سرتیپ دوم مترجم زبان فرانسه و انگلیسی و غیره پروسکی خان سرتیپ دوم معلم و مترجم زبان فرانسه و جغرافی و اجودان مخصوص وزارت جلیلهٔ جنگ نارون نرمان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و آلمان میرزا مادروس خان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و روسی مأمور بخدمت ترجمهٔ ادارهٔ سوارهٔ قزاق روسی مسیو آوانس خان مترجم زبان فرانسه و انگلیسی میرزا ابکار مترجم زبان روسی

ایرانی و غیره

میرزا غیاث ادیب کاشانی منشی و مترجم زبان عربی میرزا علیخان سرتیپ مترجم الممالک عارف خان منشی و مترجم ترکی عثمانی آقا سید حسین شیرازی مترجم روزنامه‌های هندوستان میرزا جعفر قراجه‌داغی مترجم روزنامجات ترکی عثمانی میرزا احمد خان قفقازی مترجم زبان روسی میرزا سید عبد الله مترجم زبان روسی آقا میرزا محمد منشی آقا میرزا هدایت الله منشی میرزا عبد الحسین منشی

وزارت انطباعات و ادارهٔ روزنامجات

آقا میرزا سید حسن منشی روزنامجات و دار الطباعهٔ دولتی میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی رئیس دار الطباعه و مدیر دار الترجمهٔ مبارکه میرزا علیخان منشی دار الطباعه میرزا موسی نقاشباشی وزارت انطباعات میرزا محمد رضا خوشنویس کلهر نویسندهٔ روزنامهٔ شرف

میرزا محمد صادق شمس الکتاب نویسندهٔ روزنامهٔ ایران و اطلاع و سالنامه و غیره میرزا یوسف مباشر نظم نامه‌خانه‌های شهر دار الخلافه میرزا حبیب الله استاد مخصوص طبع دار الطباعهٔ دولتی ملا غلامحسین مذهب دار الطباعه استاد محمد اسمعیل صحاف دار الطباعه میرزا عنایت نایب فراشان دار الطباعه محمد حسن بیک نایب ایضاً صفرعلی بیک یوزباشی سایر فراشان و کارگرها بیست و شش نفر

آذربایجان

عمل روزنامه و نامه‌خانه‌های آذربایجان بریاست امیرزاده عباسعلی میرزا محرر نفر فراش دو نفر

ادارهٔ روزنامهٔ فرهنگ مطبعهٔ اصفهان

میرزا محمود خان افشار مدیر و منشی روزنامهٔ فرهنگ میرزا عبد الرحیم خوشنویس متخلص بناقص محرر روزنامه

دار التألیف کتاب مستطاب نامهٔ دانشوران ناصری

جناب حاجی میرزا ابو الفضل ساوجی جناب آقا شیخ محمد مهدی شمس العلماء عبد الرب‌آبادی

میرزا غلامحسین‌خان ادیب شیخ محمد پسر مرحوم ملا آقا میرزا طاهر خوشنویس کاتب آقا سید علی کتابدار محرر دو نفر

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات مبارکهٔ دولتی

[illegible]

ادارهٔ احتسابیهٔ دار الخلافهٔ باهره

از قراریکه در ذیل حکومت جلیلهٔ دار الخلافه نوشته شده است حاجت بتکرار نیست

وزارت جلیله عدلیهٔ اعظم و وزارت تجارت

جناب جلالتمآب اشرف مشیر الدوله وزیر عدلیهٔ اعظم و وزیر تجارت کل ممالک محروسه

مجالس و اجزاء وزارت جلیله عدلیهٔ اعظم

که به پنج مجلس منقسم میشود

اعضاء و اجزاء مخصوص مجلس محترم وزارت عدالت عظمی

عمدة الامراء العظام حاجی محمد خان اعتماد الملک
نواب نادر میرزا حاجی عباسقلیخان
قاجار حاجی میرزا علیخان رئیس
حاجی میرزا محمد علیخان مستوفی خانبابا خان
مستشار میرزا سید کاظم مستوفی
مدیر تظلمات عامه که رد و جواب شکایات
از ولایات بعرض میرسد میرزا حسنخان
مستوفی برادر جناب سراج الملک
میرزا ابراهیمخان نواده مرحوم وزیر نظام
غلامحسینخان پسر میرزا اسدالله خان
سرتیپ میرزا اسمعیلخان منشی باشی
میرزا احمدخان مستوفی میرزا سید
محمد علی میرزا محمد حسین منشی

مجلس جناب میرزا شفیع صدر

دیوانخانه و مستوفی دیوان اعلی که
اغلب امور ملکی و شرعیات بانجا مرجوعست
فتح الله خان سرتیپ اول ناظر دیوانخانه
متصدی عرایض سواره میرزا عبد
الرحیم شیخ الاسلام قاضی دیوانخانه
میرزا محمد حسین نوری عبدالله خان
سرتیپ غلامان نواب محمد حسن
میرزا نواب سیف الله میرزا
میرزا ابوالقاسم رحیمخان
میرزا ابراهیمخان منشی میرزا محمد علی
منشی حاجی محمد رضاخان ممیز کل
دیوانخانه میرزا محمد حسین منشی
نوری میرزا احمد خان میرزا علیخان
منشی نواده علیقلیخان اجودان باشی
میرزا سید مهدی منشی قزوینی
میرزا سید محمد علی منشی میرزا
اسدالله نایینی میرزا مرادخان
ثبات میرزا ابوالقاسم ثبات
میرزا اسدالله ثبات

مجلس میرزا کاظمخان امیر العدلیه

و مستوفی دیوان اعلی
نواب سلطان حسین میرزا میرزا حسینخان
مستوفی میرزا محمدخان منشی
میرزا شیردلخان منشی میرزا جعفر
محرر میرزا احمد ثبات

مجلس حاجی میرزا حسینخان معتمد الوزاره

ولد مرحوم احمدخان عمید الملک
حسینقلی میرزا ولد مرحوم علینقی میرزا
نواب عبدالصمدخان ولد مرحوم مؤید
الدوله میرزا محمد حسین منشی
میرزا ابوطالب منشی میرزا عبد
الحسین منشی میرزا حسین تفرشی

مجلس میرزا باقرخان

نواب منوچهر میرزا میرزا یوسف منشی
میرزا آقاخان منشی میرزا محمود ثبات

مجلس محمد رحیمخان

برادر مرحوم محمد تقیخان حاجب الدوله
میرزا ابراهیم منشی میرزا عبد
الحسین ثبات

مأمورین وزارت جلیله عدلیهٔ اعظم

پنجاه و دو نفر
عبدالله خان سرتیپ
غلام سی نفر میرزا محمد و
میرزا علی نایبان فراشخانه
مبارکه
فراش سرکاری بیست نفر

وزارت جلیله تجارت

جناب جلالتمآب اشرف مشیر الدوله

اعضاء و اجزاء مجلس تجارت که در هر هفته دو روز که یکشنبه و چهارشنبه باشد در مجلس حاضر میشوند

سلیمانخان رئیس مجلس ملک التجار ممالک محروسه آقا محمد امین ارباب آقا عبدالباقی ارباب حاجی علی اکبر تاجر شیرازی حاجی میرزا ابراهیم امین التجار کردستانی ناظم التجار حاجی محمد حسین کاشانی آقا سید محمود آقا سید آقا

اجزاء مجلس تجارت که همه روزه در دیوانخانه حاضر و مشغول خدمت هستند

سلیمانخان رئیس اسمعیلخان سرتیپ میرزا سید ابراهیم منشی میرزا یوسفخان مدیر میرزا آقا منشی میرزا محمد علی دفتردار

ادارهٔ مُهر مُهر آثار مبارک

در تحت ادارهٔ جناب مستطاب عضد الملک وزیر حضور همایون

امیر الامراء العظام امیر سلیمان خان رئیس اجزای مُهر مُهر آثار مبارک

میرزا اسلمان خان حافظ مُهر مُهر آثار مبارک مستوفی دیوان اعلی

محمد کریم خان حامل مُهر مبارک آقا میرزا رضا سررشته دار کل و محرر دیگر سه نفر فراشان و قراولان و سایر اجزاء مُهر مبارک پانزده نفر

وزارت جلیلهٔ خارجه

جناب جلالتمآب قوام الدوله وزیر امور خارجه دولت علیه

جناب جلالت نصاب صدیق الملک رئیس کل ادارهٔ وزارت خارجه

نایبان وزارت خارجه

سعد الدوله میرزا جواد خان نایب اول وزارت خارجه مصباح الملک میرزا نصر الله خان نایب اول وزارت خارجه مستشار الوزاره میرزا احمد خان نایب اول مهماندار سفراء میرزا عبد الله خان سپهر نایب اول وزارت خارجه معاون الوزاره میرزا محمد علی خان نایب وزارت خارجه حاجی میرزا علی اکبر خان نایب وزارت خارجه حسینعلی میرزا نایب وزارت خارجه عبد الحسین خان نایب وزارت خارجه

ادارهٔ تحریر نامجات و فرامین

مبارکه و عهدنامجات وغیره با نامه نگار میرزا شکر الله خان نایب اول وزارت خارجه میرزا اسد الله خان منشی وزارت خارجه

ادارهٔ متعلقه بسفارت روس

با مصباح الملک نایب اول وزارت خارجه میرزا اسد الله خان منشی میرزا حسن خان منشی میرزا ابو القاسم منشی میرزا شفیع خان منشی میرزا احمد منشی

ادارهٔ متعلقه بسفارت عثمانی

با محمد آقای سرتیپ و میرزا جعفر خان نایب وزارت خارجه میرزا هادی خان منشی میرزا ابراهیم خان منشی میرزا حبیب الله منشی حسین افندی کاتب ترکی

ادارهٔ متعلقه بسفارت انگلیس

با اعتضاد الملک میرزا حسین خان منشی

ادارهٔ محاکمات تجارتی

با نایب الوزاره میرزا زین العابدین خان منصب محاکمات تجارتی وزارت خارجه میرزا ابو القاسم خان منشی وزارت خارجه میرزا اسمعیل خان منشی

ادارهٔ دفتر ترجمه و خطوط رمز

با مصباح الملک نایب وزارت خارجه با رئیس ترجمان مترجم میرزا مسعود خان منشی رموز میرزا داود خان

ادارهٔ دفتر محاسبات

با معتمد الوزاره میرزا غلامحسین خان مستوفی وزارت خارجه میرزا شفیع خان دفتردار میرزا اسد الله سررشته دار میرزا علی اکبر عرب دفتر

ادارهٔ دفتر تشریفات

با مستشار الوزاره میرزا احمد خان سرتیپ اول میرزا هادی خان منشی وزارت خارجه

ادارهٔ دفتر ثبت و ضبط

با میرزا رضی خان نایب وزارت خارجه میرزا حسین خان ناظم میرزا علینقی منشی میرزا اسد الله خان منشی میرزا عبد الله منشی

ادارهٔ متعلقه بسفارتهای دول

غیر همجوار فرانسه و آلمان و اطریش و اتازونی و ایطالیا و هلاند و بلژیک با حاجی میرزا حسن خان سرتیپ نایب وزارت خارجه میرزا خلیل منشی میرزا احمد منشی

ادارهٔ کل تذکرهٔ ممالک محروسه

با میرزا جعفر خان نایب وزارت خارجه مدیر کل میرزا رفیع خان مدیر انطباعات وزارت خارجه میرزا عبد الله منشی میرزا محمد سررشته دار نفر مهر کنندهٔ تذکرها ده نفر ثبات و نویسنده دو نفر

صاحب‌منصبان وزارت خارجه

جناب ناظم‌الدوله حاجی میرزا ادمانخان
میرزا جوادخان نایب اول وزارت خارجه
اعتمادالوزاره میرزا معصومخان سرتیپ اول
نایب اول وزارت خارجه حاجی ثقة‌الملک
نایب وزارت خارجه حاجی میرزا سید رضی
نایب وزارت خارجه حاجی میرزا محمدحسین ملک‌
الکتاب میرزا سید محمدخان سرتیپ حاجی
میرزا عبدالله‌خان کارگزار سابق بنادر فارس
میرزا عباسخان سرتیپ کارگزار سابق حاجی
ترخان میرزا ابوالقاسمخان نایب وزارت خارجه
میرزا مهدیخان سرتیپ مهندس میرزا علی‌اکبرخان
کارپرداز سابق باطوم میرزا آقاخان کار
گزار سابق گیلان میکائیل‌خان برادر جناب
ناظم‌الدوله اسکندرخان برادر ایضاً
میرزا حسینخان سرهنگ کارگزار خارجه
سابق همدان میرزا علیخان کارگزار سابق
بندرعباس میرزا حسنخان نایب سابق
سفارت وینه میرزا محمدعلیخان منشی سابق
سفارت لندن محمدتقیخان سرهنگ
محمدحسنخان کرمانشاهانی

کارگذاریهای داخله سایر مأمورین ولایات

آذربایجان

جناب مستشارالدوله حاجی محمدصادق‌خان
سرتیپ حاجی میرزا معصومخان میرزا
اسمعیل‌خان میرزا مهدیخان سرهنگ
میرزا حسینخان سرهنگ میرزا محمودخان
پسر مرحوم میرزا حسنخان میرزا اسعیدخان
میرزا رضاخان سرهنگ ساطورخان
سرهنگ مترجم میرزا محمدخان سرهنگ ناظم
دفتر میرزا هاشم میرزا ابوالقاسم جوان
علیخان اجودان میرزا جواد اجودان

اداره تذکره آذربایجان

امین‌الوزاره رئیس امنای تذکره
سرحدات آذربایجان میرزا اسمعیل‌خان
امین تذکره تبریز میرزا حسنخان
امین تذکره خوی میرزا احمدخان
امین تذکره خداآفرین

کارگذاری خراسان

جناب ناظم‌الملک کارگزار اعظم
خراسان و سیستان میرزا
جهانگیرخان سرتیپ معاون کار
گذاری میرزا حسینخان سرهنگ
نایب اول کارگزاری میرزا
علیخان منشی میرزا ابراهیمخان
امین تذکره

بجنورد و قوچان

میرزا محمدقلیخان سرتیپ نایب وزارت
خارجه کارگزار مرتضی‌خان امین
تذکره بجنورد میرزا فتح‌الله‌خان
امین تذکره قوچان

سرخس

میرزا علیخان کارگزار

دره جز و کلات

میرزا اسدالله‌خان سرتیپ کارگذار

استرآباد

میرزا علی‌نقیخان سرتیپ کارگذار

بندر جز

حاجی میرزا طاهر سرحددار علی
اکبرخان امین تذکره و وقایع‌نگار
شکرالله‌خان نویسنده

مازندران

میرزا ابوالحسنخان کارگزار میرزا
موسیخان وقایع‌نگار میرزا علی
رضاخان میرزا فتح‌الله‌خان نایب
نوروزخان نایب هادیخان نایب

کارگذاری فارس (شیراز)

حاجی عزالملک کارگزار میرزا
رحیمخان نایب کارگزاری

بوشهر

نجفقلیخان قاجار کارگزار
میرزا آقاخان امین تذکره نایب کارگزاری

محمره

میرزا جوادخان کارگزار

بندرعباس

میرزا محمدابراهیمخان کارگزار

گیلان

میرزا موسیخان کارگزاری
میرزا عبدالرسول نایب کارگزاری

اداره تذکره گیلان

میرزا امان‌الله‌خان امین تذکره

کرمانشاهان

حاجی محمدصالح‌خان کارگزار
نصرالله‌خان نایب کارگزاری

ذهاب

میرزا احمدخان سرحددار

کردستان

عبدالله‌خان کارگزار
میرزا علیخان امین تذکره

کاشان

میرزا فضل‌الله‌خان وزیر کارگزار

اصفهان

محمدجعفرخان سرتیپ کارگزار
عبدالرحیمخان نایب کارگزاری

کرمان

میرزا حبیب‌الله سرپرست زردشتیه
ملا کیخسرو کلانتر ملا گشتاسب
ریش‌سفید میرزا بهرام ریش‌سفید

سفراء و مأمورین و کارگذاران

دولت علیهٔ ایران در ممالک خارجه

ولایات دولت عثمانی

اسلامبول

جلالتمآب جناب معین‌الملک سفیر کبیر مقیم میرزا
جوادخان شارژدافر سرتیپ اول
آرتکی‌خان نایب اول اوانس‌خان
ژنرال قونسول میرزا اسدالله‌خان
حاجی آقاخان مترجم حاجی محبعلیخان

میو باروتینی مستشار حقوق
سفارت رضاخان سرهنگ

مصر

حاجی میرزا اسمعیل خان
حنا هشتیان ترجمان اول

طرابزن

حاجی میرزا رضی خان کارپرداز
شام میرزا علی اکبرخان کارپرداز
ارضروم میرزا عباسقلیخان کارپرداز
وان میرزا حسینخان کارپرداز
هکاری میرزا اسحق خان کارپرداز
بیروت حسنخان کارپرداز

اسکندریه

حاجی میرزا حبیب الله خان کارپرداز
ازمیر اوهانس خان کارپرداز
قسطنطنیه سلیم عتابی کارپرداز
حلب میرزا عبدالله خان کارپرداز

عراق عرب

بغداد

مشیرالوزاره جنرال قونسول
میرزا طهماسبقلی نایب حسن افندی
کاتب ترکی حاجی میرزا ابوالقاسم
خان ترجمان ترکی
بصره حاجی محمدرضا خان کارپرداز

نجف اشرف

میرزا اسمعیل نایب پسر مرحوم حاجی
محمدعلی نایب سابق کارپردازی بغداد

کربلای معلی

محمد اسمعیل خان نایب

سلیمانیه و کرکوک

عباس آقا کارپرداز
کاظمین نصرالله بیک
خانقین عباس بیک
مندلیج میرزا ابوطالب
دیاربکر میرزا اسمعیل

مسیب احمد بیک
عماره علی بیک
سموات حسین بیک
بیت المقدس میرزا هادی
یعقوبیه یوسف خان
حله حاجی عباسقلی
قزل رباط شیرخان بیک
نطاکیه موسی بیک

دولت انگلیس

سفارت لندن

جناب جلالتمآب علاء السلطنه وزیر مختار
و ایلچی مخصوص

بمبئی و هندوستان

حاجی میرزا حسینخان جنرال قونسول
آقا عبدالحسین ملک التجار حاجی
محمدعلی معتمد التجار
کلکته رستمجی قونسول
حیدرآباد آقا محمدعلی شوشتری
ببرهان حاجی میرزا احمد

دولت روس

سفارت پطرزبورغ

جناب جلالتمآب میرزا محمودخان وزیر مختار
و ایلچی مخصوص و امیرتومان میرزا اسمعیل خان
نایب

تفلیس و سایر خاک قفقاز

معین الوزاره میرزا رضاخان
جنرال قونسول میرزا محمد دفتردار
جبار خان ویس قونسول ایروان
میرزا بابا بیک ویس قونسول بادکوبه

حاجی ترخان

میرزا حسنخان نایب وزارت خارجه
جنرال قونسول

دولت فرانسه

سفارت پاریس

جناب مستطاب نظرآقا وزیر مختار و ایلچی
مخصوص

مسیو مورنیه حکیم سفارت
بردو مسیو کامیوا سوقونسول
مارسیل مسیو مینیه
هاور مسیو ادبنه

دولت آلمان

سفارت برلن

جناب جلالتمآب میرزا رضاخان وزیر مختار
و ایلچی مخصوص امیرتومان

دولت اطریش

سفارت وینه

جناب مستطاب نریمانخان وزیر مختار و ایلچی مخصوص

سفرای دول متحابه [illegible]

معتمد دربار دولت ولایات متحده [illegible]

سفارت دولت [illegible]

جناب ادوارد بیسنت پرات وزیر مقیم دکتر
طرلنس میرزا ابوالقاسم منشی

سفارت دولت ایطالیه

جناب جلالتمآب جنرال بارون تیمو وزیر مختار
و ایلچی مخصوص مسیو راکودنکی
نایب الشارژدافر میرزا
آقاخان منشی

سفارت دولت آلمان

جناب جلالتمآب بارون شنک تسو شوین
برک وزیر مختار و ایلچی مخصوص
مسیو دن بور نایب نایب
سفارت دکتر فرانک مترجم
حاجی میرزا رضاخان منشی اول

سفارت دولت انگلیس

جناب جلالتمآب سرهانری درومند ولف
وزیر مختار و ایلچی مخصوص
مستر روبرت کانارا نایب اول
مستر فردرک کارت ریت نایب دوم
مستر سدنی چرچیل نایب دوم السنه شرقیه
مستر هانری کینس ویس قونسول
مستر نول النثر مستر کاستو حکیم سفارت
مستر هانریه نوازا محاسب میرزا
زین العابدین خان منشی اول

مشهد مقدس
جنرال مکلین جنرال قونسول
تبریز
مستر آبت قونسول جنرال
رشت
کلنل استورت قونسول
بنادر فارس
کلنل مید و سر جنرال قونسول
شیراز
حیدرعلیخان وکیل سفارت
کرمانشاهان
حاجی آقا حسنخان بهادر وکیل الدوله
اصفهان
مستر آقا نور وکیل سفارت
همدان
آقا سید حسین وکیل سفارت
استرآباد
محمد تقی آقا وکیل سفارت
سفارت دولت ایطالی
جناب مسیو لکونت دوناتو وزیر
مقیم که موقتا باسلامبول و لایت
خود رفته است
سفارت دولت بلژیک
جناب مسیو بارون دروه وزیر مقیم
سفارت دولت روس
جناب جلالتمآب مسیو بدسف وزیر مختار و
ایلچی مخصوص مسیو اشپیر نایب اول
مسیو غریغوریچ مترجم اول
مسیو نبلیف نایب دوم مسیو
اشجلکونف مترجم دوم میرزا
مهدیخان منشی اول میرزا
ابوالقاسمخان منشی دوم
خواجه میکائیل تاجر باشی ارامنه
آقا قاسم خان تاجر باشی مسلمانان
مشهد مقدس
مسیو ولاصوف جنرال قونسول
تبریز
مسیو پطروف جنرال قونسول
رشت
مسیو ناجیطوف قونسول
استرآباد
مسیو کاتافنسکی قونسول
بجنورد و قوچان
یحیی بیک طاهروف آکنت
دره جز و کلات
آکادونیف آکنت
بارفروش
آقا یوسف آکنت
سفارت دولت عثمانی
جناب جلالتمآب خلیل خالد بیک سفیر
کبیر علی احسان افندی
مستشار سفارت کبری
حسن حسنی بیک نایب اول
سرکیس افندی نایب دوم
میرزا احسانخان شوکت منشی اول
تبریز
بهجت بیک باش شهبندر
کرمانشاهان
رسول افندی باش شهبندر
کردستان
محمد بهاء بیک باش شهبندر
شیراز
حاجی سید ابراهیم ناظم التجار
همدان
حاجی محمد سعید وکیل شهبندر
بوشهر
میرزا حسین وکیل شهبندر
ساوجبلاغ
راغب بیک قونسول
ارومیه
وکیل شهبندر
سفارت دولت فرانسه
جناب جلالتمآب مسیو دوبالوا وزیر مختار
و ایلچی مخصوص
مسیو اودیبر مترجم اول
مسیو ماپرتوی مترجم و
شانسلیه
مسیو نیکولا مترجم و شانسلیه
میرزا ابراهیم منشی اول
تبریز
مسیو امبل برنه جنرال قونسول
بوشهر
مسیو بیابت وچر قونسول
سفارت دولت هلاند
جناب مسیو کنوبل شارژدافر

ولایات ممالک محروسه سوای دار الخلافه باهره طهران که جزو ادارات کبری نوشته شده

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی

نواب والا اعتضاد السلطنه

جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار مملکت آذربایجان

حکام ولایات واجزاء حکومتی آن

صاحب منصبان نظامی وقلمی وبلدیهٔ آذربایجان از قرار سنهٔ ماضیه است

ولایات وایالات محکومهٔ نواب مستطاب

اشرف والا شاهنشاهزاده معظم ظل السلطان ادام الله اقباله العالی

اصفهان

ومضافات وتوابع

نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده معظم ظل السلطان صاحب اختیار اصفهان ومضافات وعراق وغیره وغیره ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت

میرزا سلیمانخان رکن الملک منشی باشی نایب الحکومه اصفهان جناب فخامت نصاب مشیر الملک مستوفی رئیس دفترخانهٔ اصفهان جناب سراج الملک مستوفی پیشکار باقی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه است

یزد

نواب اشرف والا جلال الدوله حکمران ولایت یزد وتوابع حاجی میرزا ابراهیمخان پیشکار

عراق

حاجی مصطفی قلیخان نایب الحکومه

محلات نایب الحکومه

خراسان وسیستان

نواب والا رکن الدوله والی مملکت خراسان وسیستان ومتولی باشی آستانهٔ مقدسه نواب معین الدوله نایب الایاله

امرا وحکام معتبر

ولایات ومحال جزء خراسان وسیستان

نواب والا امیرزاده علینقی میرزا حکمران سبزوار نواب نیر الدوله سلطان حسین میرزا حاکم نیشابور وسرولایت امیر الامراء العظام امیر حسینخان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو وحکمران قوچان امیر الامراء العظام یار محمد خان سهام الدوله امیر تومان ایلخانی شادلو وحکمران بجنورد امیر الامراء العظام میر علیخان حشمة الملک امیر تومان حکمران قاینات وسیستان امیر الامراء العظام حاجی محمد باقرخان عماد الملک امیر تومان وکیل طبس

فارس

نواب والا احتشام الدوله امیر تومان فرمانفرمای مملکت فارس حاجی نصیر الملک پیشکار مملکت فارس قوام الملک ناظم ایلات خمسه ولار وسبعه وغیره

بوشهر

جناب فخامت نصاب محمد حسنخان سعد الملک حکمران بنادر فارس

کرمان وبلوچستان

نواب والا فرمانفرما امیر تومان والی مملکت کرمان وبلوچستان نواب حشمة السلطنه محمد حسن میرزا نایب الایاله کرمان وحکمران بلوچستان وناظم بم ونرماشیر وغیره

استراباد وگرگان

امیر الامراء العظام ولیخان نصر السلطنه سرتیپ حکمران استراباد وگرگان وترکمان

گیلان وطوالش

نواب والا احتشام السلطنه امیر تومان والی ایالت گیلان وطوالش میرزا علیخان مستوفی رئیس دیوانخانه

عربستان

از قرار سنهٔ ماضیه

جناب جلالتمآب نظام السلطنه والی عربستان [illegible] وامتیازات امیر تومانی میرزا محمد علی تفرشی پیشکار عربستان رضا قلیخان رئیس عدلیه

کرمانشاهان ولرستان وبروجرد

جناب جلالتمآب حسام الملک امیر تومان والی ایالت کرمانشاهان ولرستان وبروجرد وسرحددار عراقین میرزا اسمعیلخان معتمد دیوان مستوفی پیشکار کرمانشاهان (لرستان) ظهیر الملک سرتیپ حکمران (بروجرد) میرزا حسن [illegible] نایب الحکومه

کردستان

امیر الامراء العظام نظام الدوله امیر
تومان والی ایالت کردستان میر
دیوان پیشکار کردستان میرزا
محسن رئیس دیوانخانه

مازندران

عمدة الامراء العظام میرزا عبدالله خان
سرتیپ اول و پیشخدمت خاصه والی مازندران

ملایر و تویسرکان و نهاوند

محمد تقی خان والی ولایات ثلث ملایر
و تویسرکان و نهاوند

کاشان

عمدة الامراء العظام محمد حسن خان
سرتیپ اول و پیشخدمت خاصه حضور
همایون حکمران کاشان میرزا
فضل الله پیشکار

همدان

نواب والا اعضد الدوله حکمران
ولایت همدان میرزا احمد
شریف الملک پیشکار همدان

قم

نواب امیرزاده نایب الایاله عباس
میرزا حکمران میرزا رضا خان پیشکار

ساوه و زرند و شاهسون بغدادی

بحکومت جناب جلالتمآب امین حضور
وزیر بقایا (نایب الحکومه ساوه)
(نایب الحکومه زرند)

ولایات خمسه

امیر الامراء العظام احتشام
السلطنه حاجی محمود خان
قوللر آقاسی باشی میرزا احمد
مستوفی پیشکار

قزوین

عمدة الامراء العظام محمد باقر خان
سعد السلطنه سرتیپ اول
حکمران ولایت قزوین

شاهرود و بسطام

از قرار دستور سنه ماضیه
نواب والا جهانسوز میرزا امیر
تومان حکمران شاهرود و
بسطام میرزا عبدالغفار
پیشکار و رئیس دیوانخانه

سمنان و دامغان

جناب جلالتمآب اعتضاد
الملک حکمران سمنان و
دامغان پیشکار

کلپایگان و خوانسار و گره

جناب جلالتمآب امیر لشکر
حکمران کلپایگان و خوانسار
و گره

گروس

در تحت حکومت جناب جلالتمآب
امیر نظام کارگزار مملکت
آذربایجان حاجی لطفعلی خان
سرتیپ حکمران گروس
میرزا لطف الله پیشکار

خرقانین

بحکومت امیر الامراء العظام
حسنخان اجودانباشی کل
امیر تومان

کنگاور

بحکومت امیر الامراء العظام
سارایجی اصلان امیر تومان

اسدآباد

بحکومت خانبابا خان سرتیپ
پسر امیر الامراء العظام
سلیمان خان صاحب اختیار
امیر تومان

نطنز

در جزو حکومت نوابان مؤید
الدوله و حاجی حسام السلطنه
میرزا اللهیار نایب الحکومه
نطنز

جوشقان

بحکومت کاشان نواب
معز الدوله

طالقان

در جزو حکومت جناب مستطاب
امین السلطان وزیر اعظم
فرخ آقای نایب الحکومه

طارم

در جزو حکومت جناب مستطاب
امین السلطان وزیر اعظم
امیرزاده محمد حسین میرزا
حکمران

خوار

در جزو حکومت جناب مستطاب
امین السلطان وزیر
اعظم امیرزاده
ابوتراب میرزا حکمران خوار

ممالک خارجه

اروپ

دولت آستریه و مجارستان

امپراطور فرانسوا ژوزف در سنه ۱۲۴۶ هجریه متولد شده ولیعهد فرانسوا فردیناند شارل لوئی ژوزف ماری هیجدهم ماه دسامبر ۱۸۶۳ مسیحی متولد شده است پای تخت ویانه صدر اعظم وزیر دول خارجه کنت کالنکی مذهب دولتی کاتولیک و پروتستان هم دارد جمعیت تقریباً هفتاد کرور

دولت اسپانیا

پادشاه الفونس سیزدهم در هفدهم ماه مه ۱۸۸۶ مسیحی متولد شده مذهب دولتی کاتولیک جمعیت تقریباً سی و سه کرور و سیصد و سی و پنج هزار نفر پای تخت مادرید

دول معتبرهٔ المان

جمعیت کلیه از قرار سنهٔ ماضیه هشتاد و چهار کرور مذهب دولتی پروتستان و بعضی کاتولیک هستند

اولا باد

فرمانفرما فردریک گیلیوم لوئی سنتش شصت و چهار سال شمسی ولیعهد فردریک گیلیوم لوئی لئوپولد اوگوست سنتش سی و دو سال پای تخت کارلسروهه مذهب پروتستان

باویر

پادشاه اوتون تولد ۱۷ اوریل ۱۸۴۸ چون مریض است تمام سلطنت بدست پرنس رژان است ولیعهد پرنس لوئی پای تخت مونیخ مذهب کاتولیک

پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس گیلیوم دوئم در بیست و هفتم ژانویه سنه ۱۸۵۹ میلادی متولد شده و در پانزدهم ژوئن سنه ۱۸۸۸ میلادی مطابق شوال سنه ۱۳۰۵ هجری بر سریر امپراطوری المان و پادشاهی پروس جلوس نمود ولیعهد پرنس فردریک گیلیوم در ششم ماه مه ۱۸۸۲ متولد شده سنتش هشت سال وزیر اعظم جنرال کاپریوی مذهب دولتی پروتستان و بعضی هم کاتولیک هستند پای تخت برلن

دولت ساکس

شاه البرت فردریک اگوست سنتش شصت و دو سال پای تخت درزد مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

ورتمبرغ

شاه شارل اول فردریک الکساندر سنتش شصت و هفت سال پای تخت استوتکارت مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

دولت انگلستان و ارلند و اسکاتلند

پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندرین در ۱۸۱۹ میلادی متولد شده اند ولیعهد پرنس البرت ملقب به پرنس دوگال سنتش چهل و نه سال وزیر اعظم لرد سالیسبوری پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انگلیس و ارلند و اسکاتلند از قرار سنهٔ ماضیه سی و هفت کرور و سیصد هزار نفر و جمعیت تمام ممالک متصرفهٔ انگلیس از هندوستان و غیره چهارصد و هفتاد و دو کرور مذهب دولتی پروتستان و مذهب مملکت ارلند کاتولیک فرمانفرمای هندوستان مارکی دو لنسداون

دولت ایطالیا

پادشاه هومبرت اول سنتش چهل و پنج سال ولیعهد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنتش بیست و یک سال وزیر اعظم مسیو کریسپی مذهب کاتولیک جمعیت از قرار سنوات سابقه پنجاه و چهار کرور و چهارصد و هشتاد و دو هزار نفر پای تخت رم

دولت بلژیک

پادشاه لئوپولد دوئم سنتش پنجاه و پنج سال پای تخت بروسل جمعیت تقریباً ده کرور و سیصد و سی و شش هزار نفر مذهب دولتی کاتولیک

دولت پرتوغال

پادشاه شارل اول در سنه ۱۸۶۳ سیزدهم متولد شد

ولیعهد لوی فیلیپ تولد در سنه ۱۸۸۷ پای تخت لیزبن جمعیت تقریبا در اروپ نه کرور و دو لک صد و هشتاد و دو هزار نفر خارج از اروپ شش کرور و دویست و هشتاد و یک هزار نفر

دولت پی با

که هلاند نیز نامند

پادشاه گیلیوم سیم الکساندر فردریک لوی سنش هفتاد و سه سال پای تخت لاهه جمعیت تقریبا هفت کرور و سیصد و نه هزار نفر مذهب دولتی پروتستان

دولت دانمارک

پادشاه کریستیان نهم سنش هفتاد و دو سال ولیعهد کریستیان فردریک گیلیوم شارل سنش چهل و پنج سال پای تخت کپن هاگ مذهب دولتی پروتستان جمعیت تقریبا سه کرور و چهار صد و س۳ هزار نفر

دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم سنش چهل و پنج سال ولیعهد گراندوک نیکلا الکساندرویچ سنش بیست و دو سال مسیو دوگیرس وزیر خارجه جمعیت تقریبا صد و هفتاد و هفت کرور و دویست هزار نفر مذهب ارتودکس گرک و مذاهب متفرقه هم دارد پای تخت سن پطرزبورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول سنش پنجاه و یک سال پای تخت بوکارست جمعیت تقریبا ده کرور و سیصد و هفتاد و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک

دولت سربی

پادشاه الکساندر اول سنش پانزده سال پای تخت بلگراد جمعیت سه کرور و یکصد و هشتاد و دو هزار و پانصد نفر مذهب کاتولیک و گرک

دولت سویس

رئیس جمهوری مسیو رشه وزیر اول دکتر دژو پای تخت برن مذهب نصف پروتستان و نصف کاتولیک جمعیت پنج کرور و سیصد هزار نفر

دولت عثمانی

سلطان عبد الحمید خان سنش چهل و هفت سال ولیعهد رشاد افندی صدر اعظم کامل پاشا پای تخت اسلامبول مذهب دولتی مسلمان سنی عیسوی و غیره نیز دارد جمعیت از قرار گفته خودشان هشتاد و شش کرور و سیصد هزار نفر است نصف این جمعیت رعیت خود عثمانی و نصفه دیگر در تحت تبعیت و حمایت عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهوری مسیو سادی کارنو رئیس وزراء و وزیر جنگ مسیو فرسینه پای تخت پاریس مذهب عمومی کاتولیک جمعیت تقریبا هفتاد و دو کرور و صد و سی هزار نفر

ایالت مونتنگرو

پرنس نیکلای اول سنش چهل و نه سال ولیعهد پرنس دانیلو سنش بیست و شش سال پای تخت چتینیه جمعیت یک کرور و سی و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک کمی هم کاتولیک و مسلمان دارد

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنش چهل و پنج سال ولیعهد قسطنطین در سنه ۱۸۶۸ مسیحی متولد شده مسیو تریکوپی وزیر اعظم پای تخت آتن جمعیت قریب چهار کرور نفر است مذهب عیسوی گرک

دولت سود و نروژ

پادشاه اسکار دویم تولد در سنه ۱۸۲۹ مسیحی ولیعهد اگوستاو آدلف تولد در سنه ۱۸۵۸ پای تخت استکهلم جمعیت سود و نروژ روی هم رفته از قرار سنوات ماضیه یازده کرور و چهار صد و پنجاه و هفت هزار و یک صد و هفتاد و هفت نفر

[illegible]

آسیا

دولت چین

امپراطور گوانسو سنش نوزده سال وزیر اعظم شاهزاده تون پای تخت پکن مذهب دولتی بودا مذهب هستند مسلمان وغیره هم دارد جمعیت کلیه از قرار سنوات ماضیه هشتصد و شصت و هفت کرور جمعیت رعیت هشتصد و نه کرور و چهارصد و چهل و شش هزار نفر جمعیتی که زیر حمایت هستند پنجاه و هفت کرور

دولت ژاپن

(میکادو) یعنی (امپراطور) موتسوهیتو سنش سی و هشت سال ولیعهد یوشی هیتو وزیر دربار و رئیس وزرا (جیت ایر بومی) پای تخت یدو مذهب بودا مذهب جمعیت تقریبا شصت و شش کرور و صد و دو هزار نفر

دولت سیام

پادشاه سامدچ فراپارامندو ماها کولالونکرن در سنه ۱۸۵۳ میلادی متولد شده پای تخت بانکاک وزیر امور خارجه کرم لوانک دااونک مذهب بودا مذهب جمعیت تقریبا دوازده کرور و سیصد هزار نفر

افریقه

ایالت تونس

در تحت نظارت و حمایت فرانسه والی سید علی بیک پای تخت تونس جمعیت چهار کرور

دولت حبشستان

امپراطور کرنکوس منامند اسمش منلیک جمعیت دوازده کرور مذهب دولتی کاتولیک مسلمان وغیره هم دارد

دولت زنگبار

در تحت حمایت دولت انگلیس سلطان سید علی پای تخت بندر زنگبار جمعیت جزیره زنگبار یکصد هزار نفر اما تمام جمعیت آن مملکت مشتهر نیست مذهب مسلمان جمعیت قریب دویست هزار نفر که اکثر سیاه و باقی عرب

جزیره مداکاسکار

در زیر حمایت و نظارت دولت فرانسه پادشاه ملکه (وانا والو ما نزاکا) سیم در سنه ۱۸۶۲ متولد شده جمعیت پنج کرور پای تخت آنا نانا ناو

دولت مراکش

سلطان مولی حسن الحسنی العلوی پای تخت فاس جمعیت تقریبا دوازده کرور مذهب مسلمان

ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانی است

خدیو توفیق پاشا صدر اعظم
پای تخت قاهره مذهب اسلام سنی جمعیت تمام مصر تقریبا سی و شش کرور

امریکا

ینکی دنیای شمالی

جمهوری اتازونی

رئیس جمهوری ژنرال هاریسون پای تخت واشنگتن مذهب غالب پروتستان وغیره جمعیت هفتاد هفت کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری مکسیک

رئیس جمهوری اسمش پرفیریو دیاز پای تخت مکسیکو مذهب کاتولیک جمعیت نه کرور و دویست و هفتاد و شش هزار نفر

ینکی دنیای مرکزی

جمعیت کاتقریبا سه کرور ... هزار نفر

جمهوریت سان سالوادور

رئیس جمهوری ژنرال منندس پای تخت
سان سالوادور جمعیت چهل هزار نفر

جمهوریت کوستاریکا

رئیس جمهوری ژنرال سوتو پای تخت سان ژوزه
جمعیت بیست و پنج هزار نفر

جمهوریت کواتمالا

رئیس جمهوری ژنرال باریلاس پای تخت کواتمالا
جمعیت سه کرور وصد هزار نفر مذهب کاتولیک

جمهوریت نیکاراغوا

رئیس جمهوری کلنل اوارسوکارازو پای تخت نیکاراگوا

جمهوریت هوندوراس

رئیس جمهوری سوتو پای تخت کومایاگا

ینکی دنیانک جنوبی

جمهوریت آرژانتین

رئیس جمهوری ژوارس سلمان پای تخت بوئنس آیرس
جمعیت دو کرور وسیصد هزار نفر

جمهوریت اکواتر

رئیس جمهوری ژنرال کامانیو جمعیت دو کرور ودوچهل
هزار وسیصد وهفتاد ویک نفر پای تخت کوئیتو

جمهوریت اوراگه

رئیس جمهوری ماکسیمو تاژس پای تخت
مونته ویداو جمعیت چهارصد هزار نفر

برزیل

رئیس جمهوری مارشال فونسیکا
پای تخت ریو ژانیرو
جمعیت بیست کرور وصد و هشتاد هزار نفر

جمهوریت بولیویه

رئیس جمهوری پاجکو پای تخت چوکیساکا
جمعیت چهار کرور

جمهوریت پاراگه

رئیس جمهوری اسکبار پای تخت آسمسیون
جمعیت از قرار سنوات ماضیه دو کرور نفر

جمهوریت پرو

رئیس جمهوری ژنرال کاسرس پای تخت لیما
جمعیت پنج کرور مذهب کاتولیک

جمهوریت شیلی

از قرار سنه ماضیه رئیس جمهوری ژنرال بالماسدا
پای تخت سان تیاکو جمعیت چهار کرور نفر

جمهوریت دول متحده کولمبیه

رئیس جمهوری نونز پای تخت بوگوتا جمعیت
کل دول متحده کولمبیه دوازده کرور

جمهوریت ونزوئلا

رئیس جمهوری ژنرال کوسمان بلانک پای تخت
کاراکاس

جزایر

جزیره ساندویچ

پادشاه کالاکوا اول در ۱۸۳۶ سنه میلادیده متولد
شده پای تخت انولولو

جمهوریت دومینیکن

رئیس جمهوری اولیس هرو پای تخت
سن دومنك جمعیت سانزده هزار نفر

جزیره هایتی

رئیس جمهوری سالومون پای تخت پورت پرنس
جمعیت هشتصد هزار نفر

اعتذار

خدمت جناب عظام و آقایان ذوی العزّ
و الاحترام مطالعه کنندگان کتاب سالنامه
اعتذاراً خدمت عرض میدهد اگر در طی مطالعه
اوراق سالنامه نواقصی از اختلاف یا تقدیم و تأخیر
بدون حق و سزاوار در ذکر اسامی و القاب و عناوین
ملاحظه فرمایند که مرضیّ طبعشان نباشد
امید است که از اداره انطباعات رنجشی حاصل نفرمایند
زیرا آنچه صورت اسامی از طرف رئیس و مدیر هر اداره
به این اداره رسیده است بعینها نگارش یافته و تغییری
در این اداره نشده است و اداره هم که صورت
اسامی جدید با وجود چند کرّه خواهش و مطالبه و اظهار
نرسیده است اسامی از اداره یا مطابق سنوات ماضیه نوشته شده یا از
جهت رفع ایراد و اعتراض و نقصی از اشتباه و خطا از اسامی اخراج شد
همینقدر نگارش یافته است که مطابق سنه ماضیه است امید است
که از عذر پذیرفته آید که غیر از این گزیری نبوده است

هو الله تعالی شأنه العزیز

جلد سیم

کتاب خیرات حسان

از مؤلفات جناب جلالتماب

اجل محمد حسن خان اعتماد السلطنه

دام اقباله

سنه ۱۳۰۷ هجری

قیمت دوازده هزار دینار